﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾

«این قرآن افراد بشر را به بهترین راه هدایت می‌کند»

تابشی از قرآن

**(جلد اول)**

**تألیف:**

**آیت الله العظمی**

**سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی**/

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | تابشی از قرآن | | | |
| **نویسنده:** | آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی/ | | | |
| **موضوع:** | تفسیر | | | |
| **نوبت انتشار:** | دوم (مطبوع) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | تیر (سرطان) 1395 شمسی، رمضان المبارک 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | سایت عقیده www.aqeedeh.com | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین 1](#_Toc454379996)

[مقدمه‌ی ناشر 4](#_Toc454379999)

[پيشگفتار 7](#_Toc454380001)

[زندگینامۀ خودنوشت مؤلف 11](#_Toc454380002)

[نسب مؤلف 11](#_Toc454380003)

[تحصیلات ابتدایی 12](#_Toc454380004)

[تحصیلات حوزوی 13](#_Toc454380005)

[برقعی از نگاه دیگران 14](#_Toc454380006)

[جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم 19](#_Toc454380007)

[اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود 20](#_Toc454380008)

[شعری درباره اوضاع کنونی ایران 23](#_Toc454380009)

[مطالعه کتاب الغدیر امینی و نظریة مؤلف درباره آن 24](#_Toc454380010)

[استادان 26](#_Toc454380011)

[من و دعبل خزاعی 31](#_Toc454380012)

[خطاب به جوانان 32](#_Toc454380013)

[مقدّمه مؤلف 33](#_Toc454380014)

[1- قرآن و تواتر آن از رسول خداص 35](#_Toc454380015)

[2- کسانی که به نام و نشان حافظ قرآن بودند از صحابه 40](#_Toc454380016)

[3- کتابت قرآن در حضور رسول خداص 41](#_Toc454380017)

[4- به نوشتن قرآن اهمّیّت می‌دادند 41](#_Toc454380018)

[5- نویسندگانی که قرآن خود را به رسول خداص عرضه کردند 44](#_Toc454380019)

[6- عثمان به رأی اکثریّت، قرائت مشهور را انتخاب کرد 45](#_Toc454380020)

[7- عثمان کار واجبی را به تأیید علی انجام داد 47](#_Toc454380021)

[8- دلائل دیگر بر جمع قرآن زیر نظر حضرت رسولص 49](#_Toc454380022)

[9- ترتیب قرآن فعلی زیرنظر رسول خداص 65](#_Toc454380023)

[10- قرآن از نظر علی و أئمه † 67](#_Toc454380024)

[11- قرآن حجّت کافیه و معجزۀ باقیه و امام است 74](#_Toc454380025)

[12- قرآن امام هر مسلمان و پرچم هدایت است 79](#_Toc454380026)

[13- قرآن رافع اختلافات و دافع گمراهی مسلمین است 83](#_Toc454380027)

[هر گمراهی از بی‌اطلاعی از قرآن است 85](#_Toc454380028)

[14- سنّت رسول خداص مبیِّن مجملات قرآن است 86](#_Toc454380029)

[15- قرآن برای همه قابل فهم است 92](#_Toc454380030)

[16- قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد 101](#_Toc454380031)

[17- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده 106](#_Toc454380032)

[أدلّۀ دیگر بر نفی تحریف لفظی 109](#_Toc454380033)

[18- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی‌ کرده‌اند 113](#_Toc454380034)

[19- متشابهات قرآن چه آیاتی است؟ 127](#_Toc454380035)

[20- متشابهات، قابل درک و فهم است 131](#_Toc454380036)

[21- میزان صحّت و بطلان مطالب اسلامی قرآن است 135](#_Toc454380037)

[و اما روایات رسول اکرمص و امام 136](#_Toc454380038)

[22- در ترجمه قرآن نباید خیانت کرد 141](#_Toc454380039)

[23- تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمده؟! 145](#_Toc454380040)

[مضرّات تقلید و زیانهای آن 146](#_Toc454380041)

[حق صدور حکم منحصر به خدا است 155](#_Toc454380042)

[تعلیم و تعلم واجب، و تقلید حرام است 156](#_Toc454380043)

[اخبار متواتره در ذّم تقلید 158](#_Toc454380044)

[آیا تقلید مدرکی دارد؟ 160](#_Toc454380045)

[24- بی‌خبری از قرآن ضررهای مادّی و معنوی دارد 168](#_Toc454380046)

[25- جهات إعجاز قرآن و کیفیّت آن 182](#_Toc454380047)

[معجزه بر سه قسم است: 183](#_Toc454380048)

[26- معجزۀ هر پیغمبری باید مناسب زمان او باشد 184](#_Toc454380049)

[امتیاز قرآن از سایر معجزات 185](#_Toc454380050)

[اشکال و جواب آن 186](#_Toc454380051)

[27- قرآن از جهاتی معجزه است 186](#_Toc454380052)

[وجه اول: هدایت 186](#_Toc454380053)

[قرآن دانش جدید و راه نوی آورد 189](#_Toc454380054)

[لغت هر کس نمایندۀ افکار اوست 190](#_Toc454380055)

[قرآن سرچشمه علوم می‌باشد 191](#_Toc454380056)

[خصائص قرآن و امتیاز آن 192](#_Toc454380057)

[وجه دوم: فصاحت و بلاغت 193](#_Toc454380058)

[در کلام فصحاء، جای معارضه و اختلاف است 193](#_Toc454380059)

[وجه سوّم: جذّابیّت و نفوذ قرآن است 199](#_Toc454380060)

[وجه چهارم: معجزات علمی قرآن 202](#_Toc454380061)

[وجه پنجم و ششم: تاریخ و اخبار غیبی قرآن 202](#_Toc454380062)

[اشکال و جواب آن 203](#_Toc454380063)

[وجه هفتم و هشتم اعجاز قرآن 203](#_Toc454380064)

[وجه نهم و دهم از اعجاز قرآن 204](#_Toc454380065)

[سورۀ حمد و یا فاتحه الکتاب، این سوره مکی و دارای هفت آیه می‌باشد 209](#_Toc454380066)

[سورۀ بقره مدنی و دارای 286 آیه می‌باشد 213](#_Toc454380067)

[فرق بین دین و مذهب 300](#_Toc454380068)

[سورة آل عمران مدنی و دارای دویست آیه می‌باشد 349](#_Toc454380069)

[قصّۀ حضرت مریم و مادرش حنّه زوجۀ عمران 358](#_Toc454380070)

[سورۀ نساء مدنی و دارای 176 آیه می‌باشد 413](#_Toc454380071)

مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبرِ دوستی و رحمت.

دینی که امروز مفتخر به آن هستیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌هایِ مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مِهر حق در دل و مُهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوندِ سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عِرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه نداند.

آری، اسلام عزیز این‌گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاولِ دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتهتّک و جاهلان مُتنسّک، بر قامت رعنای دینِ حق نشست و شرک و غلوّ و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالارانِ دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنۀ رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذّ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آنِ کیست؟

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایۀ پوششِ رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعۀ ایران، خود گویایِ این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوۀ زمامدارانِ ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زدۀ شیعۀ امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعۀ غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهامت شدند و قلم فرسودند و سخن دردادند و زنگار شرک را به صیقلِ توحید و سنت زدودند و بی‌پروا فریاد برآوردند که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برخیز تا یکسو نهیم این دلقِ ازرق فام را هر ساعت از ما قبله‌ای با بت‌پرستی می‌رود |  | بر بادِ قلّاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را |
|  |

حیدر علی قلمداران قمی -که از زمرۀ این بزرگواران بود- در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌دانست و کوشید تا با ریشه‌یابیِ دیگر علل جداییِ فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیّت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله العظمی سید ابوالفضل برقعی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدانِ راه حق، بدون شک، الگویی‌ست برای حق‌پژوهان و جویندگانِ گوهر دین، تا با تأسی از شیوۀ دین‌پژوهی و عیار سنجیِ مدعیان دینی و در سایۀ آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحلِ سلامت برند و از گرداب شرک و توهّم رهایی یابند.

تلاش‌های خستگی ناپذیرِ این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینیِ جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر است که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه‌ امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعۀ امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتاب‌های بعدی آنها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیدۀ پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.

\*\*\*

اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی ناپذیرِ مردانِ خداست. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:

1. امکان تنظیم و نشرِ آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستینِ دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.
2. با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راهِ پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمندِ ایران معرفی شود.
3. جامعۀ مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوستِ ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دلِ شیعۀ غالیِ خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشناییِ توحید بردند.
4. با نشر آثار و افکارِ این موحدینِ پاک‌نهاد، ثمرۀ پژوهش‌های بی‌شائبۀ آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصبِ زمامدارانِ دین و فرهنگ ایران به در آورَد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستانِ مسلمان در ایران فراهم کند.

\*\*\*

چشم انداز

تردیدی نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینۀ فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاکِ پیامبرِ مهر و رحمت ص مقدور نخواهد بود. هدف غاییِ دست اندر کارانِ مجموعۀ موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگانِ جهادِ علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگانِ راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمیِ این عزیزان، بستر مناسبی برای رشد و تقویتِ جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادتِ مخلوق باشد. باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علوّ درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلمِ عفو کشد.

مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی‌اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاک‌ترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی- و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمۀ دوم قرنِ دوم هجری قمری، بیت‏الحکمه، که در دورۀ خلافت هارون‏الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگ‌ترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‏های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‏های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‏های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزُرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشیدِ دین را در پسِ ابر‌های بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حقیقت، سرایی است آراسته |  | هوا و هوس، گرد برخاسته |
| نبینی که هر جا که برخاست گرد |  | نبیند نظر، گرچه بیناست مرد |

تلاش‌های برنامه‌ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشمِ مسلمانان به حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا ص برای به انحراف کشیدن آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با شجاعتی کم‌نظیر، قلم در دست گرفتند و در دلِ شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین‌فروشان و بدعت‌گذاران را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفۀ بارگاه حق تعالی نمودند، و به راستی:

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ [یونس: ٦٢].

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای‌ست از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای‌ست از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفۀ شیعیان خرافی بودند، تا آنکه نور خدا در دلشان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با‌ برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما و نویسندگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملا منطبق با رویکرد‌های دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و دست اندر‌کاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفحه‌ای است از نفحات حق و نوری است از جانب پرودگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکریشان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقعی قمی، کتابی دارد با عنوان درسی از ولایت که آن را در اوایل دوران تکامل فکری‌اش به رشته تحریر در‌آورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامتِ بلافصلِ ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحّه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام تحقیق علمی در احادیث مهدی می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه‌ و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق باشد. تا اینکه خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.

توجه:

قابل توجه خوانندگان محترم:

1. تعدادی از آیات قرآنی را آیت الله برقعی / ترجمه نکرده بودند، که ترجمۀ آن را از ترجمۀ خود ایشان در همین تفسیر [تابشی از قرآن]، در پاورقی نقل کرده‌ایم.
2. تعدادی از احادیث و متون عربی به فارسی ترجمه نشده بود، که همه را ترجمه نموده‌ایم.
3. دکتر سعد رستم (مترجم عربی کتاب حاضر)، علاوه بر ترجمۀ کتاب به زبان عربی، پاورقی‌هایی بر کتاب افزوده‌اند که ما اکثر آن پاورقی‌ها را به فارسی ترجمه کرده و هر کدام را در مکان مناسب آن قرار داده‌ایم. پاورقی‌های ایشان بدون قید (مصحح) ذکر شده است، چون اصل کتاب بدون پاورقی است.
4. پاورقی‌های دیگری توسط مُصحح کتاب جهت توضیح حقیقت بعضی مسایل، نوشته شده که در مقابل آن کلمه (مُصحح) ذکر شده است.

پيشگفتار

به نام او كه زينت زبان­ها و يادگار جان­هاست نام او...

به نام او كه آسايش دل­ها و آرايش كارهاست نام او...

به نام او كه روح رُو­ح­ها و مفتاح فتوح­هاست نام او...

به نام او كه فرمان­ها روان و حال­ها بر نظام، از نام او...

بس قفل­ها كه به اين نام از دل­ها برداشته، بس رقم­های محبّت كه به اين نام در سينه‌ها نگاشته، بس بيگانگان كه به وی آشنا گشته، بس غافلان كه به وی هشيار شده، بس مشتاقان كه به اين نام دوست را يافته...

هم ياد است و هم يادگار، به نازش می دار تا وقت ديدار...

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گِل را اثر روی تو گُلپوش كند  آتش كه شراب وصل تو نوش كند |  | جان را سخن خوب تو مدهوش كند  از لطف تو سوختن فراموش كند! |

در هر سخنی از سخنان گهربار رسول اكرمص معجزاتی و دنيايی از معانی نهفته است كه از پشت كوههای سر به ­فلك كشيدۀ زمان یک به یک طلوع می كنند. از آنجمله است؛ آن سخن گرانبهايی كه درحقيقت نشان فخری است برای ايرانيان؛ که بدان افتخار بورزند و آن را چون تاج برسرخویش بدارند ! روزی كه پيام آور آسمان، به سلمان فارسی؛ پيك هدايت ايران زمين فرمودند: «لَوْكَانَ هَذَا الدِّينُ بالثّريّا لَبَلَغَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ». «اگر اين دين در آسمانها می‌بود، مردانی از سرزمين فارس آن را در می‌يافتند...». و هم­میهنان سلمان با پذیرش صمیمانۀ این آیین و تحقیق و تأمّل در آن، به زبان عمل به پیامبر رحمت پاسخ دادند: «صَدَقْتَ يا رَسولَ اللهِ»

حقّا! چه راست گفتاری ای رسول پاك هدايت... سلام و درود بی­نهایت خدا بر تو بادا به عدد دانه­های باران و قطره­های اقيانوسها تا روز قيامت.

سرزمين فارس از ابتدای طلوع خورشيد هدايت بر آن، هميشه چون ستاره­ای تابان در آسمان دعوت و علم اسلامی تجلّی كرده است. و بر فطرت زمين گَه‌گاه مورد تاخت و تاز بدعت­ها و گمراهی­ها نيز بوده، ولی هميشه پرچم توحيد «**لَا إلَهَ إلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ**» يگانه پرچمی بوده كه سقف اين سرزمين را زينت می بخشيده...

وتنها حدود چهار قرن است كه پرچم توحيد با آمدن موج تكفيری و خون آشام قزلباشان صفوی سرنگون گشته است!..

امّا بايد كه صدق كلام رسالت همواره تجلّی گرا باشد... و چنين است...

در بين اين گرد بادهای هولناك بدعت و گمراهی هميشه مهره‌های تابانی از لعل، ياقوت و زمرّد درخشيده‌اند...

حضرت آيت الله العظمی ابوالفضل برقعی يكی از اين ستاره‌های تابان آسمان تاريك اين سرزمين است. ايشان سالهای متمادی عمر خويش را در گمراهی و بدعتهای جامعه بسر بردند... ولی چون روحی پويا و قلبی شيدای حقيقت داشتند سلمان گونه در پی حقيقت از كتابی به كتابی و از شهری به دياری و از آيه‌ای‌ به حديثی پريدند، تا در نهايت شاهين وار بر فراز قلّۀ توحيد جای گرفتند...

سختی‌ها و‌ مرارت­هايی كه اين امام موحّد ايران معاصر در راستای حق‌گويی و حقيقت‌جويی تحمّل كرده­اند داستانها دارد كه اين كوتاه سخن مجال بیان آن نيست...

ايشان چون از سرچشمۀ حقيقت توحيد سیراب شدند در راستای اصلاح هم‌كيشان خويش قلم به دست، جهادی بزرگ را آغاز نمودند كه بر اثر آن موجی از خداپرستی و اصلاح را در جامعه شرك آلود ايران شاهديم.

شاهكار علمی ايشان تفسير تابشی از قرآن است كه در آن این مجاهد سبیل توحيد، ابراهيم‌ وار سعی نموده واقعيّت دين را با سخنان قرآن و كلام پاك يزدان به مسلمانان بفهماند.

تفسير تابشی از قرآن به مردم می‌گويد كه كتاب الهی برای همگان آمده است. و برای همگان قابل فهم، درك و هضم است. اين تفسير سدهای ساختگی بين قرآن و ملّت را درهم می‌شكند و ترس و واهمه‌ای كه مردم از كتاب پروردگارشان دارند را به يكباره از بين می‌برد.

از آنجا که امام ابو الفضل برقعی ـ علیه الرحمه ـ از متن جامعۀ تشیّع برخاسته است و تا نیل به درجۀ اجتهاد بالا رفته بود، با بدعت­ها و تصوّرات جاهلانه­ای که در این جامعه رسوخ پیدا کرده آشنایی کامل داشته و در این تفسیر با اسلوبی بسیار شیوا و قابل فهم برای همگان عمده‌ترین قضایای فساد دینی را با استناد به کلام پاک الهی و فرموده‌های گهربار پیامبر اکرمص و روایات وارده از ائمّۀ اهل بیت به بهترین وجهی اصلاح می نماید.

و از آنجا که تهیّۀ یک فهرست تفصیلی برای چنین کتاب تفسیری کاری است بسیار طولانی و پر حجم؛ از آن صرف­نظر کرده، تنها به مهمترین اشکالات مذهبی­ای که جامعۀ تشیّع به ­شدّت با آن دست به گریبان است و در واقع این مسائل سدّ راهی است که منافقین کور دل و دکانداران مذهبی در برابر فهم درست و صحیح دین قرار داده‌اند، در اینجا به برخی از مواردی که در این تفسیر مبارک می توانید آنها را بیابید اشاره می کنیم:

1. شفاعت، سورۀ بقره آیۀ 254، سورۀ سبأ آیۀ23، ج3، سورۀ زُمَر آیۀ 19، ج4 و سورۀ زخرف، آیۀ86، ج4.
2. اولوا الأمر، سورۀ نساء آيۀ 58 و 59.
3. كرامات أولياء، سورۀ كهف آيۀ 12، ج3.
4. استخلاف ائمّه، سورۀ نور، آيۀ 55، ج3
5. عدم انحصار امامت، سورۀ فرقان آيۀ74، ج3.
6. مفاسد اشعار شعراء، سورۀ شعراء آیۀ227، ج3.
7. حکم شنیدن مردگان و گنبد و قبرسازی بر قبرها ؛ سورۀ نمل آیۀ 80، ج3 و سورۀ فاطر آیۀ22، ج3.
8. انتخاب امام از سوی خداست یا مردم، سورۀ قصص آیۀ 68، ج3.
9. حکم زکات، سورۀ لقمان آیۀ4، ج 3.
10. اهل بیت چه کسانی­اند و طهارت آنها به چه معناست؟ سورۀ احزاب، آیۀ 33، ج 3.
11. آیا ائمّه واجب الإطاعه هستند؟ سورۀ احزاب آیۀ 38، ج3 .
12. حکم تعویذات و شگون، سورۀ یس، آیۀ 18، ج4.
13. آیا امامان معصومند؟! سورۀ زُمَر، آیۀ 13، ج4 و سورۀ غافر، آیۀ55، ج4.
14. آیا صحابه مرتد شدند؟ سورۀ فتح، آیۀ 18 و آیۀ 29، ج4. و سـورۀ واقعه، آیۀ 39، ج4. و سورۀ حدید، آیۀ10، ج4. و سورۀ حشر،آیۀ 9 و10، ج 4.
15. خواندن غیرخدا در دعاء، سورۀ شعراء، آیۀ 213، ج3. و سورۀ جنّ، آیۀ 20.
16. شفا دهنده تنها خداست! سورۀ عبس، آیۀ 2، ج4 وسورۀ غاشیه، آیۀ 3، ج4.
17. آیا پیامبران و امامان علم غیب دارند؟ سورۀ قصص، آیۀ 44ـ46، ج3.

نکتۀ دیگر اینکه ما در طول مسیر تهیّه و ترتیب این کتاب سعی نموده‌ایم متن اصلی تفسیر امام برقعی را به خواننده آنچنان که قلم ایشان نقش زده‌اند عیناً برسانیم، تنها در مواردی که کلمه‌ای عربی را مؤلف در ضمن جملۀ فارسی جای داده‌اند و گمان برده‌ایم که فهم آن شاید برای برخی از خوانندگان واضح نباشد تنها مرادف فارسی آن کلمه را در بین دو پرانتز آورده‌ایم تا درک جمله برای خواننده آسانتر باشد.

اشاره به این نکته را لازم می دانیم که امام برقعی در طول مسیر علمی و پژوهشی خود که بدون تعصّب و با چشمانی باز و با قلبی آمادۀ پذیرش حقیقت، طی طریق نموده و توانسته­اند از بسیاری از خرافات و اجتهادات نادرست و یا ضعیف، خود را سالم بیرون کشند که این نکته در مؤلّفات ایشان واضح و روشن است. از جمله مسائلی که شاید عمر بدو اجازه نداده بود که با مداد قرمز بر آنها خط بطلان زند برخی رسوباتی است که از عقیده اعتزالی پیشین ایشان هنوز بر ذهنشان مانده بود، چون؛ عدم ملاقات مؤمنان با پروردگار خویش! که قرآن کریم و پیامبر اکرم ص آنرا دقیقا روشن ساخته‌اند و تفسیر بی مورد برخی از صفات الهی به معانی مجازی آنها! که اینچنین موارد را ما در پاورقی سخنان مؤلف بزرگوار روشن ساخته‌ایم تا خواننده محترم با حقیقت امر از دیدگاه قرآن کریم و پیامبر اکرم ص آشنا گردد.

البتّه باز هم جای دارد اشاره کنیم که وجود اینگونه مسائل نه تنها قدحی بر مؤلف حقیقت جوی نیست بلکه به این نکته اشـاره دارد که انسان جائز الخطا می باشد و سخن هر کس جُز خدای متعال و پیام آور او قابل بازنگری است و هر انسانی جُز پیامبران هر چند عالم، دانشمند، صاحب مقامات عالیه و مؤلّفات بزرگ باشد باز هم ممکن است اشتباه کند و مؤمن همواره در پی حقیقت است نه در پی مردان و یا به اصطلاح بزرگان! و او بزرگان را با میزان حق می‌سنجد نه اینکه حق را با زبان بزرگان!

با اين اميد كه خوانندۀ محترم پس از خواندن اين گنجينه، آنرا به ساير دوستان و آشنايان خویش معرّفی كند، دست به ترتيب و بازنگری اين كتاب ارزشمند زده­ايم. شايد كه ما نيز از جملۀ آن کسانی باشيم كه در زير چتر آن سخن گهربار و معجزه آسای رسول هدايت جايی دارند.

«اللّهمَّ أرِنَا الـحَقّ حقًّا وارزُقنَا اتّباعه، وأرِنا الباطلَ باطلاً وارزقنا اجتِنابَه».

«بار الها! حق را به ما حق نشان ده و پیروی از آن را بر ما روزی گردان و باطل را بر ما باطل نشان ده و دوری از آن را بر ما روزی گردان».

**إلهی آمين!**

**مُصحح کتاب**

زندگینامۀ خودنوشت مؤلف([[1]](#footnote-1))

حمد و سپاس خدایی را که به این ناچیز تمیز درک حق و باطل داد و ما را به سوی خود راهنمایی کرد.

الحمدلله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، إلهي أنت دللتني عليك ولولا أنت لم أدر ما أنت و درود نامعدود بر رسول محمود محمد مصطفى ص وأصحابه وأتباعه الذين اتبعوه بإحسان إلى يوم لقائه.

و بعد، عده‌ای از دوستان و همفکران اصرار کردند که این حقیرِ فقیر، سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی، شرح احوال و تاریخ زندگی خود را به رشتۀ تحریر در آورم و عقاید خود را نیز ضمن ذکر احوال خود بنگارم، تا مفتریان نتوانند پس از موت من تهمتی جعل نمایند؛ زیرا کسی که با عقایدِ خرافی مقدس نمایان مبارزه کرده، دشمن بسیار دارد؛ دشمنانی که چون کسی را مخالف عقاید خود بدانند، از هر گونه تکفیر و تفسیق و تهمت دریغ ندارند و بلکه این کارها را ثواب و مشروع می‌دانند و البته در کتب حدیث نیز برای این کار احادیثی جعل و ضبط شده است که اگر فردی کم اطلاع، آن روایات را دیده باشد، می‌پندارد که آنها صحیحند.

به هر حال، این ذرۀ بی‌مقدار، خود را قابل نمی‌دانم که تاریخ زندگانی داشته باشم؛ ولی برای اجابت اصرار دوستان لازم دانستم که درخواستشان را رد نکنم و بخشی از زندگانی‌ام را به اختصار برایشان بنگارم؛ گرچه گوشه‌هایی از آن را در بعضی از تألیفاتم به اشاره ذکر نموده‌ام و به لحاظ اهمیت آن‌، ناگزیر در اینجا نیز بعضی از آن مطالب را تکرار می‌کنم.

نسب مؤلف

بدان‌ که نویسنده از اهل قم [است] و پدرانم تا سی نسل در قم بوده‌اند و جد اعلایم که در قم وارد شده و توقف کرده، موسی مُبَرقَع فرزند امام محمد تقی فرزند حضرت علی بن موسی الرضا ÷ می‌باشد که اکنون قبر او در قم معروف و مشهور است؛ و سلسه نسبم چون به موسی مبرقع می‌رسد ما را برقعی می‌گویند؛ و چون به حضرت رضا می‌رسد، رضوی و یا ابن‌الرضا می‌خوانند؛ و از همین جهت است که شناسنامۀ خود را «ابن‌الرضا» گرفته‌ام.

سلسلۀ نسب و شجره نامه‌ام، چنانکه در کتب انساب و مشجرات (شجره‌نامه) ذکر شده و در یکی از تألیفاتم موسوم به «تراجم الرجال» نیز در باب الف نوشته‌ام، چنین است: «أبوالفضل بن حسن بن أحمد بن رضي الدين بن مير يحيى بن مير ميران بن أميران الأول ابن مير صفي الدين بن مير أبوالقاسم بن مير يحيى بن السيد محسن الرضوي الرئيس بمشهدالرضا من أعلام زمانه بن رضي الدين بن فخر الدين علي بن رضي الدين حسين پادشاه بن أبي القاسم علي بن أبي علي محمد بن أحمد بن محمد الأعرج ابن أحمد بن موسى المبرقع ابن الإمام محمد الجواد رضي الله عن آبائي وعني وغفرالله لي ولهم».

والدم، سید حسن، اعتنایی به دنیا نداشت و فقیر و تهیدست و از زاهدترین مردم بود و در سنین پیری و در حال ضعف و ناتوانی، حتی در فصل زمستان و در هوای یخبندان کار می‌کرد؛ ولی خوش حالت و شاد و شب‌زنده‌دار و اهل عبادت و بسیار افتاده‌حال و سخاوتمند و متواضع بود. و اما جد اول یعنی والدِ والدم، سید احمد، مجتهدی بود مبارز و بی‌ریا و از شاگردان میرزای شیرازی، صاحب فتوای تحریم تنباکو، و مورد توجه وی بود؛ و چنانکه در «تراجم الرجال» نیز آورده‌ام، وی پس از ارتقاء به درجۀ اجتهاد، از سامراء به قم مراجعت کرد و مرجع امور دین و حل و فسخ و قضاوت شرعی محل بود و اثاث البیت او مانند سلمان، و زندگی او ساده مانند ابوذر بود و درهم و دیناری از مردم توقع نداشت.

تحصیلات ابتدایی

به هر حال چون پدرم فاقد مال دنیا بود، در تعلیم و تربیت ما استطاعتی نداشت؛ بلکه به برکت کوشش و جوشش مادرم، که مرا به مکتب می‌فرستاد و هر طور بود ماهی یک ریال به عنوان شهریه برای معلم می‌فرستاد، درس خواندم.

مادرم «سکینه سلطان» زنی عابده، زاهده و قانعه بود که پدرش، حاج شیخ غلامرضا قمی، صاحب کتاب ریاض الحسینی است و مرحوم حاج شیخ غلامحسین واعظ و حاج شیخ علی محرر، برادران مادرم می‌باشند و کتاب «فائدة المماة» را شیخ غلامحسین نوشته است. به هر حال، مادرم زنی بود بسیار مدبره که فرزندانش را به توفیق الهی از قحطی نجات داد و در سال قحطی، یعنی در جنگ بین الملل اول، که ارتش روسیه وارد ایران شد، این بنده پنج ساله بودم.

هنگام کودکی و رفتن به مکتب مورد توجه معلم نبودم؛ بلکه به واسطۀ گوش دادن به درس اطفال دیگر، کم‌کم خواندن و نوشتن را فرا گرفتم؛ و در مکاتب قدیمه چنین نبود که یک معلم برای تمام شاگردان یک اتاق درس بگوید؛ بلکه هر کدام از اطفال درس اختصاصی داشتند. نویسنده چون شهریه مرتب نمی‌دادم درس خصوصی نداشتم؛ فقط در پرتو درس اطفال دیگر توانستم پیش بروم و حتی دفتر و کاغذ مرتبی نداشتم؛ بلکه از کاغذهای دکان بقالی و عطاری، که یک طرف آن سفید بود، استفاده می‌کردم؛ ولی در عین حال باید شکر کنم که کلاسهای جدید با برنامه‌های خشک و پرخرج به وجود نیامده بود؛ زیرا با این برنامه‌های جدید، هر طفلی باید چندین دفتر و چندین کتاب داشته باشد تا او را به کلاس راه بدهند؛ اما همچو منی، که حتی یک قلم و یک دفتر در سال نمی‌توانستم تهیه کنم، چگونه می‌توانستم دانش بیاموزم؟

تحصیلات حوزوی

پس از تکمیل درس فارسی و قرآن، در همان ایام بود که عالمی به نام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، که از علمای مورد توجه شیعیان بود و در اراک اقامت داشت، بنا به دعوت اهل قم در این شهر اقامت کرد و برای طلاب علوم دینی حوزه‌ای تشکیل داد. نویسنده که ده سال یا 12 سال داشتم، تصمیم گرفتم در دروس طلاب شرکت کنم و به مدرسۀ رضویه که در بازار کهنۀ قم واقع است، رفتم تا حجره‌ای تهیه کنم و در آنجا به تحصیل علوم دینی بپردازم. سیدی بنام سید محمد صحاف، که پسر خالۀ مادرم بود، در آن مدرسه تولیت و تصدی داشت و در امور مدرسه نظارت می‌کرد؛ اما چون کوچک بودم، حجره‌ای به من ندادند؛ لذا ایوان مانندی که یک متر در یک متر و در گوشۀ دالان مدرسه واقع بود و خادم مدرسه جاروب و سطل خود را در آنجا می‌گذاشت، به من واگذار شد. خادم لطف کرده دری شکسته بر آن نصب کرد؛ من هم از خانۀ مادر گلیمی آوردم و فرش کردم و مشغول تحصیل شدم و شب و روز در همان حجرۀ محقر و کوچک بودم که مرا از سرما و گرما حفظ نمی‌کرد؛ زیرا آن در شکاف و خلل بسیار داشت. به هر حال، مدتی قریب به دو سال در آن حجرۀ محقر بودم و گاهی شاگردی علاف و گاهی شاگردی تاجری را پذیرفته و بودجۀ مختصری برای ادامۀ تحصیل فراهم می‌کردم و از طرف پدر و یا خویشاوندان و یا اهل قم هیچ‌گونه کمک و یا تشویقی به کسب علم برایم نبود، تا اینکه تصریف و نحو، یعنی دو کتاب مُغنی و جامی را خواندم و برای امتحان به نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری و بعضی از علمای دینی دیگر که طلاب در محضر ایشان برای امتحان شرکت می‌کردند، رفتم و به خوبی از عهدۀ امتحان برآمدم. بنا شد شهریۀ مختصری، که ماهی پنج ریال باشد، به من بدهند؛ ولی ماهی پنج ریال برای مخارج ضروری من کافی نبود؛ لذا چند نفر را واسطه کردم تا با حاج شیخ عبدالکریم صحبت کردند و قرار شد ماهی هشت ریال برایم مقرر شود. تصمیم گرفتم به آن هشت ریال قناعت کنم و به تحصیل ادامه دهم و برای اینکه بتوانم با همین شهریه زندگی را بگذرانم، ماهی چهار ریال به نانوایی می‌دادم که روزی یک قرص و نیم نان جو به من بدهد؛ چون نان جو قرصی یک دهم ریال قیمت داشت. بنابراین هر روزی سه شاهی برای مصرف نان مقرر داشتم که در ماه چهار ریال و نیم می‌شد و دو ریال دیگر را برای خورش می‌دادم و یک من برگه زرد آلوی خشک خریداری کردم و در کیسه‌ای در گوشۀ حجره‌ام گذاشتم که روزی یک سیر آن را در آب بریزم و با آب زردآلو و نان جو، شکم خود را سیر گردانم و یک ریال و نیم دیگر از آن هشت ریال را که باقی می‌ماند، برای مخارج حمام می‌گذاشتم که ماهی چهار مرتبه حمام بروم، که هر مرتبه هفت شاهی لازم بود و مجموعاً یک ریال و نیم می‌شد.

بدین منوال مدتی به تحصیل ادامه دادم تا به درس خارج رسیدم و فقه و اصول را فرا گرفتم و در ضمن تحصیل، برای طلابی که مقدمات می‌خواندند تدریس می‌کردم و کم‌کم در ردیف مدرسین حوزۀ علمیه قرار گرفتم و بدون داشتن کتاب‌های لازم و از حفظ، فقه و اصول و صرف و نحو و منطق را درس می‌گفتم.

برقعی از نگاه دیگران

* علاوه بر این چون در جوانی و در دوران تحصیل با آیت ‌الله سید کاظم شریعتمداری هم‌درس بودم و در ایام اقامت در قم با ایشان مراوده داشتم، گمان نمی‌کردم وی انصاف را زیر پا بگذارد. وی تا هنگام کتاب «درسی از ولایت» تا حدودی از من حمایت می‌کرد و مهم‌تر اینکه تأییدیه‌ای برایم نوشته و از من تعریف و تمجید نموده و تصرفات مرا در امور شرعیه مجاز دانسته بود؛ و حتی پس از انتشار «درسی از ولایت» نیز تا مدتی سکوت اختیار کرد. من نیز با توجه به سوابقم با وی، جواب او را به استفتایی که در این موضوع از او شده بود، در کارتی کوچک چاپ و تکثیر کردم و به هر یک از کسانی که به مسجد یا منزل ما می‌آمدند، یکی از این کارت‌ها می‌دادم. همچنین آیت الله حاج شیخ ذبیح الله محلاتی در پاسخ سئوال مردم دربارۀ کتاب «درسی از ولایت» می‌نویسد:

«کتاب درسی از ولایت حجت الاسلام عالم عادل آقای برقعی را خوانده‌ام؛ عقیده او صحیح است و ترویج وهابی نمی‌کند؛ سخنان مردم، تهمت به ایشان است. اتقوا الله حق تقاته، ایشان می‌فرماید این قبیل شعر درست نیست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جهان اگر فنا شود، علی فناش می‌کند |  | قیامت ار بپا شود، علی بپاش می‌کند |

بنده هم عرض می‌کنم این شعر درست نیست.

امضاء: محلاتی»

* **آقای علی مشكینی نجفی نیز می‌نویسد:**

«اینجانب علی مشکینی کتاب مستطاب درسی از ولایت را مطالعه نمودم و از مضامین عالیه آن که مطابق با عقل سلیم و منطق دین است خرسند شدم.

امضاء: علی مشکینی»

* **آقای حجت الاسلام سید وحیدالدین مرعشی نجفی می‌نویسد:**

«حضرت آقای علامه برقعی دامت إفاضاته العالية، شخصی است مجتهد و عادل و امامی المذهب و بنا به گفتار مشهور "کتاب و تألیف شخص، دلیل عقلش و آینه عقیده‌اش می‌باشد" و ایشان مطالب بسیار عالیه راجع به مقام و شأن حضرت امیرالمؤمنین÷ و سایر ائمه هدی در کتاب «عقل و دین» و کتاب «تراجم الرجال» که تازه به طبع رسیده و در سایر کتابهای دیگرشان نوشته‌اند، و جار و جنجال و قیل و قال یک عده اشخاص مغرض و یا عجول و عصبی، که کتاب مستطاب درسی از ولایت را کاملا نخوانده و ایمان خود را از دست داده و قضاوت ظالمانه در حق معظم له می‌کنند، کوچک‌ترین تأثیری نزد علما و عقلا ندارد؛ وای به حال کسانی که این ذریه طاهر ائمه هدی را که از چند نفر مراجع، تصدیق اجتهاد دارد رنجانیده و در عین حال بهتان عظیم و افترای شدید بر یک نفر مسلمان عالم فقیه میزنند! حق تعالی فرموده: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلۡفَٰحِشَة فِي ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [النور : ١٩]

خادم الشرع المبین: سید وحیدالدین مرعشی نجفی، به تاریخ شهر ذی القعده الحرام 1389- 22/10/1348»

* آیت الله خویی مرا خوب می‌شناخت و به یاد دارم زمانی که در نجف سخنرانی می‌کردم ـ‌ و البته در آن زمان به خرافات حوزوی مبتلا بودم ـ ایشان سخنان مرا بسیار می‌پسندید و برای تشویق و اظهار رضایت از حقیر، پس از پایین آمدنم از منبر، دهانم را می‌بوسید.
* آقای شاهرودی نیز بسیار مرا تشویق و تمجید می‌کرد؛ و حتی زمانی در نجف شعب باطله‌ای از فلسفه بوجود آمده و عده‌ای از طلاب به فراگیری کتب و افکار فلاسفه حریص شده بودند و مراجع نجف از من خواستند برای طلاب آنجا که اکثراً در اثر بی‌اطلاعی از قرآن و سنت، تضاد آنها را با افکار فلاسفه نمی‌دانند، سخنرانی کنم؛ و بدین منظور، آیت الله شاهرودی حیاط منزلش را برای سخنرانی من فرش می‌نمود و از من می‌خواست که منبر بروم و مسایل اعتقادی را برای طلاب بیان کنم. من نیز درخواست ایشان را اجابت کرده و حقایق را برای طلاب بیان می‌کردم و ایشان نیز از من اظهار رضایت و تجلیل و تمجید بسیار می‌نمود؛ ولی در این اواخر، که به مبارزه با خرافات قیام کردم، همه کسانی که مرا می‌شناختند و سوابق مرا می‌دانستند، مرا تنها گذاشتند و سکوت اختیار کردند و بعضی از ایشان نیز به مخالفت برخاستند.
* پس از اینکه حکومت شاه سرنگون شد و آقای خمینی به ریاست رسید، خواستم با ایشان تماس بگیرم؛ زیرا در جوانی حدود سی سال با یکدیگر همدرس و در یک حوزه بودیم و ایشان مرا کاملا می‌شناخت؛ و حتی پیش از آنکه به ایران مراجعت کرده و با اوضاع و احوال جدید ایران و وضعیت معمّمین در ایران آشنا شود، در سخنرانی خود پس از فوت فرزند بزرگش، آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (که متن آن در صفحه 9 روزنامه کیهان پنجشنبه اول آبان ماه 1359 چاپ شده)، هر چند جرأت نکرد اسمم را بیاورد، ولی به اشاره گفته بود: "از آقایان علمای اعلام گله دارم؛ اینها هم از بسیاری از امور غفلت دارند؛ از باب اینکه اذهان ساده‌ای دارند، تحت تأثیر تبلیغات سوء، که دستگاه راه می‌اندازد، واقع می‌شوند، تا از امر بزرگی که همه گرفتار آن هستیم غفلت کنند، دستهایی درکار است که اینها را به غفلت وا می‌دارد؛ یعنی دست‌هایی هست که چیزی درست کنند و دنبالش سر و صدایی راه بیاندازند، هرچند وقت یکبار مسئله‌ای در ایران درست می‌شود و تمام وعاظ محترم و علما و اعلام وقتشان را که باید در مسایل سیاسی و اجتماعی صرف شود در مسایل جزئی صرف می‌کنند؛ در اینکه زید مثلاً کافر است و عمرو مرتد و آن یک وهابی است صرف می‌کنند. عالمی را که پنجاه سال زحمت کشیده و فقهش از اکثر اینهایی که هستند بهتر است و فقیه‌تر می‌باشد می‌گویند وهابی است. این اشتباه است؛ اشخاص را از خودتان جدا نکنید؛ یکی یکی را کنار نگذارید؛ نگویید این وهابی است و آن بی‌دین است و آن نمی‌دانم چه هست. [اگر این کار را کردید] برای شما چه می‌ماند؟».
* با شنیدن نامم، آقای خمینی به دخترم احترام بسیار کرد و نامه را گرفت و با خود برد و دخترم برای خداحافظی به اندرون نزد خانواده وی برگشت. زوجه ایشان به دخترم گفت ما جواب نامه را از آقا می‌گیریم و برایتان به تهران می‌آوریم. پس از مدتی خانم ثقفی به تهران آمد و میهمان دخترم شد؛ ولی پاسخی همراهش نبود؛ فقط گفت: آقا در جواب نامه پدرتان گفتند آقای برقعی خودشان مجتهد و صاحب نظرند؛ ولی ایشان مردم‌دار نیستند.
* دیگر آیت الله طالقانی که وقتی در اوایل انقلاب از زندان آزاد شد و من به ملاقاتشان رفتم. در اثنای صحبت، ایشان سرش را پیش آورد و در گوشم گفت: مطالب شما حق است؛ ولی فعلاً صلاح نیست که این حقایق را بگوییم. من مطمئنم در آن دنیا از ایشان سئوال می‌کنند: پس کی صلاح است که حقایق را بگویید؟
* نمی‌دانم اعلامیه‌ام به دست آقای بازرگان رسیده بود یا نه؛ به هر حال، در ایامی که [پس از ترور نافرجام] دوره نقاهت را در منزل می‌گذراندم، آقای مهندس مهدی بازرگان و دکتر صدر و مهندس توسلی برای عیادتم به منزل ما آمدند. پس از احوال‌پرسی، صورتم را نشان دادم و گفتم آیا نتیجه تقلید را دیدید؟ کسی که با من چنین کرده یک مقلد است که کور‌کورانه از دیگران تقلید می‌کند و اصلاً از آنها نمی‌پرسد دلیل شما برای صدور چنین دستوری چیست؛ پس شما و دوستانتان از تقلید آخوندها دست بردارید.
* پسرم می‌دانست آقای موسوی اردبیلی مرا خوب می‌شناسد و در دوران جوانی، زمانی که من در انزلی منبر می‌رفتم، وی پس از من به منبر می‌رفت.
* رونوشت این نامه را خطاب به آقای محمد امامی کاشانی، که قبل از اینکه به مبارزه با خرافات بپردازم، به این‌جانب بسیار اظهار ارادت می‌کرد، نیز فرستادند.
* پسرم در دوران طلبگی با محمد محمدی ری‌شهری مدتی همسایه بود و در مدرسه حجتیه حجره‌هایشان به هم متصل بود و ری‌شهری او را می‌شناخت. از قضا روز جمعه‌ای برای عرض تسلیت به منزل آیت الله فیض، که از اهالی قم و از خویشاوندان ما و مدعی مرجعیت نیز بود، رفتم. آن روز ایشان مجلس روضه و دعا داشت؛ چون برای دلداری و تسلیت‌گویی خدمت ایشان رسیدم، با آنکه همیشه اظهار لطف و خصوصیت می‌کرد، این مرتبه با چهره‌ای عبوس با من روبرو شد؛ مثل آنکه به نویسنده اعتراض داشت. عرض کردم آیا اتفاقی افتاده که اوقات شما تلخ است؟ در جواب فرمودند: من از شما توقع نداشتم. عرض کردم: موضوع چیست؟ گفت: شما نامه‌ای نوشته‌اید و مرا تهدید کرده‌اید که اگر غیر از بروجردی را برای مرجعیت معرفی کنم، آبروی ما را در بازار قم می‌ریزید. عرض کردم: من از این نامه خبری ندارم؛ ممکن است نامه را بیاورید؟ اگر امضا و خط من باشد، مجعول است و برایشان قسم خوردم تا ایشان سخنم را باور کردند. پس از خاتمه مجلس که بیرون آمدم، حیرت‌زده در این اندیشه بودم که دست مرموزی برای تعیین مرجع تقلید در کار است و قضیه آنچنان که من می‌پندارم، ساده نیست. فهمیدم مرجعیت هم بازی شده برای بازیگرها، و با قضایای بعدی معلوم شد دستی مرموز آقای بروجردی را مرجع کرد و از وجود او بهره‌ها برد.
* در سال 1328 شمسی در زمان رئیس الوزرایی احمد قوام، آیت الله کاشانی قصد دخالت در انتخابات کرد تا از تعداد وکلای انتصابی دربار در مجلس بکاهد. نویسنده از دوستان صمیمی آیت الله کاشانی بودم و تابستان‌ها که می‌آمدم تهران، به منزل ایشان وارد می‌شدم. در همین سال بود که به من فرمودند: شما بروید یک ماشین دربست کرایه کنید برای سفر به خراسان؛ این بنده نیز چنین کردم و مهیای مسافرت شدیم. آقای شیخ محمد باقر کمره‌ای و یکی دو نفر دیگر نیز حاضر شدند با نویسنده و آقای کاشانی و یکی از فرزندانشان، که جمعاً شش نفر می‌شدیم، به طرف مشهد حرکت کردیم. دولت از مسافرت ما وحشت داشت که مبادا در شهرهای بین راه، ایشان وکلایی را برای مجلس تعیین و پیشنهاد کند و مردم را ترغیب کند به انتخابات و تعیین نمایندگانی که خیرخواه ملت باشند؛ و لذا چون ما از تهران حرکت کردیم، شهرهای بین راه مطلع و آماده استقبال شدند، و از آن طرف، دولت به مأمورین شهرستان‌های بین راه ابلاغ کرده بود که تا می‌توانند اخلال کنند و بهانه‌ای بدست دولت بدهند که آیت الله کاشانی را به تهران برگردانند.
* سرهنگ و اطرافیان چون نوشتۀ مرا دیدند، گفتند: خوب نوشته‌اید؛ نامه را بردند و فردای آن روز آمدند که شاه دستور داده ملای قمی و همراهانش آزادند.
* در اتاق متصل به اتاق ما عده‌ای از توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها محبوس بودند؛ پیغام دادند که ما می‌خواهیم فلانی را ببینیم؛ گفتم: اشکالی ندارد؛ تشریف بیاورند. عده‌ای غیر روحانی که با من بازداشت بودند گفتند: ممکن است ما را به کمونیست بودن متهم کنند. من گفتم: چه اتهامی؟ نترسید؛ بگذارید بیایند. به هر حال آمدند و اظهار خوشوقتی کردند که یک نفر روحانی شجاع هم پیدا می‌شود که با دیکتاتوری مخالف باشد. ما با ایشان گرم گرفتیم؛ آنها سئوالات و اشکالاتی به قوانین اسلام داشتند که به آنها جواب گفتم.
* چون ما را در توپخانه پیاده کردند، با همراهان خداحافظی کردم و رفتم منزل آقای کاشانی. کاشانی مجتهدی شجاع و بیدار بود؛ اگر چه خودش در لبنان تبعید بود، ولی خانواده‌اش در تهران بودند. چون من وارد شدم، بسیار خوشحال شدند.
* در آن زمان تمام اهل علم از سیاست و امور مملکتی برکنار بودند و دوری می‌جستند و اگر کسی مانند کاشانی و یا این بنده وارد مبارزه با دیکتاتوری می‌شدیم، چندان مورد علاقه مردم نبودیم و اصلا مردم ایران و خود ایران مانند قبرستانی بود که سرنوشتش به دست گورکن‌ها[یی] باشد که هر کاری بخواهند با مرده می‌کنند. فردی مانند کاشانی منحصر به فرد بود و ایشان زجر و حبس زیاد دید تا حرکتی و موجی در ایران به وجود آورد. تا آن زمان جبهۀ ملی و جبهۀ غیر ملی اصلاً وجود نداشت و مرحوم مصدق را جز معدودی نمی‌شناختند؛ ولی چون کاشانی سعی داشت یک مجلس شورای ملی و وکلای خیرخواه ملت سرکار بیایند، لذا فتوا می‌داد که بر جوانان واجب است در انتخابات دخالت کنند؛ و لذا در همان زندان لبنان به این‌جانب نامه‌ای نوشت که: آقای برقعی، مانند آخوندهای دیگر مسجد را دکان قرار نده و بپرداز به بیداری مردم و به سخن مردم که می‌گویند آخوند خوب کسی است که کاری به اوضاع ملت نداشته باشد و کناره‌گیر باشد، گوش مده و کاری کنید که مردم مصدق را انتخاب کنند. تا آن وقت ملت نمی‌دانستند مصدق کیست، و چه کاره است، کاشانی به تمام دوستانش توصیه می‌کرد که وکلایی صحیح العمل، از آن ‌جمله مصدق، را انتخاب کنید، پس به واسطۀ سفارشات و سخنرانی‌های کاشانی و پیروانش [که در رأسشان آیت الله ابوالفضل برقعی قمی بود] مردم نام مصدق را شنیدند و تا اندازه‌ای شناختند؛ و در مواقع انتخابات، مریدان کاشانی از اول شب تا صبح در پای صندوق‌ها می‌خوابیدند که مبادا صندوق عوض شود و کاشانی و مصدق وکیل نشوند. مردم را تحریک می‌کردیم به رأی دادن به آقای کاشانی و مصدق و چند نفری که با این دو نفر همراه بودند، تا اینکه به واسطه فعالیت مریدان کاشانی، این دو نفر رأی آوردند و وکیل تهران شدند. دولت ناچار شد کاشانی را آزاد کند و از لبنان به ایران آورد.
* چون ملت خبر شد که کاشانی با هواپیما وارد تهران می‌شود، لذا همان روز ورود ایشان از فرودگاه مهرآباد تا درب منزل ایشان مملو از جمعیت بود. ما آن روز در تهران فعالیت می‌کردیم تا استقبال خوبی از ایشان به عمل آید.

جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم

چند سال طول نکشید که رضاشاه در جزیره موریس فوت شد. معروف است که در آن جزیره قدم می‌زده و به خود گفته: «اعلی‌حضرت، قَدَر قدرت، قوی شوکت، زکی! آی زکی! آی زکی!» که یاد زمان سلطنت خود می‌کرده و مقصود او این بوده که در ایران، اطرافیان او یک مشت مردمان هواپرست متملق بودند که به او می‌گفتند اعلی حضرت قَدَر قدرت، و چون وفات کرد، جنازه او را به ایران آوردند و دولت و شاه تشویق می‌کردند که مردم از جنازه او تجلیل کنند و با تشریفات زیادی جنازه را در قم دفن کنند، و علما و بزرگان قم را دعوت کردند که از جنازه استقبال به عمل آید؛ آیت الله بروجردی، که مرجع تقلید بود [قبول کرد که] با صفوف طلاب بر جنازه او نماز بخوانند؛ و آقای بروجردی که یکی از علمای ریاست‌مآب بود و از هر کاری برای حفظ ریاست خود خودداری نمی‌کرد و به علاوه، به شاه و درباریان و وکلای مجلس علاقه داشت، [لذا] حاضر گردید تا بر جنازه شاه اقامه نماز کند.

نویسنده فکر کردم که اگر از جنازه رضاشاه تجلیل شود، تمام کارهای فاسد او امضاء خواهد شد، درصدد برآمدم کاری کنم که مانع از تجلیل جنازه گردد. چند نفر طلبه جوان به نام فداییان اسلام تازه با من رفیق شده بودند. در آن زمان تقریبا سی و پنج سال داشتم و از مدرسین حوزه علمیه قم بودم. این فداییان جوان، که سنشان از پانزده الی بیست و پنج سال بیشتر نبود، با من مأنوس بودند و پناهگاه ایشان منزل ما بود، و برخی از ایشان نیز نزد نویسنده درس می‌خواندند. با آنان مشورت کردم که در منع تجلیل جنازه پهلوی فکری بکنید؛ گفتند: شما اعلامیه بنویسید ما آن را نشر می‌دهیم. اعلامیه‌ای نوشتم و در آن تهدید کردم که هر کس بر جنازه شاه نماز بخواند و یا در تشییع جنازه او حاضر شود، برخلاف موازین دین رفتار کرده و ما او را ترور خواهیم نمود.

این اعلامیه چون منتشر شد، اثر بسیار خوبی داشت و کسانی که برای نماز بر جنازه دعوت شده بودند ـ مخصوصا آقای بروجردی‌ـ به هراس افتادند که مبادا به ایشان توهین شود و یا مورد حمله واقع شوند و لذا در صدد بر آمدند که ناشرین اعلامیه را پیدا کنند. فداییان که در قم منزل معینی نداشتند؛ پراکنده و اکثراً مقیم تهران بودند و احتمال چنین کاری به ایشان نمی‌رفت؛ و از طرفی کمتر احتمال می‌دادند که نویسنده اعلامیه‌ای به آن تندی، سید ابوالفضل برقعی قمی باشد؛ و علاوه بر این، وقت ورودِ جنازه بسیار نزدیک و افکار مسئولان حکومت پریشان بود، تا اینکه جنازه را وارد کردند؛ ولی آنچنان که می‌خواستند، تجلیل نشد، و چون در مسجد امام قم مجلس فاتحه‌ای گرفتند و سیدی به نام موسی خوئی قصد داشت در آن مجلس شرکت کند، رفقای ما او را گرفتند و کتک زدند به طوری که خون از سرش جاری شد. چون دولت چنین دید، از دفن جنازه در قم منصرف شد و جنازه را به تهران بردند. دیگر [اینکه] در تهران چه شده، بنده حاضر نبودم.

اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود

در ایامی که روحانی‌نمایان و دکانداران مذهبی علیه من متحد [شده] و کمر به بدنام کردن من بسته بودند و به دولت شاه و اعمال زور متوسل شدند و عوام را برای غصب مسجد [گذرِ دفتر وزیر] تحریک کردند و منزلم در محاصره آنان قرار داشت و امنیت از زندگی‌ام سلب شده بود، ابیات ذیل را سرودم:

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| گمرهان را بهر خود دشمن نمود | | |  | برقعی چون راه حق روشن نمود | |
| راه پرخار است و پرآزار بود | | |  | آری آری راه حق دشوار بود | |
| بایدش سختی کشد در راه حق | | |  | هر که عزت خواهد از درگاه حق | |
| روضه خوانان عوام بی حیا | | |  | زین سبب عالم نمایانِ دَغا | |
| با خران خود به کوشش آمدند | | |  | پس به همدستی به جنبش آمدند | |
| تا که بنمودند ما را متهم | | |  | رشوه‌ها دادند بر اهل ستم | |
| بسته شد مسجد ز اهل شور و شر | | |  | پس به زور پاسبان و سیم و زر | |
| باز شد دکان نقّالانِ خواب | | |  | پایگاهِ حق‌پرستی شد خراب | |
| جای آن شد نقل کذب هر کتاب | | |  | پایگاه دین و قرآن شد خراب | |
| سود دیدی نی زیان زین کار و بار | | |  | برقعی گفتا به دل ای هوشیار | |
| غم مخور در راه حق پرداختی | | |  | گفت با دل، آنچه اینجا باختی | |
| آنچه آید پیش، حق را چاره ساز | | |  | نیست بازی کار حق، خود را مباز | |
| صاحب مسجد تو را اندر دل است | | |  | گر که مسجد رفت گو رو کان گل است | |
| «تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست» | | |  | گرکه مسجد رفت «گو رو، باک نیست» | |
| ترک آن بنما که مسجد شد دکان | | |  | گشت مسجد خانقاه صوفیان | |
| جای جمعِ حق پرستان مسجد است | | |  | جای درس و بحث قرآن، مسجد است | |
| نیست مسجد جای هر شمر و سنان | | |  | نیست مسجد جای مدح و روضه خوان | |
| روضه خوانست روضه خوانست روضه خوان | | |  | آنکه همکار است با شمر و سنان | |
| دین حق را میکن از بدعت جدا | | |  | اقتدا کن بر إمام لافتی | |
| نی امامی که کند دین را دکان | | |  | آن امام کارگر در بوستان | |
| نی گرفتی مسجدی با شر و شور | | |  | آن امامی که نبودی اهل زور | |
| می‌نخوردی آن امام از این حرام | | |  | نی‌گرفتی خمس یا سهم امام | |
| نی امام فاسقانِ بی‌خبر | | |  | آن امام دانش و فضل و هنر | |
| ناخدایان را نخواندی در دعا | | |  | آن امامی که نخواندی جز خدا | |
| ناخدای کشتی امکان یک است | | |  | قاضی الحاجات در عالم تک است | |
| خاک و باد و آب، سرگردان اوست | | |  | آن که هستی، نقشی از فرمان اوست | |
| از حسودانِ دنی بی‌خبر | | |  | برقعی با حق بساز و کن حذر | |
| خطاب به دشمنان خود نیز با عنوان «به دشمن‌ها رسان پیغام ما را» شعری سرودم: | | | | | |
| دشمن ما را سعادت یار باد | | |  | | روز و شب با عزّ و شأنش کار باد |
| هر که کافر خواند ما را گو بخوان | | |  | | او میان مردمان دیندار باد |
| هر که خاری می‌نهد در راه ما | | |  | | بار الها راه او گلزار باد |
| هر که چاهی می‌کند در راه ما | | |  | | راه او خواهم همی هموار باد |
| هر که علم و فضل ما را منکراست | | |  | | ملک و مالش در جهان بسیار باد |
| هر که گوید برقعی دیوانه است | | |  | | گو که ما دیوانه، او هوشیار باد |
| ما نه اهل جنگ و نی ظلم و نه زور | | |  | | دادخواه ما به عقبی قادر جبار باد |
| همچنین در همان احوال، پنداری مورد الهام حضرت حق واقع شده‌ام؛ مستزاد ذیل را سرودم: | | | | | |
| غم مخور یار توام |  | بنده بی کس من، من کس و غمخوار توام | | | |
| غم مخور یار توام |  | گر تو تنها شده‌ای، غصه مخور یار توام | | | |
| باز نامید مشو |  | گر جهان رفت زدستت، طرف یأس مرو | | | |
| غم مخور یار توام |  | باز گردان جهان من حق دار توام | | | |
| از همه دیده بدوز |  | گر تو را نیست انیسی به جهان در شب و روز | | | |
| غم مخور یار توام |  | مونس تو، همه جا و مددگار توام | | | |
| نیست حق را بدلی |  | گر چه حق را نبود رونق بازار ولی | | | |
| غم مخور یار توام |  | اظهر الحق، که من رونق بازار توام | | | |
| نیست یک دادرسی |  | گر تو را کارگشایی نبود هیچ کسی | | | |
| غم مخور یار توام |  | غم مخور کار گشا هستم و در کارتوام | | | |
| تا که شایسته کند |  | گر تو را غصه و غم، رنج و ستم خسته کند | | | |
| غم مخور یار توام |  | رو به من آر که من دافع آزار توام | | | |
| غمت از ذلت نیست |  | رنج و غمهای تو بی‌علت و بیحکمت نیست | | | |
| غم مخور یار توام |  | مصلحت بین و گنه بخش و نگهدار توام | | | |
| مسجد و محفل تو |  | گر که اوباش بکندند در منزل تو | | | |
| غم مخور یار توام |  | با خبر باش که من حافظ آثار توام | | | |
| کان هذا لولا |  | دوست دارم شنوم صوت تو در رنج و بلا | | | |
| غم مخور یار توام |  | طالب ناله و افغان به شب تار توام | | | |
| باش یک بندۀ حُر |  | گر رمیدند ز تو مردم دون، غصه مخور | | | |
| غم مخور یار توام |  | من رفیق تو و هم ناظر پیکار توام | | | |
| یا دلت بریان است |  | گر ز غمهای جهان دیده تو گریان است | | | |
| غم مخور یار توام |  | من تلافی کن آن دیده خونبار توام | | | |
| یا دلت غمگین است |  | بر دلت بار غم و غصه اگر سنگین است | | | |
| غم مخور یار توام |  | دافع هر غم و شوینده زدل بار توام | | | |
| باز با یزدان باش |  | گر کسی ناز تو را می‌نخرد خندان باش | | | |
| غم مخور یار توام |  | راز با خالق خود گو که خریدار توام | | | |
| غم خود با من گو |  | گر که مظلوم شدی از ستم و جور عدو | | | |
| غم مخور یار توام |  | دادگر حقم و از عدل، طرفدار توام | | | |
| در ره ذوالمنن است |  | برقعی سعی تو گر بهر من است | | | |
| غم مخور یار توام |  | قابل سعی تو و ناشر افکار توام | | | |

شعری درباره اوضاع کنونی ایران

اینجانب دربارۀ اوضاع ایران در این زمانه، شعر زیر را سروده‌ام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یاری آگاه و نیک پنداری |  | محفلی بود و نازنین یاری |
| بازگو آنچه گفتنی داری |  | گفتمش در زمینۀ اسلام |
| فارغ از هر کشیش و احباری |  | گفت: دینی بدون روحانی |
| مرتضی هم نه مرد بیکاری |  | مصطفی مجتهد نه، أمی بود |
| چه کس از دین کند نگهداری؟ |  | گفتمش: رهنمای مردم کیست؟ |
| بر همه فرض، دین نگهداری |  | گفت: هان! رهنما بود قرآن |
| واجب عینی است بر طالب |  | بر همه علم دین بود واجب |
| نی بود کلّ و نی که سرباری |  | هادی دین کجا فروشد دین؟ |
| دین نباشد ز جنس بازاری |  | دین فروشان نه رهنما باشند |
| دینشان ایمن از دغل‌کاری |  | کسب روزی ز راه دین نکنند |
| دینشان ایمن از دکانداری |  | نردبان سیاستش نکنند |
| ارزش کفش پارۀ خواری |  | حکمرانی نداشت پیش علی |
| نه حجاز و هلند و بلغاری |  | ملک ایشان قلمرو دلهاست |
| گفت: بر دوش خلق سرباری |  | نقش آخوند را شدم جویا |
| گفت: تکفیر و حبس و کشتاری |  | کار او را چه؟ جستجو کردم |
| کی به عهدش بود وفاداری |  | او بُوَد مست از شراب غرور |
| گفت: احیای رسم تاتاری |  | گفتمش: گو که چیست حزب الله؟ |
| گفت: بیمار بی پرستاری |  | گفتمش: حال مملکت چونست؟ |
| داشت از بهر ما چه آثاری؟ |  | گفتمش: انقلاب بهمن ماه |
| موجبی شد برای بیداری |  | گفت: آری ضرر فراوان داشت |
| کرد از جان و دل فداکاری |  | ملت اندر هوای آزادی |
| صد برابر شدش گرفتاری |  | گر چه از چاله اوفتاد به چاه |
| چاره بیداری است و هشیاری |  | چون ز غفلت به دام افتادند |
| گفت وقت تضرع و زاری |  | گفتمش: گو نجات کی باشد؟ |
| رفع این سختی و گرفتاری |  | بایدی جمله از خدا خواهند |

مطالعه کتاب الغدیر امینی و نظریۀ مؤلف درباره آن

در آنجا [زندان] که بودم، کتاب الغدیر تألیف علامه عبدالحسین امینی تبریزی را که سال‌ها پیش خوانده بودم، مجدداً مطالعه کردم. صادقانه و بی‌تعصب بگویم: آنان که گفته‌اند «کار آقای امینی در این کتاب جز افزودن چند سند بر اسناد حدیث غدیر نیست» درست گفته‌اند. اگر این کتاب بتواند عوام یا افراد کم‌اطلاع و غیر متخصص را بفریبد، ولی در نزد مطلعین منصف وزن چندانی نخواهد داشت؛ مگر آنکه اهل فن نیز از روی تعصب یا به قصد فریفتن عوام به تعریف و تمجید این کتاب بپردازند. به نظر من استاد ما، آیت‌الله سید ابوالحسین اصفهانی، در این مورد مصیب [= درست‌گو] بود که چون از او در مورد پرداخت هزینۀ چاپ این کتاب از وجوه شرعیه اجازه خواستند، موافقت نکرد و جواب داد: «پرداخت سهم امام برای چاپ کتاب شعر شاید مورد رضایت آن بزرگوار نباشد».

بسیاری از مستندات این کتاب از منابع نامعتبر، که به صدر اسلام اتصال وثیق ندارند، اخذ شده، که این کار در نظر اهل تحقیق اعتبار ندارد. برخی از احتجاجات او هم قبلاً پاسخ داده شده؛ ولی ایشان به روی مبارک نیاورده و مجدداً آنها را ذکر کرده است. گمان دارم که اهل فن در باطن می‌دانند که با الغدیر نمی‌توان کار مهمی به نفع مذهب صورت داد و به همین سبب است که طرفداران و مداحان این کتاب، که امروز زمام امور در چنگشان است، به هیچ وجه اجازه نمی‌دهند کتبی از قبیل تألیف محققانه آقای حیدرعلی قلمداران به نام «شاهراه اتحاد یا نصوص امامت» یا کتاب «باقیات صالحات» که توسط یکی از علمای شیعه شبه قاره هند، موسوم به محمد عبدالشکور لکهنوی([[2]](#footnote-2)) و یا کتاب «تحفه اثنی عشریه» تألیف عبدالعزیز دهلوی فرزند شاه ولی الله احمد دهلوی و یا جزوۀ مختصر «راز دلبران» که آقای عبدالرحمان سربازی آن را خطاب به موسسۀ «در راه حق و اصول دین» در قم نوشته و کتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمۀ این حقیر و نظایر آنها که برای فارسی زبانان قابل استفاده است چاپ شود؛ بلکه اجازه نمی‌دهند اسم این کتب به گوش مردم برسد؛ در حالی که اگر مغرض نبوده و حق‌طلب می‌بودند، اجازه می‌دادند که مردم، هم ترجمه الغدیر را بخوانند و هم کتب فوق را، تا بتوانند آنها را با یکدیگر مقایسه و از علما دربارۀ مطالب آنها سئوال کنند و پس از مقایسه اقوال، حق را از باطل تمییز داده و بهترین قول را انتخاب کنند. فقط در این صورت است که به آیۀ: **«**﴿فَبَشِّرۡ عِبَادِ ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓ﴾ [الزمر: ١٧و ١٨] یعنی: «بشارت ده بندگانی را که سخن را بشنوند و نیکوترینش را پیروی کنند» عمل کرده‌اند؛ اما نه خود چنین می‌کنند و نه اجازه می‌دهند که دیگران این‌گونه عمل کنند؛ بلکه جواب امثال مرا با گلوله و یا به زندانی کردن می‌دهند!

استادان

علاوه بر 1- آقای خوانساری نزد شیخ ابوالقاسم کبیر قمی، 2- حاج شیخ محمدعلی قمی کربلایی، 3- آقای میرزا محمد سامرایی، 4- آقای سید محمدحجت کوه کمری، 5- حاجی شیخ عبدالکریم حایری، 6- حاج سیدابوالحسن اصفهانی و 7- آقای شاه آبادی و چند تن دیگر نیز تحصیل کرده‌ام که تعدادی از آنان برایم تصدیق اجتهاد نوشته‌اند که از آن جمله‌اند: 8- «محمد بن رجب علی تهرانی سامرایی» مؤلف کتاب «الإشارات و الدلائل فيما تقدم ويأتي من الرسائل» و «مستدرک البحار» که ایشان در خاتمه اجازۀ استادش برایم اجازه‌ای نوشت و متن اجازه ایشان به این حقیر چنین است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطاهرين وبعد فيقول العبد الجاني محمد بن رجبعلي الطهراني عفى عنهما وأوتيا كتابهما بيمينهما قد استجازني السيد الجليل العالم النبيل فخر الأقران والأمائل الأبوالفضل البرقعي القمي أدام الله تعالى تأييده رواية ما صحت لي روايته وساغت لي إجازته ولما رأيته أهلاً لذلك وفوق ما هنالك استخرت الله تعالى وأجزته أن يروي عني بالطرق المذكورة في الإجازة المذكورة والطرق المذكورة في المجلد السادس والعشرين كتابنا الكبير مستدرك البحار وهو على عدد مجلدات البحار لحبرنا العلامه المجلسي قدس سره وأخذت عليه ما أخذ علينا من الاحتياط في القول والعمل أن لا ينساني في حيوتي وبعد وفاتي في خلواته ومظان استجابة دعواته كما لا أنساه في عصر يوم الاثنين الرابع والعشرين من رجب الأصب من شهور سنه خمس وستين بعد الثلاثمائه وألف حامداً مصلياً مستغفراً.

9- حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی مؤلف کتاب «الذريعة إلى تصانيف الشيعة» اجازه زیر را برای این حقیر نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتي

الحمد لله وكفى والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا ونبينا محمد المصطفى وعلى أوصيائه المعصومين الأئمة الاثني عشر صلوات الله عليهم أجمعين إلى يوم الدين.

و بعد:فإن السيد السند العلامة المعتمد صاحب مفاخر والمكارم جامع الفضائل والمفاخم المصنف البارع والمؤلف الماهر مولانا الأجل السيد أبوالفضل الرضوي نجل المولى المؤتمن السيد حسن البرقعي القمي دام أفضاله وكثر في حماة الدين أمثاله قد برز من رشحات قلمه الشريف ما يغنينا عن التقريظ والتوصيف قد طلب مني لحسن ظنه إجازة الرواية لنفسه ولمحروسه العزيز الشاب المقبل السعيد السديد السيد محمد حسين حرسه الله من شركل عين فأجزتهما أن يرويا عني جميع ما صحت لي روايته عن كافّة مشايخي الأعلام من الخاص والعام وأخص بالذكر أول مشايخي وهوخاتمة المجتهدين والمحدثين ثالث المجلسيين شيخنا العلامه الحاج الميرزا حسين النوري المتوفي بالنجف الأشرف في سنه 1320 فليرويا أطال الله بقائهما عني عنه بجميع طرقه الخمسة المسطورة في خاتمة كتاب مستدك الوسائل والمشجرة في مواقع النجوم لمن شاء وأحبّ مع رعاية الاحتياط والرجاء من مكارمهما أن يذكراني بالغفران في الحياة وبعد الممات.

حررته بيدي المرتعشه في طهران في دار آية الله المغفور له الحاج السيد احمد الطالقاني وأنا المسيء المسمى بمحسن والفاني الشهير بآقا بزرگ الطهراني في سالخ ربيع المولود 1382

10- عبدالنبی نجفی عراقی رفسی مؤلف کتاب «غوالی اللئالی در فروع علم اجمالی» و کتب کثیره دیگر که از شاگردان «میرزا حسین نایینی» بوده است. برایم متن ذیل را نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الذي فضل مداد العلماء علي دماء الشهداء والصلاة والسلام على محمد وآله الأمناء وعلى أصحابه التابعين الصلحاء إلى يوم اللقاء.

اما بعد مخفی نماند که جناب مستطاب عالم فاضل جامع الفضائل والفواضل قدوة الفضلاء والمدرسين معتمد الصلحاء والمقربين عماد العلماء العالمين معتمد الفقهاء والمجتهدين ثقة الاسلام والمسلمين آقاى آقاسید ابوالفضل قمى طهرانی معروف و ملقب به علامه رضوى، سنین متمادیه در نجف اشرف در حوزه دروس خارج حقیر حاضر شدند و نیز در قم سال‌های عدیده به حوزه دروس این بنده حاضر شدند برای تحصیل معارف الهیه و علوم شرعیه و مسایل دینیه و نوامیس محمدیه، پس آنچه توانست کوشش نمود «فکد وجد واجتهد» تا آنکه بحمد الله رسید به حد قوه اجتهاد و جایز است از براى ایشان که اگر استنباط نمود احکام شرعیه را به نهج معهود بین أصحاب رضوان الله علیهم اجمعین عمل نمایند به آن، و اجازه دادم ایشان را که نقل روایه نماید از من به طرق نُه‌گانه که برای حقیر باشد به معصومین و نیز اجازه دادم وى را در نقل فتاوی کما اینکه مجاز است که تصرف نماید در امور شرعیه که جایز نیست تصدی مگر با اجازه مجتهدین و مجاز است در قبض حقوق مالیه و لا سیما سهم امام ÷ و تمام اینها مشروط است به مراعات احتیاط و تقوی به تاریخ ذی‌الحجه الحرام فی سنه 1370 من الفانی الجانی نجفی عراقی

11- آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی نیز برایم تصدیق اجتهاد نوشت که متن آن را ذیلاً نقل می‌کنم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله وعلى آله الطاهرين المعصومين وبعد. فإن جناب العالم العادل حجة الاسلام والمسلمين السيد ابوالفضل العلامه البرقعي الرضوي قد صرف أكثر عمره الشريف في تحصيل المسائل الأصولية والفقهية حتى صار ذا القوة القدسية من رد الفروع الفقهية إلى أصولها فله العمل بما استنبطه واجتهده ويحرم عليه التقليد فيما استخرجه وأوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط والسلام عليه وعلينا وعلى عباد الله الصالحين. الأحقر ابوالقاسم الحسيني الكاشاني

12- سید ابوالحسن اصفهانی نیز زمانی که قصد مراجعت از نجف را داشتم، تصدیق زیر را برایم مرقوم نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة و السلام على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين وبعد فإن جناب الفاضل الكامل والعالم العادل مروج الأحكام قُرّة عيني الأعز السيد أبوالفضل البرقعي دامت تأييداته ممن بذل جهده في تحصيل الأحكام الشرعية والمعارف الإلهية برهة من عمره وشطرا من دهره مجدا في الاستفادة من الأساطين حتى بلغ بحمد الله مرتبة عالية من الفضل والاجتهاد ومقرونا بالصلاح والسداد وله التصدي فيها وأجزته أن يأخذ من سهم الإمام عليه السلام بقدر الاحتياج و إرسال الزائد منه إلى النجف وصرف مقدار منها للفقراء والسادات وغيرهم و أجزته أن يروي عني جميع ما صحت لي روايته واتضح عندي طريقه وأوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط و أن لا ينساني من الدعاء في مظان الاستجابات والله خير حافظاً وهو أرحم الراحمين 22 ذيحجه 62 ابوالحسن الموسوي الاصفهاني.

13- سید شهاب الدین مرعشی معروف به آقا نجفی صاحب تألیفات در مشجرات و انساب برایم اجازه زیر را نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ما أساغ من نعمة وأجاز والصلاة والسلام على محمد وآله مجاز الحقيقة وحقيقه المجاز وبعد: فإن السيد السند والعالم المعتمد شم سماء النبالة وضحيها وزين الأسرة من آل طه علم الفخار الشامخ ومنار الشرف الباذخ قاعدة المجد المؤثل وواسطة العقد المفصل جناب السيد ابوالفضل ابن الشريف العابد السيد حسن الرضوي القمي السيداني دام علاؤه وزيد في ورعه وتقاه أحب ورغب في أن ينتظم في سلك المحدثين والرواة عن أجداده الميامين ويندرج في هذا الدرج العالي والسمط الغالي ولما وجدته أهلا وأحرزت منه علما وفضلا أجزت له الرواية عني بجميع ما صحت روايته وساغت إجازته تم سنده وقويت عنعنته عن مشايخي الكرام أساطين الفقه وحملة الحديث وهم عدة تبلغ المائتين من أصحابنا الإمامية مضافا إلي مالي من طرق سائر فرق الإسلام الزيدية والإسماعيلية والحنابلة والشافعية والمالكية والحنفية وغيرها ولا يمكنني البسط بذكر تمام الطرق فأكتفي بتعداد خمس منها تبركا بهذا العدد وأقول ممن أروي عنه بالاجازة والمناولة والقراءة والسماع والعرض وغيرها من أنحاء تحمل الحديث إمام أئمة الرواية والجهبذ المقدام في الرجال والدراية مركز الإجازة مسند الآفاق علامة العراق أستاذي ومن إليه في هذه العلوم اِستنادي وعليه اعتمادي حجة الاسلام آيت الله تعالى بين الأنام مولاي و سيدي أبومحمد السيد حسن صدرالدين الموسوي المتوفي سنة 1354 هذا ما رمت ذكره من الطرق وهي ستة فلجناب السيد أبي الفضل ناله الخير والفضل أن يروي عن مشايخي المذكورين بطرقهم المتصلة المعنعنة إلى أئمتنا إلى الرسول وسادات البرية مراعيا للشرائط المقررة في محلها من التثبت في النقل ورعاية الحزم والإحتياط وغيرها وفي الختام أوصيه دام مجده وفاق سعده وجد جده أن لا يدع سلوك طريق التقوى والسداد في أفعاله وأقواله و أن يصرف أكثر عمره في خدمة العلم والدين وترويج شرع سيد المرسلين ص وأن لا يغتر بزخارف هذه الدنيا الدنية وزبرجها وأن يكثرمن ذكر الموت فقد ورد أن أكيس المؤمنين أكثرهم ذكراً للموت وأن يكثر من زيارة المقابر والإعتبار بتلك الأجداث الدواثر فإنه الترياق الفاروق والدواء النافع للسلوعن الشهوات وأن يتأمل في أنهم من كانوا وأين كانوا وكيف كانوا وإلى أين صاروا وكيف صاروا واستبدلوا القصور بالقبور وأن لا يترك صلاة الليل ما استطاع وأن يوقت لنفسه وقتاً يحاسب فيه نفسه فقد ورد من التأكيد منه ما لا مزيد عليه فمنها قوله: «حاسبوا قبل أن تحاسبوا» وقوله: حاسب نفسك حسبة الشريك شريكه فانه أدام الله أيامه وأسعد أعوامه أن عين لها وقتالم تتضيع أوقاته فقد قال توزيع الأوقات توفيرها ومن فوائد المحاسبه أنه أن وقف على زلة في أعماله لدى الحساب تداركها بالتوبة وإبراء الذمة وإن اطلع على خير صدر منه حمد الله وشكر له على التوفيق بهذه النعمة الجليلة وأوصيه حقق الله آماله وأصلح أعماله أن يقلل المخالطة والمعاشرة لأبناء العصر سيما المتسمين بسمة العلم فإن نواديهم ومحافلهم مشتمله على ما يورث سخط الرحمن غالبا إذ أكثر مذاكرتهم الاغتياب وأكل لحوم الإخوان فقد قيل إن الغيبة أكل لحم المغتاب ميتا وإذا كان المغتاب من أهل العلم كان اغتيابه كأكل لحمه ميتاً مسموماً فإن لحوم العلماء مسمومة. عصمنا الله وإياك من الزلل والخطل ومن الهفوة في القول والعمل إنه القدير على ذلك والجدير بما هنالك وأسأله تعالى أن يجعلك من أعلام الدين ويشد بك وأمثالك أزر المسلمين آمين آمين وأنا الراجي فضل ربه العبد المسكين أبوالمعالي شهاب الدين الحسيني الحسني المرعشي الموسوي الرضوي الصفوي المدعو بالنجفي نسابة آل رسول الله ص عفى الله عنه وكان له وقد فرغ من تحريرها في مجالس أخرها لثلاث مضن من صفر 1358ببلدة قم المشرفه، حرم الأئمة .

14- شیخ عبدالکریم حائری

15- آیت الله سید محمد حجت کوه کمری نیز برایم تصدیق اجتهاد نوشتند که اصل اجازه‌نامه این دو تن را برای تعیین تکلیف در مسئله سربازی به وزارت فرهنگ آن زمان تحویل دادم، که طبعاً باید این دو اجازه‌نامه در اسناد بایگانی آن وزارتخانه موجود باشد. اداره مذکور نیز پس از رؤیت این دو تصدیق گواهی زیر را صادر نمود که در اینجا رونوشت آن را می‌آورم:

**16- وزارت فرهنگ**

نظریه بند اول و تبصرۀ اول ماده 62 قانون اصلاح پاره‌ای از فصول و مواد قانون نظام، مصوب اسفند ماه 1321 و نظر به آیین نامه رسیدگی به مدارک اجتهاد مصوب 25 آذرماه 1323 شورای عالی فرهنگ، اجازۀ اجتهاد متعلق به آقای سید ابوالفضل ابن الرضا (برقعی) دارنده شناسنامه شماره 21285 صادره از قم متولد 1287 شمسی در هفتصد و پنجاه و چهارمین جلسه شورای عالی فرهنگ، مورخ 7/8/1329 مطرح، و صدور اجازه مزبور از مراجع مسلم اجتهاد محرز تشخیص داده شد. وزیر فرهنگ دکتر شمس الدین جزائری.

ناگفته نماند با اینکه در قوانین مشروطه دولت حق نداشت متعرض مجتهدین شود، مع‌ذلک، حکومتِ به اصطلاح مشروطه، گرفتاری بسیار برایم فراهم آورد.

سخن را با یادآوری این نکته به خواننده محترم به پایان می‌برم که دین اسلام در دو امر خلاصه می‌شود: تعظیم خالق و خدمت به مخلوق؛ آنچنان ‌که خالق خود فرموده است. برای همگان توفیق قیام به این دو امر را از درگاه ایزد رئوف خواستارم.

در اینجا، چند بیت از آخر کتاب «دعبل خزاعی و قصیدۀ تائیه او» که سال‌ها پیش تألیف کرده‌ام و وصف حال اینجانب است، می‌آورم و پس از آن نیز این کتاب را با شعری دیگر که خطاب به جوانان است و آن را هنگام سفر به زاهدان سروده‌ام، خاتمه می‌دهم و از خوانندگان التماس دعا دارم. والسلام على من اتبع الهدي.

من و دعبل خزاعی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تشکر دید از صاحب مقامی |  | اگر زر داد دعبل را امامی |
| که در آنها بیان گشته عقاید |  | مرا صدها کتاب است و قصائد |
| به جز ایراد و طعن ناروایی |  | ندیدم یک تشکر، نی عطایی |
| مرا خوف است از اهل خرافات |  | اگر وی بود خائف از مقامات |
| مرا گریه برای اصل دین است |  | اگر وی گریه‌اش بر اهل دین است |
| مرا امنی نباشد از مقامی |  | اگر وی گفت رازش با امامی |
| هدف، این مادحین را جمله پول است |  | اگر اشعار وی طبق اصول است |
| دو سی سال است ما را دل پر از خوف |  | اگر سی سال ترسی داشت در جوف |
| ندارم غیر الطافت پناهی |  | الها بر غم و رنجم گواهی |
| چرا مرآت گشتم بهر کوران |  | الها من بسی هستم پشیمان |
| تنم رنجور از صد ابتلا شد |  | در اینجا خسته جانم از بلا شد |
| ندارد دهرِ ما جز رنج و عصیان |  | زمان ما زمان کفر و طغیان |
| نه یاری نی معینی نه جلیسی |  | در این پیری ندارم من انیسی |
| رسانی مرگ ما با روح و راحت |  | مگر ما را کنی مشمول رحمت |
| مزید فضل خود بر او عطا کن |  | إلها برقعی را بها کن |

خطاب به جوانان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مؤمن و سالم و خوش رفتارید |  | اى جوانان که شِکر گفتارید |
| از خموشان جهان یاد آرید |  | چون شما ناطق و گل رخسارید |
| ز محبان خدا بشمارید |  | برقعی را پس موتش گه گاه |
| دستی از بهر دعا بردارید |  | گاه گاهی اگرش یاد کنید |
| خدمتش را به نظر بسپارید |  | برقعی خادمتان بود و برفت |
| خسته از محنت این چرخ کبود |  | یاد آرید از این خسته که بود |
| دل او گشت پر از غصه و خون |  | دید آزار بس از مردمِ دون |
| خسته از تهمت و بهتان و ستم |  | خسته از زخم زبان، زخم قلم |
| رفت در محکمه عدل اله |  | دستش ار گشت ز دنیا کوتاه |

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين. 2/2/1370ه‍.

مقدّمه مؤلف

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ﴾([[3]](#footnote-3)).

پروردگارا، تو را شکر و سپاس‌گذاریم و فقط هدایت تو را هدایت می‌دانیم و چنانچه خود فرموده‌ای: ﴿إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰ﴾([[4]](#footnote-4)) [البقرة: 120، الأنعام: 71]، ما نیز به این نعمت اقرار و اذعان داریم و کتاب تو را ﴿هُدٗى لِّلنَّاسِ﴾([[5]](#footnote-5)) [البقرة: 185] می‌دانیم و به امر تو که فرموده‌ای**:** ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ٢٩﴾([[6]](#footnote-6))[ص: 29]، در کتابت تدبّر کرده و آنرا مبارک و با برکت و خیر می‌دانیم و طبق ﴿وَلِيَتَذَكَّرَ﴾ به تذکّرات کتابت فکر خود را به کار می‌اندازیم، تا از صاحبان اندیشه و خرد محسوب شویم و قفل جهالت و سفاهتی که بواسطۀ عدم تدبّر در کتابت برای دیگران فراهم آمده به دلیل آیۀ: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ ٢٤﴾([[7]](#footnote-7)) [محمد: 24] می‌شکنیم. و ما قرآن تو را شفاء، نور، رحمت، برهان، هدایت، حکمت، پند و موعظۀ روشن می‌دانیم و به آیۀ: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ﴾([[8]](#footnote-8)) [الإسراء: 82] و آیۀ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا ١٧٤﴾([[9]](#footnote-9)) [النساء 174] و آیۀ: ﴿هَٰذَا بَصَٰٓئِرُ لِلنَّاسِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٢٠﴾([[10]](#footnote-10)) [الجاثیة: 20] ایمان داریم و چنانچه فرموده‌ای: ﴿أَوَ لَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ﴾([[11]](#footnote-11)) العنکبوت: 51] و فرموده‌ای: ﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾([[12]](#footnote-12)) [النحل: 89] آن را برای راهنمایی امور دینی کافی و جامع می‌دانیم.

و صلوات و سلام بر پیروان کتاب تو حضرت محمّدص، یاران، اهل بیت و اتباع او که راه‌‌یافتگان راه هدایت می‌باشند.

**و بعد**؛ چون اکثر اهل زمان ما که نام مسلمانی برخود گذاشته‌اند از کتاب دینی و آسمانی خود بی‌خبرند و لذا به عقاید متفرقۀ باطله و ذلّت نفاق و تفرقه گرفتار شده و برای تمییز بین حق و باطل به میزانی چنگ نزده‌اند؛ هر کس به دنبال هر عالم نمایی رفته و به واسطۀ دین تقلیدی تحقیقات دینی را جائز نمی‌شمرد و درصدد تحقیق نمی‌باشد و اگر گاهی به فکر تحقیق افتاده معیاری که حق را از ناحق جدا سازد را ندارند و می‌توان گفت در امر دین حیران و سرگردانند و راه‌نمایان دلسوز خیرخواه بیداری که از میزان و معیار دین آگاه باشند ندارند و غالباً دنیا طلبانی به نام دین برگردن ایشان سوار بوده‌اند. و عالم و جاهل توجّهی که شاید و باید به کتاب إلهی ندارند و آنرا مهجور و متروک نموده و بهرۀ شایسته از آن نبرده‌اند؛ حتّی در حوزه‌های علمی دینی تدریس آن جزء برنامه نیست، در صورتی­که خدا و رسول و سایر پیشوایان اسلام تماماً قرآن را میزانِ حقّ و باطل و رهنمای سعادت و برای همه آنرا امام، حجّت و پیشوای خود و سایرین دانسته و برای تصفیۀ حقایق دین از خرافات: قرآن را معرّفی کرده‌اند. متأسّفانه علل فراوانی باعث شده که مردم را از این واقعیّات دور و بی‌خبر داشته‌اند، و از راهنمایی قرآن در امور دین و دنیا بی‌اطلاع­اند. و به­همین جهت است که در سورۀ فرقان آیۀ 30 ذکر شده که رسول خداص روز قیامت در پيشگاه عدل الهی از قوم و از أمّت در عوض شفاعت شکایت می‌کند، در سورۀ فرقان فرموده:

﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا ٣٠﴾ [الفرقان: 30].

«رسول خدا گوید: پروردگارا، قوم من این قرآن را متروک نمودند».

یکی از علل بی‌خبری مردم از حقائق قرآنی همانا کسانی­اند که از بیداری مردم توسط قرآن وحشت دارند و برای حفظ خرافات خود مردم را از فهم قرآن دور داشته‌اند. همان گویندگانی که گاهی خود را مبلّغ قرآن می‌دانند، در صورتی­که به ­اقرار خود قرآن را قابل فهم نمی‌دانند و می‌گویند: باید امام بیاید و آن را بیان کند. کسی نیست به آنان بگوید: پس چرا رسول خداص و یازده امام بیان نکردند؟! و اگر بیان کردند پس قابل فهم شده چرا می‌گویید نمی‌فهمیم؟ خدای‌ تعالی به امّت یهود که به دروغ مدّعی یپروی کتاب تورات بودند و به گفتار آن اعتنا نداشتند در سورۀ جمعه آیۀ 5 فرموده:

﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ ثُمَّ لَمۡ يَحۡمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلۡحِمَارِ يَحۡمِلُ أَسۡفَارَۢاۚ بِئۡسَ مَثَلُ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥﴾ [الجمعة: 5].

«آنانکه مدّعی حمل توراتند سپس حامل آن نشده‌اند به مانند خری باشند که بار آن کتاب  
باشد، بد است مَثَل آنان­که به آیات الهی تکذیب کرده‌اند و خدا این قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند».

در این آیه خدا ایشان را خر و ستمگر و محروم از هدایت خوانده. در این صورت؛ به کسانی-که مدّعی حمل قرآن و از آن بی‌خبرند چه باید گفت؟ و آیا نباید ایشان را ستمگر و دور از هدایت و بی‌سعادت دانست؟

به هرحال ما برای وظیفۀ دینی و وجدانی بر آن شدیم که مردم را بیدار و به راهنمایی قرآن ایشان را هشیار سازیم و با قلم ساده و روان و با دلیل و برهان؛ به مردم خود اعلان نماییم که این ذلّت و بیچارگی و سرگردانی شما به واسطۀ بی‌اطّلاعی و عدم تدبّر در آیات قرآن است و لذا به­ اشاره و مشورت دوستان به نوشتن کتاب (تابشی از قرآن) پرداختیم. و امید اجر از پروردگار جهان و نازل‌کنندۀ قرآن داریم. شاید جوانان روشن دلِ حق‌جو به وسیلۀ آن راهنمایی شده و بدین وسیله هر یک خود پرچمدار هدایت دیگران شوند. در این کتاب پس از چند فصل مقدّمات مفید، ترجمۀ روانی از قرآن و توضیحاتی از بعضی از نکات آن نگاشته می‌شود. و مقدّمات لازمه که دانستن آن بر هرمسلمانی واجب می‌باشد ذیلاً ذکر می‌شود:

1- قرآن و تواتر آن از رسول خداص

دلائل بسیاری موجود است بر اینکه قرآن معمولی در بین مسلمین، همان قرآنی است که به رسول خداص نازل شده و خود آن حضرت مدوِّنِ آن بود و در حضور او و به دستور او جمع‌آوری، تنظیم و تدوین ‌شده و بعد به صورت فعلی درآمده و اصحاب گراميش زیر نظر ایشان به ­همین ترتیب درآورده‌اند و آن جناب تصویب نموده و برای أمّت خود گذاشته:

**دلیل اول:** احادیث و روایات بسیاری رسیده که هرچه نازل می‌شد برای اصحاب خود قرائت می‌نمود و می‌فرمود: بنویسید و آن را حفظ کنید. بسیاری از این روایات در کتاب «الإتقان» سیوطی، کتاب «تاریخ القرآن» زنجانی ص 35، تفسیر «مجمع‌البیان»، «صحیح بخاری»، تفسیر«البیان» خوئی و سایر کتب آمده. از آن جمله روایت کرده‌اند از عبدالله بن مسعود که گفت: من هفتاد و چند سوره از دهان مبارک رسول خداص فرا گرفتم([[13]](#footnote-13)). و نیز روایت کرده‌اند که ابن مسعود گفت: رسول خداص در  
  
 غاری بود که سورۀ المرسلات بر او نازل شد و من از او فرا گرفتم([[14]](#footnote-14)). و نیز روایت کرده‌اند از ابوعبیده، ابن جریر، ابن منذر و ابن مردویه از عمر بن عامر انصاری که گفت: عمر بن خطاب قرائت کرد: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ﴾([[15]](#footnote-15)) [التوبة: 100]. و کلمۀ ﴿وَٱلۡأَنصَارِ﴾ را به رفع خواند و بدون «واو» قبل از کلمۀ ﴿ٱلَّذِينَ﴾، زید بن ثابت گفت: ﴿ٱلَّذِينَ﴾ با «واو» است، عمر گفت بروید أبیّ بن کعب را بیاورید، چون أُبی آمد عمر از او سؤال کرد که؛ ﴿ٱلَّذِينَ﴾ با «واو» است یا خیر؟ أُبی‌ گفت: بلی رسول خداص آنرا با «واو» برای من قرائت کرد وقتی­که تو مشغول فروش گندم بودی. عمر قبول کرد([[16]](#footnote-16)). و باز عامّه و خاصّه نوشته‌اند و روایت کرده‌اند که أبیّ بن کعب گفت رسول خداص به من فرمود: خدا مرا امر کرده که قرآن را بر تو قرائت نمایم و به تو یاد دهم، أُبی گفت: آیا خدای تعالی مرا نام برده؟ رسول خداص فرمود: بلی پروردگار جهان تو را یاد نموده. أُبی از شوق چشمهایش پر از اشک شد([[17]](#footnote-17)).

وباز روایت کرده‌اند که عمر گفت: رسول خداص سوره‌هایی از قرآن به من آموخت. و من شنیدم که هشام بن حکیم سورۀ فرقان را در زمان رسول­خداص می‌خواند. من گوش دادم دیدم آن طوری­که او قرائت می‌کند رسول­خداص به من نیاموخته. صبر کردم تا نمازش تمام شد، رداء او را گرفتم و گفتم: چه کسی چنین قرائتی را به تو آموخته؟ گفت: رسول خداص. گفتم: دروغ می‌گویی، چون رسول ‌خداص این سوره را به من آموخته نه این چنین که تو می‌خوانی، پس با او به خدمت رسول خداص رفتیم، من عرض کردم: یا رسول‌ الله این سورۀ فرقان را به لهجه‌ای می‌خواند که به من نیاموخته‌ای؟ حضرت فرمود: او را رها کن و به هشام فرمود: بخوان. پس او همانطوری ­که من از او شنیده بودم قرائت کرد. رسول خداص فرمود: صحیح می‌خواند این چنین نازل شده! پس از هشام من قرائت کردم، حضرت فرمود: قرائت تو نیز صحیح است، قرآنی که نازل شده هر طور و هر لهجه که برای شما آسان است بخوانید([[18]](#footnote-18)). و باز روایت کرده‌اند که رسول خداص برای تشویق اصحاب خود به حفظ قرآن فرمود: «فلیؤمّکم أقرؤکم»([[19]](#footnote-19)). یعنی: «در نمازها هرکس به قرائت قرآن و حفظ آن بهتر وارد است برای شما امامت کند.» و باز روایت مشهور آمده که رسول خداص فرمود: «أبي أقرؤکم»**(**[[20]](#footnote-20)). و نیز عامه و خاصه روایت کرده‌اند که آیۀ 12 سورۀ الحاقّه:

﴿وَتَعِيَهَآ أُذُنٞ وَٰعِيَةٞ ١٢﴾([[21]](#footnote-21)) [الحاقة: 12].

در مدح کسانی نازل شد که چون قرآن نازل می‌شد آن­را حفظ می‌کردند. از این قبیل اخبار متواتری است که دلالت دارد بر اینکه رسول خداص قرآن را به بزرگ و کوچک اصحاب خود یاد می‌داده و همّت می‌گماشته که از حفظ کنند و اصحابِ او چون عرب فصیح بودند و لطافت معانی قرآن را درک می‌کردند و لذا با شوق و شعف زیادی به حفظ آن می‌کوشیدند و آیات قرآن در مذاق ایشان بسیار شیرین و دل‌نشین بود. و باز عدّۀ زیادی نوشته‌اند که اصحاب رسول خداص آیه‌ای را که فرا می‌‌گرفتند مکرّر می‌آمدند نزد رسول خداص می‌خواندند تا در حافظۀ ایشان بماند و عرض می‌کردند: یا رسولالله آن طوریکه نازل شده آیا من حفظ کرده‌ام یا خیر؟ تا اینکه رسول خداص می‌فرمود: بلی و حفظ ایشان را تقریر می‌نمود. اصحاب رسول خداص چنان بودند که حضرت علی در زمان خلافت خود در خطبۀ 121 یادی از ایشان نمود و بر فقدان ایشان تأسّف می‌خورد و آرزوی ملاقات ایشان را داشت و می‌فرمود: «أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ وَقَرَءُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوه‏». یعنی: «کجایند آن عدّه‌ای که به اسلام دعوت شده و آنرا پذیرفتند و قرآن را قرائت نموده و محکم کردند».

بسیاری از مورّخین و محدّثین روایت کرده‌اند از خارجه بن زید از پدرش، که گفت: رسول خداص وارد مدینه شد در حالی­که من هفده سوره قرائت کرده و از حفظ داشتم و بر رسول خداص خواندم، حضرت را خوش‌آمد([[22]](#footnote-22)) و فرمود: ای زید نوشتن یهود را یاد بگیر زیرا من از یهود بر این قرآن، ایمن نیستم.   
  
زید گفت: من نوشتن یهود را در نصف ماه به خوبی یاد گرفتم([[23]](#footnote-23)).

و اصحاب رسول خداص را عادت چنین بود که چون قرآن را یاد می‌گرفتند، به دیگران تعلیم می‌نمودند، به اولاد خود و به کسانی­که وقت نزول حاضر نبودند از اهل مدینه و مکه و اطراف آن و به همه قرائت می‌کردند، پس یک روز و یا دو روز از نزول سوره‌ای نمی‌گذشت مگر اینکه اشخاص بسیاری آنرا در سینه‌های خود حفظ کرده بودند و می‌آمدند نزد حضرت رسولص قرائت می‌کردند و به امر او می‌خواندند و ختم می‌کردند. «آمِدی» که یکی از بزرگان علما می‌باشد ـ و هم دیگران ـ نقل کرده‌اند که قرآن‌هایی که در دست اصحاب رسول خداص بود بر آن حضرت عرضه و قرائت شده بود و آخرین قرآن­هایی که بر آن ­حضرت عرضه شد قرآن عثمان بود و نماز را طبق قرآن عثمان می‌خواندند. تا اینکه رسول خداص وفات نمود. و نیز از عبیدۀ سلمانی که از ثقات اصحاب امیرالمؤمنین علی است روایت کرده‌اند که گفته: قرآنی را که امروزه مردم قرائت می‌کنند همان قرآنی است که به رسول خداص عرضه شد در سالی­ که آن حضرت وفات نمود([[24]](#footnote-24)). و نیز روایت کرده‌اند از زید بن ثابت که گفت: در آخرین مرتبه‌ای­که قرآن به رسول خداص عرضه شد من حضور داشتم و در حضور آن حضرت استنساخ شد. و خود زید گوید: من برای حضرت رسول خداص قرآنی نوشتم و بر آن حضرت قرائت کردم و مردم طبق همان قرائت، قرائت می‌کردند تا آنکه حضرت وفات نمود([[25]](#footnote-25)). و لذا این زید مورد اعتماد خلفاء و سایر مردم بود و حتّی برای عثمان چنانکه خواهد آمد، یک مرتبۀ دیگر به تصویب امیرالمؤمنین علی قرآنی نوشت، و چندین قرآن دیگر طبق همان نوشت. و باز روایت کرده‌اند که رسول خداص زمانیکه مکّه بود جماعتی را به سوی مدینه فرستاد تا به اهل مدینه قرآن بیاموزند. از جمله کسانی و جوانانی که فرستاد مصعب بن عمیر، عمّار، بلال و ابن امّ مکتوم بود([[26]](#footnote-26)) و پس از هجرت بسوی مدینه چون مکّه را فتح کرد معاذ بن جبل را در مکّه گذاشت برای اینکه قرآن به مردم یاد دهد([[27]](#footnote-27)) و هر کس به سوی مدینه هجرت می‌کرد رسول خداص او را به یکی از حافظین قرآن می‌سپرد، که به او قرآن تعلیم دهد([[28]](#footnote-28)).

مختصر اینکه شهر مدینه مانند دانشگاهی شده بود که مرد و زن و کوچک و بزرگ آن در شب و روز به قرائت قرآن و یا تعلیم و یا تعلّم و یا کتابت آن مشغول بودند، یکی می‌گفت دیگری می‌نوشت. و درس دیگر و حدیث دیگر و علم دیگر نبود جُز قرآن تا اینکه صدها و هزارها حافظ قرآن و قاری قرآن بوجود آمد. و در این دانشگاه شاگرد مکتبی مانند أمیرالمؤمنین علی بود که افتخار داشت به شاگردی مکتب قرآن. وحتّی آن حضرت قرآن را امام خود می‌دانست چنانچه به نام «قرآن از نظرعلی» خواهد آمد. کار به جایی رسید که برای جهاد سپاهیانی تشکیل می‌شد که تمام افراد آن سپاه، حافظان و قاریان قرآن بودند و سپاهی که به نام «كتیبة القُرّآء» بود از تمام سپاهیان کاری‌تر و شجاعتر بود و «كتیبة القُرّآء» که پرچم آن «كتیبة القرّآء» بود بر سایر سپاهیان افتخار و مزیّت داشت.

یکی از غزوات چنانکه تمام مورّخین نوشته‌اند غزوۀ بئر معونه است که غزوۀ کوچکی بود([[29]](#footnote-29)) هفتاد نفر از قرّاء و حافظان قرآن که اصحاب رسولص بودند و در آن سال قاریان کمتر بودند در آن غزوه شهید شدند([[30]](#footnote-30)). و لذا رسول خداص بسیار متأثّر شد، در حالی که غزوۀ بئر معونه در سال چهارم هجرت بود و در آن سال قاریان و حافظان قرآن کمتر بودند، در این سال که چنین باشد باید فهمید سالهای بعد که اسلام منتشر شده و مسلمین یک به صد برابر زیاد شده‌اند چگونه بود، خصوصاً اهل حجاز که آنجا هوای خشک و گرمی دارد و حافظۀ اهالی آن بسیار خوب ­است که به خواندن و یا به شنیدن یک مرتبه اکثراً هر چیز را حفظ می‌کردند و خدا خواسته بود که کتاب او محفوظ بماند و از کم و زیاد مصون باشد و لذا آن را در میان مردمی قوی­حافظه نازل فرمود.

2- کسانی که به نام و نشان حافظ قرآن بودند از صحابه

در کتب فریقین نوشته‌اند یکی از کسانی­که در زمان رسول خداص قرآن را حفظ کرده بود ابوبکر بود. و ازجمله کسانی­که نام ایشان مخصوصاً برده شده که تمام قرآن را حفظ داشته‌اند، از مهاجرین اصحاب رسول؛ حضرت امیر علی بن ابیطالب، طلحه، زبیر، سعد بن وقاص، ابن مسعود، حذیفه بن یمان، سالم، ابوهریره، عبیدالله ابن السائب، عبدالله بن عمر بن خطاب، عبدالله بن عمرو بن عاص، عثمان بن عفان، عایشه، حفصه، امّ سلمه، مصعب بن عمیر، عمّار، بلال و ابن امّ مکتوم.

و أما از انصار نیز کسانی را به خصوصه نام برده‌اند از جمله: عبادة بن الصامت، معاذ مکنّی به أبی حلیمه، مجمع بن جاریه، فضاله بن عبید و مسلمه بن مخلد([[31]](#footnote-31)). و امّا کسانی­که نام ایشان ذکر نشده و حافظ قرآن بوده‌اند چه بسیار بوده و بسیاری از افراد که حافظ قرآن بودند أمّا نه تمام آن و پس از رسول خداص آنرا کامل نمودند از آن جمله: تمیم ‌داری و عقبه بن عامر را نوشته‌اند([[32]](#footnote-32)) و هزاران نفر از اصحاب بودند که بعضی از سوره‌های قرآن را حفظ داشته و در نمازها قرائت می‌کردند. و از جمله کسانی که تمام قرآن را حفظ داشته و مورّخین و محدّثین از او نام برده‌اند زنی بود به نام امّ ورقه بنت عبدالله بن الحارث که رسول خداص مکرّر به زیارت او می‌رفته و او را شهیده می‌خواندند و او تمام قرآن را جمع کرده بود. رسول خداص به او فرمود: تو امامت کن برای خانواده‌ات([[33]](#footnote-33)). و چنانچه مورّخین نوشته‌اند آن قدر حافظ قرآن زیاد شد که سپاهیان مرتّب می‌شد از صف‌های مجاهدین قرّاء که در جنگ یمامه با مسیلمۀ کذاب هفتصد نفر قاری قرآن شهید شد و عدۀ زیادی در جنگ قادسیّه، شهید شدند. و پی‌‌ در پی کتیبه‌هایی که مرکّب از قاریان قرآن بود به طرف آذربایجان، ایران، شامات، ارمنیّه و سایر بلاد در حرکت بودند و همان قرآن بود که ایشان را به اوج عزّت، عظمت و پیروزی دنیا و آخرت رسانید.

3- کتابت قرآن در حضور رسول خداص

برای رسول خداص نویسندگانی بودند که کتابت قرآن می‌نمودند. ابوعبدالله زنجانی در ص 42 «تاریخ القرآن» و سیوطی در کتاب «الإتقان» ص 57 تا ص 73 و جمع دیگری نوشته‌اند که نویسندگان وحی 43 نفر بودند که از طرف رسول خداص مأمور به نوشتن قرآن بودند. از جمله کسانی‌ را که نام برده‌اند: علی بن أبی‌طالب، عثمان بن عفّان، ابوبکر، عمر، ابوسفیان، معاویه بن أبی سفیان، یزید بن أبی‌سفیان، سعید بن عاص و دو فرزندش: أبان بن سعید، خالد بن سعید، زید بن ثابت، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن أبی و قاص، عامر بن فهیره، عبدالله بن رواحه، عبدالله بن سعد بن أبی السّرح، أبیّ بن کعب، عبدالله بن الأرقم، ثابت بن قیس، حنظله بن الرّبیع، شرحبیل بن حسنه، علاء الحضرمی، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، معیقیب بن أبی فاطمه الدّوسی، حذیفه بن یمان و حویطب بن عبدالعزیز العامری، و از جملۀ آنان که بیشتر ملازم رسول خداص بودند و کتابت می‌کردند یکی زید بن ثابت و دیگری علی بن ابی‌طالب بود([[34]](#footnote-34)). البته بعداً کاتبان، قاریان و حافظان قرآن در میان اصحاب و تابعین به قدری زیاد شدند که مساجد اسلامی شب و روز پر بود از متعلّم و معلّم و استاد و شاگرد و نویسنده و گوینده قرآن. مانند ربیع بن خشیم که چهار صد شاگرد قاری قرآن داشت چنانکه اکثر مورّخین و محدّثین نوشته‌اند.

4- به نوشتن قرآن اهمّیّت می‌دادند

از تاریخ و روایات معلوم می‌شود که رسول خداص و اصحاب او و همچنین تابعین بعدی به نوشتن قرآن اهمّیّت بسیار و فوق‌العاده می‌دادند و هر وقت آیه و یا سوره‌ای نازل می‌شد، فوری می‌نوشتند چنانکه در خبر آمده که چون ﴿لَّايَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ﴾ نازل شد، رسول خداص فرمود: به زید بن ثابت بگویید بیاید و کاغذ و دوات بیاورد، پس به او فرمود: بنویس([[35]](#footnote-35)). رسول خداص و اصحاب او از اوّل بعثت در این کار سعی داشتند چنانکه در اخبار آمده که عمر بن خطاب در اوائل بعثت رسول خداص چون شنید خواهرش مسلمان شده به حالت غضب به خانۀ او وارد شد، دید گوشه‌ای از خانه صفحه‌ای‌ است و در آن از آیات قرآن سورۀ حدید نوشته شده و صفحۀ دیگری دید که در آن سورۀ طه نوشته شده. معلوم می‌شود در این کار جدّیّت داشتند و حتّی کاتبان وحی و قاریان به این کار افتخار می‌کردند. هر کس کاغذ داشت در کاغذ و هر کس نداشت در کتف گوسفند و یا پوست آهو و یا برگ و یا سنگ صاف می‌نوشت. از آیۀ 7 سورۀ انعام:

﴿وَلَوۡ نَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ كِتَٰبٗا فِي قِرۡطَاسٖ فَلَمَسُوهُ بِأَيۡدِيهِمۡ﴾([[36]](#footnote-36)) [الأنعام: 7].

معلوم می‌شود کاغذ در دسترس ایشان بوده، چون قِرطاس به معنی کاغذ است و همچنین از آیۀ 91 همان سوره که فرموده:

﴿تَجۡعَلُونَهُۥ قَرَاطِيسَ تُبۡدُونَهَا وَتُخۡفُونَ كَثِيرٗا﴾([[37]](#footnote-37)) [الأنعام: 91].

به هر حال آنقدر به کتابت و حفظ قرآن اهمیّت می‌دادند تا آنجا که آقای خوئی در ص 169 تفسیر «البیان» می‌نویسد که؛ زنان مسلمه مهریّۀ خود را تعلیم و تعلّم سورۀ قرآن قرار می‌دادند([[38]](#footnote-38)). و معلمین صدر اسلام مواظب بودند که قرآنهای خود را مطابق قرآنی که به رسول خداص عرضه شده بود بنویسند، پس اگر قرآن عرضه شده در کلمه‌ای تاء مستطیل داشت آنها مواظبت می‌کردند که مستطیل نوشته شود و اگر تاء مُدَوّر بود مواظبت می‌کردند مدوّر نوشته شود. و مثلاً اگر بعد از واو جمع هر جا الف بود همه الف می‌گذاشتند. و بعد از واو مفرد الف نمی‌گذاشتند([[39]](#footnote-39)) مگر جایی­که قرآن اصحاب اوّلیّه، الف داشته باشد، آنجا را مواظب بودند که الف داشته باشد([[40]](#footnote-40)). چنان سعی و کوشش در ضبط کمّیّت و کیفیّت آن داشتند که در هیچ کتابی چنین مواظبت نشده. چون حق تعالی وعده فرموده: ﴿إِنَّانَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾([[41]](#footnote-41)) [الحجر: 9]. و او خواست که چنین مواظبتی از قرآن به­ عمل آید، ناگفته نماند چه بسیار عوام و نفهمند بعضی از گویندگان مذهبی که می‌گویند این قرآنها اهمیت ندارد، زیرا کاغذ و مرکّب است و قرآن حقیقی خود رسول و یا خود امام است. اینان ندانسته‌اند که خود رسول خداص تابع همین قرآنهای کاغذی بود که روی کاغذ نوشته بودند، خدا به او فرمود:

﴿وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُصۡلِحِينَ ١٧٠﴾([[42]](#footnote-42))

[الأعراف: 170].

و خود رسول باید به همین قرآن ایمان آورد تا مصداق یؤمنون بالکتاب باشد. و کتاب إلهی عبارتست از همین قرآن‌ها که روی کاغذها نوشته شده. همین گوینده که توهین به قرآن می‌کند و می‌گوید کاغذ و مرکّب است برود در دادگستری حضور دادستان و بگوید این کتاب قانون را دور بیاندازید، زیرا کاغذ و مرکّب است او را زنجیر و زندانی خواهند کرد و به او می‌فهمانند که هر قانونی در کاغذ و صفحات کتاب است، نه در جای دیگر. حال ببینید چه قدر نادانست آن گویندۀ دشمن علی که مدّعی دوستی اوست و می‌گوید در جنگ صفّین چون معاویه قرآن‌ها را سرنیزه کرد، علی فرمود: نعوذ بالله این قرآن‌ها کاغذ و مرکب است! دروغ به این بزرگی را به آن امام نسبت می‌دهند، در حالی­که تمام مورّخین نوشته‌اند حتّی در نهج‌البلاغه موجود است که آن امام فرمود: ما سزاوارتریم که به دعوت به قرآن لبّیک بگوییم و اجابت کنیم. و تمام فقها و أئمّه‡ فرموده‌اند که هر‌کس به همین قرآن‌های معمول در کاغذ و مرکّب توهین کند، کافر و مرتدّ است و در هیچ تاریخی ذکر نشده که آن حضرت چنین توهین کرده باشد، بلکه حضرت فرمود: «نحن أحَقُّ بمتابعة القرآن» و ما از این دعوت به قرآن سرپیچ نیستیم([[43]](#footnote-43)). علی چنین می‌گوید، ولی مدّعیان دوستی او که دشمن اسلام و قرآنند چنان نسبت‌ها به او بسته‌اند. و ما آن حضرت را از این تهمت‌ها پاک خواهیم کرد. در ذیل عنوان «قرآن از نظر علی».

5- نویسندگانی که قرآن خود را به رسول خداص عرضه کردند

بسیاری از مورّخین و محدّثین از آن جمله ابوعبیده در کتاب «القراءات» و ابوعبدالله زنجانی در «تاریخ القرآن» و مجلسی در ص77، ج 92 «بحار الأنوار» جدید و سیوطی در کتاب «الإتقان» و محمّد بن اسحق در «فهرست» خود و بخاری در صحیح خود نوشته‌اند که در زمان رسول خداص بعضی از اصحاب او قرآن را در حضور او جمع کرده و به آن حضرت عرضه می‌داشتند، از آن جمله علی بن ابیطالب، سعد بن عبيد بن النعمان، ابوالدرداء، معاذ بن جبل، ابوزید ثابت بن زید، أبیّ بن کعب، عبید بن معاویه([[44]](#footnote-44)) و زید بن ثابت([[45]](#footnote-45)).

بخاری در یکجا از قتاده روایت کرده که گفت: از انس بن مالک سؤال کردم خادم رسول خداص که در زمان پیغمبر چه کسی قرآن را جمع کرد؟ او چهار نفر را نام برد که همه از انصار بودند: 1- أبیّ بن کعب 2- معاذ بن جبل 3- زید بن ثابت 4- ابو زید([[46]](#footnote-46)). و در جای دیگر نقل کرده که یکی از جمع‌کنندگان قرآن در زمان رسول خداص ابوالدرداء بود([[47]](#footnote-47)) و در کتاب «الإتقان» سیوطی روایت کرده که جامعین قرآن عدّه‌ای بودند و پنج نفر را نام برده: معاذ، عبادة بن الصامت، أبی بن کعب، ابوالدرداء و ابو ایّوب انصاری. و جای دیگر یکی از جمع‌کنندگان قرآن را در زمان رسول خداص عثمان شمرده و دیگر تمیم‌داری را نام برده. بیهقی، ابی‌داود و شعبی شش نفر را نام برده‌اند و اضافه بر کسانی­که ذکر شد مجمع بن جاریه را شمرده. و خوارزمی در کتاب مناقب خود روایت کرده و دو نفر را نام برده که زمان رسول خداص قرآن را جمع کردند: علیّ بن ابیطالب و أبیّ بن کعب.

به هر حال از مجموع اخبار و روایات مسلّم می‌شود که‌ عدّه‌ای در زمان رسول خداص نویسنده و جمع‌کنندۀ قرآن بودند در حضور رسول خداص و حضور هزاران نفر اصحاب او. و همان قرآن‌ها توسّط رونویس به­ تدریج زیاد شد که در خانۀ هر یک از مسلمان‌ها چه اصحاب رسولص و چه تابعین، یک قرآن یا بیشتر موجود بوده، تا جایی که یک نفر مانند ربیع بن خثیم چهار صد نفر شاگرد قاری قرآن داشت، و او بود که از طرف حضرت أمیر مأمور سرحد قزوین شد. و آن قدر نسخه‌های قرآن در عصر صحابه و تابعین زیاد شده بود که در دسترس تمام مسلمین بود و به­ همین صورت نسخه‌ها رو به ازدیاد بود و مسلمین از پدران خویش گرفتند و به فرزندان خود رسانیدند تا زمان ما که میلیون­ها قرآن نوشته و یا به چاپ رسیده و نشر شده و تمام مسلمین‌ سابقین و لاحقین راویان و ناقلان و کاتبان این قرآن بوده‌اند، از زمان ما تا زمان رسول خداص به­ تواتر رسیده و هیچ کتابی این چنین تواتری به خود ندیده. متأسفانه مسلمین که باید تواتر قرآن را بدانند و متوجّه باشند که قرآن سند دین و مدرک رسالت پیغمبر و سند شریعت ایشان است، در عین بی‌خبری مانده و متوجّه نشده‌اند تا جایی که بعضی از ايشان خیال کرده‌اند این قرآن نوشتۀ یکی از اصحاب و راوی آن عثمان می‌باشد، غافل از آنکه عثمان مردم را به قرائت واحد دعوت کرد، آن هم قرآنی که بین اصحاب رسول مشهور بود و به رسول‌خداص عرضه شده بود، و این عمل مورد قبول اصحاب رسولص با تأیید علی بن ابیطاب بود نه اینکه عثمان قرآنِ خود را که مدوّن کرده به ­زور بر سایرین تحمیل کرده باشد! خیر چنین نبوده، چون پس از رسول خداص در کیفیّت قرائت بسیاری از کلمات قرآن اختلاف بود مثلا یکی ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ٤﴾ و دیگری ﴿مَلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ٤﴾ می­خواند. یکی ﴿يَطۡهُرۡنَ﴾به­‌ تخفیف و ديگری ﴿يَطّهُرۡنَ﴾ به ­تشدید طاء قرائت می‌نمود([[48]](#footnote-48)). خلیفۀ سوم که آن روز زمامدار مسلمین بود اصحاب رسول خداص را خواست برای رفع اختلاف چنانکه ذیلاً بیان می‌شود:

6- عثمان به رأی اکثریّت، قرائت مشهور را انتخاب کرد

آقای خوئی در کتاب «البیان» ص171، ابوعبدالله زنجانی در «تاریخ القرآن» ص 65، سیوطی در «الإتقان»، صاحب کتاب فهرست در «الفهرست»، بخاری در صحیح خود و هم دیگران نوشته‌اند که پس از رسول خداص اختلاف قرائت در بعضی از کلمات قرآن آن ­هم در صدر اسلام زیاد موجب تشتّت و نفاق بود تا زمان عثمان این اختلاف شدّت پیدا کرد، بعضی از مسلمین مآل‌اندیش به فکر رفع اختلاف افتادند، کار به جائی رسید که معلّمین قرآن با شاگردان خود به نزاع و مشاجره پرداختند و قرّاء و حافظان قرآن در شام، یمن، عراق، آذربایجان و ارمنستان پراکنده شدند و به ­واسطۀ مجاورت عرب با عجم و اختلاط لغات، این اختلاف زیادتر می‌شد به طوری­که باعث تأثر یک نفر مسلمان فهمیده می‌شد. در این هنگام حذیفه بن یمان که یکی از بزرگان اصحاب رسول خداص بود از استمرار این اختلاف احساس خطر کرد و او با اهل شام در فتح ارمنیّه و آذربایجان شرکت کرده بود و اختلاف و جدال قرّاء را دیده بود، چون وارد بر عثمان شد عاقبت سوء اختلاف قرّاء را اعلام و اظهار وحشت کرد و فریاد زد ای خلیفۀ رسول، أمّت اسلامی را دریاب، پیش از آنکه مانند یهود ونصاری در کتاب آسمانی خود اختلاف کنند. لذا عثمان شخصی را نزد حفصه فرستاد و قرآنی­ که نزد او بود خواست، سپس دوازده نفر از مهاجر و انصار را که اکثرشان جوان و با سواد بودند خواست از آن­جمله: زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث. و پس از آن امر کرد که قرآن را با چند نسخۀ موافق یکدیگر استنساخ کنند و دستور داد اگر در کیفیّت نوشتن یک کلمه اختلاف کردید آن طوریکه در زبان قریش معمول است بنویسید زیرا قرآن به زبان ایشان نازل شده([[49]](#footnote-49)) و خود عثمان نیز نظارت می‌کرد و سایر اصحاب رسول خداص را نیز خواست و گفت آنچه نوشته می‌شود نظارت کنید و آن قرائتی که محلّ اتّفاق و مشهور بین اصحاب و محقّق باشد که همان «ما أنزل الله» می‌باشد درج کنید. تا اینکه چهار نسخۀ قرآن موافق یکدیگر در حضور اصحاب رسول عرضه داشتند، و طبق همان قرائتی که به رسول خداص عرضه شده بود تهیّه کردند. و سپس یک نسخه به بصره و یکی به کوفه و یکی به شام فرستادند و یکی را در مدینه گذاشتند و مقرّر شد که هر کس در هر شهری قرائت و استنساخ می‌کند، باید مطابق همان نُسَخ باشد که دیگر اختلافی بین مسلمین نباشد. در «تاریخ القرآن» زنجانی می‌نویسد نسخه‌ای­ که به شام فرستادند تا قرن هشتم هجری در مسجد دمشق باقی بود و بعداً به لنینگراد و سپس به جای دیگر نقل شد([[50]](#footnote-50)).

7- عثمان کار واجبی را به تأیید علی انجام داد

چنانکه در «تاریخ ‌القرآن» زنجانی ص68 مسطور شده و ابن طاوس در کتاب «سعدالسعود» و سیوطی در «الإتقان» و شهرستانی در مقدّمۀ تفسیرخود نوشته‌اند: عثمان به رأی امیرالمؤمنین علی و به تأیید او و به اشارۀ او قرآن‌ها را جمع و نسخه‌های متّحده‌ای مانند یکدیگر به وجود آورد. کتب از سوید بن علقمه مذکوره روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم علی بن ابیطالب در خطابه و خطبۀ خود می‌فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، اَللهَ، اَللهَ، إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِي أَمْرِ عُثمَانَ، وَقَوْلُكُمْ: حَرَّاقُ المَصَاحِفِ، فَوَ اللهِ مَا حَرَقَهَا إِلَّا عَنْ مَلَأٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِه وَسَلِّمْ**([[51]](#footnote-51))**، جَمَعَنَا، وَقَالَ: مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ القِرَاءَةِ الَّتِي اِخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهَا، یُلِقِي الرَّجُلُ الرَّجُلَ فَیَقُولُ: قِرائَتِي خَیرٌ مِنْ قِرائَتِكَ وَهَذَا یَجُرُّ إِلَى الكُفْرِ. فَقُلْنَا: مَا الرَّأْيُ؟ قَالَ: أُرِیْدُ أَن أَجْمَعَ النَّاسَ عَلَی مُصْحَفٍ وَاحِدٍ فَإِنَّكُمْ إِنْ اْخْتَلَفْتُمْ الیوم كَانَ مِنْ بَعْدِكُمْ أَشَدُّ اخْتِلَافًا. فَقُلْنَا: نِعْمَ مَا رَأَیْتَ. فَأَرْسَلَ إلى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ وَسَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَقَالَ: یَكْتُبُ أَحَدُكُمَا ویُمْلِي الآخَرُ([[52]](#footnote-52))، فَلَمْ یَخْتَلِفا فِي شَيْءٍ إِلَّا فِي حَرْفٍ وَاحِدٍ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: «التَّابُوتُ» وَقَالَ الآخَرُ «التَّابُوةَ» وَاخْتَارَ قراءة زید بِنْ ثَابِت لِأَنَّهُ کَتَبَ الوَحْيَ»([[53]](#footnote-53)). یعنی فرمود: «ای مردم، خدا را ملاحظه کنید و از خدا بترسید و از زیاده‌ ‌روی در امر عثمان و بدگویی به او خودداری کنید و از گفتن سوزانندۀ مصاحف به او خودداری نمایید، زیرا به خدا قسم عثمان این کار را نکرد مگر پس از اشارۀ گروهی از اصحاب رسول خداص. عثمان ما را جمع کرد و به ما گفت: چه می‌گویید در این قرائت که مردم در آن اختلاف کرده‌اند، این مرد آن مرد را ملاقات می‌کند و می‌گوید قرائت من بهتر از قرائت تو است و این کار منجر به کفر می‌شود؟ پس ما گفتیم: رأی خود را بگو. گفت: می‌خواهم مردم را جمع کنم و متّحد نمایم بر مصحف واحد و قرائت واحد، زیرا گر شما امروز (که صدر اسلام است) اختلاف کنید، پس از شما اختلاف شدیدتر خواهد شد؟ ما گفتیم این رأی خوبی است، همین کار را بکن. پس عثمان فرستاد و زید بن ثابت و سعید بن عاص را حاضر کرد و گفت: یکی از شما بنویسد و دیگری بخواند. پس این دو نفر اختلافی نکردند در کتابت قرآن مگر در یک حرف که در سورۀ بقره آیۀ 248 می‌باشد، پس یکی از ایشان گفت: «تابوت» به تاء مستطیل و دیگری گفت: «تابوة» به­تاء مستدیر. و قرائت زید بن ثابت انتخاب شد زیرا کاتب وحی بود نزد رسول خداص (و به تاء مستطیل نوشته شد)».

بنابر آنچه ذکر شد قرآنی که فعلاً در دسترس هشتصد میلیون مسلمان([[54]](#footnote-54)) است همان قرآن رسول‌خداص و اصحاب او است و قرآنی است که به نظارت امیرالمؤمنین علی و تصویب و تأیید او تهیّه شده و آن حضرت در خُطَب نهج‌البلاغه همین قرآن معمول را حجّت بر خلق و امام همه دانسته و أمر به انتفاع و اتّباع از آن نموده، چنانکه خواهد آمد. و اگر کم و یا زیاده شده بود بر آن حضرت واجب بود در زمان خلافت خود آنرا تصحیح و یا لااقلّ گوشزد کند زیرا این کار از هر کاری واجب‌تر و موجب حفظ سند شریعت و میزان حقّ و باطل بود. اضافه بر اینکه آن حضرت اشکالی نکرده در زمان خلافتش، بلکه در حضور مستمعین خود همین قرآن را واجب الاتّباع و کافی دانسته و فرموده در اختلافات دینی باید به آن رجوع کنند، چنانچه کلمات او در فصل دهم خواهد آمد. بنابراین برای احدی از مسلمین عذری پذیرفته نخواهد بود در ترک تمسّک به قرآن. و این حجّت باقیه و معجزۀ متواتره موجود مانده بدون نقص و تحریف.

آقای خوئی در ص 170 کتاب «البیان» می‌نویسد: نسبت‌دادن جمع قرآن را به خلفاء امر موهومی است که مخالف کتاب خدا و سنت رسولص و اجماع أمّت و مخالف عقل می‌‌باشد و اگر بگوییم جمع‌کنندۀ قرآن ابوبکر بوده در أیّام خلافتش، چنین بوده که ابوبکر همان قرآن مشهور بین اصحاب را برای خود رونویسی کرده و تدوین نموده. و شکّی نیست که عثمان نیز قرآن را جمع و مدوّن نموده در زمان خلافتش، أما نه به ­معنای اینکه آیات و سُوَرِ آن را به­ سلیقۀ خود جمع کرده باشد، خیر، بلکه به این معنی که مسلمین را جمع نموده بر یک قرائت مشهورِ متواتر بین اصحاب و از تشتّت و تفرقۀ در قرائت جلوگیری کرده و مسلمین را از اختلافات در قرائت بازداشته. و گفتار آقای خوئی را جمعی از بزرگان دیگر نیز نوشته‌اند.

حارث محاسبی گفته: مشهور بین مردم این است که قرآن را عثمان جمع نموده، ولی چنین نیست، و این شهرت اصلی و مدرکی ندارد فقط عثمان مردم را بر قرائت به طریق واحد وادار کرد و آنهم با اشاره و اختیار مهاجرین و انصار([[55]](#footnote-55)). آقای خوئی می‌نویسد: عثمان مردم را وادار کرد به قرائت واحده، همان قرائتی که متعارف بین مسلمین بود و از رسول خداص گرفته بودند و این کار عثمان کار خوبی بود و خدمتی بود که احدی از مسلمین بر او انتقاد نکرد([[56]](#footnote-56)). اما انتقادی که بر او داشتند این بود که چرا ولایات را به بستگان و فامیل خود سپرده و بیت‌المال را حیف و میل می‌کنند. و چرا بعضی از قرآنهای مخالف قرائت مشهور را از بین برد. و در ص 173 می‌نویسد: اگر قرآنی برخلاف قرآن معمولی طبق روایات آحاد نزد امیرالمؤمنین بوده، دلیل بر این نمی‌شود که آن قرآن کمتر و یا زیادتر از این قرآن معمولی بوده، بلکه در آن چیزی از تأویل و مورد نزول و یا شرح مراد بوده و ممکن است در مورد نزول نام بعضی از منافقین بوده که انتشار آنرا مصحلت ندانسته، ولذا علی آنرا از جامعه برکنار داشته. به اضافه روش رسول خداص و حُسن اخلاق او منافات داشت با اینکه اسماء منافقین را در کتاب خدا یعنی در ذیل آن ذکر کند([[57]](#footnote-57)). و سنّت خدا نیز بر این جاری نشده که اسرار و نفاق بندگان را فاش کند و مسلمین را وادار کند که به یکدیگر فحش و سبّ و لعن کنند و به جان هم بیفتند، پس اگر اسماء منافقین در قرآن علی بوده در متن آن قرآن نبوده بلکه به عنوان توضیح بوده و دانستن آن هم بر کسی لازم نبوده است.

8- دلائل دیگر بر جمع قرآن زیر نظر حضرت رسولص

از تواریخ و روایات مسلّم می‌شود که در زمان رسول خداص قرآن به ­شکل کتابی جمع و مُدَوَّن شده، اضافه بر دلائلی که ذکر شد دلائل دیگری نیز در اینجا می‌باشد:([[58]](#footnote-58))

**دلیل اول:** خبر متواتری ­که فِرَق مسلمین از رسول خداص روایت کرده‌اند که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي‏» و یا«کتابَ الله وسنَّتِي»([[59]](#footnote-59)). یعنی من دو چیز گران‌بها را در میان شما می‌گذارم یکی کتاب خدا و هُوَ «الثِّقل الأكبر» که آن بزرگتر است. بنابراین، رسول خداص کتابی داشته و موجود بوده که در دسترس و میان امّت گذاشته و چنین استفاده می‌شود که قرآن به شکل کتابی بوده مدوّن، نه اینکه آیات متفرّقه‌ای در احجار، برگ‌ها، سنگ­ها و پوست­ها باشد. و دیگر اینکه متعدّد بوده، که در دسترس همه باشد و الاّ اگر یک قرآن باشد، آن‌هم تحت نظر وصیِّ خود در میان صندوقی مُقَفَّل بگذارد صِدق تارکٌ فیکم نمی‌کند.

**دلیل دوم:** آیات خود قرآن که مکرّر اطلاق کتاب بر قرآن شده و اگر به­ شکل کتاب مدوّن نبود اطلاق کتاب بر او صحیح نبود، مثلاً در آیۀ 119 سورۀ آل عمران فرموده:

﴿وَتُؤۡمِنُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ كُلِّهِ﴾([[60]](#footnote-60)) [آل عمران: 119].

که این صریح است تمام قرآن مجموع و مدوَّن بوده به ­شکل کتابی که خدا ایمان به تمام آنرا خواسته؛ و در سورۀ بقره آیۀ 2 فرموده:

﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ﴾([[61]](#footnote-61)) [البقرة: 2].

و در آیۀ 7 آل عمران فرموده:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞ﴾ [آل عمران: 7].

«آن­خدا خدایی است که نازل کرده بر تو این کتاب را که قسمتی از آن آیات محکمات است و آن امّ‌الکتاب و اصل کتاب است و قسمت دیگر از آن متشابهات است».

و چنین سخنی در جایی گفته می‌شود که کتاب مدوّن مجموعی باشد دارای دو قسمت، سپس بگوید قسمتی از آن چنین و قسمت دیگر چنان است. و مانند آنکه در سورۀ نحل آیۀ 89 فرموده:

﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾([[62]](#footnote-62)) [النحل: 89].

که به کتاب مدوّن معیّنی گفته می‌شود که در آن بیان هرچیزی می‌باشد و مانند آنکه در سورۀ آل عمران آیۀ 3 فرموده:

﴿وَأَنزَلَ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ ٣ مِن قَبۡلُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ ٱلۡفُرۡقَانَ﴾([[63]](#footnote-63)) [آل عمران: 3-4].

چنانچه نمی‌توان گفت مقصود از تورات و انجیل کتاب مدوّنی نبوده بلکه پس از موسی و عیسیإ مدوّن شده همینطور نمی‌توان گفت کتابی مدوّن نزد محمدص نبوده بلکه پس­ از فوت او مدوّن شده، اگر به حضرت موسی و حضرت عیسیإ کتابی مدوّن در زمان خودشان نازل نبوده ﴿ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ﴾([[64]](#footnote-64)) که در سورۀ بقره آیۀ 53 ذکر شده نعوذ بالله غلط است. پس همانطور که نمی‌توان گفت در زمان موسی کتابی نبوده و پس از فوت او کتابی شده، همین‌طور نسبت به قرآن نمی‌توان چنین سخنی گفت. و اینکه خدا در سورۀ انعام آیۀ 38 فرموده:

﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ﴾([[65]](#footnote-65)) [الأنعام: 38].

که الف و لام الکتاب اشاره به همان کتاب مدوّنی می‌باشد که به ­دست رسول خداص بوده و همه چیز در آن ذکر شده و اگر چنین نبود مردم سؤال می‌کردند: کو آن کتاب؟ و همچنین آیات دیگری­که فرموده:

﴿وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ فَٱتَّبِعُوهُ﴾‌([[66]](#footnote-66)) [الأنعام: 155].

و فرموده:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَ﴾([[67]](#footnote-67)) [الشوری: 17].

و: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ...﴾([[68]](#footnote-68)) [النساء: 105].

و در سورۀ یونس آیۀ 37 فرموده:

﴿وَمَا كَانَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ أَن يُفۡتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن تَصۡدِيقَ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَتَفۡصِيلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا رَيۡبَ فِيهِ﴾([[69]](#footnote-69)) [یونس: 37].

که در تمام این اطلاقات و موارد مقصود مجموعۀ مدوّنی بوده به شکل کتاب، و إلّا چند آیۀ متفرّقه میزان صحّت و سقم تمام مطالب دینی نمی‌شود. و اگر کسی بگوید چنین کتابی در زمان رسول خداص نبوده و بعداً به­ وجود آمده، یعنی پس از وفات آن حضرت به ­دست علی و یا به ­دست عثمان مدوّن شده، تمام این آیات قرآن را تکذیب کرده و چنین کسی را نمی‌توان مسلمان نامید. آری، تفرقه و نفاق ریشۀ اسلام را متزلزل کرده و آبرو و حیثیّت مسلمین و کتاب الهی آنان را برده و خودشان به ­دست خود احادیث ضدّ قرآنی جعل کردند و گویا خواسته‌اند که لطمه به ­اعتبار قرآن بزنند، اگرچه خدا فرموده:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ...﴾([[70]](#footnote-70)) [الصف: 8].

ملاحظه کنید دو فرقۀ شیعه و سنّی آمدند هر یک برای اعتبار خود و کوبیدن طرف اخباری جعل کردند ضدّ تمام آن آیاتی که فوقاً ذکر شد و اصل مدرک اسلام و سند شریعت خود قرآن را تضعیف کردند. یکی خبری جعل کرد که پس از رسول خداص، علی خانه نشست و قرآن را جمع کرد و به ­شکل کتاب نموده و قرآنی را که خدا برای هدایت جهانیان نازل فرموده نزد خود در صندوقی مُقَفّل گذاشت و آنرا نزد وصیِّ خود امام حسن مخفی کرد و مسلمین را از فیض قرآن محروم کرد. باید گفت: راوی این خبر به خدا و اسلام و قرآن عقیده نداشته زیرا علی در زمان خلافت خود در بالای منبر همین قرآن معمولی را حجّت و امام دانسته و در خطبۀ 133 نهج‌البلاغه و سایر خُطَب خود مردم را به آن ترغیب کرده و خود از قرآن مخفی نام نبرده به اضافه حق تعالی مکرّر در قرآن فرموده: ‌ای مسلمین قرآن به ­سوی شما و برای شما نازل شده مانند آیۀ 174 سورۀ نساء:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا ١٧٤﴾([[71]](#footnote-71))

[النساء: 174].

و در سورۀ بقره آیۀ 136 فرموده:

﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا﴾([[72]](#footnote-72)) [البقرة: 136].

و در آیۀ 185 فرموده:

﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ﴾([[73]](#footnote-73)) [البقرة: 185].

و در سورۀ زمر آیۀ 41 فرموده:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ لِلنَّاسِ﴾([[74]](#footnote-74)) [الزمر: 41].

باید گفت: نعوذ بالله تمام این آیات دروغ است، زیرا زمان رسول خداص کتابی نبوده و پس از رسول خداص هم کتابی در صندوقی مقفّل شده و مردم مسلمین همه بی‌کتاب بودند تا علی پس از مدّتی آمده چنین و چنان کرده.

و از آن­طرف سنّیان برای بالا بردن خلفاء و جعل فضیلت برای ایشان آمدند اخباری جعل کردند که جمع‌کنندۀ قرآن پس از رسول خداص ابوبکر بود و او بود که چنین خدمتی به جامعۀ مسلمین نمود و آنان را از بی‌کتابی نجات داد و در بعضی از اخبار دیگرشان جامعِ قرآن خلیفۀ دوم عمر بود و در بعضی از اخبار دیگر جامع قرآن عثمان بوده([[75]](#footnote-75))، آقای خوئی و هم سیوطی در کتاب «البیان» و «الإتقان» این اخبار را ذکر کرده‌اند، ولی آقای خوئی می‌گوید این اخبار؛ اخبار آحاد و تماماً بی‌اعتبار است و گویا دست دشمنِ اسلام در کار بوده و اینان متوجه نشده‌اند. آقای خوئی در ص 171 کتاب «البیان» می‌گوید: نسبت‌ دادن جمع قرآن به هر یک از خلفا امر موهومی است که مخالف است با کتاب خدا و سنت رسولص و عقل و اجماع مسلمین([[76]](#footnote-76)).

**دلیل سوم:** فصاحت و بلاغت و شیرینی و دل‌نشینی قرآن محرّک آن بوده که اصحاب رسولص آنرا جمع کنند، عربی که اشعار و خُطَبِ فصیح جاهلیّت را جمع می‌کرده، چگونه ممکن است قرآنی را که هر فصیح و بلیغی را عاجز کرده بود جمع نکند و حال آنکه تمام عرب دلباختۀ آن بودند، مؤمن عرب برای ایمانش و کافر عرب برای معارضه و آوردن مثل آیاتش.

**دلیل چهارم:** زعامت و سلطنت رسول خداص و میل و رغبت او به قرآن و حفظ و نوشتن آن. اگر سلطان قومی به چیزی متمایل شد، تمام ملّتش به آن رغبت پیدا می‌کنند، خصوصاً سلطنتی که عنوان دینی نیز داشته باشد، در این صورت مردم برای طلب‌ دنیا و دین به قرآن راغب بودند و حافظ قرآن مانند استاد دانشگاه مقامی داشت که برای هر‌کس مورد رغبت است. و اگر نباشد مگر همین علل برای تدوین قرآن در زمان رسول خداص، کافی خواهد بود.

**دلیل پنجم:** اجرها، ثوابها و بهره‌هایی­ که برای قرآن ذکر شده، رسول خداص برای قرائت، حفظ، جمع و کتابت آن چقدر بیانات دارد، شیخ صدوق در «جامع الأخبار» روایت کرده از رسول خداص که فرمود: «یا سَلْمَان! لَیس شَيْء بَعْد تَعلِیم العِلْم أَحَبُّ إلی اللهِ تَعَالی مِنْ قراءةِ القُرْآن»**([[77]](#footnote-77))**. و نیز فرمود: «فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ»**([[78]](#footnote-78))**. و فرمود: «الْقُرْآنُ أَفْضَلُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ دُونَ اللَّه‏»**([[79]](#footnote-79))**. و فرمود: «مَنْ أَعْطَاهُ اللهُ الْقُرْآنَ فَرَأَى أَنَّ رَجُلًا أُعْطِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ فَقَدْ صَغَّرَ عَظِيماً وَعَظَّمَ صَغِيرا»**([[80]](#footnote-80)).** و فرمود: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ وَاسْتَظْهِرُوهُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ قَلْباً وَعَى الْقُرْآن‏». یعنی: «قرائت قرآن کنید و آنرا تکیه‌گاه خود قرار دهید زیرا خدای تعالی عذاب نمی‌کند دلی­ را که ظرف قرآن باشد.» و فرمود: روز قیامت به قاری قرآن گفته شود: «اِقرأ وارقأ» یعنی: «از آیات قرآن بخوان و بالا برو.» زیرا درجات بهشت به مقدار شمارۀ آیات قرآن است که به هر آیه درجه‌ای عنایت می‌شود و هزاران حدیث دیگر که مقداری از آن را از نهج‌البلاغه نقل خواهیم کرد و لذا حفظ و جمع قرآن مورد رغبت جوانان بود. آقای خوئی در ص 165 کتاب «البیان» به سند صحیح از عبدالله بن عمر([[81]](#footnote-81)) نقل کرده که گفت: قرآن را جمع کردم و هرشب می‌خواندم، خبر من به رسول خداص رسید، فرمود: قرآن را ماهی یک مرتبه ختم کن([[82]](#footnote-82)). و برای اصحاب رسول خداص جمع قرآن و قرائت آن یکی از بزرگترین عبادت‌ها بود، چنانکه کلیب اسدی گوید: آنقدر صدای زمزمه و ضجّۀ قاریان قرآن در مسجد رسول خدا بلند بود که علی می‌فرمود: «طوبی لهؤلاء»([[83]](#footnote-83))یعنی: «خوشا به حال این قوم!» و رسول خداص چون کثرت ضجّۀ قاریان را به تلاوت قرآن دید، امر نمود که؛ صداهای خود را کوتاه کنید تا یکدیگر را به غلط نیفکنید.

**دلیل ششم:** اجماع امّت بر اینکه قرآن متواتر است و اگر بگوییم قرآن پس از رسول خداص جمع و مدوّن شده به دست دو نفر، برخلاف اجماع سخن گفته‌ایم و این باطل است. پس چنانکه ذکر شد عدّۀ زیادی در حضور رسول خداص و در محضر صدها نفر از اصحاب او این قرآن را جمع، مدوّن و نشر نموده‌اند و در زمان رسول خداص و خلفای پس از او هرکس قرآن را نوشته به نظارت و تأیید سایر اصحاب بوده و خصوصاً امیرالمؤمنین و خانواده و اصحاب او نیز در آن نظارت داشته‌اند و اکثر اصحاب حضرت امیر قاریان قرآن بوده‌اند و لذا قرآن از کم و زیاد مصون مانده است، چنانچه در فصل 17 بیان خواهد شد.

9- ترتیب قرآن فعلی زیرنظر رسول خداص

چنانکه از فصول گذشته ظاهر شد تدوین و تنظیم این قرآن فعلی زیر نظر رسول خداص انجام شده و از فریقین به کثرت روایات نقل شده که هر آیه و سوره‌ای نازل می‌شد، رسول خداص به کاتبان وحی می‌فرمود: آنرا در کجای قرآن و آیه را در کدام سوره قرار دهید، و فلان سوره را پس از فلان سوره قرار دهید، مانند حدیثی که در مقدّمۀ مجمع‌البیان طبرسی و سایر کتب وارد شده که رسول خداص فرمود: به جای تورات سوره‌های طولانی که اول قرآن است به من عطا شده و به جای زبور سوره‌های مِئین یعنی سوره‌هائی­ که دارای صد آیه می‌باشد که در وسط قرآن است به من عطا شده و با سوره‌های مفصّل، بر سایر أنبیاء برتری یافتم([[84]](#footnote-84))، سوره‌های طولانی از بقره می‌باشد تا سورۀ یونس و سوره‌های مفصّل، سوره‌های کوچک است، و اگر بنا بود ترتیب و تنظیم قرآن به نظر مردم واگذار شود، هزاران قرآن‌های مختلف‌التّرتیب به اختلاف ذوق ها به وجود می‌آمد و حال آنکه نیامده، پس معلوم می‌شود به نظر مردم نبوده. از خود قرآن استفاده می‌شود که زمان رسول خداص سوره‌های قرآن معیّن و مرتّب بوده و لذا با کفّار مبارزه کرده که اگر می‌توانید یک سوره مانند آن بیاورید و فرموده: ﴿فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِ﴾([[85]](#footnote-85)) و در سورۀ نور فرموده: ﴿سُورَةٌ أَنزَلۡنَٰهَا﴾ معلوم می‌شود سوره سوره بودن را نیز خدا تعیین فرموده و نیز در مقدّمۀ اوّل تفسیر «صافی» و تفسیر «نورالثّقلین» در تفسیر آیۀ 7 سورۀ آل عمران از رسول خداص روایتی نقل شده که می‌فرمود: «جمَیعُ سُوَرِ القُرْآنِ مِائَةٌ وَأَرْبَعَ عَشرَة سُورَة وجَمیِعُ آیات القُرْآن سِتَّةُ آلَاف آیة وَمِائَةٌ آیة وَسِتّ وَثَلَاثُونَ آیة»([[86]](#footnote-86)).

این روایت روشن می‌کند که قرآن معمولیِ زمان ما، همان قرآن زمان رسول خداص است که خود رسولص تنظیم نموده و در زیر نظر آن حضرت ترتیب و تدوین یافته و مقدار سوره‌های آن 114 و آیاتش چنانکه فرموده 6136 عدد بوده است. دلیل دیگر بر تنظیم سوره‌ها در زمان رسول خداص این است که چون رسول خداص می‌فرمود: «شَیَبَتنِي سُورَة هُود»([[87]](#footnote-87)) اکثر اصحاب می‌دانستند سورۀ هود کدام و کجای قرآن است. و چون می‌فرمود در شب قدر سورۀ روم وعنکبوت بخوانید و یا سورۀ دخان قرائت کنید اهل مدینه می‌دانستند این سوره‌ها کدام و کجای قرآن است، و نمی‌پرسیدند یا رسول الله سورۀ روم یعنی چه؟

10- قرآن از نظر علی و أئمه †

چون در فصول گذشته ثابت شد که قرآن زمان ما همان قرآن رسول خداص و اصحابش می‌باشد که به تواتر به ما رسیده، اکنون مدارکی از نهج‌البلاغه و سایر سخنان أئمّه (‡) می‌آوریم تا برای پیروان ایشان عذری نماند و از توجّه به قرآن و تعلیم و تعلّم و عمل به آن کوتاهی نکنند. حضرت امیر صریحاً در کلمات خود همین قرآن بین امّت را امام و حجّت برای همه دانسته و مردم را امر به اتّباع آن نموده، در خطبۀ 1 فرموده: «وَخَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَلَا عَلَمٍ قَائِمٍ كِتَابِ رَبِّكُمْ مُبَيِّناً حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ». یعنی: «چون خدایتعالی رسول خود را از دنیا برد و در میان شما آنچه پیغمبران در میان امم خود گذاشتند گذاشت؛ زیرا انبیاء امم خود را مهمل و بلاتکلیف بدون راه روشن و نشانۀ برپا نگذاشتند، گذاشت میان شما کتاب پروردگارتان را درحالی­که حلال و حرام آن روشن و بیان شده بود». از این خطبه معلوم می‌شود که رسول خداص قرآن را در دسترس أمّت خود گذارده و رفته نه اینکه فقط به وصیّ خود سپرده باشد.

در خطبۀ 2 فرموده: «أَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْـمَشْهُورِ وَالْعَلَمِ الْـمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْـمَسْطُورِ وَالنُّورِ السَّاطِعِ وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَاحْتِجَاجاً بِالْبَيِّنَاتِ وَتَحْذِيراً بِالْآيَاتِ». یعنی: «خدا رسول خود را به دین مشهور و نشانۀ مأثور و کتاب نوشته شده و نور درخشان و روشنی نورافشان و امر آشکار برای برطرف کردن شبهات و حجّت‌آوردن به آیات روشن و بر حذر کردن انسان‌ها به ­واسطۀ آیات فرستاده است.» (یعنی قرآن که کتابی بود در زمان رسول نوشته شده).

در خطبۀ 18 فرموده: «وَاللهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: ﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: 38] وَفِيهِ تِبْيَانُ كُلِ‏ شَيْ‏ءٍ وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا٨٢﴾ [النساء:82] وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ‏ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ». یعنی: «خدای سبحانه می‌فرماید: «ما فروگذار نکردیم در این قرآن چیزی را» و در این کتاب، بیان هر چیزیست و ذکر نمود که این کتاب بعضی از آن بعضی دیگر را تصدیق می‌کند و اختلافی در آن نیست، پس خدای سبحان فرمود: «و اگر قرآن از نزد غیرخدا بود در آن اختلاف بسیاری پیدا می‌کردند» و به تحقیق که قرآن ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است. عجائب آن از بین نمی‌رود و مطالب بلند آن تمام نمی‌شود تاریکی‌ها جز با آن برطرف نمی‌شود».

در خطبۀ 83 فرموده: «وَكَفَی بِالكِتَابِ حَجیجَاً وخَصیمَاً»، یعنی: «این قرآن برای حجّت و بحث در مقابل دشمن کافی است.»

در خطبۀ 86 فرموده: «وَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتَابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ وَعَمَّرَ فِيكُمْ نَبِيَّهُ‏ أَزْمَاناً حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَلَكُمْ فِيمَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ». یعنی: «خدا این کتاب را بر شما نازل نمود که بیان‌کنندۀ هر چیزی است و پیغمبر خود را در میان شما عمر داد، تا برای او و شما در کتابی­که نازل نمود دین خود را کامل نمود.»

در خطبۀ 91 فرموده: «فَمَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَائْتَمَّ بِه‏». یعنی آنچه را که قرآن تو را راهنمایی کرده از صفت حقّتعالی به آن اقتدا کن و او را امام قرار ده.

در خطبۀ 110 فرموده: «وَتَعَلَّمُوا كِتَابَ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْـحَدِيثِ وَأَبْلَغُ الْـمَوْعِظَةِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ وَأَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْقَصَص‏». یعنی: «قرآن را فرا گیرید زیرا قرآن نیکوترین حدیث است و در قرآن فقیه شوید، زیرا قرآن زنده‌کنندۀ دلها است و به نور قرآن شفا جویید زیرا شفاء سینه‌ها است و آنرا نیکو تلاوت کنید که نافع‌ترین قصّه‌ها است.»

در خطبۀ 127 فرموده: «فَإِنَّمَا حُكِّمَ الْـحَكَمَانِ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ وَإِحْيَاؤُهُ الِاجْتِمَاعُ عَلَيْهِ وَإِمَاتَتُهُ الِافْتِرَاقُ عَنْهُ». یعنی: «همانا دو نفر حاکم شدند (در صفّین) برای آنکه آنچه قرآن زنده کرده زنده کنند و آنچه را قرآن می­رانیده بمیرانند و احیاء قرآن اجتماع بر آن است و میرانیدن قرآن جدا شدن از آن است.»

در این خطبه مردم را ترغیب کرده که بر قرآن اجتماع کنند، معلوم می‌شود قرآن در دسترس مردم بوده نه آنکه در صندوق مخفی باشد.

در خطبۀ 133 فرموده: «وَكِتَابُ اللهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَعْيَا لِسَانُهُ وَبَيْتٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَعِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُه‏». یعنی: «کتاب خدا در بین شما است (نه اینکه در صندوقی مخفی باشد) کتاب خدا ناطقی است که خسته نمی‌شود و خانه‌ای است که خراب نمی‌گردد و عزّتی است که یارانش شکست نمی‌خورند.» (در این خطبه صریحاً همان قرآنی که بین مردم بود را توصیف می‌کند).

در خطبۀ 133 فرموده: «كِتَابُ اللهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَتَنْطِقُونَ بِهِ وَتَسْمَعُونَ بِهِ وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَلَا يَخْتَلِفُ فِي اللهِ وَلَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّه». یعنی: «کتاب خدا قرآن را می‌بینید و به آن تکلّم می‌کنید و به آن می‌شنوید و این کتاب بعضی از آن به بعض دیگر گواه است، در شناسانیدن خدا و راه او اختلاف ندارد و رفیق خود را دور نگرداند.»

در خطبۀ 138 فرموده: «يَعْطِفُ الْـهَوَى عَلَى الْـهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْـهُدَى عَلَى الْـهَوَى وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْي‏». یعنی: «مرد عاقل دین‌دار، میل خود را بر هدایت می‌گرداند وقتی­که مردم به هوی می‌روند و رأی خود را بر قرآن برمی‌گرداند، یعنی رأی خود را تابع قرآن می‌کند وقتی­که دیگران قرآن را بر رأی خود برمی‌گردانند.»

در خطبۀ 156 فرموده: «وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللهِ فَإِنَّهُ الْـحَبْلُ الْـمَتِينُ وَالنُّورُ الْـمُبِينُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ وَالرِّيُّ النَّاقِعُ وَالْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ لَا يَعْوَجُّ فَيُقَامَ وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبَ وَلَا يُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَوُلُوجُ السَّمْعِ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَق‏». یعنی: «بر شما باد به کتاب خدا؛ زیرا که آن ریسمانی است محکم و نوری است روشن و شفائی است نافع، از عطش سیراب می‌کند، برای چنگ‌زننده دستگیری است و نجاتی است برای دست‌آویز، کج نشود تا آن را راست کنند و منحرف نکند تا مورد عتاب گردد، به شنیدن کهنه نشود، کسی­که بر طبق قرآن سخن گوید گفتارش راست باشد و کسی­که به آن عمل کند پیشی گرفته است.»

در خطبۀ 158 فرمود: «فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَالنُّورِ الْـمُقْتَدَى بِهِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْـحَدِيثَ عَنِ الْـمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُم‏». یعنی: «پس از زمان فترت، خدا او را فرستاد کتابی آورد که تصدیق کتب گذشته و نور مورد اقتدا باشد، آن قران است، از او سخن بخواهید و او هرگز به زبان سخن نگوید، آگاه باشید در اوست علم آنچه بیاید و خبر از آنچه گذشته است، در اوست دواء درد شما و نظم بی‌سرو سامانی شما.» مؤلف گوید خدای­تعالی نامۀ اعمال و کتب آسمانی را ناطق خوانده، در سورۀ جاثیه آیۀ 29 فرموده:

﴿هَٰذَا كِتَٰبُنَا يَنطِقُ عَلَيۡكُم بِٱلۡحَقِّ﴾([[88]](#footnote-88)) [الجاثیة: 29].

پس ممکن است به کتابی­ که مطالب آن روشن باشد ناطق گفته شود مانند قرآن و حضرت امیر در خطبۀ 145، 181 و خطبۀ 131 قرآن را ناطق خوانده و چون مانند انسان زبان گوشتی ندارد به اعتباری آنرا صامت خوانده در خطبۀ 145 و 181.

در خطبۀ 176 فرموده: «وَاعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ وَالْـهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ وَالْـمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَمَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمًى وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَائِكُمْ‏ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفَاقُ وَالْغَيُّ وَالضَّلَالُ فَاسْأَلُوا اللهِ بِهِ وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ وَلَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَقَائِلٌ مُصَدَّقٌ وَأَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُفِّعَ‏ فِيهِ وَمَنْ مَحَلَ‏ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلًى فِي حَرْثِهِ وَعَاقِبَةِ عَمَلِهِ غَيْرَ حَرَثَةِ الْقُرْآنِ فَكُونُوا مِنْ حَرَثَتِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَاسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ وَاسْتَنْصِحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَاتَّهِمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ وَاسْتَغِشُّوا فِيهِ أَهْوَاءَكُم‏». یعنی: «بدانید که این قرآن همان نصیحت‌گویی است که گول نمی‌زند و رهنمایی است که گمراه نمی‌کند و گوینده‌ای است که دروغ نمی‌گوید و کسی با آن ننشست مگر اینکه پس از کنار آن، به زیاده و یا نقصان برخاست، زیادتی در هدایت و نقصان از کوری و بدانید که برای احدی پس از قرآن و آشنایی با آن، احتیاجی و کمبودی نمی‌ماند (یعنی به هیچ کتابی محتاج نخواهد بود) و برای احدی پیش از قرآن بی‌نیازی نیست (یعنی اگر هزاران کتاب بخوانی بدون قرآن فقیر خواهی بود)، از قرآن شفا بجویید برای دردهای خود و بر سختی­ها، به آن یاری جویید، زیرا در آن شفاء است از بزرگترین درد و آن کفر، نفاق، گمراهی و ضلالت است. و به برکت قرآن از خدا درخواست کنید (یا به دستور او و با دوستی قرآن و یاری او به سوی خدا توجه کنید) و با بودن قرآن از مخلوق چیزی نخواهید، زیرا بندگان توجّه نکرده‌اند به سوی خدا به دستور چیزی مانند قرآن، بدانید که این قرآن شافعی است مورد قبول و گوینده‌ای ­است مورد تصدیق و محقّقا هر که را قرآن شفاعت کند پذیرفته شود و کسی­که قرآن علیه او بگوید تصدیق گردد، محقّقا روز قیامت منادی ندا کند که آگاه باشید هر زارعی مبتلا به زراعت و عاقبت عمل خود می‌باشد جُز آنانکه در دل خود بذر قرآن کاشته باشند، از حافظان و پیروان قرآن باشید و او را دلیل و راهنمای خود قرار دهید و از آن پند بخواهید، و عقاید خود را متّهم بدانید و بر قرآن عرضه بدارید و آراء خود را در قرآن تصفیه کنید.»

در خطبۀ 176 نیز فرموده: «وَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَداً بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللهِ الْـمَتِينُ وَسَبَبُهُ الْأَمِينُ وَفِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَمَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُه‏». یعنی: «خدای سبحانه به احدی پند نداده به­ مانند این قرآن، زیرا قرآن ریسمان محکم خدا و سبب و وسیلۀ امن‌آور اوست و در آن زندگی دلها و چشمه‌های دانش است و برای دل جُز قرآن جلایی نیست.»

و در صدر همین خطبه فرموده: «انْتَفِعُوا بِبَيَانِ اللهِ وَاتَّعِظُوا بِمَوَاعِظِ اللهِ وَاقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللهِ فَإِنَّ اللهَ قَدْ أَعْذَرَ إِلَيْكُمْ بِالْـجَلِيَّةِ وَ[أَخَذَ] اتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْـحُجَّة». یعنی: «به بیان خدا بهره برید و نصایح خدا را بگیرید و پندهای خدا را بپذیرید، زیرا خدا راه عذر را بر شما بسته و بر شما حجّت گرفته.» (و اگر این قرآن میان مردم صحیح نبود چگونه آنرا حجّت خوانده و فرموده از آن بهره برید).

و در خطبۀ 183 فرمود: «فَالْقُرْآنُ آمِرٌ زَاجِرٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةُ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ وَارْتَهَنَ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ أَتَمَّ نُورَهُ وَأَكْرَمَ بِهِ دِينَهُ وَقَبَضَ نَبِيَّهُص وَقَدْ فَرَغَ إِلَى الْـخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْـهُدَى بِهِ فَعَظِّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمَ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يُخْفِ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ وَلَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً رَضِيَهُ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا وَجَعَلَ لَهُ عَلَماً بَادِياً وَآيَةً مُحْكَمَةً تَزْجُرُ عَنْهُ أَوْ تَدْعُو إِلَيْه‏. وَاعلَمُوا أَنَّهُ لَن یَرضَی عَنكُم بِشَیءٍ سَخَطَهُ عَلی مَن‌كَانَ قَبْلَكُم وَلَنْ یَسْخِطَ عَلَیْكُم بِشَیءٍ رَضِیَه مِمَّن كَانَ قَبْلَكُم». یعنی: «پس قرآن آمری است نهی‌کننده و ساکتی است گویا، حجّت خدا است بر خلق او، بر قرآن از ایشان پیمان گرفته و خودشان را بر آن گرو گرفته است، نور خود را به آن تمام و دین خود را به آن کامل نموده و پیغمبر خود را از دنیا برد، درحالی­که از احکام هدایت به­ واسطۀ قرآن فارغ شده بود، پس آنچه او بزرگ شمرده شما بزرگش شمارید، بدرستیکه از شما پنهان نکرده چیزی از دین خود را و فروگذار نکرده چیزی را که مورد رضایت و کراهت او باشد، مگر آنکه برای آن در قرآن نشانۀ ظاهری و آیت محکمی قرار داده، تا از آن مکروه را نهی کند و به آن مورد رضایت را بخواند و بدانید که خدا هرگز خوشنود نشود از شما به­ واسطۀ چیزی­که بر گذشتگان غضب نمود و غضبناک نمی‌شود بر شما به واسطۀ چیزی­که از گذشتگان خوشنود بوده است».

در خطبۀ 198 فرموده: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُوراً لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَسِرَاجاً لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ وَبَحْراً لَا يُدْرَكُ قَعْرُهُ وَمِنْهَاجاً لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ وَشُعَاعاً لَا يُظْلِمُ ضَوْؤُهُ وَفُرْقَاناً لَايُخْمَدُ بُرْهَانُهُ وَتِبْيَاناً لَاتُهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَشِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ وَعِزّاً لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ وَحَقّاً لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَبُحُورُهُ وَرِيَاضُ الْعَدْلِ وَغُدْرَانُهُ وَأَثَافِيُّ الْإِسْلَامِ وَبُنْيَانُهُ وَأَوْدِيَةُ الْـحَقِّ وَغِيطَانُهُ وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْـمُسْتَنْزِفُونَ وَعُيُونٌ لَا يُنْضِبُهَا الْـمَاتِحُونَ وَمَنَاهِلُ لَا يَغِيضُهَا الْوَارِدُونَ وَمَنَازِلُ لَا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْـمُسَافِرُونَ وَأَعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ وَآكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ جَعَلَهُ اللهُ رِيّاً لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَرَبِيعاً لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ وَمَحَاجَّ لِطُرُقِ الصُّلَحَاءِ وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَه‏ دَاء، ونوراً لَیس مَعه ظُلمَة، وحَبلاً وَثیقاً عُروته، ومُعقَلاً منیعاً ذِروته، وَعَزَّا لِمَنْ تَوَلاّه، وسِلماً لِمَنْ دَخَلَهُ، وهَدی لِمَنْ ائتمَّ بِهِ وعُذرَاً لِمَنْ اِنْتَحَلَهُ، وَبُرهَاناً لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدَاً لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وفَلجَاً لِمَنْ حَاجَّ بِهِ...» تا آخر.

یعنی «و سپس نازل نمود بر او کتابی را که نوریست خاموش نشدنی و چراغی است که فروغ آن محو نمی‌شود و دریایی است که قعر آن ناپیداست و راهی است که روندۀ آن گم نشود و پرتوی است که شعاع آن برطرف نشود و جداکنندۀ حق و باطلی است که برهانش سست نباشد و بیانی است که ارکانش خراب نگردد و شفاءای است که از امراض ترس نباشد و عزّتی است که یارانش شكست نخورند و حقّی است که یاران آن منکوب نگردند، پس قرآن معدن ایمان و مرکز آن است و چشمه‌های علم و دریاهای آنست و باغهای عدالت و منابع آنست و ریشۀ اسلام و بنیان آن و وادی­های حقّ و محلّ آن است، دریایی است که برندگان تمامش نکنند و چشمه‌هایی که نوشندگان کمش نکنند، نهرهایی است که واردین بر آن، از آن نکاهند و نشانه‌های راهی است که سیرکنندگان گمش ننمایند و تپّه‌هایی است که قاصدین از آن نگذرند، خدای تعالی قرار داد آنرا سیراب‌کننده برای تشنگی علما و زندگی برای قلوب فقها و راه‌گشاده برای صلحا و دواءای­ که پس از آن دردی نباشد و نوری ­که با آن ظلمتی نباشد و ریسمانی است که رشتۀ آن محکم و پناهگاهی است که باروی آن بلند است و عزّتی است برای دوستانش و نردبانی است برای بالا روندگان و امام هدایت است برای مأمومینش و عذر است برای چنگ‌ زنندگان و برهانی است برای سخن گویانش و شاهد پیروزی است برای بحث‌کنندگان و رستگاری است برای حجّت ‌آورندگانش...» تا آخر.

در خطبۀ 145 فرموده: «فَبَعَثَ اللهُ مُحَمَّداًص بِالـحقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَهُ وَأَحْكَمَهُ فَتَجَلَّى لَـهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ وَخَوَّفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ‏ وَإِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْ‏ءٌ أَخْفَى مِنَ الـحقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللهِ وَرَسُولِهِ وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرَ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْ‏ءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْـمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْـمُنْكَرِ فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ وَتَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَأَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنْفِيَّانِ وَصَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُؤْوٍ فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ وَمَعَهُمْ وَلَيْسَا مَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلَالَةَ لَا تُوَافِقُ الْـهُدَى وَإِنِ اجْتَمَعَا فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَافْتَرَقُوا عَنِ الْـجَمَاعَةِ كَأَنَّهُمْ أَئِمَّةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَزَبْرَه‏».

یعنی: «پس خدا محمّدص را بحقّ فرستاد تا اینکه بندگانش را از عبادت بت‌ها به­ سوی عبادت خودش و از اطاعت شیطان به ­طاعت خودش بکشاند به وسیلۀ قرآنی­که آن را روشن و محکم نمود. پس خدای تعالی برای بندگاش در کتابش تجلّی نمود بدون آنکه او را ببینند به واسطۀ آنچه در کتابش از قدرت خود نشان داد و از شوکت خود ترسانید. و محقّقاً پس از من زمانی خواهد آمد که در آن زمان چیزی از حقّ مخفی‌تر و چیزی از باطل آشکارتر نیست و چیزی از دروغ بر خدا و رسولص بیشتر نباشد و متاعی نزد اهل آن ­زمان بی‌ ارزش‌تر از قرآن نخواهد بود هرگاه چنانچه باید خوانده شود و چیزی با ارزش‌تر از قرآن نباشد هرگاه معنی آنرا از موضع خود تحریف کنند و در جوامع چیزی از کار خوب زشت‌تر و چیزی خوبتر از کار زشت نباشد، پس محقّقاً حاملین قرآن آنرا فراموش کرده‌اند (یعنی مبلّغین قرآن و مراجع مسلمین به­کلّی از آن بی‌خبرند آنان که مدّعی نشر قرآنند چنین باشند) پس قرآن و اهلش هر دو مطرود و از مردم دورند و ایشان دو رفیق هم سفر در یک ­راهند کسی ایشان را جا ندهد. پس قرآن و اهل آن در آن ­زمان میان مردمند ولی گویا نیستند زیرا گمراهی با هدایت موافق نباشند اگرچه با هم در یکجا باشند، پس مردم بر تفرقه اتّحاد کنند و تماماً به تفرقه خوش باشند، گویا ایشان امام و پیشوای قرآنند و قرآن امام ایشان نیست (در حالیکه باید قرآن امام باشد) پس باقی نمانَد از قرآن مگر نامش و نشناسند از قرآن مگر خطّ و حروفش».

ما فعلاً تا همینجا اکتفا می‌کنیم به کلمات آن حضرت. خوانندۀ عزیز ملاحظه کن مصداق این خطبه اهل زمان ما می‌باشند. تو اگر از مبلّغین و مراجع اسلامی هستی بیدار شو و خودت را آشنای قرآن کن. فعلاً در تمام منابر و در تمام مطبوعات آنچه وجود ندارد مفاهیم قرآن است، و گویندگان و نویسندگان برای حفظ خرافات ضدّ قرآنی و ایجاد نفاق اتّحاد دارند، تعجّب این است که علی قرآن را امامِ همه دانسته و امام خود، ولی اینان بر عکس قرآن عمل نموده، قرآن را امام خود نمی‌دانند، نعوذ بالله آن حضرت امامِ اعداءالقرآن شده است!

در فصول بعد کلمات حضرت زهرا و سایر أئمّه‡ را که در حقّ قرآن فرموده‌اند، ذکر خواهیم کرد و حتّی حضرت امیر در صحیفۀ علویّه قرآن را امام خود دانسته است.

11- قرآن حجّت کافیه و معجزۀ باقیه و امام است

اگر کسی بگوید قرآن کتابی است کافی، بعضی از بی‌خبران فوری او را به بهانۀ اینکه «عمر» گفته: «حسبنا کتاب الله»، می‌کوبند و به این بهانه از سخن حقّ اعراض می‌کنند، در صورتیکه خدا، رسول و أئمۀ هُدی تماماً قرآن را برای امّت اسلامی کافی شمرده و دانسته‌اند. حال اگر «عمر» چنین گفته باشد چه ضرر دارد، اگر «عمر» گفت: من مسلمانم نباید کسی از مسلمانی فرار کند. به هرحال ما در اینجا کلمات خدا، رسول و ائمّه را می‌آوریم برای اتمام حجّت:

1. خدا در بسیاری از آیات قرآن را کافی و هدایت را منحصر به آن دانسته و چیز دیگری را هادی مردم قرار نداده. در سورۀ انعام آیۀ 71 و سورۀ بقره آیۀ 120 فرموده:

﴿قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰ﴾ [البقرة: 120، الأنعام: 71].

«بگو: محقّقاً هدایت خدا فقط هدایت است».

در این آیات ضمیر فصل دلیل بر حصر است و در آیۀ 56 سورۀ قصص به رسول خود فرموده:

﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ﴾ [القصص: 56].

«محقّقاً تو هر کسی را که بخواهی هدایت نمی‌کنی و لیکن خدا هدایت می‌کند هر که را بخواهد».

و خدا هدایت خود را در قرآن قرار داده، در سورۀ إسراء آیۀ 9 فرموده:

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي﴾([[89]](#footnote-89)) [الإسراء: 9].

و در آیۀ 272 سورۀ بقره فرموده:

﴿لَّيۡسَ عَلَيۡكَ هُدَىٰهُمۡ﴾ [البقرة: 272].

«هدایت مردم بر عهدۀ تو نیست».

و در سورۀ روم آیۀ 53 فرموده:

﴿وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِ ٱلۡعُمۡيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمۡ﴾ [الروم: 53].

«تو هدایت‌کنندۀ گمراهان از ضلالت نبوده‌ای».

پس جایی‌که پیغمبرص هادی نباشد آیا ممکن است امام یا کس دیگر را هادی بدانیم؟! و اگر در بعضی از آیات پیغمبرص را هادی دانسته، فرموده تو به وسیلۀ قرآن هدایت می‌کنی و وسیلۀ هدایت خود تو و دیگران قرآن است، مانند آیۀ 52 سورۀ شوری:

﴿مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورٗا نَّهۡدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَا﴾

[الشوری: 52].

«تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست ما قرآن را نوری قرار دادیم که به سبب آن هر کس از بندگان را که بخواهیم هدایت کنیم».

و لذا حضرت امیر در خطب خود تذکّر داده که رسول خداص به وسیلۀ قرآن هدایت می‌کرده، یعنی عربی که رسول خداص را قبول نداشتند به واسطۀ قرآن هدایت می‌شدند و به او ایمان می‌آوردند، چنانکه در خطبۀ 2، خطبۀ 86 و خطبۀ 147 تذکّر داده که؛ «فَبَعَثَ اللهُ مُحَمَّداًص بِالـحقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ... بِقُرآن قَد بَیَّنَهُ...»– به فصل سابق مراجعه شود – خدای­تعالی در بسیاری از آیات تذکّر داده که هدایت او و هادی ‌بودن رسول او به سبب قرآن است مانند آیۀ 15 و 16 سورۀ مائده که می‌فرماید:

﴿قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ ١٥ يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ﴾ [المائدة: 15-16].

«برای شما از طرف خدا نور و کتاب روشنی آمد که خدا به وسیلۀ آن هدایت می کند».

و حتّی قرآن را هادی برای خود محمّدص قرار داده. در سورۀ سبا آیۀ 50 فرموده:

﴿قُلۡ إِن ضَلَلۡتُ فَإِنَّمَآ أَضِلُّ عَلَىٰ نَفۡسِيۖ وَإِنِ ٱهۡتَدَيۡتُ فَبِمَا يُوحِيٓ إِلَيَّ رَبِّيٓ﴾ [سبأ: 50].

«بگو: اگر گمراه شوم پس همانا گمراهیم بر ضرر خودم و اگر هدایت یابم پس به آن چیزی است که پروردگارم وحی می‌کند».

حال اگر قرآن که کلام خدا است برای هدایت کافی نباشد کلام پیغمبران و أوصیا یقیناً کافی نخواهد بود، سخن خدا که نور مبین و هدایت روشنی است اگر برای طالب هدایت کافی نباشد سخن مشکل دیگران یقیناً هادی نخواهد بود.

عجیب این است که عدّه‌ای در زمان ما دم از اسلام می‌زنند و کتاب خدا را کافی نمی‌دانند ولی کتاب کلینی را برای هدایت کافی می‌دانند، کتاب کلینی که صدها خرافات، ضدّ و نقیض و مطالب باطله دارد کافی می‌دانند! و به دروغ جعل کردند که: «الكافي كافٍ لشیعتنا»**([[90]](#footnote-90))**. به هرحال این سخنان در جایی است که خدا کتاب خود را کافی و کامل ندانسته باشد؛ ولی خدا صریحاً کتاب خود را کافی و کامل دانسته، در سورۀ عنکبوت آیۀ 51 فرموده:

﴿أَوَ لَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ﴾ [العنکبوت: 51].

«آیا کفایت ایشان نکرده که بر تو کتابی نازل نمودیم تا بر ایشان تلاوت شود».

پس خدا بدون قید و به طور اطلاق کتاب خود را کافی دانسته و بعضی گفته‌اند کتاب خدا از جهت معجزه‌ بودن کافی است، زیرا این آیه در جواب یهودیان که معجزه می‌خواستند و نازل شده؟ جواب این است که: اوّلاً؛ آیه اطلاق دارد و مورد نزول مخصّص آیه نمی‌شود. ثانیاً؛ اگر شما قبول دارید که از جهت معجزه‌ بودن کافی است پس چرا صدها معجزه برای رسول خداص نقل کرده‌اید؟! آیا خدا که فرموده قرآن از جهت معجزه کافی است به قول خود عمل نکرده و برای رسول خود معجزات دیگری ایجاد کرده و یا می‌گویید معجزات منقوله دروغ است. ثالثاً؛ کتابی­ که از جهت اعجاز کافی بوده خود می‌گوید من هدایتم و برای هر چیز و هر کس بیانم، چنانکه در سورۀ انعام آیۀ 38 فرموده:

﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ﴾([[91]](#footnote-91)) [الأنعام: 38].

و در سورۀ نحل آیۀ 89 فرموده:

﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾ [النحل: 89].

«ما این کتاب را بر تو نازل نمودیم که برای هر چیزی بیان است».

البته برای هر چیزی از امور دینی و قانونی. حال ما می‌پرسیم بیان هر چیزی شده برای که و برای چه کسانی؟ قرآن جواب داده که؛ بیان برای همۀ مردم. از آن جمله در سورۀ آل عمران آیۀ 138 فرموده:

﴿هَٰذَا بَيَانٞ لِّلنَّاسِ وَهُدٗى وَمَوۡعِظَةٞ لِّلۡمُتَّقِينَ ١٣٨﴾([[92]](#footnote-92)) [آل عمران: 138]

پس اگر کسی قرآن را بیان کافی و هادی برای مردم نداند قرآن را تکذیب کرده و به خدا ایمان نیاورده. ازملّت خود می‌پرسیم آیا از عقل و دیانت است که کسی قرآن را که رسولص و امام و همۀ مسلمین باید از آن پیروی کنند، کافی نداند، ولی کتاب یک نفر آخوند را کافی بداند، آیا این از انصاف و عدالت و وجدان است؟!! یعنی بگوییم ملّت اسلام و خود رسول خداص کتاب کفایت‌ کننده نداشت تا پس از سیصد سال محمّد بن یعقوب از کلین آمد و کتاب کافی کفایت ‌کننده را آورد، مسلمانی که چنین می‌گوید لابدّ محمّد بن یعقوب را از محمّد بن عبداللهص افضل و برتر می‌داند، حال باید دید این مسلمان تابع کیست، اگر پیرو خدا و رسول خداص و أئمَّۀ هُدی است، ایشان همه قرآن را کافی دانسته‌اند. امّا خدا؛ خدا هم که کتاب و آیات مربوط به آن ذکر شد.

و امّا رسول خداص در بسیاری از اخبار وارده فرموده قرآن امام همه و حجّت کافیه برای همه می‌باشد، در جلد 92 بحار جدید ص 17 فرموده: «فَإِذَا الْتَبَسَتْ عَلَيْكُمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَهُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيل‏»**.** یعنی: «هرگاه فتنه‌های دینی راه را مانند پاره‌های شب تاریک بر شما مشتبه کرد بر شما باد به قرآن، هر کس آنرا امام و پیشوای خود قرار دهد، قرآن او را به بهشت می‌برد و قرآن راهنمایی است برای بهترین راه». و در ص 19 همان جلد و در وسائل الشیعه باب اوّل قراءة القرآن روایت کرده‌اند از رسول خداص که فرموده: «القُرآنُ غَنِيٌّ لاغِنی دُونَه وَلا فَقْرٌ بَعْدَه ونَجَاةٌ لِمَنْ تَبِعَه‏»([[93]](#footnote-93))**.** یعنی: «قرآن سبب بی‌نیازی است و پس از قرآن هیچ احتیاجی به چیزی نیست و برای پیروان خود نجات است». و در ص 13 همان جلد رسول‌خداص فرموده: «مَنْ أَعْطَاهُ اللهُ الْقُرْآنَ فَرَأَى أَنَّ رَجُلًا أُعْطِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ فَقَدْ صَغَّرَ عَظِيماً وَعَظَّمَ صَغِيراً»([[94]](#footnote-94)). و در ص 14 همان جلد روایت کرده از رسول خداص که فرمود: «مَنْ طَلَبَ الْهُدَى مِنْ غَيْرِ‌ الْقُرْآن أَضَلَّهُ اللهُ»**.** یعنی: «هر‌کس هدایت را در غیر قرآن طلب کند خدا او را به گمراهی خودش واگذارد».

و امّا علیّ بن ابیطالب که کلمات او در فصل سابق ذکر شد و در خطبۀ 83 وخطبۀ 159 و سایر خطب قرآن را هم امام و هم حجّت و کافی دانسته و همچنین در خطبۀ 86 فرموده: «فَأَلقَی إِلَیكُم المَعْذَرَة، وَاتَّخَذَ عَلَیكُم الـحجَّةَ». یعنی: «پس خدا با قرآن جای عذر برای شما باقی نگذاشت و حجّت را بر شما تمام کرد» و در خطبۀ 161 فرموده: «أَرسَلَه بِحُجَّةٍ كَافِیَةٍ»**.** یعنی: خداوند رسول خود را با حجّت کافیه که قرآن است فرستاد. و در خطبۀ 90 فرموده: «تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ **ص**حُجَّتُه‏»**([[95]](#footnote-95))**؛ و در جلد 92 بحار ص 26 در خطبۀ خود فرمود: «فَجَعَلَ فِي اتِّبَاعِهِ كُلَّ خَيْرٍ يُرْجَى، شُرِعَ فِيهِ الدِّينُ إِعْذَاراً أَمْرَ نَفْسِهِ وَحُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ». یعنی: «خدا در پیروی قرآن هر خیری که امید باشد قرار داد و در قرآن دین را تشریع کرد برای آنکه عذر را تمام و حجّت را بر خلق برساند».

و اما حضرت زهرا‘ در خطبۀ خود که در ج 92 بحار ص 13 ذکر شده فرمود: «كِتَابُ اللهِ بَيِّنَةٌ بَصَائِرُها‏ [بَصَائِرُهُ‏] وَآيٌ مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهَا وَبُرْهَانٌ مُتَجَلِّيَةٌ ظَوَاهِرُهُ مُدِيمٌ لِلْبَرِيَّةِ اسْتِمَاعُهُ وَقائداً [قَائِدٌ] إِلَى الرِّضْوَانِ أَتْبَاعَهُ وَمؤدياً [مُؤَدٍّ] إِلَى النَّجَاةِ أَشْيَاعَهُ فِيهِ تِبْيَانُ حُجَجِ اللهِ الْـمُنِيرَةِ وجُمَلِهِ الكَافِیَةِ». یعنی: «کتاب خدا روشن است دلائل آن و آیاتی است که رازهای آن آشکار است و برهانی است که ظواهر آن هویدا است، مردم باید همواره آنرا استماع کنند و پیروی از آن به سوی خوشنودی خدا می‌کشاند و پیروانش را به نجات می‌رساند، درآن‌ است بیان حجّت‌های نورانی و جملات کفایت کننده».

و امّا امام باقر و صادق و سایر أئمه‡؛ وسائل الشّیعه در باب اول از ابواب قراءة القرآن از امام باقر روایت کرده که فرمود: روز قیامت قرآن به نیکوتر صورتی در محکمۀ عدل الهی می‌آید و عرض می‌کند پروردگارا«مِنْهُمْ مَنْ ضَیَّعَنِي وَاسْتَخَفَّ بِحَقِّي وَكَذَّبَنِي وَأَنَا حُجَّتُكَ عَلَى خَلْقِكَ‏»([[96]](#footnote-96)). یعنی: خدایا بعضی از این مردم مرا ضایع گذاشته و به حقّ من استخفاف کردند و مرا تکذیب کردند و حال آنکه من حجّت تو بر بندگانت بودم.

در همان باب روایت کرده از امام صادق که فرموده: «فَيُدْعَى بِابْنِ آدَمَ الْـمُؤْمِنِ لِلـحسَابِ فَيَتَقَدَّمُ الْقُرْآنُ أَمَامَهُ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَنَا الْقُرْآنُ وَهَذَا عَبْدُكَ الْـمُؤْمِنُ قَدْ كَانَ يُتْعِبُ نَفْسَهُ بِتِلَاوَتِي‏»([[97]](#footnote-97)). یعنی روز قیامت دعوت می‌شود فرزند آدم برای حساب، پس قرآن جلو او می‌آید در بهترین صورتی، سپس می‌گوید پروردگارا منم قرآن و این بندۀ مؤمن تو است که خود را به واسطۀ تلاوت من به رنج افکنده. و در باب سوّم روایت کرده از امام صادق که فرمود: «فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ، مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْـجَنَّة»([[98]](#footnote-98))**.** یعنی: «بر شما باد به قرآن، هر کس او را امام خود قرار دهد، قرآن او را به سوی بهشت سوق می‌دهد.»

و ج 92 بحار ص 14 روایت کرده از امام رضا که: «ذَكَرَ الرِّضَا يَوْماً الْقُرْآنَ فَعَظَّمَ الـحجَّةَ فِيهِ وَالْآيَةَ وَالْـمُعْجِزَةَ فِي نَظْمِهِ قَالَ هُوَ حَبْلُ اللهِ الْـمَتِينُ وَعُرْوَتُهُ الْوُثْقَى وَطَرِيقَتُهُ الْـمُثْلَى الْـمُؤَدِّي إِلَى الْـجَنَّةِ وَالْـمُنْجِي مِنَ النَّارِ لَا يَخْلُقُ عَلَى الْأَزْمِنَةِ وَلَا يَغِثُّ عَلَى الْأَلْسِنَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ بَلْ جُعِلَ دَلِيلَ الْبُرْهَانِ وَالْحـُجَّةَ عَلَى كُلِّ إِنْسَان‏». یعنی: «روزی امام رضا یاد قرآن نمود و حجّت در آن و نشانۀ اعجازی­که در نظم آن است بزرگ شمرد و فرمود: قرآن ریسمانی است متین و دست‌آویز محکم و بهترین راه به سوی خدا است. او است که به سوی بهشت می‌برد و از آتش دوزخ نجات می‌دهد، به گذشت زمانها کهنه نشود زیرا قرآن برای این زمان و آن زمان نیامده، بلکه قرآن برای هر انسانی دلیل، برهان و حجّت قرار داده شده است.»

12- قرآن امام هر مسلمان و پرچم هدایت است

در کلمات و خطبه‌های رسول خداص و سایر أئمه‡ در فصل سابق ذکر شد که قرآن برای همه حتّی برای رسول خداص و أئمۀ هدی امام، مقتدا و هدایت است. اکنون در اینجا نیز دلائل و کلماتی ذکر می‌شود:

در قرآن سورۀ هود آیۀ 17، تورات و قرآن را امام نامیده و فرموده:

﴿أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّهِۦ وَيَتۡلُوهُ شَاهِدٞ مِّنۡهُ وَمِن قَبۡلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامٗا وَرَحۡمَةً﴾ [هود: 17].

«آیا آنکه بر دلیل روشنی از پروردگارش باشد (یعنی قرآنی به او نازل شده باشد) و به اضافه در پیروی قرآن شاهدی از خود داشته باشد و از پیش کتاب موسی یعنی تورات امام و رحمت بود».

خدا در اینجا تورات را امام و رحمت‌ خوانده، جایی­که تورات امام و رحمت باشد، به طریق اولی قرآن امام و رحمت است. خدایتعالی مکرّر به رسول خود فرموده:

﴿ٱتَّبِعۡ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾([[99]](#footnote-99)) [الأنعام: 106].

و در سورۀ احزاب آیۀ 2 فرموده:

﴿وَٱتَّبِعۡ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾([[100]](#footnote-100)) [الأحزاب: 2].

و در اعراف آیۀ 203 فرمود:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ مِن رَّبِّي﴾ [الأعراف: 203].

«بگو فقط من از آنچه از طرف پروردگارم به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم».

و در سورۀ زخرف آیۀ 43 فرموده:

﴿فَٱسۡتَمۡسِكۡ بِٱلَّذِيٓ أُوحِيَ إِلَيۡكَ﴾ [الزخرف: 43].

«چنگ بزن به آنچه به تو وحی می‌شود».

پس چون به رسول خداص واجب شده پیرو قرآن باشد یقیناً به حکم آیۀ:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾([[101]](#footnote-101)) [الأحزاب: 21].

بر تمام امامان و سایر افراد امّت واجب است پیرو قرآن باشند.

به اضافه حقّ تعالی در سورۀ اعراف بر عموم مسلمین واجب فرموده پیروی قرآن را و در آیۀ 3 فرموده:

﴿ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ﴾ [الأعراف: 3].

«پیروی کنید آنچه را به سوی شما از پروردگارتان نازل شده».

اگرچه در فصول سابق از کلمات علی و سایر أئمّه‡ بسیار نقل کردیم که صریحاً فرموده‌اند قرآن امام و مقتدای همه می‌باشد، اکنون می‌گوییم حضرت علی در صحیفۀ علویّه در دعای بعد تسلیم الصّلاة عرض می‌کند: «أَنَّ رَسُولَكَ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيِّي وَأَنَّ الدِّينَ الَّذِي شَرَعْتَ لَهُ دِينِي وَأَنَّ الْكِتَابَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ عَلَيْهِ إِمَامِي‏». یعنی: «خدایا من شهادت می‌دهم که پیغمبرت محمّدص پیغمبر من است و محقّقا آن دینی که برای او تشریع کردی دین من است و محقّقا آن کتابی که به او نازل نمودی امام من است». و به اضافه در نهج‌البلاغه در خطبۀ 180 و سایر خطب خود فرمودند که؛ قرآن «**حُجَّتُ اللهِ عَلَی خَلْقِه»** و قرآن را برای تمام خلق حجّت دانسته و خود او از این حجّت پیروی کرده و در وسائل الشّیعه باب سوّم از «أبواب القراءة» روایت کرده از آن حضرت که فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقًّا مَنْ لَمْ يَتْرُكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِه‏»([[102]](#footnote-102)). یعنی: «آیا خبر دهم شما را به فقیه حقیقی، آن است که قرآن را رها نکند در حالیکه از آن اعراض کند و به غیر قرآن توجّه نماید.»

پس چنانکه ذکر شد آن حضرت قرآن را هم امام و هم حجّت می‌داند و خود متدّین به قرآن و احکام و آیات آن بوده، چگونه عدّه‌ای از عوام خود را پیرو علی دانسته و از قرآن بی‌خبر و بلکه به آن توهین می‌کنند و می‌گویند قرآن کافی نیست، آن وقت همان عوام چون بخواهند اثبات امامت آن حضرت کنند به قرآن چنگ می‌زنند، آیاتی را به ميل خود تأویل به امامت می‌کنند در صورتیکه تأویل قرآن برای غیر خدا جائز نيست چنانچه در بحث تأویل خواهد آمد. حال باید گفت: دوست ادّعایی علی که از قرآن بی‌خبر و برخلاف آیات آن، رفتار و عقایدی دارد قطعاً دشمن علی است. و اگر پیغمبری از طرف خدا کتابی آورد و در آن کتاب ذکر شده باشد که در این کتاب هر چیزی بیان شده و برای رسالت من و تکالیف امّتم کافی است، سپس بعد از هزار سال عدّه‌ای بیايند و بگویند این کتاب برای امّتش کافی نیست، آیا می‌توان آنان را پیرو او شمرد؟

لا والله، چگونه در صدر اسلام که هیچ کتابی نبود جُز قرآن، قرآن را امام و حجّت خدا و برای خود کافی می‌دانستند و به همین جهت ترقّی نموده و بر تمام جهان آن روز مسلّط شدند، ولی پس از آنکه هزار کتاب دینی پیدا شد مسلمین روز به روز در انحطاط، پستی، ذلّت و خرافات فرو می‌روند. آیا می‌توان علّتی پیدا کرد جُز دوری از قرآن؟ پس مسلمین اگر بخواهند ترقّی نموده و به عزّت اوّلیّه برسند، باید تماماً مراجعه به متن قرآن نمایند و إلّا روز به روز جهل، پراکندگی و بیچارگی ایشان افزون خواهد شد. آیا کلمات رسول خداص که در فصل سابق فرمود: «مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّة»**([[103]](#footnote-103))** و خطبات دیگر برای بیداری مردم ما کافی نیست؟ آیا به خطبۀ 145 و 198 که حضرت أمیر صریحاً می‌فرماید: قرآن امام هدایت است نباید اعتنا کرد؟ خدا در سورۀ اعراف آیۀ 170 فرموده:

﴿وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُصۡلِحِينَ ١٧٠﴾

[الأعراف: 170].

«آنانکه به کتاب إلهی تمسّک جویند و نماز را به پاداشته‌اند، به تحقیق ما ضایع نمی‌گذاریم اجر اصلاح کنندگان را».

طبق این آیه باید مسلمین به کتاب الهی تمسّک جویند تا امور دین و دنیايشان تنظیم شود، باید همه قرآن را امام خود بدانند و آیات آن را بفهمند و خود را به آن مجهّز سازند تا نجات یابند و مانند بعضی از افراد که اصلاح را از دیگران خواسته و به اصلاح خود نپرداخته‌اند نباشند، زیرا اگر امام و مصلحی بیاید مردم را به پیروی همین قرآن دعوت خواهد کرد و برخود او نیز واجب است از همین قرآن پیروی کند، در اینجا روایتی از حضرت عسکری وارد شده در مقدّمۀ اوّل تفسیر صافی که فرمود: «قَالَ رَسُول‌الله**ص**:إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النُّورُ الْـمُبِينُ وَالْـحَبْلُ الْـمَتِينُ وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَالدَّرَجَةُ الْعُلْيَا وَالشِّفَاءُ الْأَشْفَى وَالْفَضِيلَةُ الْكُبْرَى وَالسَّعَادَةُ الْعُظْمَى مَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ نَوَّرَهُ اللهُ وَمَنْ عَقَدَ بِهِ أُمُورَهُ عَصَمَهُ اللهُ وَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ أَنْقَذَهُ اللهُ وَمَنْ لَمْ يُفَارِقْ أَحْكَامَهُ رَفَعَهُ اللهُ وَمَنِ اسْتَشْفَى بِهِ شَفَاهُ اللهُ اللهُ وَمَنْ آثَرَهُ عَلَى مَا سِوَاهُ هَدَاهُ اللهُ وَمَنْ طَلَبَ الْـهُدَى فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللهُ، وَمَنْ جَعَلَهُ شِعَارَهُ وَدِثَارَهُ أَسْعَدَهُ اللهُ، وَمَنْ جَعَلَهُ إِمَامَهُ الَّذِي يَقْتَدِي بِهِ- وَمُعَوَّلَهُ الَّذِي يَنْتَهِي إِلَيْهِ، أَدَّاهُ اللهُ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيم»([[104]](#footnote-104)). یعنی: «رسول خداص فرمود: محقّقاً این قرآن همان نور روشن و ریسمان متقن و طناب محکم و درجۀ بالا و شفاء بهتر و فضیلت بزرگتر و سعادت عظیم‌تر است، کسی­ که از نور او استفاده کند خدا او را حفظ کند و کسی­که به آن چنگ زند خدا نجاتش دهد، آنکه از احکام او جدا نگردد خدا او را به بالا برَد و آنکه از آن شفاجوید خدایش شفا دهد و آنکه قرآن را بر غیر قرآن ترجیح دهد خدا او را هدایت کند و هر کس هدایت را در غیر آن جوید خدا به گمراهیش واگذارد و کسی­که قرآن را ظاهر و باطن خود قرار دهد خدا او را نیک­بخت کند و کسی­که آن را امام و پیشوای خود کند که مقتدا و مرجع او باشد خدا او را به سوی بهشتهای نعمت خود بکشاند. و حضرت امیر در خطبۀ 98 نهج‌البلاغه فرموده: «وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعاً وَبِذِكْرِهِ نَاطِقاً فَأَدَّى أَمِيناً وَمَضَى رَشِيداً وَخَلَّفَ فِينَا رَايَةَ الْـحَقِّ مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ». یعنی: «ما گواهیم که برآورندۀ حاجتی غیر خدا نیست و محمّدص بندۀ او و رسول او است، او را به امر خود فرستاد تا آشکار کند و به یاد او نطق کند، پس وظیفۀ خود را به امانت انجام داد و در حال کمال رفت و در میان ما پرچم حقّ (قرآن) را گذاشت؛ هر کس بر قرآن تقدّم جوید از دین خارج شده و هر کس از آن عقب مانده هلاک شده و هر کس لازم آن باشد به مقصد رسد.»

و کتاب وسائل الشیعه باب 27 قرائۀ القرآن روایت کرده از امام رضا که: «وَكَانَ كَلَامُهُ كُلُّهُ وَجَوَابُهُ وَتَمَثُّلُهُ انْتِزَاعَاتٍ مِنَ الْقُرْآن‏»، یعنی: «عادت حضرت رضا چنین بود که سخن او و جواب او و استشهاد او در مطالب، جملاتی از قرآن بود.»

با این همه کلمات ایشان باز اگر مردم از خواب غفلت و جهل بیدار نشوند دیگر کسی جُز خودشان مسئول نخواهد بود.

13- قرآن رافع اختلافات و دافع گمراهی مسلمین است

مسلمین اگر بخواهند به عزّت، برتری و دولت حقّۀ از دست رفتۀ خود برسند، باید اختلافات خود را حلّ کنند و حلِّ اختلافات ایشان ممکن نیست مگر با مراجعۀ به قرآن، زیرا خدایتعالی قرآن را رافع اختلاف آنان قرار داد، و فِرَق مسلمین تماماً قرآن را قبول دارند، اگر چه به زبان باشد، اگر کسی ایمان به خدا دارد باید سخن خدا را بپذیرد و برای رفع اختلاف و دفع عداوت رجوع به قرآن کند، در سورۀ نحل آیۀ 64 فرموده:

﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٦٤﴾ [النحل: 64].

«ما نازل نکردیم این کتاب را مگر برای ایشان بيان کنی آنچه را در آن اختلاف دارند و این کتاب هدايت و رحمت است برای مردم با ایمان».

پس پیغمبراسلامص به توسّط قرآن رفع اختلاف می‌کرده، پس مرجعِ حلّ اختلاف قرآن است. متأسّفانه فِرَق اسلامی هر فرقه به نفع خود اخباری دارند که مرجع ایشان همان اخبار است و آن اخبار اختلاف، شقاق، نفاق و عداوت را دامن می‌زند و زیاد می‌گرداند. اگر کسی بگوید رسول‌خداص و یا امام باید رفع اختلاف کنند، جواب او این است که؛ اوّلاً: رسولص و امام هر دو تابع قرآنند و خدا قرآن را رافع اختلاف قرار داده. ثانیاً: زمان ما نه رسولی و نه امامی حاضر است و خدا صریحاً هیچ کس و هیچ چیز را رافع اختلاف قرار نداده جُز قرآن را و در آیۀ 213 سورۀ بقره فرموده:

﴿كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِۚ وَمَا ٱخۡتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡ﴾ [البقرة: 213].

«مردم یک امّت بوده‌اند (و چنانچه در سورۀ یونس آیۀ 19 فرموده پس از وحدت اختلاف کردند، روی هوی و هوس) پس خدا پیغمبران را برای بشارت و انذار فرستاد و با ایشان طبق واقع کتاب فرستاد تا آن کتاب حُکم کند بین مردم در آنچه در آن اختلاف کرده‌اند و اختلاف در آن کتاب نکردند مگر کسانی­که کتاب به ایشان داده شده بود، پس از آنکه آیات روشن برای ایشان آمد برای ستم بین خودشان اختلاف ایجاد کردند».

در این­ آیه حقّ­تعالی قرآن را حاکم و رافع اختلاف نموده، زیرا ضمیر ﴿يَحۡكُمَ﴾ که فاعل آن باشد برمی‌گردد به کتاب که نزدیک‌ترین مرجع است نسبت به آن و به انبیا برنمی‌گردد. زیرا أنبياء جمع ولی ضمير مفرد است و خدا در اين آيه اهل قرآن را موجد اختلاف قرار داده و کسی­که خود موجد اختلاف باشد، رافع اختلاف نمی‌شود به دلیل اینکه فرموده: ﴿وَمَا ٱخۡتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ﴾، پس به خود قرآن باید رجوع داده شود نه به اهل آن چنانکه در ترجمۀ آیات بیان شد. حضرت امیرالمؤمنین نیز چنانچه در نهج‌البلاغه در فصل 21 این کتاب خواهد آمد و سایر أئمّه‡ از اولادش قرآن را رافع اختلاف خوانده‌اند. آیا خدا در سورۀ روم آیۀ 31 نفرموده:

﴿وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ [الروم: 31-32].

«نباشید از مشرکین، آنانکه تفرقه آوردند در دین خود و شیعه شیعه شدند و هر دسته و حزبی به آنچه نزد ایشان است خوشند».

آری این آیه معجزه است که حقِّ تعالی بیدار باش به مسلمین زده و در حال تفرقه ایشان را مشرک خوانده و ما می‌بینیم در زمان ما هر شیعه و هر دسته به شعائر و مطالب من درآوردی خود خوشند، ولی از قرآن و شعائر اسلامی بی‌خبرند. در سورۀ شوری آیۀ 13 فرموده:

﴿أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِ﴾ [الشوری: 13].

«دین را بپا دارید و در آن تفرقه نیفکنید».

و در سورۀ آل عمران آیۀ 105 فرموده:

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ﴾ [آل عمران: 105].

«نباشید مانند آنان­که ایجاد تفرقه کرده و اختلاف نمودند پس از آنکه برای ایشان آیات روشن آمد».

پس آن چیزی را که خدا رافع اختلاف قرار داده، قرآن است نه چیز دیگر و تا مسلمین رجوع به قرآن نکنند همواره در ضلالت و گمراهیند؛ لذا رسول خداص و أئمّه‡ فرموده‌اند هر مطلب دینی را با قرآن بسنجید. ما که می‌گوییم به قرآن رجوع کنید مقصود ما این نیست که در مجالسِ قرائت و تجوید و یا مجالسِ بدعتِ فاتحه، قرآن را بیاورند و یا سر قبرها و یا در ضبط صوت‌ها برای خوشی صوت، ضبط کنند، بلکه مقصود ما فهمیدن و عمل‌نمودن و با آیات آن حلّ اختلاف کردن است که قرآن را امام خود قرار دهند. امروزه اکثر ملّت از اسلام بی‌خبر و فرقه فرقه از اسلام بیزارند و به کفر و بی‌دینی هجوم آورده‌اند، برای اینکه متدیّنین و مقدّسین ما غرق خرافات و مبلّغین ما اکثراً از قرآن بی‌خبرند، مجالس دینی ما و مدارس ما همه چیز دارد جُز فهمیدن قرآن([[105]](#footnote-105)).

در سورۀ آل عمران آیۀ 101 فرموده:

﴿وَكَيۡفَ تَكۡفُرُونَ وَأَنتُمۡ تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ﴾ [آل عمران: 101].

«و چگونه کافر می‌شوید و حال آنکه کتاب خدا برای شما تلاوت می‌شود».

یعنی ملّتی که قرآن دارد، نباید کافر شود، پس آیات قرآن ناجی از کفر و تفرقه است.

هر گمراهی از بی‌اطلاعی از قرآن است

حق تعالی در سورۀ اعراف آیۀ 146 فرموده:

﴿وَإِن يَرَوۡاْ كُلَّ ءَايَةٖ لَّا يُؤۡمِنُواْ بِهَا وَإِن يَرَوۡاْ سَبِيلَ ٱلرُّشۡدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلٗا وَإِن يَرَوۡاْ سَبِيلَ ٱلۡغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلٗاۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَكَانُواْ عَنۡهَا غَٰفِلِينَ ١٤٦﴾

[الأعراف: 146].

«و اگر هر آیه‌ای را ببینند به آن ایمان نیاورند و اگر راه رشد و سعادت را ببینند برای خود آنرا راه نمی‌گیرند و اگر راه ضلالت را ببینند آنرا برای خود راه می‌گیرند، این گمراهی برای این است که به آیات ما تکذیب کرده و از آن غافلند».

پس خدا گمراهی را در اعراض از قرآن و غفلت از آن دانسته، زمان ما هر فرقه از فِرَق مسلمین به نام مذهب و بزرگان مذهب، قصّه، معجزات، خوابها و کرامات تراشیده و معرفت بزرگان دین و مذهب را واجب‌تر از خود دین می‌دانند، از اسلام بی‌خبر و از بزرگان آن مدّاحی ونوحه‌سرایی می‌کنند، اینان معرفت متدیّنین را کافی از شناخت دین می‌دانند و بلکه از خود دین بیزارند. چرا این­طور شده، جواب این است که از آیات قرآن بی‌خبرند، اینان نمی‌دانند متدیّن‌ شناسی غیر از دین ‌شناسی است، هزار سال است بر سر خلافت این و آن نزاع دارند، امّا دین این و آن چه بوده نمی‌دانند! باید به ایشان فهمانید اظهار ارادت به متدیّنین صدر اسلام کافی از شناخت اسلام نیست و شناخت اسلام به شناخت قرآن و اطّلاع کامل از آن است و إلّا اثبات خلافت برای کسی­که فعلاً در دنیا نیست و هزار سال قبل بوده، چه فایده دارد.

در مقدّمۀ تفسیر صافی روایت کرده از رسول خداص که فرمود: «الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ، وَتِبْيَانٌ مِنَ الْعَمى‏، وَاسْتِقَالَةٌ مِنَ الْعَثْرَةِ، وَنُورٌ مِنَ الظُّلْمَةِ، وَضِيَاءٌ مِنَ الْأَحْدَاثِ، وَعِصْمَةٌ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَرُشْدٌ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَبَيَانٌ مِنَ الْفِتَنِ، وَبَلَاغٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ، وَفِيهِ كَمَالُ دِينِكُمْ، وَمَا عَدَلَ أَحَدٌ عَنِ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النَّارِ». یعنی: «قرآن رهنمایی از گمراهی و بیان نجات از کوری و دستگیر از لغزش، نور از ظلمت و نگهدارندۀ از هلاکت و نجات از گمراهی و بیان فرار از فتنه‌ها و زاد و توشۀ راه آخرت­است و در آن کمال دین شما است و هیچ کس از قرآن سرپیچی نکرد مگر به سوی آتش رهسپار شد».

آیا نفاق و شقاق، گمراهی و لغزش و فتنه نیست؟! اگر هست پس باید به دستور رسول خداص به واسطۀ قرآن از اینها نجات یافت، مسلّماً دستور رسول خداص برای امّت او حجّت است.

14- سنّت رسول خداص مبیِّن مجملات قرآن است

قرآن که در او تبیان هر چیزی می‌باشد دستور اتّباع از سنّت را نیز داده و حقّ­تعالی برای مسلمین سنّت رسول خود را حجّت قرار داده و فرموده به آن رجوع کنید، در سورۀ احزاب آیۀ 21 فرموده:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الأحزاب: 21].

«به طور تحقیق بر شما لازم است که به رسول خدا تأسّی کنید، تأسّی نیک».

اگرچه خدای تعالی اعمال و افعال تمام انبیاء را مورد تأسّی مسلمین قرار داده که باید به روش آنان تأسّی کرد و سنّت به فارسی به معنی روش است، در سورۀ ممتحنه آیۀ 4 فرموده:

﴿قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ [الممتحنة: 4].

«به تحقیق برای شما سزاوار بوده که تأسّی نیکو کنید در ابراهیم و آنانکه با او بودند».

و در سورۀ انعام آیۀ 90 فرموده:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡۗ﴾ [الأنعام: 90].

«ایشانند آنان­که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت ایشان اقتدا کن».

به هرحال سنّت رسول خداص یکی از دو چیزی است که در روایات و آیات به متابعت آن أمر شده، رسول خداص فرموده: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي‏»**([[106]](#footnote-106))**، و در بعضی روایات آمده: «كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي»، ولی مخفی نماند عترت رسول خداص نیز تابع سنّت رسول‌خداص بوده‌اند و سنّت یعنی روش رسول خداص مبیِّن مجملات قرآن است اگر چه مجملات قرآن قابل فهم است، ولی تفصیل آن در سنّت است یعنی اگر خدا فرموده: ﴿أَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾([[107]](#footnote-107)) این جمله قابل فهم است ولی رسول خداص باید با عمل خود کیفیّت و حدود نماز را معیّن کند و در خارج نشان دهد، وقتی­که به تصریح قرآن، خدا به رسول خود فرموده: ﴿ٱتَّبِعۡ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ﴾([[108]](#footnote-108)) و رسول او تابع قرآن است، عترت او نیز باید تابع قرآن و راوی سنّت او باشند، پس ذکر عترت در بعضی از روایات مقصود تمام افراد عترت نیست، بلکه همان افرادی­که از قرآن و سنّت جدا نشوند و مخالف قرآن و سنّت رسول عمل نکنند، همان­طوری­ که رسول خداص نمی‌تواند در دین خدا کم و زیاد کند عترت او نیز نمی‌توانند چیزی به قرآن و سنّت اضافه کنند و خود عترت در صدها روایت سنّت را حجّت قرار داده و خود را پیرو سنّت معرّفی کرده‌اند. ما در اینجا بعضی از کلمات امیرالمؤمنین را که دربارۀ سنّت در نهج‌البلاغه آمده می‌آوریم:

درخطبۀ 108 فرموده: «وَاقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْـهَدْيِ وَاسْتَنُّوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَن‏»**.** یعنی: «اقتدا کنید به هدایت پیغمبرتان زیرا که آن بهترین هدایت است و به سنّت و روش او عمل کنید که آن روشن‌ترین سنّت است».

در خطبۀ 203 فرموده: «نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللهِ، ومَا وَضَعَ لَنَا، وأمَرَنَا بِالْـحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ، ومَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فَاقْتَدَيْتُه‏». یعنی: «نظر کردم به کتاب خدا و آنچه برای ما مقرّر نمود که به آن حکم دهیم پیروی کردم و به آن چه رسول خداص عمل نموده به سنّت او اقتدا کردم».

و در وصیّت خود به ابن عبّاس فرموده: «حَاجِجْهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصاً». یعنی: «با خوارج احتجاج و استدلال کن به سنّت رسولص زیرا ایشان را از سنّت رسول چاره‌ای نیست».

در خطبۀ 16 فرموده: «وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْـجَادَّةُ عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَآثَارُ النُّبُوَّةِ وَمِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّة». یعنی: «راه میانه که راه نجات باشد همان جادّه‌ای­ است که تمام کتاب خدا و آثار نبوّت بر آن است و روش رسول خداص از آن استخراج می‌شود».

در خطبۀ 103 فرموده: «لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاغُ فِي الْـمَوْعِظَةِ وَالِاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ وَإِقَامَةُ الْـحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّيهَا وَإِصْدَارُ السُّهْمَان‏ عَلَی أَهْلِها». یعنی: «بر عهدۀ امام نیست مگر آنچه از امر پروردگارش بر عهدۀ او آمده و آن پنج چیز است: رسانیدن موعظه و در نصیحت کوشش نمودن و سنّت رسول را زنده‌کردن و حدود را بر مستحقّین جاری ساختن و سهم هر کسی را از بیت‌المال رسانیدن».

در خطبۀ 129 فرموده: «لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْـمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْـمُسْلِمِينَ وَلَا الْـمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّة». یعنی: «سزاوار نیست که زمامدار و متولّی بر فروج، دماء و غنائم و امامت مسلمین آن کسی باشد که سنّت رسولص را تعطیل کند که امّت را به هلاکت می‌رساند».

در خطبۀ 180 تأسّف می‌خورد از فراق رسول خداص و اصحاب بزرگوار او و می‌فرماید: «أَوِّهْ عَلَى إِخْوَانِيَ الَّذِينَ تَلَوُا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ! وَتَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ! وَأَحْيَوُا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ». یعنی: «آه از جدايی برادرانم که قرآن را تلاوت و آن را محکم نمودند و در واجبات تدبّر و آنها را به پا داشته، سنّت رسول را زنده و بدعت را می‌ميرانیدند».

در وصیّت خود به ­فرزندانش پس ­از ضربت ابن­ملجم (ر23) می‌فرماید: «وَصِيَّتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللهِ شَيْئاً وَمُحَمَّدٌ**ص** فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَه‏». یعنی: «وصیّت من به شما این است که شریک برای خدا قرار ندهید و سنّت و روش محمّدص را ضایع نکنید».

در خطبۀ 92 در تعریف رسول خداص فرموده: «سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَسُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَكَلَامُهُ الْفَصْلُ وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ». یعنی: «سیرۀ او میانه‌روی و معتدل و روش او موجب ترقّی و سخن او جدا کنندۀ حقّ و باطل و فرمان او عدالت بود».

در عهدنامه‌اى به مالک اشتر نخعی(ره) (نامۀ 53) می‌فرماید: «وَارْدُدْ إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ‏ مِنَ الْـخُطُوبِ وَيَشْتَبِهُ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُور، فَقَدْ قَالَ اللهُ [سُبْحَانَهُ‏] تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُم‏: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: 59].فَالرَّدُّ إِلَى اللهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ‏ وَالرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْـجَامِعَةِ غَيْرِ الْـمُفَرِّقَةِ». یعنی: «در کارهای مشکلی که موجب درماندگی و کارهایی که بر تو مشتبه گردد به کتاب خدا و سنّت رسول بازگرد، که خداوند سبحان برای قومی­ که هدایت ایشان ­را خواسته، فرموده است: ( ای افراد با ایمان اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان فرمان از خودتان را، پس اگر در چیزی با یکدیگر نزاع نمودید آنرا به خدا و رسول بازگردانید) پس مراد از ردّ ‌کردن و برگرداندن به خدا، گرفتن محکمات کتاب او است و مقصود از ردّ کردن و بازگشت به رسول، گرفتن سنّت جامعۀ پیغمبر (سنّت مورد اتّفاق و موجب اتّحاد و رافع اختلاف) که باعث تفرقه نیست، می‌باشد».

و در خطبۀ 123 وقتی­که در جنگ صفّین قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و بنا بر نصب حَکَمَین شد که دو نفر بنشینند و در امر خلافت طبق قرآن و سنّت قضاوت کنند و هر چه صلاح باشد اظهار بدارند، می‌فرماید: «وَلَـمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إلَى أَنْ نُحَكِّمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْـمُتَوَلِّيَ عَنْ كِتَابِ اللهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَقَدْ قَالَ اللهُ [تَعَالَى عَزَّ مِنْ قَائِلٍ‏] سُبْحَانَهُ: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ فَرَدُّهُ إِلَى اللهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ وَرَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ ص أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللهِ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ وَإِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلَاهُمْ بِهَا».

یعنی: «و چون این قوم،ـ لشکرمعاویه ـ ما را دعوت کردند به اینکه بین خودمان قرآن را حاکم قرار دهیم، ما گروه اعراض‌کننده از کتاب خدا نبودیم و حال آنکه خدای سبحانه و تعالی فرموده: (اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و رسول مراجعه دهید) پس ارجاع به خدایتعالی این است کتاب او را حاکم قرار دهیم و طبق آن حکم نماییم و ارجاع به سوی رسول این است که سنّت او را بگیریم. پس چون براستی در کتاب خدا و طبق آن حکم شود ما سزاوارترین مردم می‌باشیم به آن و قبول آن و اگر به سنّت رسول خداص حکم شد باز ما سزاوارترین مردم و اولای به سنّت می‌باشیم.

خواننده عزیز ملاحظه کن امیرالمؤمنین در قصّۀ حکمین و هنگام قرآن سر نیزه کردن لشکر معاویه چنین می‌گوید و خود را در قبول حَکَمیّت قرآن پیشقدم می‌شمارد، ولی یک عدّه روضه‌خوان بی‌اطّلاع بی‌خبر از دین بالای منبر تهمت به آن حضرت زده و می‌گویند: نعوذ بالله آن حضرت فرمود من قرآن ناطقم و آن قرآن‌ها کاغذ و مرکّب، نعوذ بالله نعوذ بالله قرآن‌ها را پاره کنید. آیا هیچ دینداری چنین جسارتی به قرآن کرده و چنین کفری به امام خود نسبت داده؟! آن وقت مسلمین و پیروان آن امام زبان چنین اشخاص را که باید ببرند در عوض مزد منبر می‌دهند و بلکه اگر روحانی نمایی در زیر منبر باشد به او طیّب الله هم می‌گوید.

و اما سایر امامان نیز خود را تابع سنّت رسول دانسته و آنرا واجب‌الاتّباع می‌دانند: چنانکه در کتاب بحار جلد دوّم باب 29 حدیث 62 روایت کرده از امام صادق که فرمود: «وَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا تَعَالَى وَسُنَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ**ص** فَإِنَّا إِذَا حَدَّثْنَا قُلْنَا قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَقَالَ رَسُولُ الله‏ **ص**». یعنی: «حدیث مخالف قول پروردگارمان و سنّت پیغمبرمان محمدص را از قول ما نپذیرید زیرا هرحدیثی که ما بگوییم چنین است که می‌گوییم: «خدای عزوجل فرمود و رسول خداص فرمود».» و در همانجا روایت کرده از امام رضا که فرمود: «فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ فَإِنَّا إِنْ تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَمُوَافَقَةِ السُّنَّةِ إِنَّا عَنِ اللهِ وَعَنْ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ». یعنی: «حدیثی که مخالف قرآن باشد از قول ما قبول نکنید چون اگر ما حدیثی گوییم، بر طبق قرآن و سنّت می‌گوییم زیرا ما از قرآن و از رسول خداص نقل قول می‌کنیم.» و در جلد دوّم بحار صفحۀ 175 نقل کرده که امام صادق می‌فرماید: «لَيْسَ شَيْ‏ءٌ إِلَّا فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّة». یعنی: «هیچ چیز (از امور دین) نیست مگر اینکه یا در کتاب است و یا در سنّت» و در حدیثی که بعد از حدیث فوق آورده: از امام صادق سؤال می‌شود:

«يَكُونُ شَيْ‏ءٌ لَا يَكُونُ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ؟قَالَ: لَا». یعنی: «آیا چیزی (از امور دین) هست که در کتاب و سنّت نباشد؟ امام می‌فرماید: نه.» و در کتاب کافی جلد اول ص 70 و هم بحار جلد دوم ص 262 روایت کرده‌اند از امام صادق که فرمود: «مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللهِ وَسُنَّةَ مُحَمَّدٍ **ص**، فَقَدْ كَفَر» یعنی: «هر کس با کتاب خدا و سنّت محمّدص مخالفت کند کافر است». و در همان صفحه از بحار روایت کرده از رسول خداص که فرمود: «مَنْ تَمَسَّكَ بِسُنَّتِي فِي اخْتِلَافِ أُمَّتِي كَانَ لَهُ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيد». یعنی: «هر کس چنگ زند به سنّت من در مورد اختلاف امّت من برای او اجر صد شهید خواهد بود». و در صفحۀ 266 روایت کرده که علی فرمود: «السُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ اللهِ وَالْبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَ مِنْ بَعْدِه‏». یعنی: «سنّت آن است که رسول خداص عمل نموده باشد و بدعت چیزی است که پس از رسول‌خداص پیدا شده باشد». و از امام کاظم روایت کرده که فرمود: «ثَلَاثٌ مُوبِقَاتٌ نَكْثُ الصَّفْقَةِ وَتَرْكُ السُّنَّةِ وَفِرَاقُ الْـجَمَاعَة»([[109]](#footnote-109)). یعنی: «سه چیز موجب هلاک و نکبت است: شکستن پیمان، ترک سنّت و جدا شدن از جماعت». و فریقین از رسول خداص روایت کرده‌اند که فرموده: «مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي‏». یعنی: «هر کس از سنّت من اعراض کند از من نیست.» و در جلد اوّل سفینه البحار ص 665 روایت کرده از امام صادق که به اصحاب خود فرمود: «عَلَيْكُمْ بِآثَارِ رَسُولِ اللهِ وَسُنَّتِه‏»، یعنی: «بر شما واجب است که بگیرید آثار رسول خداص و سنّت او را». و صدها روایت دیگر. پس معنی کافی و جامع ‌بودن قرآن که خدا فرموده در آن است تبیان هر چیزی، این است که هر مطلبی را قرآن بیان فرموده و بخصوص تمام عقایدی را که مسلمان باید داشته باشد در قرآن ذکر شده است.

و أمّا سنّت یعنی روش، که عملکردهای پیغمبر است و قرآن به طور اجمال سنّت رسول را حجّت قرار داده و در سنّت رسول، هزاران دستور است. چون قرآن سنّت رسول را حجّت قرار داده و فرموده به آن عمل کنید. به طور کلّی، این حکم شامل هر سنّتی از رسول می‌گردد و گویا تمام دستورات سنّت رسول خداص در قرآن است، چنانکه قرآن حکم عقل را تصویب کرده و هر جزئی از احکام عقل حجّت است؛ گویا تمام آن در قرآن است، زیرا قرآن تمام آن را به­ طور کلّی تصویب کرده است. پس قرآن به­ طور کلّی هر چیزی را بیان کرده و تفریع جزئیّات بر آن، کار رسول خداص و سایر دانشمندان اسلامی است. بنابر این اگر چیزی از آیات قرآن مجمل باشد، باید در جزئیات و تفصیل آن به سنّت رسولص رجوع کرد و کیفیّت، کمّیّت و حدود آن ­را باید از سنّت گرفت. پس در کتاب خدا آنچه محلّ احتیاج بشر بوده به طور کلّی بیان شده و دیگر ناقص نمانده تا علمای بشری تکمیل نمایند، چنانکه روایت کرده در ج 2 بحار جدید ص 170 که امام کاظم فرمود: «أَتَاهُمْ رَسُولُ اللهِ بِمَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ وَمَا يَكْتَفُونَ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ: كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ»([[110]](#footnote-110))([[111]](#footnote-111)). یعنی: «رسول خداص برای مردم در زمان خودش آنچه را که به آن بی‌نیاز گردند آورد و آنچه به آن اکتفا کنند پس از زمان خودش؛ کتاب خدا و سنّت رسولصرا به ارمغان نهاد.»

در سورۀ حجرات آیۀ 1 فرموده:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ﴾ [الحجرات: 1].

«ای مؤمنین، از خدا و رسول او جلو نیفتید».

و در سورۀ نساء آیۀ 80 فرموده:

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ ﴾ [النساء: 80].

«هر کس رسول خدا را اطاعت کند پس به تحقیق خدا را اطاعت کرده».

و همین آیات دلیل است بر تصویب سنّت و لزوم اتّباع از آن. در کافی جلد 2 ص 606 و مقدّمۀ اوّل تفسیر صافی از امام باقر روایت کرده‌اند که رسول خداص فرمود: «يَا مَعَاشِرَ قُرَّاءِ الْقُرْآنِ اتَّقُوا‌اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا حَمَّلَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ فَإِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ إِنِّي مَسْئُولٌ عَنْ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ وَأَمَّا أَنْتُمْ فَتُسْأَلُونَ عَمَّا حُمِّلْتُمْ مِنْ كِتَابِ اللهِ وَسُنَّتِي‏». یعنی: «ای گروه قاریان از خدا بترسید و خدا را ملاحظه کنید در آنچه حمل کرده‌اید از کتاب او زیرا که من مسئولم و شما مسئولید، من مسئولم از رسانیدن رسالت و امّا شما مسئولید از آنچه از کتاب خدا و سنّت من فرا گرفته‌اید». و این فرمایش رسول خداص شامل امیرالمؤمنین نیز می‌شود. پس او نیز مسئول است نزد خدا از سنّت که به آن عمل نموده و تمام مسلمین همین حکم را دارند، و هیچ کس غیر از رسول در دین اسلام سنتّی ندارد و اگر روش و یا سنّتی داشته باشد بايد طبق سنّت رسول خداص باشد. پس نه امیرالمؤمنین از خود سنّتی آورده و نه امامان دیگر و همه تابع سنّت رسول­خداص بوده‌اند.

15- قرآن برای همه قابل فهم است

قرآن در لغت عرب به کتابی گویند که خواندن و فهم آن سهل و آسان باشد، ما نمی‌گوییم همه کس قرآن را می‌فهمد، البته پر واضح است که هر کسی خصوصاً غیرعرب قرآن را نمی‌فهمند، ولی هر کسی اگر زحمت بکشد و مقداری به زبان عرب و ادبیّات عرب آشنا گردد و در قرآن تدبّر نماید، آنرا می‌فهمد. پس هر کسی ممکن است قرآن را بفهمد و قرآن برای او قابل فهم باشد، البتّه پس از زحمت، تعلیم و تعلّم. زیرا فراگرفتن اسلام و قوانین آن باید از قرآن باشد و یا از حدیث اگر موافق قرآن باشد. رسول‌خداص مأمور آموختن قرآن به مردم بوده طبق آیۀ 2 سورۀ جمعه، و اگر قرآن قابل فهم نباشد چگونه به مردم بیاموزد و در اینجا دلیل­های بسیار روشنی داریم بر اینکه تمام قرآن قابل فهم است.

**دلیل اوّل -** حسّی‌بودن آن که حسّاً می‌بینیم اشخاصی را که آن را می فهمند و از آن بهره می برند.

**دلیل دوّم -** اگر قرآن قابل فهم نباشد، به طور یقین احادیث مشکل‌تر از قرآن است و باید احادیث نیز قابل فهم نباشد، زیرا خود ائمّه†‌‌ فرموده‌اند: «أَحَادِيثنَا‌ صَعْبٌ مُسْتَصْعَب‏». یعنی: «احادیث ما سخت و مشکل است». پس بنابراین نه قرآن قابل فهم است و نه احادیث و باید دور دین را قلم کشید، زیرا مدرک آن قابل فهم نیست. أئمّه† احادیث را مشکل خوانده­اند، ولی قرآن را روشن و واضح، چنانکه در فصل ده مدارک آن گذشت. و خدایتعالی قرآن را سهل و آسان خوانده، در سورۀ قمر چهار مرتبه مکرّر فرموده:

﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ﴾. یعنی: «به تحقیق ما قرآن را آسان نمودیم».

و در سورۀ مریم آیۀ 97 و سورۀ دخان آیۀ 58 فرموده:

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرۡنَٰهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٥٨﴾ [الدخان: 58].

«ما قرآن را آسان نمودیم به زبان تو (یعنی به زبان عربی) تا شاید این مردم متذکّر شوند».

**دلیل سوّم -** آیاتی‌که فرموده: ﴿بَيَانٞ لِّلنَّاسِ﴾ و یا ﴿هُدٗى لِّلنَّاس﴾ و یا ﴿بَصَآئِرَ لِلنَّاسِ﴾ مانند آیۀ 187 و آیۀ 221 سورۀ بقره که فرموده:

﴿يُبَيِّنُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ﴾([[112]](#footnote-112)) [البقرة: 187 و 221].

و در سورۀ إسراء آیۀ 106 فرموده:

﴿وَقُرۡءَانٗا فَرَقۡنَٰهُ لِتَقۡرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ [الإسراء: 106].

«و قرآنی­که جزء جزء فرستادیم تا برای مردم قرائت کنی».

و در سورۀ یونس آیۀ 57 فرموده:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ﴾ [یونس: 57].

«آهای مردم به تحقیق برای شما، موعظه‌ای از پروردگارتان آمد».

پس چنانکه فرموده، این قرآن موعظه و بینایی مردم است و اگر نفهمند چگونه بینایی مردم است. و آیات بسیاری آمده که قرآن برای عموم مردم نازل شده، اگر خدا چیزی را برای مردم نازل کند که نفهمند کار لغوی کرده نعوذ بالله.

بعضی خیال کرده‌اند که قرآن و آیات آن مُعَمّا و رمزی است که فقط رسول خداص می‌فهمید و این خیال باطلی است و مدرکی ندارد. به اضافه اگر فهم آن منحصر به رسول و یا امام بود باید «یا أیُّها الإمام» بگوید و یا «هُدًی لِلإمام» و یا «بیانٌ لِلإمام» و حال آنکه نفرموده بلکه به رسول خود در سورۀ انبیاء آیۀ 109 دستور می‌دهد که:

﴿فَقُلۡ ءَاذَنتُكُمۡ عَلَىٰ سَوَآءٖ﴾ [الأنبیاء: 109].

«بگو که من اعلام و اخبار می‌کنم شما را به طور یکسان و بدون فرق».

پس قرآن و اسلام که دین سرّی نیست، در سورۀ انعام آیۀ 19 فرموده:

﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَ﴾ [الأنعام: 19].

«به سوی من وحی شد این قرآن تا به واسطۀ آن بترسانم شما و هر کسی را که به او برسد».

که معلوم می‌شود انذار رسول خداص باید به قرائت آیات باشد. از این قبیل آیات استفاده می‌شود

که قرآن برای همگان و عموم مردم است حتّی آیات متشابهاتش نیز قابل فهم مردم است چنانکه در فصل 20 بیان می‌شود.

**دلیل چهارم -** اخبار و احادیث دلالت دارد که قرآن واضح‌ترین سخن و قابل فهم مردم است و سرّی و رمزی نیست. علی در خطبۀ 1 نهج‌البلاغه فرمود: «خَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا كِتَابِ رَبِّكُمْ فِیکُم مُبَيِّناً حَلَالَهُ وَحَرَامَه‏»**([[113]](#footnote-113))**. و هم در سایر خُطَب خود که در فصل 10 گذشت. در ص 31 بحار جلد 92 روایت کرده از رسول خداص که فرمود: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النُّورُ الْمُبِين‏ مَن آثَرهُ عَلی مَاسِواهُ هَدَاهُ الله». یعنی: «محقق بدانید که این قرآن نور روشنی است، هرکس آنرا بر غیر آن مقدَّم بداند و بدارد خدا او را هدایت کند». و در ص 27 روایت کرده از رسول خداص که فرمود: «مَنِ ابْتَغَى الْعِلْمَ فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللهُ وَهُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَالنُّورُ الْمُبِين‏». یعنی: «هر کس دانش خود را در غیر قرآن بجوید، خدا او را به گمراهیش وا‌ گذارد و قرآن ذکر با حکمت و نور روشنی است». و عیّاشی روایت کرده که رسول خداص فرمود: «الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَتِبْيَانٌ مِنَ الْعَمى‏». یعنی: «قرآن راهنمایی از گمراهی و بیان‌کنندۀ از کوری است». و علی در خطبۀ 196 فرموده: «نُوراً لَيْسَ مَعَهُ ظُلْـمَةٌ وَهُدًى لِمَنِ ائْتَمَّ بِه‏». یعنی: «قرآن نوری ­است که ظلمت ندارد و هدایت برای کسی است که او را امام خود قرار دهد و به آن اقتدا کند».

**دلیل پنجم -** خطابات قرآن است که مکرّر فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ **و** ﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ﴾ **و** «يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ»و مخاطب آن مردمند و مردم باید بفهمند و اگر برای مخاطب، قابل فهم نباشد پس چه کسی باید بفهمد؟

امام صادق فرموده: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِه‏»([[114]](#footnote-114)). یعنی: «همانا قرآن را مخاطب می‌شناسد»، بعضی از مردم عوام می‌گویند قرآن را فقط امام باید بفهمد و بیان کند، در جواب او باید گفت:

**اوّلاً:** خطاب به امام نیست. **ثانیاً**: باید امام بفهمد برای چه؟! برای اینکه بر مردم بیان کند، پس رسول خداص و سایر أئمّه‡ چرا بیان نکردند؟ آیا رسول خدا و یازده امام بیان کردند یا خیر؟ اگر بیان کردند پس مردم فهمیدند و اگر رسول خداص و ائمّه به مردم نفهمانیدند و بیان نکردند آیا بخل کردند و چرا انجام وظیفه نکردند؟! **ثالثاً**: شما اگر قول رسول و امام را قبول دارید آنان فرموده‌اند که قرآن بیان روشن و واضح و قابل فهم است.

**دلیل ششم -** تمام علمای مسلمین قرآن را حجّت دانسته به آیات آن در مطالب خود استدلال می‌کنند و چگونه آن را حجّت دانسته و به آن استدلال می‌کنند و چگونه خودشان فهمیدند.

**دلیل هفتم -** قرآن دلیل بر رسالت و حجّت بر صدق نبوّت است و اگر مردم دلیل و حجّت را نفهمند چگونه رسالت پیغمبر اسلام را قبول کنند و دلیل و حجّت که بدون فهم باشد دلیل و حجّت نمی‌شود و باعث ایمان مردم نمی‌گردد و اگر قرآن معمّا و مبهم و قابل فهم نبود دیگر مبارز طلبیدن معنی ندارد، قرآن که مکرّر مبارز می‌طلبد و می‌فرماید اگر می توانيد یک سوره مانند آن بیاورید، پس چیزی را اگر نفهمند چگونه مانند آنرا بیاورند؟ اگر زیدی به عمرو بنویسد یک میلیون پول بدهید به حامل نامه و چون نامه را آورد برای عمرو، او نفهمد و نداند چه نوشته، آیا یک میلیون پول می‌دهد؟ حال خدایی ­که نامه‌ای برای بندگانش فرستاده که مال، جان و عمر خود را باید برای من بدهید ولی بندگان نفهمند او چه خواسته، چگونه جان و مال خود را بدهند؟.

**دلیل هشتم -** رسول خداص و ائمّۀ‌ هدی‡فرموده‌اند احادیث ما را به قرآن عرضه بدارید و بسنجید، اگر موافق قرآن بود، بپذیرید و اگر مخالف آن بود نپذیرید، پس مردم باید قرآن را بفهمند تا به آن عرضه بدارند و گر نه با چیزی­ که قابل فهم نباشد، چگونه بسنجند، بعضی از روحانی­ نمایان قرآن را با خبر امام می‌سنجند، پس اگر موافق خبر امام شد می‌پذیرند و گر نه می‌گویند ما نمی‌فهمیم. در جواب ایشان باید گفت: هیچ کس نگفته قرآن را با خبر بسنجید، ولی رسول خدا و ائمّه فرموده‌اند خبر را با قرآن بسنجید، به اضافه آن وقت که قرآن نازل شد خبری نبود که به آن بسنجند. و به خبر عرضه نکرده فهمیدند.

**دلیل نهم -** کفّار قریش قرآن را می‌فهمیدند با اینکه خبر رسول خدا را قبول نداشتند و به برکت فهم قرآن هدایت شدند و حتّی ابوجهل و ابوسفیان که به مردم می‌گفتند به قرآن گوش ندهید و یا پنبه در گوش خود بگذارید معلوم می‌شود آن اعراب می‌فهمیدند. آن عرب پا برهنۀ بی‌سواد قرآن را می‌فهمید چگونه مدّعیان دانش می‌گویند قرآن قابل فهم نیست؟! و نباید مردم به آن تمسّک جویند، زیرا اگر مردم متوجّه قرآن بشوند دکّان ایشان کساد خواهد شد و اگر مردم به قرآن توجّه كنند دروغهای ساخته ايشان آشكار خواهد شد. و لذا می‌گویند قرآن قابل فهم نیست و باید امام بیاید بیان کند، مثلاً کسانی­که می‌گویند امام و امام‌ زاده از نور خلق شده‌اند آیۀ قرآن بر ضرر ایشان خطاب به رسول خداص می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ﴾([[115]](#footnote-115))،و یا می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٍ﴾. یعنی: «ما انسان را از نطفه آفریدیم».

پس معلوم می‌شود هر انسانی و حتّی رسول و امام از نطفه خلق شده و دروغگو رسوا می‌شود و لذا به ناچاری می‌گویند قرآن قابل فهم نیست.

ثانیاً، عدّه‌ای که از روایات مجعوله نان می‌خورند و روایات نامعقولی در تفسیر قرآن از قول امام پیش خود جعل کرده‌اند که با قرآن نمی‌سازد ناچار می‌گویند قرآن قابل فهم نیست تا مردم مجعولات ایشان را بپذیرند و اگر قرآن را بفهمند آن مجعولات را دور می‌ریزند و جاعل آن را لعن می‌کنند. مثلاً در تفسیر آیۀ: ﴿وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ﴾ نوشته‌اند که تین امام حسن و زیتون امام حسین است که خدا به ایشان قسم خورده([[116]](#footnote-116))، در صورتیکه این سوره مکّی است و آن وقت که این سوره نازل شد نه امام حسنی بوده و نه امام حسینی! مثلاً در جلد اول کافی ص 195 نوشته‌اند از قول امام که مقصود از کلمۀ نور در هرجای قرآن، أئمّه می‌باشد، حال اگر کسی بگوید خدا که فرموده: ﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا﴾([[117]](#footnote-117))، به­ صریح آیات، قرآن است که نازل شده نه امام، در جواب می‌گویند ما قرآن را نمی‌فهمیم، باید از ایشان پرسید چگونه اگر برخلاف لغت عرب، نور به معنی امام باشد و یا تین به معنی امام حسن باشد و یا لیل به معنی عمر باشد قرآن را می‌فهمید و امّا اگر طبق لغت و عرف عرب، نور به معنی روشنی و یا تین به معنی انجیر و یا لیل به معنی شب باشد قابل فهم نیست؟! «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجاب وَإِنْ هُوَ إِلَّا قَولُ الزُّورِ»**([[118]](#footnote-118))**. هر کس می‌داند لیل به معنی شب است نه به معنی خلیفه، حال اگر به معنی شب باشد قبول نیست و اگر به معنی خلیفه باشد چگونه قبول است!!

**دلیل دهم** - قرآن نور مبین و در نورانیّت و روشنی و واضحی بالاترین کلام است و کلام بزرگان بشر چه امام و چه پیغمبر نسبت به کلام خدا مانند چراغ‌دستی و یا شمع است نسبت به خورشید، آیا از جهالت نیست که کسی کلام روشن خدا را نفهمد و بخواهد به واسطۀ کلمات دیگران بفهمد، در صورتیکه کلام خدا نور مبین و نور یقین است. باید گفت شما می‌خواهید با شمع خورشید را پیدا کنید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زهی نادان که او خورشید تابان |  | به نور شمع جوید در بیابان |

**دلیل یازدهم -** برای اینکه قرآن قابل فهم است اینکه هر وقت رسول خداص و یا ائمّه‡مطلبی را بيان می‌کردند برای اثبات مطلب خود آیه‌ای از آیات قرآن دلیل می‌آوردند و هر‌کس به ایشان می‌گفت مدرک شما در فلان حکم چیست؟ ایشان فوری آیه‌ای را نشان می‌دادند، مانند اینکه در وسائل الشّیعه در باب مسح سر در وضوء، زراره شنید که امام صادق می‌گوید؛ مسح را به بعض سر بايد كشيد، زراره پرسيد: از چه مدرك می فرمایيد؟ امام فرمود: به دليل «باء» در آيه ﴿وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ﴾([[119]](#footnote-119)) كه برای تبعيض است. و مانند اینکه آن امام به منصور دوانقی فرمود: به قول نمّام گوش مده زیرا خدا در قرآن فرموده: ﴿إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ﴾([[120]](#footnote-120)) [الحجرات: 6] و منصور این آیه را شنید و فهمید و مانند اینکه آن امام به كسی­كه در بیت الخلاء می‌نشست برای استماع صوت زنان مغنیه فرمود: آیا نشنیدی که خدا در قرآن فرموده: ﴿إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾([[121]](#footnote-121)) [الإسراء: 36]، و او این آیه را فهمید و از نشستن در آنجا خودداری کرد و مانند اینکه امام صادق به فرزند خود اسماعیل فرمود هرگاه مؤمنین نزد تو شهادت دادند ایشان را تصدیق کن به دلیل اینکه خدا فرموده:

﴿يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَيُؤۡمِنُ لِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾([[122]](#footnote-122)) [التوبة: 61]

و مانند اینکه آن امام فرمود اگر مطلّقۀ ثلاثه را بنده‌ای نکاح کند و او را طلاق دهد برای شوهر سابق او به عقد جدید حلال می‌شود به دلیل اینکه در قرآن فرموده: ﴿حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوۡجًا غَيۡرَهُ﴾([[123]](#footnote-123))، و بنده هم زوج است([[124]](#footnote-124)) و مانند اینکه آن امام به کسی­که زمین خورده بود و ناخن او کنده شده بود و بر دست خود دوا گذاشته بود و عرض کرد در وضوء چه کنم؟ فرمود این و امثال این از کتاب خدا دانسته می‌شود که فرموده: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ﴾ [الحج: 78]([[125]](#footnote-125)).و مانند آنکه کتاب کافی و تفسیر صافی در مقدّمۀ هفتم کتابش روایت کرده از امام باقر که به اصحاب خود فرمود: «إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشیءٍ فَاسئَلُوني أَینَ هُوَ مِنْ كِتَاب الله»، یعنی: «هرگاه من برای شما حدیثی بیان کردم از من بپرسید این حدیث از کجای قرآن استفاده شده.» سپس فرمود: رسول خداص نهی نمود از قیل و قال و فساد مال و کثرت سؤال، یکی از اصحابِ آن جناب عرض کرد این حدیث رسول خداص از کجای قرآن استفاده شده؟ فرمود از آیۀ:

﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۢ﴾([[126]](#footnote-126)) [النساء: 114]

و آیۀ:

﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ﴾([[127]](#footnote-127)) [النساء: 5].

و آیۀ:

﴿لَا تَسۡ‍َٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ﴾([[128]](#footnote-128)) [المائدة: 101]([[129]](#footnote-129)).

و هزاران مورد دیگر که ائمّه †به آیات قرآن استدلال و استشهاد کرده‌اند برای مطالب خود و اگر مردم آیات قرآن را نمی‌فهمیدند این استشهاد صحیح نبود.

**دلیل دوازدهم** – خود آیات قرآن که مردم را امر به تدبّر و تفکّر در قرآن نموده، اگر قابل فهم نبود چگونه خدایتعالی در سورۀ نساء آیۀ 82 امر به تدبّر نموده و فرموده:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ﴾ [النساء: 82].

«آیا چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند».

و در سورۀ محمّدص آیۀ 24 فرموده:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ ٢٤﴾ [محمد: 24].

«آیا چرا در قرآن تدبّر ندارند بلکه بر دلها قفل زده شده است».

و در سورۀ ص آیۀ 29 فرموده:

﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ﴾ [ص: 29].

«کتاب با برکتی نازل نمودیم برای آنکه تدبّر کنند در آیاتش».

و مانند این آیات. پس در تمام آیات إلهی باید تدبّر نمود و حتی آیات متشابهاتش قابل تدبّر و قابل فهم است، چنانکه در فصل 20 خواهد آمد و تدبّر در آیات قرآن واجب است.

**دلیل سیزدهم** – او امری ­است ­که در قرآن امر شده به پیروی قرآن و اگر بنا بود کسی نفهمد چگونه خدای تعالی امر به اتّباع آن فرموده، مانند آیۀ 3 سورۀ اعراف:

﴿ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ﴾ [الأعراف: 3].

«پیروی کنید آنچه به سوی شما نازل گردیده از پروردگارتان».

و آیۀ 157:

﴿فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٥٧﴾ [الأعراف: 157].

«پس آنانکه به این رسول ایمان آورند و او را بزرگ شمرند و یاری کنند و آن نوری­که به او نازل شده پیروی کنند ایشان رستگارند».

و در سورۀ بقره آیۀ 170:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآ﴾ [البقرة: 170].

«و چون به ایشان گفته شود پیروی کنید آنچه خدا نازل نموده گویند بلکه پیروی می‌کنیم آنچه را که پدران خود را بر آن یافته‌ایم».

و در سورۀ طه آیۀ 134 فرموده:

﴿رَبَّنَا لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ﴾ [طه: 134].

«پروردگارا چرا نفرستادی به سوی ما رسولی که پیروی کنیم آیات تو را».

و همچنین در سورۀ قصص آیۀ 47 و در سورۀ لقمان آیۀ 21 فرموده است. پس تمام مسلمین باید تابع آیات کتاب خدا باشند، ولی متأسّفانه زمان ما اگر به شیعه و یا سنّی بگویی بیایید پیروی قرآن کنیم، ایشان مانند کفّار جاهلیّت می‌گویند پدران و علمای ما چنین و چنان گفته‌اند. پس بعد از ورود این همه آیات که امر به پیروی قرآن و تدبّر در آن شده، اگر مسلمانی ندیده بگیرد و باز به دنبال افکار خود و یا افکار ملّت خود برود از کفّار جاهلیّت بدتر است، زیرا کفّار جاهلیّت قرآنی نداشتند و چون آمد پذیرفتند و متّحد شدند و از نفاق و عداوت دست برداشتند و نگفتند ما نمی‌فهمیم، ولی مردم ما به بهانۀ اینکه نمی‌فهمیم از کلام خدا اعراض کرده‌اند و در نتیجه کار به جایی رسیده که شیعه از سنّی و سنّی از شیعه وحشت دارد و دشمن جانی یکدیگرند. یک عدّه به نام روضه‌خوان شب و روز در گویندگی خود مادّۀ فساد و دشمنی را زیاد می‌کنند و شیطان و استعمار و دشمنان دین اسلام را، از خود خوشنود و مسرور می‌گردانند؛ منشإ تمام این بدبختی­ها و زیان­ها این است که در حوزه‌های علمیّه به طلّاب علوم دینی تزریق می‌کنند که قرآن ظنّیّ الدّلاله و حدیث قطعیّ الدّلاله است و طلّاب سادۀ خوش‌باور خبر ندارند که این سخن از کجا پیدا شده و کدام دشمن این کلام را به میان ایشان آورده و این کلام باطلی است و نتایج بسیار سوء‌ای دارد، از آن­جمله عدم توجّه محصلین به آیات قرآن و قطعی ‌ندانستن مفاد آن، در حالی­که دلالت آیات قرآن بر معانی‌ آن از هر کلامی بهتر و قطعی‌تر است، شما یک خط نهج‌البلاغه را که حدیث است بگذارید در جنب یک آیه از قرآن، هر کم سوادی می‌فهمد که آیات قرآن از نهج‌البلاغه واضح‌تر و دلالتش بر معنی قطعی‌تر است، آیا دلالت جمله وآیۀ:

﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾([[130]](#footnote-130))

[النساء: 59، و المائدة: 92، و النور: 54، و محمد: 33، و التغابن: 12].

و یا آیۀ:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ﴾([[131]](#footnote-131)) [النحل: 90].

قطعی نیست، اگر بگویند دلالت قرآن بر مطالب آن قطعی است ولیکن مطالب آن اجمالی است که تفصیل آن در آیه ذکر نشده، گوییم باشد اخبار نیز چنین است، اخبار هم مجمل دارد، آیا حدیث: «مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً إِلَّا بِصِدْقِ الحَدِیث وَأَدَاءُ الأَمَانَةِ»، مطلب آن مجمل نیست و تفصیل موارد صدق ذکر شده، البتّه مجمل است، حدیث فوق با آیۀ:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾([[132]](#footnote-132)) [النساء: 58].

هیچ فرقی ندارد، بلکه آیه روشن‌تر است، همانطوری­که قرآن گاهی به­ اجمال سخن گفته و گاهی به تفصیل، اخبار و احادیث نیز چنین است، کلام اجمالی دلالت قطعی بر معنی اجمالی دارد و کلام مفصّل‌تر دلالت بر معنی تفصیلی، چه قرآن باشد و چه خبر. عدّه‌ای از بی‌سوادان چون تزریقات سوء در آنان اثر کرده، می‌گویند در جملۀ ﴿أَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾([[133]](#footnote-133))چون شرائط آداب و کیفیّات ذکر نشده و مجمل است پس (**ظنّیّ الدّلالة)** می‌باشد، در جواب ایشان باید گفت: دلالت جملۀ: ﴿أَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ قطعی است ولو اینکه بر معنی اجمالی باشد مانند دلالت حدیث: «بُنِیَ الإِسْلَامُ عَلی خَمْسٍ الصَّلَاة وَالزّکاة وَ...»**([[134]](#footnote-134))** که تفصیل در این حدیث نیز ذکر نشده است.

به هرحال کلام خدا از هر کلامی بهتر و دلالت آن واضح‌تر و قطعی‌تر است، پس حوزه‌های علمیّه در عوض اینکه مسلمین را بیدار کنند و به طرف قرآن سوق دهند، خواب آنان را عمیق‌تر کرده‌اند. اگر کسی بگوید چون قرآن محکم و متشابه دارد و متشابهِ آن­را کسی نمی‌فهمد. جواب این است که **اوّلاً** متشابه قابل فهم است چنانکه در فصل 20 خواهد آمد. **ثانیاً** اگر علّت ظنّی و قطعیّ‌الدلاله بودن وجود متشابه است احادیث نیز محکم و متشابه دارد، به­ اضافه بر اینکه ضدّ و نقیض دارد، به اضافه بر اینکه کم و زیاد شده، در بسیاری از احادیث. پس چرا اخبار را بدین واسطه ظنّیّ الدّلاله نمی‌دانید، اخبار بسیاری وارد شده که اخبار دینی محکم و متشابه دارد چنانکه مثلاً در ج 2 بحار ص 185 چندین خبر نقل کرده از حضرت رضا که فرمود: «إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مُتَشَابِهاً كَمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ وَمُحْكَماً كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ فَرُدُّوا مُتَشَابِهَهَا إِلَى مُحْكَمِهَا»([[135]](#footnote-135)). یعنی: «محقّقاً در اخبار ما متشابه است مانند متشابه قرآن و محکم است مانند محکم قرآن، پس متشابه خبر را ردّ کنید به محکم آن».

16- قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد

قرآن چون آیاتش نازل شد عرب زمان جاهلی آن را فهمید و از آن متأثّر شد و با شنیدن آیاتش مجذوب گشت و به واسطۀ آن از عقاید و خرافات پدر و مادری و قومی دست برداشت و به برکت آن بر جهان آن روز تفوّق پیدا کرد، اگر قرآن بدون تفسیر فهمیده نمی‌شد چگونه عرب جاهل آن را فهمید. به اضافه اگر قرآن محتاج به تفسیر بود خدایتعالی تفسیری برای آن نازل می‌نمود و یا رسول خداص تفسیری بر آن می‌نوشت، درحالی­که ننوشته و حتّی ائمۀ هدی‡ که نسبتاً وقت داشتند تفسیری بر قرآن ننوشتند، پس معلوم می‌شود احتیاج به تفسیری نداشته است.

**ثانیاً:** تفسیرهایی که نوشته‌اند همه کلام بشری است و کلام خدا روشن‌تر از کلام ایشان است، حقّ‌تعالی در واضح‌گویی و فهمانیدن مطالب از هر بشری استادتر است، اگر کسی کلام روشن خدا را نفهمد کلام مفسّرین را به ­طریق اولی نخواهد فهمید، شما بیایید این تفسیرهایی که نوشته شده بگذارید کنار قرآن و حِسّاً ببینید کدام مشکل‌تر است، بلی برای کسی که لغت عرب را نمی‌داند ترجمۀ قرآن لازم است ولی ترجمه غیر از تفسیر است و خواهد آمد.

**ثالثاً:** تفاسیری که نوشته شده در عوض اینکه مطالب قرآن را روشن‌تر کند تاریک‌تر نموده است مثلاً تفسیر منهج الصّادقین([[136]](#footnote-136))و مجمع‌البیان که از بهترین تفاسیر است برای یک آیه چندین احتمال داده‌اند و برای یک کلمه چند معنی ذکر کرده‌اند و در ذیل آن چند روایت متعارض آورده‌اند و نفرموده‌اند کدام این احتمالات صحیح و کدام باطل است، خواننده را سرگردان می‌گذارند و می­روند، مثلا شما به جملۀ:

﴿وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ﴾([[137]](#footnote-137)) [البقرة: 184].

که در آیۀ 184 سورۀ بقره می‌باشد مراجعه كنيد. تا صدق گفتار ما روشن شود. اگر کسی این تفاسیر را ندیده باشد و خود به قرآن مراجعه کند و به زبان عربی و لغت قرآن وارد باشد هرمعنی که ظاهرتر و روشن‌تر است بگیرد راحت می‌شود.

**رابعاً:** این تفاسیری که نوشته‌اند غالباً آیات قرآن را حمل بر خرافات کرده‌اند و اخبار غلوّآمیز را در ضمن آیات آورده‌اند قرآنی که مجموعه‌ای از حقائق است فعلا مملوّ از خرافات کرده‌اند، مثلا حقّ تعالی برای قدرت‌ نمایی خود در سورۀ بقره آیۀ 26 مَثل به پشه زده و بعوضه که حیوان کوچکی است و تمام قوای ظاهری و باطنی را واجد است آورده که هم خرطوم دارد برای مکیدن خون و هم پر دارد برای فرار، به طوری که اگر تمام علمای بشری جمع شوند به کیفیّت خلقت آن پی نمی‌برند، آن وقت مفسرّین شیعه ـ مانند علیّ بن ابراهیم و تفسیر برهان و نور الثّقلین و مانند آنها به تقلید از یکدیگر ـ گفته‌اند مقصود از«بَعُوضَةٗ»=پشه**"** علیّ بن ابی طالب و مقصود از «فَمَا فَوۡقَهَا»رسول خداص است! کسی نبوده به ایشان بگوید: مگر خدا نمی‌توانست و یا می‌ترسید نام علی را ببرد که در عوض آن ­حضرت را به نام بعوضه ـ پشه ـ ذکر کرده، اینان هر کجای قرآن نام حیوانی آمده مانند بعوضه، ابل و دابّه همه را تأویل نموده‌اند به علی برای اینکه به سایر فِرَق اسلامی بفهمانند آیاتی در شأن علی نازل شده! و به این واسطه ندانسته به آن امام توهین و با قرآن بازی کرده و آن را موهون و مملوّ از خرافات نشان داده‌اند، شما اگر تفسیری را که به نام امام حسن عسکری جعل کرده‌اند مطالعه نمایید تعجّب می‌کنید و می‌بینید امامی که می‌گویند اعلم مردم می‌باشد از تاریخ و قرآن و سایر امور بی‌اطّلاع بوده چنانکه در کتاب «اخبار الدّخیله»([[138]](#footnote-138)) بعضی از خرافات آن ذکر شده است.

یکی از گویندگان دینی نزد من آمد و گفت: شما قبول دارید که سورۀ انسان (دهر) که در جزء 29 قرآن است در شأن امیرالمؤمنین و خانوادۀ او نازل شده؟ گفتم بلی من قبول دارم، ولی شما چطور؟ من معتقدم شما قبول ندارید، بلکه آن امام را پيرو عقل و قرآن نمی‌دانيد و قرآن را هم موهون کرده‌اید گفت: چگونه تهمت می‌زنید؟ گفتم: تهمت نیست بلکه ادّعای با دلیل است، حال ثابت می‌کنم به­طوری که خود شما آن را قبول کنی، آیا شما قبول داری که این سوره از اوّل تا به آخر آن در شأن علی نازل شده؟ گفت: بلی، گفتم: خیلی خوب در اوّل این سوره می‌گوید:

﴿إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ﴾ [الإنسان: 2].

«ما انسان را خلق کردیم».

در تفاسیر شیعه آمده که مقصود از انسان علی می‌باشد، شما قبول دارید؟ گفت: بلی، گفتم: بسیار خوب، بعد فرموده:

﴿مِن نُّطۡفَةٍ أَمۡشَاجٖ﴾ [الإنسان: 2].

«ما او را از نطفۀ مخلوط آفریدیم».

آیا شما طبق این آیه قبول دارید که علی از نطفۀ حضرت ابوطالب و فاطمه بنت اسد خلق شده؟ دیدم تأمّل کرد و جواب نداد، و سپس گفت: خیر علی از نور خلق شده و صدها هزار سال قبل از وجود پدرش بود، گفتم: پس معلوم شد که شما قبول ندارید که این آیه و این سوره در شأن علی نازل شده، پس چرا اوّل اقرار کردی؟ و چرا در تفاسیر خود نوشته‌ايد([[139]](#footnote-139)) که این سوره در شأن او است؟ به اضافه در تفاسیر شیعه آمده که چون حضرات حسنینإ بیمار شدند برای سلامتی اینان علی و فاطمهإ نذر کردند سه روز، روزه بگیرند و چون بیماری آنان رفع شد، علی برای گرفتن روزه سه صاع جو تهیّه کرده برای سه روز آرد کردند و هر روز برای افطار خود پنج گردۀ نان تهیه کردند. روز اوّل موقع افطار مسکینی آمد و هر پنج گردۀ نان را به او دادند و خود حضرات با حسنین و کنیز ایشان فضّه بدون غذا مانده با آب افطار کردند، روز دوّم نیز هر پنج گردۀ (قرص) نان را به یتیم دادند و خود گرسنه ماندند و همچنین روز سوّم، که از ضعف و گرسنگی چنین و چنان شدند، پس این آیات و آیۀ:

﴿وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا ٨﴾([[140]](#footnote-140)) [الإنسان: 8].

نازل گردید، آیا شما این مطالب را قبول دارید؟ گفت: بلی، گفتم: خوب بنابراین اگر این‌ها راست باشد علی و اهل بیت او‡ از عقل و قرآن پیروی نکرده‌اند و برخلاف فرمان خدا رفتار کرده‌اند، گفت: چطور؟ گفتم: برای اینکه اوّلا مگر برای يك مسكين ويا يك نفر یتیم یک نصف نان کافی نبود؟ مگر آن یتیم می‌خواسته برود دکّان نانوایی باز کند؟ به اضافه گویند چراغی که به خانه روا است به مسجد حرام است! کسانی­که خود گرسنه‌اند نصف یک نان را به مسکین می‌دادند و خود برای حفظ الصّحّه و سدّ جوع با باقیِ نان­ها افطارمی‌کردند، اینان به فرمان خدا که فرموده: ﴿وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ﴾([[141]](#footnote-141)) عمل نکردند. و از عقل هم که خدا حجّت قرار داده پیروی نکردند، آیا پیغمبرص و امام تابع قرآن نیستند؟ چگونه خدا به رسول خود فرموده: ﴿ٱتَّبِعۡ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ «از آنچه به تو وحی شده پیروی کن» آیاخانوادۀ او نباید به امر ﴿ٱتَّبِعۡ..﴾ عمل کنند!؟ خدا پیرویِ عقل را حتّی بر رسول خود واجب نموده چگونه علی و اهل بیت او‡ پیروی عقل و قرآن را نکردند؟ چگونه علی اهل بیت و اطفال خود را به ضعف و گرسنگی مبتلا کرد؟ آیا امامی که به وظائف عقلی و قرآنی خود آشنا نباشد امام است؟ به اضافه کنیز بیچاره چه تقصیری کرده؟ به اضافه مگر یتیم چه قدر شکم داشته؟ پس از این بیان آن گویندۀ دینی به فکر فرو رفت و گفت: راست می‌گویی پس مقصود از این آیه چیست؟ گفتم ما امام را عالم و عاقل می‌دانیم و این آیه را هم طبق لغت عرب معنی می‌کنیم، چون قرآن به لغت عرفِ عرب نازل شده، آیه می‌گوید: ﴿مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا ٨﴾ و این سه را با واو عاطفه که دلالت بر جمع دارد آورده و معلوم می‌شود که این هر سه با هم در یک شب آمده‌اند درب خانۀ علی و ایشان یک شب نانهای خود را به آنان داده و البتّه برای سحر خود نان تهیّه کردند از همان دو صاع جو باقی مانده، بنابراین تفسیر به سه روز بی‌مورد است هر کسی ممکن است یک مرتبه از غذا خودداری کند و در راه خدا بدهد، در این آیه مسکیناً، یتمیاً و اسیراً با کلمۀ ﴿ثُمَّ﴾ نیامده تا اینکه به سه روز تفسیر شود، پس آنچه در تفاسیر آمده هم بر خلاف قرآن است و هم برخلاف عقل و قرآن را موهون ساخته و خانوادۀ رسول خداص را جاهل به قرآن نشان داده.

خدا برای تجلیل کسی­که جاهل به قرآن باشد و از عقل پیروی نکند آیه نازل نمی‌کند و در مدح ایشان سوره نمی‌آورد. عقیدۀ ما این است که قرآن مجموعه‌ای از حقائق است و خانوادۀ رسول هم عاقل و عالم بوده‌اند و آنچه شیعه نوشته تهمت به ایشان است، تمام این سخنان وقتی است که گفته شود این سوره مدنی است، متأسّفانه بسیاری از مفسّرین نوشته‌اند که این سوره مکّی است و در مکّه نه حسنی بوده و نه حسینی و نه نذری تا خدا سوره نازل کند!

**خامساً:** در این تفاسیری که نوشته‌اند. هر کس هر مذهبی داشته آیات قرآن را طبق مذهب خود معنی کرده و با هر کس بد بوده آیات کفر، ستم و نفاق را در شأن او نازل دانسته و حمل به او نموده و با هر کس خوب بوده آیات ایمان، انفاق و نیکی را در شأن او و در مدح او، دانسته و قرآن را مدّاح‌نامه و یا قدّاح‌نامۀ اشخاص قرار داده و جنگ داخلی بین مسلمین شعله‌ور نموده، اگر جبری بوده آیات قرآن را حمل به جبر نموده و اگر اختیاری بوده حمل به اختیار نموده، سابقین این کار را کرده و این خیانت را مرتکب شده‌اند و لاحقین ساده‌ دل نیز از ایشان تقلید کرده و تمام همّت ایشان لعن و یا مدح نمودن از زید و عَمرو است. می‌توان گفت رجوع به تفاسیر برای دانستن مورد نزول و کشف اقوال برای کسی­که مقلّد نباشد و قوّۀ ممیّزه داشته باشد خوبست تا گول اقوال را نخورد و قولی را که با ظاهر قرآن موافق است انتخاب کند و قرآن را حمل بر رأی ایشان نکند و دیگر اینکه انسان می‌تواند آیات مجمله­ را به­وسیلۀ آیات دیگرِ قرآن بفهمد زیرا: «القُرْانُ یُفَسِّر بَعْضُهُ بَعْضًا»**([[142]](#footnote-142))** و یا از سنّت رسول خداص چنانکه در فصل سابق ذکر شد بدست آورد. و نیز باید دانست که قرآن اگرچه بیان روشن و واضحی است برای کسی­که به زبان عرب و ادبیّات عرب آشنا می‌باشد، ولی هر چه داناتر باشد، بیشتر از قرآن بهره می‌برد، عالم متبحّر می‌تواند از تفریع قواعد و انطباق کلیّات قرآن بر جزئیات و استخراج قواعد فقهیّه، عقلیِّه و استنباط مطالب به قدر حوصلۀ خود و زیادی درک خود بهره برد، شخص دانشمند از تقدیم و تأخیر کلمه و از فتح و کسر حروف و از سیاق آیات و تناسب آنها چیزها درک می‌کند. پس درک جزئیات مطالب قرآن برای اشخاص نسبت به فهمشان تفاوت دارد و بسیاری از کلمات، یا جملات قرآن توسّط آیات دیگر و کلمات مشابه آن روشن می‌شود. مختصر اینکه کتاب خدا کتاب کاملی است و محتاج به اینکه بنده‌ای آنرا کامل نماید نیست و کتاب خدا از هر جهت مستغنی از مخلوق است، پس اگر مطلبی را بیان نکرده یا لازم نبوده و علم آن را از بندگان نخواسته و یا در سنّت رسول بیان شده است.

17- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده

چنانکه در فصل تواتر قرآن تذکّر دادیم قرآن متواتر است، بنابراین اگر یک کلمه کم ویا زیاد می‌شد مسلمین مطّلع می‌شدند و جلوگیری می‌کردند. به ­اضافه چون قرآن همه جا و در هر خانه و در تمام ممالک دنیا نشر شد، ممکن نبود کسی به تمام نسخ آن دست‌برد کند و اگر یک نسخه را کم یا زیاد می‌کرد با مطابقۀ با نُسَخ دیگر معلوم می‌شد. و به هرحال دلائل بسیاری از کتاب، سنّت، اجماع و عقل داریم که قرآن دست‌ نخورده و کم و زیاد نشده یعنی تحریف لفظی نشده:

**امّا آیات:**

**اوّل، سورۀ حجر آیۀ 9:**

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«این قرآن را ما نازل کردیم و بدرستی و تحقیق خود ما نگاهدارندۀ آن می‌باشیم».

و مقصود از **ذکر** قرآن است به قرینۀ آیۀ قبل که فرموده: ﴿وَقَالُواْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِي نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلذِّكۡرُ إِنَّكَ لَمَجۡنُونٞ ٦﴾([[143]](#footnote-143)) [الحجر: 6]. حقّ‌تعالی در آیۀ 9 وعده کرده که خود حافظ و نگهدارندۀ قرآن است، پس اگر کسی بگوید یک کلمه از آن کم و زیاد شده، یا خدا را قادر نمی‌داند یا سخن او را دروغ می‌داند و چنین کسی قطعاً بی‌دین و خدانشناس و از فِرَقِ مسلمین خارج است. حال اگر کسی بگوید مقصود از حفظ قرآن محفوظ‌ بودن آن است از قدح و عیبجویی مردم، جواب گوییم؛ این صحیح نیست زیرا در زمان خود رسول خداص، قرآن هزار عیب‌جو داشت و چه قدر از آن عیب‌جویی کردند؛ گاهی سحرش خواندند و گاهی شعرش گفتند، ولی چون طبق انصاف نبود مؤثّر نشد و فعلاً نصاری و یهود نیز از آن عیب‌جویی می‌کنند. و اگر کسی بگوید چگونه خدا قرآن را حفظ کرد و حال آنکه هزاران نسخه از آن پوسیده و پاره شده یا به آب و آتش رفته، در جواب گوییم: مقصود از حفظ قرآن حفظ هر نسخه از نسخه‌های آن نیست زیرا وجود خارجیِ کاغذی دوام ندارد و پوسیده می‌شود، اگر گفتیم: فلان قصیدۀ فلان شاعر محفوظ مانده و یا فلان کتاب محفوظ مانده مقصود این نيست که هیچ نسخۀ از آن پاره نشده بلکه مقصود این است که از اوّل تا به آخر آن مانده و چیزی از آن از بین نرفته و لو اینکه از نسخه‌های متعدّد آن چند نسخه پاره و یا مفقود باشد. به‌ هرحال خدا قول داده قرآن را حفظ کند، حال تو بگو از تمام جهات حفظ کرده ما نزاعی نداریم.

**آیة دوم:** سورۀ فُصِّلَت آیۀ 41 و 42:

﴿وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٞ ٤١ لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ٤٢﴾ [فصلت: 41-42].

«به تحقیق این قرآن کتابی است عزیز که از جلو و عقب آن باطلی نیاید، نازل شده از جانب خدای حکیم بی‌نیاز».

این آیه دلالت دارد که هیچ باطلی بر قرآن وارد نشود و تحریف یکی از چیزهای باطلی است که بر قرآن وارد نشده. اگر کسی بگوید مقصود از باطل در این آیه این است که تناقض وکذب و بیهوده در مطالب قرآن وارد نمی‌شود و کتابی­ که قبل یا بعد از آن بیاید و آن را باطل سازد وجود نداشته و ندارد، جواب این است که کلمۀ باطل عامّ است و تمام آنچه را که ذکر شد شامل می‌شود، چنانکه شامل تحریف نیز می شود، پس چنین باطلی بر قرآن وارد نشده، البته آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که بر بطلان تحریف دلالت دارد اگر چه صریح نباشد و به اشاره دلالت کند مانند آیۀ 77 و 78 سورۀ واقعه:

﴿إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ ٧٧ فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ ٧٨﴾ [الواقعة: 77-78].

«به تحقیق این کتاب، قرآنی است بزرگ در کتاب محفوظ».

یعنی در پناه قدرت حق مصون است.

آیۀ 21 و 22 سورۀ بروج:

﴿بَلۡ هُوَ قُرۡءَانٞ مَّجِيدٞ ٢١ فِي لَوۡحٖ مَّحۡفُوظِۢ ٢٢﴾ [البروج: 21-22].

«بلکه این کتاب، قرآنی است دارای مجد و در لوحی مصون خواهد بود».

و آیۀ 34 سورۀ انعام:

﴿وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ وَلَقَدۡ جَآءَكَ مِن نَّبَإِيْ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٣٤﴾([[144]](#footnote-144)) [الأنعام: 34].

و آیۀ 114 و 115 همین سوره:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مُفَصَّلٗاۚ وَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡلَمُونَ أَنَّهُۥ مُنَزَّلٞ مِّن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّۖ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ١١٤ وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدۡقٗا وَعَدۡلٗاۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١١٥﴾([[145]](#footnote-145)) [الأنعام: 114-115].

و آیۀ 27 سورۀ کهف:

﴿وَٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَۖ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدٗا ٢٧﴾([[146]](#footnote-146)) [الکهف: 27].

که در تمام این آیات صریحاً می‌گوید کلمات قرآن را کسی نمی‌تواند تبدیل کند و یا عوض نماید.

**و امّا سنّت: یکی** اخبار ثقلین است که رسول خداص فرموده: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَهُوَ الثِّقْلُ الأکبر وَعِتْرَتِي وَهُمْ الثِّقْلُ الأَصْغَر لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِد عَلَیَّ الحَوْضُ، إِنَّ تمسّکتم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعدِي أَبَداً»([[147]](#footnote-147)). و در بعضی روایات: کتاب الله و سنّتی که صحیح‌تر یعنی موافق با قرآن است، آمده. پس رسول­خداص فرموده: این قرآن را میان شما می‌گذارم و باید تا قیامت به آن متسمّک باشید، و اگر تحریف در آن شده باشد، قابل تمسّک نخواهد بود. قرآن حجّتی است مستقلّ چنانکه مدارک آن ذکر شد و سنّت نیز حجّتی است مستقلّ و هر یک از این دو دلالت بر مطلبی کرد آن مطلب صحیح است، پس قرآن و سنّت دو حجّت می‌باشند نه اینکه مجموعاً یک حجّت باشند، یعنی هر یک دلالت بر مطلبی کند کافی و لازم الأخذ است و لذا ائمّه‡که عترت رسول خداص بودند همواره در مطالب خود و اثبات آن استدلال به ظاهر قرآن می‌کردند و گاهی نیز به سنّت رسولص استدلال می‌کردند، خصوصاً در موارد نزاع که در کلمات حضرت امیر در خطبۀ 123 و نامۀ 53 ذکر شد. از این تمسّک و استدلال مسلّم می‌شود که این حجّت یعنی قرآن دست ‌نخورده، و إلّا از حجّیّت ساقط می‌شد و به اضافه؛ کتاب مدوّنی بوده که میان امّت خود گذاشته.

**دوم**: در مقدّمۀ چهارم تفسیر صافی نقل کرده: از أمیرالمؤمنین سؤال کردند: «هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ رَسُولِ اللهِ شَيْءٌ مِنْ الوَحْيِ سِوَی القُرْآنِ؟ قَالَ: لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْـحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِلاَّ أَنْ یُعْطَی عَبْدٌ فَهْمًا في كِتَابِهِ»([[148]](#footnote-148))**،** یعنی: «آیا نزد شما از رسول خداص غیر از قرآن چیزی از وحی مانده است؟ فرمود: نه، قسم به آنکه حبّه را شکافت و جان را ایجاد کرد جُز اینکه خدا به بنده‌ای فهم در کتاب خودش را بدهد (که بتواند از قرآن چیزی استخراج کند).» از این خبر معلوم می‌شود غیر از قرآن معمولی چیزی نزد آن حضرت از وحی نبوده چه به عنوان قرآن و چه به عنوان دیگر.

أدلّۀ دیگر بر نفی تحریف لفظی

1. قرآن میزان صحّت و سقم و کم و زیادی مطالب اسلامی است، اگر میزان خراب‌ شده باشد، یا یکی از ابزار و اساس آن کم شده باشد، نمی‌توان با آن میزان درست سنجید، پس اگر قرآن تحریف شده باشد نمی‌شود آن­ را میزان قرار داد و نعوذ بالله خدا اشتباه کرده که آن ­را میزان قرار داد و یا نتوانسته میزان دین خود را حفظ کند و این سخن کفر و زندقه است و جایز نیست.
2. تمام فقهای شیعه می‌گویند پس از سورۀ حمد باید در نماز یک سورۀ تامّه از سُوَرِ قرآن خوانده شود و در صلاة آیات پس از قرائت حمد باید یک سورۀ تامّه بر پنج رکوع تقسیم شود و هر سوره از سُوَر قرآن را کافی دانسته‌اند. پس معلوم می‌شود سوره‌های قرآن را تامّ و تمام می‌دانند و هر سوره‌ای را از کم و زیاد مصون می‌دانند و إلاّ کافی نمی‌دانستند.
3. نبودن دلیلی بر تحریف، خود دلیل بر عدم تحریف است. زیرا آنکه مدّعیِ تحریف است، یا می‌گوید رسول خداص برای امّت خود قرآنی نگذاشته و رفته و یا می‌گوید گذاشته ولی خلفای پس از او و یا دیگران کم و زیاد کردند، پس اگر بگوید رسول خداص قرآنی نگذاشته که سخن او بر خلاف اجماع است و هم بر ضّد سخن خدا و رسول است و اگر می‌گوید، گذاشته باید معلوم کند چه کس آنرا تحریف کرده، در صورتیکه دلیلی بر تحریف شخص معیّنی نیست، اگر شخص بی‌اطلاعی بگوید: «شیخین» می‌گوییم چگونه و برای چه. قرآنی را که تمام اصحاب رسول و سایر مسلمین در حفظ و نشرش می‌کوشیدند و آن همه برای حفظ آن همّت داشته و جان‌‌فشانی می‌کردند چگونه «شیخین» کم و زیاد کردند که هیچ کس مطلع نشد و یا مطّلع شد و اعتراضی نکرد، قرآنی که برای آن از جان می‌گذشتند و در راه آن از خانه و خانواده و مال خود صرف‌نظر می‌کردند و تمام هستی خود را نثار آن می‌نمودند چه شد که اعتنا به تحریف و محرّف آن نکردند، حتّی اشخاصی مانند علی، ابوذر، عمّار و سایر فدائیان اسلام با آن شدّت ایمان، به قدر یک‌نفر از عوام زمان ما برای کتاب آسمانی خود دلسوزی نکردند؟! پس این مطلب یقیناً باطل و گویندۀ آن از عقل تهی است، به اضافه می‌گوییم در کدام یک از آیات قرآن دست بردند و يا کم و زیاد کردند؟ آیاتی که مربوط به ریاست ایشان نبوده که قطعاً کم نکرده‌‌اند زیرا برای این کار غرضی نبوده و کسی هم چنین ادعایی نکرده و هیچ تاریخی متعرّض آن نشده، حتّی علیّ بن ابیطالب که در بعضی از کلمات خود گله از خلفاء داشته([[149]](#footnote-149)) از چنین موضوعی یاد نکرده و ادّعا و اعتراض ننموده، امّا اگر بگویی آیاتی که مربوط به زعامت و حکومت بوده کم کرده‌اند، خواهیم گفت حضرت امیر و سایر دوستان او که در ابتدای امرِ خلافت پس از وفات رسول خداص در امر خلافت با «شیخین» سخن گفته‌اند چنین سخنی راجع به این موضوع در احتجاجات خود نگفتند و نامی از کم کردن آیات قرآن نبردند. اگر آیاتی راجع به خلافت و زعامت حضرت امیر بود باید خود آن ­حضرت و سایر معترضین که اعتراض داشتند تذکّر دهند و برای آن­جناب استدلال و استشهاد کنند و حال آنکه چنین کاری نکردند، اگر چنین آیه‌ای بود تذکّر آن بر هر سخنی مقدّم بود، پس در اوّل امر خلافت قبل از استقرار خلافت چنین صحبتی نشده و سخنی به میان نیامده. امّا زمان خلافت عثمان پس او محتاج به چنین کاری نبود زیرا پس از استقرار خلافت شیخین و گذشت سالها که خلافت به عثمان منتقل شد اگر چنین آیاتی بود باید در اول امر خلافت کم یا تحریف‌ کنند نه پس از گذشت سالها، آیاتی که برای خلافت شیخین ضرر نداشت برای خلافت عثمان به طریق اولی ضرر نداشته. به اضافه زمان عثمان قرآن در شرق و غرب جهان منتشر شده بود و برای عثمان کم و زیاد آن امکان نداشت. به اضافه اگر عثمان چنین کاری می‌کرد قاتلین او که به دور خانۀ او اجتماع کردند برای قتل او، باید احتجاج به این کار کنند، و لااقل یک‌مرتبه به او ایراد کنند و حال آنکه چنین ایرادی نکردند. و هیچ تاریخی نشان نمی‌دهد که اصحاب رسول­خداص برای تحریف به او اشکالی کرده باشند، بلکه ایراد ایشان به عثمان راجع به حیف و میل بیت‌المال و نصب مأمورین نالایق بود، در حالی­که امر قرآن مهمتر بود، به اضافه بر علیّ ‌بن ابیطالب واجب بود که اگر عثمان قرآن را کم یا زیاد نموده در زمان خلافت خود قرآن را به اصل آن بر‌گرداند و کامل نماید و قرآن کامل را نشان دهد نه اینکه سکوت کند و لااقل اشاره هم نکند، علی که در خلافت خود پس از قتل عثمان فرمان داد املاکی ­که در تصرّف مأمورین عثمان بود به صاحبانش برگردانند. و حتّی در نهج‌البلاغه در خطبه 15 فرموده: «وَاللهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ وَمُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً».یعنی: «به خدا قسم اگر بیابم که با آن ­املاک زنانی تزویج شده و کنیزانی خریده شده هر آینه آن را بر‌گردانم زیرا در عدالت وسعتی است که در جور نیست». کسی که برای یک وجب زمین بیت‌المال این همه دلسوزی کرده و از دست مأمورین عثمان گرفته چگونه ممکن است ببیند قرآن کم می‌شود و به روی خود نیاورد و کلمه‌ای نگوید؟! به اضافه مردم را امر کند به رجوع به قرآن معمولی و آن ­را امام و حجّت بخواند. پس مسلّم به دست عثمان چنین عملی انجام نشده و پس از او که دیگر برای احدی چنین احتمالی داده نشده، زیرا آن­ قدر در بلاد اسلامی در مساجد و محافل حافظ و قاری زیاد شده بود که برای احدی دسترسی به تمام آنان امکان نداشت و چنان به قرآن توجّه داشتند که اگر در قرآن زمان رسول خداص یک واو در جایی از کلمات قرآن بود، یا پس از واو الفی بود همه خود را موظف می‌دانستند که آن واو یا الف را در سایر قرآن‌ها بگذارند و اگر تاءای مدّور بود همه سعی داشتند که در تمام نسخه‌ها مدّور باشد. مواظبتی که در نسخه‌ برداری قرآن شده در هیچ کتابی نشده، پس چگونه ممکن است کسی در قرآن دست برد و کسی مطلع نشود. آری خدا روی جهل و نادانی را سیاه کند که پس از هزار و سیصد سال یک عدّه عوام برای ایجاد تفرقه و عناد و بدگویی به فِرَقِ مسلمین چند نفر اخباری کج سلیقۀ سفیه آمدند اخباری را برای اثبات تحریف از کتب مجعوله جمع‌آوری کردند که همان اخبار نیز دلالت بر تحریف ندارد، مگر برای کسی که از همه جا بی‌خبر باشد، ما آن اخبار را در نظر خواننده می‌گذاریم تا خود قضاوت کند.
4. اقوال بزرگان و علمای فریقین و تصریح ایشان بر عدم تحریف:

در اینجا ما کلمات بعضی را از باب نمونه ذکر می‌کنیم: علاّمۀ طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: اجماع مسلمین بر این است که بر قرآن چیزی زیاد نشده، اما اینکه کم شده یا خیر، نظر صحیح از مذهب ما این است که چیزی كم نشده. و سیّد مرتضی([[150]](#footnote-150)) نیز چنین فرموده و در چند موضع فرموده: علم به صحّت نقل قرآن از رسول خداص و زیاد و کم نشدنش مانند علم ما است به شهرها و مانند علم ما به وقایع تاریخی و کتب مشهوره، زیرا عنایت مسلمین شدید و دواعی بسیاری بر نقل و حفظ قرآن از کم و زیاد بوده، زیرا قرآن معجزۀ رسالت و مأخذ علوم شرعیّه و احکام دینیّه بوده و علمای مسلمین به نهایت در حفظ و حراست آن کوشیده‌‌اند، حتی شمارۀ حروف و اعراب و سکنات آن­را حفظ کرده‌‌اند (تا کم و زیاد نشود) و در جای دیگر فرموده: همانطوری که ما علم بدیهی داریم به کتب مصنّفه مانند کتاب "سیبویه" و امثال آن([[151]](#footnote-151)) که تفصیل فصول و ابواب آن معلوم است و اگر کسی چیزی به آن بیفزاید و یا کم کند. معلوم و ممّیز می‌شود که ملحق است و یا از اصل کتاب، همانطور است قرآن در حالی­که عنایت به ضبط قرآن بیشتر از کتب دیگر بوده([[152]](#footnote-152))و نیز سیّد می‌نویسد: قرآن در زمان رسول خداص جمع و مدون شده به مانند همین قرآن که نزد ما است، و مکرّر به رسول خداص عرضه شده و جماعتی از صحابه بر او تلاوت کرده‌اند، و اگر عده‌ای از حشوّیه و بعضی از اخباریّه برخلاف این گفته‌اند، اعتنایی به سخنان ایشان نباید کرد، زیرا اینان به گمان خود به بعضی از اخبار ضعیفه استناد کرده‌اند که علم قطعی برخلاف آنها است([[153]](#footnote-153)). شیخ صدوق در کتاب خود فرموده‌اند: اعتقاد ما این است که اين قرآن میان جلد همان قرآنی است که خدا به رسول خود نازل نموده و زیادتر از این نبوده و کسی که غیر از این به ما نسبت دهد دروغ گفته است([[154]](#footnote-154)) (چنانکه از امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه به همین مضمون نقل شد). و شیخ طوسی در تفسیر تبیان خود فرموده: سخن گفتن در زیاده و نقصان قرآن سخنی است غیر لائق زیرا اجماع بر بطلان زیادتی در قرآن ­است و مذهب صحیح ما بر این است که چیزی از آن کم نشده([[155]](#footnote-155)). و آقای خوئی در کتاب بیان ادّعای اجماع نموده بر تواتر قرآن و عدم زیاده و نقصان در آن، و شیخ طوسی فرموده([[156]](#footnote-156)): اخباری­ که در زیاده و نقصان وارد شده تماماً خبر واحد و قابل تأویل است و علمی به صحّت آنها پیدا نمی‌شود. و بسیاری از اعلام دیگر ادّعای اجماع نموده‌اند بر عدم تحریف، از آن جمله شیخ بهائی، محقق کلباسی، محقق بغدادی شارح وافیه، محقق کرکی([[157]](#footnote-157)) و اجماع علماء و فضلای اهل سنّت نیز همین را گفته‌اند.

والبتّه دلیل­های دیگری نیز برعدم تحریف هست که در این ­مختصر نمی‌گنجد.

18- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی‌ کرده‌اند

مدعیان تحریف، به روایاتی استدلال کرده‌اند که تماما ضعیف السّند و فاسد المتن و یا مخدوش المتن و یا قابل تأویل می‌باشد. یک روایت که از هر جهت صحیح باشد، در میان آنها نیست. متن تمام آنها دلالت بر جعل و غرض و عداوت دارد. ما مقداری از آن روایات را در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند، ناقل بسیاری از آن روایات، احمد‌ بن محمد السّیاری است که تمام علمای رجال گفته‌اند: او فاسد المذهب و قائل به تناسخ بوده. یا از علی احمد الکوفی نقل شده که علمای رجال او را کذّاب و فاسد المذهب می‌دانند. این روایات بر چند دسته می‌باشد. دسته‌ای از آنها می‌گوید: نام علی و أئمّه‡یا نام منافقین در قرآن بوده، راویان این دسته از غُلاة (غلو‌کنندگان) می‌باشد و غُلاة از اسلام خارج و محکوم به کفر و شرکند، مانند محمّد بن فضیل و جابر بن یزید و امثال ایشان.

**روایت اوّل:** کافی از محمّد بن فُضَیل از حضرت رضا روایت کرده که ولایت علی بن ابیطالب در جمیع کتب انبیاء و از آنجمله در قرآن مکتوب بوده در جملۀ: «وَ لَمْ يَبْعَثِ اللهُ رَسُولًا إِلَّا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّةِ عَلِي‏»([[158]](#footnote-158))، حال شما بروید آیۀ: ﴿لَن يَبۡعَثَ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِهِۦ رَسُولٗا﴾([[159]](#footnote-159)) را در سورۀ غافر آیۀ 34 ملاحظه کنید تا ببنید چگونه این راوی خدانشناس با آیۀ قرآن بازی کرده، این آیه را خدا از قول كفّار قوم فرعون در مقابل مؤمن آل فرعون نقل کرده، در آنجا كه مؤمن آل فرعون می‌گوید: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِيٓ ءَامَنَ يَٰقَوۡمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُم مِّثۡلَ يَوۡمِ ٱلۡأَحۡزَابِ٣٠ مِثۡلَ دَأۡبِ قَوۡمِ نُوحٖ وَعَادٖ وَثَمُودَ وَٱلَّذِينَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡۚ وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلۡمٗا لِّلۡعِبَادِ٣١ وَيَٰقَوۡمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ يَوۡمَ ٱلتَّنَادِ ٣٢ يَوۡمَ تُوَلُّونَ مُدۡبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنۡ عَاصِمٖۗ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٖ ٣٣ وَلَقَدۡ جَآءَكُمۡ يُوسُفُ مِن قَبۡلُ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَمَا زِلۡتُمۡ فِي شَكّٖ مِّمَّا جَآءَكُم بِهِۦۖ حَتَّىٰٓ إِذَا هَلَكَ قُلۡتُمۡ لَن يَبۡعَثَ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِهِۦ رَسُولٗاۚ كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَنۡ هُوَ مُسۡرِفٞ مُّرۡتَابٌ ٣٤﴾ [غافر: 32-34].یعنی: «مؤمن آل فرعون گفت: ای قوم من، من می‌ترسم عذابی بر شما نازل شود مانند روز احزاب، مثل قوم نوح و عاد و ثمود، کسانی که پس از ایشان بودند. و خدا برای بندگان ارادۀ ستم نمی‌کند. ای قوم من، می‌ترسم بر شما از روزی‌که (مردم) یکدیگر را صدا می‌زنند، [روز قیامت]. روزی که برای فرار از عذاب پشت کنید و هیچ پناهی شما را از عذاب خدا حفظ نکند، یوسف قبلاً با دلیل‌های روشن آمد و شما همواره در شک بودید تا وفات کرد، چون از دنیا رفت، گفتید: خدا پس از او پیغمبری نخواهد فرستاد: ﴿لَن يَبۡعَثَ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِهِۦ رَسُولٗا﴾. خدای تعالی اهل شک و اسراف را اینطور گمراه می‌کند».

در این آیه، قوم کافر فرعون گفتند: ﴿لَن يَبۡعَثَ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِهِۦ رَسُولٗا﴾، خدا این گفتار را از ضلالت ایشان شمرده، این جمله را خدا و انبیاء نگفته‌اند و در کتب انبیاء نبوده بلکه سخن کفّار است، ولی راوی، این قولِ باطل را به کتب انبیاء بسته و محمّد و علی را نیز ضمیمۀ این قول نموده و با کتاب خدا بازی کرده، نعوذ بالله و﴿مِنۢ بَعۡدِهِ﴾ را حذف کرده است.

**روایت دوّم:** کافی از امام باقر روایت کرده که جبرئیل این آیه [یعنی آیۀ 23 سوره بقرۀ] را بر محمد چنین نازل کرد:

**«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي‏ رَيْبٍ‏ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى‏ عَبْدِنا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِه»**([[160]](#footnote-160)).

یعنی: «اگر شما در حق علی از آنچه بر بندۀ خود نازل کردیم در شک و تردید هستید، سوره‌ای مانند آن بیاورید».

خوانندۀ با انصاف ملاحظه کن خدا به کفّاری که نه رسول خداص را قبول داشتند نه قرآن را، می‌گوید: دربارۀ این قرآن اگر شک دارید، سوره‌ای مثل آن بیاورید و هرگز نخواهید آورد. این چه ربطی به علی دارد؟! باید پرسید آن آیاتی که خدا راجع به علی نازل کرده و از کفّار خواسته مانند آن را بیاورند کجاست؟ کفّاری که خدا را قبول ندارند چگونه یک سوره دربارۀ علی بیاورند. به قول شما قرآنی را که کسی جُز امام نمی‌داند چگونه کفار فهمیدند درباره علی نازل شده؟ آیا راوی این روایت عقل و ادراک را نداشته که چنین دروغی جعل کرده و با آیۀ قرآن بازی کرده است.

**روایت سوم:** در تفسیر آیۀ 143 سوره بقره: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾([[161]](#footnote-161)) [البقرة: 143]. از امام صادق روایت کرده‌اند که فرموده این آیه، **«أَئِمَّةً وَسَطًا»** بوده! همچنین آیۀ110 سوره آل عمران: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾([[162]](#footnote-162)) [آل‌عمران: 110] **«خَیرَ أَئِمَّةٍ»**([[163]](#footnote-163)) بوده و تحریف شده.

معلوم می‌شود راوی این روایت دین اسلام و امّت اسلامی را دین معتدل و امّت معتدل نمی‌داند و امر به معروف و نهی از منکر را بر مسلمین واجب نمی‌داند و فقط ائمّه را متّصف به این صفت می‌داند که باید امر به معروف و نهی از منکر کنند، نه سایرین، که خدا این آیات را به ائمه خطاب کرده.

باید از طرفداران این راوی پرسید: وقتی این آیات نازل شد، مخاطب ﴿جَعَلۡنَٰكُمۡ﴾ و ﴿كُنتُمۡ﴾ و ﴿تَأۡمُرُونَ﴾کدام اشخاص بوده‌اند؟! آن ائمه که هنوز به دنیا نیامده بودند چگونه مخاطب شدند؟! ولی مسلمین حاضر و خود رسول خداص مخاطب نبوده‌اند، خوب بود خدا بفرماید: ﴿جَعَلۡنَٰهُمۡ﴾ و ﴿وَكَانُوا﴾ و ﴿يَأۡمُرُونَ﴾که بر غائبین صدق کند نه بر حاضرین، آنهم به صیغۀ استقبال نه صیغۀ ماضی. شما ملاحظه کنید این دشمنان دین چگونه به نام امام با قرآن بازی می‌کنند!!!

**روایت چهارم:** مجلسی در صفحۀ 64 جلد 92 بحارالأنوار از امام باقر روایت کرده که آیه 89 سوره إسراء: ﴿فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّاكُفُورٗا ٨٩﴾([[164]](#footnote-164)) [الإسراء: 89]. چنين بوده: «فَأَبَى‏ أَكْثَرُ النَّاسِ‏ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ إِلَّا كُفُوراً»([[165]](#footnote-165))! باید از راوی پرسید سورۀ إسراء که مکّی است و در اوائل بعثت نازل شده، آن وقت صحبت و بحثی از خلافت و ولایت علی نبوده تا اکثر مردم به ولایت او کافر شوند، به اضافه در آن زمان مردم ایمان نیاورده بودند تا اکثر ایشان کافر شوند.

شما ملاحظه کنید این نویسندگان کتب حدیث چه بر سر اسلام آورده‌اند، چگونه از حق تعالی نترسیدند.

**روایت پنجم:** در صفحه 61 جلد 92 بحار (چاپ آخوندی) روایت شده از امام صادق که فرمود: در سوره عمّ جمله: ﴿وَيَقُولُ ٱلۡكَافِرُ يَٰلَيۡتَنِي كُنتُ تُرَٰبَۢا ٤٠﴾([[166]](#footnote-166)) آنچه نازل شده: «تُرابیًّا» یعنی «عَلَوِیّاً»([[167]](#footnote-167)) بوده است. باید گفت: این سـوره مکّی است ـ در مکه نازل شده ـ مردم مشرک بودند و مذهب علوی ابوترابی در کار نبوده تا مشرکین تمنّا کنند و بگویند یا لَیتنی یعنی ای کاش من علوی بودم، کسانی که اسلام را قبول نداشتند چگونه می‌گویند: ای کاش ما علوی بودیم؟ آیا قائلین به تحریف و نویسندگان چنین روایاتی قوّۀ تعقّل نداشتند؟ آیا با چنین روایات موهوم ثابت می‌شود که نام علی و علوی در قرآن بوده؟

ما می‌بینیم فرزند همین علی یعنی امام صادق مطالب مندرجۀ در این روایات را تکذیب کرده و می‌گوید: نام علی و اولادش در قرآن نبوده چنانکه کافی به روایت صحیح از ابوبصير روایت کرده و آقای خوئی در کتاب البیان آن را روایت کرده که ابوبصیر می‌گوید از امام صادق دربارۀ آیۀ: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾([[168]](#footnote-168)) [النساء: 59]. سؤال کردم و گفتم مردم می‌گویند چرا نام علی و حسن و حسین ‡ در قرآن ذکر نشده؟ فرمود: به مردم بگویید: همانطوری که نام سه رکعت و چهار رکعت نماز را خدا در قرآن نیاورده تا رسول او بیان کند همانطور نام علی و حسنین ‡ را هم قرآن نیاورده تا رسول خدا ص بیان کند([[169]](#footnote-169)). بنابر این، ­روایت به تصدیق امام صادق نام علی و اهل بیت او در قرآن نبوده و نیامده و تمام روایاتی که می‌گوید نام علی در قرآن بوده، مردود و مجعول است. به اضافه دلیل بر اینکه نام علی در قرآن نبوده قصّۀ غدیر و حدیث غدیر است که رسول خداص به امر خدا علی را معرّفی کرده و فرموده: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيّ مَوْلَاهُ»، و اگر نام علی در قرآن مذکور بود قبلاً معرّفی شده بود و همه مسلمین دانسته بودند و محتاج به معرّفی و اعلام نبود و آن‌ همه مقدّمات و اجتماع در بیابان لازم نبود، حدیث غدیر به کذب تمام روایاتی که می‌گوید نام علی در قرآن بوده حکم می‌کند([[170]](#footnote-170)). به اضافه پس از وفات حضرت رسول خداص و قبل از استقرار حکومت بر ابوبکر، باید خود علی و دوستانش که به مسجد آمدند و با ابوبکر محاجّه کردند قبل از هر چیز آیاتی که نام علی در آن بوده بر مردم بخوانند زیرا در آن روز که هنوز قرآن تحریف نشده بود، اگر قول قائلین به تحریف را قبول کنیم خوب بود آن آیات را تذکّر می‌دادند و به آن استدلال می‌کردند، در صورتی که چنین گفتگو و استدلالی از کسی نشده، پس معلوم می‌شود که چنین آیاتی در کار نبوده است.

**روایت ششم:** مجلسی در جلد 92 بحار صفحۀ 42 روایت کرده که چون رسول خداص وفات کرد، علی قرآن را جمع نموده و به مسجد رفت و به اصحاب رسول خدا عرضه کرد، همانطور که رسول خدا به او وصیّت کرده بود. پس ابوبکر چون قرآن را باز کرد در اوّلین صفحه رسوائی‌های خودشان را دید، عمر برخاست و گفت: یا علی آن را برگردان ما به ‌قرآن تو احتیاج نداریم. بعد زید بن ثابت را خواند و گفت: علی قرآنی آورده که رسوائی مهاجرین و انصار در آن می‌باشد، ما چنین صلاح می‌دانیم که قرآنی تألیف کنیم، و رسوایی مهاجرین و انصار را از آن ساقط سازیم. زید اجابت کرد قرآنی نوشت ... تا آخر([[171]](#footnote-171)). مانند این روایت، روایت دیگری در صفحۀ 60 جلد 92 بحار نقل شده: که علی فرمود: این قرآن، آن قرآنی که نازل شده نیست، زیرا در آن قرآن، نام هفتاد نفر از منافقین با نام پدرانشان بوده که آن‌ها را پاک کرده‌اند و نام ابولهب را برای اذیّت رسول خدا گذاشتند، زیرا ابولهب عموی رسول خدا بود([[172]](#footnote-172)).

**خوانندۀ عزیز ملاحظه نما و ببین:**

**أوّلاً:** این دو روایت دلالتی بر تحریف ندارد، زیرا ممکن است بگوییم نام منافقین در قرآنی که علی می‌گوید به عنوان تفسیر یا مورد نزول یا به عنوان تأویل بوده، این چه ربطی به خود قرآن دارد چنانکه همین مطلب را آقای خوئی در صفحۀ 184 کتاب البیان مرقوم داشته([[173]](#footnote-173))، اضافه بر این، سیرۀ رسول خداص و معاشرت او با اصحاب خود چه مؤمن چه منافق یکسان بوده و با همه به خوبی معاشرت می‌کرده و بنای او بر تألیف قلوب بوده و بنا نبوده نفاق کسی را ظاهر کند.

خدا هم ستّارالعیوب است، بنا نبوده اسرار درون بندگان را بگوید و در کتاب خود علنی کند، چگونه ممکن است خدای ستّارالعیوب اسماء منافقین را در کتابش بگوید و مسلمین را به جان یکدیگر بیندازد که یکدیگر را سبّ و لعن کنند و ایشان را بر اختلاف و تشتّت تحریک کند، در حالی که اگر کسی واقعاً منافق هم باشد ممکن است در آخر عمر توبه کند، در این صورت اگر نام او در کتاب آسمانی بماند صحیح نیست، اگر نام منافقین در زمان رسول خداص در قرآن بود، به واسطۀ نشر آن منافقین از اطراف پیغمبر متفرّق می‌شدند و دیگر از خجالت نزد رسول خداص و اصحابش نمی‌ماندند و به کلّی از مسلمین جدا می‌شدند و دیگر احتیاجی به سفارشات در غدیر و غیر غدیر نبود، آیا هیچ مسلمان عاقلی چنین احتمالی می‌دهد که خدای ستّارالعیوب، کشّاف العیوب شود و میان مسلمین تفرقه اندازد، اگر چنین بود پس چرا در آیۀ 101 سورۀ توبه به رسول خود فرموده:

﴿وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡ﴾ [التوبة: 101].

«بعضی از اهل مدینه منافقند، تو ای رسول ما، آنان را نمی‌شناسی، ما که خداییم آنان را می‌شناسیم».

در این­حال چگونه رسول خداص که به قول شما نام منافقین در قرآنش بوده، آنها را نمی‌شناسد، ولی قائلین به تحریف پس­ از هزار سال آنها را می‌شناسند؟ آیا این تکذیب قول خدا نیست؟ آیا نباید گفت: «لَعْنَةُ اللهِ‌ عَلَىَ الكَاذِبِین». به اضافه اگر حضرت علی مصحفی داشته، متن آن، با سایر قرآن‌های رایج بین مسلمین هیچ اختلافی نداشته است و اشخاصی که قرآن آن­حضرت را دیده‌اند به این مطلب تصدیق داشته‌‌اند. و از جمله کسانی که مصحف آن­حضرت را دیده، ابن ندیم است که در کتاب الفهرست نوشته است که قرآنی را که به خطِّ حضرت علی بوده و مطابقِ معمول اولادِ امام حسن آن­ را از یکدیگر به ارث می‌بردند، در نزد ابی یعلی حمزة الحسنی(ره)([[174]](#footnote-174))یکی از فرزندان امام حسن دیده است.

پس باید گفت قائلین به تحریف مردمانی احمق یا مغرض و ملعبۀ دست یهود و سایر دشمنان اسلام بوده‌اند و خواسته‌‌اند کتاب خدا و سند اسلام را با این سخنان پوچ و روایات جعلی بی‌اعتبار کنند. راستی باعث خجالت و شرمندگی است که چند نفر آخوندی به نام حجّت الاسلام و محدّث ثقه خود را عالم نامیده و به کتاب خدا بتازند و برای إبطال سند اسلام کتابی به نام: «فصل الخطاب في تحریف كتاب ربِّ الأرباب» بنویسند و این روایات و خرافات و خزعبلات را در آن جمع کنند و چاپ کرده به دست یهود و نصاری بدهند تا آنان مکرّر چاپ کرده و آن را به رخ مسلمین بکشند که هان این مسلمین به تصدیق شیخ العلماء و خاتم المحدّثین خودتان کتاب آسمانی شما تحریف شده و بی‌اعتبار است و به قول ایشان شصت جزء قرآن ساقط شده (قرآن موجود سی‌ جزء است) و قرآن مانند تورات و انجیل‌ ما بی‌اعتبار است. آیا به چنین افرادی مسلمان و عالم اسلامی می‌توان گفت و کتاب دعایی که چنین اشخاصی می‌نویسند می‌توان بدست مؤمنین داد؟ نه و الله. ما چون طرفدار حق و حقیقتیم و این موهومات را می‌بینیم، ناچار باید با ایشان پیکار کنیم و مسلمین را بیدار و از شرّ آنها و از خواندن کتاب پر از شرک و خرافات آنان برهانیم. اگر چه عدّه‌ای از روحانی‌ نمایان بی‌خبر یا ترسو که از عوام بی‌اطّلاع و گمراه می‌ترسند از ترس عوام از ما بدگویی کنند. به هرحال محال است خدای تعالی مقلّد شیعیان صفویّه شود و تمام اصحاب رسول خدا را مرتد بخواند و رسوا کند و نام بزرگان اصحاب رسول خدا را منافق بگذارد و در کتاب آسمانی خود بیاورد و در زمان حیات رسول خداص جنگ داخلی بین مسلمین ایجاد کند، ولی کسی از مسلمین این آیات و اسماء منافقین را نداند و نشناسد و همه بی‌اطّلاع بمانند جُز علی و جُز حاجی نوری پس از هزار سال و علی هم کتاب خدا را در صندوقی مقفّل بگذارد و پنهان کند تا شیعۀ صفویّه پس از هزار سال مطّلع شوند و آن را بیان کنند.

**ثانیاً –** اگر ذکر ابولهب در قرآن مانده و موجب اذیّت رسول خداص بوده، باید خدا آن را نازل نکرده باشد تقصیر اصحاب رسول خدا چیست؟ دیگر اینکه ابولهب کافر بوده، کافر از دنیا رفت و علناً تکذیب رسول خداص می‌کرده، این چه ربطی به سایر مؤمنین دارد؟ آیا شما که اصحاب رسول خدا را اکثراً منافق می‌دانید و همّت شما اثبات تحریف قرآن است از کجا خودتان منافق نباشید و نخواهید تیشه به ریشۀ اسلام بزنید؟

**روایت هفتم**: تفسیر صافی و بسیاری از کتب دیگر در تفسیر آیۀ 67 سوره مائده روایت کرده‌اند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧﴾([[175]](#footnote-175)) در غدیر خمّ نازل شده و آیه چنین است: «بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إلَیكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَليٍّ»([[176]](#footnote-176)) ‏و کلمۀ «فِيْ عَليٍّ» را انداخته‌اند و مقصود از کلمۀ **ناس** و کلمۀ ﴿ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ اصحاب رسولند که همه کافر بودند و رسول خداص از ایشان در مورد اظهار خلافت علی می‌ترسید. و معنی آيه چنين است:

«هان ای رسول، آنچه دربارۀ علی از طرف پروردگارت به تو نازل شده به مردم برسان و اگر این­ کار را نکنی تبلیغ رسالت خود را نکرده‌ای، خدا ترا از مردم (یعنی از اصحابت) حفظ می‌کند، خدا قوم کفار (یعنی اصحابت) را هدایت نمی‌کند».

**باید گفت:**

**اولاً:** ما قبول داریم که در غدیر خمّ رسول خداص نسبت به علی سفارش نموده، ولی این روایت را که می‌گوید کلمۀ «فِيْ عَليٍّ» در آیه بوده بعداً آن را حذف کرده‌اند قبول نداریم و آن را دروغ محض می‌دانیم، زیرا خدا راستگو است و خدا فرموده: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ٩﴾ و قول داده که قرآن را از کم و زیاد شدن حفظ کند و امام صادق بودن کلمه «**علی**» را در قرآن تکذیب نموده چنانکه در ذیل روایت پنجم فرمایش او ذکر شد.

**ثانیاً**: اگر مقصود از کلمۀ: ﴿نَّاسِ﴾ و کلمۀ ﴿ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ اصحاب رسول خداص باشد و بگوییم اصحاب رسول جُز سه نفر همه کافرند با آیات قرآن مخالفت کرده‌ایم، آیاتی از اصحاب رسول تعریف کرده و ایشان را مؤمن صادق و مورد رضایت خدا خوانده و مکرّر در قرآن از ایشان مدح کرده. در سورۀ توبه آیۀ 100 فرموده:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ ....﴾ [التوبة: 100].

يعنی: «خدا از مهاجرین و انصاری که در ایمان بر دیگران سبقت گرفتند و اول ایمان آوردند و کسانی که با نیکوکاری از ایشان تبعیّت کردند، راضی است».

در سورۀ فتح آیه 29 فرموده:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ... تا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29].

يعنی: «محمد رسول خدا و کسانی که با او هستند بر کفّار سختگیر و میان خود بسیار مهربان   
  
هستند ... و خدا وعده داده ایشان را که ایمان آورده و عملهای شایسته انجام دادند وعدۀ آمرزش و پاداش بزرگی».

و در آیۀ 18 همین سورۀ فتح راجع به تمام اصحاب رسول که در حدیبیّه زیر درختی با آن حضرت بیعت کردند فرموده:

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18].

يعنی: «خدا از مؤمنین که زیر درخت با تو بیعت می‌کنند راضی است».

و در آیات دیگر ایشان را مؤمن خوانده. پس آیۀ ﴿بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ...﴾**،** با این همه آیات منافات پیدا می‌کند، مگر اینکه خدا پشیمان شده و آخر عمرِ رسول همۀ اصحاب را کافر خوانده جُز سه نفر که نه از مهاجرین بودند و نه از انصار، یا باید بگوییم خدا از باطن ایشان وعاقبت امر ایشان اطلاع نداشته، چنین سخن عین کفر و نفاق است.

**ثالثاً:** اگر روایات شیعیان صفوی راست باشد و اصحاب رسولص همه کافر بودند جُز سه نفر، دیگر برای اسلام آبرویی نمی‌ماند، اسلامی که تمام مطالبش از این کفّار نقل شده چه اعتبار دارد؟! اسلامی که فقط سه یا چهار نفر راوی داشته باشد اخبارش خبر واحد است و خبر واحد در اصل دیانت حجّت نیست و کتاب اسلام و مطالب اسلامی مثل انجیل عیسی و مطالب نصاری و یهود می‌شود و از سه نفر مانند یوحنّا، مرقس و لوقا نقل شده، آیا می‌توان گفت پیغمبرص از دنیا رفت و به اندازۀ یکی از علمای امّت خود پیرو و ارادتمند نداشت و تمام اصحابش بی‌دین بودند؟ آیا این باور کردنی است که بگوییم اصحاب رسول یعنی حامیان قرآن و کسانی که اسلام را در عربستان، ایران، مصر و روم نشر دادند همه کافر بودند، ولی چند آخوند قائل به تحریف (که مخالف قرآنند و سعی می‌کنند آن را از حجّت بودن بیندازند) مسلمانند!؟

**رابعاً:** این آیه ردیف آیات قبل و بعد است که خدا به اهل کتاب اعلان خطر داده و طرف شده و ایشان را کافر خوانده، در آیۀ بعد به پیغمبر می‌گوید به یهود و نصاری بگو: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَسۡتُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ﴾ و در آخر می‌فرماید: ﴿فَلَا تَأۡسَ عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾. یعنی: «بگو ای اهل کتاب بر چیزی نیستید تا موقعی که تورات و انجیل را اقامه کنید... برای قوم کفّار غصّه‌ای نخور». در این آیه صراحتاً یهود و نصاری را کافر خوانده نه اصحاب رسول را، آنها را با الف ولام کافر خوانده همانطور که در آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ...﴾ با الف و لام کافر خوانده و ﴿ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾با الف و لام اشاره به همان کافرین معهود است و مقصود از «ناس» و «قوم كافرین»، یهود و نصاری است که این سوره برای مبارزه با ایشان و اعلام خطر به ایشان نازل شده و در آیات قبل نیز صحبت از یهود و نصاری است، همانطور که در آیه 66 می‌گوید: «اگر آنها تورات و انجیل و کتاب‌های آسمانی که به آنها نازل شده اقامه کنند...».

در وقتی که این سوره نازل شد رسول خداص نه از اهل حجاز وحشت داشت، نه از اصحاب خود زیرا اسلام تمام حجاز را فرا گرفته بود و اصحاب آنحضرت تمام برای اسلام و نشر آن جان‌فشانی می‌کردند و رسول خداص جُز از امپراطوری کفّار که دارای قدرت و سطوت بودند ترسی نداشت و ﴿مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾ که در این آیات خدا فرموده آن را برسان، همان آیات رّد بر یهود و نصاری بوده که در این سوره (مائده) نازل شده به قرینۀ آیات قبل و بعد.

**خامساً:** کسی که می‌گوید ﴿مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾راجع به ابلاغ آیاتی است که مربوط به خلافت علی نازل شده بوده و خدا در اینجا می‌فرماید آن آیات را برسان و رسول خداص آنها را رسانید، آن آیات را به ما نشان بدهد، این آیات کدام است، در کجای قرآن است؟ در کجای سورۀ مائده است؟ ما که چنین آیه‌ای در قرآن ندیدیم، اگر کسی دیده به ما نشان بدهد تا ما هم بدانیم و امام صادق هم که می‌گوید نام علی در قرآن نبوده نیز بداند و از اشتباه در آید. چون چنین آیه‌ای در قرآن نیست، پس ﴿بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾ هم راجع به آن نیست.

**سادساً:** جملۀ ﴿مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾ در قرآن مکرّر آمده از آن‌جمله در اوّل سورۀ بقره ﴿يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾. چگونه هیچ­ کدام آنها مربوط به خلافت نبوده و فقط این جمله مربوط به خلافت است!؟ از کجای «**مَا أُنزِلَ»** معلوم می‌شود راجع به خلافت چیزی نازل شده؟ آن کسی که روی تعصّبات جاهلانه می‌خواهد به زور نام علی را در آیه داخل کند، ناچار است قرآن را تحریف کند و آن را محرّف بخواند و با قرآن بازی کند و خدا را قادر بر حفظ قرآن نداند، چنین کسی معلوم می‌شود خدا را نشناخته و به کتاب او ایمان ندارد و بیهوده برای علی سینه می‌زند. یقیناً علی که به قرآن ایمان داشت، از او و از خیانتی که او به قرآن می‌کند بیزار است، علی بیزار است از آنکه به نام او قرآن را تخریب و تحریف کند و بگوید آیۀ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ...﴾ ربطی به آیات قبل و بعد خود ندارد و حق تعالی آن را مربوط بهم نیاورده و -نعوذ بالله- نامربوط گفته، و با این حرف خود قرآن را از تناسب آیات بیندازد و فصاحت آن را منکر شود.

**سابعاً:** دلیل بر رسالت و نبوّت محمدص همین قرآن و فصاحت، بلاغت و تناسب آیات آن است. اگر کسی قرآن را از تناسب و فصاحت بیندازد، اصل اسلام بی‌دلیل می‌ماند، پس آنکه نام علی را روی تعصّب جاهلانه می‌خواهد وارد آیه کند و قرآن را از فصاحت، بلاغت و تناسب می‌اندازد، دوست اسلام نیست، یا دوست نادان است و علی احتیاجی به چنین دوستانی ندارد([[177]](#footnote-177))‏. وقتی که خود آنحضرت زنده بود چنین دوستان نادانی او را در مقابل معاویه، طلحه و زبیر یاری نکردند. حال که علی از دنیا رفته و خلافت و زعامتی باقی نمانده و کفّار سال‌ها بر ممالک اسلامی چیره‌ شده‌اند، لازم نیست که ما قرآن و اسلام را از اعتبار بیندازیم برای خلافت که امروز موضوعی ندارد.

**روایت هشتم**: مجلسی روایت کرده (جلد 92 بحار جدید صفحۀ 48) که راوی گفت: خدمت امام صادق بودم، آن امام قرآن خود را باز کرد، در آن قرآن آیۀ 43 سوره الرحمن چنین بود: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمَا بِهَا تُكَذِّبَانِ فَاصْلِيَا فِيهَا لَا تَمُوتَانِ فِيهَا وَلَا تَحْيَيَانِ. يَعْنِي الْأَوَّلَيْن‏!».یعنی «این دوزخی است که شما آن را تکذیب می‌کردید، پس در آیید در آن نه می‌میرید و نه زنده می‌مانید ای دو خلیفه»!

حال باید ملاحظه کنید در این آیه و روایت، آیا خدا اشتباه کرده (نعوذباﷲ) چون قبل از این آیه خطاب به گروه جنّ و انس کرده و فرموده: ﴿يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ﴾([[178]](#footnote-178))در صورتیکه باید گفته باشد (یا أیّها الشّیخان) که با ذیل آن جور بیاید، یا امام صادق عربی نمی‌دانسته و از صدر آیه ﴿يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ﴾ خبر نداشته؟! یا راوی خواسته قرآن را مسخره کند و به بازی بگیرد، یا آن کسانی که این روایات را در کتب خود آورده‌اند دشمن اسلام بوده‌اند، یا دو خلیفه آن ­قدر مهم بوده‌اند که خدا در عوض جنّ و انس به ایشان خطاب نموده است. به اضافه این سوره مکّی است و در آن زمان شیخان خلیفتان نبوده‌اند تا آیه نازل شود.

**روایت نهم:** مجلسی در صفحۀ 50 جلد 92 بحار روایت کرده است که امام صادق به ابن سنان فرمود: «يَا ابْنَ سِنَانٍ إِنَّ سُورَةَ الْأَحْزَابِ فَضَحَتْ نِسَاءَ قُرَيْشٍ مِنَ الْعَرَبِ وَكَانَتْ أَطْوَلَ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ وَلَكِنْ نَقَصُوهَا وَحَرَّفُوهَا».یعنی: «ای پسر سنان سورۀ احزاب زنان قریش را رسوا کرد و این سوره از سورۀ بقره طولانی‌تر بوده ولیکن آن را کم و تحریف کردند».

از راویان چنین روایت می‌پرسیم: خدا چه دشمنی با زنان قریش داشته که احدی از مردان را رسوا نکرده و خود از این­ کار نهی کرده ولی زنان را رسوا کرده؟ به اضافه زنان ممالک دیگر که بدتر از زنان عرب بوده‌اند رسوا نکرده و زورش به زنان عرب (آنهم قریش) رسیده؟ به اضافه خلفا و اصحاب رسول بد کردند (که همه مرتّد شدند جُز سه نفر طبق خبر جعّالین و کذّابین) چرا زنان قریش باید رسوا شوند؟ به اضافه چه کس قرآن را برای خاطر رسوایی زنان قریش کم و تحریف نموده؟ چگونه احدی از این قضایا خبر نداشته جُز ابن سنان؟ شما ملاحظه کنید با چنین روایات و اخبار آحاد که کذب از سر و روی آن می‌بارد، اینان به جنگ قرآن آمده و می‌خواهند نقص قرآن را با چنین اخباری ثابت کنند و قدرت خدا را که فرموده: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾([[179]](#footnote-179))منکر شوند.

روایت دهم: کافی از امام باقر روایت کرده که به سعد الخیر نوشت: «كَانَ مِنْ نَبْذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَحَرَّفُوا حُدُودَهُ فَهُمْ يَرْوُونَهُ وَلَا يَرْعَوْنَهُ وَالْـجُهَّالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرِّوَايَةِ وَالْعُلَمَاءُ يَحْزُنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرِّعَايَةِ». یعنی: «معنی اینکه کتاب را پشت سر انداختند این است که حروف آن را نگاشتند (یعنی در ضبط حروف و کلمات و آیاتش سعی کردند) ولی حدود آن را تحریف کردند (یعنی حدود الهی و اوامر و نواهی آن را عملاً به پشت سر انداختند) پس ایشان متن کتاب را روایت می‌کردند ولی احکام آن را رعایت نمی‌کردند، نادان‌ها از اینکه آنان متن کتاب را حفظ کرده‌اند خوششان آید و علماء چون طبق آن عمل نمی‌کنند، محزون شوند». این روایت را آقای خوئی در صفحۀ 136 بیان آورده و می‌فرماید: «از این روایت استفاده می‌شود که مقصود از ترک، ترک عمل به حدود قرآن است و مقصود از تحریف، کم و زیاد کردن کلمات و آیات نیست».

پس معلوم می‌شود اینان روایت قرآن را خوب حفظ کردند و به کلمات و آیات آن دست نزدند، لذا کلام خدا مصون و محفوظ مانده است.

**روایت یازدهم:** آقای خوئی در صفحۀ 176 البیان روایت کرده که امام حسین روز عاشورا خطبه خواند و خطاب به مردم فرمود: «فَإِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيتِ الْأُمَّةِ وَنَبَذَةِ الْكِتَابِ وَنَفَثَةِ الشَّيْطَانِ وَعُصْبَةِ الْآثَامِ وَمُحَرِّفِي الْكِتَاب‏»([[180]](#footnote-180))،یعنی «شما مردم کوفه از طاغوت‌های امّت و رها‌کنندگان کتاب (قرآن) و برانگیخته‌شدگان شیطان و جرثومۀ گناهان و تحریف‌کنندگان کتابید». حال می‌گوییم این در تمام تواریخ مسلّم است که لشکر کربلا قرآن را کم و زیاد نکرده بودند و مقصود امام از تحریف‌ کتاب این است که معنی آن را تغییر دادید و در عمل به قرآن اشتباه کردید، مثلاً آیات جهاد را منطبق با قتل آل رسول الله نمودید. پس تحریف در اینجا به اتّفاق اهل لغت و مفسّرین به معنی: «حمل کردن معانی قرآن است برخلاف مقصود گویندۀ آن» و این را تحریف معنوی می‌گویند: مثلاً در آیات ربا حیلۀ شرعی تراشیدن و آن را حلال نمودن و امثال آن. این چنین تحریفی را بسیاری از مردم مرتکب شده و می‌شوند، خصوصاً گویندگان و عالم‌ نمایان ما و مخصوص به صدر اسلام نیست و بسیاری از روایاتی که می‌گویند قرآن را تحریف کرده‌اند مقصود تحریف معنوی است که به آن عمل نکرده و معنی آن را تغییر داده‌‌اند و دلالتی بر تحریف لفظی ندارد.

**روایت دوازدهم:** علیّ بن ابراهیم از پدرش از حمّاد از حَریز از امام صادق روایت کرده که در سورۀ حمد([[181]](#footnote-181)): ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ﴾ نبوده بلکه «صِراطَ مَن أنعَمتَ» قرائت کرده و کلمه ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ را «وغَیرِ الضّالّین» خوانده است.

باید گفت:

**اوّلاً:** راویان این روایت اکثراً مجهول الحالند.

**و ثانیاً:** این خبر، خبر واحد است و در مقابل آن، قرآنِ متواتر که میلیون‌ها مسلمان راویِ آنند که تماماً از آباء و اجداد و دانشمندان خود نقل کرده‌اند به طور مسلسل و متواتر تا زمان رسول خداص که همه ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ﴾ و ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ خوانده و نوشته‌اند. و خواندن سورۀ حمد بر تمام مسلمین در نماز، واجب بوده و عالم و جاهل و صغیر و کبیر تمام فِرَق مسلمین آنرا خوانده و می‌خوانند و تواتری از این شدیدتر و محکم‌تر نیست، اگر کسی به خبر واحد علیّ بن ابراهیم چنین قرآن متواتری را باطل سازد، می‌تواند تمام مطالب اسلامی و آیات قرآن را با خبر تخریب کند و فاتحۀ اسلام را بخواند و تکلیف از مردم ساقط می‌شود.

حاصل: خوانندۀ عزیز خوب تدّبر کن ببین ناقلین چنین اخباری خیر‌ خواه اسلام بوده‌اند یا مخرِّب اسلام و قصدشان از ذکر چنین روایتی چه بوده است؟ اتفّاقا در زمان ما و در همسایگی ما عدّه‌ای ساده‌دلِ گول بخورِ از اسلام بی‌خبر پیدا شده‌اند و به نام همین روایت دکّان تفرقه و نفاق باز کرده‌اند. و به نام «صِرَاطَ مَنْ أَنْعَمْتَ عَلَیهِم» برای خود حزبی درست کرده ‌و از سایر مسلمین جدا شده‌اند و نماز همه را جُز نماز خود باطل می‌دانند و در نمازشان «صِرَاطَ مَنْ أَنْعَمْتَ» می‌خوانند. یک نتیجۀ نوشتن تفسیر علیّ بن ابراهیم این است که فعلاً پس از هزار سال یک دکّان بر دکّان‌‌های تفرقه افزوده شده است.

**روایت سیزدهم:** در کافی کتاب فضل قرآن در باب النوادر (جلد دوم صفحۀ 634) روایت شده که امام صادق فرمود: «إِنَّ القُرْآنَ الّذِي جَاءَ بِهِ جِبرئیل إِلی مُحَمَّدٍ سَبْعَةَ عَشْرَ أَلْف آیَة». یعنی: «قرآنی که جبرئیل برای محمدص آورد هفده هزار آیه بود».

خوانندۀ مسلمان در اینجا کلینی خواسته بگوید: یازده هزار آیه (تقریباً) از قرآن ربوده شده و هیچ کس مطلع نشده، نه اصحاب رسول، نه أعوان، نه أنصار و نه تابعین تا زمان کلینی و فقط او متوجّه شده که دو ثلث قرآن (نعوذ باﷲ) ربوده شده، آیا کلینی روی سادگی چنین روایاتی را آورده یا جهت دیگری داشته؟ من نمی‌دانم.

ولی مسلّم این است که دشمنان اسلام که در صدر اسلام بودند اتحّاد و شوکت و قدرت مسلمین را دیدند و ناچار تسلیم شدند. ولی بعداً با جعل چنین احادیث و اخباری مسلمین را از قرآن جدا کردند (چون قرآن سبب رفعت و شوکت مسلمین بود) و مسلمین را به چنین ذلّت و روز سیاهی انداختند و ملّت بیچاره ما هنوز به چنین کتب و به این محدّثین و مفسّرین دل بسته و خیال می‌کنند چنین احادیثی برای ایشان مفید سعادت و نجات است.

عدّۀ دیگر می‌بینند که در آیات قرآن مطابق میل آنها بهشت ‌فروشی و شفیع‌ تراشی وجود ندارد و عمل به قرآن زحمت دارد، لذا به چنین احادیثی رو آورده و دین خدا را عوض کرده‌اند، همانطور که مجلسی در جلد 22 بحار جدید صفحۀ 385 از امام باقر روایت کرده که آنجناب از سلمان روایت کرده که سلمان مکرّر می‌گفت: «هَرَبتُم مِنَ القُرآنِ إلَى الأَحادیثِ، وَجَدتُّمُ القُرآنَ كِتَابًا دَقِیقاً حُوسِبْتُمْ فیهِ عَلَی النَّقیرِ والقِطمِیِر والفَتیلِ وَحَبَّةِ خَرْدَلٍ، فَضَاقَ عَلَیكُم ذَلِكَ وَهَرَّبْتُمْ إلَی الأَحَادِیثِ الَّتی اِتَّسَعَتْ عَلَیكُم».یعنی: «شما از قرآن گریختید و به احادیث رو آوردید، زیرا قرآن را کتابی یافتید که شما را بر پوست پیازی، پوست هستۀ خرمایی و حبّۀ خردلی محاسبه می‌کند (مو را از ماست می‌کشد) این بر شما سخت آمد، لذا به سوی احادیثی که جلوی شما را باز می‌کند گریختید». یعنی چیزی که جلوی شما را باز بگذارد و کارها را بدون حساب بداند و بی‌بند و باری شما را تأیید کند و به شما وعدۀ بهشت بدهد می‌خواستید و دنبال احادیثی که این کار را بکند، رفتید.

نویسنده گوید: خدا رحمت کند سلمان را، زمان او که چنین بوده وضع زمان ما روشن است، لذا می‌بینی گویندگان و روحانیون (روحانی‌نمایان) زمان ما به احادیث، فضایل و قصّه‌ها چنان رغبتی دارند که صد یک آن را به قرآن ندارند.

19- متشابهات قرآن چه آیاتی است؟

قرآن در لغت عرب کتابی را گویند که سهل القراءة و قابل فهم باشد و اطلاقات آیات: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ﴾([[182]](#footnote-182)) و مانند آن می‌رساند که تمام قرآن سهل القرآءة و سهل التّناول است و از آیۀ اوّل سوره هود که فرموده:

﴿كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ﴾([[183]](#footnote-183)) [هود: 1].

استفاده می‌شود که تمام آیات قرآن محکم و آیات محکماتست. و معنی محکم فصیح المعانی می‌باشد و به­ طور مسلّم تمام آیات قرآن چنین است و چنانکه ذکر شد تمام آن قابل فهم است و در سوره زُمَر آیۀ 23 فرموده:

﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا﴾ [الزمر: 23].

«خدایتعالی نازل نموده بهترین حدیث را که کتابی است متشابه».

یعنی آیات آن شبیه به یکدیگر است در زیبایی و فصاحت، زیرا متشابه از باب تفاعل و متشابه تشابه طرفین است، در این آیه خدا تمام قرآن را متشابه خوانده یعنی آیات آن با یکدیگر شبیه می‌باشند چنانکه خدایتعالی در وصف میوه‌های بهشت در سوره بقره آیه 25 فرموده:

﴿كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنۡهَا مِن ثَمَرَةٖ رِّزۡقٗا قَالُواْ هَٰذَا ٱلَّذِي رُزِقۡنَا مِن قَبۡلُۖ وَأُتُواْ بِهِۦ مُتَشَٰبِهٗا﴾

[البقرة: 25].

«هرچه روزی داده شوند از میوه گویند این است آنچه از قبل روزی ما شده بود و آورده شوند به میوۀ شبیه یکدگر (در طعم ولذّت و منظره)».

به این معنی تمام آیات قرآن در فصاحت و صحّت معنی و زیبایی شبیه یکدیگرند، پس قرآن در عین حال که تمام آیاتش محکم است در همان حال تمامش متشابه است، یعنی در زیبایی شبیه همدگر است.

حال باید دانست چگونه حق­تعالی گاهی تمام قرآن را محکمات و گاهی متشابه و گاهی تقسیم کرده آنرا به محکم و متشابه و در سوره آل عمران آیه 7 فرموده:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَا﴾

[آل عمران: 7].

«آن خدا خدایی است که نازل نموده بر تو این قرآن را که بعضی از آن آیات محکماتی است که آنها اصل کتابند و بعضی دیگرِ آن متشابهات است، امّا آنان­که در دلشان میل به باطل است متشابهات را پیروی کنند برای فتنه‌جویی و برای جستن تأویل آن و نمی‌داند تأویل آنرا جُز خدا و ثابتان در دانش می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم به آن، تمام آن از نزد پروردگار ما است».

در اینجا آیات را چگونه به دو قسم کرده پس مقصود از این تقسیم چیست؟ گوییم همانطور که ذکر شد چون آیات قرآن تماماً فصیح و روشن و واضح الدّلاله می‌باشد به این اعتبار تماماً محکم است و چون در فصاحت شبیه به یکدگر است تماماً متشابه است، ولی تحقّق و وقوع خارجی بعضی از آیات در خارج و کیفیّت و کمیّت وجود آنها در خارج چون معلوم کسی نیست جُز خدا، از این جهت خدا آنها را متشابه خوانده و ممیِّزی که خدا برای فرق بین محکم و متشابه قرار داده همین است که اگر تحقّق وجود خارجی آیه‌ای را کسی نداند آن آیه متشابه است و لو اینکه معنی و ترجمۀ همان آیه روشن باشد، مثلا آیه 18 سورۀ عمَّ که فرموده:

﴿يَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَتَأۡتُونَ أَفۡوَاجٗا ١٨﴾ [النبا: 18].

«روزی که دمیده شود در صور، پس شما فوج فوج می‌آیید».

معنی این آیه واضح است و همه کس می‌فهمد، ولی تحقّق و وجود خارجی آن را که در خارج به چه کیفیتی است نمی‌داند که مادّۀ صور چیست، و عرض و طول و کیفیّت آن چگونه است و چگونه در آن دمیده می‌شود مردم از کجا می‌آیند و همچنین است میزان قیامت و تطایر کتب و سایر امور آخرت، خدایتعالی هر آیه‌ای که چنین باشد و تأویل یعنی تحقّق آن را کسی نداند به این نظر متشابه خوانده، زیرا تأویل بمعنی اول و برگشت از ظاهر به واقع و تحقّق در خارج است چنانکه حضرت یوسف خواب دید و گفت: ﴿إِنِّي رَأَيۡتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوۡكَبٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ رَأَيۡتُهُمۡ لِي سَٰجِدِينَ ٤﴾ یعنی: من در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره با خورشید و ماه برایم سجده کردند، این خواب را فهمید و هر کس بشنود می‌فهمد ولی تأویل آن یعنی وقوع خارجی آن چگونه خواهد بود کسی نمی‌داند و حضرت یوسف پس از چهل سال که سلطان مصر شده بود و پدر و مادر و برادرانش آمدند و در تعظیم او شرکت کردند، وقوع خارجی یعنی تأویل آن­ خواب را بیان کرد وگفت: ﴿يَٰٓأَبَتِ هَٰذَا تَأۡوِيلُ رُءۡيَٰيَ مِن قَبۡلُ﴾**،** یعنی: «ای پدر این است تأویل و تحقّق خارجی آن خوابم» و امّا آیات محکمات به این نظر هر آیه‌ای ­است که وقوع و تحقّق خارجی آن برای هر‌کس دانستنی باشد مانند «أَقِیمُوا الصَلاَة»که هرکس وجود خارجی نماز را درک کرده. بنابراین آیاتی که در وقایع آخرت و در صفات إلهی وارد شده اگر چه برای همه کس قابل فهم است، ولی چون به وجود خارجی آن کسی پی نبرده و نمی‌داند حتّی رسول خداص، آنها را متشابه باید گفت. البتّه نظرهای دیگر دربارۀ متشابهات ذکر شده، ولی چون با ممّیزی که حقّ تعالی ذکر نموده موافق نیست به نظر ما صحیح نمی‌باشد ما آنها را ذکر می‌کنیم تا خواننده خود قضاوت کند:

1. متشابه آن است‌ که مجمل باشد یعنی یک آیه معانی متعدّده داشته باشد شبیه به یکدگر که معلوم نباشد کدام مراد متکلّم است. بطلان این قول واضح است زیرا چنین آیه­ای در قرآن وجود ندارد، به اضافه چنين مميِّزی برای آيات متشابه ومحكم مدرك ندارد. و قائل این قول اشتباه کرده متشابه را به مجمل و حال آنکه در لغت متشابه به معنی مجمل نیامده است.
2. متشابه آن است که ظاهر الفاظ آن دلالت کند بر معنایی ­که از نظر عقل مرجوح باشد و متکلم آنرا قصد نکرده باشد بلکه مقصود متکلّم معنایی باشد که عقلاً راجح است، ولی لفظ ظهور در آن نداشته باشد.
3. متشابه حروف هجا یعنی حروف مقطّعۀ اوائل سُوَر قرآن است مانند: الم و حم، زیرا این حروف یهود را به اشتباه انداخت و گفتگو می‌کردند که این حروف اشاره به حساب ابجد و یا حساب دیگر است و می‌خواستند از این حروف مدّت بقاء دولت اسلام را استخراج کنند.
4. محکمات آیاتی است که احکام مندرجه در آنها تغییر پذیر نباشد مانند منع ظلم و امر به عدالت. و متشابه آیاتی است که احکام و تکالیف مندرجه در آن، قابل تغییر باشد مانند نماز و روزه که در هر شرعی اختلاف دارد با شرع دیگر.
5. محکمات آیات ناسخه و متشابهات آیات منسوخه.
6. محکم آیه‌ای­ است که دلیل روشنی از عقل داشته باشد که در فهم آن محتاج به دقّت و تأمّل نباشد مانند آیه: ﴿...وَجَعَلۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ كُلَّ شَيۡءٍ حَيٍّ...﴾([[184]](#footnote-184))**،** و متشابه آنست­ که در فهم آن احتیاج به تامّل و تدبّر باشد مانند آیات جبر و قدر و آیات قیامت.
7. محکم آیه‌ای ­است که علم و معرفت به آن برای غیرخدا ممکن باشد و متشابه آنست ­که علم و معرفت به آن برای غیر خدا مسدود باشد مانند آیات وقایع قیامت.
8. هر آیه که ظاهر آن با عقیده شخص سازش نداشته باشد، متشابه و اگر موافق شد محکم.

عدّه‌ای از کسانی­ که عربیّت و ادبیّت کامل ندارند و زبانشان عربی نبوده به هر آیه که رسیده‌‌اند و معنی ظاهر آن را از غیر ظاهر تمیز نداده و چیز قطعی نفهمیده همان را متشابه دانسته و در نظر ایشان تمام قرآن متشابه است و لذا می‌گویند ما قرآن را نمی‌فهمیم و باید رسول خدا و یا امام بیاید برای ما معنی کند و اگر پیغمبر و امام نیامد باید قرآن مهجور و متروک بماند. و این نظر از جهل و نادانی و بلکه از دشمنان اسلام و قرآن تزریق شده است.

به هرحال به نظر ما هیچ یک از این اقوال مدرکی ندارد و اگر مدرکی داشتند ذکر می‌کردند و ممیّزاتی که ایشان بین محکم و متشابه ذکر کرده‌اند از نظر خودشان بوده و برای دیگران حجّت نیست. ما باید بدانیم نظر خود قرآن چیست یعنی پروردگار جهان برای آیات محکم و متشابه چه چیز را ممّیز و فارق قرار داده همان ممّیز إلهی کافی است.

قرآن ممیّز متشابه را چنین بیان کرده که: ﴿وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُ﴾، هر آیه که تأویل یعنی تحقّق و وجود خارجی آن را کسی جُز خدا نداند متشابه است و لو اینکه معنی و مفهوم و منطوق آیه واضح باشد مانند آیات قیامت چنانکه در سوره اعراف آیه 53 فرموده:

﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأۡوِيلَهُۥۚ يَوۡمَ يَأۡتِي تَأۡوِيلُهُۥ يَقُولُ ٱلَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبۡلُ قَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلۡحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَآءَ﴾ [الأعراف: 53].

«آیا ایشان منتظرند تأویل قرآن را، روزی­که تأویل آن بیاید (روز قیامت)، آنانکه از پیش آنرا فراموش کرده بودند می‌گویند به تحقیق رسولان پروردگار ما بحقّ آمدند، پس آیا برای ما شفیعانی می‌باشد ...».

که این آیه می‌گوید تأویل آیات روز قیامت می‌آید یعنی تحقّق و وجود خارجی آیات راجع به قیامت، در روز قیامت می‌آید. پس این آیه تأیید می‌کند نظر ما را و در سوره یونس آیۀ 39 فرموده:

﴿بَلۡ كَذَّبُواْ بِمَا لَمۡ يُحِيطُواْ بِعِلۡمِهِۦ وَلَمَّا يَأۡتِهِمۡ تَأۡوِيلُهُۥۚ﴾([[185]](#footnote-185)) [یونس: 39].

این آیه نیز تأیید می‌کند نظر ما را.

و از خطبۀ 89 نهج البلاغه که در فصل بعد بیان می‌شود که دربارۀ راسخون در علم فرموده ممکن است استفاده شود آیاتی که در اوصاف حقتعالی وارد شده نیز از متشابهات است مانند آیۀ ﴿يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ﴾([[186]](#footnote-186)) و آیۀ ﴿يَٰحَسۡرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنۢبِ ٱللَّهِ﴾([[187]](#footnote-187))يَا و مانند آن­، که تحقّق و وجود خارجی واقعی این صفات را کسی احاطه ندارد جُز خدا، اگر چه معنا و مقصود از این صفات ممکن است با توجّه به خود آیات معلوم شود چنانکه مقصود از ید الله با مراجعه به آیات دیگری که در آنها کلمه «ید» ذکر شده، دانسته می‌شود. و امّا قول آنکه حروف هجا و مقطّعه را متشابه دانسته صحیح نیست، زیرا حروف مقطّعه مانند الف، باء، فاء و لام وضع نشده برای معنی تا اینکه متشابه باشد و یا محکم، حروف مقطّعه معنی ندارد تا تحقّق خارجی و معنای تأویلی داشته باشد بلکه این حروف را تهیّه کرده‌‌اند برای ترکیب که از ترکیب و ضمیمۀ اینها به یکدیگر کلمه بسازند و از کلمه جمله بسازند مانند اینکه کاف، تاء، الف و باء را به یکدگر ترکیب می‌کنند و کلمۀ کتاب را می‌سازند و خدایتعالی آنها را در صدر بعضی از سُوَر ذکر کرده یعنی در سوره‌هایی­ که خواسته عظمت قرآن را بیان کند و از آن تمجید نماید و بگوید کلمات و جملات قرآن از همین حروف متداول بین شما که تلفّظ و ترکیب آنها برای شما بسیار آسان است ساخته شده و آجر اوّل جملات قرآن همین حروف­است، شما اگر می‌توانید مانند جملات قرآن از همین حروف بسازید و بیاورید.

20- متشابهات، قابل درک و فهم است

پس از آنکه ما آیات متشابهات را تعیین کردیم حال می‌گوییم تمام آیات متشابهات را می‌توان فهمید و همه فصیح، روشن، قابل درک و ترجمه و مفهوم آنها سهل و آسانست و حقّ­تعالی آیات متشابهه را لغو قرار نداده که کسی نفهمد، بعضی از مردم نادان و یا مغرض هر کس بخواهد به قرآن تمسّک جوید و آیه‌ای برای اثبات مطلبی ذکر کند فوری او را بازمی‌دارند به بهانۀ اینکه قرآن متشابه دارد و نباید به قرآن تمسّک جست، ما برای روشن شدن مطلب و دفع ایشان می‌گوییم:

متشابهات قرآن قابل درک و فهم است و کسی نگفته متشابهات قابل فهم نیست، نه خدا چنین فرموده و نه رسولص. در سورۀ آل عمران آیۀ 7، که در فصل سابق ذکر شد، فرموده: تأویل متشابه را کسی نمی‌داند جُز خدا و نفرموده ترجمه و معنای آن­ را کسی نمی‌فهمد. ما قبول داریم تأویل متشابه را کسی جُز خدا نمی‌داند و ما مأمور به فهم تأویل آن آیات نیستیم. امّا ترجمه، تفسیر، مفهوم و منطوق آنها را چرا ندانیم، پس به آن شخص نادان و یا مغرض باید فهمانید که تأویل غیر از ترجمه و تفسیر است، اگر بنا باشد کسی آیات متشابهه را نفهمد نزول آن آیات لغو می‌شود و خدای حکیم کار لغو نمی‌کند. ما دلیل‌ها داریم بر اینکه آیات متشابه قابل فهم و درک­ است:

**دلیل اوّل:** حقّ تعالی مکرّر در سورۀ قمر فرموده: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ﴾ یعنی: «محقّقاً ما قرآن را آسان قرار دادیم» و این آیه اطلاق دارد و شامل آیات متشابهه نیز می‌شود زیرا آیۀ متشابه نیز قرآن و سهل التّناول است و اگر آیات متشابهه آسان نبود می‌فرمود: «وَلَقَدْ یَسَّرْنَا بَعْضَ القُرآن!!»و حال آنکه نفرموده!

**دلیل دوّم:** آیاتی که فرموده: ﴿لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِ﴾([[188]](#footnote-188)) این آیات نیز اطلاق دارد و شامل تمام آیات قرآن است، پس باید در آیات متشابهه نیز تدبُّر کرد و فهمید.

**دلیل سوّم:** آیاتی که فرموده: ﴿هُدٗى لِّلنَّاسِ﴾ و ﴿بَيَانٞ لِّلنَّاسِ﴾و ﴿وَمَوۡعِظَةٞ﴾و مانند اینها، و اگر آیات متشابهه قابل فهم نباشد ﴿هُدٗى لِّلنَّاسِ﴾ نمی‌شود. به اضافه ما می‌پرسیم آیات متشابه کدام است ممکن است هر آیه‌ای را ما دست بگذاریم برای اثبات مطلبی شما بگویید متشابه است، بنابراین تمام آیات قرآن متشابه می‌شود و باید آنرا مهجور و بی‌فایده دانست، اگر چنین باشد دشمنان قرآن مانند نصاری و یهود خوشحال خواهند شد و حدّاکثر عداوت با قرآن همین است.

بعضی از دشمنان قرآن می‌گویند قرآن را فقط راسخون در علم می‌فهمند و راسخون در علم منحصر به 12 نفر امام است و دلیل ایشان آیۀ 7 سوره آل عمران است که ذکر شد، جواب ایشان چند چیز است:

1. خدا راسخون در علم را منحصر به 12 نفر ننموده زیرا در سوره نساء آیه162 مؤمنین یهود را از راسخون در علم شمرده و فرموده:

﴿لَّٰكِنِ ٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ مِنۡهُمۡ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ....﴾ [النساء: 162].

«لیکن راسخون در علم از یهود و ایمان آورندگانشان ایمان می‌آورند به آنچه به تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده».

پس طبق این آیه هر کس ایمان آورد و به مطالب دینی دانا باشد راسخ در علم است ولو یهودی باشد.

1. امیرالمؤمنین در خطبۀ 89 به نام اشباح فرموده: راسخ در علم آن است که اقرار به نادانی خود کند در امور غیبی و می‌فرماید: «وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْـمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةِ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْـمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْماً وَسَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفْهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخاً فَاقْتَصِرْ عَلَى ذَلِك‏» یعنی: «و بدان‌که راسخون در علم آنانند که اقرارشان به جهل آنچه تفسیرش را نمی‌دانند از غیب‌های مسدود، بی‌ نیازشان نموده که به درهای بسته شدۀ نزد غیب‌ها وارد شوند، پس خداوند اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی از دست یافتن به آنچه احاطۀ علمی به آن ندارند، مدح نموده و ترک تعمّق و کنجکاوی آنان را در آنچه مکلّف به بحث از کنه آن نیستند رسوخ نامیده» و حضرت سجّاد نیز در این باره چنین فرموده: که هر کس کلمات آنحضرت را بخواهد، در همین تفسیر به نکات ذیل آیۀ 52 سوره شوری مراجعه کند. بنابراین هر کسی که در مطالب غیبی وارد نشود و اقرار به عجز و جهل خود کند در مواردی­ که مأمور به تحقیق نیست، چنین کسی به قول حضرت امیر، از راسخین در علم است. پس چگونه مدّعیان تشیّع قول حضرت را ندیده برخلاف آن امام راسخون را منحصر به دوازده نفر نموده‌اند.
2. اینکه رسوخ در علم در لغت به معنی استواری و محکمی در آنست و هر کس در علم خود نسبت به هرمعلومی استوار و محکم باشد، می‌توان او را راسخ نامید و این انحصاری نیست و نمی‌توان قرآن را میخ‌کوب و منحصر کنیم برای اشخاص معیّن و هر کجا صفت خوب و یا صفت بدی است بگوییم مخصوص اشخاص معیّنی است، کسانی­که قرآن را مدّاح و یا قدّاح اشخاص مخصوصی شمرده‌‌اند کتاب خدا را کوچک شمرده‌‌اند و قانون الهی را از عمومیّت انداخته‌‌اند و نباید آنان را عاقل نامید.

اگر کسی بگوید حدیثی وارد شده که امام فرموده راسخون در علم ماییم، در جواب باید گفت: باشد؛ امام از راسخون باشد، ما منکر نیستیم امّا نفرموده کس دیگر از راسخون نیست و اگر حدیثی بگوید هیچ‌کس راسخ در علم نیست جُز امام، آن حدیث ضدّ قرآن و باطل است. جایی­که علمای یهود اگر ایمان به محمّدص آورند خدا آنان را از راسخون شمرده باشد([[189]](#footnote-189))، البتّه فلان امام نیز از راسخون است، ولی این دلیل بر انحصار نمی‌شود. به اضافه چون قرآن مطلبی را روشن و واضح کرد ما نباید از آن اعراض کنیم و به حدیث زید و عمرو رجوع کنیم.

از همۀ اینها گذشته اگر در همین آیۀ 7 سوره آل عمران تدبّر شود مطلب روشن خواهد شد، زیرا خدا تأویل متشابهات را مخصوص خود نموده و نفرموده راسخون در علم می‌دانند، زیرا ﴿وَٱلرَّٰسِخُونَ﴾ واوِ آن استیناف است نه واو عاطفه، و اگر واو عاطفه بدانیم موجب کفر و شرک می­شود، زیرا در صورت عطف معنی چنین می‌شود «خدا و راسخون می‌گویند ما ایمان آوردیم تماماً از نزد پروردگار ما می‌باشد» و این غلط است زیرا نبايد گفت: خدا ايمان آورده و می‌گويد: تمام از نزد پروردگارماست، زيرا خدا پروردگاری ندارد و ایمان نمی‌آورد، پس اگر واو عاطفه باشد معطوف و معطوف‌علیه در حکم واحد و باید هر دو ایمان بیاورند به پروردگار خود یعنی «الله» که معطوف علیه باشد و «راسخون» که معطوف باشد، و این کفر و شرک ­است. حال شما ملاحظه کنید بی‌سوادی که آنرا واو عاطفه گرفته و می‌گوید راسخون، عالِم به تأویل متشابه می‌باشند چگونه برای تعصّب مذهبی در کفر افتاده. به هرحال تاکسی تعصّب را کنار نگذارد آیات الهی را نمی‌فهمد.

1. ما از آنکه بگوید متشابهات قرآن را کسی نمی‌داند جُز 12 نفر و آنان فعلاً در میان بشر نیستند می‌پرسیم: شما آیات متشابه را نشان دهید، اگر بگوید هر آیه که معنی معیّنی داشته باشد و احتمال غیر آن نرود محکم است و باقی متشابه، گوییم چنین آیه‌ای در قرآن وجود ندارد، زیرا در هر آیه امکان احتمال غیر معنی ظاهری آن داده می‌شود. بنابراین تمام آیات قرآن متشابهات است و به قول او باید قرآن را کنار گذاشت تا خوب به استعمار سواری دهند و خرافات ضدّ قرآن را بپذیرند، به بهانه اینکه نمی‌دانیم قرآن چه می‌گوید شیطان و استعمار را از خود خورسند کرده‌‌اند، پس اینان نرفتند آیات محکمات قرآن را بفهمند و از متشابهات تمیز دهند و فقط هَمِّ ایشان دور کردن مردم از قرآن است.
2. ما از این مدّعیان می‌پرسیم آیا این 12 نفر که عالم به متشابهات قرآنند برای مردم بیان کرده‌‌اند یا خیر؟ اگر بیان کرده‌‌اند پس قابل فهم شده و می‌شود فهمید، پس چرا می‌گویید قابل فهم نیست؟ و اگر آن 12 نفر بیان نکرده‌‌اند می‌گوییم چرا بیان نکرده‌اند؟ آیا آنان بخل کردند و یا خدا کار لغوی کرده و آیاتی را نازل نموده که جُز 12 نفر کسی نفهمد و آن 12 نفر هم به کسی یاد ندهند و انحصاری کنند، پس خدا خودش فکری کند و آیات کتاب خود را از انحصار در آورد، نعوذ بالله من الجهل والتّعصّب.

21- میزان صحّت و بطلان مطالب اسلامی قرآن است

هر متاعی در جهان میزانی دارد که کم و زیاد آن را با آن میزان می‌سنجند و معلوم می‌گردانند، دکّان خواروبار فروشی میزان یعنی ترازویی دارد که کم و زیادِ جنس را با آن معلوم می‌کنند و دکان بزّازّی متری دارد که کم و زیادِ هر پارچه‌ای را با آن متر معلوم می‌گردانند، آیا پروردگارجهان برای دین اسلام میزانی قرار نداده، اسلامی که باید تا قیامت بماند و کم و زیاد نشود هر کس آنرا کم و زیاد کند و از قوانین آن کم نماید نباید میزانی باشد که آنرا معلوم کنند، آیا خدا دستگاه تصفیه‌ای برای اسلام نگذاشته که حقائق اسلام را از خرافات وارده در آن تصفیه کنند؟ اگر آب زلال صافی که مایۀ حیات است چندین فرسخ در هزار و چهار صد کوچه و خیابان گردش کند و هر گونه آشغال و کثافات در آن وارد کنند به­طوری­که آب مضاف شود و در عوض اینکه مایۀ زندگی باشد مایۀ بیماری و بیچارگی گردد آیا نباید آن آب را پس از تصفیه آشامید؟ دین اسلام که هزار و چهار صد سال است میان بشر آمده، دسترس هرمنافق و کافری شده و هر کس تا توانسته به نام اسلام و یا امام و رسول به عنوان خیر‌خواهی مطالبی در آن وارد کرده. حال اگر کسی بخواهد بفهمد این مطالب از اسلام است و یا ضدّ اسلام، چه بکند؟ آیا خدای جهان برای دین خود میزان و معیاری قرار داده و یا هرج و مرج گذاشته؟

باید فهمید که خدا برای دین میزانی گذاشته که هر کس صحّت و بطلان مطالب اسلامی را بتواند با آن میزان معلوم کند و آن میزان، قرآن است که خدا در کتاب خود ذکر کرده و رسول خداص و ائمّه‡نیز صریحاً بیان کرده‌اند:

امّا آیات قرآن: در سورۀ شوری آیۀ 17 فرموده:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَ﴾ [الشوری: 17].

«خدا آن است که فرو فرستاد این قرآن را و این میزان را بحق».

و در سورۀ حدید آیه 25 فرموده:

﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِ﴾

[الحدید: 25].

«بتحقیق که ما فرستادیم رسولان خود را با دلیل‌های روشن و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا مردم به عدالت قیام کنند».

پس به صریح قرآن این کتاب الهی میزان برای شناخت حق و باطل ­است و در این آیات عطف میزان بر کتاب عطف خاص است بر عام و حق تعالی قرآن را فرقان نامیده در اوّل سوره فرقان فرموده:

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ﴾ [الفرقان: 1].

«با برکت است آن خدایی­که نازل کرده بر بندۀ خود فرقان را».

و فرقان یعنی جداکننده حق از باطل و صحیح از سقیم، یعنی به واسطۀ آیاتش حق از ناحق جدا و معلوم می­گردد. پس هر چه موافق قرآن باشد حق و گرنه باطل است و همچنین خدا قرآن را فَصل نامیده، در آیه 13 سوره طارق فرموده: ﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلٞ فَصۡلٞ ١٣﴾. و فصل جداکننده حق است از باطل.

و اما روایات رسول اکرمص و امام

به حدّ تواتر وارد شده که قرآن میزان مطالب اسلامی است و معیار صحّت و بطلان هر دعا، قصّه، شعر، فضیلت، حکم، روایت و هر چیز دیگر است و همه را باید با قرآن سنجید، اگر قرآن هر یک از این‌ها را تصدیق کرد صحیح و إلاّ باطل است. ما بعضی از روایات را در اینجا می‌آوریم:

1. روایت کرده کافی و وسائل الشّیعه ج 18 ص 78 از امام جعفر صادق از رسول خداص که فرمود: «إِنَّ عَلى‏ كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً، وَعَلى‏ كُلِّ صَوَابٍ نُوراً، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللهِ فَدَعُوه‏» یعنی: «محقّقاً برای هر حقّی حقیقتی و برای هر صوابی نوری است پس آنچه موافق کتاب خدا شد بگیرید و آنچه با کتاب خدا مخالف شد واگذارید» و برقی در محاسن و صدوق در امالی همین روایت را نقل کرده‌‌اند.
2. کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده‌اند از امام صادق که فرمود: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ، فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِداً مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِلّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلى‏ بِه‏»یعنی: «هرگاه حدیثی بر شما وارد شد پس شاهدی از کتاب خدا و یا از قول رسولص بر آن یافتید بپذیرید و إلا آنکه برای شما آن حدیث را آورده خودش سزاوارتر است به آن حدیث.»
3. کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده‌‌اند از امام صادق که فرمود: «مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْـحَدِيثِ الْقُرْآنَ، فَهُوَ زُخْرُف‏»یعنی: «آن حدیثی که موافق قرآن نباشد مزخرف است».
4. کافی و وسائل ص 79 جلد 18 روایت کرده از امام صادق كه می­فرمود**:** «كُلُّ شَيْ‏ءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَكُلُّ حَدِيثٍ لَايُوَافِقُ كِتَابَ اللهِ، فَهُوَ زُخْرُف‏» یعنی: «هر چیزی باید به کتاب و سنّت برگردانیده شود و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد مزخرف است».
5. کافی و وسائل الشّیعه همان جلد ص 79 روایت کرده از همان امام كه فرمود: «خَطَبَ النَّبِيُّ ص بِمِنًى فَقَالَ أَيُّـهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللهِ فَلَمْ أَقُلْه‏».یعنی: «رسول خداص در مِنی خطبه خواند و فرمود: ای مردم آنچه از قول من برای شما آمد که موافق کتاب خدا باشد پس من آن را گفته‌ام و آنچه از قول من آمد برای شما که مخالف کتاب خدا بود من نگفته‌ام».
6. کافی و وسائل جلد 18 ص 79 روایت کرده‌‌اند از همان امام که می‌فرمود: «مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللهِ وَسُنَّةَ مُحَمَّدٍ ص فَقَدْ كَفَر»**.** یعنی: «هر کس مخالف کتاب خدا و سنّت پیامبرص بگوید کافر است».
7. کافی و وسائل جلد 18 ص80 روایت کرده‌اند از امام محمّد باقر که فرمود**:** «وَإِذَا جَاءَكُمْ عَنَّا حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ عَلَيْهِ شَاهِداً أَوْ شَاهِدَيْنِ مِنْ كِتَابِ اللهِ فَخُذُوا بِهِ وَإِلَّا فَقِفُوا عِنْدَه‏» یعنی: «هر گاه برای شما از قول ما حدیثی آمد که یک شاهد و یا دو شاهد از کلام خدا برای آن یافتید آنرا بگیرید و إلاّ توقّف کنید».
8. کافی و وسائل جلد 18 ص 80 روایت کرده از موسی بن جعفر که فرمود: «اَعْرِضُوهَا عَلى‏ كِتَابِ اللهِ، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ- عَزَّوَجَلَّ- فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللهِ فرُدُّوه‏» یعنی: «دو خبر مخالف و معارض را بر کتاب خدا عرضه بدارید، آنچه موافق کتاب خدای عزّوجلّ بود بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدای عزّوجلّ بود رد کنید».
9. روایت کرده وسائل الشّیعه جلد 18 ص 72 که امام رضا فرمود: «فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَبَرَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ فَاعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللهِ فَمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللهِ مَوْجُوداً حَلَالًا أَوْ حَرَاماً فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَمَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ فَاعْرِضُوهُ عَلَى سُنَنِ رَسُولِ اللهِ»، یعنی: «آنچه بر شما وارد شد از دو خبر مختلف، عرضه بدارید بر کتاب خدا پس آنچه در کتاب خدا بود چه حلال و یا حرام پیروی کنید آنچه با کتاب خدا موافق است و آنچه در کتاب إلهی نبود عرضه دارید بر سنّت­های رسول خداص.»
10. وسائل الشّیعه جلد 18 ص 84 روایت کرده عن الصّادق: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَاعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللهِ- فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللهِ فَرُدُّوهُ»**([[190]](#footnote-190))**.
11. وسائل جلد 18 ص 86 روایت کرده از امام صادق که فرمود: «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ فَخُذُوهُ».
12. شیخ طوسی در امالی و وسائل جلد 18 ص 86 روایت کرده‌‌اند از امام محمّد باقر که فرمود: «أُنظُروُا أَمرَنَا وَمَا جَاءَكَم عَنّا فَإِنْ وَجَدْتُمُوهُ لِلْقُرْآنِ مُوَافِقاً فَخُذُوا بِهِ، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُ مُوَافِقاً فَرُدُّوهُ» یعنی: «به امر ما و آنچه از ما به شما رسید نظر کنید اگر موافق قرآن یافتید بگیرید و اگر موافق قرآن نیافتید آنرا رد کنید».
13. در مقدّمه هفتم کتاب تفسیر صافی روایت کرده از امام محمّد باقر که به اصحاب خود فرمود: «إِذَا حَدَّثَتْكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي أَیْنَ هُوَ مِنْ كِتَابِ الله» یعنی: «هر گاه من برای شما حدیثی گفتم از من سوال کنید این حدیث کجای کتاب خدا است».
14. روایت کرده عیّاشی در تفسیر خود و کتاب وسائل جلد 18 ص 89 که امام باقر و صادق علیهما السّلام فرمودند: «لَا تُصَدِّقْ عَلَيْنَا إِلَّا مَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ ص» یعنی: «بر ما تصدیق مکن مگر آنچه با کتاب خدا و سنّت رسول او موافق باشد».
15. روایت کرده جلد اوّل بحار و جلد دوّم احتجاج طبرسی ص 251 که امام علیّ بن محمّد العسکری در رساله خود به اهل اهواز مرقوم فرمودند: «أَنْ قَالَ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ قَاطِبَةً لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ فِي ذَلِكَ أَنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ عِنْدَ جَمِيعِ فِرَقِهَا فَهُمْ فِي حَالَةِ الْإِجْمَاعِ عَلَيْهِ مُصِيبُونَ وَعَلَى تَصْدِيقِ مَا أَنْزَلَ اللهُ مُهْتَدُونَ وَلِقَوْلِ النَّبِيِّ ص لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ فَأَخْبَرَ أَنَّ مَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ وَلَمْ يُخَالِفْ بَعْضُهَا بَعْضاً هُوَ الْـحَقُّ فَهَذَا مَعْنَى الْـحَدِيثِ لَا مَا تَأَوَّلَهُ الْـجَاهِلُونَ وَلَا مَا قَالَهُ الْـمُعَانِدُونَ وَمِنْ إِبْطَالِ حُكْمِ الْكِتَابِ وَاتِّبَاعِ حُكْمِ الْأَحَادِيثِ الْـمُزَوَّرَةِ وَالرِّوَايَاتِ الْـمُزَخْرَفَةِ اتِّبَاعُ الْأَهْوَاءِ الْـمُرْدِيَةِ الْـمُهْلِكَةِ الَّتِي تُخَالِفُ نَصَّ الْكِتَابِ وَتَحْقِيقَ الْآيَاتِ الْوَاضِحَاتِ النَّيِّرَاتِ وَنَحْنُ نَسْأَلُ اللهِ أَنْ يُوَفِّقَنَا لِلصَّوَابِ وَيَهْدِيَنَا إِلَى الرَّشَادِ ثُمَّ قَالَ فَإِذَا شَهِدَ الْكِتَابُ بِتَصْدِيقِ خَبَرٍ وَتَحْقِيقِهِ فَأَنْكَرَتْهُ طَائِفَةٌ مِنَ الْأُمَّةِ وَعَارَضَتْهُ بِحَدِيثٍ مِنْ هَذِهِ الْأَحَادِيثِ الْـمُزَوَّرَةِ فَصَارَتْ بِإِنْكَارِهَا وَدَفْعِهَا الْكِتَابَ كُفَّاراً ضُلَّالا»([[191]](#footnote-191)). یعنی: «تمام امّت بدون اختلاف در این مطلب اجماع دارند که قرآن بدون شک نزد تمام فِرَقِ اسلامی حق است، پس ایشان در حالت اجتماع بر قرآن به صواب رفته‌اند و به واسطۀ تصدیق به آنچه خدا نازل نموده به هدایت رسیده‌اند و برای همین بود که رسول خداص فرموده امّت من بر ضلالت اجتماع نمی‌کنند، پس رسول خداص خبر داده که آنچه امّت او اجتماع کرده باشند و بعضی با بعضی مخالفت نکرده باشند، همان حق است، پس معنی حدیث این است، نه آنچه نادانها تأویل کردند و نه آنچه دشمنان گفته‌اند از ابطال حکم کتاب و پیروی احادیث تزویر شده و روایات مزخرفه، پس چون کتاب خدا گواهی دهد و خبری را تصدیق نماید و آن را محقّق شمرد، سپس طائفه‌ای از امّت آن را انکار کنند و به حدیثی از این مجعولات معارض قرار دهند، در نتیجه به واسطۀ انکارِ خبرِ موافقِ کتاب و ترکِ کتابِ خدا از گمراهان و کافران گشته‌اند».

و صدها خبر دیگر به همین مضامین که در این مختصر نگنجد. پس بنا بر‌ این اخبار قرآن میزان صحّت و بطلان روایات اسلامی است و باید هر حدیثی را با قرآن سنجید، ولی در زمان ما کار به عکس شده، یعنی قرآن را با خبر می‌سنجند و می‌گویند باید ببینیم حدیث چه می‌گوید، اگر آیه‌ای موافق حدیث نشد آن آیه را نمی‌پذیرند و یا قرآن را تأویل و به زور حمل به آن خبر می‌کنند و یا چیزی در آیه تقدیر می‌گیرند تا موافق خبر شود و آیه‌ای که موافق خبرِ مجعول از امامی نباشد آن را ترک می‌کنند و لذا هر کس طبق احادیث مجعوله عقیده و مذهبی ضدّ قرآن اختراع کرده و آیاتی که ضدّ عقائد او است تأویل می‌کنند. راستی عداوتی که مسلمین زمان ما با قرآن دارند هیچ ملّتی با کتاب آسمانی خود نداشته. ما اگر بخواهیم اسلام را از خرافات و موهومات نجات دهیم و آلودگی­های اسلام را از رخ آن بشوییم و حقائق آن را از خرافاتِ دشمنان آن جدا سازیم باید پیکار شدیدی نموده تا مردم را به قرآن ارجاع داده و با کتاب خدا دین او را تصفیه نماییم و آب زلال صاف دین را با دستگاه تصفیۀ قرآن استخراج نموده و به تشنگان برسانیم. تا تیره‌گی از چهرۀ حق زائل نشود بر باطلها غالب نگردد چون حق تیره و تار است باطلها را گرمی بازار است، جوانان ما که به اسلام اعتنا ندارند حق دارند زیرا اسلام حقیقی را ندیده‌اند، هر کس حقائق را خریدار است از خرافات دینی بیزار است. اکثر گویندگان و مراجع دینی ما مروّج و ناشر خرافات و موهومات‌اند و از کتاب آسمانی اسلام بی‌خبر و به بافته‌های خیالی مغرورند و عجب این است که با بی‌خبری از قرآن خود را مبلّغ آن می‌دانند، در حوزه‌های علمیّه، قرآن تدریس نمی‌شود و تدّبر در آن رسمیّت ندارد و سالها است که از برنامۀ تحصیلی حذف شده و بلکه افکار ضدّ قرآن به طلاّب تزریق می‌شود و بدترین دشمن قرآن مقدّسین می‌باشند.

در مهجور شدن قرآن ما را اشعاری است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ألا ای بلبلان باغ قرآن |  | که از آیات آن گیرید ایمان |
| شما طوطیان باغ و گلزار |  | که از هجران گل شد حالتان زار |
| اگر قرآن شما را نور بخشید |  | ز آیاتش شما هشیار گشتید |
| شما را گر که قرآن رهنما شد |  | أسف باشد که ملّت زان جدا شد |
| شما را هجر گل گر نوحه‌گر کرد |  | مرا گلــزار دین خونین جگـر کـرد |
| چو از قرآن جدا کردند ملّت |  | بیاوردند هر کفری به راحت |
| هزاران سدِّ ره در راه قرآن |  | که هر سدّی شده نانی و دکّان |
| مرا این غصّه و غم زار کرده |  | که بی دین نام دین ابزار کرده |
| همه دارند با قرآنِ حق جنگ |  | یکی با لاف عرفـان میزنـد سنــگ |
| یکی با فلسفه بافد در آیات |  | یکی اخباری از بهر وجوهات |
| یکی با روضه‌های جور واجور |  | کند از ثقل اکبر خلق را دور |
| همه گویندگان اندر غُلُوّند |  | ز قرآن دور و از دانش خلوّند |
| یکی شیخی شده آورده آفات |  | یکی صوفی بیاورده خرافات |
| یکی مدّاح و بافد ضدّ قرآن ج |  | شده از چاپلوسی او ثناخوان |
| برای حیدر و اولاد پاکش |  | شده دین گریه و زاریّ و افغان |
| به ­قرآن حُمِّلُوا لَم یَحمِلوا خوان |  | که تا بینی فلان بسیار و بهمان |
| برای ردِّ أوهام و خرافات |  | نباشد چاره‌ای جُز فهم آیات |
| برای دفع شرک و دعوت ناس |  | به دست آرید آیاتی ز اخلاص |
| بود لازم شما را حفظ آیات |  | سلاحی بهر دفع این خرافات |
| برای مرده‌ها خوانند قرآن |  | نباشد مرده را تکلیف‌ و فرمان |
| برای زنده قانون است و انذار |  | که تا کامل کند رفتار و کردار |
| از این بازی که با قرآن نمودند |  | به اهل دین نه سر ماند ونه دستار |
| اگر خوانی یکی آیات توحید |  | همه دارند زان إعراض و إنکار |
| بود قرآن سند در دین اسلام |  | ولی نتوان سند را کرد اظهار |
| درین شهری که ما هستیم ساکن |  | مقدّس‌هاش با قرآن به پیکار |
| اگرچه اکثرش باشند بی‌دین |  | ولی در اهل دینش نیست جُز کین |
| اگر امن و امان هرجا ز دین است |  | در اینجا موذیان هستند دیندار |
| شده قرآن همی مهجور و متروک |  | ز جور هوچیانِ اهلِ آزار |
| همه غافل ز آیات إلهی |  | به شبهه حق بپوشانند ز اخبار |
| شده دین زاری و افغان و ندبه |  | ز قرآن بی‌خبر هستند بازار |
| انیسی ز اهل قرآن نیست اینجا |  | به­جُز چندی ز أبرار و ز أخیار |
| برای نشر آیات إلهی |  | نه یاری نی طرفداری نه هوشیار |
| ندیدم ساعتی أمن و عدالت |  | مگر آینده عدل آید پدیدار |
| بشارت بر تو پس خوش باش ای دل |  | برو آینده را نزدیک بشمار |
| به این زودی شود بیدار ملّت |  | که قرآن می‌کند افراد بیدار |
| مشو بی‌تاب از آزار جُهّال |  | که قرآن آورد دانش دگر بار |
| بسوزد دل نه بتوانم مداوی |  | که دین بر مفت‌­خواری گشته ابزار |
| به ارشادش تدّبر نیست کس را |  | همه محروم از این نور دادار |
| نداند کس دیگر آیات تنزیل |  | شده تعطیل این گنج گهربار |
| تمام حوزه‌ها خالی ز آیات |  | شده برنامه‌ها خالی ز انوار |
| نباشد در مدارس درسِ آیات |  | هُدًی‌ لِلنّاس نی باشد سر و کار |
| خدا این بنده را تأیید کن تا |  | کتابت را یکی باشد ز أنصار |

22- در ترجمه قرآن نباید خیانت کرد

ترجمه‌‌نویس بر قرآن باید طبق لغت عرب ترجمۀ هر لفظی را بدون کم و زیاد بنویسد و از خود إعمال سلیقه نکند و عقائد خود را چه حقّ و چه باطل داخل ترجمه ننماید و گر نه خیانت کرده، ما در ایران آنچه ترجمه بر قرآن دیده‌ایم خالی از نقص و یا خیانت نبوده و این گناه بزرگ را اکثر مرتکب شده‌اند، به اضافه عبارت مترجم موافقت با قرآن نمی‌کند و کم و زیاد فاحشی دارد مثلاً در آیه 5 بقره نوشته‌اند:

﴿هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥﴾ [البقرة: 5].

«ایشان رستگار عالم‌اند».

ما نمی‌دانیم کلمۀ عالم‌اند از کجای این آیه در آمده.

بعضی از مترجمین معنی لغوی کلمات را ندانسته‌اند و معلومات کافی برای ترجمه نداشته‌‌اند. ما برای نمونه چند جمله را که مترجمین برخلاف ترجمه ‌کرده‌‌اند برای نمونه در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند: مثلاً در ترجمه آیه 7 سوره انشراح:

﴿فَإِذَا فَرَغۡتَ فَٱنصَبۡ ٧﴾ [الشرح: 7].

كه ترجمه آن چنين است: «پس چون فارغ شدی خود را به رنج افکن». امّا یک مترجم بی‌سواد نوشته: چون از رسالت فارغ شدی علی را نصب کن، خیال کرده ﴿فَٱنصَبۡ﴾ فعل امر از باب افعال و به کسر صاد است، در حالی که ﴿فَٱنصَبۡ﴾ فعل امر از ثلاثی مجرد و به فتح صاد است و آن به معنی به رنج افکن می‌‌باشد، به اضافه متوجّه نشده این سوره در اوائل بعثت در مکّه نازل شده و آن وقت نصب علی و فراغت از رسالت موضوعیّت نداشته. مترجم چون تعصّب داشته خواسته خلافت علی را استخراج کند ولو برخلاف لغت و برخلاف نزول باشد. و مثلاً در ترجمه آیه 55 سوره آل عمران:

﴿إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ [آل عمران: 55].

كه ترجمه‌اش چنين است: «وقتی که خدا فرمود: ای عیسی، بدرستی که من تو را می‌میرانم و به سوی خود بالا می‌برم».

امّا چون مترجم معتقد بوده که عیسی وفات نکرده، عقیدۀ خود را در ترجمه به زور داخل کرده و چنین ترجمه کرده: «ای عیسی، من تو را بربایم بدون نقصی و زحمتی که از دشمنان به تو برسد».

حال باید دید این ترجمه را از کدام جمله بیرون آورده، چنین جمله‌ای که معنی آن چنان باشد در آیه نیست. دیگری چنین ترجمه کرده: «ای عیسی به درستی که من بردارندۀ توام و بلندکننده توام». در حالی که این ترجمه ابداً از این آیه استفاده نمی‌شود. و مثلاً در آیۀ 7 سوره ضحی:

﴿وَوَجَدَكَ ضَآلّٗا فَهَدَىٰ ٧﴾ [الضحی: 7].

یاسری نامی در ترجمۀ خود می‌نویسد: «و یافت تو را گمشده پس راه نمود وقتی که حلیمه دایه‌اش آورده بود تا به جدّش عبدالمطلب بسپارد نزدیک دروازۀ مکه پیغمبر را گم کرده» و الهی قمشه‌ای در ترجمۀ آن می‌نویسد «و تو را در بیابان مکّه ره گم کرده یافت پس راهنمایی کرد» باید گفت این مطلب را از کجای آیه درآورده‌اند. ترجمه صحیح آیه این است که: «خدا تو را گمراه یافت پس او هدایتت کرد» چنانکه رسول خداص مکّرر این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ﴾ یعنی: «حمد خدایی را که ما را هدایت کرد به دین خود و اگر هدایت او نبود ما هدایت نشده بودیم». پس مقصود از این هدایت، هدایت دینی و راهنمایی به مبدأ و معاد است نه گم شدن در کوچه و بیابان در حال طفولیّت، زیرا گم شدن در کوچه چیز مهمّی نیست که خدا به رسول خود منّت گذارد، هر طفلی گم می‌شود و پیدا می شود و این اختصاص به رسول خداص ندارد، خدا در سوره سبا آیه 50 به رسول خود فرموده:

﴿قُلۡ إِن ضَلَلۡتُ فَإِنَّمَآ أَضِلُّ عَلَىٰ نَفۡسِيۖ وَإِنِ ٱهۡتَدَيۡتُ فَبِمَا يُوحِيٓ إِلَيَّ رَبِّيٓ﴾ [سبأ: 50].

«بگو اگر گمراه شوم همانا بر ضرر خودم گمراه شده‌‌ام و اگر هدایت یابم به واسطۀ چیزی است که پروردگارم به من وحی نموده».

خود رسول خداص عار ندارد که بگوید خدایا مرا هدایت کن به راه راست و هر روزی پنجاه مرتبه در نماز‌ها می‌فرمود: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ و در سوره انعام آیه161 می‌گوید:

﴿قُلۡ إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾([[192]](#footnote-192)) [الأنعام: 161].

ولی مترجمین غُلُوّ دارند و خیال می‌کنند هدایت الهی برای پیغمبرص نقص است و لذا می‌نویسند در کوچکی از دست دایه‌اش گم شده بود، اینان خبر ندارند که هدایت دینی إلهی موجب افتخار و امتنان هر کسی است.

علی در نهج البلاغه خطبه 207 فرموده: «فَإِنَّمَـا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبٍّ لَارَبَّ غَيْرُهُ، يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَانَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلى‏ مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلَنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْـهُدى‏، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمى‏». یعنی: «من و شما بندگانیم مملوک پروردگاری که جُز او پروردگاری نیست، او مالک است نسبت به ما آنچه را که ما برای خود اختیاری نداریم و در تحت ملکیّت ما نیست، آن خدایی ­که ما را از جهل و نادانی که در آن بودیم در آورد و به سوی آنچه صلاح ما بود راهنمایی کرد و گمراهی ما را به هدایت تبدیل نمود و بینایی پس از کوری به ما بخشید».

نویسنده گوید: امام در حقّ خود چنین گوید ولی مدّعیان پیروی او حاضر نیستند سخن امام و پیغمبر خود را بپذیرند و لاأقل سخن خدا را باور کنند و او را هادی رسول خود بدانند.

یاسری نامی که به قرآن ترجمه نوشته در سوره ابراهیم آیه 33:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ دَآئِبَيۡنِ﴾ [ابراهیم: 33].

را که معنی آن چنین است: «و خدا مسخّر کرده برای شما خورشید و ماه را که دائما در شتابند». چنین ترجمه کرده: و قرار داد برای شما خورشید و ماه را مؤدّب بر آداب و رسوم، که خیال کرده دائبین از مادۀ ادب می‌باشد و متوجّه نشده که دأب مهموز العین است. همین مترجم در ترجمۀ آیه 94 سوره توبه در جملۀ:

﴿وَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ﴾ [التوبة: 94].

می‌نویسد: «و به زودی ببینند خدا و رسولش عمل شما را که توبه می‌کنید یا نه» ما نمی‌دانیم توبه می‌کنيد یا نه را از کجای آیه درآورده و الهی قمشه‌ای نیز در ترجمۀ این آیه می‌نویسد: و به زودی خدا و رسولش کردار و نفاق شما را به دیده‌ها آشکار سازد تا نزد مؤمنان رسوا شوید. ما نمی‌دانیم جملۀ کردار و نفاق شما را به دیده‌ها آشکار سازد تا نزد مؤمنان رسوا شوید را از کجای آیه در آورده مگر خدا هتّاک السّتور است و از ستّارالعیوبی دست برداشته؟! و اشراقی نامی در ترجمۀ این جمله می‌نویسد: و به زودی خدا و رسولش کردار و نفاق شما را به دیده‌ها آشکار می‌سازد. اینان یا از هم تقلید کرده‌اند و یا اینکه با قرآن بازی کرده‌اند، و نیز الهی قمشه‌ای در ترجمۀ آیه 4 سوره قدر:

﴿تَنَزَّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمۡرٖ ٤﴾ [القدر: 4].

می‌نویسد: «در این شب فرشتگان و روح (جبرئیل) به اذن خدا بر امام عصر از هر فرمان و دستور الهی و سرنوشت خلق نازل گرداند این شب رحمت و سلامت و تهنیت است!».

اشراقی نیز به تقلید از او می‌نویسد: در این شب فرشتگان و روح یعنی جبرئیل به اذن خدا بر امام عصر از هر فرمان و دستور الهی و سرنوشت خلق نازل گردند.

ما نمی‌دانیم این ترجمه‌ها را از کجای آیه درآورده‌اند، ممکن است بگوییم اخباری را که جعّالین جعل کرده‌اند به حساب قرآن گذاشته‌اند، زیرا سورۀ قدر صریح است که رسول خداص خود شب قدر را نمی‌داند و در آیه ذکر نشده که ملائکه بر چه کس نازل می‌شوند و حتّی نفرموده بر رسول خداص نازل می‌شوند، اینان از کجا امام عصر را مورد نزول آیه قرار داده‌اند که ملائکه بر او نازل می‌شوند، در حالی که ترجمۀ صحیح آیه این است: «فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان از هر امری نازل می‌گردند، سلام و رحمت است آن­ تا به صبح»، امّا نویسندگان ترجمه بدون مراعات آیه هر چه خواسته‌‌اند طبق عقائد خود در ترجمه کم و زیاد نوشته‌اند، ولی إن شاء الله ما پس از اتمام مقّدمه به ترجمۀ ساده و روان بدون غلّ و غشّ می‌پردازیم. و آنچه ذکر شد یک از هزار و مشتی از خروار است، حال چگونه امور دین و قرآن درهم و برهم و چنین شده و چرا مسلمین از قرآن بی‌خبرند و خود را مسئول تعلیم و تعلّم قرآن نمی‌دانند، یکی از علل بزرگ این نادانیها این است که؛ به مردم گفته‌اند تقلید کفایت می‌کند از تعلیم کتاب و سنّت، حال باید دید تقلید چیست و مدارک آن کدام است؟

23- تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمده؟!

در مجمع البحرین می‌گوید: «التّقلید في اصطلاح أهل العلم قبول قول الغیر من غیر دلیل لأنّ المقلّد یجعل ما یعتقده من قول الغیر من حقّ أو باطل قلادة في عنقه». یعنی: تقلید در اصطلاح علماء عبارتست از پذیرفتن قول غیر بدون دلیل زیرا مقلّد آنچه معتقد است از قول غیر، چه حق باشد و چه باطل، آنرا در گردن خود مانند قلاده‌ای قرار می‌دهد.

آری تقلید از مادۀ قلاده است و حیوانی را که می‌خواهند به دنبال خود ببرند قلاده‌ای به گردن او می‌افکنند و همراه می‌‌برند. صاحب کتاب «کفایة الأصول» که از بزرگترین مجتهدین بوده در کتاب مذکور می‌گوید: «التّقلید هو أخذ قول الغیر ورأیه لِلعمل به في الفرعیّات أو لِلإلتزام به في الإعتقادیّات تعبّدا بلامطالبة دلیل علی رأیه»([[193]](#footnote-193))یعنی: تقلید، گرفتن قول و رأی غیر است برای عمل به آن در فروع ویا برای ملتزم بودن به آن در عقاید به عنوان بندگی بدون خواستن دلیلی برای رأی او.

از کلام ایشان معلوم می‌شود که در عقاید نیز بدون مدرک و بدون خواستن دلیلی می‌توان تقلید کرد، و این مخالف عقل و قرآن است، زیرا اگر تقلید در عقاید جائز باشد باید تمام فرقه‌‌های باطله که از بزرگان خود در عقاید تقلید می‌کنند اهل نجات باشند و دیگر کفر و اسلامی معنی ندارد. و لذا مجتهدین دیگر در اوّل رسالۀ خود نوشته‌اند که تقلید در اصول دین و عقائد جائز نیست و در میان عرف آن را تقلید کورکورانه می‌گویند.

به هر حال ما هر چه تفحّص کردیم در مدارک دینی دلیل محکم قابل قبولی برای وجوب و یا جواز تقلید نیافتیم بلکه کتاب خدا و سنّت رسول طبق احادیث معتبره دلالت دارد بر تحریم تقلید و وجوب تعلّم احکام اسلام از کتاب خدا و سنّت رسول. در اسلام نهی شدید شده از تقلید چنانچه خواهد آمد. آری در میان نصاری معمول است که در عقاید و اعمالی که در انجیل وجود ندارد از کشیشان خود تقلید می‌کنند، چنانکه در کتاب المنجد که صاحب آن مسیحی است می‌گوید: «التَّقلِیدُ والتَّقاَلِیدُ عِنْدَ النَّصاری هِي مَا اِتَّصَلَ بِنَا مِنْ العَقَائِدِ أَوْ أُمُورِ العِبَادَةِ دُونَ أَنْ یُسَطَّرَ فِي الكِتَابِ المُقَدَّسِ» یعنی: تقلید نزد نصاری عبارتست از آنچه به ما رسیده از عقائد و یا عبادات بدون آنکه در کتاب مقدّس الهی ذکر شده باشد. می‌توان گفت این تقلید از نصاری میان مسلمین سرایت کرده، زیرا در صدر اسلام تا هزار سال یعنی ده قرن تقلید، مقلِّد و مقلَّد در میان مسلمین نبوده و شاهد بر این مطلب اینکه علمای متقدّمین شیعه مانند شیخ صدوق، مفید، سیّد مرتضی و امثال ایشان رسالۀ عملیّه برای تقلید پیروان خود نداشتند و در یکی از کتب علمای سابق ذکر نشده که تقلید واجب است. از زمانی که صنعت چاپ اختراع و طبع کتاب آغاز شد کم کم رساله‌های مجتهدین معمول شد و برای مردم منتشر گردید و گر نه سابقاً چنین کاری مقدور نبوده، یعنی یک‌نفر عالم نمی‌توانست هزارها و صدها رساله بنویسد و در میان مردم منتشر کند و حتّی خود رسول­خداص، امیرالمؤمنین، سایر ائمّه و خلفا رسالۀ تقلیدیّه نداشتند و برای کسی رسالۀ تقلیدیّه ننوشتند، بلکه از صدر اسلام تا هزار سال بعد تعلیم و تعلّم دین واحکام آن از روی کتاب خدا و سنّت رسول طبق احادیث معتبره واجب و معمول بوده و لذا مردم به کتاب خدا و سنّت رسول آشنا بودند. ولی از وقتی که رساله تقلیدیّه منتشر شد مردم مسلمان به­ کلّی از کتاب خدا و سنت رسولص بی‌خبر ماندند. امّا علمای اخباری مانند محدّثِ فیض کاشانی، صاحب حدائق([[194]](#footnote-194))، استرآبادی([[195]](#footnote-195))و صدها نفر دیگر تقلید را حرام می‌دانستند.

مضرّات تقلید و زیانهای آن

در اسلام هر چیزی که ضرر داشته باشد حرام شده و چنانکه در جلد دوّم سفینه البحار صفحه 72 و جلد اوّل صفحه 54 از رسول خداص روایت کرده‌اند که فرمود: «لاضَرَرَ ولاَضِرَارَ فِي الإِسْلاَمِ»**([[196]](#footnote-196))** و در همان کتاب و سایر کتب معتبره وارد شده که: «کُلُّ مُضِرٍّ حَرامٌ»([[197]](#footnote-197)). تقلید در دین مضرّات بسیاری دارد که می‌توان گفت ضرر آن از اکثر محرّمات بیشتر است. ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

**اوّل- پیروی ظنّ و گمان** که در اسلام شدیداً ممنوع و مورد نهی الهی است. در سوره یونس آیه 36 فرموده:

﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكۡثَرُهُمۡ إِلَّا ظَنًّاۚ إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ًٔا﴾ [یونس: 36].

«و اکثر ایشان پیروی نمی‌کنند مگر از ظنّ و به هیچ‌ وجه ظنّ و گمان کفایت از حق نمی‌کند».

و در سوره نجم آیه 28 فرموده:

﴿وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ٔٗا ٢٨﴾ [النجم: 28].

کلمۀ «شيء» نکره در سیاق نفی مفید عموم است، یعنی گمان و ظنّ در هیچ امری از امور دین كفايت نکند و انسان را به حق نرساند، در صورتی که عموم فقها و مجتهدین فتاوی خود را ظنّی می‌دانند و در کتاب معالم([[198]](#footnote-198)) و قوانین([[199]](#footnote-199)) و رسائل([[200]](#footnote-200)) و سایر کتب خود در باب حجّیّت ظنّ نوشته‌اند که «اجتهاد هو استفراغ الوسعویااستفراغ الفقیه وسعه في تحصیل الظّنّ»**.** یعنی: اجتهاد عبارتست از اینکه فقیه نیروی خود را مصرف کند در تحصیل ظنّ به حکم شرعی. و باز خود فقها نوشته‌اند حکم ظنّی مجتهد برای مقلد واجب القبول می‌باشد و گویند: «هذا ما أدّی إلیه ظنّي وكلّ ما أدّی إلیه ظنّي فهو حكم الله»(مراجعه شود به باب حجّیّت ظنّ رسائل و قوانین و سایر کتب اصول) یعنی این حکم چیزی است که ظنِّ من به آن رسیده و هر چه گمان من به آن برسد حکم خدا است. بنابراین تقلید از مجتهد پیروی از ظنّ و گمان است و حال آنکه خدا نهی نموده، در سورۀ اسراء آیۀ 36 فرموده:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ [الإسراء: 36].

«پیروی مکن از آنچه بدان علم نداری».

و نهی مفید تحریم است.

**دوّم- پیروی رأی اشخاص-** یکی از مضّرات تقلید پیروی آراء اشخاص می‌‌باشد و آن در اسلام باطل است، زیرا کسی حقّ صدور رأی ندارد جُز خدا. البتّه مقصود رأی در امور دینی است و حتّی خود رسول خداص حقِّ إظهار رأی نداشت مگر طبق ارائۀ وحی، در سوره نساء آیۀ 105 فرموده:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُ﴾ [النساء: 105].

«به تحقیق ما این قرآن را به تو نازل نمودیم بحق تا بین مردم طبق آنچه خدا به تو ارائه داده حکم کنی» و آنچه خدا ارائه داده قرآنست.

در سوره یوسف آیه 40 فرموده:

﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: 40].

يعنی: «حقّ صدور حکم نیست مگر برای خدا».

و در سوره مائده آیه 44 فرموده:

﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائدة: 44].

«هر کس به آنچه خدا نازل نموده حکم نکند کافر است».

وسائل الشیعه در کتاب قضا روایت کرده از رسول خداص که فرموده: «إِنَّ اللهَ قَضَى الْجِهَادَ عَلَى الْـمُؤْمِنِينَ فِي الْفِتْنَةِ بَعْدِي- إِلَى أَنْ قَالَ يُجَاهِدُونَ عَلَى الْإِحْدَاثِ فِي الدِّينِ إِذَا عَمِلُوا بِالرَّأْيِ فِي الدِّينِ وَلَا رَأْيَ فِي الدِّينِ إِنَّمَا الدِّينُ مِنَ الرَّبِّ أَمْرُهُ وَنَهْيُه‏». یعنی: «به تحقیق خدای تعالی جهاد را برای مؤمنین پس از من واجب کرده که با چیزهای تازه پیدا شدۀ دینی جهاد و پیکار نمایند وقتیکه به رأی عمل کنند در دین و حال آنکه رأی در دین نباشد، همانا دین از پروردگار است امر و نهی آن منحصر است به او» پس مؤمنینِ زمان ما باید جهاد و پیکار نمایند تا بدعت تقلید را بردارند. در سوره مائده آیه 48 فرموده:

﴿فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ﴾ [المائدة: 48].

«بین آنان به آنچه خدا نازل نموده حکم‌ نما و پیروی آراء ایشان مکن».

بنابر‌این ­آیات صریحه و اخبار صحیحه، پیروی رأی اشخاص باطل است و باید کوشش کرد تا این باطل بر طرف گردد. آیا به مجتهدین حقِّ صدور رأی داده شده؟! آیا آراء ایشان از وحی است؟ اگر از وحی است پس چرا به فوت مجتهد آراء او باطل می‌شود و از بین می‌رود؟ چرا پس از فوت، تقلید از احکام او باطل است؟ آیا حکم خدا از بین رفتنی است؟ آیا حکم خدا تغییر می‌کند؟ این آراء اگر از خداست پس چرا برخلاف یکدیگر است؟

**سوّم-** **ضرر سوم ماندن در جهل و کفر است-** نتیجۀ تقلید چنانکه برای هر خردمندی محسوس است، بی‌خبری و جهل مردم مقلّد به کتاب خدا و سنّت یعنی روش رسول خداص و احادیث دینی است. شما اگر به یکی از این مقلّدین بگويی خدا در قرآن مکرّر فرموده جُز مرا مخوانید، و دعا عبادتست و خواندن غیر‌ خدا در عبادت شرک­ است و خدا آن­ را شرک دانسته و نفرموده: بندگان مقرّب مرا بخوانید، به علاوه طبق آیات قرآن بندگان مقرّب خدا پس از مرگ به دارالسّلام بهشت خواهند رفت و روحشان از دنیا بی‌خبر است، شما چرا در مجالس دینی آنان را می‌خوانید؟ در جواب ما می‌گویند: ما مقلّدیم. ملاحظه کنید از برکت تقلید در شرک وارد شده‌‌اند. از دیگری می‌پرسی آیا خدا که حاضر و ناظر در هر مکان و شاهد بر هر چیزیست، آیا انبیاء و اولیاء نیز در این صفات با خدا شریکند و این صفات را دارند؟ می‌گوید: بلی، می‌پرسی به چه دلیل؟ مگر خدا نفرموده: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ در جواب می‌گوید: ما مقلّدیم!

به یک مرد شصت ساله گفتم بیا آیات قرآن را بفهم، گفت: ما مقلّدیم، آقا فرموده قرآن قابل فهم نیست و هرکس بفهمد گمراه می‌شود، من مقلّد شش نفر از علما می‌باشم. به نظر این بیچاره قرآن کتاب هدایت نیست و کتاب گمراهی است، چرا؟ چون مقلّد است، در صورتی که حق تعالی در سورۀ یوسف آیۀ 107 فرموده:

﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: 107].

يعنی: «بگو این است راه من که می‌خوانم به سوی خدا با بصیرت و بینایی، من و هر کس پیرو من است».

آیا کسی که پیرو پیغمبراسلام است نباید بصیرت و فهم عقلی داشته باشد و نباید کتاب خدا را بفهمد؟

خدا در سوره انعام آیۀ 104 فرموده:

﴿قَدۡ جَآءَكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمۡ﴾ [الأنعام: 104].

«این قرآن بینايی­ها می‌باشد که برای شما از پروردگار شما آمده است».

**چهارم- انحطاط فکری-** اکثر ملّت اسلام در اثر تقلید، فکر خود را به کار نینداخته و رشد فکری و عقلی ندارند، زیرا انسان هر قدر فکر خود را به کار اندازد و عقل خود را معطّل نگذارد ترقّی و رشد عقلی پیدا می‌کند و فکر او ضعیف نمی‌‌ماند، ولی ملّت و تودۀ ما امروزه حاضر نیست در یکی از مسائل دینی خود فکر کند، زیرا می‌گوید: ما مقلّدیم و این کلمۀ «مقلّدیم» را به ایشان یاد داده‌اند تا مبادا بیدار شوند و به برکت قرآن بصیرت پیدا کنند، تازه اگر برای بیداری این مردم کسی کتاب علمی و یا تحقیقی بنویسد فوری فتوی صادر می‌شود که کتاب او را نخوانید، کتاب خرافات را می‌خوانند امّا کتابی که برای نشر حقائق باشد نباید بخوانند.

**پنجم-** **عدم تمیز حق از باطل-** عدم تمیز حق از باطل محلّ ابتلای اکثر مردم است و لذا می‌بینی گوینده‌ای بر منبر می‌رود و به نام دین هر چه باطل است می‌گوید و کسی جرأت جلوگیری و ایراد ندارد زیرا باطل­های او مشتری بسیار دارد، او برای مردم شفیع می‌تراشد و گناه را می‌بخشد و بهشت‌ها حواله می‌دهد و به نظرِ مردم مطالب او مطالب الهی است، و عوام هم مشتری همین چیزها است. گاهی از یک نفر منبری فاضل مطالب ضدّ قرآنی شنیده می‌شود از جمله می‌گوید: شیعه علی نه سئوال دارد نه جواب نه حساب و یکسره به بهشت می‌رود و هیچ فرشته‌ای جرأت سؤال از او ندارد. باید گفت اینها ضّد قرآن ­است، زیرا قرآن در سورۀ اعراف آیه 6 فرموده:

﴿فَلَنَسۡ‍َٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرۡسِلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَنَسۡ‍َٔلَنَّ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٦﴾ [الأعراف: 6].

«البتّه ما از تمام امّت­ها سؤال می‌کنیم و البتّه از پیامبران سؤال می‌کنیم».

چگونه از شیعۀ علی سؤال نمی‌شود مگر شیعه از امّت پیغمبر نیست؟ در جواب خواهد گفت: اینها خریدار دارد ولی سخن حق خریدار ندارد.

مقدسین ما از حقّ و باطل بی‌خبرند، چرا، برای اینکه مقلّدند. یک نفر جوان فارغ التّحصیل دانشگاه تهران رفته بود اروپا با یک نفر مبلّغ مسیحی مذاکره کرده بود که شما مبلّغ مسیحی آیا در اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ آیا احتمال نمی‌دهید اسلام حق باشد؟ او در جواب گفته بود خود شما که یک نفر دانشجوی مسلمانید دربارۀ اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ جوان مسلمان می‌گوید: ما وجوهات خود را به یک عده آخوند می‌دهیم تا آنها بروند تحقیق کنند و ما موظّف به تحقیق نیستیم زیرا ما مقلّدیم. ملاحظه بفرمايید یک نفر دانشجوی اسلامی از اسلام بی‌خبر است به عنوان اینکه مقلّد است. و در اثر تقلید آنچه عقايد باطله بوده در میان مسلمین وارد شده است.

گاهی فلان آیت الله که مرجع شده در اثر فعالیّت تبلیغاتی، از قرآن به ­کلّی بی‌اطّلاع است و معلوماتش عبارت است از عقايد فلاسفه یونان، تصوّف و یا کتب غُلاة شیعه و در اثر مرجعیّت او عقاید باطلۀ فلاسفه و کفریّات غُلاة و صوفیّه نشر شده است، ولی عوام بیچاره خبر ندارد، زیرا او مقلّد است، پس در اثر جهل مردم و تقلید ایشان بدترین خلق خدا چنانکه حضرت عسکری فرموده مرجع تقلید شده، چنانکه در سفینه البحار جلد دوّم صفحۀ 57 روایت کرده از امام حسن عسکری که به ابی هاشم فرموده: «سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ وُجُوهُهُمْ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَقُلُوبُهُمْ مُظْلِمَةٌ مُتَكَدِّرَةٌ؛ السُّنَّةُ فِيهِمْ بِدْعَةٌ وَالْبِدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةٌ الْـمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ مُحَقَّرٌ وَالْفَاسِقُ بَيْنَهُمْ مُوَقَّرٌ أُمَرَاؤُهُمْ جَاهِلُونَ جَائِرُونَ وَعُلَمَاؤُهُمْ فِي أَبْوَابِ الظَّلَمَةِ [سَائِرُونَ‏] أَغْنِيَاؤُهُمْ يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءِ وَأَصَاغِرُهُمْ يَتَقَدَّمُونَ عَلَى الْكُبَرَاءِ وَكُلُّ جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَبِيرٌ وَكُلُّ مُحِيلٍ عِنْدَهُمْ فَقِيرٌ لَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَ الْـمُخْلِصِ وَالْـمُرْتَابِ لَا يَعْرِفُونَ الضَّأْنَ مِنَ الذِّئَابِ عُلَمَاؤُهُمْ شِرَارُ خَلْقِ اللهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلْسَفَةِ وَالتَّصَوُّفِ وَايْمُ اللهِ إِنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ وَالتَّحَرُّف‏» (تا آخر). یعنی: «به این زودی زمانی بر مردم بیاید که چهره‌هایشان شاد و خندان و دلهایشان تیره و تار است، سنّت رسول خداص نزدشان بدعت و بدعت نزدشان سنّت، مؤمن نزد ایشان محقّر و فاسق نزدشان موقّر است؛ أمراء ایشان ستمگر و علماء ایشان با ستمگران همقدم‌اند، ثروتمندانشان توشۀ فقراء را بدزدند و کوچک‌ها بر بزرگان مقدّم شوند، هر نادانی نزد ایشان خبیر است، بین مخلص و منافق فرق نگذارند و میش را از گرگ نشناسند، علمای ایشان بدترین خلق خدایند بر روی زمین، زیرا ایشان مایلند به فلسفه و تصوّف و به خدا قسم ایشانند اهل عداوت و انحراف تا آخر کلام امام».

امروزه هر دانشمند موحّد بیدار که بخواهد مردم را بیدار کند و کتابی بنویسد خواندن کتاب او را تحریم می‌کنند و اگر عقاید قرآنی را بیان کند و یا یکی از عقاید باطله و خرافات را معرّفی کند، همین فیلسوفان فلسفه‌مآب او را می‌کوبند و یا تکفیر کرده و ملّت بیچاره را در کفر و خرافات نگه می‌دارند.

**ششم- پستی و اضمحلال:** تقلید مشتقّ از قلاده است و قلاده را به گردن حیوانی می‌اندازند و او را همراه می‌برند، گویا آنکه تقلید را واجب می‌داند مردم را حیوان فرض کرده و مقلّدین او به چنین پستی تن می‌دهند و خود را از استقلال فکری باز داشته و اطاعت بدون مدرک را انتخاب کرده‌اند و این دلیل بر پستی و اضمحلال ملّتی است و همین را خدا مذّمت کرده و لذا تمام اقسام آن را باطل شمرده:

**اوّل-** تقلید از آباء و اجداد که در سوره مائده آیۀ 104 فرموده:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ قَالُواْ حَسۡبُنَا مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ ١٠٤﴾ [المائدة: 104].

«و چون به ایشان گفته شود بیایید به سوی آنچه خدا نازل نموده و به سوی رسول، گویند همان روش پدران خود را که یافته‌ایم برای ما کافی است،آیا و اگر چه پدرانشان نادان و از هدایت دور بوده‌ باشند (باز آنان پیروی می‌کنند).

دوّم- تقلید از بزرگان و آقایان و علمای دینی خود، چنانکه در سورۀ احزاب آیات 66 و 67 و 68 فرموده:

﴿يَوۡمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمۡ فِي ٱلنَّارِ يَقُولُونَ يَٰلَيۡتَنَآ أَطَعۡنَا ٱللَّهَ وَأَطَعۡنَا ٱلرَّسُولَا۠ ٦٦ وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧ رَبَّنَآ ءَاتِهِمۡ ضِعۡفَيۡنِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ وَٱلۡعَنۡهُمۡ لَعۡنٗا كَبِيرٗا ٦٨﴾ [الأحزاب: 66-68].

«روزی که صورت ایشان در آتش دوزخ بگردد، می‌گویند ای کاش اطاعت کرده بودیم خدا را و اطاعت کرده‌ بودیم رسول را و گویند پروردگارا ما وآقایان و بزرگان خود را اطاعت کردیم که ما را گمراه کردند، پروردگارا عذاب ایشان را دو مقابل کن و ایشان را لعن نما لعن بزرگی».

البتّه آیات دیگری نیز در ذمّ تقلید آمده مانند آیه 21 سورۀ ابراهیم، آیۀ 47 سورۀ غافر و آیۀ 31 تا 33 سورۀ سبأ. متأسّفانه ملت ما در اثر تقلید و فقدان تحقیق، از این آیات الهی بی‌خبرند. مسلمین باید بدانند که اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی، دین علمی است نه ظنّی و گمانی. در زمان ما دین تقیلدی دین تحقیقی را پامال کرده و تمام خرافات و موهومات را به نام دین وارد اسلام کرده‌اند. و حتّی به قول صاحب معالم تمام مجتهدین متأخّرین خودشان مقلّد متقدّمین بوده و خود مقلّد سابقین می‌باشند.

امید است دانشمندان بیدار و مجتهدین حقیقی از خدا بترسند و حرمت تقلید را کتمان نکنند و وجوب تعلیم و تعلّم امور دین را اعلام نمایند و مردم نیز طبق آیۀ 108 سوره یوسف بصیرت پیدا کنند.

**ضرر هفتم و هشتم تقلید- عدم احساس مسئولیت:** عدم احساس مسئولیّت گناه بزرگی است. ملّتی که وظیفۀ خود را تقلید می‌داند خود را مسئول تحقیق نمی‌داند و حسّ کنجکاوی و تحقیق او کور شده است، لذا در زمان ما هیچ کس خود را مسئول فهم حقایق دینی و نشر آن نمی‌داند و جلوگیری از خرافات نمی‌کند. مردمی که در امور دینی تحقیقی نکرد‌ه‌‌اند هرچه به نام دین گفته شود باور می‌کنند و در مقابل آن پول می‌دهند، فعلاً در ایران هرساله میلیونها تومان خرج ترویج خرافات زیر عنوان ترویج دین می‌شود، و نظر مردم به دهان ملاّ و مرجع است، اگر مرجعِ او به کسی که در منبر، خرافه وباطل بافته، طیّب الله گفت و یا سکوت کرد، او خیال می‌کند تمامش حق بود و اگر کسی اعتراض کند، می‌گوید: تو بهتر می‌فهمی و یا آن مجتهدی که در مجلس بود؟ پس چرا او اعتراض نکرد؟

**ضرر نهم- تقلید در اصول دین:** برای مردمی که تقلید عادت شده است حتّی در اصول دین خود تقلید می‌کنند و اگر مجتهد ایشان بنویسد که در اصول دین تقلید جائز نیست، نه مقلّدینِ او گوش به این فتوی می‌دهند و نه خود آن مجتهد به این فتوایش عمل می‌کند و باز در اصول دین فتوی می‌دهد و مقلّدینِ او می‌پذیرند. چنانکه یکی از مجتهدین زمان ما نوشته: تقلید در اصول دین جائز نیست و خود فتوی داده که امام مانند خدا همه جا حاضر و ناظر است و مجتهد دیگر مانند او فتوی داد بر ضدّ صد آیه از قرآن که امام خالق و مکّون جهانست و می‌تواند چیزی را از عدم بوجود آورد و به واسطۀ قدرتی که خدا به او عطا کرده ولایت تکوینی دارد و چون ایشان به چنین کفریّات و شرکیّات فتوی داد، عموم عوام پذیرفتند، زیرا مقلّدند و عقاید حقّه را از روی مدارک نمی‌دانند و چون به تقلید عادت کرده‌اند لذا حوصلۀ تحقیق ندارند. و لذا بیشتر عقاید و اعمالی که دارند موهومات و خرافات می‌باشد و از اسلام نیست.

**ضرر دهم- دکّان دینی:** ما به مجتهدین حقیقی ایرادی نداریم ولی در اثر تقلیدِ عوام و دادن وجوهات، هر طالب دنیا و نا اهلی به فکر مرجعیّت و گرفتن وجوهات افتاده، حال آن وجوهات مدرک دینی دارد یا ندارد بحثی است جدا، ما کاری نداریم، ولی اکثر در راه هوی وهوس و تحکیم مرجعیّت صرف می‌شود و فرزندان و اصحاب او منزلها خریده و دستگاهی راه انداخته و درباری ساخته و در هر شهر وکلايی گذاشته که کاری ندارند جُز رفتن درب دکّان این و آن و حساب اموال مردم زحمتکش را کشیدن، فلان زن چرخ‌ریس و فلان بارکش قد خمیده نیز باید مقداری از اموال خود را بدهد تا مال او حلال شود و آقا هر چه خواست به هر کس میل دارد خصوصاً به متملّقین و چاپلوسان بدهد، تا آنان در منبرها تعریف کرده و نظر مردم عوام را نسبت به او جلب کنند و حتّی در مشاهد پول به خدّام آستانه می‌دهند که زوّار را برای حسابِ مال نزد آقا ببرند. من خود سیّدی را سراغ دارم چون از نجف برگشت و به مشهد آمد، نان خالی نداشت آقایان و طلاب مشهد پیشنهاد کردند که ما حاضریم کتب خود را بفروشیم و شما را اداره کنیم که در مشهد بمانید و اکنون پس از چند سال فرزند او میلیونها ملک خریده و او با این خرابکاری‌ها خود را واجب‌الإطاعه، نایب‌الإمام و سلطان بی‌تاج و تخت می‌داند و با حکومتها در ظاهر مخالفت می‌ورزد و همواره بر گردن مردم ساده لوح سوار است، با اینکه پیغمبران خدا و امامان ‡ کار می‌کردند، اینان کاری ندارند جُز ریاکاری و گرفتن اموال مردم به نام فقرا، ایتام و صرف در تعیّنات خود و هر کس به ملاقات آقا برود اگر وجوهات آورده اذن ملاقات می‌دهد و إلاّ فلا. و به اضافه هزاران حکم غیر ما أنزَلَ الله آورده‌‌اند، اگر زمان رسول خداص محّرمات صد بوده فعلاً زمان ما هزار شده و دین مشکل سنگینی که قرآن مخالف آنست آورده‌‌‌اند. پس ملّت باید بیدار شود و زیر بار احکام سنگین ایشان نرود. خدای تعالی در وصف رسول خود در سورۀ اعراف آیۀ 157 فرموده:

﴿وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الأعراف: 157].

«این پیغمبر بر می‌دارد از ایشان بارهای سنگین و غلهایی که بر گردۀ ایشان بوده (از طرف پیشوایان و احبارشان)».

اسلام دینی سهل و ساده بوده، ولی اینان آن قدر احوط و اقوی بر آن افزوده و آن قدر شاخ و برگ برای آن تراشیده‌‌اند که به­کلّی عوض شده.

**ضرر یازدهم- ایجاد اختلاف:** یکی از زیانهای بزرگ تقلید ایجاد اختلاف میان مسلمین است، آن مجتهد می‌گوید نماز جمعه واجب عینی است، مجتهد دیگر می‌گوید واجب تخییری است، سوّمی می‌گوید حرام است، چهارمی می‌گوید: مستحب است. پنجمی می گويد: مكروه است. آن مجتهد می‌گويد: فرو رفتن در آب مبطل روزه است، دیگری می‌گوید مبطل نیست. و همچنین در اکثر مسائل اختلاف دارند و کمتر مسئله‌ای است که مورد اختلاف نباشد. شما عروة‌الوثقی را با حواشی آن و یا کتاب «منهاج الکرامه» و یا «مختلف العلامه» را ملاحظه کنید تا به اختلاف فقها در اکثر مسائل پی برید. آیا خدا امر به اختلاف کرده و اینان اطاعت خدا می‌کنند و یا خدا از اختلاف نهی کرده و اینان عصیان خدا کردند.

امیرالمؤمنین علی درخطبۀ 18 در ذمّ اختلاف علماء در فتوی فرموده: «تَرِدُ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً وَإِلَهُهُمْ وَاحِدٌ وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ وَكِتَابُهُمْ وَاحِدٌ فَأَمَرَهُمُ اللهُ [تَعَالَى‏] سُبْحَانَهُ بِالاخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ أَمْ أَنْزَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى أَمْ أَنْزَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ دِيناً تَامّاً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ صعَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ وَاللهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: ﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ﴾ وَفِيهِ [تِبْيَانُ كُلِ‏] تِبْيَانٌ لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾. یعنی: «قضیّه‌ای بر یکی از این علماء در حکمی از احکام وارد می‌شود، او در آن قضیّه حکم می‌کند به رأی خود، سپس همان قضیّه بعینه بر دیگری وارد می‌شود او به خلاف قول اوّلی حکم می‌کند، سپس همۀ ایشان نزد آنکه به ایشان قضاوت داده (تصدیق اجتهاد و قضاوت ایشان را کرده) جمع می‌شوند او رأی همه را صواب می‌شمرد و حال آنکه خدای ایشان یکی، پیغمبرشان یکی، کتابشان یکی و دینشان یکی است. آیا خدایتعالی ایشان را امر به اختلاف کرده است و ایشان از او اطاعت کرده‌‌اند؟! و یا خدا ایشان را نهی از اختلاف کرده و آنان عصیان نموده‌اند؟ و یا خدا دین ناقصی فرستاده که به کمک ایشان آن را کامل و تمام کند و یا اینان شریکان خدایند برای اتمام دین او، که ایشان بگویند و خدا بپذیرد! و یا خدای سبحان دین تامّ و تمامی نازل کرده و رسول او از رسانیدن کوتاهی نموده و حال آنکه خدای سبحان فرموده است: ما فروگذار نکردیم در این قرآن چیزی را و فرموده است: بیان هر چیزی را در این قرآن است و یادآوری نموده که بعضی از آیات آن بعض دیگر را تصدیق می‌کند و در آن اختلافی نیست، پس فرموده: و اگر از نزد غیر خدا بود اختلاف بسیاری در آن می‌یافتید».

نویسنده گوید: تعجّب است با این کلام، چگونه شیعیان او بر خلاف قول او از چنین مجتهدان تقلید کرده و بیدار نمی‌شوند، بعضی از مردم برای عذرتراشی می‌گویند اختلاف در فروع اشکالی ندارد. جواب این است که اشکال شدید دارد و حضرت همین اختلاف در فروع را مذّمت کرده، زیرا در زمان او مردم اختلاف در اصول دین نداشتند. خطبۀ امام در مذّمت اختلاف در حکم است نه در اصول دین و حال آنکه کسی حقِّ صدور حکم ندارد جُز خدا.

حق صدور حکم منحصر به خدا است

قرآن میزان است برای تعیین حق و باطل چنانچه در سورۀ شوری آیۀ 17 فرموده:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَ﴾ [الشوری: 17].

«خدا آنست که نازل نموده این قرآن و میزان را به حقّ».

پس هرمطلب دینی باید با قرآن سنجیده شود، اگر موافق قرآن باشد صحیح و إلاّ باطل است، زیرا رسول خداص و یا امام و یا مجتهد حق ندارند چیزی بر خلاف کلام خدا و بر ضدّ آن بگویند. قرآن برای بیدار کردن و هشیار نمودن و چشم بصیرت را باز کردن آمده؛ نه برای تقلید و با چشم بسته به دنبال این و آن رفتن، در سورۀ یوسف آیۀ 108 فرموده:

﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: 108].

و در سورۀ جاثیه در وصف قرآن در آیه 20 فرموده:

﴿هَٰذَا بَصَٰٓئِرُ لِلنَّاسِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٢٠﴾ [الجاثیة: 20].

یعنی این قرآن برای بصیرت هر انسانی آمده. مگر اینکه مقلّد از کلمۀ ناس وانسان خارج باشد. البتّه او هم انسان است. به مقلّدی که بخواهد دست از کوری بردارد و بینا شود، باید گفت خدا در سوره یوسف آیۀ 40 فرموده:

﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: 40].

«کسی حق اظهار حکم ندارد جُز خدا».

و در سوره کهف آیه 26 فرموده:

﴿وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدٗا﴾ [الکهف: 26].

«خدا هیچ کس را شریک در حکم و وضع قانون قرار نداده».

پس آنکه به امام می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَرِيكَ الْقُرْآن‏!»**([[201]](#footnote-201))** مخالفت با قرآن کرده است، شما ملاحظه کنید به استناد روایات مجعوله هزاران حکم و مطالب ضدّ قرآنی به­ وجود آورده‌اند و مردم بی‌خبر از قرآن در اثر تقلید همه را پذیرفته‌اند. ما می‌پرسیم: آیا رسول خداص حقّ صدور رأی و یا ایجاد حکم از خودش داشت یا خیر؟ آیا او می‌تواند چیزی را حرام کند یا خیر؟ قرآن می‌گوید: خیر. در اوّل سورۀ تحریم فرموده:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: 1].

«هان، ای پیغمبر، چرا حرام می‌کنی آنچه را خدایت حلال کرده برای تو».

جایی که رسول خداص حقِّ وضع حکم ندارد. چگونه دیگران دارند؟ در این صورت چرا برای قبور و حرم اولاد او صدها حکم تحریم جعل نموده‌اند و می‌گویند دخول حایض در حرم و رواق آنان حرام و دخول جنب حرام و دخول نفساء حرام است؟ آیا این احکام برای حرم و رواقها در زمان رسول‌خداص نازل شده و یا پس از صدها سال پس ­از ساختن حرمها، این احکام نازل شده؟ آیا زنان و کنیزان رسول خداص وأئمّه علیهم السّلام در خانۀ ایشان جنب، حائض و نفسا نمی‌شدند و یا فوری امر به اخراج می‌شدند؟ آیا این احکام در کتاب خدا و رسول است و یا ساختۀ دیگران؟ مردم نمی‌دانند زیرا مقلّدند. آیا آیۀ: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ...﴾ در قرآن نیست؟ آیا در اسلام تقلید واجب شده یا تعلیم و تعلّم؟

تعلیم و تعلم واجب، و تقلید حرام است

اسلام دین تعلیم و تعلّم است. رسول خداص فرموده: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»(**[[202]](#footnote-202))** در آیۀ 2 سورۀ جمعه حق تعالی فرموده:

﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾ [الجمعة: 2].

«خدایتعالی در میان بی‌سوادان رسولی از خودشان برانگیخت که برای ایشان کتاب او را تلاوت کند و پاکیزه‌شان نماید و علم و حکمت به ایشان بیاموزد».

طبق این آیه وظیفۀ رسول یاد دادن علم وحکمت است، علما نیز باید به رسول خداص اقتدا کنند نه اینکه در عوض تعلیم و تعلّم، مردم را به تقلید وا دارند. آیا أخذ فتوای بدون فهم دلیل، علم است؟ رأی مجتهد ظنّی است و گرفتن رأی ظنّی علم نیست. تعلیم و تعلّم عبارتست از یاد گرفتن چیزی از مدرک و دلیل، ولی تقلید گرفتن رأی است بدون مدرک و دلیل. پس تعلیم و تعلّم با تقلید تفاوت بسیار دارد. بسیاری از مردم برای رفع مسئولیّت در قیامت و رفع مؤاخذۀ الهی یک رساله می‌گیرند و در منزل می­گذارند تا ده سال و اصلاً نمی‌دانند در آن رساله چیست، فقط وجدان خود را قانع کرده و از کتاب خدا و سنّت رسول به ­کلّی بی‌خبر مانده و به آن کاری ندارند. یک مرتبه پس از ده سال خبر می‌رسد که آن مجتهد صاحب رساله فوت شده و رساله او به درد نمی‌خورد. اینان چگونه دل خود را خوش کرده‌اند، امیرالمؤمنین در کلمات قصار نهج‌البلاغه فرموده: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَهَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجَئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيق‏». یعنی: «مردم سه دسته‌اند: عالم ربّانی و متعلّم یعنی دانشجویی که با کسب علم راه نجات را می‌جوید، دستۀ سوّم مگسهای آلوده‌ای که به نور علم روشن نشده وبه تکیه‌گاه محکمی پناه نبرده‌اند.»

حال ما از مردم مقلّد می‌پرسیم شما از کدامیک از این سه دسته می‌باشید؟ پس چرا خود را به نور علم روشن نکرده و داخل فرقۀ سوّم مانده‌اند؟ آیا قول امام خود را قبول ندارید؟

خدا در سورۀ رعد آیۀ 19 فرموده:

﴿أَفَمَن يَعۡلَمُ أَنَّمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ كَمَنۡ هُوَ أَعۡمَىٰٓ﴾ [الرعد: 19].

يعنی: «آیا آنکه می‌داند که آنچه بسوی تو از پروردگارت نازل شده حق است و به آن دانا شده مانند کسی است که او کور است؟».

حال ای اهل تقلید شما به آیات قرآن دانایید یا کورید؟ امام صادق به اصحابش فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللهِ، وَلَا تَكُونُوا أَعْرَاباً؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَمْ يُزَكِّ لَهُ عَمَلًا»([[203]](#footnote-203)). یعنی: «بر شما واجب است در دین خدا دانا و فقیه شوید و مانند اعراب بیابانی نباشید زیرا هر کس به دین خود دانا نشود خدا روز قیامت نظر رحمت به او نکند و عمل او را نپذیرد». و صدها روایت دیگر وارد شده که باید دین را تعلم نمود نه تقلید. خدایتعالی تمام جهان را خلق نمود تا بشر عالِم گردد، و در سورۀ طلاق آیۀ 12 فرموده:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّۖ يَتَنَزَّلُ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنَهُنَّ لِتَعۡلَمُوٓاْ﴾

[الطلاق: 12].

«خدا خلق نمود هفت طبقۀ آسمان را و همچنین زمین را مانند آنها، فرمان را نازل می‌کند بین آنها، تا دانشمند شوید».

دین اسلام تعلّم علم را واجب و در مقابل از تقلید مذمّت کرده و تقلید را عبادت غیرخدا و شرک شمرده، در آیه 79 سوره آل عمران فرموده:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤۡتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادٗا لِّي مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن كُونُواْ رَبَّٰنِيِّ‍ۧنَ بِمَا كُنتُمۡ تُعَلِّمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ وَبِمَا كُنتُمۡ تَدۡرُسُونَ ٧٩﴾ [آل عمران: 79].

«بشری که خدا به او کتاب، حکمت و نبوّت داده حق ندارد بگوید جُز خدا، بندگان من شوید (یعنی احکام مرا بپذیرید بدون اذن خدا) ولیکن بگوید خدا پرست باشید به­ واسطۀ یاد گرفتن و تعلّم کتاب خدا و به­ واسطۀ خواندن درس آن».

اخبار متواتره در ذّم تقلید

ما چند خبری برای نمونه از کتاب سفینۀ مرحوم فیض([[204]](#footnote-204)) صفحه 70 که ایشان از کتاب کافی و سایر کتب معتبرۀ شیعه جمع نموده‌اند، در اینجا برای اتمام حجّت می‌آوریم:

1. امیرالمؤمنین علی فرمود: «يَا مَعْشَرَ شِيعَتِنَا وَالْـمُنْتَحِلِينَ مَوَدَّتَنَا إِيَّاكُمْ وَأَصْحَابَ الرَّأْيِ فَإِنَّهُمْ أَعْدَاءُ السُّنَنِ» یعنی: «ای گروه شیعیان ما و منسوب به دوستی ما بپرهیزید از صاحبان رأی، زیرا ایشان دشمنان سنّتهای اسلامند».
2. در نهج‌البلاغه خطبۀ 50 فرموده: «إنّما بَدْءُ وقوعِ الفِتَنِ أهواءٌ تُتَّبَعُ وأحكامٌ تُبْتَدَع‏ ‏». یعنی: «آغاز فتنه‌ها آرائی است که پیروی شود و احکامی است که ساخته گردد».
3. امام محمّد باقر فرموده: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ، فَقَدْ دَانَ اللهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ، وَمَنْ دَانَ اللهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ، فَقَدْ ضَادَّ اللهَ؛ حَيْثُ أَحَلَّ وَحَرَّمَ فِيمَا لَايَعْلَم‏». یعنی: «هر کس مردم را فتوی به رأی خود دهد پس محقّقا دین خدا را به آنچه نمی‌داند بدست آورده و هرکس دین خدا را به نادانی آورد با خدا ضدّیّت کرده است».
4. امام صادق فرموده: «مَنْ دَانَ اللهَ بِالرَّأْيِ لَمْ يَزَلْ دَهْرُهُ فِي ارْتِمَاس‏» یعنی: «آنکه به رأی خود دین‌داری کند همواره در ضلالت است».
5. امام محمّدباقر فرموده: «لَوْ أَنَّنَا حَدَّثْنَا بِرَأْيِنَا ضَلَلْنَا كَمَا ضَلَّ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا». یعنی: «اگر ما به رأی خود حدیث گوییم گمراه می‌باشیم مانند گمراهی پیشینیان».

خوانندۀ عزیز جایی که رأی امام محمد باقر طبق این حدیث جایز نباشد رأی سایر علماء به طریق اولی گمراهی است.

1. امام جعفر صادق فرمود: «أَنْهَاكَ عَنْ خَصْلَتَيْنِ، فِيهِمَا هُلْكُ الرِّجَالِ: أَنْهَاكَ أَنْ تَدِينَ اللهَ بِالْبَاطِلِ، وَتُفْتِيَ النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ». یعنی: «تو را از دو خصلت نهی می‌کنم که در آن ­دو، مردان بزرگ هلاک شده‌اند، تو را نهی می‌کنم از اینکه دین باطلی به نام دین خدا اختیار کنی و یا مردم را به آنچه نمی‌دانی فتوی دهی».
2. امام موسی بن جعفر فرموده: «مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ». یعنی: «هر کس به رأی خود نظر کند هلاک شده و آنکه کتاب خدا و گفتار پیغمبرش را رها کند کافر است».
3. امام جعفر صادق فرموده: «كُلُّ مُفْتٍ ضَامِنٌ». یعنی: «هر کس فتوی دهد ضامن فتوای خود است».
4. امام جعفر صادق فرموده: «إِنَّا إِذَا وَقَفْنَا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، قُلْنَا: يَا رَبِّ أَخَذْنَا بِكِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ، وَقَالَ النَّاسُ: رَأَيْنَا بِرَأْيِنَا» یعنی: «چون ما در حضور پروردگار بایستیم برای حساب و کتاب، گوییم پروردگارا ما به کتاب تو تمسّک جستیم و مردم گویند به رأی خود عمل کردیم».
5. امام جعفر صادق در تفسیر آیه 31 سوره توبه که فرموده:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: 31].

«علما و مقدّسین خود و مسیح پسرمریم را ارباب به جُز خدا گرفتند و حال آنکه مأمور نبودند جُز به عبادت إله واحد یعنی مقصد واحد (معلوم می‌شود بزرگان دین را در حوائج مقصد قرار دادن مانند عبادت ایشانست و شرک و کفر می‌باشد چون إله به معنی ما یُقصَدُ إلَیهِ فِی الحوائج، می‌‌باشد) نیست معبودی و مقصدی جُز او، منزه است از آنچه شریک او قرار می‌دهند».

امام فرموده در اینجا علماء و مقدّسینِ یهود و نصاری، ایشان را به عبادت خود دعوت نکردند و اگر دعوت می‌کردند ایشان نمی‌پذیرفتند ولکن برای ایشان احکامی آورده‌اند و ایشان پذیرفتند و همین کار عبادتشان محسوب شده و به شرک وارد شدند، ولی متوجّه نشدند.

نویسنده گوید: در زمان ما عدّه‌ای از نصاری بنام ارتدوکس بیدار شده‌اند و دیگر تقلید از کشیشان و علمای خود را روا نمی‌دانند و عَلَیهِ خرافات کشیشی قیام کرد‌ه‌اند و می‌گویند ما خدا، انجیل و حضرت مسیح را قبول داریم ولی کشیش لازم نداریم. ای کاش مسلمین نیز بیدارشوند و برای حفظ کتاب خدا و تعلّم آن قیام کنند و به جهاد و پیکار، از زیر بار احکام و آراء و بلکه خرافات بیرون روند و از آراء بشری خود را نجات دهند. ولی متأسّفانه امّت اسلام مانند یهود و نصارای اوّلیّه دست از کتاب خدا کشیده و به تقلید بدون مدرک چسبیده‌اند و لذا خدا پس از آیۀ فوق که در کفر اهل کتاب است خطاب به مسلمین نموده برای بیدار کردن آنان می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 34].

«آهای مؤمنین، بسیاری از علماء و مقدّسین محقّقاً اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا بازمی‌دارند».

مؤلّف گوید: علمای زمان ما مال مردم را به زور، غصب و سرقت نمی‌خورند، بلکه بعضی به نام سهم امام و سایر وجوه جعلیّۀ شرعیّه، مال مردم را حیف و میل می‌کنند. حال کسی که می‌گوید من مسلمان و یا شیعه می‌باشم چگونه این همه آیات و اخبار را ندیده گرفته، باز به دنبال رأی این و آن می‌رود و دین خدا را از کتاب خدا و سنّت رسول نمی‌گیرد؟ آیا نمی‌داند که برای تقلید هیچ مدرکی نیست؟

آیا تقلید مدرکی دارد؟

با دلائل بسیار ثابت شد که تقلید از آراء امر باطلی است. حال باید دید که مدّعیان وجوب تقليد مدرکی دارند یا خیر؟ زیرا مدّعی باید مدرک بیاورد نه منکر. ما مدارک آنان را که به خیال خود نوشته‌اند در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند:

**اوّل-** خبر واحدی است که راوی از توقیع یعنی از نامۀ امام زمان در زمان غیبت نقل کرده و خود امام را ندیده، ولی نامه‌ای دیده که در آن نوشته شده: «وَأَمَّا الْـحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا». یعنی: «در پیش‌ آمد‌هایی که واقع می‌شود به روایان اخبار ما رجوع کنید». این خبر اگر راست باشد دلالت بر تقلید ندارد، خصوصاً در احکام دین، زیرا فرموده: در حوادثی که رخ می‌دهد رجوع به راویان اخبار کنید و نفرموده در احکام دین، احکام دین که از حوادث نیست، احکام دین ثابت و پا برجا بوده قبل از این توقیع، و تا روز قیامت خواهد بود.

**ثانیاً:** راویان اخبار مجتهد نبوده‌اند اصلاً راوی حدیث لازم نیست مجتهد باشد، زیرا نامهای راویان اخبار در کتب رجال و حدیث ذکر شده هیچ کدام مجتهد نبودند. پس این توقیع که کاتب آن دیده نشده مربوط به اجتهاد و تقلید نیست.

**ثالثاً:** در این توقیع امر شده به راویان رجوع کنید برای تعلّم و تعلیم نه برای تقلید، به اضافه راویان حدیث را حجّت قرار داده در صورتی که قرآن (در آیۀ 165 سورۀ نساء) می‌فرماید پس از انبیاء حجتی نیست([[205]](#footnote-205)).

**دوّم-** خبری مجعول است که در تفسیر جعلی به نام امام حسن عسکری در ذیل آیه 78 سورۀ بقره:

﴿وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ ٧٨﴾ [البقرة: 78].

«بعضی از ایشان بی‌سوادند که از کتاب آسمانی خود چیزی نمی‌دانند جز آرزوهای خیالی، و نیستند جز اهل گمان».

این آیه در مذّمت تقلید عوام یهود است که از کتاب آسمانی خود چیزی نمی‌دانستند جُز آرزوها و تماماً اهل گمان بودند و علمی به مطالب دین خود نداشتند مانند ملّت ما. پس این آیه ردّ است بر اهل تقلید و مذّمت می‌کند کسانی را که به ­واسطۀ تقلید، از کتاب آسمانی خود بی‌خبرند و به دنبال گمان رفتند، در ذیل این آیه گوید: «فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامِّنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللهُ بِالتَّقْلِيدِ فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِينِهِ مُخَالِفاً عَلَى هَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ». یعنی: «هرکس از عوام مسلمین از چنین فقهاء تقلید کند مانند یهود خواهد بود، که خدا ایشان را مذّمت کرده به سبب تقلید و امّا هر کس از فقها که خود را نگهدارد و دین خود را حفظ کند و با هوای نفس مخالفت ورزد و به أمر مولای خود اطاعت کند بر عوام لازم است که از او تقلید کنند.» این خبر **اوّلاً:** دلالت دارد بر مذمّت تقلید از رأی ظنّی، پس صدر حدیث ردّ است بر اهل تقلید و موافق همان آیه است که این حدیث در ذیل آن آمده، ولی ذیل این حدیث مخالف آیه است و امر به تقلید می‌باشد و باید ذیل را رها کرد چون مخالف با آیه می‌باشد.

**ثانیاً:** تفسیری که این خبر در آن ذکر شده مجعول است و به طور مسلّم از امام عسکری نیست، اگر کسی دروغ‌ها و خرافاتی که در این تفسیر وجود دارد ببیند خواهد گفت این چگونه امامی است که از همه چیز بی‌اطّلاع بوده، در کتاب «اخبار‌الدّخیلة» که مؤلّف آن عالم جلیل متبحّر آقای حاج شیخ محمّدتقی شوشتری است از صفحۀ 152 تا 80 صفحه دروغ­ها و جهالتهای روشن و چیزهای برخلاف تواریخ آن را نشان داده و می‌گوید اگر این کتاب راست باشد باید گفت اسلام از ریشه دروغ است و از غضائری که استاد نجاشی و از بزرگان علم رجال است نقل کرده که او گفته راوی این تفسیر ضعیف و کذّاب است و این کذّاب این تفسیر را روایت کرده از دو نفر مرد مجهول و می‌نویسد در این تفسیر منکراتی است([[206]](#footnote-206)). از آن جمله در این تفسیر آمده که حجّاج بن ‌یوسف که حاکم از طرف عبدالملک بوده در عراقین، چندین مرتبه خواست مختار را به قتل برساند و موفّق نشد تا اینکه نامه از عبدالملک می‌آمد که او را رها کن، در صورتی که مختار در سنۀ 67 به دست مصعب بن زبیر در زمان تسلّط ابن زبیر بر عراقین کشته شده بود، قبل از آن که نامی از حجّاج باشد، و حجّاج چند سال بعد در سنۀ 75 بر عراقین حکومت پیدا کرد. و می‌گوید چگونه امام از تاریخ بی‌اطّلاع بوده، پس ثابت کرده که این تفسیر مملوّ از کذب و خرافات است و شأن امام أجلّ است از چنین کتابی. هر که خواهد به کتاب «اخبار‌الدّخیلة» مراجعه کند. حال باید دید با روایت چنین کتابی می‌توان بر خلاف کتاب خدا و سنّت رسولص استدلال کرد و تقلیدی را که خدا نهی کرده اثبات نمود؟ البتّه خیر.

**ثالثاً:** این خبر ضدّ آن آیه است که در ذیل آن وارد شده: آیه می‌گوید به دنبال تقلید مرو، ولی این خبر می‌گوید تقلید روا است. اگر به خود آیه عمل کنیم بهتر است از عمل به خبر مجعولی.

**رابعاً:** این خبر حواله به مجهول و بلکه حواله به محال کرده، زیرا مردم چه می‌دانند و از کجا بشناسند فقیهی را که مخالف هوای نفس باشد؟ چه بسیار کسانی که ظاهراً برای ریا و گول زدن مردم زاهد شده‌اند.

**خامساً:** این خبر بیان نکرده در چه چیز تقلید کنند در افعال و اعمال او و یا در امور دین و یا امور عرفی؟ این خبر مبهم گذاشته مثلاً اگر او سه زن گرفت تو هم سه زن بگیر یا اگر او به زراعت پرداخت تو هم زراعت کن. اصلاً در چیزهایی که خدا و رسول بیان کرده‌اند تقلید این و آن جا ندارد و موجب پشیمانی و خلود دوزخ است. چنانکه اهل دوزخ در آیۀ 66 سورۀ احزاب می‌گویند:

﴿يَٰلَيۡتَنَآ أَطَعۡنَا ٱللَّهَ وَأَطَعۡنَا ٱلرَّسُولَا۠ ٦٦﴾ [الأحزاب: 66].

«ای کاش ما خدا و رسول را اطاعت کرده بودیم» و دنبال دیگران و اطاعت آنان نمی‌رفتیم.

**سادساً:** صاحب کفایة الأصول می‌گوید این خبر دلالت بر وجوب تقلید ندارد و لفظ وجوب در آن نیامده، به اضافه معنی تقلید قبول احکام او نیست، بلکه تقلید این است که هر کاری او می‌کند، دیگران نیز بکنند چنانکه ذکر شد.

**سوّم-** اخباری که دلالت بر جواز فتوی دارد مانند خبری که امام به ابان بن تغلب فرموده: بنشین در مسجد و فتوی بده و به این خبر تخصیص داده‌اند حرمت پیروی ظنّ را و گویند پیروی ظنّ حرام است جُز در این مورد معلوم می‌شود حرمت پیروی ظنّ را همه قبول دارند. جواب این خبر این است که:

**اولاً:** قرآن و اخبار بسیاری نهی نموده از فتوی دادن و این خبر معارض با قرآن است و مردود و مطرود خواهد بود. در سورۀ نساء آیۀ 127 فرموده:

﴿وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِۖ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ﴾([[207]](#footnote-207)) [النساء: 127].

و در آیۀ 176 فرموده:

﴿يَسۡتَفۡتُونَكَ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِي ٱلۡكَلَٰلَةِ﴾([[208]](#footnote-208)) [النساء: 176].

که در این آیات از رسول خداص فتوی می‌خواستند، خدا در جواب فرموده: بگو خدا فتوی می‌دهد نه رسول او. جایی­که رسول خداص حقِّ فتوی ندارد چگونه ابان فتوی بدهد. و امام باقر فرموده: «مَنْ أَفتَی النَّاسَ بِرأَیِه ]فَقَدْ دَانَ اللهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ، وَمَنْ دَانَ اللهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ[ فَقَدْ ضَادَّ اللهَ»([[209]](#footnote-209)). پس باید گفت آن خبری که امام به فلان ­کس فرموده فتوی بده شاید فتوای او با ذکر دلیل بوده که همان تعلیم و تعلّم می‌شود.

به هرحال این خبر نمی‌گوید مردم علم دین نیاموزند و به دنبال فتوی بروند و کتاب خدا را مهجور گذارند و مشمول آیۀ 30 سوره فرقان: ﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا ٣٠﴾([[210]](#footnote-210)) قرار گیرند.

**ثانیاً:** امام به او گفته است فتوی بده، این تکلیفِ شخص او بوده به دیگران چه مربوط است. به اضافه به دیگران نفرموده بروید از ابان تقلید کنید. پس چنین خبری دلیل بر جواز تقلید نمی‌شود.

**چهارم-** دلیل عقلی است که می‌گویند چون همه کس وقت ندارد و نمی‌تواند تحصیل اجتهاد کند ناچار باید تقلید کند، زیرا باید دنیای خود را اداره کند. و این دلیل صحیح نیست و چندین جواب دارد:

1. هر کس وقت ندارد لازم نیست تقلید کند و نه اجتهاد کند بلکه چند مسئله محلِّ احتیاج خود را تعلّم کند و از عالم به قرآن و سنّت دلیل بخواهد و یا به کتابی چون احکام القرآن رجوع کند، و این آسانتر است از تقلید اعلم، چنانکه بیان خواهد شد.
2. مراجع تقلید می‌گویند در اصول دین و عقاید باید اجتهاد کنید و تقلید جایز نیست. چگونه کسی که وقت ندارد و باید به دنیای خود برسد در عقاید اجتهاد کند با اینکه در هر عقیده اقوال مختلفه وارد شده و هر قولی دلائل متعدّدۀ فکری و عقلی دارد. اینجا وقت او کفاف می‌دهد ولی در تعلّم بعضی از مسائل فرعی که آسانتر است وقت ندارد. پس در مسئله فرعی نیز باید تحقیق و تعلّم نماید.
3. شما تقلید أعلَم را واجب می‌دانید و تشخیص اعلم اگر محال نباشد از هرمسئله‌ای مشکل‌تر است و تعلّمِ مسئله‌ای محلّ احتیاج از تشخیص اعلم آسانتر است، زیرا مانند زمان ما که ده نفر مجتهد در بلاد اسلامی می‌باشد و هریک مدّعی اعلمیّت است، زیرا رساله از خود نشر کرده و تقلید اعلم را واجب می‌داند معلوم می‌شود خود را اعلم دانسته که رساله برای مقلّدین نوشته، حال بگویید این ده مجتهد که غالباً در یک حوزه بوده‌اند چگونه خودشان ندانسته‌اند که اعلمشان کیست که باید دیگران تشخیص دهند؟

و اگر خودشان ندانسته‌اند چگونه مقلّدان­شان بشناسند؟ می‌گویند هر کس شهریّه بیشتر بدهد او اعلم است. و اگر بگویید این ده نفر، اعلم را می‌شناسند ولی کتمان می‌کنند، گوییم کسی که حقی را کتمان کند عادل نیست و در نتیجه تقلید او حرام است. حال آن عوامی که وقت اجتهاد ندارد اگر مسئلۀ‌ محلّ احتیاج خود را از روی مدرک تعلیم کند برای او آسانتر است از پیدا کردن اعلم. یک مسئله را با مدرک یاد گرفتن بهتر از هزار مسئلۀ تقلیدی بدون مدرک است. چنین کسی که حکم خدا را از کتاب و سنّت یاد گرفته نه مبتلا به فوت مجتهد و تغییر رساله می‌شود، نه گرفتار تغییر رأی و نه به اختلاف و سرگردانی گرفتار می‌شود.

1. رأی مجتهد حکم خدا نیست و لذا به مردن او حکم او از بین می‌رود و تقلید او جائز نیست و لذا متقدّمین از علماء حتّی ائمّۀ هُدی‡رسالۀ تقلیدیّه نداشتند و مردم صدر اسلام چه کارمی‌کردند، این عوام باید همان کار را بکند. آنان از کتاب خدا و سنّت رسول یاد می‌گرفتند، ولو اینکه بی‌سواد بودند. به اضافه علم دین مانند علم طبّ نیست که یک نفر دکتر برای محلّی کافی باشد بلکه علم دین بر همه کس واجب است که مسائل محلّ احتیاج خود را یاد گیرد. رسول خداص فرموده: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِم‏». می‌گویند باید به متخصّص رجوع کرد جواب این است که علم دین بر هر کس واجب است عیناً واجب کفایی نیست و در واجبات کفایی باید به متخصّص رجوع کرد و به اضافه دلیل بسیاری داریم که مجتهدین تخصّصی ندارند.
2. فتوای مجتهد ظنّی است و حق تعالی از اتّباع ظنّ نهی شدید نموده، در سورۀ انعام آیه 148 فرموده:

﴿إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا تَخۡرُصُونَ﴾ [الأنعام: 148].

«پیروی نمی‌کنید جُز گمان را و نیستید شما مگر اهل حدس و تخمین».

و در جای دیگر فرموده: ﴿بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَهۡوَآءَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾.([[211]](#footnote-211)) و مذمّت کرده از پیروی آراء ظنّی و در بسیاری از آیات قول بدون علم را تحریم نموده، در سوره اعراف آیه 33 فرموده:

﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ.... وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾

[الأعراف: 33].

«بگو همانا پروردگارم حرام کرده فواحش را ... و حرام کرده گفتن آنچه را نمی‌دانید برخدا».

و امیرالمؤمنین علی در خطبۀ 17، 18، 85، 86 و خُطَب دیگر نهج البلاغه از اظهار رأی و پیروی آن مذّمت کرده، چگونه پیروان او برخلاف قول او بلکه برخلاف قول خدا یک عدّه اظهار رأی و عدۀ دیگر پیروی می‌کنند. پس عوام باید تعلّم دین از کتاب و سنّت کند تا ثواب و سعادت دنیا و آخرت را ببرد ما کتاب احکام القرآن را برای اتمام حجّت و رفع سرگردانی عوام و تعلّم ایشان نوشتیم به آن مراجعه شود.

1. غالب مجتهدین تغییر رأی می‌دهند اگر رأی اول ایشان صحیح بوده پس رأی دوّم باطل است و اگر رأی دوّم صحیح باشد پس رأی اوّل باطل بوده.

علی در خطبۀ 174 نهج البلاغه فرموده: «أَنَّ الْـمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ الْعَامَ مَا اسْتَحَلَّ عَاماً أَوَّلَ وَيُحَرِّمُ الْعَامَ مَا حَرَّمَ عَاماً أَوَّلَ ... وَلَكِنَّ الْـحَلَالَ مَا أَحَلَّ اللهُ وَالْـحَرَامَ مَا حَرَّمَ اللهُ‏». یعنی: «مؤمن حلال می‌داند آنچه را سال اوّل حلال دانسته و حرام می‌داند آنچه را سال اوّل حرام دانسته.» و رسول خداص فرموده: «حَلَالَ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامَهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة»([[212]](#footnote-212)). یعنی تا قیامت تغییر نمی‌کند. آیا از کسی که چیزی را گاهی حلال و گاهی حرام می‌داند می‌توان تقلید کرد؟ آیا تقلید از کتاب خدا بهتر نیست؟ آیا از تغییر آراء بشری و تبدیل رساله‌ها راحت شدن بد است؟ خدا فرموده: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ﴾. آیا رسالۀ خدا آسان نیست؟ یک عدّه از نصاری از حمل بار کشیشان خسته شدند و گفتند ما خدا و عیسی را قبول داریم و از دستگاه استحمار کشیشی بیزاریم. آیا ممکن است مسلمین نیز بیدار شوند؟ مسائل اسلامی اکثر ضروری و بدیهی و محل اجماع مسلمین است، اصلاً احتیاج به اجتهاد و تقلید ندارد. این مدّعیان اجتهاد تماماً مقلّد فقهای سابقند در اصل فتوی و در مقام عمل مقلّد عوامند و به میل عوام فتوی می‌دهد، یعنی هر طوری که عوام میل دارد ایشان طبق رضای عوام فتوی می‌دهند، برای اینکه عوام را نرانند و لذا حقائق را کتمان می‌کنند و مشمول آیه 159 سوره بقره می‌باشند.

**پنجم-** ایشان به آیاتی از قرآن استدلال کرده‌اند که همان آیات ردّ است بر اهل تقلید. یکی آیۀ:

﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [الأنبیاء: 7].

«اگر نمی‌دانید از اهل قرآن و یا اهل تورات سؤال کنید».

مفهوم آیه این است که سؤال کنید تا بدانید پس این آیه دلیل بر وجوب تعلّم است نه تقلید، مگر اینکه تقلید را مجازاً به معنی تعلّم بگیریم و چنین مجازی در لغت نیامده. صاحب کفایة الأصول می‌گوید این آیه ظاهر است در تعلّم، نه در تقلید([[213]](#footnote-213)). پس این آیه ردّ است بر قائلین به تقلید. و دیگر آیۀ

﴿فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ لَعَلَّهُمۡ ....﴾ [التوبة: 122].

«پس چرا از هر گروهی از ایشان عدّه‌ای برای تعلّم جهاد و فراگرفتن احکام دین کوچ نمی‌کنند برای اینکه چون برگردند قوم خود را بترسانند».

این آیه صریح است در تفقّه و تعلم نه در تقلید. و نفرموده قوم ایشان از ایشان تقلید کنند. پس این آیات ردّ است بر اهل تقلید. چگونه به چنین آیات استدلال کرده‌اند بر وجوب تقلید و مدرک دیگری هم ذکر نکرده‌اند؟

پس مسلّم می‌شود که دلیلی برای تقلید نیست. حال خدا کند حسد و تکبّر را کنار گذارند و به سخن ما گوش دهند و بیدار شوند و به برکت تعلیم و تعلّم کتاب خدا و سنّت رسول به توسّط احادیث صحیحه به حقائق دین آگاه شوند و خرافات دینی را دور بریزند و از زیان تقلید دوری جویند. چه نیکو گفته آنکه گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دم مزن از رأی رأی و اجتهاد |  | در بر آیات کفر است و عناد |
| هان و هان ای رهبران شرع و دین |  | هست ما را بس خطر‌ها در کمین |
| بس کنید این اختلاف و این نفاق |  | در طریق حق نمائید اتفّاق |
| خلق را از راه حق آگه کنید |  | نی که از فتوای خود گمره کنید |
| شرط اصلاح جهان از این فساد |  | اتّحاد است اتّحاد است اتّحاد |
| مایۀ جمعیّت ما جمعه بود |  | خصم چون دانست آن را در ربود |
| حق بگفت ای مؤمنین ارجمند |  | چون اذان جمعه صوتش شد بلند |
| جمله بشتابید از بهر نماز |  | بر نماز جمعه رو آرید باز |
| لیک فتواهای صد عالی جناب |  | گشت سدّ بر راه قرآن و کتاب |
| پیغمبر نماز جمعه بر |  | اهل اسلام است فرض و معتبر |
| هر که او بنمود ترک این صلاة |  | در حیات من و یا بعد از مماة |
| حق پریشانش کند در روزگار |  | تا أبد ماند ذلیل و خوار و زار |
| نی پذیرد حق صیامش نی صلاة |  | نی بود حجّش قبول و نی زکاة |
| این پریشانی که اندر جمع ما است |  | زاده نفرین ختم الأنبیاء است |
| جمعه در اسلام رکن أعظم است |  | هرچه گویم از مزایایش کم است |
| جمعه باشد از ضروریّات، پس |  | نیست جایز اندر آن تقلید کس |
| ای مسلمانان از این خواب گران |  | دیده بگشائید و برخیزید هان |
| دوره تقلید و فتوی شد تمام |  | بعد از این علـم است بهر خـاص وعام |
| سبط پیغمبر ز فتوی کشته شد |  | آری از فتوی به خون آغشته شد |
| هست این تقلید چاهی بس عمیق |  | چشم عقلت باز کن باز ای رفیق |
| گر که آید روز عرض و امتحان |  | بانگ واویلا برآرند أمتّان |
| کای خدا ای ملجأ هر مستمند |  | پیشوایان راه ملّت را زدند |
| مجتهد کز رأی خود آرد دلیل |  | پیش قرآن رأی او باشد علیل |
| هرکه را تقلیدی از ایشان بود |  | دائماً از باد شک لرزان بود |
| الحذر ای مؤمن از تقلید و ظنّ |  | نیست این جُز پیرویِّ اهرمن |
| باید از تقلید باشی برحذر |  | الحذر ثمّ الحذر ثمّ الحذر |
| گر تو خواهی باشی از اهل نجات |  | ترک کن تقلید رأی بی‌ثبات |
| خلق چون تقلید و نادانی گزید |  | گشت استعمار را قوّت مزید |
| ای که اندر بند تقلیدی اسیر |  | بند بگسل گوش کن پندی پذیر |
| ما بسی دیدیم قرآن و خبر |  | نیست در تقلید جُز لعن و ضرر |
| جُز کتاب و سنّت از خود دور کن |  | هم رسول و آل او مسرور کن |
| خلق را تقلیدشان بر باد داد |  | ای دوصد لعنت بر این تقلید باد |

و السّلام علی من اتّبع الهدی ونعوذ بالله من مضلاّت الفِتَن وشرور أهل الزّمن. (تاریخ 1344)

24- بی‌خبری از قرآن ضررهای مادّی و معنوی دارد

امّت اسلام در اثر بی‌خبری از قرآن به ضرر و زیانهای بسیاری مبتلا شده، ما نمونه‌ای از آنها را می‌نگاریم:

1. در ایام حجّ در مِنی میلیونها گوسفند، گاو و شتر قربانی می‌شود و بدون استفاده در گودالهایی زیر خاک می­کنند از ترس ماندن در هوای گرم و بوی تعفّن آنها. درحالی­که بسیاری از فقرای مسلمین در ممالک اسلامی به دو سیر گوشت حلال محتاجند و دسترسی ندارند، آیا این اسراف نیست؟ آیا این ضرر جایز است؟ باید سردخانه‌ای بسازند و جلو این اسراف و تبذیر را بگیرند، زیرا قرآن در آیۀ 28 سوره حجّ فرموده:

﴿لِّيَشۡهَدُواْ مَنَٰفِعَ لَهُمۡ وَيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۖ فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡبَآئِسَ ٱلۡفَقِيرَ ٢٨﴾ [الحج: 28].

«حاضر شوند به حجّ برای اینکه بهره‌های خود را مشاهده کنند و در روزهای معلومی نام خدا را بیاد آرند بر آنچه روزی ایشان کرده از حیوانات چهار پا که از آن بخورید و به سختی کشیدۀ فقیر اطعام کنید».

و در آیۀ 36 و 37 همین سوره فرموده:

﴿وَٱلۡبُدۡنَ جَعَلۡنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ لَكُمۡ فِيهَا خَيۡرٞۖ فَٱذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَا صَوَآفَّۖ فَإِذَا وَجَبَتۡ جُنُوبُهَا فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡقَانِعَ وَٱلۡمُعۡتَرَّۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرۡنَٰهَا لَكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٣٦ لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡ﴾

[الحج: 36-37].

«حیوانات تنومند را برای شما از شعائر إلهی قرار دادیم، برای شما در آنها خیر است، پس یاد خدا کنید و خدا را نام برید بر ذبح و نحر آنها، در حالی که بر پا باشند، پس چون به پهلو فرود آیند از آنها بخورید و به فقیر و سائل وارد اطعام کنید، بدین گونه آنها را برای خاطر شما مسخرّ کردیم و تا شکر گزارید، گوشتها و خون آنها به خدا نرسد ولیکن پرهیزگاری شما بخدا می‌رسد».

از این آیات معلوم می‌شود که هدف قرآن از قربانی حیوانات خوردن و به فقراء و مساکین اطعام نمودن است نه زیر خاک کردن. اگر مسلمین از این آیات با خبر بودند چنین اسراف حرامی را مرتکب نمی‌شدند و یا قربانی خود را چون مصرف ندارد دو روز عقب می‌انداختند و اگر سردخانه‌ای فراهم می‌کردند از گوشت، پوست، پشم و کرک آنها به نفع فقراء استفاده می‌کردند.

1. ضرری که از دادن خمس و سهم امام از مالی که از کسب و کار به دست آمده و مدرکی در **کتاب خدا** و **سنّت رسول** برای اداء آن نیست و دلیلی از حدیث وعقل و اجماع نیز ندارد.

**امّا کتاب خدا:** یک آیه وارد شده در خمس غنائم جنگی در سورۀ انفال آیه 41([[214]](#footnote-214)) به صریح جملۀ:

﴿يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ﴾([[215]](#footnote-215)) [الأنفال: 41].

و:

﴿يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَان﴾([[216]](#footnote-216)) [الأنفال: 41].

و:

﴿إِذۡ أَنتُم بِٱلۡعُدۡوَةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُم بِٱلۡعُدۡوَةِ ٱلۡقُصۡوَىٰ وَٱلرَّكۡبُ أَسۡفَلَ مِنكُمۡۚ ﴾([[217]](#footnote-217)) [الأنفال: 42].

که نشان می‌دهد هر چیزی که روز جنگ بدر روز جدا شدن موحّدین از مشرکین و برخورد این دو جمع به یکدیگر، به دست مسلمین آمده به عنوان غنائم، باید خُمس آن را زمامدار مسلمین بین خود و نزدیکان خود، فقراء، ایتام و غرباء مسلمین تقسیم کند و مربوط به بهرۀ کسب و کار و بازار نیست. و به اضافه رسول خداص درتمام عمرش و همچنین امیرالمؤمنین علی و سایر خلفای اسلامی در زمان خلافت خود یک درهم به عنوان خُمس ارباح مکاسب از کاسبی نگرفته و مردم هم نداده‌اند و چنین موضوعی در سیرۀ رسول خداص و خلفاء مطرح نبوده و گرنه حضرت امیر و برادرش عقیل صاحب میلیونها درهم و دینار می‌شدند. پس از یک قرن و دو قرن اخباری به نام ائمّه ‡جعل کردند که کاسب شیعه باید خمس و سهم امام بدهد، امّا در مقابل آن، اخبار و احادیث بسیاری وارد شده که خُمسی جُز در غنائم جنگی نیست. و اخبار بسیار دیگری نیز آمده که ائمّه ‡خمس را به شیعیان خود بخشیده و برای آنان مباح و حلال کرده‌اند که نپردازند، مثلاً در جلد ششم وسائل الشّیعة صفحه 378 به بعد 22 حدیث را روایت کرده که ائمّه‡ فرموده‌اند که ما خُمس را برای شیعیان خود حلال کرده و بخشیده‌ایم و در خبر16 روایت کرده از توقیع امام زمان که فرموده: «وَأَمَّا الْـخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِل‏»**([[218]](#footnote-218))** ما نمی‌دانیم چگونه ائمّه‡حکمی در طول احکام خدا زیاد کرده و سپس آنرا برداشته و از شیعیان خود این حکم را برداشته­اند، این کار مشروع نیست. ممکن نیست حکمی که در زمان رسول خداص نبوده بدین بیفزاید، به هر حال چون مردم از قرآن و سنّت رسول خداص بی‌خبرند، این زیان را متحمّل شده و در دین اسلام که دین مساوات است و دین تبعیض‌نژاد نیست چگونه این تبعیض را آورده‌اند؟ با اینکه رسول خداص همان خمس غنائم جنگی را بین فقراء و أیتام مسلمین تقسیم کرده و به یتیم آل محمّد نداده، زیرا در جنگ بدر ایتام و مساکین آل محمد وجود نداشته است. هر کاری که رسول خداص کرده همان الگو و اسوه است برای تمام مسلمین که باید به او اقتدا کنند. و امیرالمؤمنین چنانکه در بحار ج 2 ص266 آمده، فرموده: «السُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ اللهِ وَالْبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَ مِنْ بَعْدِهِ»**([[219]](#footnote-219))** در کتاب خدا و سنّت رسولص خبری از خمس ارباح مکاسب نیست.

**و امّا عقل:** هیچ عاقلی حکم نمی‌کند که هر پیر زن چرخ‌ریس و پیرمرد قد خمیده هر چه دارد از کسب و کار خمس آن را به دیگری بدهد بدون امر إلهی. و **امّا اجماع**: پس بدان که بیشتر فقهای مذاهب اسلامی قائل به خمس ارباح مکاسب نشده و آن را بدعت می‌دانند. و فقهای شیعه در خمس ارباح مکاسب اختلاف دارند، بسیاری از ایشان خُمس ارباح را مخصوص امام می‌دانند تمام آن را و می‌گویند امام هم به شیعیان بخشیده و بعضی اصلاً خمس را واجب نمی‌دانند. ما عدّه‌ای از بزرگان علمای شیعه را که خمس را واجب ندانسته‌اند ذکر می‌کنیم تا معلوم شود مسئله مورد اتّفاق نیست:

**اوّل-** ابن جنید که از بزرگان علمای شیعه بوده در زمان دیالمه به نقل علامه در «کتاب مختلف» ج2 ص 31.

**دوّم-** مرحوم ابن عقیل به نقل محقّق سبزواری در کتاب «ذخیرة المعاد».

**سوّم-** شیخ مفید به نقل محدّث بحرانی در «کتاب حدائق» ج 12 ص 38.

**چهارم-** شیخ صدوق محمّد بن بابویه القمّی در کتاب «من لایحضر» که سخنی از ارباح مکاسب و خمس تجارت نیاورده، ولی احادیث تحلیل خمس را برای شیعیان آورده. و از کلام حاج شیخ عبّاس قمی در «منتهی‌الآمال» در ذکر جلالت شأن زکریّا بن آدم که نوشته: «و اهل قم اوّل کسانی هستند که خمس فرستادند به سوی ائمّه‡» معلوم می‌شود تا آن زمان خمس معمول نبوده است.

**پنجم-** شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» ج 4 ص 143 فرموده: ائمّه† خمس متاجر را برای ما مباح کرده‌اند که تصّرف شیعه در آن جائز است و نیز در کتاب «المبسوط» ج 1 ص 263 و در کتاب «النّهایة» ص 200 چنین فرموده است.

**ششم-** شیخ فقیه سلاّر حمزه بن عبدالعزیز به نقل علامه در «مختلف» ج 2 ص 30 و 37 که راجع به خمس فرموده: «قَدْ أَحَلُّونَا مَا نَتَصَرَّفُ مِنْ ذَلِكَ كَرَمًا وَفَضْلًا»**([[220]](#footnote-220))**.

**هفتم-** محقّق ثانی الکرکی در «کتاب خراجیّة» ص 26 فرموده خمس مناکح، متاجر و مساکن برای عموم شیعه حلال است که ندهند.

**هشتم-** مقدّس اردبیلی در کتاب «زبدة البیان» ص210 و در «شرح ارشاد» ص277 به­ کلّی خمس را ساقط نموده.

**نهم-** الشّیخ الجلیل ابراهیم القطیفی در «خراجیة» خود ص 101 تا ص 116 شرح داده که خمس برای شیعه مباح است تا روز قیام قائم و خمس و انفال را ائمّه ‡حلال و مباح نموده‌اند.

**دهم-** السّید السّند سید محمّد صاحب مدارک([[221]](#footnote-221)) در ذیل جمله شرائع: «الخَامِسُ ما يَفْضُلُ عَنْ مؤْنَةِ السَّنَة» فرموده: این خمس به طور مطلق عفو شده است([[222]](#footnote-222)).

**یازدهم-** مرحوم محقّق سبزواری میرزا محمّد باقر خراسانی در کتاب «ذخیرة المعاد»([[223]](#footnote-223)).

**دوازدهم-** ملاّمحسن الفیض در کتاب «وافی» ج 2 جزوۀ 6 ص 48 فرموده: سهم امام چون دسترسی به امام نیست پس به­ کلّی ساقط است و چنین فرموده در «المفاتیح»([[224]](#footnote-224)). و شیخ یوسف بحرانی در کتاب «حدائق» ج 12 ص 442 سقوط حقّ امام را نسبت به کاشانی داده است**.**

**سیزدهم-** الشّیخ الحرّ العاملی در «وسائل الشیعه» کتاب الخمس، سهم امام را در صورت تعذّر ایصال به امام برای شیعه مباح دانسته است. و در «حدائق» ج 12 ص442 فرموده او قائل به سقوط سهم امام است.

**چهاردهم-** صاحب «الحدائق» شیخ یوسف بحرانی در «حدائق» ج2 ص 448 قائل به سقوط سهم امام است.

**پانزدهم-** صاحب «جواهر» در باب خمس فرموده: ظاهر اخبار این است که جمیع خمس مخصوص امام باشد و ایشان هم به شیعیان بخشیده‌اند، ولی نایبان ادعایی نفله کرده‌اند (شاه بخشیده شیخ علی خان نمی‌بخشد) چاپ تبریز ص 164.

**شانزدهم**- شیخ بزرگوار عبدالله بن الصالح البحرانی که فرموده: «یَكُونُ الخُمْس بِأَجْمَعِهِ مُبَاحًا لِلشّیِعَةِ وَسَاقِطاً عَنْهُمْ»**([[225]](#footnote-225))**.

**هفدهم-** به نقل علاّمۀ مجلسی در «مرآت العقول» ج 1 ص 446 که فرموده: جمعی از متأخّرین خمس ارباح را واجب نمی‌دانند.

به اضافه اکثر علمای شیعه تألیفاتی نداشته‌اند تا اجماع ایشان معلوم گردد و تازه آنان­که قائل به خمس بوده‌اند، عدّه‌ای از ایشان گفته که باید نصف آن را به دریا بیندازد تا وقتی که امام بیاید و از دریا خارج سازد و عدّه‌ای معتقد بودند که باید در زمین دفن شود چون امام بیاید زمین گنجهای خود را بیرون می‌ریزد در زمانی که معاملات با صلوات است. پس اجماعی در کار نیست.

1. زیان دیگر در زکات آن­ چنانیکه منحصر به نُه چیز کرده‌اند. خدا زکات را قرین نماز قرار داده و بر هر مسلمانی لازم است که از آنچه خدا به او روزی کرده انفاق کند و منحصر به نُه چیز نیست و جمله: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾([[226]](#footnote-226))و جمله: ﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾([[227]](#footnote-227))و جمله: ﴿أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ الأَرْضِ﴾([[228]](#footnote-228))و جملات دیگر قرآن دلالت دارد که در هر چیزی چه کسب و کار و چه معادن و حبوبات زکات است. و امام صادق نیز فرموده: «فِي كُلِّ شِیءٍ زَكَاةٌ»**([[229]](#footnote-229))** امّا در اثر بی‌خبری از عمومات قرآن زکات منحصر به نُه چیز شده و آن نُه چیز هم از بین رفته، مثلاً در مازندران و گیلان که صدها خروار برنج دارند زکات واجب ندارد و باید فقرای آنجا بیچاره بمانند زیرا آن نُه چیز در آنجا نیست. هر کس پنج شتر دارد که در تمام سال چریده زکات بدهد امّا اگر صد عدد ماشین داشت زکات ندارد و لذا فقرای مسلمین در کمال فقر و بدبختی زندگی می‌کنند و از زکات محرومند و دولتها برای ادارۀ مملکت و نداشتن بیت‌المالِ کافی به مالیات­های نامشروع از قبیل مالیات بر مسکرات و امثال آن متمسّک می‌شوند و فقراء نیز در اثر نبودن بیت‌المال و زکات کافی متمایل به رژیمهای غیر اسلامی می‌شوند، این زیانها در اثر بی‌خبری از قرآن است و این زیانی برای فقراء شده به برکت فتاوای غیرقرآنی.
2. یکی دیگر از زیان‌هایی که گریبانگیر مسلمین شده نذورات است. مسلمین چه مقدار از جهت نذر ضرر مالی دارند، خدا می‌داند، این همه نذورات باطله از جیب ایشان می‌رود، زیرا نذر به معنی پیمان و قرارداد است، باید پیمان و قرارداد با خدا بسته شود تا واجب الوفاء باشد چنانکه در سورۀ نحل آیه 91 فرموده:

﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ ... إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ٩١﴾ [النحل: 91].

«وفا کنید به پیمان خدا.... زیرا خدا می‌داند چه می‌کنید».

امّا نذر و پیمان با اولیاء و بندگان صالحی که از دنیا رفته‌اند لغواست زیرا: اوّلاً ـ خدا آن را واجب الوفا قرار نداده. و ثانیاً: اولیاء خدا از قرارداد و نذر مردم اطّلاعی ندارند و طبق آیۀ 32 سورۀ نحل ارواح پاکان پس از وفات به دارالسّلام بهشت خواهند رفت و از دنیا بی‌خبرند، زیرا اگر از دنیا با خبر بشوند ناراحت می‌شوند، ولی خدا حاضر و ناظر و از پیمان بندگان مطّلع است، و در سورۀ بقره آیۀ 270 فرموده:

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوۡ نَذَرۡتُم مِّن نَّذۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُهُ﴾ [البقرة: 270].

«آنچه انفاق و یا نذر کنید خدا آن را می‌داند».

و لذا حضرت مریم‘می‌فرماید: ﴿إِنِّي نَذَرۡتُ لِلرَّحۡمَٰنِ صَوۡمٗا﴾،([[230]](#footnote-230)) فقهاء اسلامی نذر برای غیر خدا را باطل می‌دانند امّا در اثر بی‌خبری از قرآن همه ساله میلیونها تومان برای قبور صلحاء، امام و امامزادگان نذر می‌شود و از جیب مردم می‌رود و این کار زیانهای معنوی دارد:

الف- توجّه به غیر خدا و حاجت خواستن از غیر او که به صريح قرآن و حکم عقل کار مشرکین است.

ب- نذر پیمانی است که طرفین آن باید حاضر باشند و غیرخدا حاضر و ناظر همه کس نیست و در حقیقت یک طرف آن غائب و در دسترس نیست.

ج- نذر برای غیر خدا تقویت متولّیان بی‌خبر از دین و اکثر موقوفه‌خواران بی‌بند و بار است.

1. یکی دیگر از زیانهای بی‌خبری از قرآن، وقف است که به­ واسطۀ وقف، املاک، اموال، مزارع، خانه‌ها، مدارس، کاروانسراها و باغ­های موقوفه اکثراً خراب مانده نه ساکنین آنها تعمیر می‌کنند و نه مَوقوفٌ عَلَیهِم و نه متولّیان وچنین وقفی مدرک قرآنی ندارد. ضرر و زیان دیگر آن این است که اگر وقف بر قبور اولیاء و صلحاء باشد نتیجه چنین می‌شود که قبور ایشان دارای ضریح سیمین و گنبد زرّین می‌شود و در نظر مردم مراقد آنان از مساجد برتر و عظمت مخلوق در نظرشان از عظمت خالق بیشتر می‌گردد، چنانکه در زمان ما عوام ما خدا را مانند اولیاء او مهربان و دادرس و شفا بده نمی‌دانند.
2. دیگر از زیان‌هایی که به­ واسطۀ بی‌خبری از قرآن، نصیب مسلمین شده عداوت و نفاق فِرَق اسلامی است، با اینکه کتابشان واحد و دین ایشان واحد و قبلۀ ایشان واحد است، باز از قتل و غارت یکدگر دریغ ندارند و هر فرقه تکذیب و تکفیر فرقۀ دیگر می‌کند، چه قدر از مسلمین جهان در طول تاریخ به نام سنّی و شیعه به جان هم افتاده و جنگها و کشت و کشتار‌ها کردند، ولی اگر از قرآن اطّلاعی داشتند می‌دانستند که این کارها ضدّ اسلام و مخالف قرآن است. خدای تعالی در سوره بقره آیه 285 فرموده:

﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ...﴾([[231]](#footnote-231)) [البقرة: 285].

پس هر کس ایمان به خدا، ملائکه، کتب الهی و رسولان او داشته باشد طبق قرآن مؤمن است و جان و مال و آبروی او محفوظ است چه معتقد به خلیفه باشد و یا نباشد، چه علی را خلیفه بداند و چه ابوبکر را، زیرا تمام شیعه و سنّی به آیۀ فوق اعتقاد دارند و هم مؤمن وهم مسلمانند. امّا متأسفانه اکثر عوام شیعه و سنّی از این آیه بی‌خبرند و لذا به خون یکدگر تشنه بوده و گاه گاهی به قتل و غارت یکدگر پرداخته‌اند، چنانکه محقّق طوسی با ابن العلقمیِ وزیر با لشکر مغول ساختند و به قتل عام شهر بغداد پرداختند و دو میلیون و سیصد هزار مسلمان را به عنوان اینکه خلیفه سنّی است کشتند و شاه عبّاس با لشکر قزلباش خود، شهر هرات را که یک مرکز اسلامی بود قتل و غارت کردند و در چالدران تبریز دو لشکر اسلام به نام سنّی و شیعه خون یکدگر را ریختند و به فرق هم کوبیدند و قریب به هشتاد هزار از یکدگر کشتند. در طول تاریخ زمانی نبوده که دو فرقۀ سنّی و شیعه به آزار و اذیّت یکدگر همّت نگماشته باشند در حالی که طبق آیات قرآن هر دو مسلمانند و قتل مسلمان یکی از گناهان کبیره است. قرآن دعوت به اتفّاق و اتّحاد کرده و فرموده: ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ﴾([[232]](#footnote-232))، و در سورۀ روم آیۀ 31 و 32 فرموده:

﴿وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ [الروم: 31-32].

«از مشرکین نباشید آنان­که تفرقۀ دینی آورده و شیعه شیعه و دسته دسته گردیده و هر حزبی به آنچه نزدشان بوده شاد شدند».

متأسّفانه در اثر تفرقۀ مذهبی ممالک اسلامی را تجزیه نموده و استعمار بر همه مسلّط گردیده و باز مسلمین بیدار نشدند و گویندگان مذهبی هر یک از آنان شب و روز بر ضدّ قرآن از یکدگر تکذیب و بدگویی می‌کنند و اگر دانشمند خیر‌خواهی خواسته ایشان را بیدار کند و یا موادّ نفاق را بردارد و وسائل تفرقه را از بین ببرد مورد طعن و لعن خود مسلمین شده مثلاً مرحوم آیت الله خالصی اعلام کرد که یکی از وسائل تفرقه میان سنیّ و شیعه زیاد کردن شهادت بر ولایت در اذان است و طبق کتب و احادیث شیعه این شهادت در اذان نبوده و بدعت است، این مادّۀ افتراق را که جزء اذان نبوده حذف کنید، در عوض اینکه امثال و اقران او، او را تصدیق و یاری کنند آمدند از روی حسد او را تکذیب و مردم عوام را بر او شورانیدند.

1. یکی دیگر از زیان و ضررها که مسلمین مبتلا شده‌اند و دربارۀ آن پول­ها خرج می‌کنند چاپ کتاب­های ضدّ قرآنی است که مخالف قرآن است بسیاری از مطالبش، مانند کتاب ضرب شمشیر بر منکر خطبۀ غدیر و امثال آن.

ما برای نمونه این زیان‌*‌*‌ها را تذّکر دادیم البته زیانهای دیگر نیز هست که نمی‌توان شمرد، مانند مخارج عزاداری­های معموله طبل و دهل، دسته‌ها و حجله‌ها، علمها و زنجیرها و مجالس هفتگی و سالانۀ غیرمشروع و مجالس دعاهای غیرمشروعۀ ضدّ قرآنی شرک‌آور و سفره‌های بی‌بی‌فلان و زیان­های قمه زدن به­طوری که پوست سر را بشکافد، که هر تیغی ولیّ طفل و یا مسلمانی بر سر او بزند باید یک شتر دیه دهد و یا ده اشرفی طلای 18 نخودی([[233]](#footnote-233)).

اینها که ذکر شد تمام برخلاف دستور قرآن است و صدر اسلام نبوده و رسول خداص چنین کاری نکرده تا امّت به او اقتدا کنند، ولی یک عدّه دشمنان دین و شیّادان و هوس‌رانان این کارها را به وجود آورده و دست­بردار نیستند، زیرا دکانهایی است که بهره دارد، افتراهایی است به دین اسلام بسته‌اند که باعث غرور و غفلت عوام شده و خدا در قرآن هشدار داده است و فرموده:

﴿وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾([[234]](#footnote-234)) [آل عمران: 24].

دانشمندان بیدار اسلامی باید بکوشند و مردم را بیدار کنند و بفهمانند که آنچه ذکر شد از دین نیست. و آتش نفاق بین سنّی و شیعه را خاموش کنند و بین این دو دسته برادران اسلامی ایجاد اتّحاد و حسن تفاهم کنند.

متأسّفانه یک عدّه روحانی‌نمای نادان متصدّی امور دین شده‌اند که هر روز معرکۀ نفاق و غوغای اختلاف را زیادتر می‌کنند، مثلاً در کتاب «احتجاج» طبرسی خطبه‌ای را نقل کرده از رسول­خدا در روز عید غدیر که آن خطبه مخالف صد آیه قرآن است و یک سند ضعیف بیشتر ندارد، راویان آن عبارتند از محمّد بن موسی الهمدانی که علمای رجال شیعه، او را ضعیف، جعّال و غالی شمرده‌اند و او روایت کرده از سیف بن عمیره که علمای رجال شیعه او را نیز مطعون، ملعون و ضعیف شمرده‌اند و صالح بن عقبه که او را کذّاب و غالی شمرده و فرموده‌اند اقوال زشت او بسیار و حدیث او مردود است، ما در مجلّه‌ای ذکر کردیم که این خطبه ضدّ قرآنی را با چنین روایتی رسول خداص قرائت نکرده، ولی معلوم باشد که ما منکر اصل قضیّۀ غدیر خمّ نشده‌ایم، یعنی کلمات رسول خداص را که فرموده: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاه‏»([[235]](#footnote-235))قبول داریم، آن وقت یک عدّه مغرض نفاق‌انداز، نفهمیده و نسجیده بنا کردند بدگویی و مردم را بر علیه ما تحریک نمودن و حتّی وادار کردند شیخ پیرمرد محلاّتی ساده‌ای را که به قول خودش محدّث جلیل است بر ما ردّ بنویسد و ایشان تأمّل نکرده و با اینجانب تماس نگرفته با یک آب و تابی کتابی مملّو از تهمت و دروغ نوشته و ما را متّهم نموده به انکار اصل غدیر خمّ، درحالیکه چنین نیست و صرف اتّهام است. شما ملاحظه فرمایید چگونه محدّث جلیلی خبر از سند رسوای این خطبه ندارد و خطبه را با اصل قضیّه غدیر خمّ فرقی نگذاشته، آیا می‌توان چنین کسی را محدّث جلیل گفت؟ آیا نویسنده و ناشرین چنین کتبی مسلمانند؟ روحانی‌نمای دیگری که خود را راهنمای مردم می‌داند عدّه‌ای از جهّال را روز 19 رمضان 1394 قمری تحریک نمود که پس از نماز جماعتِ ما بریزند در مسجد ما و مرا به قتل برسانند، تا هم کاری خود را با ابن ملجم مرادی که در کوفه این کار را کرد ثابت کند و با این حال خود را دوست امام المتقیّن امیر‌المؤمنین می‌دانند، ولی ما خدا را شاهد می‌گیریم که قصدی نداریم جُز اصلاح ذات‌البین و رفع عداوت فریقین ﴿إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ الإِصْلاَحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلاَّ بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾([[236]](#footnote-236)) و به هرحال در عوض یاری هزاران تهمت و افتراء به ما می‌زنند برای حفظ خرافات خود. ما از خدا بیداری مسلمین را خواهانیم.

بنابر آنچه ذکر شد مسلمین باید آگاه شوند و بدانند که همانطور که معاویه برای پیشبرد ریاست و اهداف خود قرآن را سپر کرد و بالای نیزه برد و مسلمین را گول زد و بدین وسیله بر مردم تسلّط پیدا کرد همین طور عدّه‌ای از مسلمین نام حضرت علی و نام امامان اهل بیت را وسیله کرده‌اند برای پیشبرد اهداف غلط خود و به نام عشق علی و عشق حسین عقل و قرآن را کنار گذاشته و اسلام را خراب کرده و هرچه بدعت بوده در زیر چتر محبّت دروغی خود در اسلام وارد کرده‌اند و شعائری را به نام مذهب اهل بیت آورده‌اند که روح اهل بیت از آنها بیزار است و عقایدی را در میان مردم نشر داده‌اند که مخالف قرآن و عقل است. مسلمان نباید به نام علی وسایر بزرگان دین، اسلام را خراب کند و میان مسلمین نفاق اندازد. از آن جمله به اهل سنّت بد می‌گویند به بهانۀ اینکه آنان دشمن علی و ما دوست علی هستیم. و این خطا و گناه بزرگی است. زیرا اوّلاً اهل سنّت دشمن اهل بیت رسول خداص نیستند بلکه تمام فضائلِ واقعی حضرت علی و سایر افراد اهل بیت رسول را قبول دارند و در کتب ایشان مسطور است. به اضافه نام علی، حسن، حسین، جعفر و عباس در میان اولاد اهل سنّت بسیار است و همین دلیل بر محبت ایشان است به صاحبان این اسماء.

و از جمله اعمال ضدّ قرآنی، همین زیارت قبور امامان اهل بیت و ساختن زیارتنامه‌‌هایی است که جملات بسیاری از آنها ضدّ قرآن است، مثلاً در زیارت آن امامان آورده‌اند که: «أَشهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَتَرُدُّ جَوَابِي وَتَری مَقَامِي» یعنی: «من شهادت می‌دهم ای بزرگوار که تو کلام مرا می‌شنوی و جواب مرا ردّ می‌کنی و می‌دهی و تو محل ایستادن مرا می‌بینی»، در حالی که قرآن می‌گوید انبیاء پس از رفتن از دنیا، از دنیا بی‌اطّلاعند مانند آیه 259 بقره([[237]](#footnote-237)) و آیه 109 و 117 سوره مائده([[238]](#footnote-238)) و قرآن می‌گوید هر کس غیر خدا را از کسانی که از دنیا رفته و وفات نموده‌اند بخواند آن کسان نمی‌شنوند و جواب نمی‌دهند چنانکه در آیۀ 13 و 14 سورۀ فاطر می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ﴾([[239]](#footnote-239)) [فاطر: 13-14].

و در سورۀ احقاف آیۀ 5 و 6 فرموده:

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ ٦﴾

[الأحقاف: 5-6].

«کیست گمراه‌تر از آنکه غیرخدا را می‌خواند، کسی را می‌خواند که جواب او را تا قیامت نمی‌دهد و آنان از دعای ایشان غافلند و چون مردم محشور شوند آنان را که می‌خوانند دشمن ایشان باشند».

و همچنین از آیات لبث استفاده می‌شود که انبیاء و اولیاء پس از مرگ از دنیا بی‌خبرند. و خدا به رسول خود در سورۀ فاطر آیۀ 22 فرموده:

﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢﴾ [فاطر: 22].

«(ای محمّد) تو به کسانی که در قبرند نمی‌توانی بشنوانی».

اصلاً خواندن کسی که از دنیا رفته و خواندن غیرخدا در حوائج و ادعیه که عبادتست، کفر و شرک محسوب می‌شود چنانکه در سورۀ جن می‌فرماید:

﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: 18].

«با خدا احدی را مخوانید».

و صدها آیات دیگر در قرآن است که نباید در عبادات غیر از خدا را خواند.

و از جمله چیزهایی که به نام سادات اهل بیت میان مردم معمول شده و ضدّ قرآن است ساختن قبور سیمین، زریّن، نذر و نیاز و وقف بر آن قبور است که همه ساله مخارج و پولهای زیادی از این ملّت فقیر صرف آنها می‌شود، خدا در آیات زیادی از این عمل نهی کرده، از آنجمله در سورۀ نحل آیۀ 56 فرموده:

﴿وَيَجۡعَلُونَ لِمَا لَا يَعۡلَمُونَ نَصِيبٗا مِّمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡۗ تَٱللَّهِ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَفۡتَرُونَ ٥٦﴾

[النحل: 56].

«برای چیزهای که نمی‌دانند (همچون گنبد‌ها و بارگاه­ها)، قسمتی از آنچه را روزیشان ساخته‌ایم قرار می‌دهند به خدا قسم از افتراهایی که بسته‌اید البتّه مسئول خواهید بود».

باید به مردم عوام فهمانید کسی که از دنیا رفته احتیاجی به نذر و نیاز و وقف شما ندارد و پولهایی که در میان ضریح ریخته می‌شود و یا علم، کتل و زنجیر خریداری می‌شود تماماً اسراف و حرام است و باید به محتاجان و فقراء داد.

غیر از خدا کسی حاضر و ناظر نیست و از حال بندگان خبر ندارد، اولیاء و انبیاء اگر از حال و اعمال و افعال بندگان خدا خبردار شوند در عالم برزخ محزون و غمگین می‌شوند و همواره باید از اعمال و رفتار بدِ مردم غصّه بخورند در صورتی که خدا فرموده: ﴿َلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ یعنی: اولیاء و انبیاء از دنیا به جایی رفته‌اند که نه ترسی و نه غصّه‌ای دارند.

و از جمله بدعتها که زیر نام اولیاء و ائمّه در میان مردم منتشر ساخته‌اند این است که هر کس گناهی و خلافی و جنایتی مرتکب شود متوسّل به آنان شود که آنان واسطه و یا شفیع شده و ایشان را از قانون کیفری که خدا مقرّر کرده می‌رهانند و وارد بهشت می‌سازند و این مطلب را در احادیث و زیارات خود آورده‌اند مانند آنکه در زیارت امام به او می‌گویند: «مُسْتَنْقِذِ الشِّيعَةِ الْـمُخْلَصِينَ مِنْ عَظِيمِ الْأَوْزَار» یعنی: امام نجات‌دهندۀ شیعیان خالص است از گناهان بزرگ. در حالیکه خدا در سورۀ زُمَر آیۀ 19 به رسول خود فرموده:

﴿أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ١٩﴾ [الزمر: 19].

«آیا تو می‌توانی نجات دهی آنکه را اهل آتش است».

و این جمله استفهام انکاری است یعنی تو نمی‌توانی. باید پرسید چگونه شیعۀ مخلص مرتکب گناهان می‌شود و آیا کسی که مرتکب گناهان بزرگ می‌شود شیعۀ مخلص است پس تمام جنایتکاران بزرگ اوّلین شیعۀ علی هستند! اصلاً خدایتعالی با عدالت و فرموده‌های خود که در قرآن وعده داده در قیامت رفتار می‌کند و کسی ممکن نیست به او بگوید که عدالت مکن و به فرموده‌های خود عمل منما و از قول خود صرفنظر و خلاف وعده کرده و فلانی را برای خاطر من عذاب مکن. به اضافه انبیاء و اولیاء از دنیا رفته و طبق آیات قرآنی از دنیا بی‌خبرند و از حال بندگان خبری ندارند نمی‌دانند چه کسانی چه کرده و چه عقایدی دارند و مقصّرین و یا غیرمقصّرین را نمی‌شناسند و از اعمال و گناه دیگران حقّ تجسس ندارند و خدا فرموده: ﴿إِنَّا نَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَ﴾([[240]](#footnote-240)) - ﴿وَرَبُّكَ يَعۡلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمۡ وَمَا يُعۡلِنُونَ﴾([[241]](#footnote-241)) - ﴿عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ﴾([[242]](#footnote-242)) - ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا﴾ یعنی: «و کافی است که خدا به گناهان بندگانش خبیر و بینا باشد». اصلاً پیغمبری که افراد امت خود را ندیده و نمی‌داند چه کاره‌اند چگونه واسطه و شفیع گردد و در محکمۀ الهی چه بگوید؟!

به هرحال عدّه‌ای بنام ائمّه و دوستی ائمّه، دین خدا را عوض کرده‌اند و مقرّرات الهی را نادیده گرفته و هزاران بدعت و باطل آورده‌اند. و از آن جمله اخبار را و اگر چه خبر واحد باشد بر قرآن متواتر ترجیح می‌دهند و می‌گویند قرآن ظنّی الدّلاله و خبر قطعیّ الدلاله است و بدین واسطه امّت را از کتاب خدا که ﴿هُدٗى لِّلنَّاسِ﴾ است دور کرده‌اند. و آنقدری که به اخبار جعل شده علاقه دارند، به آیات قرآن علاقه ندارند. و اصلاً از قرآن بی‌خبر و بی‌اعتناء و فقط به نام عترت هرچه خواسته گفته و عمل کرده‌اند و مؤاخذه خواهند شد، زیرا اسلام یک دین بوده و اینان به نام ائمّه، صد مذهب کرده‌اند به نام جعفری، زیدی، صوفی، شیخی، اسماعیلی و غُلاة و ....

25- جهات إعجاز قرآن و کیفیّت آن

یکی از نشانه‌های صدق مدّعی نبوّت آوردن معجزه است، پس هر کس معجزه را دید، باید ایمان آورد و اگر ندیده، ولی به تواتر اخبار برای او ثابت شود باز باید ایمان آورد. معجزات انبیاء زمان سابق را نه کسی می‌بیند و نه به تواتر می‌توان ثابت نمود فقط پیغمبر اسلام است که معجزۀ او یعنی قرآن هم متواتر است و هم محسوس و مشاهده می‌شود، زیرا قرآن حاضر و برای همه کس مشهود است. معجزات سایر انبیاء ناقلانی جُز خبر واحد مجهول ندارد، مگر اینکه کسی به توسّط قرآن معجزات ایشان را ثابت کند. پس هر کس بخواهد معجزۀ یکی از انبیاء‡ را ثابت کند، باید اوّل به قرآن ایمان آورد.

به هرحال قرآن معجزه و سند نبوّت ­است و باید بررسی کرد که چگونه معجزه است. پس می‌گوییم معجزه آن چیزی ­است که بشر را عاجز کند، یعنی علمای بشری نتوانند مانند آن را بیاورند. در این قرآن صریحاً اعلام شده که اگر تمام جنّ و انس جمع شوند و به یاری یکدگر برخیزند به مانند قرآن نیاورند. در سوره بنی اسرائیل آیۀ 88 فرموده:

﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا ٨٨﴾ [الإسراء: 88].

«بگو اگر جنّ وانس اجتماع کنند بر اینکه به مانند این قرآن بیاورند به مانند آن نیاورند و اگر چه بعضی پشتیبان بعضی دیگر باشند».

و در سورۀ بقره آیۀ 23 و 24 فرموده:

﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٣ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ وَلَن تَفۡعَلُواْ فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ...﴾

[البقرة: 23-24].

«و اگر از آنچه ما بر بندۀ خود نازل نموده‌ایم در شکّید، یک سوره به مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیراز خدا بخوانید تا گواهی دهند اگر راست می‌گوئید، پس اگر نیاوردید و نخواهید آورد پس از آتش دوزخ بترسید ...».

بنابراین هیچ ­کس سخنی مانند قرآن نمی‌تواند بیاورد چنانکه در آیۀ 34 سورۀ طور نیز فرموده:

﴿فَلۡيَأۡتُواْ بِحَدِيثٖ مِّثۡلِهِۦٓ﴾([[243]](#footnote-243)) [الطور: 34].

قرآن این مطلب را مکرّر تذکّر داده و پیغمبر اسلامص با کمال جرأت و کمال اطمینان ابلاغ نموده تا هر دوره و زمانی اهل آن بشنوند و عجز بشر را در مقابل قرآن مشاهده کنند و بدانند در محیط عربستان که کانون فصاحت بود یارای معارضۀ با قرآن و آوردن مانند آن را نداشتند چه رسد به دیگران.

امّا کیفیّت اعجاز قرآن: پس می‌گوییم: لزوم معجزه برای آن است که مقام شامخ نبّوت و سفارت الهی دستخوش اغراض کسان و مورد طمع جاه‌طلبان نباشد و دزدان دین و راهزنان نتوانند ادّعای نبّوت کنند، برای کسی که فرستادۀ خدا می‌باشد لازم است امری بیاورد که از عهدۀ دیگران خارج و گواه راستی او باشد و اگر چنین امری معجزه نباشد هر فردی از افراد ممکن است به ادّعای نبّوت برخیزد و مایۀ تفرقه و اختلاف شود و به جای هدایت و سعادت موجب ضلالت و شقاوت گردد. لزوم معجزه امری است طبیعی و فطری و به جُز معجزه مدرکی برای صحّت دعوت نبّوت در پیشگاه عقل چیزی نباشد و برای غیر انبیاء معجزه لازم نیست.

معجزه بر سه قسم است:

**اوّل-** امری که بر خلاف قوانین و مقرّرات طبیعت باشد و مجرای طبیعت را تغییر دهد، یعنی خدایی که خالق و موجد مجرای جهان است. رشتۀ این جریان را از هم بگسلد و آن­ را گواه صحّت ادّعای فرستادۀ خود قرار دهد مانند آنکه آب را بشکافد و آتش را سرد کند.

**دوّم-** امری که برخلاف طبیعت نباشد و وقوع آن معلول یکی از عوامل طبیعی باشد ولی بشر آن را درک نکرده و از نظر بشر مستور باشد و حقیقت آنرا درک نکند، ولی ممکن باشد روزی برسد که در نتیجۀ پیشرفت علوم راز آن کشف گردد. امّا در انظار اهل زمان بر خلاف طبیعت به ­شمار آید، معلوم نیست معجزاتی که برای پیامبران اجرا شده از کدام یک این اقسام می‌باشد زیرا جریان قوانین عالم طبیعت به­ قدری مرموز و پیچیده است که راهی برای اینکه مخالف و یا موافق طبیعت کدام است، در دست نیست.

**سوّم-** از اقسام اعجاز رسیدن به ­سرحدّ کمال در علمی است که بشر بعضی از مراتب آن­ را می‌تواند برسد، ولی به آخرین درجات آن نرسیده و خدایتعالی آخرین درجۀ آنرا به توسّط رسول خود اظهار کند، به ­طوری که خرق طبیعت نباشد و جریان عالم اسباب را قطع نکند.

قرآن و اعجاز آن از قسم سوّم است که در آن مخالف طبیعت و ضدّ قوانین آن چیزی نیست و به درجۀ کامل، قواعد فصاحت و زیبایی لفظی و لغوی بشری و معارف حقیقی فطری در آن مراعات شده، به درجه‌ای که از عهدۀ بشر خارج است.

تمام این اقسام مذکور، کار خدا است زیرا خدا باید گواهی دهد به صدق رسول خود و گواهی خدا همان ایجاد معجزه است. پس کار معجزه کار پیغمبر نیست طبق آیات قرآن که فرموده: ﴿قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ﴾([[244]](#footnote-244)) و در قصّۀ حضرت موسی فرموده: ﴿مَا جِئۡتُم بِهِ ٱلسِّحۡرُۖ إِنَّ ٱللَّهَ سَيُبۡطِلُهُ﴾([[245]](#footnote-245)) و در قصّۀ حضرت نوح فرموده: ﴿إِنَّمَا يَأۡتِيكُم بِهِ ٱللَّهُ﴾([[246]](#footnote-246)) و در قصّۀ حضرت صالح فرموده: ﴿وَءَاتَيۡنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ﴾([[247]](#footnote-247)) و در قصّۀ حضرت داود فرموده: ﴿إِنَّا سَخَّرۡنَا ٱلۡجِبَالَ مَعَهُ﴾([[248]](#footnote-248)) و ﴿وَأَلَنَّا لَهُ ٱلۡحَدِيدَ﴾([[249]](#footnote-249))و ﴿كُنَّا فَٰعِلِينَ﴾([[250]](#footnote-250))و راجع به­ قرآن فرموده: ﴿نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ﴾ و قرآن معجزه و کلام خدا است نه کلام رسولص، البتّه حقّتعالی ایجاد معجزه می‌کند امّا با شرایطی که ما در کتاب عقل و دین ذکر نموده‌ایم مراجعه شود.

26- معجزۀ هر پیغمبری باید مناسب زمان او باشد

خدایتعالی برای حضرت موسی عصا را اژدها کرد به مناسبت اینکه سَحَرۀ زمان او کارهایی شبیه به آن داشتند و معجزۀ حضرت عیسی شفای مَرضَی و احیاء اموات بود، به مناسبت اینکه دکترهای زمان او در فنّ معالجه به درجۀ عالی رسیده بودند، ولی مرض­های مزمن را معالجه نکردند. خدا برای صدق ادّعای او چنین امراض سخت را به دعای او شفا می‌داد و اکمه و ابرص را به ارادۀ خود خوب می‌کرد. زمان حضرت محمدص مردم در فنّ خطابه، سخن‌پروری و زیباگویی استاد بودند، خدا برای صدق نبّوت او کتابی به او نازل کرد که از هر کلامی زیباتر و شیرین‌تر و دلنشین‌تر باشد، به طوری که سخنرانان در مقابل آن عاجز باشند.

امتیاز قرآن از سایر معجزات

قرآن از جهاتی با سایر معجزات فرق دارد:

* + 1. در قرآن و ترتیب حروف و کلمات آن خرق قوانین طبیعی نشده و این بهتر از معجزاتی است که خرق نوامیس طبیعت در آن باشد زیرا بهم زدن قوانین طبیعت که آتش را گلستان و یا چوب را اژدها کردن موجب غُلُوِّ مردم و اعتقاد به الوهیّت آورندۀ آن می‌شود و لذا پیغمبر اسلامص از معجزات خارق العاده که از او می‌خواستند خودداری می‌کرد و مردم را به اعجاز قرآن و نظر در آن دعوت می‌نمود، تا ببینند کلامی که از حروف معمولی مرکّب شده چنان معارف و فصاحت دارد که همه را متحّیر ساخته، با اینکه برخلاف طبیعت کلامی در آن نیست، تا بنگرند و دربارۀ محمّدص غُلُوّ نکنند و لذا به بندگی همواره افتخار داشت نه به کارهای خارق‌العاده.
    2. امتیاز دیگر آنست که پیروان اسلام به واسطۀ تأملّ و تفکّر در آن آشنا به تدبّر و تفکّر در امور معنوی و قضاوت فکری شوند و تعقّل ایشان زیاد شود و از تقلید اجتناب کنند به­ خلاف سایر معجزات که چنین فائده نداشت.
    3. آوردن معجزات خارق‌العاده باعث می‌شود که مردم درخواست‌های بی‌خردانه کنند و مقام نبّوت دستخوش اوهام این و آن گردد و در نتیجه رسول خدا را متهّم به سحر و شعبده کنند و به اضافه یک رشته افسانه و خرافات در پیرامون آن جعل کنند، به خلاف قرآن که چنین نیست.
    4. امتیاز دیگر قرآن این است که قرآن دلیل بر نبوّت و نبوّت مدّعای پیغمبر است و بین دلیل و مدّعا تناسب و ارتباطی است یعنی نبوّت برای تربیت و قرآن دستور تربیت است، به خلاف سایر معجزات که چنین تناسبی با نبوّت ندارند.
    5. امتیاز دیگر اینکه قرآن از جنس تکلّم و سهل‌ترین کارِ بشر است، با این حال اگر بشر نتواند مانند آن را بیاورد، به­ خوبی اعجاز آن ثابت می‌شود، ولی معجزات دیگر از جنس کارهای سهل بشری نیست.
    6. امتیاز دیگر اینکه چون نبوّت پیغمبر اسلامص دائمی و آئین او جاویدان است، معجزۀ او نیز باید ماندنی باشد که در هر دوره دلیلی بر اثبات نبوّت او باقی باشد برخلاف سایر معجزات که باقی نمانده و وجود آنها باید به­ وسیلۀ تاریخ ثابت شود و هر کس می‌تواند وقوع آنها را انکار کند، مخصوصاً کارهای فو‌ق‌العاده و خارق‌العاده را زود انکارمی‌کنند، خصوصاً مردمی که مادّی باشند و با معنویّات و تأثیر عالم غیب الهی سر و کاری ندارند.
    7. اعجاز قرآن و عظمت آن به واسطۀ ترقّی علوم و افکار در هر دوره بهتر ثابت می‌شود و به واسطۀ عجز مردم هر دوره از معارضۀ آن بر اهمّیّت آن افزوده می‌شود و راههای جدیدی برای اعجاز آن کشف می‌شود، ولذا اعجاز قرآن از نظر علوم جدیده یکی از وجوه اعجاز آن شمرده می‌شود، اعجاز آن از نظر علوم فنّی، طبیعی و فیزیولوژی و از نظر علم هیئت، نجوم، جنین‌شناسی، گیاه‌‌شناسی، تلقیح بادها، کیفیّت خلقت آسمان و زمین و سایر علومِ امروزه که ما إن شاء الله در ضمن ترجمۀ آیات مربوط به آن اشاره خواهیم نمود.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید عالِمِ به لغت عربی درک می‌کند اعجاز قرآن را امّا برای دیگران چگونه اعجاز آن ثابت شود؟ جواب آن است که دیگران باید رجوع کنند به اساتید این فنّ و یا به اهل زبان و از ایشان نظر بخواهند و البتّه اساتید فنّ عربیّت به قدر کافی در اثبات اعجاز قرآن کتاب­ها نوشته‌اند و نظر داده‌اند مانند: ابوعبدالله زنجانی، ابوعبدالله مرزبانی، رافعی مصری، علاّمۀ سیوطی، عبدالقادر جیلانی، جاحظ، باقلانی، سکّاکی، واسطی، رمانی، فخرالدّین رازی، ابن أبی الأصبح، زملکانی، شیخ مجتبی قزوینی و صدها نفر دیگر.

ما فعلاً در اینجا ده وجه از وجوه اعجاز قرآن را ذکر می‌کنیم:

27- قرآن از جهاتی معجزه است

وجه اول: هدایت

یکی از جهات اعجاز قرآن از جهت‌ دارا بودن آن بر معارف فطری و علوم حقیقی بر وفق عقل و در زمانی که نازل شد چنین علومی در تمام روی زمین نبود و احدی از علمای بشری چنین معارفی را نمی‌دانست. از قرآن استفاده می‌شود که عمده اعجازش از همین جهت بوده، زیرا قرآن مکّرر خود را معرّفی کرده به علم، نور، هدایت، حکمت و بصیرت و نیز فرموده: ﴿فَأۡتُواْ بِكِتَٰبٖ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ هُوَ أَهۡدَىٰ﴾، یعنی: «اگر راست می‌گویید از جانب خدا کتابی بیاورید که دارای هدایت بیشتری باشد» و غیر قرآن را گمراهی، ضلالت و ظلمات خوانده و به طور قطع قبل از نزول قرآن علمای بشری چنین علم و حکمتی نداشتند و در ظلمات اوهام و بافته‌های خیالی فلاسفه در تاریکی و ضلالت بودند که بعد از قرآن نیز چنین است و لذا رسول خداص مکرّر فرموده: «مَنْ طَلَبَ الْـهُدَى مِن غِیِرِ القُرآن أَضَلَّهُ اللهُ». یعنی: «هرکس از غیر قرآن هدایت جوید، خدا او را به گمراهی رهایش نماید». امیرالمؤمنین در خطبۀ 194 فرموده: «بَعَثَهُ حِينَ لَا عَلَمٌ قَائِمٌ وَلَا مَنَارٌ سَاطِعٌ وَلَا مَنْهَجٌ وَاضِح‏». یعنی: «خدا رسول خود را فرستاد وقتی که نه نشانه‌ای از هدایت و نه نور روشنی و نه راه واضحی بود».

و در خطبۀ 87 فرموده: «أَرْسَلَهُ ...الدُّنْيَا كَاسِفَةُ النُّورِ ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ، قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْـهُدَى وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى». یعنی: خدا رسول خود را فرستاد در حالی که دنیا نور هدایتی نداشت و علومی جُز غرور نبود، غرور دنیا آشکار، نشانه‌های نور و هدایت مندرس و علائم پستی هویدا بود.

آری اگر کسی به تاریخ دنیای آن روز نظر کند مطلّع خواهد شد که تمام ملل و دانشمندان ایشان گمراه بودند، ملل بزرگی مانند هند، ایران، روم و چین آتش‌پرست، بت‌پرست، ستاره­پرست‌ و گاو‌پرست بودند. یهود و نصاری برای خدا دختر و پسر قائل بودند و در حوائج به هر چیزی توسّل داشتند به ضمیمۀ خرافات دیگر. و فلاسفۀ یونان جز اوهام و خیالات و بافندگی‌ها، علمی نداشتند، علم ایشان عبارت بود از وحدت وجود و وصل به­حقّ و قِدَم عقول عشره و ماند این خرافات. در تمام روی زمین کسی نبود که به خدای حقیقیِ منزّه از صفات مخلوق قائل باشد و عقائدشان برخلاف عقل سلیم و فطرت پاک بود، علم نجوم و هئیت ایشان عبارت بود از زمین و آسمان پوست پیازی. در این هنگام خدا کتابی فرستاد روشن ساده دارای توحید فطری و شناخت خدای منزّه از حدّ و حدود و سایر صفات امکانی و سایر معارف و حقائق عوالم ملک و ملکوت و قیامت، به انضمام اخلاق، قواعد و قوانین همگانی به نام قرآن که بهتر از آن کتاب امکان ندارد و این حقائق برخلاف تمام افکار بشر آن روزی بود آن هم به توسّط یک مرد بی‌سواد درس نخوانده و اگر کسی بگوید درس خوانده باید بگوید نزد اساتید اوهام وخرافات درس خوانده، زیرا در تمام جهان تدریس علوم حقیقی نبود، معلّمی که واجد آن باشد پیدا نمی‌شد و لذا باید قرآن را نور هدایت خواند و خود قرآن خود را به اوصاف ذیل معرفی کرده: گاهی خود را نور الهی خوانده و فرموده: ﴿أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٖ مِّن رَّبِّهِۦۚ﴾([[251]](#footnote-251)) و یا ﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا﴾([[252]](#footnote-252))، گاهی خود را حقّ وحقیقت گوید: ﴿أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ﴾([[253]](#footnote-253)) گاهی خود را شفاء و رحمت نامیده» ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَة﴾([[254]](#footnote-254)). گاهی خود را حکمت و نعمت نامیده: ﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَمَآ أَنزَلَ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡحِكۡمَةِ﴾([[255]](#footnote-255))، گاهی خود را بُرهان و بصیرت وصف کرده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ﴾([[256]](#footnote-256)).﴿هَٰذَا بَصَٰٓئِرُ لِلنَّاسِ﴾([[257]](#footnote-257))، گاهی خود را راه رشد و صراط مستقیم خوانده: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوه﴾([[258]](#footnote-258)). ﴿إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا ١ يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلرُّشۡدِ﴾([[259]](#footnote-259))، گاهی خود را روح و حیات گفته: ﴿أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ﴾([[260]](#footnote-260)). ﴿ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ لِمَا يُحۡيِيكُمۡۖ﴾([[261]](#footnote-261)). و از این قبیل اوصاف ذکر نموده که معلوم می‌شود قرآن علم و نور و حکمت است، اگرچه فصاحت و بلاغت و زیبایی الفاظ آن مانند لباس زیبایی است که بر قامت علوم و معارف آن پوشانیده باشد، ولی مفاخره و تحدّیِ قرآن به فصاحت تنها نیست، زیرا عاجز ساختن چهار نفر عرب فصیح مانند امرء القیس اهمّیّتی ندارد و تمام هدف قرآن این نیست، بلکه هدف قرآن آوردن کمالات و علوم حقّیقی است برای تمام اهل جهان.

بزرگترین شأن رسول خاتمص معارضه با اوهام و خرافات و شرک بشریست که نام آنها را علم و حکمت گذاشته بودند مانند افکار برماتیدس حکیم که 600 سال قبل از مسیح بوده و معتقد بوده که تمام جهان یک جوهر اصلی و آن خدا است و یا پلوش حکیم که 400 سال قبل از هجرت بوده و قائل به وحدت انسان با خدای حکیم بوده و مانند پورفیر حکیم که 300 سال قبل از هجرت بوده و قائل به وحدت وجود بوده و مانند فیثاغورث و جالینوس و امثال آنان که افکار و مذاهبی اختراع کرده بودند که تماماً گیج‌کننده و گمراهی بود. و هنوز پس از صدها سال فیلسوف‌نمایان اسلامی به آن اوهام معتقد و علاقه دارند و در مدارس دینی آنها را تدریس می‌کنند، ولی تدریس قرآن جزء برنامه نیست. بطلمیوس   
  
حکیم([[262]](#footnote-262)) علم هئیت و آسمان و زمین پوست‌ پیازی از خود تراشید که صدها سال فلاسفۀ اسلامی آن را تدریس می‌کردند و از قرآن بی‌خبر بودند و اگر کسی آنها را ظلمات اوهام می‌خواند باور نمی‌کردند وهنوز زمان ما یک عدّه روحانی‌نما و مراجع دینی که از قرآن بی‌خبرند آنها را علم می‌دانند. بنابراین، خدا خواست بشر را راهنمایی کند به فطرت اوّلیّه و او را از اوهام و خیالبافی­های بشری برهاند و راه سهل و آسان را به او بنمایاند، چنین کتابی به نام قرآن فرستاد که علم باشد در مقابل جهل و حکمت باشد در مقابل اوهام فلاسفه و حقیقت باشد در مقابل بافندگی و چاپلوسی شعرا و هدایت باشد در مقابل ضلالت و به همۀ مردم اعلان نمود که این را فرستادم ﴿لِيُخۡرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّور﴾([[263]](#footnote-263))**،** پس قرآن برای رفع سرگردانی بشر و نجات او از خرافات آمده و از این جهت معجزه کرده، چگونه معجزه نباشد که اوهام و خرافات در آن راه ندارد لذا کسانی که دشمن قرآن بودند می‌گفتند این همان خرافات سابقین است ﴿إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِين﴾([[264]](#footnote-264))، ولی چون سخنان ایشان نزد عقلا و مراجعین به قرآن جُز تهمت، دروغ و عداوت نبود رسوا و مغلوب شدند.

قرآن دانش جدید و راه نوی آورد

خبر نو و تازه را عرب حدیث می‌نامد، قرآن می‌گوید من حدیث وعلم تازۀ حیات بخشم که بهتر از آن خبری نیست و فرموده: ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ﴾، یعنی: «خدا نازل نمود بهترین خبر تازه را» و فرموده: ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثِۢ بَعۡدَ ٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ يُؤۡمِنُونَ﴾، یعنی: «به کدام خبر تازه‌ای پس از خبر إلهی و آیات او ایمان می‌آورند»، در سوره طور آیه 34 فرموده:

﴿فَلۡيَأۡتُواْ بِحَدِيثٖ مِّثۡلِهِۦٓ إِن كَانُواْ صَٰدِقِينَ ٣٤﴾ [الطور: 34].

«اگر راست می‌گویند سخن تازه‌ای مانند قرآن بیاورند».

و در جای دیگر فرموده:

﴿قُلۡ فَأۡتُواْ بِكِتَٰبٖ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ هُوَ أَهۡدَىٰ﴾ [القصص: 49].

«بگو اگر راست می‌گوئید از جانب خدا کتاب بهتری که هدایت‌کننده‌تر باشد بیاورید».

تا به­ حال که نیاورده‌اند زیرا غیر از آنکه پیرو قرآن است هر چه آورده یا فلسفه و بافته‌های یونان را آورده و یا لافهای عرفان را. امّا فلاسفه یک مشت قواعد حدسی و گمانی آوردند که در همان قواعد اختلافاتی دارند و میزانی هم در فلسفه نیست که صحّت و سقم اقوال خود را بسنجند و معلوم است مطالب مورد اختلاف قطع‌آور نیست. و امّا لافهای عرفان، آن نیز ضدّ و نقیض یکدگر و باطل است، یکی لاف خدایی می‌زند و دیگری لاف‌ گدایی و هر دو را عرفان می‌دانند و کشفیّاتی دارند مخالف یکدگر. پس اگر کسی مطالب فلسفه و عرفان را فهمیده باشد بطلان آنان را می‌فهمد و اگر نفهمیده باشد گول ایشان را می‌خورد. پس علوم و معارفی مانند وحی انبیاء و قرآن کریم نیامده. حال می‌گوییم چون قرآن معارف تازه و علوم حقیقی را آورده محال است چنین معارفی را یک ملّت نادان بت‌پرست یا یک فردی از آنان بیاورد مگر اینکه از وحی باشد.

لغت هر کس نمایندۀ افکار اوست

لغت و الفاظ نمایندۀ قوّۀ متفکّرۀ افراد می‌باشد، هر مردی پنهان است زیر زبانش و از سخن او هویّت او پیدا است. چنانکه در علم قیافه از اثر دست و پا و صورت پی به اسرار، اخلاق و افکار صاحبش می‌توان برد، از گفتار و تعبیرات هر ملّتی می‌توان به افکار و روحیّات آنان پی برد، فکر هر کس را در صحیفۀ الفاظش باید خواند. در این­مورد رافعی گوید: قرآن و کلمات آن با وضع عرب دورۀ جاهلی و افکارشان تناسبی ندارد، یعنی اگر بخواهیم روش قرآن و ترکیب کلمات و مطالب آن ­را نمایندۀ فکر یک عرب جاهلی بدانيم بسی خطا رفته­ايم، و اگر مقايسه كنيم وضع عرب آن دوره را، به­ خوبی معلوم می‌شود که قرآن مولود افکار آنان نیست و اگر کسی بخواهد قرآن را کتابی آسمانی نداند ناچار است که تاریخ را تکذیب کند و معتقد شود که عرب آن دوره در منتهی درجۀ کمال بوده و بهرۀ کافی از مدنیّت و مقام شامخی در علوم و معارف داشته که فردی از آنان توانسته چنین کتاب جامع پر از علوم و معارفی بیاورد، زیرا این نظم و اسلوب دقیق قرآن و معانی و حِکَم بلند پایۀ آن و از طرفی کشف حقائق آسمانی و دقائق علوم طبیعی و اسرار جهانی و حلّ مشکلات اجتماعی و سیاسی که در قرآن وجود دارد محال است از جمعیّت بیابانی صادر شود، از مردمی که فقط با بت‌پرستی، نزاع، جدال، غارت، عداوت، حقّ‌کشی، زورگویی، تفاخر، تبختر، فال و تطیّر سر و کار داشته و به ­کلّی از شرائع حقیقی و قوانین علمی دور بوده، صادر گردد**([[265]](#footnote-265))**. و هر کس در قرآن نظر کند و معارف و معانی آن را درک کند و دارای ذوق سالم و نظر صحیح باشد از خلال کلمات و دستورات آن نوری می‌بیند که وضع دورۀ جاهلیت را نشان داده و می‌بیند قرآن تناسب با فکر مردم آن دوره ندارد.

اگر کسی با ملل امروزه که سرا پا در شهوت‌پرستی، رذائل اخلاقی و بی‌ایمانی سالها فرو رفته و جرثومۀ امراض در آنان منتشر شده به طوری که خوبی و بدی و کفر و ایمان در نظرشان یکسان است روبرو شود، و به آنان خطاب کند و بخواهد نصیحت و ارشاد کند محال است بیاناتی زیباتر، رساتر و بهتر از آیات قرآن برای آنان بگوید، به طوری که صورت حقیقی اخلاق آنان را مجسّم و وضع نکبت‌بار ایشان را به ایشان نشان دهد و راه اصلاح و دفع مفاسدشان را بگوید. اگر کسی از تاریخ قرآن و نزول آن و محیط آورندۀ آن بی‌خبر باشد، خیال می‌کند این آیات از طرف یکی از بزرگترین مصلح دنیا برای این قرن صادر شده. بنابراین کسی که قرآن را به­خوبی فهمید یا باید اعتراف کند که قرآن از طرف خدای سبحان است که عالم به اسرار و احوال بشر بوده نازل شده و یا باید معتقد شود که قرآن در دوره‌ای نازل شده که عرب در منتهای درجات علم، کمال و صلاح بوده و در عین حال آمیخته به مفاسد اخلاق زندگی می‌کرده، این معنی را چون تاریخ ردّ می‌کند ناچار باید شکل اول را که از طرف خدا نازل شده بپذیرد.

قرآن سرچشمه علوم می‌باشد

علوم اسلامی شعب زیادی پیدا کرده و تمام شعب گوناگون آن از قرآن سرچشمه گرفت. عدّه‌ای متوّجه به ضبط لغات و کلماتش شدند و برای شناختن حروف و مخارجش کوشش کردند تا علم قرائت و تجوید و علم حروف پیدا شد، دسته دیگر در اطراف اعراب حرکاتش و تغییر کلماتش و در لازم و متّعددی و موادّ کلماتش بحث کردند تا علم نحو و صرف پیدا شد، دستۀ دیگر از کیفیّت کتابت ورسم­الخطِّ الفاظ آن بحث کردند تا علم رسم الخط پیدا شد، دستۀ دیگر به معانی محتمله و ترجیح این معنی بر آن معنی پرداختند تا از آن علم تفسیر پیدا شد، دستۀ دیگر در قواعد عقلی وشواهد توحیدی و در ذات و صفات إلهی که در قرآن بود بحث نموده تا از آن علم کلام پیدا شد، عدّۀ دیگر در کیفیّت استخراج و استنباط احکام و بحث در حقیقت و مجاز، عام و خاصّ، نصّ و ظاهر، مجمل و مبیّن قرآن بحث کردند تا علم اصول پیدا شد، عدّه‌ای در فروع و افعال مکلّفین و صحّت و بطلان آن تفحّص کردند تا علم فقه پیدا شد، عدّۀ دیگر در قصص، آثار و اخبار قرآنی تجسّس کردند تا علم تاریخ مرتب شد، عدّۀ دیگر در مواعظ، وعد و وعید، صفات حسنه و سیئۀ بیان شده در قرآن تفحّص کردند تا علم اخلاق پیدا شد، عدّۀ دیگر در خطابات و اقتضای مقامات بحث كردند تا علم خطابه پيدا شد، عدّۀ ديگر در سهام، فرائض و تقسیمات قرآن تحقیق کردند تا علم حساب در اسلام پیدا شد، عدّۀ دیگر در علوم طبیعی قرآن و کیفیّت ایجاد شب و روز، گردش کواکب و انجم پرداخته و از آن علم هیئت در اسلام پیدا شد، عدّۀ دیگر در اطراف سلامت و روانی الفاظ قرآن، حسن نظم، سیاق، ایجاز و اطناب آن بحث کردند تا علم معانی و بیان به­ وجود آمد، و همچنین علم زُبُر و بیّنات و سایر علوم که قواعد و قوانین تمام آنها را از قرآن گرفته و از آن استخراج کرده‌اند و هر یک از دانشمندان علوم فوق برای اثبات نظریّۀ خود استدلال و استشهاد به آیات قرآن می‌کردند و سپس به واسطۀ کوشش دانشمندان شرق و غرب ترقیّاتی در این علوم پیدا شد، ولی مادّه، منشأ و سرچشمۀ تمام این علوم قرآن بوده، امّا نباید فراموش کرد که یک نفر اُمّیِّ بی‌سوادی که میان جمعی از بی‌سوادان نشو و نما کرده ممکن نیست چنین کتابی که مادّۀ همۀ این علوم بوده بیاورد، مگر آنکه از طرف خدایتعالی به او تعلیم شده باشد.

خصائص قرآن و امتیاز آن

**یکی از امتیازات قرآن از سخنان دیگر** این است که اگر کسانی نغز و شیوا سخن و یا اشعار دلربا گفته‌اند کلام آنان در پیرامون تخیلاّت، عادات، خرافات، یا شهوات، یا عشق، دلباختگی و یا تقلید از دیگران و یا مدح، ثنا، تملّق و اعراق بوده که دلیل بر پستی فکر است، به­خلاف قرآن که حقائق محض را آورده و جمله‌ای از تخیّلات، خرافات و یا تقلیدیّات ندارد و از عشق و عاشقی و رموز عشق دم نزده و پیچ وخم فکری و فلسفه‌بافی در آن نیست و در فهم معانی احتیاج به مقدّمات ندارد و دقّت و تفکّر در آن موجب خستگی و ملالت نیست و الفاظ آن با معانی مطابق و رسا است، یعنی نه کوتاه است و نه بلندتر، ولی گفتار دیگران چنین نیست و قوای فکری را به زحمت می‌افکند و برای فهم معانی انسان را به خیالات می‌کشاند، زیرا دائرۀ الفاظ دیگران از دائرۀ معانی و مقاصد یا تنگ‌تر و یا وسیع‌تر است، به همین جهت برای کسی که قرآن را بفهمد، کثرت و تکرار آن ملال‌آور نیست، بلکه نشاط‌آور است، به‌خلاف گفتار و یا کتب دیگران که جامع این مزایا نیست و این مزایا بالاترین فصاحت است.

وجه دوم: فصاحت و بلاغت

یکی از جهات اعجاز قرآن فصاحت آنست و فصاحت این است که کلام رسا و روان باشد و از کلمات زیبا تنظیم شده و از گره، پیچ و مشکل خالی باشد و به اضافه زننده نباشد، یعنی دلالت آن بر معنی طبیعی باشد، عرب زمان جاهلیّت در فنّ فصاحت به حدّ اعلی که برای بشر ممکن باشد رسیده بودند و الفاظی که شایستۀ مقصودشان بود به آسانی و زیبایی بر زبانشان جاری بود و به فصاحت افتخار می‌کردند و زمینه مهیّا شده بود برای آمدن کلام خدا، زیرا کلام خدا از هر نقص و عیبی مبّرا است و فصيح‌تر از آن برای مخلوق امکان ندارد، زیرا همان­طور که در ایجاد موجودات دیگر هیچ­گونه عیبی نیست و به هر موجودی آنچه لوازم و احتیاجات وجودی داشته عطا کرده و به ­مانند آن کسی نمی‌تواند ایجاد کند همان­طور کلامی را که حقتعالی ایجاد کند تمام کمالات لفظی در آن موجود است، ولیکن شناختن و تمیز دادن کلام حقّ از کلام غیر برای هر کسی آسان نیست، باید اشخاصی در فصاحت ترقّی کنند و سخن‌سنج باشند تا به رموز فصاحت و زیبایی کلام واقف باشند، تا محسّنات کلام خدا را بشناسند و لذا چون قرآن نازل شد در میان عرب مهابتی به وجو‌د آورد که خود را در مقابل قرآن باختند و همه به ضعف خود در آوردن چنین کلامی اعتراف کردند و چنان مجذوب و دلباختۀ آن شدند که یارای مقاومت و یا کتمان حق در خود ندیدند و فهمیدند که اگر به معارضه با قرآن برخیزند و یا به­ دسائس و حیله از اهمّیت آن بکاهند رسوا می‌شوند و لذا فصحای عرب به عجز خود اقرار و از معارضه و تفاخر دست برداشتند.

در کلام فصحاء، جای معارضه و اختلاف است

ترتیب حروف و ترکیب کلام فصحاء تفاوت دارد و در تعبيرات ایشان نقص و سستی راه دارد و لذا مجال معارضه و تفاخر و ایراد می‌باشد. ممکن است دو نفر خطیب و یا دو شاعر و یا دو نویسنده در مقام برتری در سخن برآیند چنانکه زمان جاهلیّت کاری بوده معمولی و هر گوینده به سخنِ زیبای خود می‌بالید و با دیگران معارضه می‌کرد. امّا در قرآن آنچه دقائق بیانی، لطائف و زیبائی لفظی تصوّر شود موجود است و مجالی برای معارضه باقی نمی‌‌ماند و لذا اگر کسی یک کلمه از کلمات قرآن را عوض کند، از لطافت و دقائق کمالی آن کاسته و نمی‌تواند بهتر از آن و یا مساوی آن کلمه‌ای بیاورد که معنی همان کلمۀ محذوف را بدهد و به فصاحت و تناسب کلمۀ قرآنی باشد. ما برای نمونه یک آیه از آیات قرآن را در اینجا می‌آوریم تا ببینیم آیا می‌شود جای یک کلمۀ آن را عوض کرد و یا کلمۀ دیگری مانند آن را گذاشت، تا خواننده به عظمت کلام حق پی برد و به دریای حیرت فرو رود. حق تعالی در آخر سورۀ لقمان فرموده:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾ [لقمان: 34].

«محقق بدان که فقط نزد خدا است دانش ساعت قیامت و اوست که نازل می‌کند باران مفید را و می‌داند آنچه در ارحام است و کسی خود نمی‌داند فردا چه کسب می‌کند و کسی خود نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد محقّقاً خدایتعالی دانا و آگاه به ظواهر و بواطن امور است».

در این آیه کلماتی است که اگر بخواهیم یکی از آنها را برداریم و کلمۀ مشابه جای آن بگذاریم از لطافت آن کاسته می‌شود و معنی مقصود از بین می‌رود، در این آیه خدا علم پنج چیز را اختصاص به خود داده و خواسته بفهماند که علم این پنج چیز را احدی جز او ندارد و علی در خطبۀ 128 نهج البلاغه فرموده: «علم این پنج چیز اختصاص به خدا دارد و احدی حتّی انبیاء و اوصیاء نمی‌دانند». حال شما در کلمات این آیه دقت کنید:

**اوّلاً-** خدا «عِندَهُ» را که خبر است مقدّم داشته بر ﴿عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ که مبتداء است و اگر مؤخّر می‌داشت مفید انحصار نبود و اگر به جای تقدیم و تأخیر مبتداء و خبر، کلمۀ ﴿إِنَّمَا﴾ می‌آورد صحیح نبود زیرا علم حق منحصر می‌شد به این پنج چیز و حال آنکه تمام مفاتیح علوم غیب و غیر غیب نزد خدا است، خدا است که می‌داند یک شن کوچک میان تپّۀ بزرگ شن در طوفان نوح کجا بوده و کجا رفته و ذرّات هر تپّۀ شن از اول خلقت تا به­ حال چندین مرتبه تغییر مکان داده و همچنین تمام ذرّات آب­ها، بخارها، غبارها، خاک‌ها و سایر مخلوقات را. پس علم خدا منحصر به این پنج چیز نیست و لذا ﴿إِنَّمَا﴾ نیاورده بلکه به تقدیم خبر اکتفا کرده تا حصر علم این پنج چیز را برای خود بیان کند.

**ثانیاً-** فرموده: ﴿عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ و اگر کلمۀ ﴿ٱلسَّاعَةِ﴾ را برداریم و کلمه ﴿ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ را جای آن بگذاریم معنی مقصود و لطافت آن از بین می‌رود، چرا برای اینکه رسول خداص علم و ایمان به قیامت دارد و منحصر به خدا نیست، بلکه هر بندۀ مؤمن باید علم و ایمان به قیامت داشته باشد و امّا ساعت وقوع قیامت را احدی نمی‌داند جُز خدا و لذا تعبیر فرموده به کلمه ﴿ٱلسَّاعَةِ﴾.

**ثالثاً-** فرموده: ﴿وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ﴾ و آن را عطف کرده به جملۀ ﴿عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ عطف جملۀ فعلیّه به اسمیّه که همان حصری که در معطوفٌ عَلَیه است در معطوف بیاید و اگر نه اختصاص افاده نمی‌شد، و کلمۀ غَیث را انتخاب کرده و اگر ﴿غَيۡثَ﴾ را برداریم و به جای آن کلمۀ ﴿مَّطَر﴾ و یا ﴿وَابِلٞ﴾ و یا ﴿طَل﴾و یا کلمۀ ﴿مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ﴾ و یا ﴿وَدۡقَ﴾ و امثال این کلمات که همه به معنی باران است به جای «غَيۡثَ» بگذاریم صحیح نیست و معنی مقصود و لطافت کلام از بین می‌رود، زیرا ممکن است هرمهندس هواشناسی به واسطۀ مقدّمات علمی بداند فردا مثلا باران می‌آید و خبر دهد و خبر او صدق باشد، پس این علم اختصاص به خدا ندارد، امّا خدا کلمۀ «غَيۡثَ» را آورده که به معنی بارانِ مفید ﴿لَا يَضُرّ﴾ است و هیچ مهندس نمی‌تواند علم پیدا کند که باران فردا مفید است و یا مضرّ، پس علم نزول غَیث غیر از علم نزول مَطَر است، و لذا خدا این کلمه را انتخاب کرده، اگر عوض شود با کلمۀ مشابه صحیح نیست.

**رابعاً-** فرموده: ﴿وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِ﴾ و معنی: ﴿مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِ﴾ این است که خدا هویّت تامّۀ آنچه در رحِم­های زنان است از ابتدای تکوین تا انتهای امرِ آن را که بشر می‌شود و به سعادت می‌رسد و یا شقاوت، صالح می‌شود و یا طالح، دوزخی می‌شود و یا بهشتی، تمام مراحل را می‌داند. و اگر کلمه «مَا» را برداریم و به جای آن کلمه «مَن» بگذاریم و بگوییم مَن فِی الأرحام معنی عوض می‌شود، چنين می‌شود كه؛ خدا می­داند آنكه در رحم‌ها است پسر می باشد و یا دختر، در این صورت اشکالی پیدا می‌شود که کسی بگوید هر دکترِ جنین‌شناسی می‌تواند به واسطۀ مقدّمات علمی و یا اشعّۀ برق بفهمد که در رحِم فلان زن پسر است و یا دختر و این علم اختصاص به خدا ندارد، ولی حقّتعالی ﴿مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِ﴾ فرموده تا چنین اشکالی نشود.

**خامساً –** فرموده: ﴿مَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗا﴾ ونفرموده ماذا یَقَعُ غَدًا، زیرا منظور این بوده که آنکه کسب فردای خود را نداند، چگونه سایر امور را می‌داند، پس به طریق أولی از کار دیگران بی‌خبر است و لذا کلمۀ ﴿تَكۡسِبُ﴾ آورده و اگر آن را برداریم و بجای آن فعل دیگری بگذاریم لطافت مطلب از بین می‌رود.

**سادساً-** فرموده: ﴿مَا تَدۡرِي نَفۡسٞ﴾ و کلمۀ ﴿نَفۡسٞ﴾ را انتخاب کرده و اگر به جای آن **أحَدٌ** یا کلمۀ بَشَرٌ و یا انسانٌ بگذاریم صحیح نیست، زیرا هر فردی و یا بشری ممکن است به واسطۀ وحی و یا به واسطۀ خبردادن رسول از وحی بداند فردا چه می‌کند، امّا هیچ کس به خودی خود و از پیش خود نمی‌داند، و کلمۀ ﴿نَفۡسٞ﴾ که در لغت عرب به معنی خودش می‌باشد، این معنی را می‌فهماند که احدی خودش نمی‌داند فردا چه می‌کند و این علم اختصاص به خدا دارد.

**سابعاً-** فرموده: ﴿مَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُ﴾ باز کلمه ﴿نَفۡسٞ﴾ را آورده که مفید این است که احدی به خودی خود نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد، امّا ممکن است به توسطّ وحی إلهی بداند و مقصود نقض نمی‌شود و امّا اگر کلمۀ دیگری جای آن بگذاریم هدف إلهی نقض می‌شود.

**ثامناً-** جملۀ ﴿وَمَا تَدۡرِي**...**﴾ را مکرّر کرده برای تأکید و اگر می‌فرمود «وَ بِأیِّ أرضٍ تَموت» به عطف معمول بر معمول بدون تکرارِ «مَا تَدْرِي» مفید تأکید نبود.

**تاسعاً-** ﴿مَّاذَا تَكۡسِبُ﴾ جملۀ اسمیّه می‌باشد و اگر به جای آن می‌فرمود «كسبَ غَدِهِ» به­طور مضاف و مضافٌ إلَیه، لطافت جملۀ اسمیّه را نداشت، زیرا جملۀ اسمیّه دلالت بر استمرار و دوام دارد.

و البتّه اهل ادب نکات بیشتری ممکن است از آیه استفاده کنند مانند اینکه ﴿مَا تَدۡرِي﴾ فرموده «ولاَ تَدْرِي» با لاء نافیه نیاورده که نفی به کلمۀ ﴿مَّا﴾ دلالت بیشتری بر نفی دارد و از آن جمله ﴿مَا تَدۡرِي﴾ فرموده «وما تَعلَمُ» نفرموده زیرا درایت، علم پیدا کردن به وسیلۀ نظر و استدلال و حیله می‌باشد و خدا خواسته بفرماید به هیچ حیله و نظر و وسائل کسی نمی‌تواند علم به مذکورات پیدا کند.

بنابر آنچه ذکر شد بی‌جهت نیست که خدا در مقام معارضه و تحدّی اعلام نموده که اگر می‌توانيد یک سورۀ کوچکی مانند قرآن بیاورید، با اینکه تمام فصحای عرب دشمن او بودند، این کار را نتوانستند و اگر آورده بودند در تاریخ ثبت می‌شد، فُصَحا فهمیدند که جملاتی بهتر از قرآن محال است، با اینکه به کلمات مخلوقی مانند خود ایرادها می‌کردند، چنانکه **خَنساء** که زن فصیحی بود به دو شعر **حَسّانِ بنِ ثابِت** هشت ایراد کرد در حالی که حَسّان اوّل شاعر عرب بود، چون حَسّان گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لنَا الجَفَناتُ الغُرُّ یَلمَعنَ بِالضُّحی |  | وأسیافُنا یُقطِرنَ مِن نَجدَةٍ دَماً |
| وُلدُنا بَنِی العَنقاء وبَنی مُحرِقٍ |  | فَأكرِم بِنا خالاً وأكرِم بِنا اِبناً |

یعنی: «ما را قدح­های سفید‌ی ­است که در روز نور می‌دهد و از شمشیر‌های ما خون می‌چکد از بزرگواری، فرزندان ما طائفۀ بنی‌العنقاء و طائفۀ بنی‌محرق­اند چه دایی و پسران بزرگواری داریم». حسّان این دو شعر را در مقام مفاخره گفت، سپس به خنسا گفت این اشعار چگونه است؟ خَنسا گفت: در هشت مورد آن نقص است:

**اوّل-** گفتی: الجَفَنات، و آن جمع قلّه و دلالت بر کمی دارد و اگر **جِفان** می‌گفتی جمع کثرت است بهتر بود.

**دوم-** گفتی:الغُرّ و آن سفیدی پیشانی و کم و منحصر است و اگر می‌گفتی البِیض،أحسَن و أوسع بود.

**سوم-** گفتی: بِالضُّحی و آن روز است و اگر می‌گفتی بِالعشیأبلغ و أحسن بود زیرا شب بیشتر مهمان وارد می‌شود و احتیاج به روشنی دارد.

**چهارم-** گفتی:وأسیافُنا و آن جمع قلّه است و سُیوفُنا که جمع کثرت باشد، بهتر است.

**پنجم-** گفتی: یُقطِرنَ و قطره دلالت بر کمی دارد و اگر می‌گفتی یجرِینَ مناسب‌تر بود.

**ششم-** گفتی: یَلمَعن و آن روشنیِ آنی است و اگر می‌گفتی یُشرِقنَ که روشنی با دوام‌تری است بهتر و مناسب‌تر بود.

**هفتم-** دماً مفرد آوردی و اگر دِماء جمع می‌آوردی بهتر بود.

**هشتم-** گفتی ولدنا و این افتخار به اولاد است و اگر ابونا گفته بودی افتخار به پدر بهتر بود.

و این ایرادها را که خنساء گرفته تمام فصحی پذیرفته و تحسین کردند به خلاف ایرادهایی که به قرآن می‌گرفتند که هر کس اهل زبان بود آن را بیجا می‌دانست.

ملاحظه فرمایید کسانی که این­ قدر در سخن‌سنجی دقیق بودند در مقابل قرآن اقرار و اعتراف به فصاحت آن کردند. امّا عده‌ای برای طمع ریاست، پیشوائی و خودنمایی مانند مسیلمۀ کذّاب، آمدند کلماتی برای مقابله با قرآن گفتند و خود را رسوا و مفتضح کردند و اگر خواستند چیزی مانند قرآن بگویند، مقداری از آن را از قرآن ضمیمه کردند یعنی سرقت کردند و لذا فصحای عرب به آنان خندیدند، مسیلمه با اینکه اهل یمامه و از عرب خالص و از فصحا بود در مقابل سوره کوثر که سورۀ کوچک و دارای سه آیه می‌باشد سوره‌ای آورد تقلیدی توخالی و دروغ، خالی از فصاحت و حماقت خود را ثابت کرد و گفت: «إنّا أعطَیناك الجَماهِر فَصَلِّ لِرَبِّك وجاهِر إنَّ مُبغِضَك رَجُلٌ كافِرٌ» اوّل هر سه جمله را از قرآن سرقت کرده و لفظ جَماهر وجاهِر را که دلالت بر ریاست‌طلبی دارد آورده و کلمه شانِئَك را برداشته ومُبغِضَك كافِر را جای آن گذاشته و از لطافت انداخته، زیرا جملۀ ﴿شَانِئَكَ هُوَ ٱلۡأَبۡتَرُ﴾ خبری از آینده و معجزه است، و ﴿ٱلۡأَبۡتَرُ﴾ اشاره به دشمن معیّنی است که به واسطۀ الف و لام دلالت دارد ولی مُبغِضَك رجلٌ كافرٌ، اولاً: خبر غیبی نیست. ثانیاً: رجلٌ کافِرٌ مجهول و غیرمعلوم و خبر دادن از مجهول لغو است، زیرا معلوم نکرده رجل کافر کیست.

در این اواخر یک نفر مسیحی آمده به یاری مسیلمه و خواسته عیب کلام او را بپوشاند و کلام او را زینت دهد و تا معارضه با قرآن کند و کلمۀ جماهر را برداشته و به جای آن **جواهِر** گذاشته و بدتر و مسخره‌تر شده زیرا جواهر مال دنیا‌پرستانست، نباید پیغمبری به آن افتخار کند و آیه نازل نماید و افتخار أنبیاء‡به جواهر نیست و خدا انبیاء را به جواهر مدد نکرده است. این مسیحی آمده دیده إنَّ مُبغِضَك رجلٌ كافرٌکلام خنک و مهملی است، به­جای آن گفته وَلاتَعتَمِد قَولَ ساحِرٍ و خنک­ترش کرده و به خیال خود خوب‌ترش کرده. زیرا هیچ رسولی به قول ساحر اعتماد نکرده که خدا او را نهی کند مگر اینکه رسول دروغی مانند مسیلمه باشد، آن هم ساحر را نکره آورده که مهمل‌تر شده.

و اکنون که هزار و چهارصد سال از نزول قرآن می‌گذرد و دشمنان اسلام که از هر گونه عداوت، تقلّب، تزویر، اذیّت و آزار، خونریزی و تهمت نسبت به اسلام و مسلمین خودداری نکرده‌اند و هر چه توانسته در محو اسلام کوشیده‌اند امّا نتوانسته‌اند یک سورۀ کوچکی مانند سورۀ قرآن بیاورند که دانشمندان دنیا به تساوی آن با قرآن اعتراف کنند.

از فصاحت قرآن همین بس که هر عجمی بشنود امتیاز آن را از سایر سخنان عرب درک می‌کند و هر جمله‌ای از قرآن در هر کتابی باشد آن کتاب را زینت می‌دهد و مانند جواهری در میان ریگ­ها می‌درخشد.

ابن أبی العَوجاء که یکی از علمای مادّی بود با سه نفر دیگر از دانشمندان عرب که هر سه دارای علم، کمال و فصاحت بودند همدست و همداستان شدند و در مکّه با هم متعهّد شدند که هر یک کتابی به قدر رُبع قرآن بیاورد تا مدّت یک سال و در مقابل قرآن بگذارند. چون سال دیگر شد در مسجد‌الحرام در گوشه‌ای جمع شدند، یکی از ایشان رفقا من چون آیۀ: ﴿يَٰٓأَرۡضُ ٱبۡلَعِي...﴾([[266]](#footnote-266)) را از قرآن شنیدم، دانستم که معارضه با قرآن ممکن نیست و لذا دست از معارضه برداشتم. دیگری گفت: من چون به آیۀ: ﴿فَلَمَّا ٱسۡتَيۡ‍َٔسُواْ مِنۡهُ خَلَصُواْ نَجِيّٗا...﴾([[267]](#footnote-267))رسیدم از معارضه ناامید شدم، در این گفتگو بودند که امام صادق از مقابل ایشان گذشت و از سخنان ایشان مطّلع شد و فرمود: ﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ...﴾([[268]](#footnote-268)) [الإسراء: 88]، فَبُهِتُوا»([[269]](#footnote-269)).

وجه سوّم: جذّابیّت و نفوذ قرآن است

کلمات بسیاری از نویسندگان و گویندگان، جذّاب و مؤثّر است، ولی نه مانند قرآن، علّت و سبب اسلام آوردن تودۀ بی‌سواد مشرکین همانا قرآن و جذّابیّت و تأثیر آن بود، به­ طوری که به ­صِرف شنیدن قرآن تسلیم می‌شدند و دست از عداوت برمی‌داشتند، بلکه دست از زن، فرزند، طائفه، املاک و علائق دیگر خود برمی‌داشتند و پیرو قرآن می‌شدند و این موضوع محقّق و مسلّم است برای کسی که عارف به زبان و لغت عرب باشد و لذا دشمنان اسلام در این اواخر کوشیدند که تدریس زبان عربی را از فرهنگ مستعمراتی خود حذف کنند و یا فورمالیته نمایند تا مردم به رموز و حقائق قرآن آشنا نشوند و به آن نگروند و مراجع اسلامی نیز به استعمار کمک کرده و به واسطۀ فتوای به وجوب تقلید و اکتفاءِ آن در امور اسلامی مردم را از تعلّم آیات إلهی بازداشتند به طوری که اکثر ملّت از کتاب آسمانی خود بی‌اطلاّعند. و امّا عرب که لغت قرآن زبان مادری ایشانست ممکن نیست دست از قرآن بردارند.

ولید بن مغیرة از مشرکین بزرگ مکّه بود و به رسول خداص استهزاء می‌کرد، چون آیات قرآن را شنید متزلزل شد، در مورد نزول سورۀ مدّثّر آمده که رسول خداص می‌نشست در مسجد‌الحرام و قرآن تلاوت می‌کرد، طائفۀ قریش اجتماع کردند نزد ولید و گفتند: محمّد کلامش چیست آیا شعر است یا حکایت یا خطبه؟ ولید گفت: بگذارید من کلام او را بشنوم، پس نزدیک رسول خداص رفت و گفت: از شعرت بخوان، رسول خداص فرمود: شعر نیست و چند آیه از سورۀ «حم سجده» قرائت کرد، بدن ولید لرزید و مو بر تن او راست شد و برخاست و به خانۀ خود رفت و نزد قریش مراجعت نکرد، قریش نزد ابوجهل رفتند و گفتند: وليد به دين محمّدص ميل كرد. ابوجهل نزد او آمد و گفت ما را سرشکسته کردی و میل به دین محمّد نمودی. گفت: من کلامی از او شنیدم که پوست بدن را می‌لرزاند، ابوجهل گفت: کلام او چیست شعر است یا خطابه؟ ولید گفت: خطابه کلام متّصلی است، ولی قرآن محمّد چنین نیست و انواع شعر عرب را شنیده‌ام، کلام او شعر نیست، بگذارید فکر کنم و فردا جواب گویم، چون فردا شد گفت: «إن هذا إلاّ سِحرٌ یُؤثَر»([[270]](#footnote-270)).کلامی از محمّد شنیدم که نه کلام بشر است و نه کلام جنّ، سخن او شیرینی و حلاوتی، فوائد و نتایجی دارد که مافوق ندارد و سخنان دیگر را درهم می‌شکند([[271]](#footnote-271)).

به هرحال مشرکین چون دیدند توده به شنيدن قرآن مجذوب می‌شود، بر آن شدند که گوش خود و دیگران را ببندند تا قرآن به گوشها نخورد، مانند زمان ما آنان که می‌خواهند خرافات دینی خود را حفظ کنند به مردم می‌گویند به مطالب قرآن گوش ندهید چون ما و شما آن را نمی‌فهمیم. و انگشت در گوش خود فرو می‌بردند و گاهی پنبه در گوش خود می‌نهادند. قرآن و اسلوب نظم آن آهنگی دارد که هر کس بشنود یک نوع وجد و شعفی به او رخ می‌دهد، اسلوب قرآن موجب پیدایش آهنگی شد که درعرب سابقه نداشت.

در خبر است که سه نفر از فصحای مکّه؛ ولید بن مغیره و اخنس بن قیس و ابوجهل که در بلاغت سخن کمتر کسی مانند ایشان بود نیمه شبی هر یک منفرداً پشت خانۀ پیغمبرص آمدند برای شنیدن آیات قرآن و به قرائت او در نماز گوش می‌دادند و از همدیگر خبر نداشتند، چون از کمین بیرون آمدند به یکدگر رسیدند، معلوم شد هریک پنهانی برای استماع قرآن آمده، به­ هم گفتند اگر کسان دیگر بر این کار ما مطّلع شوند، مانند ما برای شنیدن قرآن جمع می‌شوند و این کار منجر به ایمان توده به محمّد خواهد شد، پس با یکدگر تعهّد کردند که دیگر این کار را تکرار نکنند، ولی چون شب دیگر شد هر کدام از ایشان پنهانی آمد و به قرآن رسول خداص گوش فرا داشت و تا صبح نخوابید از کثرت اثر و جذّابیّت، چون صبح شد یکدگر را دیدند و تعهّد نمودند که این کار تکرار نشود، چون روز بالا آمد ولید نزد اخنس رفت و گفت: دربارۀ سخنان محمّد چه می‌گویی؟ گفت: چه بگویم، فرزندان عبدالمطّلب می‌گویند دربانی کعبه از ما است، پذیرفتیم می‌گویند سقایت کعبه از ما است، تصدیق کردیم، گفتند: حفظ کعبه نیز از ما است پذيرفتيم، اکنون می‌گویند نبوّت و رسالت در خانۀ ما است، این را ما تصدیق نخواهیم کرد([[272]](#footnote-272)). از این سخن اخنس معلوم می‌شود تنها مانع ایشان از ایمان و قبول اسلام خودخواهی و تعصّب قومی بوده و لذا به مردم می‌گفتند به این قرآن گوش ندهید و چنانکه در آیۀ 26 سورۀ فُصِّلَت آمده می‌گفتند:

﴿لَا تَسۡمَعُواْ لِهَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ وَٱلۡغَوۡاْ فِيهِ لَعَلَّكُمۡ تَغۡلِبُونَ﴾ [فصلت: 26].

«گوش به این قرآن فرا ندهید و غوغا کنید و صدا در صدا بیندازيد تا شما غلبه کنید».

یعنی صداها و آواز‌های خود را در میان قرائت قرآن بیندازيد تا بر آن غالب شوید. و حتی واردین مکّه را می‌بردند در خانه‌های خود و برای آنان ساز و موسیقی به توسّط کنیزان خوش­آواز فراهم می‌کردند و سفارش می‌نمودند که گوش به قرائت محمد ندهید و به دعوت پر زحمت او اعتنا نکنید. و لذا آیۀ 6 سوره لقمان:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾([[273]](#footnote-273)) [لقمان: 6].

نازل شد، عیناً مانند زمان ما که یک عدّه مدّاح و روضه‌خوان خوش آواز مردم را از مطالب قرآن بازداشته و مطالب ضدّ قرآنی تزریق می‌کنند. امّا مردم به واسطۀ شنیدن قرآن، اسلام را پذیرفتند. قرآن بود که دل آنان را تکان می‌داد، و می‌لرزانید. آری دیده نشده و نخواهد شد که ملّتی دارای عصبیّت و حمیّت بسیار باشد و آنان را دعوت کنند به اینکه از زندگی، فامیل، عقائد، علائق، عادات و افکار خود دست بردارید و با کمال خلوص و رغبت تسلیم حق شوید نه به اکراه و زور، بلکه به شوق و علاقه، ممکن نیست چنین دعوتی استقبال شود، ولی قرآن و نفوذ کلمات آن این کار را کرد و حتّی کار به جایی رسید که زیر و زبر شدند، یعنی انقلاب فکری، دینی، علمی، اخلاقی و عملی یکجا با هم صورت گرفت، تا اینکه هر یک از عرب که متهّم به فساد اخلاق بود می‌گفت من بد حاملی برای قرآنم و این را در ذمِّ خود می‌گفت. مثلاً در جنگ يمامه با مسيلمۀ كذّاب كه از سخت‌ترین جنگهای اسلامی بود، پرچم به دست سالم مولی حذیفه([[274]](#footnote-274))بود به لشکریان گفت: می‌خواهید بگویم برای چه این پرچم را به دست من سپرده‌اند برای اینکه من حامل قرآنم و مانند صاحب قرآن ایستادگی دارم، سپس گفت: بد حاملی برای قرآنم اگر تا آخر استقامت نکنم، در این هنگام بر مسلمین بانگ زد و همه را مضطرب کرد و گفت: ای اهل قرآن زینت دهید قرآن را به عمل، سپس حمله افکند و دشمن را مغلوب ساخت.

اگر کسی قصّۀ اسعد بن زراره و ذکوان بن قیس را که از مدینه آمدند مکّه و به برکت شنيدن قرآن، مسلمان شدند و سپس به برکت قرائت قرآن اسلام را در مدینه منتشر ساختند، بخواند، تعجّب خواهد کرد و همین آیات قرآن بود که در حبشه باعث میل نجاشی به اسلام شد و به واسطۀ آیات قرآن تمام مجلس سلطان به گریه افتادند و غلغله و ولوله بپا کرد و اشکِ چشمان اهل مجلس را جاری ساخت و اسلام در حبشه نفوذ کرد. قرآن دل‌ها را منقلب و پوست بدن را می‌لرزاند و شیرینی و جذّابیّت قرآن، موجب رغبت مسلمین شد و آن را با کمال شوق حفظ و نشر دادند.

وجه چهارم: معجزات علمی قرآن

ما در ترجمۀ آیات مربوط به آن اشاره خواهیم کرد، هرقدر مجهولات بشر کشف شود و اکتشافی رخ دهد حقائق علمی قرآن بیشتر نمایان می‌شود، علوم جهانی یگانه وسیله و کمک به کشف حقائق قرآن و معجزات آنست، هر قدر راه فکر باز شود و حقائق زیر طبقات زمین و یا بالای آسمان جستجو شود، پس از کشف آن، پی می‌برند که در قرآن و مطالب صحیح آن خلل وارد نمی‌شود و قدر آن شناخته گردد، چنانکه در قرآن فرموده: ﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ﴾،([[275]](#footnote-275)) گویا منظور از کشف حقائق علوم طبیعی ظهور حقائق قرآن است. یکی از جهات اعجاز قرآنی که در دورۀ کنونی پرده از روی آن برداشته شده، آن است که قرآن مشتمل است بر بسیاری از حقائق فنّی، طبیعی و فیزیولوژی که با آخرین اکتشافات علمی منطبق است، در آن­ دوره که اسباب وآلات و ابزار‌‌های دقیق علمی و اکتشافی وجود نداشت قرآن خبر داده از پاره­ای از اسرار‌‌ زمین و آسمان، عجائب خلقت، حرکت ماه و زمین و سایر کواکب و حقایق بیان شدۀ هیئت و نجوم و همچنین از آثار و خواصِّ حیوانات و نباتات و نر و ماده داشتن موجودات و تکامل و سیر جنین و فسیل موجودات و کیفیّت خلقت جهان. و نیز امر نموده به تفکّر در آفرینش چنانکه می­فرماید: ﴿قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾([[276]](#footnote-276))و یا: ﴿أَوَلَمۡ يَنظُرُواْ فِي مَلَكُوتِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَيۡءٖ﴾([[277]](#footnote-277)) و یا: ﴿سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ بَدَأَ ٱلۡخَلۡقَ﴾([[278]](#footnote-278)). و غیر از اینها.

وجه پنجم و ششم: تاریخ و اخبار غیبی قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن اخبار تاریخی آنست که طبق واقع بدون خلط خرافات بیان کرده و در مقایسۀ اخبار آن با کتب عهدین صدق آن معلوم می‌شود، قرآن در ذکر تاریخ هدفش پند و عبرت و موعظه و تعلیم و تعلّم بوده به خلاف کتب دیگر، اگر کسی به تورات و انجیل مراجعه کند می‌بیند که قرآن را نمی‌توان با آنها قیاس کرد، زیرا در آنها مطالب افسانه‌ای بدون ذکر هدف بسیار است چنانچه در جای خود بیان خواهد شد.

وجه دیگر اعجاز قرآن اخبار غیبی فراوان آن است و آنچه خبر داده راست و درست آمده، این اخبار و پیش‌گوئیهای آن که به صحّت مقرون شده کشف از صدق آورندۀ آن می‌کند و این اخبار بر دو قسم است: یک قسم آن در عصر خود پیغمبرص واقع شده و قسم دیگر پس از وفات او، که در ترجمۀ آیات مربوطه خواهد آمد. و قسمتی از اخبار غیبیّۀ قرآن را ما در کتاب دیگر ذکر نموده‌ایم.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید عدّه‌ای از جوکیان هند که همه از کفّار و اهل باطلند و هم عده‌ای از مرشدان صوفیّه که اهل بدعتند خبر از غیب می‌دهند، پس خبر دادن از غیب دلیل بر حقّانیّت و صدق نبوّت نمی‌شود و آن را از معجزات قرآن نباید شمرد. جواب آنست که غیب بر سه قسم است: غیب ماضی، غیب حال و غیب استقبال. غیب ماضی و حال را ممكن است كسی به وسايلی بداند، مثلا غيب ماضی را از تاریخ و غیب حال را از وحی شیاطین چنانکه قرآن خبر داده در سورۀ انعام آیۀ 121:

﴿وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ﴾([[279]](#footnote-279)) [الأنعام: 121].

و در سورۀ شعراء آیۀ 221 و 222 فرموده:

﴿هَلۡ أُنَبِّئُكُمۡ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ ٢٢١ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ ٢٢٢﴾([[280]](#footnote-280)) [الشعراء:221-222].

که شیاطین برای اغفال و گول زدن مردم، دکّان بعضی از جوکیان و مرشدان را به واسطۀ چنین اخبار گرم می‌کنند تا مردم به آنان رو آورند. و امّا غیب استقبال را نه جوکی می‌داند و نه مرشد و نه استاد ایشان شیطان. و امّا کسوف و خسوف و سایر اخبار جوّی را به واسطۀ علل و معلول و وسائل علمی می‌توان حساب کرد و خبر داد، ما می‌دانیم پس از زمستان بهار است و این را نباید غیب گفت.

وجه هفتم و هشتم اعجاز قرآن

یکی از وجوهی که از اعجاز قرآنست خواصّ آیات و سُوَر آنست که خود فرموده: ﴿شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ﴾([[281]](#footnote-281))، چه آثار و برکاتی دارد نوشتن، خواندن و تدبّر در آن، موجب شفای قلوب است از جهل و خرافات، و شفای أبدان ­است از امراض، چه دردها و خیالات نفسانی و وساوس شیطانی به برکت آن دفع شده، قساوت دل و غفلت باطل به تدبّر در آن زدوده گردد. خود نگارنده پس از فراغ از تحصیلات و رسیدن به درجۀ اجتهاد تا پس از مدّتی از آن، غرق در خرافات و تعصّبات مذهبی بودم و به برکت تدبّر در قرآن نجات یافتم.

وجه دیگر از اعجاز قرآن قوانین عدالت و احکام صحیحۀ آن در تساوی، سیاست، تجارت و زراعت، قصاص و عبادات، معاملات و نکاح و جهاد و دیات و آنچه مورد نیاز بندگان و صلاح ایشان بوده به­طور کلّی بیان شده که بهتر از آن تصوّر ندارد. و دشمنان قرآن نتوانستند در یکی از مسائل آن خدشه کنند، و اگر خدشه و اعتراض کردند جواب کافی شنیدند، حتّی بزرگان مسیحی و مادّی به این مطلب اعترف کرده‌اند. عجب اینکه تمام این قوانین در یک شب و یا 23 سال نازل شده به یک مرد امّی درس نخوانده، در صورتی که عقلا و بزرگان ملل صدها سال با تبادل افکار و اجتماع آراء قوانین جعل می‌کنند و پس از مدّتی نقص آن را مشاهده کرده تبدیل و یا تبصره به آن ملحق می‌کنند، ولی در قرآن قوانینی آمده که تا هزاران سال برای تمام مجامع بشری و ملل مختلفه کافی است، چنانکه رسول خداص فرموده: «حَلَالُ مُحَمَّدٍ إلی یَومِ القِیَامَةِ وَحَرَامُهُ إلی یَومِ القِیَامة»([[282]](#footnote-282)). می‌توان گفت: برای اعجاز قرآن همین جهت کافی است، متأسّفانه دُوَل استعماری و دشمنان داخلی وخارجی و حتّی بسیاری از مجتهدان دینی کوشیده‌اند تا قوانین قرآن را تبدیل و یا از رسمیّت انداخته و قوانین دیگری که از دماغهای بشری خارج شده رسمّیّت داده‌اند وهمین سبب بیچارگی و بی‌بند و باری ملّت اسلام شده، پس نه تنها مسلمین بلکه تمام اهل جهان اگر بخواهند به راحتی و رفاه عمومی نائلی شوند چاره‌ای ندارند جُز آنکه قوانین قرآن را اجراء نمایند.

وجه نهم و دهم از اعجاز قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن عدم وجود اختلاف در آنست چنانکه خدا در سورۀ نساء آیۀ 82 فرموده:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾

[النساء: 82].

«آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند و اگر از نزد غیرخدا بود محققّا اختلاف بسیاری در آن می‌یافتند».

عدم اختلاف از دو جهت می‌باشد:

1. از جهت فصاحت و بلاغت و محکمی و داشتن مطالب قطعی نه شکّی و نه ظنّی، که آیات قرآن در این جهت یکنواخت می‌باشد و از اوّل تا به آخرش در حدّ اعلای زیبایی است، ولی در کتب دیگر چنین نیست، گاهی جملات فصیح زیبا دارد و گاهی غیر فصیح و غیر زیبا، گاهی قطعی، گاهی ظنّی، زیرا صاحبان آنها متغیّرالأحوال والصّفات می‌باشند، امّا خدایتعالی چون در ذات و صفات تغییری ندارد در کلام او نیز تغییری ندارد.
2. یکی دیگر از جهات عدم اختلاف این است که ضدّ و نقیض و تنافی و تباین در قرآن یافت نمی‌شود، برخلاف کتب بشری که در هر کدام آنها مطالب مختلفۀ ضدّ یکدگر می‌باشد.

و امّا وجه دهم از اعجاز قرآن استفادۀ عموم و خصوصی از آن است، هر کتابی در عالَم نوشته شده برای يک طبقه و یا طبقاتی معیّن مفید بوده نه برای عموم، ولی قرآن برای عموم طبقات مفید است و هر کس می‌تواند از آن بهره برَد، مثلاً کتاب قانون ابوعلی سینا برای دکتران فقط مفید است و کتاب قوانینِ محقّقِ قمیّ فقط برای اصولییّن مفید است، امّا قرآن چنین نیست، منتهی دانشمندان بیش از عوام از آن بهره می‌برند، درحالیکه عوام نیز از آن بهره می‌برند، اهل قانون از قوانین آن، اهل تاریخ از تواریخ آن، فقهاء از فقه آن، طالبین توحید از توحید آن، بازاریان از معاملات آن، بی‌سوادان از نصایح آن، و و و و... این سخن مورد تصدیق همگان می‌باشد چه دانشمندان اسلام و چه بیگانگان، اگر کسی اقرار دانشمندان بیگانه ­را بخواهد به­ کتب دیگر ما مراجعه کند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مصطفی را وعده داد الطاف حق |  | گر بمیری تو نمیرد این ورق |
| من کتاب و معجزت را حافظم |  | بیش و کم کن را ز قرآن رافضم |
| من تو را اندر دو عالم رافعم |  | طاغیان را از کتابت دافعم |
| کس نتاند بیش و کم کردن درو |  | بهتر از من حافظی دیگر مجو |
| رونقت را روز افزون می‌کنم |  | نام تو بر سیم و زرها می‌زنم |
| در محبّت حبّ من شد مهر تو  ج |  | در غضب هم قهر من شد قهر تو |
| خفیه می‌گویند نامت را به­ زور |  | نام تو اندر اذان آید ظهور |
| از اذانت پر کنم آفاق را |  | کور گردانم دو چشم عاق را |
| چاکرانت شهرها گیرند و جاه |  | دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه جج |
| هست قرآن مر تو را همچون عصا |  | کُفرها را در کشد چون اژدها |
| تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای |  | چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای |
| اهل عالم از کهین و از مهین |  | از نوابغ جمله حتّی مرسلین |
| گر بهم آیند و هم کاری کنند |  | بر کلامی همدگر یاری کنند |
| چون کلام حق سخن نی قادرند |  | می نه بتوانند و هرگز ناورند |
| هست قرآن سهل و آسان ای پسر |  | تا شود حجّت به هر فرد بشر |
| رو تو «**یَسَّرنا**» بخوان اندر قمر |  | خوب بنما اندر آیاتش نظر |

در خاتمۀ مقدّمات تابشی از قرآن باید تذکّر دهم که به توفیق إلهی شروع خواهیم نمود به خود تابشی از قرآن که ترجمۀ آیات است با ذکر نکات و توضیحاتی در ذیل ترجمه. و دیگر اینکه ما روزی که قدم به میدان مبارزه با شرک و خرافات نهادیم جُز رضای خدا نظری نداشتیم و به خوش‌آمد و بدآمد کسان و یا بدگویی و تهمت فراوان آنان اعتنا نکردیم، زیرا این مبارزه تکلیف دینی ما بود، ولی اگر جامعۀ امّت هم نادان، متعصّب، خرافی و مقلّد بودند ممکن بود مأیوس شویم، امّا احساسات پاک عدّه‌ای از دانش‌جویان و حق‌شناسان چون گویندگان اشعار ذیل ما را به نتیجه و فائدۀ عمل و کارمان امیدوار نمود که باز هم در جامعه طرفدار حق زیاد است، لذا به درج نامۀ دو نفر از میان نامه‌های بسیاری که به ما نوشته‌اند برای نمونه اقدام گردید:

**اوّل-** نامۀ دانشمند محترم سیّد الأعلام آقای سیّدمحمّد شافی قرشی دامت برکاته از نمین اردبیل و هو هذا:

محضر شریف حضرت آیت الله العظمی برقعی دامت برکاته

السلام علیكم ورحمة الله وبركاته

کتاب مستطاب (احکام القرآن و تابشی از قرآن) را ملاحظه و مطالعه نمودم، انصاف و وجدانم به من اجازه نداد که در مقابل آن همه تلاش، کوشش و خدمات شایستۀ آن­جناب نسبت به اسلام و اسلامیان خاموش بمانم، ضمن عرض تشکّر و قدردانی و دعوات خیریّه، قطعه شعری را که همین امروز در حقِّ جنابعالی سروده‌ام به حضور مبارک تقدیم می‌دارم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طوبی لك یا حجّة الرّحمان |  | یا داعي الخلق إلی القرآن |
| یا مرشد الأمّة للسّعادة |  | یا هادی النّاس إلی الجنان |
| یا قالع الجهل من الصّدور |  | یا جامع الحکم من الفرقان |
| نوّرت عین معشـر الإسلام |  | بیّنت حکم أحسن المیزان |
| دمّرت کل بدعة ضلالة کسـّرت ظهر معشـر الجهّال جادلت کلّ من به عناد أعلنت إن الإفتراق شرك والمسلمون کلّهم إخوان أیّدک الله لهذا الدّعوة یحشـرك الله مع النّبیّ |  | أحرقت أصل الشـّرک والخسـران أغلقت باب أکثر الدّکان لایقبل الحقّ من الانسان لایحسن لصاحب الإیمان شقاقهم کان من الشّیطان یجزیک عنّا الله بالإحسان وآله بحرمة القرآن |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |

**دوّم** – نامۀ جناب آقای سیّد احمد خدّام، آموزگار آموزش و پرورش قوچان:

به نام خدا، تقدیم به مجاهد راه حق حضرت آیت الله العظمی آقای آقا سیّد ابوالفضل ابن الرّضا علاّمۀ برقعی دامت برکاته.

**به نام خدا**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تقدیم ارادت به تو ای عالم بیدار أحسن به تو ای عالم ربّانی خوشگو روشن نظران در پی گفتار تو هر سو تو نیز سخن‌پرور و حق را به عیان گو هر خدعه و هر فلسفه شد مأمن درویش هریک به جهالت شده مغروق کم و بیش فریاد برآور به سر صوفی و درویش آن گلشنِ قدسیِّ تو گلزار جنان است آن مکتب دینیِّ تو چون داروی جان است خلق از تو و از علم تو انگشت‌گزان است ای عالم حق گلشن دین رو به خزان شد رخسار گلان پیرهن رنگرزان شد الله علی گشت و بشر قطب جهان شد فیلسوف بود مرجع و مسند شده مغصوب ناشر به خرافات بود منبر مرغوب جُزنوحه وفریاد و فغان نی‌شده مطلوب افسوس خرافات شده درج روایت اندر عوض عقل بوَد عشق کفایت هر کفر بود دین و غُلُوّ گشته ولایت دیدی که چسان بی­خردان توطئه کردند گفتار تو را بهر کسان مغلطه کردند در غیبت تو همهمۀ بیهده کردند گویند چرا حق شده ظاهر ز بیانت خائن نه تویی سرور مایی به دیانت بگذار که دشمن بزند زخم زبانت ذریّۀ زهرا، مشنو قال ددان را برچین تو دکانداری آن پیرمغان را ای مرد مجاهد برهان خلق جهان را افسوس که دو نان دل و قلبت بشکستند این خلق همان کآب به جدّ تو ببستند دیدی که چسان عهد خدا را بشکستند چون‌شمع، تو ای برقعی از خویش‌بسوزی با منطق حقّ­ فام تو افواه بدوزی باز آ و سرافراز نما تا که به روزی من مستمع درِّ بیانات تو بودم مهر تو بشد گنج دل و، نورِ وجودم «خدّامم» و من بندۀ درگاهِ وَدودم |  | تقدیم تحیّت به تو ای قائد غمخوار کاین‌سان سخنت معرکه کردست به هر کو با غالی و مشرک ز سر جنگ کند رو بر گو که سخن‌سنج بود نیک خریدار هر مفلس و عامی‌شده بانی به یکی کیش بر عاقبت خلق خدا نیک بیندیش باشد که یکی را کنی از خواب تو بیدار و آن تابش قرآن تو پر ارج جهان است آیات خدا در سخنان تو عیان است بیدار شود از سخن و پند تو هشیار آیات خزان بر سر هر شاخ وزان شد وارد به خرافات همه پیر و جوان شد بنگر برسیده به کجا کار دغل‌کار قرآن شده مهجور و عقائد همه معیوب از بهر رضای دگران حق شده مغضوب جهّال بسی ذاکر و واعظ پی دینار روحانی جعّال بوَد سدِّ هدایت شاعر شده هادی به ره کفر و غوایت افسوس که بیگانه ز دین، آمده دیندار صد حیله و تزویر پس مقنعه کردند هنگام ادای سخنت همهمه کردند باشد که بتابد خور حق بعد شب تار مانند همه نی شده‌ای اهل خیانت تو سمبل دینی و بود پاک روانت تو أجر جهادت بستان از حق دادار حق گو که بوَد حق همه جا یار، کسان را حافظ شکنی باش، بکن کار یلان را از زندقۀ فلسفه و غالی مکّار صد تهمت ناحق به وجود تو ببستند با عترت و اولاد علی عهد ببستند دیگر چه توقّع به تو گردند مددکار با پرتو خود راه دیانت بفروزی گردند فراری همه اهریمن موذی خادم به توگردیم و تو مخدوم به اخیار گفتار خوشت را، ز دل و جان بشنودم چون دیگر یارانِ تو شعری بسرودم باشد که قبول افتد و گردی تو به ما یار |

فعلاً شروع می‌شود به ترجمۀ ساده و روان قرآن مجید با ذکر نکات آیات و توضیح بیانات و کلمات إلهی، بدون آوردن خرافات و عقائد فرقه‌‌های مذهبی و خالی از تعصّبات مسلکی و موهومات بشری، بحول وقوّة إلهی.

اللّهمّ وفّقنا لإتمامه ونشره

سورة الفاتحة (مکیّة وآیاتها سبع)

سورۀ حمد و یا فاتحه الکتاب، این سوره مکی و دارای هفت آیه می‌باشد

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ١﴾ [الفاتحة: 1].

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذّات و الصّفات رحمن رحیم.

**نکات:** ﴿بِسۡمِ﴾ در اصل بِإسم بوده، باء حرف جر، اسم مجرور است و این جار و مجرور باید به فعلی تعلّق گیرد و خدایتعالی فعل آنرا ذکر نکرده برای اینکه بنده هر فعلی را مناسب می‌داند در نیّت گیرد، مثلاً شروع به قرآن و یا کار دیگر، مناسب این است که «أَتَبَرّكُ» یعنی بنام خدا برکت می‌جویم یا «أَبْتَدِأُ» يعنی ابتدا می‌کنم و در مسافرت «أسافر» یعنی مسافرت می‌کنم، را در نیت گیرد.

و حق‌تعالی در ابتدای هر سوره جملۀ ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ...﴾ را تکرار کرده زیرا هر سوره‌ای کنفرانسی جدا و مطلبی مستقل و قواعد و بوستانی است جداگانه و به اضافه در ابتدای هر سوره این جمله را به عنوان تیتر آورده که بندگان بدانند منشأ نزول تمام سُوَر و آیات صفت رحمانیّت و رحمت او است و آیات را برای لطف نازل نموده.

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ [الفاتحة: 2].

**ترجمه:** «مدح و ثنای، مخصوص برای خدایی است که پروردگار و مربّی جهانیانست».

**نکات:** ﴿حَمۡدُ﴾ به معنی مدح، ستایش و تمجید پروردگار است، خواننده می‌تواند این آیه را به نیّت مدح و ثناء پروردگار بخواند و اگر چه در نماز باشد و دیگر اینکه ﴿ٱلۡحَمۡدُ﴾ مبتداء و خبر آن ﴿لِلَّهِ﴾ است و این جمله را خدایتعالی جملۀ اسمیه آورده که دلالت بر دوام و استمرار می‌کند و اگر فعلیّه می‌آورد دلالت بر یک زمان داشت، پس جملۀ اسمیّه فصیح‌تر است و دیگر اینکه «الحمد» را با الف و لام آورده که دلالت بر استغراق و یا جنس دارد یعنی هر مدح و ستایشی زیبنده و لایق پروردگار است؛ اگر الف و لام عهد باشد می‌فهماند که حمد مخصوص برای خدا است که آن حمد و مدح، لایق مخلوق نیست. و دیگر اینکه در این جمله از میان اسماء إلهی «الله» انتخاب شده که به معنی خدای کامل الذّاتی است که مستجمع جمیع صفات کمالیّه است وکلمۀ «الله» برای چنین ذاتی وضع شده و ذکر این اسم دلالت بر تعلیل دارد که چرا باید او را حمد کرد زیرا او مستجمع جمیع کمالات و مستغنی از تمام مخلوقات و سزاوار حمد می‌باشد و علّت دیگر حمد اینکه او مُنعِم و مربّی جهان و هر نعمت از او است و برای شکر چنین منعم باید او را حمد نمود.

﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ [الفاتحة: 3].

**ترجمه:** خدایی که رحمن و رحیم است.

**نکات:** تکرار صفات ﴿رحۡمَٰنِ﴾ و ﴿رَحِيمِ﴾ در اینجا ممکن است برای این باشد که چون این دو صفت سبب نزول آیات الهی بوده دارای اهمّیّت است و رحمن صفت خاصِّ حق تعالی و معنی آن عام، ولی رحیم صفتی است غیرخاص و اطلاق آن بر مخلوق امکان دارد.

﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ [الفاتحة: 4].

**ترجمه:** مالک و صاحب اختیار روز جزا (روز کیفر نیک و بد).

**نکات:** در این چهار آیه اسماء و صفات خدا ذکر شده برای اثبات توحید و معاد و اینکه او قادر است بر تشکیل روز کیفر، پس از این آیات، ذکر شده وظیفۀ بندگان، پرستش و مدد‌خواستن آنان برای هدایت و سرنوشتشان. و لذا در حدیث آمده که خدا فرموده: «قَسَّمْتُ سُورَة فَاتِحَة الکِتَابِ بَینِي وَبَین عَبدِي»:

یعنی: «سورۀ فاتحه الکتاب را بین خودم و بنده‌ام تقسیم کردم». نصف آن راجع به صفات إلهی و نصف آن در وظیفۀ بندگان است.

﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ [الفاتحة: 5].

**ترجمه:** فقط تو را بندگی می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوئیم.

**نکات:** ﴿إِيَّاكَ﴾ضمیر مفعول است برای فعل بعد از او که ﴿نَعۡبُدُ﴾ باشد و ﴿إِيَّاكَ﴾ باز مفعول است برای فعل پس از او که ﴿نَسۡتَعِينُ﴾ باشد ومفعول هر دو جا مقدّم شده بر فعل، برای افادۀ حصر، یعنی بندگی و مددخواستن باید فقط از خدا و برای خدا باشد نه از غیرخدا. و دیگر اینکه ﴿نَعۡبُدُ﴾ و ﴿نَسۡتَعِينُ﴾ متکلّم‌ مع‌الغیر است، زیرا نماز‌گزار نباید تنها خودش را بنده و محتاج بداند، بلکه تمام بندگان را محتاج به یاری خدا بداند و برای همه مدد و هدایت بخواهد و لذا در آیۀ بعد ﴿ٱهۡدِنَا﴾ ذکر شده نه «إِهدِني» یعنی دین و عبادت اجتماعی است نه انفرادی.

﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: 6].

**ترجمه:** ما را به راه راست مخصوص هدایت کن.

**نکات:** نماز‌گزار با اینکه هدایت یافته است باز باید خود را همواره محتاج به هدایت بداند و از خدا هدایت بجوید، حتّی رسول خداص خود را محتاج به هدایت إلهی می‌دانست و این درخواست را می‌کرد، زیرا بنده احتیاج به مدد و هدایت إلهی دارد چه ابتداءًا و چه بقاءًا و «نا» متکلّم مع‌الغیر است، یعنی باید به فکر اجتماع بود و برای همه هدایت را درخواست کرد.

﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ [الفاتحة: 7].

**ترجمه:** راه آنانکه به ایشان نعمت دادی (مانند انبیاء) نه آنانکه موردخشم تو شدند و نه گمراهان.

**نکات:** مقصود از ﴿مَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ﴾ و ﴿ضَّآلِّينَ﴾ هر کسی است که مورد خشم خدا و یا گمراه باشد، چه کفّار و چه مشرکین و چه فُسّاق و چه ستمگران، چه کافر و چه مسلِمی که به نام اسلام قناعت کرده و در واقع از اسلام بی‌خبر است، زیرا نماز‌گزار طبق این درخواست باید لساناً، عملاً و فکراً راه انبیاء را انتخاب کند نه راه دیگران را و دیگر اینکه در این سوره اوصاف إلهی و وظائف بندگی به طور خلاصه، فشرده و مختصر بیان شده و سایر سُوَر قرآن شرح و تفصیل همین اجمال است. پس میتوان گفت تمام قرآن به طور اجمال و فشرده در این سوره می‌باشد. و این سوره را فاتحه‌الکتاب گویند زیرا کتاب خدا به آن افتتاح شده و آنرا سبع‌المَثانی نیز گویند برای آنکه هفت آیه دارد و در هر نماز دو مرتبه در دو رکعت اوّل نماز باید خوانده شود و خواندن سورۀ دیگر کفایت از آن نمی‌کند؛ این سوره سورۀ با برکتی است و قرائت آن برای تذکّر مطالب آن و رفع بیماری­ها و گمراهی­ها مناسب است و تمرین آن در هر نماز برای جا گرفتن مطالب آن در قلوب است.

سورة البقرة (مدنیة وآیاتها ست وثمانون ومائتان)

سورۀ بقره مدنی و دارای 286 آیه می‌باشد

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ۝ الٓمٓ ١﴾ [البقرة: 1].

**ترجمه:** به نام خدای کامل‌الذّات رحمن رحیم. الف لام میم.

**نکات:** حروف الف و لام و میم را بعضی از مفسّرین برای رمز و اشاره گرفته‌اند و ما در مقدّمه‌ی این کتاب در فصل 19 و 20 راجع به آن مطالبی ذکر کردیم مراجعه شود.

﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢﴾ [البقرة: 2].

**ترجمه:** این است کتابی که در آن شکی نباشد و راهنمای پرهیزکاران است.

**نکات:** ﴿ذَٰلِكَ﴾ اسم اشاره و اشاره به قرآن است، اگر کسی بگوید ﴿ذَٰلِكَ﴾ وضع شده برای اشاره به بعید و اینجا که قرآن نزدیک است چرا کلمۀ ﴿ذَٰلِكَ﴾ آمده؟ گوییم گاهی ﴿ذَٰلِكَ﴾ اشاره می‌شود به چیز بزرگی که گویا چنان عظمت دارد که برای ناظر نظر به آن مشکل است، مانند چیز دوری که نظر به آن مشکل باشد. و دیگر کلمۀ «**رَیبَ**» به معنی شکّ و یا ظنِّ نزدیک به گمان و شک می‌باشد و «**ریب»** نکرۀ در سیاق نفی و مفید عموم است، یعنی هیچ­گونه شکّ و گمانی در مطالب قرآن نیست و مطالب آن علمی و طبق دانش و بینش است پس اگر کسی شک در مطالب قرآن داشته یا دقیقاً نظر نکرده و یا بی‌انصاف است. نکتۀ دیگر اگر کسی بگوید قرآن باید برای تمام مردم هدایت باشد نه فقط برای متّقین، پس چرا فرموده ﴿هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ﴾؟ جواب این است که در اینجا ﴿مُتَّقِينَ﴾ به معنی اصطلاحی آن نیست، بلکه به معنی لغوی است، یعنی هر کس بی‌بند و بار و بی‌پروا باشد و پرهیز از ضرر نکند و درصدد دفع زیان خود نباشد به کلام خدا گوش نمی‌دهد و هدایت نمی‌شود و هر کس پرهیز کند از ضرر احتمالی، او گوش می‌دهد و هدایت می‌گردد و آن کس لغتاً پرهیزکار است. پس کتاب خدا هدایت است برای طالبین هدایت نه معرِضین آنانکه کتاب خدا را قابل فهم ندانسته و به آن بی‌اعتنایی می‌کنند.

﴿ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣﴾ [البقرة: 3].

**ترجمه:** پرهیزکاران کسانی‌اند که به غیب ایمان بیاورند و نماز را برپا دارند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق کنند.

**نکات:** ﴿غَيۡبِ﴾مقابل مشهود و محسوس است و به چیزی گفته می‌شود که مشاهده و حس نگردد، چه دائماً مشهود نباشد مانند ذات أحدیّت و چه در دنیا مشاهده نگردد مانند فرشتگان، جنّ و حوادث قیامت([[283]](#footnote-283)). و امّا آنچه گاهی امکان مشاهده دارد آن‌را نمی‌توان مصداق غیب شمرد و لذا آنانکه به سبب عدم توجّه به مفاسد سخن خود گفته‌اند مقصود از غیب امامی است که مدّتی غایب باشد صحیح نیست، زیرا: **أوّلاً**: آن امام ممکن است مشاهده گردد، پس از مصادیق و معانی غیب نیست. **ثانیاً**: مطلق غیب را مقیّد کردن به یک چیز دلیلی ندارد و **ثالثاً**: خود آن امام آیا از متّقین است یا خیز؟ اگر از متّقین باشد بنابراین باید ایمان به غیب یعنی ایمان به خودش بیاورد، او چگونه از خودش غایب است تا ایمان به خودش بیاورد. **رابعاً**: رسول خداص یکی از متّقین بود و ایمان او به امامی که تابع او خواهد بود معنی ندارد.

**نکتۀ دیگر-** متّقین حتّی رسول خداص مؤمن به غیب می‌باشند نه عالم به غیب و عالم به غیب طبق صریح آیات قرآن فقط خدا است و فرق میان مؤمن به غیب و عالم به غیب اینست که مؤمن به غیب مطابق وحی الهی و یا خبر صادقی که شنیده ایمان به خبر غیبی آورده، پس منشأ علم و ایمان او به غیب، خبر وحی و یا مخبر صادق است، ولی عالم به غیب عالم به مُخبَرٌ‌عَنه است نه خبر و خودِ غیب را می‌داند و نزد او مشهود است نه به واسطۀ خبر دیگری و لذا صفت علم به غیب مخصوص به خدا است. اگر کسی بگوید مؤمن به خبر غیبی نیز علم دارد به آن خبر نه ظن؟ جواب گوییم آری او عالم است به خبر غیبی و به توسط خبر اذعان دارد به مُخبَرٌ‌عَنه. ولی عالم به غیب عالم است به غیب مُخبَرٌ‌عَنه بدون واسطۀ خبری.

**نکتۀ دیگر**- جملۀ: ﴿مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ...﴾ چون ردیف نماز آمده، انفاق واجبی و زکات است و ماء موصوله در آن دلالت بر عموم دارد یعنی در هر چه به او روزی داده شده باید زکات بدهد و منحصر به 9 چیزی­ که فقهاء گفته‌اند نیست، چه مال‌التّجاره باشد و چه حبوبات و چه ماشین‌آلات و چه پارچه و چه غیر اینها.

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ٤ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥﴾ [البقرة: 4-5].

**ترجمه:** و آنانکه به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان بیاورند و به جهان دیگر (روز جزاء) یقین کنند. آنان طبق هدایتی که از پروردگارشان آمده هدایت یافته و فقط ایشان رستگارند.

**نکات:** ﴿مَآ﴾ در ﴿مَآ أُنزِلَ﴾ موصوله و مفید عموم است، یعنی پرهیزکار به تمام کتب إلهی ایمان می‌آورد. و جملۀ ﴿وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ﴾ جملۀ اسمیّه و دلالت بر استمرار دارد یعنی یکی از صفات متّقین این است که همواره صاحب یقینند. و جملۀ ﴿عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡ﴾ دلالت دارد که هدایت متّقین به واسطۀ هدایت إلهی وهدایتی است که خدا نازل نموده و نشان داده در کتاب خود و از کتب دیگر و گفته‌های دیگران، هدایت را نگرفته‌اند. زیرا هدایت غیر خدا هدایت واقعی نیست و ضمیر ﴿هُمُ﴾ که فاصله شده بین مبتداء و خبر در جملۀ: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ دلالت بر حصر دارد، یعنی هدایت إلهی مخصوص به کسانی است که دارای صفات مذکورۀ در این آیات باشند. حق‌تعالی پس از وصف رستگاران صفات زیان‌کاران، کافران و غیرپرهیزکاران را بیان کرده:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ ءَأَنذَرۡتَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تُنذِرۡهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٦ خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡۖ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٧﴾ [البقرة: 6-7].

**ترجمه:** محقّقاً برای آنانکه کافرند یکسانست چه بترسانی‌شان و چه نترسانی‌شان ایمان نمی‌آورند. خدایتعالی بر دلها و گوش ایشان مهر زده و بر چشمانشان پرده است و برایشان عذاب بزرگی است.

**نکات:** طبق این آیات، انذار و عدم انذار برای کفّار مساوی است، پس خدا برای چه پیغمبر برای ایشان فرستاده؟ جواب این است که مقصود از کفّار به قرینۀ تقابُل این آیه با آیات متّقین کفّار بی‌بند و بار بی‌تقوای بی‌پروای بی‌باکی است که از ضرر و زیان پرهیز ندارند و برای دفع خطر از خود گوش به سخن انبیاء نمی‌دهند و گر نه بسیاری از کفّار، طالب سعادت و قابل هدایتند. اگر کسی بگوید چرا خدا بر دل ایشان مهر زده که هدایت وارد آن نشود، پس ایشان در عدم هدایت تقصیری ندارند؟ جواب این است که کار خدا روی جریان اسباب و مسبّبات است. بنابراین بی‌‌بندوباری و عدم پرهیز و اعراض از حق سبب می‌باشد برای کفر و عدم ورود هدایت و چون کفّار به اختیار خود سبب را اختیار کردند، مسبَّب که مهر برای عدم ورود هدایت است، بر آن مترتّب شده و چون جریان اسباب و مسبّبات به جعل إلهی است و لذا خدا به خود نسبت داده. و دیگر اینکه در این آیه سمع مقدّم بر بصر آمده «لِشَرَفِ السَّمع عَلَی البَصَر»، زیرا سَمع وسیله‌ است برای وصول به علوم و وصول به هدایت. و جهت اینکه سمع مفرد آمده و قلوب و ابصار جمع، این است که سمع مصدر است و مصدر جمع بسته نمی‌شود و قلب و بصر مصدر نیست.

پس از ذکر صفات مؤمنین و کافران، صفات منافقین که دستۀ سوّم از قافلۀ مکلّفین باشد ذکر شده از آیۀ 8 تا آیۀ 20:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ ٨ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخۡدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ٩ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضٗاۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ ١٠ وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ قَالُوٓاْ إِنَّمَا نَحۡنُ مُصۡلِحُونَ ١١ أَلَآ إِنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡمُفۡسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشۡعُرُونَ ١٢ وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ ءَامِنُواْ كَمَآ ءَامَنَ ٱلنَّاسُ قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ كَمَآ ءَامَنَ ٱلسُّفَهَآءُۗ أَلَآ إِنَّهُمۡ هُمُ ٱلسُّفَهَآءُ وَلَٰكِن لَّا يَعۡلَمُونَ ١٣ وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ ١٤ ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ وَيَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلضَّلَٰلَةَ بِٱلۡهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَٰرَتُهُمۡ وَمَا كَانُواْ مُهۡتَدِينَ ١٦ مَثَلُهُمۡ كَمَثَلِ ٱلَّذِي ٱسۡتَوۡقَدَ نَارٗا فَلَمَّآ أَضَآءَتۡ مَا حَوۡلَهُۥ ذَهَبَ ٱللَّهُ بِنُورِهِمۡ وَتَرَكَهُمۡ فِي ظُلُمَٰتٖ لَّا يُبۡصِرُونَ ١٧ صُمُّۢ بُكۡمٌ عُمۡيٞ فَهُمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ١٨ أَوۡ كَصَيِّبٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فِيهِ ظُلُمَٰتٞ وَرَعۡدٞ وَبَرۡقٞ يَجۡعَلُونَ أَصَٰبِعَهُمۡ فِيٓ ءَاذَانِهِم مِّنَ ٱلصَّوَٰعِقِ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِۚ وَٱللَّهُ مُحِيطُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ١٩ يَكَادُ ٱلۡبَرۡقُ يَخۡطَفُ أَبۡصَٰرَهُمۡۖ كُلَّمَآ أَضَآءَ لَهُم مَّشَوۡاْ فِيهِ وَإِذَآ أَظۡلَمَ عَلَيۡهِمۡ قَامُواْۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمۡعِهِمۡ وَأَبۡصَٰرِهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٠﴾

[البقرة: 8-20].

**ترجمه:** و بعضی از مردم می‌گویند به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم و حال اینکه ایمان نیاورده‌اند. خدا و اهل ایمان را فریب می‌دهند وحال آنکه در واقع فریب نمی‌دهند مگر خودشان را و درک نمی‌کنند. دلهایشان بیمار بوده پس خدا بیماری ایشان را زیاد کرد (یعنی جهل و عناد و استکبارشان در زیادتی است و این جمله نفرین إلهی است) و برای ایشان عذاب دردناکست به سبب آنکه دروغ می‌گفتند. و چون به ایشان گفته شود فساد در زمین روا مدارید، گویند همانا ما مصلحیم. آگاه باش که ایشان فقط مفسدند ولیکن متوجّه نیستند. و چون به ایشان گفته شود ایمان بیاورید چنانکه مردم ایمان آورده‌اند، گویند آیا ما به مانند سفیهان ایمان بیاوریم، آگاه باش که خودشان سفیهند ولیکن توجّه ندارند. و چون به مؤمنین برخورند می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم، و چون با شیاطین خود خلوت کنند می‌گویند ما با شمائیم و همانا ما مؤمنان را استهزاء می‌کنیم. خدا ایشان را استهزاء می‌کند و ایشان را به حیرانی و سرگردانی خودشان می‌کشاند. ایشانند که ضلالت را به جای هدایت خریدند پس تجارتشان سودی نکرد و طالب هدایت نبودند. مَثَلِ ایشان مَثَلِ کسی است که در بیابان تاریکی آتش برافروزد پس چون آتش اطراف او را روشن سازد خدا روشنی ایشان را ببرد و در تاریکی رهاشان سازد به طوری­که چیزی نبینند. کران و لالان وکورانند که از ضلالت خود برنمی‌گردند. و یا مَثَلِ ایشان چون کسانی است که در بیابان تاری از آسمان باران تندی بر ایشان ببارد که در آن ظلمات و رعد و برقی باشد، از ترس عذاب و فرار از مرگ انگشتان خود را در گوشهایشان بگذارند و خدا به این کافران احاطه دارد. نزدیک شودکه برق چشمانشان را برباید، هر زمان­که برای ایشان روشنی دهد بروند، و چون تاریک شود بایستند (حیرت‌زده در ترس) و اگر خدا می‌خواست گوش و چشم ایشان را برده بود، محققاً خدا بر هر چیز توانا است.

**نکات:** در این آیات ده نشانه برای منافقین شمرده و در خاتمه در دو مَثَل نشان‌شان داده:

**نشانۀ اوّل-** در آیۀ 9 ذکر شده که اهل خدعه و نیرنگند و به فکر فریب مردم‌اند.

**نشانۀ دوّم-** در آیۀ 9 و 10 ذکر شده که بی‌شعور و نادانند که آمادۀ درک حقائق نیستند.

**نشانۀ سوّم-** در آیۀ 10، بد دلند و مرض درونی دارند که به شنیدن آیات إلهی بیماری ایشان زیاد می‌گردد (حسد، عناد و دنیا‌‌‌طلبی مرض ایشان است).

**نشانۀ چهارم-** در آیۀ 11 ذکر شده که خود‌‌‌بین و خود‌خواهند که در عین فساد، خود را مصلح می‌دانند.

**نشانۀ پنجم-** در آیۀ 11 ذکر شده که اهل فتنه و فساد‌ند و تمایل به شرّ و فساد دارند.

**نشانۀ ششم-** در آیۀ 13، به مردم خصوصاً به اهل ایمان بدبینند.

**نشانۀ هفتم-** در آیۀ 14، دو رنگی بلکه هر لحظه به رنگی در آمده و خود را به هر فرقه می‌چسبانند.

**نشانۀ هشتم-** در آیۀ 14 ذکر شده که اهل تمسخر و استهزاء بوده و در تمسخر مردم استاد‌ند.

**نشانۀ نهم-** در آیۀ 15، در امور دین حیران و سرگردان و در انتخاب راه ناشی‌اند و لذا ضلالت را در عوض هدایت می‌خرند.

**نشانۀ دهم-** طالب هدایت نیستند و در امور دین به تحقیق نمی‌پردازند.

نویسنده گوید: اهل زمان ما غالباً دارای همین نشانه‌ها بوده و قطعاً منافق‌اند. و أما آن دو مَثَل:

بدانکه حق‌تعالی برای اینکه امور معنوی و حالات نفسانی را مجسّم و برای بندگان خود قابل درک سازد مَثَل می‌زند و آنها را تشبیه به امور محسوسه می‌کند. در آیۀ 17 تا 20 حالات و ملکات منافقین را راجع به امور دین و تظاهر به اسلام و نتیجه‌بردن و در ظلمات هوی‌پرستی و کفر و صفات رذیله‌ماندن و در دین سرگردان و کور و کر ماندن، ایشان را أوّلاً: تشبیه کرده به وضع کسی­ که در شب تاری در بیابان تاریکی هیزمی جمع کند و به زحمت آنرا بر افروزد تا سبب روشنی اطرافش گردد، پس ناگهان بادی بوزد و آتش او را پراکنده و خاموش سازد و او را در تاریکی حیران گذارد. چنانکه این کس از زحمت خود نتیجه نبرده و از روشنی بهره نگرفته، بلکه در تاریکی پس از روشنایی که نسبت به باصرۀ انسان تیره‌تر است مستمر مانده، همانطور منافق از دینداری و تظاهر و سعی خود نتیجه نمی‌گیرد، بلکه در ظلمات کفر و تردید سرگردان و در آخرت به ظلمات عذاب دائمی گرفتار شود.

**ثانیاً:** در آیۀ 19 و 20 وضع منافقین را در مقابل اسلام و نزول آیات الهی تشبیه کرده به وضع کسانی­که در بیابان تاریکی مبتلا شوند به باران تندی که به واسطۀ ابرها و رعد و برق، هوا تاریک‌تر و هولناک‌تر گردد، و ترس ایشان را فراگیرد به ­طوری­که از ترس صدای رعد و صاعقۀ برق انگشتان خود را در گوش گذارند و از مرگ خود بیمناک شوند و گاهی به ­واسطۀ روشنی برق به راه افتاده و بدون فاصله به واسطۀ تاریکی حیران بایستند، منافقین مانند آنان از نزول آیات الهی و تکالیف مشکلۀ جنگ و جهاد بهراسند، به اضافه از بی‌ایمانی و رسوایی خود بترسند و گاهی به برکت اسلام قدمی بردارند ولی باز از تردید توقّف کنند و در ظلمت کوری حیران بمانند. حال این تشبیهات را ممکن است تشبیه مرکّب گوییم و ممکن است تشبیه مفرّق بنامیم: تشبیه مرکّب آن است که اوضاع منافقین مجموعاً تشبیه شده باشد به مجموع احوال کسانی‌ که در بیابان تاریک آتش برافروزند و از زحمت خود نتیجه نبرند و یا تشبیه به مجموع احوال کسی­که در بیابان تاریک به باران هولناکی گرفتار شود. و اما تشبیه مفرق آن است که مفردات و جزئیّات مَثَل را با مفردات و جزئیّات ممثّل فرداً فرد تشبیه کنند، یعنی کلماتی ­که در مَثَل آمده هر یک را جداگانه با کلمات ممثّل تشبیه کنند. بنابر تشبیه مفرق تشبیه شده در آیۀ 19 و 20 دین اسلام و تکالیف آن، به باران شدید، چنانکه زمین را باران احیاء می‌کند همانطور به اسلام دلها زنده می‌شود و شکّ و شبهات کفر و نفاق تشبیه شده به رعد و برق صاعقه. و زیان­ها و عقاب­های منافقین تشبه شده به صاعقۀ آسمانی و حیرت منافقین تشیه شده به ظلمات و حیرت مردم ماندۀ در بیابان و همچنین هر یک از مفردات مَثَل را با ممثّل بر حسب ذوق می‌توان تشبیه کرد. و امّا تشبیهاتی که در آیۀ 18 آمده آن است که چون حقائق دین را منافقین توجّه ندارند و مانند کران گوش شنوا ندارند خدا ایشان را به مردمی­ که از گوش و چشم و زبان فاقد‌اند تشبيه كرده و گويا منافقين كر و لال و کورند و از راه خطای خود بر نمی‌گردند. و دیگر اینکه آیات بسیاری در ذمّ منافقین آمده مانند آیۀ 167 سورۀ آل عمران و آیات 61، 88، 138، 140، 142 و 145، سورۀ نساء. و آیۀ 5 سورۀ انفال و آیات 64، 67، 73، 77، 97، 101 سورۀ توبه و آیۀ 11 سورۀ عنکبوت و آیات 1، 12، 60، 24، 48 و 73 سورۀ احزاب و آیۀ 6 سورۀ فتح و آیۀ 13 حدید و سرتاسر سورۀ منافقین و آیۀ 9 سورۀ تحریم و غیر اینها هر که خواهد رجوع کند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ٢١ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٢﴾ [البقرة: 21-22].

**ترجمه:** ای مردم پروردگار خود را که شما و کسان پیش از شما را آفرید بپرستید تا پرهیزگار شوید. آن خدائی­که زمین را برایتان گسترده و آسمان را برافراشته و از آسمان آبی فرو فرستاده که به آن میوه‌ها برای رزق شما رویانید، پس برای چنین خدا مانندی قرار ندهید درحالیکه می‌دانید او مانندی ندارد.

**نکات:** در آیات قبل مردم را به سه قسمت تقسیم کرد و به طور غیبت از ایشان ذکری نمود، در این آیات از غیبت به خطاب منتقل شده که از جهات فصاحت است و تمام را مخاطب نموده، زیرا در این آیه ذکر تکلیف شده و برای جبران زحمت تکلیف به خطاب مرحمت‌آمیز بیان شده تا موجب رغبت مکلفین گردد. و دیگر اینکه مخاطب تمام مردم‌اند چه مؤمن و چه کافر، معلوم می‌شود کافر نیز مکلّف به فروع و اصول است و بر هر دو مؤاخذه می‌شود. و بعضی گفته‌اند هر جای قرآن خطاب به ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ باشد در مکّه نازل شده وخطاب به ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ در مدینه نازل گردیده، ولی این بیان مسلم نیست، زیرا همین آیه که خطاب ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ دارد از سورۀ بقره و مدنی است. و دیگر اینکه این آیه دلیل است بر اینکه بندگی فقط برای خدا باید باشد، به دلیل اینکه او موجد شما و پدران شما و آسمان و زمین است و شما می‌توانید از این آثار پی به مؤثّر ببرید، با دقّت‌نظر در موجودات و تدبّر علمی و نظام حکمیانه خالق خود را بشناسید و اگر چه درک او ذاتاً محال باشد. نظم و تدبیر واحد دلیل بر ناظم و مدبّر واحد است. پس دین قرآن دین استدلالی است و تقلید در این مراحل جایز نیست و دیگر اینکه از خطاب ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ...﴾ استفاده می‌شود که خلقت زمین و آسمان برای تمام مردم است نه برای عدّۀ مخصوصی از انبیاء و یا اولیاء، پس حدیث «کساء» که در میان شیعه و حدیث «بئر»([[284]](#footnote-284)) که در میان اهل سنّت جعل شده هر دو برخلاف این آیه و سایر آیات قرآن و ساختگی است. و جملۀ ﴿وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ اشاره است به دانش فطری که هر کس به دانش فطری می‌داند مخلوق خالقی دارد و نظم و تدبیرِ علمی ناظمی می‌خواهد و ممکن است اشاره باشد به دانش اکتسابی که مردم می‌دیدند بتان ایشان خالق نظام جهان نیستند و مع‌ذلِک آنها را برای خدا مانند قرار می‌دادند.

﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٣ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ وَلَن تَفۡعَلُواْ فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُۖ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ ٢٤﴾ [البقرة: 23-24].

**ترجمه:** و اگر شما از آنچه ما بر بندۀ خود نازل کردیم در شکّید پس سوره‌ای به مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بخوانید (برای گواهی‌دادن به تساوی آنچه آوردید با قرآن) اگر راست می‌گوئید(23) پس اگر این کار را نکردید و نخواهید کرد، پس بترسید از آتشی که آتش‌افروز آن مردم و سنگ است درحالیکه برای کافران مهیّا شده (24)

**نکات:** پس از آنکه در آیات قبل با دلیل اثبات توحید ذاتی و عبادی شده، اکنون در این آیات اثبات نبوّت شده با دلیل و این دلیل است بر جواز استدلال عقلی در عقاید.

در این آیات استدلال شده بر صدق نبوّت محمّدص به نزول و اعجاز قرآن که سند شریعت و معجزۀ باقیه است که هیچ بشری نمی‌تواند سوره‌ای به مانند آن بیاورد و این کلام را محمدص با کمال اطمینان و شهامت اعلام نمود که هرگز مانند آن سوره‌ای نخواهید آورد. چون تا به حال کسی نتوانسته سوره‌ای به مانند آن بیاورد پس صدق نبوّت او بر عُقَلا مسلّم می‌گردد.

﴿وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنۡهَا مِن ثَمَرَةٖ رِّزۡقٗا قَالُواْ هَٰذَا ٱلَّذِي رُزِقۡنَا مِن قَبۡلُۖ وَأُتُواْ بِهِۦ مُتَشَٰبِهٗاۖ وَلَهُمۡ فِيهَآ أَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞۖ وَهُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٥﴾ [البقرة: 25].

**ترجمه:** و به آنان­که ایمان آورده و کارهای شایسته نموده‌اند بشارت بده که برای ایشان باغهائی است که از زیر درختان آنها نهرها جاری است، هر زمان که از میوه‌های آن روزی ایشان گردد گویند این همان است که از پیش‌روزی ما شده بود و برای ایشان میوه‌های شبیه به هم(در طعم و لذّت و رنگ) آورده شود و مخصوص ایشان است در آن باغها زنان پاکیزه وپاک و ایشان در آنها جاویدانند. (25)

**نکات:** پس از ذکر توحید و نبوّت، به ایمان‌ آورندگان مژدۀ سعادت و نعمتهای بی‌حد داده شده. و از جملۀ ﴿أُتُواْ بِهِۦ مُتَشَٰبِهٗا﴾ معلوم می‌شود که میوه‌های بهشت در لذّت و خوشی شبیه به یکدیگرند و شبیه به میوه‌های دنیا می‌باشند در کیفیّت و صورت. و جملۀ ازواج مطهّره دلالت می‌کند که همسر‌های بهشتی چرک و آلودگی به حیض و جنابت ندارند و همواره مورد رغبتند.

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسۡتَحۡيِۦٓ أَن يَضۡرِبَ مَثَلٗا مَّا بَعُوضَةٗ فَمَا فَوۡقَهَاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَيَعۡلَمُونَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡۖ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَيَقُولُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلٗاۘ يُضِلُّ بِهِۦ كَثِيرٗا وَيَهۡدِي بِهِۦ كَثِيرٗاۚ وَمَا يُضِلُّ بِهِۦٓ إِلَّا ٱلۡفَٰسِقِينَ ٢٦﴾ [البقرة: 26].

**ترجمه:** محقّقا خدا شرم ندارد از اینکه برای قدرت خود مَثَلی بزند به پشه و بالاتر از آن، پس آنان­که ایمان دارند حقّانیّت آن را می‌دانند که از طرف پروردگارشان آمده، و أمّا کفّار می‌گویند خدا با این مَثَل چه می‌خواهد، به این مثل بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت می‌کند در صورتی­که با این مثل فقط فاسقان را گمراه می‌کند.(26)

**نکات:** چون در آیۀ قبل وعدۀ بهشت و دوزخ داده و آن فرع بر قدرت است، لذا در این آیه برای اثبات قدرت به خلقت پشه و بزرگتر از پشه مثل زده، که در خقلت پشه تمام قوای ظاهری از باصره، سامعه، لامسه، ذائقه، شامّه و قوای دیگری را ایجاد کرده و آنچه یک حیوان بزرگ دارد از سر و پیکر، رگ و پوست پی و اعضاء، جوارح و احشاء و امعاء همه را دارا است، به اضافه خرطومی دارد برای مکیدن روزی خود و پرهایی دارد برای فرار از خطر و نیروی حسّاسی به او عطا شده که از هرطرف خطری آید درک می‌کند، حواسِّ او بسیار تیز و دارای تمیز است. خدایی­ که مانند این حیوان را در هر آن هزاران هزار ایجاد می‌کند و لوازم زندگی آنها را عطا می‌کند که اگر تمام دانشمندان بشری اجتماع نمایند درک قوا و خصوصیّات وجودی آن را نمی‌کنند چنین خالقی قادر است بر وفای به عهد. بعضی از مفسّران خرافاتی آمده‌اند از قول امام نقل کرده‌اند که مقصود از پشه حضرت علیّ بن ابی‌طالب و مقصود از ما‌‌‌‌فوقَها حضرت محمّدص است و ما معتقدیم به این تفاسیر نباید اعتنا کرد، زیرا اوّلاً این توهین به مقام امام است و ثانیاً کیفیّت خلقت محمّد و علی با خلقت سایر افراد بشر فرقی ندارد و قدرت‌‌‌نمایی خدا در خلق مؤمن و کافر فرقی ندارد، پس مَثَل‌‌‌زدن به وجود مؤمن برای کفّار لطفی ندارد. عدّه‌ای که می‌گویند قرآن را نمی‌فهمیم، می‌گویند اگر بعوضه به معنی خودش پشه باشد نمی‌فهمیم، ولی اگر به معنی امام باشد چون امام گفته می‌فهمیم. «إِنْ هُوَ إلاّ قَوْلُ الزُّورِ». به مقدمۀ 16 همین کتاب مراجعه شود.

﴿ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهۡدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقۡطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٢٧﴾ [البقرة: 27].

**ترجمه:** آنان­که پیمان خدائی را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه خدا أمر به وصل آن نموده قطع و در زمین فساد می‌کنند، ایشان خود زیان‌کارند.(27)

**نکات:** چون در آیۀ سابق ذکری از فاسقین شد در این آیه صفات ایشان را ذکر کرده: اوّل آنکه پیمان الهی را می­شکنند، پیمان الهی همان پیمان فطری و عقلی است که خدا در فطرت بشر نهاده که بر احتیاج، بندگی و اطاعت نسبت به خالق گواهی می‌دهد و آن را فاسقین نقض کرده‌اند و یا پیمانی است که خدا در کتب وحی به توسّط انبیاء از امّتها گرفته که او را اطاعت کنند و یا پیمانی است که خدا از علمای اهل کتاب و علمای اسلام گرفته که حقائق کتب آسمانی را بر مردم بیان کنند و ایشان به آن پیمان عمل نکردند و حقائق را کتمان و به جای آن خرافات را تصویب کردند. و مقصود از قطع آنچه خدا امر به وصل نموده، این­ است که با دوستان خدا دشمنی نموده و دوستی را قطع نمودند و مثلاً موظّف بودند به تمام کتب انبیاء ایمان بیاورند و ایجاد تفرقه‌ نکنند، اینان ایجاد تفرقه کردند و ایجاد مذهب نموده و ایمان به بعض آورده و به بعض دیگر کافر شدند، مثلاً مأمور شدند با والدین حقیقی و یا با رسول خداص صله کنند و ایشان قطع نمودند و مقصود از «فساد في‌الأرض» ضرر زدن به دیگران و راه‌‌زنی و یا ترسانیدن مردم، جنگ و جد‌ال، دعوت به کفر و نفاق و حبس و فسق و فجور است که تماماً «فساد في‌الأرض» است.

﴿كَيۡفَ تَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَكُنتُمۡ أَمۡوَٰتٗا فَأَحۡيَٰكُمۡۖ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٢٨﴾ [البقرة: 28].

**ترجمه:** چگونه به خدا کافر می‌شوید و حال آنکه شما بی‌جان بودید خدا شما را زنده نمود سپس شما را می‌میراند سپس زنده می‌کند سپس به سوی او برگشت داده خواهید شد.(28)

**نکات:** پس از ذکر صفات کفّار و فسّاق، در این آیه ایشان را سرزنش می‌کند که با ملاحظۀ قدرت خدا چگونه به او کافر و یا عاصی می‌شوید و در اینجا برای سیر انسان دو موت و دو حیات ذکر کرده: موت و حیات اول را به صورت ماضی آورده یعنی موت و حیاتی به شما داده که از حالت جمادی خارج و به حیات دنیوی نائل شده‌اید و موت و حیات دیگر در مستقبل به شما عطا خواهد شد و آن مردن به اجل دنیوی و حیات اخروی است و امّا اینکه در قبر حیات و موتی باشد یا خیر، در این آیه مسکوت و بلکه منفی است، ولی از آیۀ 56 سورۀ دخان: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا ٱلۡمَوۡتَ إِلَّا ٱلۡمَوۡتَةَ ٱلۡأُولَىٰ﴾ عدم حیات و موت در قبر استفاده می‌شود و همچنین از آیۀ 15 و 16 سورۀ مؤمنون([[285]](#footnote-285)).([[286]](#footnote-286))

﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَسَوَّىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖۚ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ٢٩﴾ [البقرة: 29].

**ترجمه:** او آن خدایی است که برای شما آنچه در زمین است خلق نمود، سپس به آسمان پرداخت و آنرا به هفت آسمان کامل و معتدل نمود و او به هر چیزی دانا است.(29)

**نکات:** خدا برای قدرت‌نمایی، نعمت وجود آسمانها و زمین را تذکر داده و از جملۀ ﴿خَلَقَ لَكُم﴾ استفاده می‌شود که وجود آسمان و زمین برای تمام بندگان است نه برای عده‌ای از مقرّبین و دلالت دارد که آنچه در زمین می‌باشد برای بشر مباح است، مگر آنچه به خصوصه نهی شده باشد و قاعدۀ اباحۀ اشیاء را از همین آیه استخراج کرده‌اند به نام «أصالة الإباحة»**.** و جملۀ ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ﴾ دلالت ندارد بر اینکه خلقت آسمانها پس از زمین بوده، زیرا **اوّلاً** این آیه در بیان خلقت آسمان نیست بلکه در بیان وقت تسویه و تکمیل آن است به هفت طبقه. و **ثانیاً** در این موارد می‌توان گفت ﴿ثُمَّ﴾ برای تراخی نیست، بلکه برای شماره ‌کردن نعمت‌ها است، از جملۀ ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ﴾ استفاده می‌شود دوام و احاطۀ علم خدا بر تمام جزئیّات و این مخالف عقاید فلاسفه است که خدا را عالم به کلیّات می‌دانند زیرا صفت مشبّهه دلالت بر مبالغه و دوام دارد و هر جزئی از جزئیّات مشول **شَیء** است.

﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ قَالُوٓاْ أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٠ وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمۡ عَلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِ‍ُٔونِي بِأَسۡمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٣١ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ لَا عِلۡمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمۡتَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ ٣٢ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡۖ فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ غَيۡبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَأَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ ٣٣﴾ [البقرة: 30-33].

**ترجمه:** و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: که من در زمین جانشینی قرار خواهم داد، گفتند: آیا کسی را که در آن فساد کند و خون بریزد قرار می‌دهی، و حال آنکه ما تو را تسبیح می‌کنیم و به ستایشت مفتخریم و تو را تقدیس می‌نمائیم، خدا فرمود من چیزی را می‌دانم که نمی‌دانید(30) و آموخت به آدم تمام آن نامها را، سپس عرضه کرد ایشان را بر فرشتگان و فرمود مرا به اسماء ایشان خبر دهید اگر راست می‌گوئید(31) گفتند: تو منزّهی برای ما علمی نیست جُز آنچه به ما آموخته‌ای تو خود دانای حکیمی(32) گفت: ای آدم ایشان را به نامهای آنان خبر ده، پس چون ایشان را به نامهای آنان خبر داد خدا فرمود آیا نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه آشکار و آنچه را پنهان نمائید می‌دانم.(33)

**نکات:** الف و لام ﴿ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ﴾ دلالت دارد بر اینکه ملائکۀ معیّنی بوده‌اند و لفظ کل و بعض ذکر نشده، پس قضیّه مجمله و در حکم قضیّۀ جزئیّه می‌باشد. پس مخاطبی بعضی از ملائکه بوده‌اند و اگر جای دیگر گفته شده: ﴿فَسَجَدَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمۡ أَجۡمَعُونَ﴾ مقصود از کل همان ملائکۀ مخاطبین است نه تمام ملائکۀ کروبیّین، پس مخاطب به سجده بعضی از فرشتگان بوده‌اند و شرافت حضرت بر همان بعض ثابت می‌گردد نه بر تمام.

و از جملۀ: ﴿جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ﴾ چند مطلب استفاده می‌شود: اوّل، خلیفه با تنوین آمده یعنی جانشینی و این کلمه اضافه نشده تا معلوم گردد مُستَخلف عَنه کیست و اگر خلیفتی و یا خلیفۀ ‌الله می‌فرمود و یا خلیفۀ السّابقین می‌فرمود معلوم می‌شد خلیفۀ خدا است و یا خلیفۀ سابقین. اگر بگوییم خلیفۀ خدا است صحیح نیست زیرا خدا نه جا دارد و نه مکان تا کسی به جای او جانشین شود و مقام او را هم ممکن نیست کسی احراز کند و لذا باید گفت مقصود همان است که ملائکۀ مخاطبین فهمیدند که آدم باید خلیفۀ سابقین گردد که در زمین فساد و خونریزی می‌کردند از طائفۀ جن و یا انسان و یا آدمهای دیگری که بوده و از بین رفتند و لذا گفتند: ﴿أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ...﴾ و اگر جانشینی خدا بود که مفسد و سفّاک نبود. و از سؤال ملائکه و جواب خدا معلوم می‌شود مقصود از خلیفه، فقط تنها آدم نبوده، بلکه آدم بوده با اولادش که در زمین فساد و خونریزی می‌کنند و اگر مقصود خود آدم بود او که مفسد و سفّاک نبود و خدا در جواب می‌فرمود: «لایُفسِدُ ولایَسفِك»، بلکه خدا حدس ملائکه را تصدیق کرد، ولی فرمود: ﴿إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾، یعنی با اینکه خلیفه مفسد و سفّاک است من در خلق او مصلحتی می‌بینم که شما نمی‌دانید و از آیات بعد معلوم می‌شود شرافت علم. و دیگر شرافت آدم بر سایر موجودات به علم است. و از تعلیم خدا به آدم آن اسماء را، سرّ خلقت و حکمت آن را بیان فرموده است. و اسمائی که تعلم آدم شد چه اسمائی بوده؟ بعضی گفته‌اند: اسماء تمام موجودات بوده چه جمادی، چه نباتی، چه حیوانی و چه ملکی و بعضی گفته‌اند: اسماء الله بوده، ولی چون اسمائهم و یا أسماء هؤلاء آمده می‌توان گفت اسماء عُقَلا از انبیاء و متّقین بوده، زیرا ضمیر ﴿همۡ﴾ و یا اسم اشارۀ ﴿هَٰٓؤُلَآءِ﴾ نه به خدا برمی‌گردد و نه به موجودات غیر ذوی‌العقول، پس مقصود شاید أسماء اصناف ملک و جن و بشر بوده و اگر گفته شود ضمیر عقلاء به عنوان تغلیب آمده سایر موجودات را نیز شامل است. بنابر‌این ظاهر آن است که بگوییم چون ملائکه قوای غضبیّه و شهویّۀ آدم را ملاحظه کردند او را مفسد و سفّاک دیدند، امّا خدا در تسویۀ این صفات مصلحتی دیده که تزاحم این صفات با صفات حسنه موجب تکامل است، مثلاً تا تزاحم صفات عقلیّه با صفات شهویّه نباشد، رشد و صفاتی از قبیل عفّت پیدا نمی‌شود و بشرهایی مانند ابراهیم، اسماعیل و یحیی به کمال نمی‌رسند، پس مرجع ضمیر﴿همۡ﴾ در﴿أَسۡمَآئِهِمۡ﴾ و ﴿هَٰٓؤُلَآءِ﴾ در ﴿أَسۡمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ﴾ که ملائکه نمی‌شناختند همان انبیاء و متّقینی مانند شهدا و صدّیقین می‌باشد و حضرت آدم همچون نماینده‌ای از بشرها، ملائکه را با خبر کرد. اگر بگویی چگونه ملائکه اسماء را نمی‌دانستند و اگر نمی‌دانستند چگونه پس از اخبار آدم فهمیدند که او راست می‌گوید و پذیرفتند؟ ممکن است جواب گوییم چنانکه ذکر شد اینان یک صنف از ملائکه بودند و علمی به اسماء و خصوصیّات آن نداشتند و چون حضرت آدم خبر داد یا ملائکۀ دیگری بودند که گواه صدق او بودند و یا ملائکه از قرائن فهمیدند که او راست می‌گوید.

در اینجا ملائکه گفتند: ﴿نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَك﴾ فرق بین تسبیح و تقدیس این است که تسبیح تنزیه از نقائص ذاتی، ولی تقدیس از قبایح افعالی است. و دیگر اینکه مقصود ملائکه از جملۀ: ﴿أَتَجۡعَلُ...﴾ اعتراض بر افعال خدا نبود زیرا ایشان حق را تقدیس می‌کردند، بلکه هدف ایشان سؤال از حکمت ایجاد بود. و مقصود از جملۀ: ﴿إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾ اثبات کذب نبود، بلکه مقصود اقرار به عجز و جهل بود و لذا گفتند: ﴿لَاعِلۡمَ لَنَآ﴾. و جملۀ ﴿لَاعِلۡمَ لَنَآ﴾ دلالت دارد که ملائکه چیزی را بدون تعلیم و تعلّم نمی‌دانستند پس آنانکه مدّعی تصفیۀ باطن شده و گویند به ریاضت([[287]](#footnote-287)) و تصفیه می‌توان علم لدنّی پیدا کرد و یا به مجهولاتی پی برد و یا مانند خدا کار کرد تماماً دروغ است زیرا ملائکه با کثرت عبادت و عصمت چیزی جُز به تعلّم ندانستند. حتّی مدّعیان تصفیه حدیثی جعل کرده که: «عَبدي أَطِعْنِي حَتَّی أجْعَلَكَ مِثلِي»، و این حدیث مدرکی ندارد. و جملۀ: ﴿أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ غَيۡبَ...﴾ دلالت دارد که احدی از مخلوق حتّی ملائکه به غیب آسمان و زمین و از باطن و اسرار قلبی غیر خود آگهی ندارند. و جملۀ ﴿وَأَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ﴾ اشاره به علم حق‌تعالی است به عاقبت اهل کفر و ایمان که عابدی مانند شیطان مورد لعن و مذنبی مانند آدم برگزیده و مورد عفو خواهد شد، پس باید هر کسی از عاقبت کار خود خائف باشد و به عبادت خود مغرور نگردد و به رحمت حق امیدوار باشد.

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ وَٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٤﴾ [البقرة: 34].

**ترجمه:** و چون به ملائکه گفتیم برای آدم فروتن باشید، پس فروتنی کردند جُز ابلیس که او خودداری و تکبّر کرد و از کافرین بود.(34)

**نکات:** أمر ﴿ٱسۡجُدُواْ﴾ خطاب ­است به همان فرشتگان سابق‌الذّکر، نه به تمام ملائکه. اگر بگویی سجده برای تعظیم، عبادت ­است و برای غیر‌خدا جائز نیست، جواب گوییم سجده در عرف متشرّعه، گذاشتن پیشانی بر زمین است، ولی در لغت به معنی فروتنی و نهايت کرنش است و اگر کسی به امر خدا برای کسی فروتنی کند، اشکالی ندارد و این شرک در عبادت نیست. و فرشته پیشانی ندارد تا به عنوان عبادت بر زمین گذارد، پس سجدۀ در اینجا مانند سجدۀ در آیۀ ﴿وَٱلنَّجۡمُ وَٱلشَّجَرُ يَسۡجُدَانِ﴾ [الرحمن: 6] می‌باشد([[288]](#footnote-288)) که مقصود سجدۀ انسانی و عبادت نیست، پس آنچه بعضی از عرفا خیالبافی کرده‌اند که چون شیطان عارف و عاشق حق بود نخواست برای غیر او سجده کند و از کمال معرفت او بود به مقام حق‌تعالی، اینها بر خلاف قول خدا بافته‌اند، زیرا خدا فرموده: ﴿وَٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ و نفرموده «كان عارفاً من العاشقین!» و سجده‌نکردن او از تکبّر بود که گفت: ﴿خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ﴾([[289]](#footnote-289)**)** و مقصود او این بود که آتش فروغی دارد که خاک ندارد و خود را برتر از آدم می‌دید زیرا نظر او به بدن خاکی آدم بود و متوجّه جان آدم و روح او نبود که از عالم قدس و منسوب به حضرت پروردگار می‌باشد، چنانکه نراقی در جواب اشعار عرفا که شیطان را سلطان العارفین گفته‌اند می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده آن باشد که بند خویش نیست  گر بگوید چاکر این باش و آن همچون آن روحانیان کز أمر رب زان میان شیطان که خاکش بردهن من از آن خاکی نسب بالاترم من ز نارم نار نورانی بود خاک بر فرق وی و بر نور وی نی از آتش هر چه زاید خوش بوَد گر نبودی دیدۀ آن کور کور جان آن دیدی که نور مطلق اسـت |  | جُز رضای خواجه‌اش در پیش نیست بر زند از بهر خدمت او میان سجده کردند و نگفتند از سبب گفت ناید سجدۀ آدم ز مـن او ز خاک پست و من از آذرم او زخاک و خاک ظلمانی بود ای تفو بر او و چشم کور وی دود و دوده زادۀ آتش بوَد دیدی از آدم همه اشراق و نور زادۀ قدس اسـت و پروردۀ حق اسـت |

نکتۀ دیگر، با اینکه شیطان ایمان به خدا داشت و سالها او را عبادت می‌کرد چون تکبر و سرکشی کرد خدا او را از کافرین خواند پس عصیان او از غفلت بود. بدان که اختلاف است در اینکه ملَک أفضل است یا بشر، از بسیاری از آیات استفاده می‌شود افضلیّت ملَک که در جای خود ذکر خواهیم کرد.

﴿وَقُلۡنَا يَٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ وَكُلَا مِنۡهَا رَغَدًا حَيۡثُ شِئۡتُمَا وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٣٥﴾ [البقرة: 35].

**ترجمه:** «و گفتیم ای آدم با جفت خود در بهشت ساکن باش، وبخورید از میوه‌ها و طعام­های آن به خوشی و فراوانی آنچه بخواهید، و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران می‌شوید».(35)

**نکات:** از آیۀ 28 تا 38 نازل شده برای تذکّر نعمتهای إلهی؛ یعنی ای بنی‌آدم فکر کن متذکّر باش خالقت تو را خلیفۀ در زمین نمود و به فرشتگان امر کرد در پیشگاه تو فروتن باشند و پدر و مادر شما را در بهشت ساکن نمود و دیگر اینکه خدا نفرمود بهشت را به شما بخشیدم بلکه چون آدم را برای زندگی در زمین و آبادی آن خلق کرد که او را به زحمت و امتحان مبتلا کند و تحصیل کمال نماید.

در این آیات متذکّر نشده از چگونگی خلقت حوّا، بعضی استدلال کرده به آیۀ اوّل سورۀ نساء به جملۀ: ﴿خَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا﴾ که حوّا از آدم خلق‌شده و بعضی از بدن او بوده طبق روایاتی. ولی جملۀ ﴿خَلَقَ مِنۡهَا﴾ دلیل نمی‌شود، زیرا همین تعبیر برای همۀ افراد بشر آمده و خدا فرموده:

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا﴾([[290]](#footnote-290)) [الروم: 21].

و مسلّم است که همسر هر کسی از بدن او خلق نشده، بنابر این قرآن از خلقت حوّا ساکت است و باید گفت: «اُسْكُتُوا عَمَّا سَكَتَ اللهُ عَنْه».

و دیگر اینکه خدا به نهی تحریمی فرمود: ﴿وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ﴾، «نزدیک آن درخت نروید» و معیّن نکرده آن درخت چه بود، و بر ما لازم نیست تعیین آن.

اگر کسی بگوید حضرت آدم و حوّا عصیان کردند و از آن درخت چشیدند و خدا به ایشان فرمود: ﴿فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾،و بعد هم حضرت آدم در توبۀ خود اقرار کرد به ظلم خود و گفت: ﴿رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا﴾، پس آدم معصوم نبود؟ جواب این است که: آری، حضرت آدم طبق این آیات قبل از نبوّت معصوم نبوده و امّا پس از نبوت چه طور؟ می‌گوییم چون قرآن ساکت است باید سکوت کرد.

﴿فَأَزَلَّهُمَا ٱلشَّيۡطَٰنُ عَنۡهَا فَأَخۡرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِۖ وَقُلۡنَا ٱهۡبِطُواْ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ وَلَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُسۡتَقَرّٞ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ ٣٦ فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ فَتَابَ عَلَيۡهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ٣٧ قُلۡنَا ٱهۡبِطُواْ مِنۡهَا جَمِيعٗاۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٣٨ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٣٩﴾ [البقرة: 36-39].

**ترجمه:** پس شیطان ایشان را به لغزش افكند و از جا و یا مقام قربی که داشتند بیرونشان نمود، و گفتیم فرود آیید که برخی از شما دشمن برخ دیگر است و برای شما در زمین تا قیامت جای قرار و بهره‌ای است(36) پس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت که سبب پذیرش توبۀ او گردید زیرا خدا توبه‌پذیر و رحیم است(37) گفتیم همۀ شما از بهشت فرود آئید پس اگر از طرف من هدایتی برای شما آمد هرکه هدایت مرا پیروی کند برای آنان نه خوفی و نه غصّه‌ای باشد(38) و آنان­که کافر شوند و به آیات ما تکذیب کنند ایشان سزاوار آتش و در آن بمانند.(39)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿فَأَخۡرَجَهُمَا...﴾ ممکن است اخراج از بهشت باشد و یا از مقام قرب و مقصود از هبوط فرود آمدن از بهشت است و یا فرود آمدن از مقام قرب و مخاطب «ٱهۡبِطُواْ...» آدم و ذریّۀ او و حوّا و شیطان با ذریّۀ او که با یکدیگر عداوت می‌ورزند. و امّا کلماتی که حضرت آدم از خدا دریافت همان کلماتی است که در سورۀ اعراف آیۀ 23 آمده:

﴿رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾([[291]](#footnote-291)) [الأعراف: 23].

و امّا مخاطب در جملۀ: ﴿فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم...﴾ بنی‌آدم­اند و این در زمان بعثت حضرت آدم نسبت به اولاد او بوده، نه اینکه در زمان پیغمبر اسلام باشد، ولی برخی از مردم بی‌خبر خیال کرده‌اند که این خطاب به امّت پیغمبر اسلام شده که اگر پس از او پیغمبری باشد بپذیرند و اگرچه صِرف ادّعا باشد. و مقصود از جملۀ: ﴿فَمَن تَبِعَ هُدَايَ...﴾ این است که هر کس به اختیار خود هدایت الهی را بپذیرد خوفی از عذاب ندارد و شقی نخواهد شد.

﴿يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِيٓ أُوفِ بِعَهۡدِكُمۡ وَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ ٤٠ وَءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلۡتُ مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَكُمۡ وَلَا تَكُونُوٓاْ أَوَّلَ كَافِرِۢ بِهِۦۖ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِي ثَمَنٗا قَلِيلٗا وَإِيَّٰيَ فَٱتَّقُونِ ٤١ وَلَا تَلۡبِسُواْ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُواْ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٤٢ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱرۡكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣ ۞أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤ وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى ٱلۡخَٰشِعِينَ ٤٥ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَأَنَّهُمۡ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ٤٦﴾ [البقرة: 40-46].

**ترجمه:** ای فرزاندان اسرائیل، (اسرائیل حضرت یعقوب است) به یاد آرید نعمتم را که به شما عطا کردم، و به پیمان من وفا کنید من به پیمان شما وفا می‌کنم، و ازمن بترسید(40) و به آنچه نازل کرده‌ام در حالیکه تورات شما را تصدیق می‌کند ایمان آورید، و اوّلین کافر به آن مباشید، و آیات مرا به بهای اندکی نفروشید، و فقط از قهر من بپرهیزید(41) و حق را به باطل مشتبه مسازید وحق را کتمان مکنید و حال آنکه می‌دانید(42) و نماز را به پا دارید و زکات بدهید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید(43) آیا شما مردم را به نیکی أمر می‌کنیدو خود را فراموش می‌نمائید درحالی­که شما کتاب خدا را می‌خوانید آیا عقل خود را به کار نینداخته‌اید(44) و به وسیلۀ صبر و نماز از خدا یاری جوئید ومحقّقاً آن بزرگ است مگر بر فروتنان (45) فروتنانی­که گمان ملاقات پروردگار خود را دارند و معتقدند که به او رجوع خواهند نمود.(46)

**نکات:** حق‌تعالی نعمت بی‌شماری به اولاد یعقوب عنایت کرد، از آن جمله پیمبرانی از میان آنان بر‌انگیخت و ایشان را ملک و سلطنت بخشید و از شرّ ستمگران نجاتشان داد و برای ایشان مَنّ، سَلوی و مائده فرستاد و دریا را برای آنان شکافت و کتاب‌های آسمانی به آنان داد. چون این آیات در مدینه نازل شده و در آنجا یهودیان و بنی‌اسرائیل زیاد بودند خدا اوّلاً نعمت‌های عمومی را در آیات قبل بر ایشان شمرد، سپس نعمت‌های خصوص بنی‌اسرائیل را، تا به آن متوجّه شوند و برای شکر آن ایمان آورند و لاأقل از فساد و ضدّیّت دست بردارند. و یهودیان زمان رسول خداص چون به آن نِعَم افتخار می‌کردند و انبیاءِ بنی‌اسرائیل را از خود می‌دانستند لذا خدا ایشان را مخاطب نموده و بر ایشان منّت نهاده و از ایشان وفای به عهد را می‌طلبد. و از جملۀ عهود و پیمان‌های تورات این بود که اگر خاتم الأنبیاء آمد به او ایمان آورند و لذا یهودیان زمان رسول خداص مسؤولند که چرا پيش‌ قدم در ایمان نشدند بلکه به عناد پرداخته و اوّل­ کافرِ به آن شدند. و امّا عهود و کلماتی که در تورات و انجیل راجع به محمدص می‌باشد، پس توصیه می‌شود که به سفر پیدایش تورات باب 17 شمارۀ 20 و به سفر تثنیه باب 33 و باب 18 شمارۀ 17 مراجعه شود و در انجیل یوحنّا باب 14 و باب 15 شمارۀ 26 و به انجیل برنابا به کتاب اعمال رسولان باب 13 شمارۀ 1 تا 4 و شمارۀ 43 و به فصل 112 آیۀ 13 تا 18 مراجعه گردد. و در جملۀ: ﴿إِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ﴾ کلمۀ إیّایَ مقدّم شده بر ﴿فَٱرۡهَبُونِ﴾ و هم بر ﴿فَٱتَّقُونِ﴾ و این دلالت بر حصر دارد، یعنی فقط از خدا بترسید و از قهر او بر حذر باشید. و کلمۀ ﴿مُصَدِّقَاً﴾ حال است برای ماء موصوله در جملۀ ﴿بِمَآ أَنزَلۡتُ﴾. و اگر حال باشد از ضمیر ﴿َءَامِنُواْ﴾ یعنی اگر شما به تورات و انجیل تصدیق دارید باید به محمّد ایمان آورید، زیرا تکذیب او تکذیب تورات و انجیل است از دو جهت: یکی اینکه نشانه‌های نبوّت محمّدص در آن دو کتاب ذکر شده و شهادت کتب انبیاء حق است. دوّم اینکه قرآن محمّد تصدیق کرده تورات را و ایمان شما باعث ازدیاد تصدیق به کتب انبیاء سابق است، به اضافه محمدص بی‌سواد است و تورات را نخوانده، پس خبر او و تصدیق او به تورات از وحی است. و ضمیر جملۀ ﴿أَوَّلَ كَافِرِۢ بِهِۦ﴾ ممکن است برگردد به ﴿مَآ أَنزَل﴾، که قرآن باشد، یعنی شما یهودیان اولین کافر به قرآن نباشید. اگر کسی بگوید چگونه ایشان اوّلین کافر به قرآن نباشند در صورتیکه مشرکین قریش اوّلین کافر به قرآن بودند؟ جواب این است که اوّلیّت، اوّلیّت زمانی نیست، بلکه اوّلیّت رتبی است، یعنی کفر اهل کتاب به قرآن و ضرر آن شدیدتر و بالاتر است. و ممکن است معنی چنین باشد؛ شما یهودیان حاضر نسبت به یهودیان آینده اوّلین کافر به قرآن نباشید، یعنی یهودیان بعدی اگر به شما اقتدا کنند شما مسؤولید. و ممکن است ضمیر ﴿أَوَّلَ كَافِرِۢ بِهِۦ﴾ برگردد به **ماء** موصوله در جملۀ: ﴿...مَا مَعَكُمۡ...﴾ یعنی اگر ایمان به قرآن نیاورید اوّلین کافر به تورات می‌باشید، زیرا آیاتی که در وصف محمّدص در تورات آمده، تکذیب کرده‌اید و پس از شما نیز به شما اقتدا خواهند کرد، پس اوّلین کسی­که با علم و معرفت ستر حقیقتی را کرده شمایید نه اهل مکّه.

و جملۀ: ﴿وَلَا تَشۡتَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِي ثَمَنٗا قَلِيلٗا﴾ دلالت دارد که عدّه‌ای از علمای یهود برای حفظ دکان و ریاست خود و برای گرفتن تُحَف، هدایا و وجوه دینی که از فقرا و زیر‌دستان و عوام یهود می‌گرفتند به محمّد ایمان نیاوردند، زیرا در صورت ایمان به محمّدص بازارشان کساد می‌شد و لذا آیات إلهی را نپذیرفتند در مقابل بهای کمِ دنیا و حتّی آیات تورات را نیز که موجب اسلام عوام ایشان می‌شد به خاطر منافع دنیا عمل نکردند و آن آیات را به عوام ارائه نمی‌دادند، عیناً مانند زمان ما که علماء و رؤسای دینی همّشان گرفتن وجوهات است و لذا برای بردن منافع حقائق قرآن را کتمان می‌کنند و طبق میل عوام خرافات را ترویج می‌کنند و مسلّم است که منافع دنیا نسبت به منافع دین بسیار نا‌چیز و قلیل است.

حق‌تعالی پس از آنکه در آیۀ 41 امر به ایمان و ترک کفر نموده، در آیۀ بعد فرموده دیگران را گمراه نسازید و گمراه‌کردن دیگران به دو طریق است:

**اوّل اینکه** در راه حق و دلائل آن ایراد و اشکال‌‌تراشی کند و راه شکّ و شبهه باز کند برای طالبین حق.

**دوّم اینکه** راه حق و دلائل آن را کتمان کند و بیان ننماید جملۀ: ﴿لَا تَلۡبِسُواْ...﴾ نهی از طریق اول و جملۀ: ﴿تَكۡتُمُواْ...﴾ نهی از طریق دوّم است، مانند علمای یهود که چنین می‌کردند. و جمله: ﴿وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ دلالت دارد که قبح اشتباه کاری و یا کتمان برای علما بدتر و بیشتر است، اگر چه برای هر کسی قبیح است، امّا برای عالم اظهار حق واجب‌تر است، متأسّفانه در زمان ما اگر کسی حق را بگوید آنان­که عالم‌اند یا اشکال‌تراشی می‌کنند و یا کتمان حق و تقلید را برای جهّال واجب کرده‌اند تا اینکه مبادا جهّال بیدار شوند.

جملۀ: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ...﴾ خطاب به یهود است و دلالت دارد که کفّار مکلّف بر فروع­اند و بر ترک فروع عقاب می‌شوند. و جملۀ: ﴿وَٱرۡكَعُواْ﴾ اگر رکوع نمازی باشد دلالت دارد بر لزوم نماز جماعت و ممکن است به معنی فروتنی و خضوع در پیشگاه حق باشد و یا چون بنی‌اسرائیل در نماز خود رکوع نداشتند حق‌تعالی ایشان را امر به رکوع نموده.

و چون یهود به سایر مردم می‌گفتند به همین زودی رسولی از جانب خدا مبعوث می‌شود و مردم را ترغیب به ایمان به خدا و رسول می‌کردند، پس چون رسول خداص آمد خودشان ایمان نیاوردند و لذا خدا ایشان را مذمّت کرده و به نحو تعجّب فرموده؛ آیا شما دیگران را امر به نیکی می‌کنید و خود را فراموش نمودید! و این عمل قبیحی است، زیرا آنکه امر به نیکی کند و خود بجا نیاورد گویا جمع بین ضدّین و نقیضین کرده، با قول مردم را ترغیب و با فعل خود مردم را اعراض داده، با قول خود مردم را از عصیان بازداشته ولی با عملِ خود جرأت داده، با قول در دل مردم نفوذ کرده ولی به عمل مردم را تنفّر داده، و لذا رسول خداص فرمود: «مَثَلُ الَّذِي يُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَيَنْسَى نَفْسَهُ مَثَلُ الْفَتِيلَةِ تُضِي‏ءُ لِلنَّاسِ وَتُحْرِق‏ نَفسه»([[292]](#footnote-292))**.** یعنی: «داستان آنکه به مردم خیر می‌آموزد و خود به آن عمل نمی‌کند داستان چراغی است که برای مردم روشنی می‌دهد و خود را می‌سوزاند.» و در روایتی آمده که عدّه‌ای از اهل بهشت مشرف می‌شوند بر دوزخ و عدّه‌ای را در آتش می‌بینند و به ایشان می‌گویند ما به برکت تعلیم شما وارد بهشت شدیم، آنان گویند عادت ما این بود که امر به خوبی می‌کردیم ولی خودمان به جا نمی‌آوردیم([[293]](#footnote-293)). گفته‌اند عمل یک مرد چنان اثری در هزاران مرد می‌گذارد که گفتار هزار مرد در یک نفر ندارد.

و ضمیر «إنَّها لَكَبِیرَةٌ» ممکن است بر‌گردد به جمیع اوامر و خطاباتی که به بنی‌اسرائیل شده و ممکن است برگردد به استعانت و ممکن است بر‌گردد به نماز، هر کدام باشد اشکالی ندارد.

و ظنّ در جملۀ: ﴿ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ﴾ را برخی به معنی (گمان) و بعضی به معنی «علم» گرفته‌اند و چون مقام مدح است باید ظن در اینجا همان «علم» باشد.

و مقصود از ملاقات رب دیدن نیست، زیرا در عرف می‌گویند فلانی مرگ را ملاقات کرد و یا اگر کوری را اجازۀ ملاقات شاه دادند و او رفت با شاه سخن گفت می‌گویند اجازۀ ملاقات داشته و ملاقات کرده، با اینکه شاه را ندیده، بلکه مقصود ملاقات لطف و عنایت و یا عتاب و سطوت می‌باشد و ربّ از صفات فعل است که همان لطف و رحمت و یا عقاب و سطوت باشد.

﴿يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَنِّي فَضَّلۡتُكُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٧ وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا يُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٤٨﴾ [البقرة: 47-48].

**ترجمه:** ای بنی‌اسرائیل نعمتی را که به شما عطا کردم و شما را بر جهانیان برتری دادم به یاد آرید(47) و بپرهیزید از روزی­که هیچ کس به جای دیگری جزا داده نشود و شفاعت از کسی پذیرفته نگردد و فدا و عوض از کسی گرفته نشود و اهل قیامت یاری نشوند.(48)

**نکات:** خدا خطاب نموده به بنی‌اسرائیل تا دیگران بشنوند و متنبّه شوند. و مقصود از ﴿فَضَّلۡتُكُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ این است که برای شما پیغمبران فرستادم و سلطنت و تمکّن دادم در میان جهانیان زمان خودتان، یعنی بر موحّدین آن زمان شما را برتری دادم نه بر مردم قبل و بعد، پس آیه دلالت ندارد بر برتری بنی‌اسرائیل از تمام امم. و دیگر اینکه آیۀ 48 صراحت دارد که روز قیامت چند چیز نیست:

1. کسی را به جرم کس دیگر جزا نمی‌دهند.
2. شفاعت از کسی پذیرفته نگردد.
3. فدا و عوض نمی‌گیرند.
4. هیچ کس به یاری کس دیگر توانا نیست.

معلوم می‌شود در قیامت مانند دنیا پارتی‌بازی، رشوه و تملّق نیست و کسی نمی‌تواند رأی خدا را برگرداند و از قوانین جزایی و کیفری که معیّن شده او را منصرف کند. اگر کسی بگوید پس آیاتی­که در اثبات شفاعت آمده چیست؟ گوییم آیه‌ای در اثبات شفاعت که از طرف خلق باشد، نیامده و شفاعتی که به تقاضای مردم و میل مردم باشد در قرآن وجود ندارد، بلکه در آیات قرآن چنین شفاعتی به طور مطلق نفی‌ شده و از اثبات شفاعت به طور مطلق خبری و اثری نیست و اگر شفاعتی در قرآن اثبات شده، یا برای امور دنیوی اثبات شده، و یا مربوط است به ابلاغ رحمت خدا در آخرت که به وسیلۀ مقرّبین انجام می‌شود، آن هم برای مؤمنین و کسانی که خدا از دین آنان و از اعمال آنان خوشنود باشد، و اگر معنی‌ شفاعت استغفار باشد، استغفار انبیاء و ملائکه، فقط از برای مؤمنین ممکن است نفع دهد. و اگر روایاتی در اثبات شفاعت طبق دلخواه مردم باشد، تماماً ضعیف السّند، مخدوش المتن و از جعّالان، کذّابان، غالیان و بی‌دینان نقل شده و مثلاً مجلسی در جلد هشتم بحار جدید احادیثی آورده برای اثبات شفاعت که یک حدیث صحیح‌السّند تام الدّلاله در آن نیست. اگر چه احادیثی بسیار نیز در نفی شفاعت از رسول خداص و ائمه‡در مقابل آن احادیث وارد شده که بعضی از آنرا ذکر خواهیم نمود. و ان­شاءالله در ذیل آیۀ 254 همین سوره معنی شفاعت، صحّت و سقم و کیفیّت آنرا بیان می‌کنیم. به هر حال کسانی­ که قوانین خدا را معطّل گذارند و مردم مسلمان را به معاصی جری کنند و بلکه اسلام را مسخره کنند آمدند شفاعت وسیعی بدون قیدوبند برای مردم تراشیدند و مردم را خسر الدّنیا والاخره کردند. آیا قوانین الهی که فرموده:

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾([[294]](#footnote-294)) [زلزال: 7-8].

﴿كُلُّ ٱمۡرِيِٕۢ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ﴾([[295]](#footnote-295)) [الطور: 21].

﴿كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ رَهِينَةٌ ٣٨﴾([[296]](#footnote-296)) [المدثر: 38].

**﴿**يَوَدُّ ٱلۡمُجۡرِمُ لَوۡ يَفۡتَدِي مِنۡ عَذَابِ يَوۡمِئِذِۢ بِبَنِيهِ ١١ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَأَخِيهِ ١٢ وَفَصِيلَتِهِ ٱلَّتِي تُ‍ٔۡوِيهِ ١٣ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا ثُمَّ يُنجِيهِ ١٤**﴾**([[297]](#footnote-297)) [المعارج: 11-14].

می‌توان لغو شمرد؟ و آیا ممکن است خدایی ­که قوانین کیفری او طبق عدل است دست از کیفر معیّن بردارد؟ و آیا ممکن است مخلوقی از اجرای کیفر الهی که طبق عدل است جلوگیری کند؟ جواب اینها را در ذیل همان آیه خواهیم داد.

﴿وَإِذۡ نَجَّيۡنَٰكُم مِّنۡ ءَالِ فِرۡعَوۡنَ يَسُومُونَكُمۡ سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبۡنَآءَكُمۡ وَيَسۡتَحۡيُونَ نِسَآءَكُمۡۚ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَآءٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَظِيمٞ ٤٩﴾ [البقرة: 49].

**ترجمه:** و به یاد آورید هنگامی­که شما را از زیر بار سلطۀ فرعون که بدترین عذابها را به شما می‌دادند و پسران شما را می‌کشتند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند نجات دادیم، این بلا و امتحان بزرگی بود از پروردگارتان.(49)

**نکات:** مقصود از ﴿يَسُومُونَكُمۡ...﴾ انواع و اقسام آزار و شکنجه بود مانند اینکه از مرد و زن

ایشان بیگاری می‌کشیدند و به کارهایی وا می‌داشتند و بچه‌ها را می‌کشتند و زنان را به کنیزی می‌بردند و از ترس ازدیاد جمعیّتِ بنی‌اسرائیل و ترس از قدرت و سطوت آنان اطفالشان را می‌کشتند.

﴿وَإِذۡ فَرَقۡنَا بِكُمُ ٱلۡبَحۡرَ فَأَنجَيۡنَٰكُمۡ وَأَغۡرَقۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ ٥٠ وَإِذۡ وَٰعَدۡنَا مُوسَىٰٓ أَرۡبَعِينَ لَيۡلَةٗ ثُمَّ ٱتَّخَذۡتُمُ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَنتُمۡ ظَٰلِمُونَ ٥١ ثُمَّ عَفَوۡنَا عَنكُم مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٥٢﴾ [البقرة: 50-52].

**ترجمه:** و به یاد آورید هنگامی­که برای شما دریا را شکافتیم و شما را نجات دادیم و پیروان فرعون را غرق نمودیم درحالیکه شما نظر می‌کردید(50) و به یاد آرید که موسی را چهل شب وعده کردیم، پس از رفتن او شما گوساله را به خدایی گرفتید و حال آنکه ستم کردید(51) سپس از شما بعد از چنین کار گذشتیم تا شاید شما شکرگزار باشید.(52)

**نکات:** حق‌تعالی به موسی فرمود به طور برود، حضرت موسی، هارون برادرش را به جای خود گذاشت و دستورات لازم را به او داد، در مدّتی که حضرت موسی در طور بود، سامری که نام او نیز موسی بوده و از کسانی بود که گاو را مقدس می‌دانستند، اگر چه به ظاهر مسلمان شده بود در غیاب موسی فتنه‌ای برپا کرد و این فتنه امتحانی شد برای بنی‌اسرائیل و فتنۀ او این بود که چون هارون به بنی‌اسرائیل گفت: خود را از زینت­های فرعونیان پاک کنید و آنچه از طلاآلات فرعونیان دارید از خود دور کنید، سامری فرصتی بدست آورد و همان زینت‌ها و طلاها را جمع و به شکل گوساله‌ای ساخت و در جوف آن سوراخی تهیه کرد که از آن صدایی مانند صدای گاو خارج می‌شد و به مردم گفت این است معبود شما و معبود موسی. بنی‌اسرائیل که اکثراً نادان و طلا دوست بودند، به سامری اقتدا کرده و درمقابل آن به سجده افتادند مگر عدۀ کمی از ایشان. حضرت موسی پس از چهل شب برگشت و فتنۀ سامری را دید و با عتاب و خطاب قوم خود را متوجّه حقّه‌بازی سامری کرد و گوساله را ریزه‌ریزه و مردم را توبه داد و حق‌تعالی توبۀ ایشان را پذیرفت و گذشت نمود، چنانکه تفصیل هر یک از این قضایا در سوره‌های بعد خواهد آمد. بنی‌اسرائیل با این کار زشت مستحق عذاب شدند، خدا از ایشان گذشت، ولی باز چنانچه شاید و باید شکر نکردند.

﴿وَإِذۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡفُرۡقَانَ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ٥٣﴾ [البقرة: 53].

**ترجمه:** و به یاد آرید وقتی که به موسی کتاب و جداکنندۀ حق و باطل را عطا کردیم تا شما هدایت یابید.(53)

**نکات:** الف و لام‌الکتاب اشاره به همان کتاب تورات است که آنرا فرقان نامیده، زیرا جدا کنندۀ حق و باطل بود مانند قرآن، که فارق بین حق و باطل است. در دین موسی چنانکه از صریح قرآن استفاده می‌شود برای امّت او تورات میزان و امام بوده برای شناخت حق و باطل، چنانکه در این امّت، قرآن، امام و میزان است.

﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ إِنَّكُمۡ ظَلَمۡتُمۡ أَنفُسَكُم بِٱتِّخَاذِكُمُ ٱلۡعِجۡلَ فَتُوبُوٓاْ إِلَىٰ بَارِئِكُمۡ فَٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ عِندَ بَارِئِكُمۡ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ٥٤﴾ [البقرة: 54].

**ترجمه:** و به یاد آرید وقتی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، محققاً شما به خودتان ستم کردید به واسطۀ گوساله‌پرستی، پس به سوی خالق خود برگردید و خودتان را بکشید، این برای شما خوب است نزد خالقتان، پس توبۀ شما را پذیرفت زیرا او توبه‌پذیر و رحیم است.(54)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿فَٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾، به حسب ظاهر کلام این است که خودتان را بکشید، حال اگر کسی بگوید خودکشی طبق آیۀ 29 سورۀ نساء که فرموده:

﴿ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾([[298]](#footnote-298)) [النساء: 29].

حرام است، چگونه به قوم موسی امر شده خودتان را بکشید؟ جواب این است که ایشان مأمور نشدند که هر کس خود را بکشد، بلکه مأمور شدند به قتل خودی­ها، یعنی به قتل فامیل و هموطنان خود، برای آنکه عدّه‌ای از ایشان می‌دانستند گوساله‌پرستی شرک­ است ولی از ترس دَم نزدند، حق‌تعالی برای جبران این گناه زشت، دستور داد که این جمیعت بریزند بر یکدیگر و هر کس دیگری را بکشد، ولو اینکه خودش کشته شود، مانند میدان جهاد با مشرکین، چگونه هر کس احتمال کشته‌شدن خود را می‌دهد، ولی برای اطاعت فرمان خدا باید جهاد کنند. پس برای اینکه بعد از آن همه دلالات و معجزات واضحه به چنین ظلم و شرکی وارد شدند و سپس توبه و اظهار ندامت کردند، خدا خواست ایشان را امتحان کند که آیا در اظهار ندامت صادقند یا کاذب، لذا مأمور به قتال با یکدیگر شدند و چون شروع به قتل یکدیگر نمودند تاریکی ایشان را فرا گرفت و حضرت موسی و هارون إ دعا و تضرّع به سوی خدا می‌کردند تا اینکه وحی آمد به رفع قتل و قبولی توبه.

﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ فَأَخَذَتۡكُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ ٥٥ ثُمَّ بَعَثۡنَٰكُم مِّنۢ بَعۡدِ مَوۡتِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٥٦﴾ [البقرة: 55].

**ترجمه:** و به یادآرید وقتی­که گفتید: ای موسی ما ایمان به تو نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم، پس شما را صاعقۀ مرگ گرفت و حال آنکه ناظر بودید(55) سپس شما را زنده کردیم پس از مردنتان تا باشد که شکرگزارید.(56)

**نکات:** حق‌تعالی در این آیات جنایات بنی‌اسرائیل را از یک طرف و الطاف خود را از طرف دیگر به یاد ایشان می‌آورد و از آن جمله چون حضرت موسی تورات را از طرف خدا آورد و گفت: حق‌تعالی با من سخن گفته و این قوانین را برایم فرستاده، یهود گفتند ما سخن تو را تصدیق نمی‌کنیم تا خدا را با چشم خود ببینیم، از این جمله معلوم می‌شود که سؤال موسی از پروردگار خود در آیۀ 143 سورۀ اعراف:

﴿رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرۡ إِلَيۡكَ﴾([[299]](#footnote-299)) [الأعراف: 143].

از قول خودش نبوده، بلکه از قول قومش بوده، و گرنه شأن حضرت موسی بالاتر است از چنین سؤال محال جاهلانه‌ای. و جملۀ: ﴿بَعَثۡنَٰكُم...﴾ خطابست به بنی‌اسرائیل، که پس از درخواست دیدن خدا، حق‌تعالی که منزّه است از دیده شدن، ایشان را به صاعقۀ مرگ مبتلا کرد و سپس منّت گذاشت و ایشان را زنده کرد تا ایمانشان زیاد گردد و شکر خدا را به جا آرند و خود حضرت موسی در آن صاعقه بیهوش گردید و چون به هوش آمد از این سؤال بی‌جای قوم خود که به زبان او جاری شده بود توبه کرد چنانکه در آیۀ 143 سورۀ اعراف آمده.

﴿وَظَلَّلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡغَمَامَ وَأَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَنَّ وَٱلسَّلۡوَىٰۖ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡۚ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ٥٧﴾ [البقرة: 57].

**ترجمه:** و ابر را بر شما سایه‌بان نمودیم و بر شما مَنّ و سلوی (ترنجبین و مرغ) فرود آوردیم و یم از روزی­های پاکیزه بخورید ولیکن ایشان به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم نمودند.(57)

**نکات:** مقصود از جملۀ ﴿وَظَلَّلۡنَا﴾ آن است که چون به بیابان تیه مبتلا به آفتاب شدند در مدتی ­که مأمور به رفتن بیت‌المقدس و جنگ با عمالقه بودند پس کوتاهی کردند و به موسی ند تو و پروردگارت بروید و قتال کنید ما اینجا می‌نشینیم و لذا در آن بیابان سر در گم و حیران شدند و هر قدر سیر می‌کردند به جای اوّل می‌رسیدند و مدّت­ها گرفتار بودند تا حضرت موسی فوت شد، در آن مدّت بود که به امر حق‌تعالی ابر بر سر ایشان سایه می‌افکند و مَنّ و سلوی بر ایشان نازل گردید.

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا ٱدۡخُلُواْ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةَ فَكُلُواْ مِنۡهَا حَيۡثُ شِئۡتُمۡ رَغَدٗا وَٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدٗا وَقُولُواْ حِطَّةٞ نَّغۡفِرۡ لَكُمۡ خَطَٰيَٰكُمۡۚ وَسَنَزِيدُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٥٨﴾ [البقرة: 58].

**ترجمه:** و به یاد آرید وقتی­که گفتیم داخل این قریه شوید و از میوه و طعام و غذای آن که فراوان است بخورید و از درب آن با حال فروتنی وارد شوید و بگویید خدایا گناه ما را ببخش، گناهان شما را می‌بخشم و أجر نیکوکاران را زیاد می‌کنیم.(58)

**نکات:** مقصود از قریه بیت‌المقدس است به ­دلیل آیۀ 21 سورۀ مائده که حضرت موسی فرموده:

﴿يَٰقَوۡمِ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡأَرۡضَ ٱلۡمُقَدَّسَةَ﴾([[300]](#footnote-300)) [المائدة: 21].

خدایتعالی اموال کفّار آنجا را بر ایشان مباح کرد. ولی به ایشان دستور داد از درب قبّه‌ای­که حضرت موسی در بیابان برای عبادت نصب کرده بوده که آن ­را مجمع می‌گفتند، برای اینکه در حال عبادت آنجا جمع می‌شدند، چون وارد شدید خدا را سجده کنید و ریزش گناهان را بخواهید. و مقصود از جملۀ: ﴿وَقُولُواْ حِطَّةٞ﴾، همین استغفار است، زیرا ﴿حِطَّةٞ﴾ از باب حطّ و به ­معنی ریزش است.

﴿فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوۡلًا غَيۡرَ ٱلَّذِي قِيلَ لَهُمۡ فَأَنزَلۡنَا عَلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ رِجۡزٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ٥٩﴾‌ [البقرة: 59].

**ترجمه:** پس آنانکه ستم کردند قولی که به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند در نتیجه بر همانان عذابی از آسمان به کیفر بدکاری ونافرمانی ایشان فرو فرستادیم.(59)

**نکات:** گفتاری­ که بنی‌اسرائیل مأمور گفتن آن بودند و تبدیل کردند این بود که در عوض ﴿حِطَّةٞ﴾ به­ طور مسخره «حنطة» می‌گفتند که به معنی گندم است. و مقصود از عذاب آسمانی مرض طاعون بود که به سبب آن بسیاری ایشان هلاک شدند.

﴿۞وَإِذِ ٱسۡتَسۡقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ فَقُلۡنَا ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡحَجَرَۖ فَٱنفَجَرَتۡ مِنۡهُ ٱثۡنَتَا عَشۡرَةَ عَيۡنٗاۖ قَدۡ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٖ مَّشۡرَبَهُمۡۖ كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ مِن رِّزۡقِ ٱللَّهِ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٦٠﴾ [البقرة: 60].

**ترجمه:** و به یاد آرید وقتی را که موسی برای قوم خود از ما آب خواست، پس ما گفتیم عصای خود را بر سنگ بزن، پس شکافته شد از آن دوازده چشمه و هر دسته از مردم محل آبشخور خود را دانستند و گفتیم از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در روی زمین به فساد برمخیزید.(60)

**نکات:** یکی دیگر از نعمتهایی­ که خدا برای بنی‌اسرائیل شماره کرده، این است که در بیابان تیه محتاج به آب شدند و از موسی درخواست آب کردند و حضرت او از خدا خواست، خدا فرمود عصای خود را به سنگ بزن، معلوم می‌شود سنگ بزرگی بوده که ازآن دوازده چشمه ظاهر گردید، چون بنی‌اسرائیل دوازده سبط و طائفه بودند و هر طائفه از چشمه‌ای خود را سیراب می‌کرد.

﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نَّصۡبِرَ عَلَىٰ طَعَامٖ وَٰحِدٖ فَٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُخۡرِجۡ لَنَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۢ بَقۡلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَاۖ قَالَ أَتَسۡتَبۡدِلُونَ ٱلَّذِي هُوَ أَدۡنَىٰ بِٱلَّذِي هُوَ خَيۡرٌۚ ٱهۡبِطُواْ مِصۡرٗا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلۡتُمۡۗ وَضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلذِّلَّةُ وَٱلۡمَسۡكَنَةُ وَبَآءُو بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ يَكۡفُرُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٦١﴾ [البقرة: 61].

**ترجمه:** و به یاد آرید وقتی را که گفتید: ای موسی ما هرگز بر یک طعام صبر نمی‌کنیم، پروردگارت را بخوان که بیرون آرد برای ما از روئیدنی‌های زمین از سبزیجات (تره و نعنا و گشنیز و ریحان) و خیار آن و سیر آن و عدس آن و پیاز آن، موسی گفت: آیا آنچه را پست‌‌تر است تقاضا دارید به جای آنچه بهتر است، در شهر فرود آیید که هر چه خواسته‌اید آنجا برای شما وجود دارد، و ذلّت و بیچارگی بر آنها زده شد و دچار خشم إلهی شدند، اینها به جهت کفر ایشان­است به آیات خدا و به سبب اینکه پیغمبران را به ناحق می‌کشتند، اینها به سبب عصیان و عادت ایشان است به تجاوز.(61)

**نکات:** چون برای بنی‌اسرائیل در تیه طعامی جُز منّ و سلوی نبود و این طعام هر روز ایشان بود، گفتند: ما به یک طعام قانع نیستیم و در هر امری از امور لجاجت کرده و حتّی به آیات خدایی کفر ورزیده و بی‌اعتنایی کردند و رسولان خدا را کشتند، لذا مبتلا به خشم الهی و ذلّت و مسکنت شدند و تمام اینها برای نافرمانی و تجاوز از حدّ است، پس انسان باید به عطای إلهی خشنود و قانع باشد. و مقصود از قتل انبیاء، قتل حضرت زکریّا و یحیی و سایرین است.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلصَّٰبِ‍ِٔينَ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ [البقرة: 62].

**ترجمه:** به تحقیق هر یک از مؤمنین، یهودیان، نصاری و صابئین که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد و عمل شایسته کند بر ایشان اجرشان نزد پروردگارشان محفوظ و بر ایشان نه خوفی و نه اندوهی است.(62)

**نکات:** از این آیه و آیۀ 69 سورۀ مائده استفاده می‌شود که هر کس ایمان به خدا و قیامت دارد و عمل صالح کند اهل نجات می‌باشد. و مقصود از صابئین قومی بوده‌اند از اهل کتاب که خدا را قبول داشته ولی به ستارگان توجّه و توسّل داشته‌اند و طائفه‌ای از مجوس چنین بوده‌اند. در آیۀ 17 سورۀ حج([[301]](#footnote-301))چنانکه ایشان را مقابل موحّدین آورده همانطور ایشان را مقابل مشرکین آورده. بنابر‌این اصل دین که مایۀ نجات است اعتقاد به مبدأ و معاد است و عقاید حقّۀ دیگر موجب فضیلت و رفع درجات است، مگر اینکه بگوییم ایمان به خدای حقیقی و انجام عمل صالح بدون قبول رسالت محمّدص امکان ندارد. پس ایمان به رسالت او نیز از اصول است، یعنی اگر بخواهیم ایمان به خدا و قیامت آوریم باید کیفیّت و صفات خدای حقیقی و قیامت را به واسطۀ وحی الهی درک کنیم. و رسل و کتب إلهی و ملائکه وسیلۀ وحی­اند و ایمان به آنها لازم است، زیرا ایمان به این‌ها کاشف و طریق معرفت خدا و قیامت است.

و بدانکه ایمان به خدا و قیامت را خدا مکرّر در قرآن ذکر نموده و برای مؤمن کافی دانسته، زیرا چون اصول دین ایمانی و اعتقادی است، پس ایمان به این دو اصل استقلالی است و ایمان به ملائکه و رسل و کتب الهی نیز سه اصل آلی و طریقی است و هر کس تابع قرآن است به اصولی که خدا معیّن کرده، باید ایمان آورد چه امام و چه مأموم باشد فرقی ندارد.

﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَكُمۡ وَرَفَعۡنَا فَوۡقَكُمُ ٱلطُّورَ خُذُواْ مَآ ءَاتَيۡنَٰكُم بِقُوَّةٖ وَٱذۡكُرُواْ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ٦٣ ثُمَّ تَوَلَّيۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۖ فَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ لَكُنتُم مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٤﴾ [البقرة: 63-64].

**ترجمه:** و به یادآرید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما بلند کردیم و گفتیم آنچه به شما داده‌ایم با نیرو بگیرید و آنچه در آن است یادآوری کنید تا شاید پرهیزکار گردید(63) سپس شما از آن پیمان که از شما گرفتیم اعراض کردید، پس اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود محقّقاً از زیانکاران بودید.(64)

**نکات:** این آیات باز خطاب به بنی‌اسرائیل است و مقصود از پیمان، پیمان تکوینی و یا تشریعی است، امّا پیمان تکوینی همان وجدان و فطرت عقلی است که انسان را متوجّه می‌کند به خداشناسی و اطاعت از دستورات کتاب او. و امّا پیمان تشریعی همان قرارداد و اوامری است که در کتب آسمانی با بندگان خود نموده و فرموده به آن عمل کنید پاداش می‌دهم، ولی یهودیان پشت سر انداختند مانند اعراض مسلمین از قرآن. و جملۀ: ﴿وَٱذۡكُرُواْ مَا فِيهِ...﴾، دلالت دارد که؛ به یاد پیمان­های الهی‌بودن موجب تقوی و نسیان آن موجب خسران است..

﴿وَلَقَدۡ عَلِمۡتُمُ ٱلَّذِينَ ٱعۡتَدَوۡاْ مِنكُمۡ فِي ٱلسَّبۡتِ فَقُلۡنَا لَهُمۡ كُونُواْ قِرَدَةً خَٰسِ‍ِٔينَ ٦٥ فَجَعَلۡنَٰهَا نَكَٰلٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهَا وَمَا خَلۡفَهَا وَمَوۡعِظَةٗ لِّلۡمُتَّقِينَ ٦٦﴾ [البقرة: 65-66].

**ترجمه:** و البتّه قصۀ یهودیانی که در روز شنبه تجاوز کردند دانسته‌اید، پس ما به ایشان گفتیم میمون­های رانده ‌شده باشید(65) پس آنان را عبرت قرار دادیم برای کسانی­که حضور داشتند و برای آنان­که پس از آنان بیایند وبرای پرهیزکاران پندی است.(66)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿ٱلَّذِينَ ٱعۡتَدَوۡاْ...﴾ قومی بودند از یهود که منزل ایشان نزدیک دریا بود، بر ایشان حق‌تعالی مقرّر کرد که روز شنبه صید ماهی نکنند و به دنبال عبادت بروند، ایشان از حکم خدا تجاوز نموده و ماهیان را صید کردند و یا گودال­هایی نزدیک دریا کنده و راهی از دریا به آن باز کردند که ماهیان را به آن گودالها می‌کشانیده و محبوس می‌ساختند، تا روز یکشنبه صید کنند. خدا بدین سبب به امر تکوینی به شکل میمون مسخشان نمود و پس از سه رو هلاک شدند.

﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تَذۡبَحُواْ بَقَرَةٗۖ قَالُوٓاْ أَتَتَّخِذُنَا هُزُوٗاۖ قَالَ أَعُوذُ بِٱللَّهِ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٦٧ قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَۚ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٞ لَّا فَارِضٞ وَلَا بِكۡرٌ عَوَانُۢ بَيۡنَ ذَٰلِكَۖ فَٱفۡعَلُواْ مَا تُؤۡمَرُونَ ٦٨ قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوۡنُهَاۚ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٞ صَفۡرَآءُ فَاقِعٞ لَّوۡنُهَا تَسُرُّ ٱلنَّٰظِرِينَ ٦٩ قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ ٱلۡبَقَرَ تَشَٰبَهَ عَلَيۡنَا وَإِنَّآ إِن شَآءَ ٱللَّهُ لَمُهۡتَدُونَ ٧٠ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٞ لَّا ذَلُولٞ تُثِيرُ ٱلۡأَرۡضَ وَلَا تَسۡقِي ٱلۡحَرۡثَ مُسَلَّمَةٞ لَّا شِيَةَ فِيهَاۚ قَالُواْ ٱلۡـَٰٔنَ جِئۡتَ بِٱلۡحَقِّۚ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُواْ يَفۡعَلُونَ ٧١ وَإِذۡ قَتَلۡتُمۡ نَفۡسٗا فَٱدَّٰرَٰٔتُمۡ فِيهَاۖ وَٱللَّهُ مُخۡرِجٞ مَّا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ ٧٢ فَقُلۡنَا ٱضۡرِبُوهُ بِبَعۡضِهَاۚ كَذَٰلِكَ يُحۡيِ ٱللَّهُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَيُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٧٣﴾ [البقرة: 67-73].

**ترجمه:** و به یاد آرید وقتی را که موسی به قوم خود گفت: به راستی خدایتعالی شما را به ذبح گاوی امر می‌کند، ایشان گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ موسی گفت: به خدا پناه می‌برم ازاینکه از افراد نادان باشم(67) گفتند: پروردگارت را بخوان که برای ما بیان کند آن گاو چگونه است؟ موسی گفت: به تحقیق خدا می‌فرماید که آن گاوی­ است نه از کار افتاده و نه جوان به کار نیامده، حالتی بین این دو، پس آنچه را مأمورید بجا آورید (68) گفتند: پروردگارت را برای ما بخوان که رنگ آن را بیان کند، موسی گفت: خدا می‌فرماید آن گاو زرّینی است که رنگ آن بینندگان را شاد می‌سازد (69) گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان که بیان کند چگونگی آن را زیرا آن گاو بر ما مشتبه است و به راستی اگر خدا بخواهد ما هدایت یافته‌گانیم(70) موسی گفت: خدا می‌فرماید آن گاوی­است نه رام که زمین را شیار کند و نه به زراعت آب دهد، بی‌عیب یکرنگی است و نقطه‌ای از آن رنگ دیگر نباشد، گفتند: اکنون حق را روشن ساختی، پس همان را کشتند، در حالیکه به انجام ‌دادن‌شان امیدی نبود(71) و به یاد آرید وقتی که شخصی را کشتید و در موضوع آن خود را بی‌گناه دانسته و از خود دفاع می‌کردید و خدا آنچه مخفی و کتمان می‌کردید آشکار نمود(72) پس گفتیم پاره‌ای از اعضای آن گاو را به آن کشته بزنید، آنگاه بنگرید این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را نشان شما می‌دهد تا عقل خود را به کار اندازید.(73)

**نکات:** خدای­تعالی وقایع گذشتۀ زمان حضرت موسی و فساد اخلاق و دنیاطلبی یهود را برای محمّدص نازل نموده تا مایۀ عبرت یهودیان زمان محمّدص گردد و ضمناً تسلّی باشد برای خود رسول خداص و یهودیان نیز مانند سابقین خود دنیا‌طلب و لجوج نباشند، از جمله قضیۀ این گاو است که در این سوره آمده و به همین مناسبت این سوره را سورۀ بقره گويند و قصّۀ آن چنین است که در بنی‌اسرائیل مرد ثروتمندی بود که نزدیکان او برای بردن مالش او را کشتند و جسد او را شبانه در سر راه طائفه‌ای از طوائف بنی‌‌اسرائیل انداختند و خودِ قاتل که خویش او بود برای آنکه اضافه بر ارث او خونبهای او را نیز ببرد و کسی را متّهم سازد و خونبها بگیرد، آمد سر جنازه بنا کرد ناله و فریادکردن و بالاخره به حاکم وقت که حضرت موسی باشد مراجعه شد، حضرت موسی کشف قضیّه را از خدا خواست، خدا فرمان داد که باید گاوی را بکشند و از اعضای بدن آن به این مقتول بزنند تا کشته زنده شود و قاتل خود را تعیین نماید، حضرت موسی فرمود امر خدا چنین است، ایشان امر خدا را فوری اجرا نکردند و کار خود را با سؤالات بنی‌‌اسرائیلی مشکل کردند و اگر ابتداءً گاوی را می‌کشتند کافی بود، ولیکن تقدیر الهی چنین بود که ایشان به واسطۀ سؤالات از چگونگی گاو، جوان متدیّن نیکوکاری به ثروت برسد و ثروت قاتل و همدستانش از دست آنان خارج شود و لذا به واسطۀ سؤالات مذکوره در آیات، گاوی منحصر به فرد معیّن شد و ناچار آن را به قیمت گزافی خریدند و آن گاوی که دارای صفات مذکوره باشد نزد جوان فقیری یافتند، او گفت: نمی‌فروشم مگر اینکه پوست آن را از طلا پر کنید. رسول خداص فرمود این جوان نیکوکار به والدین خود بود و او متاعی را خرید و آمد پول آن را بدهد دید کلید صندوق زیر سر پدرش می‌باشد و او خواب است، نخواست او را بیدار کند، پس چون پدرش بیدار شد او را تحسین کرد و گفت: این گاو را بگیر و گاو را به او بخشید و این همان گاو بود که به این قیمت فروش رفت و چون گاو را خریدند آن را ذبح کردند و دُم او و یاران او را به مقتول زدند او زنده شد و قاتل خود را نشان داد و دو مرتبه فوت کرد. پس این آیات تاریخی است برای عبرت و هم‌دلیلی است بر قدرت خدا بر احیاءِ نفوس در قیامت در مقابل انکار مشرکین قریش.

﴿ثُمَّ قَسَتۡ قُلُوبُكُم مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَٱلۡحِجَارَةِ أَوۡ أَشَدُّ قَسۡوَةٗۚ وَإِنَّ مِنَ ٱلۡحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنۡهُ ٱلۡأَنۡهَٰرُۚ وَإِنَّ مِنۡهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخۡرُجُ مِنۡهُ ٱلۡمَآءُۚ وَإِنَّ مِنۡهَا لَمَا يَهۡبِطُ مِنۡ خَشۡيَةِ ٱللَّهِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ٧٤﴾ [البقرة: 74].

**ترجمه:** سپس دلهای شما قسی شد بعد از این همه آیات، که مانند سنگ و یا سخت تر شد از جهت قساوت و حقّاً بعضی از سنگ­ها از آن نهرها می جوشند و بعضی از آنها می‌شکافد و از آن آب خارج می‌شود و به راستی پاره‌ای از آنها از ترس خدا فرود می‌آید و خدا از کردار شما غافل نیست.(74)

**نکات:** پس از آنکه مقداری از تاریخ یهود بیان شد، در این آیه ذکر شده که آیات الهی در دلشان اثر نمی‌کند و از سنگدلی از سنگ بدترند زیرا سنگ فوائدی دارد و گاهی سرچشمۀ آبی می‌باشد مقصود این است که مسلمین بیدار باشند و گول ایشان را نخورند. و ضمیر ﴿مِنۡهَا لَمَا يَهۡبِطُ﴾ برمی‌گردد به قلوب و اگر برگردد به حجاره «**خشیت»** آن مجازی است.

﴿۞أَفَتَطۡمَعُونَ أَن يُؤۡمِنُواْ لَكُمۡ وَقَدۡ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ يَسۡمَعُونَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُۥ مِنۢ بَعۡدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٥ وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٖ قَالُوٓاْ أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ لِيُحَآجُّوكُم بِهِۦ عِندَ رَبِّكُمۡۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٧٦ أَوَ لَا يَعۡلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَ ٧٧﴾ [البقرة: 75-77].

**ترجمه:** آیا طمع دارید که به دین شما بگروند در صورتیکه گروهی از ایشان کلام خدا را شنیده و آن را پس از درک و تعقّل تحریف می‌کنند و دانسته خیانت می‌کنند(75) و چون با اهل ایمان ملاقات کنند می‌گویند ایمان آورده‌ایم و چون با یکدیگر خلوت کنند با هم می‌گویند آیا آنچه خدا برای شما مکشوف نموده به مسلمین خبر می‌دهید تا نزد پروردگارتان با شما احتجاج کنند آیا عقل ندارید(76) آیا نمی‌دانند که خدایتعالی آنچه پنهان کنند و آنچه آشکار نمایند می‌داند.(77)

**نکات:** کسی که دانسته به راه انحراف می‌رود کلام خدا را به دلخواه خود تغییر معنی می‌دهد، پس نباید امید به هدایت او داشت، مانند اکثر دانشمندان روزگار ما و مقصود از تحریف در این آیات تحریف معنی است. و جملۀ: ﴿أَتُحَدِّثُونَهُم...﴾ و جملۀ: ﴿أَفَلَا تَعۡقِلُونَ﴾ دلالت دارد که بسیاری از دانشمندان میل به بیداری مردم ندارند خصوصاً کسانی­ که دکان دینی دارند و لذا اگر کسی حقیقتی از حقایق دینی را برای مردم اظهار کند ناراحت می‌شوند و او را بی‌عقل می‌دانند و ﴿أَفَلَا تَعۡقِلُونَ﴾ به او می‌گویند و چنانکه ما تجربه کردیم اکثر دانشمندان ما مانند همان یهودیان دانشمند صدر اسلامند.

﴿وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ ٧٨﴾ [البقرة: 78].

**ترجمه:** و بعضی از ایشان بی‌سوادند و از کتاب آسمانی خود چیزی جز آرزوهای خیالی نمی‌دانند و فقط اهل پندار و گمانند.(78)

**نکات:** این آیه در مذمّت عوام یهود است که از کتاب تورات چیزی فرا نگرفته بودند و مانند عوام زمان ما چیزی نمی‌دانستند مگر خرافات خیالی که آن را به نام دین شنیده و باور کرده بودند و این دسته مقلّد دانشمندان بوده و به جُز تقلید چیزی نمی‌دانند. متأسّفانه زمان ما نيز به احکام ظنّی و خیالی مجتهدین خود چسبیده و از کتاب آسمانی خود بی‌خبرند، از این آیه استفاده می‌شود که تقلید و ظنِّ به احکام مذموم است و طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. رجوع شود به فصل 23 مقدمۀ این کتاب. تعجّب این است که یک تفسیر مجعولی پیدا شده به نام امام حسن عسگری که آن امام از این تفسیر بیزار است و روح او از آن خبر ندارد در ذیل این آیه که در ذمّ تقلید است آمده روایتی جعل کرده‌اند به این عبارت که: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ، حَافِظاً لِدِينِهِ، مُخَالِفاً لِهَوَاهُ، مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوه‏»**.** در صورتی­‌ که زمان نزول آیات قرآن فقهائی نبوده که استثنا به این آیه زده شود و مضافاً به اینکه چنین فقیهی که این عبارت بیان کرده غیر از خدا هیچکس نمی‌تواند آن را پیدا کند و حواله‌‌دادن به مبهم است.

﴿فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ يَكۡتُبُونَ ٱلۡكِتَٰبَ بِأَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ لِيَشۡتَرُواْ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلٗاۖ فَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا يَكۡسِبُونَ ٧٩﴾ [البقرة: 79].

**ترجمه:** پس وای بر کسانی­که کتابی به دست خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از نزد خدا است تا به واسطۀ آن متاع کمی بدست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دستهایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه کسب می‌کنند.(79)

**نکات:** این آیه راجع به دانشمندانی است که احکامی صادر می‌کردند به نام خدا و دین و می‌گفتند اینها احکام خدا است. متأسّفانه دویست سال است که میان مسلمین این­گونه دانشمندان بسیار شده‌اند که رساله‌ها می‌نویسند و رأی خود را از خدا می‌دانند و به نام دین و به نام خدا مالها به­دست می‌آورند و با بودن چنین آیاتی در قرآن چگونه مسلمین غافل مانده‌اند.

﴿وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَةٗۚ قُلۡ أَتَّخَذۡتُمۡ عِندَ ٱللَّهِ عَهۡدٗا فَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ عَهۡدَهُۥٓۖ أَمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٨٠﴾ [البقرة: 80].

**ترجمه:** و گفتند هرگز به ما آتش نرسد مگر چند روزی کم، بگو آیا بر این ادّعا پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ که خدا هرگز خلف وعده نمی‌کند و یا به خدا نسبت می‌دهید چیزی را که نمی‌دانید؟(80)

**نکات:** هر ملّتی که خود را سوگلی دستگاه خدا بداند و به اخبار مجعوله مغرور شده باشد می‌پندارد که خدا برای خاطر ایشان و یا خاطر بزرگانشان قانون کیفر خود را به هم می‌زند و یا ترک می‌کند و ایشان را از کیفر اعمالشان معاف می‌نماید و آتش دوزخ ایشان را مس نمی‌کند.

﴿بَلَىٰۚ مَن كَسَبَ سَيِّئَةٗ وَأَحَٰطَتۡ بِهِۦ خَطِيٓ‍َٔتُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٨١ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٨٢﴾ [البقرة: 81].

**ترجمه:** آری هر کس کارهای بدی اندوخت و کردار خطای او را احاطه کرد، چنین کسان اهل   
  
دوزخ و در آنجا جاوید بمانند(81) و آنانکه ایمان بیاورند و عمل شایسته کنند همانان اهل بهشت و در آن جاویدند.(82)

**نکات:** مقصود از سیّئه و خطیئه که احاطۀ آن بر انسان موجب عذاب ابدی است همانا کفر و شرک است، زیرا غیر این دو موجب خلود نیست، آری فسق و عصیانِ زیادِ بشر، وی را به کفر وارد می‌کند.

﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ لَا تَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَانٗا وَذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ثُمَّ تَوَلَّيۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنكُمۡ وَأَنتُم مُّعۡرِضُونَ ٨٣ وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَكُمۡ لَا تَسۡفِكُونَ دِمَآءَكُمۡ وَلَا تُخۡرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ ثُمَّ أَقۡرَرۡتُمۡ وَأَنتُمۡ تَشۡهَدُونَ ٨٤ ثُمَّ أَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ تَقۡتُلُونَ أَنفُسَكُمۡ وَتُخۡرِجُونَ فَرِيقٗا مِّنكُم مِّن دِيَٰرِهِمۡ تَظَٰهَرُونَ عَلَيۡهِم بِٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ وَإِن يَأۡتُوكُمۡ أُسَٰرَىٰ تُفَٰدُوهُمۡ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيۡكُمۡ إِخۡرَاجُهُمۡۚ أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ٨٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا بِٱلۡأٓخِرَةِۖ فَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٨٦﴾ [البقرة: 83-86].

**ترجمه:** و به یاد آرید وقتی را که از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم که نپرستید مگر خدای کامل‌الذّات را و به والدین، خویشان، یتیمان و مساکین احسان نمایید و برای مردم سخن خوش بگویید و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید، سپس شما جُز عدۀ قلیلی، روی گردانیدید درحالیکه اعراض داشتید(83) و به یاد آرید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم که خون خودیها را نریزید و خودیها را از خانه‌هاشان خارج نکنید، سپس اقرار کردید و خود گواه شدید(84) سپس شما همانید که خودیها را می‌کشتید و همدیگر را از خانه‌های خود خارج می‌سازید و بر گناه و تجاوز پشتیبان یکدیگرید و اگر آنان اسیران نزد شما آیند با دادن فدیه آزادشان می­کنید و حال آنکه بیرون‌کردن ایشان بر شما حرام است، آیا شما به بعضی از احکام کتاب إلهی ایمان و به قسمت دیگری کافر می‌شوید؟ پس جزای کسانی از شما که چنین کنند جُز خواری دنیا چیست و روز قیامت به شدیدترین عذاب گرفتار خواهند شد و خدا از کردار شما غافل نیست(85) آنان افرادی هستند که دنیا را عوض آخرت خریدند پس عذاب آخرت بر ایشان تخفیف داده نشود و یاری نگردند.(86)

**نکات:** حق‌تعالی ظلم، جور و تعدّی یهود را که موجب ذلّت دنیا و عذاب آخرتشان گردیده تذکّر داده تا مسلمین بشنوند و مانند آن نشوند، متأسّفیم که مسلمین نیز هر فرقه با فِرَقِ دگر دشمن و از قتل و غارت و غصب خودداری نکرده‌اند و اکنون به ذلّت خود نایل شده‌اند. از آیۀ 85 معلوم می‌شود که انکار یکی از آیات قرآن موجب کفر است.

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ وَقَفَّيۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِۦ بِٱلرُّسُلِۖ وَءَاتَيۡنَا عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدۡنَٰهُ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِۗ أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمۡ رَسُولُۢ بِمَا لَا تَهۡوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ ٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡ فَفَرِيقٗا كَذَّبۡتُمۡ وَفَرِيقٗا تَقۡتُلُونَ ٨٧ وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلۡفُۢۚ بَل لَّعَنَهُمُ ٱللَّهُ بِكُفۡرِهِمۡ فَقَلِيلٗا مَّا يُؤۡمِنُونَ ٨٨﴾ [البقرة: 87-88].

**ترجمه:** و به تحقیق به موسی کتاب تورات دادیم و از پی او پیغمبران دیگر فرستادیم و به عیسی بن مریم دلیل­ها و حجّتهای روشن دادیم و او را به روح القدس تأیید نمودیم، آیا هر پیمبری که از طرف خدا دستوری برخلاف میل شما آرد تکبّر می‌ورزید، پس گروهی را تکذیب می‌کنید و گروهی را می‌کشید(87) و گفتند: دلهای ما در پردۀ غفلت است و چیزی از سخن حق وارد آن نمی‌شود، چنین نیست بلکه خدا ایشان را به واسطۀ کفرشان از رحمت دور کرده که کمی از ایشان ایمان می‌آورند.(88)

**نکات:** از این آیه استفاده می‌شود که خدا رسولان خود را با دلیل و منطق روشن فرستاده که مردم عوام بفهمند و حجّت تمام باشد. پس آیات الهی مانند قرآن فهمیدنی و روشن است و إلاّ حجّت تمام نیست، پس آنکه می‌گوید نمی‌‌فهمیم چنین نیست بلکه به واسطۀ کفرش از رحمت دور است.

﴿وَلَمَّا جَآءَهُمۡ كِتَٰبٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ وَكَانُواْ مِن قَبۡلُ يَسۡتَفۡتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِۦۚ فَلَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ٨٩ بِئۡسَمَا ٱشۡتَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡ أَن يَكۡفُرُواْ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بَغۡيًا أَن يُنَزِّلَ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ فَبَآءُو بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٖۚ وَلِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٞ مُّهِينٞ ٩٠﴾ [البقرة: 89-90].

**ترجمه:** و چون کتابی (یعنی قرآن) از نزد خدا به سوی ايشان آمد که تصدیق کتاب آنان می‌کند و ایشان را عادت چنین بود که قبل از نزول قرآن به امید بعثت رسول خدا، بر کفّار فتح و غلبه می‌جستند، پس چون آنچه را که شناختند آمد به آن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران(89) بد معامله‌ای با خود کردند که به آنچه خدا نازل نموده کافر شدند برای عداوت که چرا خدا به فضل خود برای بنده‌ای از بندگانش که خواسته کتابی نازل نموده، پس به خشمی علاوه بر خشم سابق مبتلا شدند و برای کفّار عذابی است خوارکننده.(90)

**نکات:** یهودیان منتظر پیامبری منجی بودند و آن را برای خود فتح و پیروزی می‌دانستند و معتقد بودند از نسل یهود خواهد بود که برای ایشان تشکیل دولت خواهد داد و لذا چون از قوم عرب مبعوث شد انکار نموده و حسد ورزیدند. مقصود از ماء موصوله در ﴿مَّا عَرَفُواْ﴾ قرآن است.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ ءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ نُؤۡمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا وَيَكۡفُرُونَ بِمَا وَرَآءَهُۥ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَهُمۡۗ قُلۡ فَلِمَ تَقۡتُلُونَ أَنۢبِيَآءَ ٱللَّهِ مِن قَبۡلُ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٩١﴾ [البقرة: 91].

**ترجمه:** و چون به ایشان گفته شود به آنچه خدا نازل نموده ایمان آورید گویند به آنچه بر ما نازل شده ایمان می‌آوریم و به غیر آن کافر می‌شوند، در صورتی‌که آنچه نازل شده حق است و آنچه را با ایشان است تصدیق می‌کند، بگو اگر ایمان به سخن خود دارید پس چرا پیغمبران خدا را که قبلا آمدند (و یهودی بودند) می‌کشتید.(91)

**نکات:** انسان باید به آنچه از طرف خدا آمده ایمان آورد اگر تسلیم حق است و کتاب ما و غیر ما نگوید و به هر کس مأمور خدا است احترام گذارد، ولی یهود و کسانی مانند ایشان چنین نبودند و به تعصّب­های قومی و محلّی پرداخته و با اینکه نهی از قتل انبیاء در تورات بود باز اینان پیغمبران خدا را کشتند.

﴿۞وَلَقَدۡ جَآءَكُم مُّوسَىٰ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ ثُمَّ ٱتَّخَذۡتُمُ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَنتُمۡ ظَٰلِمُونَ ٩٢ وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَكُمۡ وَرَفَعۡنَا فَوۡقَكُمُ ٱلطُّورَ خُذُواْ مَآ ءَاتَيۡنَٰكُم بِقُوَّةٖ وَٱسۡمَعُواْۖ قَالُواْ سَمِعۡنَا وَعَصَيۡنَا وَأُشۡرِبُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡعِجۡلَ بِكُفۡرِهِمۡۚ قُلۡ بِئۡسَمَا يَأۡمُرُكُم بِهِۦٓ إِيمَٰنُكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٩٣﴾ [البقرة: 92-93].

**ترجمه:** و به تحقیق موسی با معجزاتی روشن برای شما آمد، شما گوساله‌پرستی را پس از او انتخاب کردید و شما ستمکار بودید (92) و به یاد آرید که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما بداشتیم که به نیروی ایمان آنچه برای شما آمده بگیرید و بشنوید، شما به طور مسخره گفتید شنیدیم و عصیان کردیم و دلهای ایشان به واسطۀ کفرشان، به دوستی و پرستش گوساله آبیاری شده، بگو ایمانتان شما را به بدچیزی فرمان می‌دهد اگر ایمان داشته باشید.(93)

**نکات:** از این آیات معلوم می‌گردد که هر باطلی در دل کسی جایگزین شد برطرف‌کردن آن بسیار مشکل است، در دل یهود گوساله‌پرستی شده مرغوب و سراسر دلشان شده مشروب.

﴿قُلۡ إِن كَانَتۡ لَكُمُ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ عِندَ ٱللَّهِ خَالِصَةٗ مِّن دُونِ ٱلنَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ ٱلۡمَوۡتَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٩٤ وَلَن يَتَمَنَّوۡهُ أَبَدَۢا بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ٩٥ وَلَتَجِدَنَّهُمۡ أَحۡرَصَ ٱلنَّاسِ عَلَىٰ حَيَوٰةٖ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْۚ يَوَدُّ أَحَدُهُمۡ لَوۡ يُعَمَّرُ أَلۡفَ سَنَةٖ وَمَا هُوَ بِمُزَحۡزِحِهِۦ مِنَ ٱلۡعَذَابِ أَن يُعَمَّرَۗ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِمَا يَعۡمَلُونَ ٩٦﴾ [البقرة: 94-96].

**ترجمه:** بگو اگر در نزد خدا خانۀ آخرت به شما اختصاص دارد نه سایر مردم، اگر راست می‌گویید تمنّای مرگ کنید(94) و هرگز تمنّای مرگ نمی‌کنند به واسطۀ کارهای زشتی که به­ دست خود انجام داده‌اند و خدا به حال ستمگران دانا است(95) و محقّقاً آنان را حریص‌ترین مردم به زندگی دنیا می‌بینی و(حریصتر) از کسانی که شرک آوردند، به­ طوری‌­که هر یک از ایشان دوست دارد هزار سال عمر کند و این عمر او را از عذاب نرهاند و خدا به آنچه می­کنند بینا است.(96)

**نکات:** غالباً مقدّسین هر دینی ادّعا می‌کنند که از مرگ و آخرت بیشتر واهمه دارند و اگر واقعاً دین‌دار و بی‌طمع به دنیا می‌باشند باید بیشتر آرزوی مرگ نمایند و مشتاق ملاقات رحمت خدا باشند، امّا چون مرگ را دوست ندارند معلوم می‌شود ایمانشان ضعیف است.

﴿قُلۡ مَن كَانَ عَدُوّٗا لِّـجِبۡرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلۡبِكَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَهُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٩٧ مَن كَانَ عَدُوّٗا لِّلَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَجِبۡرِيلَ وَمِيكَىٰلَ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَدُوّٞ لِّلۡكَٰفِرِينَ ٩٨﴾ [البقرة: 97-98].

**ترجمه:** بگو چه کسی دشمن جبرئیل است؟ درصورتی­که جبرئیل قرآن را به فرمان خدا بر دل تو نازل کرده، قرآنی که کتابهای آسمانی قبل را تصدیق می‌کند و برای مؤمنین هدایت و بشارت است(97) هر‌کس عداوت ورزد با خدا و فرشتگان او و رسولان او و با جبرئیل و میکائیل (او کافر است) پس به راستی خدا دشمن کافران است.(98)

**نکات:** یهودیان با جبرئیل اظهار عداوت می‌کردند و این هم یکی از عقاید خرافی ایشان بود که می‌گفتند جبرئیل مأمور قتل و خونریزی است و میکائیل مأمور فراوانی نعمت و ارزانی است و عمده عداوتشان برای این بود که قرآن را بر محمّد چرا نازل کرده، امّا متوجه نبودند اگر میکائیل نیز مأمور وحی باشد او نیز مانند جبرئیل است و هر کس از مأمور خدا تنقید و یا با او دشمنی کند در حقیقت با خدا دشمنی کرده است.

﴿وَلَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖۖ وَمَا يَكۡفُرُ بِهَآ إِلَّا ٱلۡفَٰسِقُونَ ٩٩﴾ [البقرة: 99].

**ترجمه:** به تحقیق نازل کردیم به سوی تو آیات واضح روشن را و جُز افراد فاسق، به آن کافر نمی‌شود.(99)

**نکات:** این آیه مانند صد آیۀ دیگر دلالت دارد که قرآن واضح و روشن و هر کس انکار دارد و یا می‌گوید مشکل و مبهم است معلوم می‌شود از فاسقین می‌باشد.

﴿أَوَ كُلَّمَا عَٰهَدُواْ عَهۡدٗا نَّبَذَهُۥ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ١٠٠ وَلَمَّا جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ نَبَذَ فَرِيقٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ كَأَنَّهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ١٠١﴾ [البقرة: 100-101].

**ترجمه:** آیا هر عهدی که بستند گروهی از ایشان آن را شکستند وبه دور انداختند (نه تنها عهد می‌شکنند) بلکه بیشترشان ایمان نمی‌آورند(100) و چون پیامبری از جانب خدا برایشان آمد، پیامبری­که کتاب ایشان ­را تصدیق کرد، گروهی از آنان که به ایشان کتاب داده شده کتاب خدا را پشت سر انداختند، گویا از آن چیزی نمی‌دانند.(101)

**نکات:** جملۀ: ﴿نَبَذَ فَرِيقٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ كِتَٰبَ...﴾ دلالت دارد بر اینکه همان‌ها که باید به کتاب خدا عمل کنند و آنان‌­که خود را حَمَلۀ کتاب می‌دانند، کتاب خدا را پشت سر انداخته و از آن اعراض دارند چنانکه علی در خطبۀ 147 نهج‌البلاغه از حاملین قرآن و مراجع دینی شکایت دارد و می‌فرماید: «فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ وَتَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَأَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنْفِيَّانِ وَصَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُؤْوٍ فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ وَمَعَهُمْ وَلَيْسَا مَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلَالَةَ لَا تُوَافِقُ الْـهُدَى وَإِنِ اجْتَمَعَا...»**([[302]](#footnote-302))** تا آخر. و فعلاً زمان ما آن‌قدر که به احادیث مجعوله پرداخته‌اید صد یک آن علاقه به قرآن ندارند و دانشمندان دینی([[303]](#footnote-303)) به ­کلّی از آن بی‌خبرند مانند همان یهودیان. و جملۀ: ﴿أَوَ كُلَّمَا عَٰهَدُواْ...﴾ دلالت دارد که عادت یهود پیمان‌‌شکنی است چنانچه با رسول خداص هر پیمانی بستند شکستند.

﴿وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ١٠٢﴾ [البقرة: 102].

**ترجمه:** و یهود از آنچه شیاطین بر مُلک سلیمان بسته و می‌خواندند، پیروی کردند و حال آن‌که سلیمان کافر نشد ولیکن شیاطین کافر شدند که به مرم سحر می‌آموختند و آنچه در بابل بر دو ملَک هاروت وماروت نازل شد و آن دو به احدی نمی‌آموختند تا به او می‌گفتند که همانا ما موجب امتحان توئیم، پس کافر مشو، یهود از آن ­دو ملک چیزی را می‌آموختند که به آن بتوان بین زن و شوهر جدایی افکند و به کسی ضرر نمی‌رسانیدند مگر اینکه ارادۀ خدا باشد و آنچه ضرر داشت و فایده نداشت می‌آموختند و محقّقا می‌دانستند که هر کس چنین معامله‌ای کند در آخرت بهره‌ای ندارد و هر آینه به بهای بدی و به بد چیزی خود را فروختند اگرمی‌دانستند. (102)

**نکات:** در این آیه چند نکته را باید در نظر داشت اوّل اینکه در آیات قبل صفات و عادات نکوهیدۀ یهود ذکر شده و در این آیه یکی از صفات بد دانشمندان‌شان آمده که به دنبال سحر و جادو وطلسمات می‌رفتند وچون بعد از حضرت سلیمان مطالبی نشر شد از آن جمله که سلیمان اوراقی از علم را زیر تخت خود مدفون ساخته که آن علوم از بین نرود، سپس به نام همان اوراق، طلسمات و چیز دیگری به نام همان دفینه به هم بافتند و گفتند چون جنّ و شیاطین مسخّر سلیمان بودند به برکت همین طلسمات بوده و به همین چیزها حکومت و سلطنت را به دست آورده و با اين انتشارات مردم بیچاره را گول می‌زدند و مطالب سحری و طلسمات برای مردم می­آوردند که به واسطۀ آنها بین زن و شوهر را جدایی می‌افکندند و یا به نام ایجاد محبّت، پولها از مردم می‌گرفتند، در حالیکه سحر و جادو را مؤثّر دانستن بر خلاف توحید و مخالف شرایع أنبیاء است و حضرت سلیمان، پیامبر خدا بود و از چنین کارها منزّه بود، ولی علمای یهود او را بدنام و برای خود دکانی به وجود آوردند که هنوز آثار آن در کتب اسلامی موجود است و اینکه خدا فرموده سلیمان کافر نشد معلوم می‌شود هر کس از این کارها کند و از این راه نان بخورد کافر است. خدا در جملۀ: ﴿يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ﴾ از کفر شیاطین، تعلیم سحر را شمرده و در آیات دیگر سحر را مانع از رستگاری دانسته است. در سورۀ یونس آیۀ 77 فرموده:

﴿وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّٰحِرُونَ﴾([[304]](#footnote-304)) [یونس: 77].

در اسلام تعلیم وتعلّم سحر جایز نیست مگر کسی­ که بخواهد دفع ساحر کند، از آیۀ فوق معلوم می‌شود در زمان هاروت و ماروت ساحران زیاد شده بودند و باعث گمراهی مردم بودند و چیزهایی را بر خلاف واقع نشان می‌دادند. و سحر عبارت است از چیزی برخلاف واقع‌آوردن چنانکه خدا در سورۀ اعراف آیۀ 116 در وصف کارهای سَحَرۀ فرعون فرموده**:** ﴿قَالَ أَلۡقُواْۖ فَلَمَّآ أَلۡقَوۡاْ سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ﴾([[305]](#footnote-305))، و با خدعه مردم را به واهمه انداختند. خدای تعالی برای رفع سحر و روشن‌کردن مردم چیزهایی را به هاروت و ماروت یاد داد که به مردم بیاموزند و این دو مأمور الهی به هر‌کس چیزی یاد می‌دادند، به او می‌گفتند آنچه به تو یاد می‌دهیم باعث سوء‌‌استفاده و کفر تو نگردد که مانند ساحران بکار بندی، یعنی دانستن این چیزها برای تو امتحانی است که آیا برای دفع ساحر اعمال می‌کنی و یا برای ایجاد دکان. متأسّفانه علمای یهود از آنچه شیاطین جنّی و انسی از سحر و جادو عمل می‌کردند و از آنچه هاروت و ماروت به مردم تعلیم داده بودند چیزهایی آموخته و دکانی برای خود قرار دادند. و جملۀ: ﴿وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾([[306]](#footnote-306)) دلالت دارد که سحر و جادو مؤثّر نیست بلکه ارادۀ خدا در همه جا مؤثّر است. و جملۀ: ﴿لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ﴾([[307]](#footnote-307)) دلالت دارد که خدا نفی علم نموده از چنین علمای حقّه‌باز جادوگری برای اینکه به علم خود عمل نکردند و برای اینکه مسلمین گول چنین دانشمندانی را نخورند.

﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَمَثُوبَةٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ خَيۡرٞۚ لَّوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ١٠٣ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقُولُواْ رَٰعِنَا وَقُولُواْ ٱنظُرۡنَا وَٱسۡمَعُواْۗ وَلِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٞ ١٠٤﴾ [البقرة: 103-104].

**ترجمه:** و محقّقاً اگر ایشان ایمان می‌آوردند و پرهیزکار بودند به طور حتم پاداشی نزد خدا بهتر بودشان، اگر می‌دانستند(103) ای مؤمنین مگویید راعِنا (ما را مراعات کن) و بگویید اُنظُرنا (ما را نظر بدار) و (دستور خدا را) بشنوید و برای کافران عذابی است دردناک.(104)

**نکات:** پس از آنکه دنیاپرستی و دین‌فروشی دانشمندان را بیان کرده، در این آیات تذکّر داده که ایمان و تقوی مفیدتر از علم بی‌تقوی است. و جملۀ «**راعِنا**» دلالت دارد که اکثر مسلمین بی‌سواد بودند و از رسول خداص توقّع داشتند که ایشان را مراعات کند و در بیان مطالب توضیح بیشتری بدهد و لذا می‌گفتند: «راعِنا». یهودیان از این کلمه سوءاستفاده می­کردند و معنای این کلمه در لغت عبرانی به معنی «بشنو نشنوی!» بود که یک نوع دشنام بود و یهودیان این کلمه را به معنی نزد خودشان به رسول‌خداص می‌گفتند چنانکه در سورۀ نساء آیۀ 46 در ذمّ یهود و این سخن از تمسخرشان آمده که می‌گفتند:

﴿وَٱسۡمَعۡ غَيۡرَ مُسۡمَعٖ وَرَٰعِنَا لَيَّۢا بِأَلۡسِنَتِهِمۡ وَطَعۡنٗا فِي ٱلدِّينِ﴾ [النساء: 46].

«و (ایشان می‌گویند) بشنو در حالیکه شنوا نیستی و گویند «راعِنا» برای بازی با زبان و تمسخر در دین».

امّا رسول خداص مقصود ایشان را نمی‌دانست، تا اینکه سعد بن معاذ شنید و مقصودشان را فهمید و به ایشان تغیّر کرد و فرمود: ای دشمنان خدا اگر پس از این چنین سخنی از شما بشنوم گردن شما را می‌زنم و به رسول خداص اطّلاع داد، پس این آیه نال شد که دیگر کسی این کلمه را نگوید و در عوض آن «اُنظُرنا»بگوید و بعضی «راعِنا» را از مادۀ رُعُونَت که به معنی حماقت و سستی باشد گرفته‌اند و گفته‌اند مقصود یهود این معنی بوده. به هر حال رسول خداص اطّلاع نداشت و مقصود ایشان را نمی‌دانست. معلوم می‌شود رسول خداص هر لغتی را نمی‌دانسته چه برسد به امام، پس اخباری که می‌گوید امام هر زبانی را می‌داند مجعول است، مگر اینکه بعضی از زبان­ها را تعلیم گرفته باشد و اگر حضرت سليمان منطق طیر را می‌دانسته لازم نمی‌آید هر پیامبری مانند او باشد زیرا هر پیامبری را خدا چیزی مرحمت کرده که به دیگران نداده است. و جملۀ: ﴿ٱنظُرۡنَا﴾ ممکن است از مادۀ «نظر» باشد یعنی «اُنظُر إلَینا»، به­ ما نظری کن و ممکن است به معنی انظار و مهلت باشد چنانکه در آیۀ: ﴿فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٖ﴾ آمده، یعنی به ما مهلت بده و به تأنّی بیان کن تا بفهمیم.

﴿مَّا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَلَا ٱلۡمُشۡرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ خَيۡرٖ مِّن رَّبِّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ١٠٥ ۞مَا نَنسَخۡ مِنۡ ءَايَةٍ أَوۡ نُنسِهَا نَأۡتِ بِخَيۡرٖ مِّنۡهَآ أَوۡ مِثۡلِهَآۗ أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ١٠٦﴾

[البقرة: 105-106].

**ترجمه:** کفّار اهل کتاب و هم مشرکین دوست ندارند که بر شما خیری از پروردگارتان نازل گردد و خدا به رحمت خود اختصاص می‌دهد هر کس را که بخواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است(105) آن آیه‌ای را که نسخ کنیم و یا به دست فراموشی سپاریم، آیه‌‌ای بهتر از آن و یا مثل آن را می‌آوریم، آیا نمی‌دانی که خدا بر هر چیزی توانا است.(106)

**نکات:** آیات سابق در صفات ذمیمۀ یهود بود، در این آیات فرموده یکی از صفات بدِ ایشان این است که خیر شما را نمی‌خواهند و از اینکه خدا برای شما قرآنی نازل نموده ناراحت می‌باشند نمی‌دانند که خدا به هر کس بخواهد فضل خود را می‌رساند و از دیگری قطع می‌کند و کتابی را نسخ و کتاب دیگری را نازل می‌کند. حال باید دید کتب انبیاءِ سابق نسخ شده و یا بدست فراموشی متروک شده؟ به نظر تحقیقی این است که متروک مانده، زیرا اصول عقاید که نسخ نمی‌شود، تمام انبیاء در عقاید و دعوت به سوی خدای واحد متّحدند؛ امّا در احکام و شرایع اگر احکام و شرایع قبلی موقّتی بوده تا آمدن خاتم الأنبیاء، قهراً به بعث او، وقت آنها تمام شده و احتیاج به نسخ ندارد و امّا اگر اطلاق داشته می‌توان گفت با آمدن قرآن نسخ شده. ظاهر احکام تورات و انجیل فعلی اطلاق است، اگر چه می‌توان گفت در تورات اصلی احکام موقّت بوده، به هر حال اگر اطلاق داشته مشمول نسخ است و إلاّ فلا.

﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ ١٠٧﴾ [البقرة: 107].

**ترجمه:** آیا نمی‌دانی که مُلک آسمانها و زمین اختصاص به خدا دارد و برای شما جُز خدا نه سرپرستی و نه یاوری است؟(107)

**نکات:** تقدیم کلمۀ ﴿لَهُ﴾ که خبر است بر مبتداء که «مُلك» باشد مفید حصر و اختصاص است. و کلمۀ «وَلِیّ» در این آیه به معنی قیّم و سرپرست می‌باشد و دلالت دارد که مردم دنیا و سایر موجودات قیّمی جُز خدا ندارند. و در این آیه به طور کلی نفی ولایت و قیمومیّت شده از غیر حق‌تعالی. ولی مشرکین زمان ما که سرپرستی و قیمومیت جهان را نسبت به بندگان خدا می‌دهند گویا از کتاب آسمانی خود بی‌اطلاعند.

﴿أَمۡ تُرِيدُونَ أَن تَسۡ‍َٔلُواْ رَسُولَكُمۡ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبۡلُۗ وَمَن يَتَبَدَّلِ ٱلۡكُفۡرَ بِٱلۡإِيمَٰنِ فَقَدۡ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ١٠٨﴾ [البقرة: 108].

**ترجمه:** بلکه آیا می­خواهید از رسولتان درخواست کنید چنانکه قبلاً از موسی درخواست شد و آنکه ایمان را به کفر تبدیل کند محقّقاً از راه راست گمراه است.(108)

**نکات:** مقصود از سؤال در این آیه این است که مسلمان نباید در امور دین اشکال تراشی و سؤال بی‌جا کند مانند سؤالات یهود از حضرت موسی که سؤالات بی‌جا و تقاضاهای بی‌فایده داشتند، مُسلِم باید تسلیم امر حق باشد.

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَٱعۡفُواْ وَٱصۡفَحُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٠٩﴾ [البقرة: 109].

**ترجمه:** بسیاری از اهل کتاب، پس از اینکه حق برایشان آشکار شده، به سبب حسادتی که در وجودشان­است، دوست دارند که شما را به کفر برگردانند، پس شما مؤمنین گذشت کنید و نادیده بگیرید تا خدا أمر خود را بیاورد، زیرا خدا بر هرچیزی توانا است.(109)

**نکات:** در این آیه یکی از صفات مذمومۀ اهل کتاب بیان شده تا مؤمنین بپرهیزند و گول ایشان را نخورند و آن حسد است که مانع از اقرار به حق و باعث اضلال دیگران و موجب ترجیح کفر بر ایمان می‌شود، چنانکه فعلاً در میان مسلمین خصوصاً میان علما و دانشمندان رایج است. رسول خداص فرمود: «الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»([[308]](#footnote-308))**.** یعنی: «حسد ایمان را می‌خورد چنانکه آتش هیزم را». و نیز رسول خداص فرموده: «سِتَّةٌ يَدْخُلُونَ النَّارَ قَبْلَ الْحِسَابِ: الْأُمَرَاءُ بِالْجَوْرِ وَالْعَرَبُ بِالْعَصَبِيَّةِ وَالدَّهَاقِينُ بِالْكِبْرِ وَالتُّجَّارُ بِالْخِيَانَةِ وَأَهْلُ الرَّسَاتِيقِ بِالْجَهَالَةِ وَالْعُلَمَاءُ بِالْحَسَدِ»([[309]](#footnote-309))**.** حال می‌توان گفت چرا علمای یهود میل نداشتند که مسلمین نیرویی داشته باشند و مردم به اسلام اقبال کنند، زیرا با آنکه فهمیدند اسلام دین عقل و تکامل است، مع ذلک حسد می‌ورزیدند و میل نداشتند کسی جُز ایشان ریاست داشته باشد و حقّی را که خود اظهار نکرده بودند دیگری اظهار کند، چنانکه زمان ما هر عالمی که یکی از حقایق را اظهار کند، اکثر دانشمندان اسلامی حسد می‌ورزند و با او دشمنی کرده حتّی فتوی به قتل او می‌دهند و مردم عوام را از راهنمایی او دور می‌کنند و علیه او تحریک می‌کنند. این آیه در مدینه نازل شده اگر گوییم در وقت نزول آیه قدرت یهود بیشتر از مسلمین بوده، پس خدا امر کرده به گذشت و بی‌اعتنایی تا وقتی­ که مسلمین قدرتی پیدا کنند و معنی ﴿حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦٓ﴾ همین است که حسد یهود را ندیده بگیرند تا نیرومند گردیده و امر جهاد نازل شود، آن وقت به حساب ایشان برسند. و اگر بگوییم در آن وقت مسلمین نیرومند بودند باز می‌توان گفت باید مسلمین در مقابل یهود گذشت داشته باشند تا وقتی­که امر خدا بیاید یعنی آن قدر یهود اعمال حسد و عهدشکنی کنند تا مأمور شوید به اخراج آنان از مدینه.

﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ١١٠﴾ [البقرة: 110].

**ترجمه:** و نماز را به پا دارید زکات را بدهید و آنچه از خیر برای خودتان اندوخته کنید، آن را نزد خدا می‌یابید، زیرا خدا به آنچه می‌کنید بینا است.(110)

**نکات:** پس از آنکه به مؤمنین فرمود در مقابل یهود عفو و گذشت داشته باشید اکنون فرموده هر چه می‌توانید از اعمال صالحه و یا نیرو برای خود تهیّه کنید، یعنی در تهیّۀ اعداد قوی باشید تا در وقت حاجت به درد شما بخورد. و جمل ﴿تَجِدُوهُ﴾ دلالت دارد که هر کس کار خیری کند، همان خیر را خواهد دید، یعنی ممکن است آن خیر تبدیل به جواهر و مجسّم گردد و یا بگو جزای آن مجسّم گردد.

﴿وَقَالُواْ لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰۗ تِلۡكَ أَمَانِيُّهُمۡۗ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١١١ بَلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَلَهُۥٓ أَجۡرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١١٢﴾ [البقرة: 111-112].

**ترجمه:** و گویند هرگز داخل بهشت نگردد مگر کسی که یهودی و یا نصاری باشد، این آرزوهای ایشان است، بگو برهان خود را بیاورید اگر راست می‌گویید (111) آری آنکه خود را تسلیم خدا کند در صورتی‌که نیکوکار باشد برای او است اجر او نزد پروردگارش و برای چنین اشخاص نه خوفی است و نه غم و غصّه‌ای.(112)

**نکات:** یکی از عناوین تبلیغاتی یهود برای عوام این بود که فقط یهود استحقاق بهشت دارد و باقی مردم دوزخی­اند. حق تعالی چنین عقاید را آرزوی خیالی و غرور دانسته و فرموده بهشت اختصاص به این و آن ندارد، بلکه هر کس تسلیم امر خدا باشد و به وظیفۀ خود عمل کند باید امید پاداش داشته باشد نه صرف ادّعا، مانند ادّعای تمام ملّت‌ ما که امروزه اعمالشان همه بدعت و باطل است و باز خود را بهشتی می‌دانند.

﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ لَيۡسَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ لَيۡسَتِ ٱلۡيَهُودُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَهُمۡ يَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۗ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ مِثۡلَ قَوۡلِهِمۡۚ فَٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ١١٣﴾ [البقرة: 113].

**ترجمه:** و یهود گفتند: نصاری بر حق نیستند و چیزی ندارند و نصاری گفتند: یهود بر حق نیستند و چیزی از هدایت ندارند و حال آنکه همه، اهل کتاب و خوانندۀ کتابند، افراد نادان نیز همین سخن را گفته‌اند مانند گفتۀ ایشان، پس خدا حکم می‌کند بین ایشان در روز قیامت در آنچه اختلاف می‌کنند.(113)

**نکات:** اهل هر مذهبی مذاهب دیگر را باطل می‌داند، چنانکه یهود و نصاری یکدیگر را گمراه می‌دانستند، مانند زمان ما که سنی شیعه را باطل و شیعه سنی را گمراه می‌داند و پیروان هر مذهبی برای خوش‌بینی به بزرگان خود، به آنان اعتماد دارند، چون بزرگانشان می‌گویند ما بر حقّیم، ایشان باور می‌کنند، ولی انصاف این است که تمام مذاهب باطل و گمراهند جُز آنانکه تسلیم امر خدا و به کتاب او مراجعه کنند.

﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ أَن يُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ مَا كَانَ لَهُمۡ أَن يَدۡخُلُوهَآ إِلَّا خَآئِفِينَۚ لَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١١٤﴾

[البقرة: 114].

**ترجمه:** و کیست ظالم‌تر از آنکه از ذکر خدا در مساجد جلوگیری کند و در خرابی مساجد

بکوشد چنین گروهی جُز با ترس و وحشت داخل مساجد نمی‌شوند، برای ایشان است خواری دنیا و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.(114)

**نکات:** این آیه شامل هر کسی است که مانع از آبادی مساجد شود منتهی در صدر اسلام مشرکین و یهود مانع بودند از ذکر خدا و فعلاً خود مسلمین، البتّه بعضی از ایشان. و ﴿مَا كَانَ لَهُمۡ أَن يَدۡخُلُوهَآ إِلَّا خَآئِفِينَ﴾ نیز عام است، زیرا در صدر اسلام یهود و نصاری از سیطرۀ مسلمین وحشت داشتند. ولی زمان ما موحّدین از حضور مساجد می‌ترسند برای سیطرۀ خرافاتیّین و بدگویی وعّاظ و گویندگان. و متصدّیان مساجد، فعلاً یک مشت جهّال موذی و اهل توقّع و اذیّت و آزارند. و می‌توان گفت اکثر مساجد امروزه، مسجد ضِرار است.

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ١١٥﴾ [البقرة: 115].

**ترجمه:** و از برای خدا است مشرق و مغرب؛ پس به هرجا رو کنید، آنجا محل توجّه به سوی خدا است. همانا خدای‌تعالی گشایشگر و دانا است.(115)

**نکات:** لامِ «**لِلّه**» لام اختصاص است و ملکیّت، یعنی ملک خدا و اختصاص به او دارد هر طرفی از مشرق و مغرب. و خدا مکان ندارد بلکه خالق مکان است، زیرا اگر در یک مكان باشد از سایر مکان­ها غایب می‌ماند و به اضافه محتاج به مکان می‌شود و خالق مکان قبل از مکان بوده و بی‌مکان است([[310]](#footnote-310)). این آیه دلالت دارد که به هر طرف در حال عبادت توجّه کنی همان جا توجّه به خدا است و این حکم برای کسی است که طرف خانۀ کعبه را نداند مانند آنکه در بیابان است و طرف قبله را نمی‌داند، به هر طرف نماز کند اشکالی ندارد و همچنین برای کسی که نماز مستحبّی و یا قرآن می‌خواند و یا دعا به هر طرف رو کند بی‌اشکال است و ﴿وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ ذات او است زیرا وجه در فارسی به معنی صورت است و خدا صورت ندارد و ذاتاً عالم، بینا و شنواست. انسان به توسّط چشم و گوش می‌شنود و توجّه می‌کند، ولی خدا ذاتاً شنوا و بینا است، پس توجّه او به ذات است و وجه او ذات او است([[311]](#footnote-311)).

﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۖ بَل لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ كُلّٞ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ ١١٦ بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَإِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ١١٧﴾ [البقرة: 116-117].

**ترجمه:** و گفتند: خدا فرزند گرفته. او منزّه است. بلکه ملک اوست آنچه در آسمانها و زمین است، همه برای او خاضع و فرمانبردارند(116) او بدون سابقه و بدون نقشۀ قبلی ایجاد کرده آسمان­ها و زمین را و چون بخواهد چیزی ایجاد کند، همانا می‌گوید باش آن چیز می‌شود.(117)

**نکات:** فاعل «قالوا» یهود و نصاری می‌باشند که یهود گفت: «عزير ابن الله» و نصاری گفت: «مسیح ابن الله». ولی خدا منزّه است. زیرا از ذات خدا چیزی صادر و تولید نمی‌شود، بلکه تمام موجودات به اراده و به امر ﴿كُن﴾ ایجاد شده و فرقی بین پیغمبر و غیر او در این جهت نیست. به اضافه کسی که فرزند دارد، باید خود فرزند دیگری باشد و وجود فرزند دلیل بر تجسّم و ترکیب است که حق‌تعالی منزه است. و کلمۀ «**بدیع»**([[312]](#footnote-312)) دلالت دارد که خلقت آسمان و زمین تازه و بدون نقشۀ قبلی بوده. وجملۀ: ﴿وَإِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا...﴾ دلالت دارد که خلقت الهی به زحمت، مشقّت، حرکت، اعضا و جوارح نیست، بلکه به صرف اراده است. و مقصود از جملۀ: ﴿كُن فَيَكُونُ﴾ لفظ و صوت نیست بلکه اراده عین ایجاد است نه مقدّمۀ آن.

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ لَوۡلَا يُكَلِّمُنَا ٱللَّهُ أَوۡ تَأۡتِينَآ ءَايَةٞۗ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِم مِّثۡلَ قَوۡلِهِمۡۘ تَشَٰبَهَتۡ قُلُوبُهُمۡۗ قَدۡ بَيَّنَّا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ١١٨ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗاۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُ عَنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَحِيمِ ١١٩﴾ [البقرة: 118-119].

**ترجمه:** و آنانکه نمی‌دانند، گفتند: چرا خدای‌تعالی با ما سخن نمی‌گوید و یا چرا برای ما نشانه‌‌ای نمی‌آورد، آنان­که قبل از ایشان بودند نیز همین سخن را گفتند، دلها و درکشان شبیه یکدیگر است. به تحقیق ما آیات را برای اهل یقین بیان کردیم(118) به راستی که ما تو را فرستادیم به حق برای بشارت و انذار و تو مسؤول اهل آتش دوزخ نیستی.(119)

**نکات:** یکی از اعتراضات کفّار این بوده که چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید و یا چرا برای ما معجزاتی نمی‌آورد، معلوم می‌شود، رسول خداص جز قرآن معجزۀ دیگری نداشته([[313]](#footnote-313)). وکلمۀ: ﴿بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا﴾ دلالت دارد که رسول خداص فقط برای بشارت و انذار آمده و متصدّی کار دیگری از طرف خدا نیست و خواسته‌های مردم به او مربوط نیست. و اگر کسی کلام خدا را نپذیرد و رسول او را همه کاره و مدیر جهان بداند رسول خداص مسؤول گمراهی او نیست.

﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰۗ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ ١٢٠﴾ [البقرة: 120].

**ترجمه:** ونصاری و یهود هرگز از تو خوشنود نشوند تا وقتی که پیرو ملّت ایشان شوی. بگو هدایتِ خدا فقط هدایت است و اگر پس از اینکه به تو علم دادیم پیروی میل ایشان کنی، برای تو از طرف خدا سرپرست و یاوری نیست.(120)

**نکات:** جملۀ: ﴿إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰ﴾ که کلمۀ هو فاصله شده بین اسم و خبر دلالت بر حصر دارد، یعنی هدایت الهی فقط هدایت است و اگر کسی از کلام خدا و هدایت او بهره‌مند نشود، به کلام رسول، سایر اولیا و علما هدایت نخواهد شد. و خود رسول خدا نیز به کلام خدا هدایت ‌یافته چنانکه در قرآن آمده: ﴿وَإِنِ ٱهۡتَدَيۡتُ فَبِمَا يُوحِيٓ إِلَيَّ رَبِّيٓ﴾. و رسول خداص مأمور است به توسّط کلام خدا دیگران را هدایت کند چنانچه آیات آن خواهد آمد.

﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَتۡلُونَهُۥ حَقَّ تِلَاوَتِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۗ وَمَن يَكۡفُرۡ بِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ١٢١﴾ [البقرة: 121].

**ترجمه:** و آنان­که به ایشان کتاب دادیم و آن طوری­که سزاوار تلاوت باشد آن­ را تلاوت می‌کنند، آنان به آن ایمان می‌آورند و کسانی­که به آن کافر شوند، خود زیان‌کارند.(121)

**نکات:** مقصود از ﴿يَتۡلُونَهُۥ حَقَّ تِلَاوَتِهِۦٓ﴾، اصحاب رسول خدایند و حقّ تلاوت این است که با تدبّر و تفکّر بخواند و بفهمد و به آن عمل کند، در این صورت قدردانی از قرآن کرده و إلاّ از زیان‌کاران خواهد بود. علی فروده اصحاب رسول خدا قرآن را خوب گرفتند وآن را یاری نمودند (به خطبۀ 121 نهج‌البلاغه چاپ بیروت – 1387 ه‍. ق رجوع شود).

﴿يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَنِّي فَضَّلۡتُكُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٢٢ وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا عَدۡلٞ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ١٢٣﴾ [البقرة: 122-123].

**ترجمه:** ای بنی‌اسرائیل، نعمتی که به شما دادم به یاد آرید و متذکّر باشید که شما را برتری دادم بر جهانیان (122) و بترسید از روزی که هیچ کس را عوض دیگری جزاء نمی‌دهند و از کسی فدایی پذیرفته نشود و کسی را شفاعت بهره ندهد و نه ایشان یاری شوند.(123)

**نکات:** مقصود از ﴿عَٰلَمِينَ﴾اصناف مردم زمان خودشان است. و یکی از آیاتی که در آن نفی شفاعت، رشوه و پارتی شده، برای قیامت، این آیه است([[314]](#footnote-314)). اگر کسی بگوید این نفی نسبت به بنی‌اسرائیل است، جواب این است که اولاً آیه مطلق است. ثانیاً در آیۀ 254 همین سوره نسبت به مؤمنین نیز نفی شده.

﴿۞وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ١٢٤﴾ [البقرة: 124].

**ترجمه:** و چون پروردگارِ ابراهیم او را به فرمانها ودستوراتی آزمایش نمود واو آنها را به­­طورکامل

انجام داد، خدا فرمود من تو را برای مردم امام قرار دادم، ابراهیم گفت و بعضی از فرزندانم را نیز(امام قرار ده)، خدا فرمود عهد من به ستمگران نمی‌رسد.(124)

**نکات:** فرمانهای الهی که ابراهیم به آن آزمایش شده فرمان انفاق مال، جان و اولاد بوده در راه حق: «إِنَّ إبراهیمَ كَانَ مِنْ الفتیان لِأَنَّهُ سَلَّمَ قَلْبَهُ للإیمانِ، وَلِسَانَهُ لِلبُرْهَانِ، وَبَدَنَهُ للنّیرانِ، وَوَلَدَهُ للقُربانِ، وَمَالَهُ للضّیفانِ»([[315]](#footnote-315)). و لذا خدا او را پیشوای مردم نمود و به اضافه بر امامت او را اسوه قرار داد برای مسلمین. و مخفی نماند هر پیغمبری دارای مقام امامت است طبق نصّ قرآن سورۀ انبیاء و این امامت یکی از فروع طبیعی نبوت و از شؤون آن می‌باشد و مقامی بالاتر نیست چنانکه غُلاة شیعه خیال کرده‌اند و اخباری نیز جعل نموده‌اند. و امّا امامت غیر انبیاء به جعل الهی نیست بلکه طبق آیۀ 74 سورۀ فرقان هر کس می‌تواند زحمت کشد و خود را به مقام امامت متّقین برساند و ذریّۀ ابراهیم طبق آیۀ 84 سورۀ انعام حضرت داود، سلیمان، ایّوب، یوسف، موسی و سایر انبیاء مذکور در آیات می‌باشند که به امامت و نبوّت رسیدند. و جعل در این آیه به طریق وحی الهی می‌باشد مانند: ﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ...﴾.

﴿وَإِذۡ جَعَلۡنَا ٱلۡبَيۡتَ مَثَابَةٗ لِّلنَّاسِ وَأَمۡنٗا وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ مُصَلّٗىۖ وَعَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ١٢٥ وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا بَلَدًا ءَامِنٗا وَٱرۡزُقۡ أَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ مَنۡ ءَامَنَ مِنۡهُم بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُۥ قَلِيلٗا ثُمَّ أَضۡطَرُّهُۥٓ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلنَّارِۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ١٢٦ وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٢٧ رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٢٨ رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٢٩﴾

[البقرة: 125-129].

**ترجمه:** وبه یاد آور هنگامی که ما خانۀ کعبه را برای بهرۀ مردم و برای امن مرجع قرار دادیم و دستور دادیم که از مقام ابراهیم جای نماز برگیرید و پیمان ما به ابراهیم و اسماعیل این بود که خانۀ مرا برای طواف‌کنندگان، اعتکاف‌داران و نمازگزاران که رکوع و سجود دارند پاک نمایید(125) و چون ابراهیم گفت: پروردگارا، این شهر را برای هر کس از اهل آن که ایمان به خدا و روز قیامت آورد محلّ امن قرار ده و اهل آن‌را از میوه‌جات روزی بده، خدا فرمود هر کس کافر شود او را بهرۀ کمی‌ می‌دهم. سپس او را به ناچار به سوی عذاب آتش می‌کشم و بد جایی است آتش برای ورود(126) و یاد آر وقتی که ابراهیم و اسماعیل ستونهای کعبه را بر افراشتند و گفتند: پروردگارا، از ما بپذیر، به راستی که فقط تو شنوا و دانایی(127) پروردگارا و ما را دو نفر تسلیم شونده و مسلِم برای خود قرار ده و از فرزندان ما امّتی را مسلِم برای خود قرار ده و راه عبادت و طاعتها را به ما بنما و بر ما لطف کن و توبۀ ما را بپذیر، زیرا تویی توبه‌پذیر و رحیم(128) پروردگارا، و برانگیز در میان اولاد ما رسولی از خودشان که آیات تو را بر ایشان بخواند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و ایشان را پاک سازد، زیرا فقط تو عزیز حکیمی.(129)

**نکات:** در این آیات حق‌تعالی یادآوری کرده برای عرب که جدّشان ابراهیم خداپرست بود، بلکه برای تمام مسلمین تذکّر داده که خدا را مانند ابراهیم و اسماعیل عبادت کنید و مانند ایشان تسلیم و مسلمان باشید و خدا را ستایش و نیایش کنید. و مقصود از جملۀ: ﴿وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا...﴾ بعثت خاتم الأنبیاء می‌باشد که وظیفه‌اش طبق این آیات تعلیم و تعلّم بود برای امّتش نه تقلید این و آن.

﴿وَمَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥۚ وَلَقَدِ ٱصۡطَفَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٣٠ إِذۡ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسۡلِمۡۖ قَالَ أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٣١ وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ بَنِيهِ وَيَعۡقُوبُ يَٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٣٢﴾ [البقرة: 130-132].

**ترجمه:** و کیست که از ملّت و آئین ابراهیم اعراض کند مگر آنکه خود سفیه باشد و هر آینه ما او را در دنیا برگزیدیم و محقّقاً او در آخرت از شایستگان است(130) ابراهیم آنگاه برگزیده شد که پروردگارش به او گفت: مطیع فرمان باش، گفت: من تسلیم پروردگار جهانیانم(131) و ابراهیم فرزندانش را به آن اطاعت و تسلیم سفارش کرد و یعقوب نیز سفارش کرد، که ای فرزندان من خدا برای شما این دین را انتخاب کرده پس البتّه نمیرید مگر آنکه در حال مرگ هم مسلمان و تسلیم امر حق باشید.(132)

**نکات:** مقصود از ملّت ابراهیم که فرموده هر کس از آن اعراض کند سفیه است، همان آئین یکتاپرستی و تسلیم امر خدا بودن است و نیز خصال ده‌گانه است که از رسول خداص رسیده و فرمود در سنّت حضرت ابراهیم ده چیز است که در شرع اسلام نیز سنّت است: پنج عدد آن در سر و پنج عدد آن در پیکر است، آنها که در سر است مضمضه، استنشاق، گذاشتن ریش، چیدن موی شارب و مسواک است، و امّا آنها که در پیکر است ختنه، نوره کشیدن، ناخن‌گرفتن و موی زیر بغل را برطر‌ف‌ کردن و به آب تطهیر‌کردن. و بعضی گفته‌اند در آئین او به سی خصلت امر شده. به هر حال سنّت ابراهیم یکتاپرستی و تسلیم احکام خدا بودن است. و جملۀ: ﴿وَوَصَّىٰ بِهَآ...﴾ دلالت دارد که دین حضرت ابراهیم و اسماعیلإ اسلام بوده و نیز دلالت دارد بر اینکه بر هر عاقلی لازم است اولاد خود را سفارش و وصیّت کند به حفظ دین و به اهمّیّت اسلام.

﴿أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ إِذۡ حَضَرَ يَعۡقُوبَ ٱلۡمَوۡتُ إِذۡ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعۡبُدُونَ مِنۢ بَعۡدِيۖ قَالُواْ نَعۡبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗا وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ١٣٣ تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٣٤ وَقَالُواْ كُونُواْ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰ تَهۡتَدُواْۗ قُلۡ بَلۡ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ حَنِيفٗاۖ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٣٥ قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ١٣٦ فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ وَّإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا هُمۡ فِي شِقَاقٖۖ فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَّهُۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٣٧﴾ [البقرة: 133-137].

**ترجمه:** آیا شما حاضر بودید هنگامی که یعقوب را مرگ دررسید؟ وقتی که به فرزندان خود گفت: پس از من چه می‌پرستید؟ گفتند: معبود تو و پدران تو ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را که معبود واحد است می‌پرستیم و ما مطیع فرمان اوییم(133) آنان امّتی بودند که درگذشتند، هر چه کردند متعلّق به خودشان است و آنچه شما می‌کنید متعلّق به شماست و شما مسؤل اعمال ایشان نباشید (134) و گفتند: یهودی و یا نصاری باشید تا هدایت یابید. بگو بلکه ملّت و آئین معتدل ابراهیم را پیرویم و او از مشرکین نبود و آئین او آلوده به شرک نیست (135) بگویید به خدا و آنچه به ما و آنچه به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به پیمبران از طرف پروردگارشان داده شده ایمان داریم و بین احدی از ایشان فرق نمی‌گذاریم و ما تسلیم امر خداییم(136) پس اگر ایشان به مانند آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید ایمان آوردند، پس به تحقیق هدایت یافته‌اند و راه صحیح را شناخته‌اند و اگر اعراض کردند، پس همانا ایشان قصد خلاف دارند و به همین زودی خدای تعالی تو را از شرّ ایشان کفایت می‌کند و او شنوای دانا است. (137)

**نکات:** از این آیات روشن می‌شود که دین تمام انبیاء، اسلام بوده. و جملۀ: ﴿وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ دلالت دارد که دین یهود و نصاری آلوده به شرک شده. و مقصود از اسباط نواده‌های یعقوب‌اند که معلوم می‌شود بعضی از ایشان پیغمبر بوده‌اند و یا اینکه کتاب حضرت ابراهیم کتاب ایشان بوده، چنانکه کتاب محمدص کتاب أمّت او نیز می‌باشد. و جملۀ: ﴿لَا نُفَرِّقُ...﴾ دلالت دارد که مسلمان باید کتب تمام أنبیاء را بپذیرد و به همه ایمان داشته باشد.

﴿صِبۡغَةَ ٱللَّهِ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبۡغَةٗۖ وَنَحۡنُ لَهُۥ عَٰبِدُونَ ١٣٨ قُلۡ أَتُحَآجُّونَنَا فِي ٱللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمۡ وَلَنَآ أَعۡمَٰلُنَا وَلَكُمۡ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُخۡلِصُونَ ١٣٩ أَمۡ تَقُولُونَ إِنَّ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطَ كَانُواْ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰۗ قُلۡ ءَأَنتُمۡ أَعۡلَمُ أَمِ ٱللَّهُۗ وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَٰدَةً عِندَهُۥ مِنَ ٱللَّهِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ١٤٠ تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٤١﴾

[البقرة: 138-141].

**ترجمه:** بگویید رنگ خدا داریم (فطرت ایمانی و اسلام) و کیست نیکوتراز خدا از جهت رنگ آمیزی؟ و ما او را بندگانیم(138) بگو: آیا دربارۀ خدای یکتا باما مجادله و مخاصمه می‌کنید، و حال آنکه خدا پروردگار ما و پروردگار شماست و برای ما اعمال ما و برای شما اعمال شما و ما به خدا ایمان خالص داریم(139) یا می‌گویید که ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط، یهودی و یا نصرانی بودند، بگو آیا شما داناتر می‌باشید یا خدا؟ و کیست ظالم‌تر از آنکه شهادتی که نزد اوست از خدا، کتمان کند؟ و خدا از آنچه بکنید غافل نیست (140) اینان امتی بودند که در گذشتند، هر چه کردند مال خودشان است و آنچه شما می‌کنید متعلق به شماست و شما مسؤل اعمال آنان نیستید.(141)

**نکات:** این آیات دلالت دارد که افتخار به خوبی گذشتگان از اولیا، صلحا و یا سلاطین کار صحیحی نیست و مورد نهی الهی است و همچنین بدگویی به گذشتگان و تنقید از اعمال ایشان، عمل خوبی نیست و نباید تاریخ گذشتگان را بهانه کرد برای جنگ و غوغا، مانند مسلمین زمان ما که مورد ظلم، ستم و استعمار دشمنان دین می‌باشند و در عین حال پرداخته‌اند به مدّاحی و یا بدگوئی مردم صدر اسلام و به همین عناوین ایجاد تفرقه و نفاق میان مسلمین کرده و پس از هزار سال، نزاع در حکمرانی گذشتگان دارند، ولی خود در تحت حکومت دشمنان اسلام‌اند.

﴿۞سَيَقُولُ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَ ٱلنَّاسِ مَا وَلَّىٰهُمۡ عَن قِبۡلَتِهِمُ ٱلَّتِي كَانُواْ عَلَيۡهَاۚ قُل لِّلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٤٢ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗاۗ وَمَا جَعَلۡنَا ٱلۡقِبۡلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيۡهَآ إِلَّا لِنَعۡلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِۚ وَإِن كَانَتۡ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٤٣**﴾**

[البقرة: 142-143].

ترجمه: بی‌خردان خواهند گفت: که چه باعث شده که مسلمین از قبله‌ای که بر آن بودند روی‌گردانیدند؟ بگو مشرق و مغرب مال خداست، خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند (142) و بدین‌گونه شما را امّت میانه‌رو قرار دادیم تا اینکه شما گواهان بر مردم و رسول گواه بر شما باشد. و قبله‌ای را که تو بر آن بودی قرار ندادیم مگر برای آنکه بدانیم و جدا سازیم کسی را که پیروی این رسول می‌کند از آن کسی که به قهقرا به کفر خود بر می‌گردد و اگرچه تغییر قبله بس‌گران بوده جُز بر کسانی که خدا هدایتشان نموده و چنین نبوده که خدا ایمان شما را ضایع گرداند به تحقیق خدا نسبت به مردم البتّه رئوف و رحیم است.(143)

**نکات:** رسول خداص تا به سال دوم هجرت رو به بیت‌المقدس نماز می‌خواند. سال دوم پانزدهم رجب بود که آیۀ تغییر قبله به سوی کعبه نازل شد. و سبب تغییر قبله به حسب ظاهر این بود که یهودیان می‌گفتند محمّدص بر دین یهود است زیرا به قبلۀ ایشان توجّه دارد رسول خداص از خدای‌تعالی جواب آنان را خواست و بی‌میل نبود که کعبه قبله‌گاه مسلمین گردد، لذا خدا او را اجابت کرد و این تغییر باعث خوشحالی عدّه‌ای و طعن عدۀ دیگر و عیب‌جوئی آنان شد. و مقصود از ﴿أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ امّت میانه‌رو و معتدل می‌باشد که نه در حدّ افراط باشد و نه در حدّ تفریط، نه مانند یهودیان حریص به دنیاداری و نه مانند نصاری تارک دنیا باشند و در معبد و صومعه به عبادت و ریاضت پردازند. و مقصود از جملۀ: ﴿لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ این نیست که شما مسلمین از تمام عبادتها و یا معصیتهای مردم حتّی در خفاء مطلع باشید و شهادت دهید و رسول خدا هم نسبت به شما چنین باشد چنانکه بعضی از خرمقدّسین غُلاۀ تصوّر کرده‌اند، در حالیکه اطّلاع و تجسّس از اعمال مردم حرام است. بلکه مقصود این است که چون شما امّت معتدل هستید باید ناظر جامعه باشید و امر به معروف و نهی از منکر نمایید تا زنده و مکلّفید. و شهادت رسول نیز چنین است که تا زنده است باید متوجّه اصلاح امّت باشد نه اینکه پس از وفات از اعمال خلاف مطّلع گردد و همواره غصّه بخورد و عالم برزخ را دارالمصیبه نماید و خدا هم کشّاف العیوب مردم شود و لذا در قرآن فرموده: ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا﴾ و خدا مطّلع بر احوال بندگان است و کسی شریک در صفات او نیست. پس کلمۀ شهادت در این آیه مکرّر شده، یک مرتبه برای مردم و یک مرتبه برای رسول و این دو شهادت به قرینۀ یکدیگر به یک معنی است، شهادت مؤمنین هر طوری باشد شهادت رسول نیز همان‌گونه است ویک کلمه را نمی‌توان در یک آیه دو جور معنی کرد. و مقصود از جملۀ: ﴿ٱلۡقِبۡلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيۡهَآ﴾ بیت‌المقدّس است و این تغییر موجب شکّ اشخاص ضعیف‌الإیمان و منافقان گردید و گفتند اگر قبلۀ اوّلیّه و نمازهایی که به طرف آن خوانده شده صحیح است، پس قبلۀ دوّم صحیح نیست و اگر دوّم صحیح است، پس آنانکه قبل از تغییر قبل فوت کرده‌اند ونمازهایی که خوانده‌اند چه می‌شود و بی‌اجر می‌گردد، خدا در جواب فرموده: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡ﴾ اجر نمازهای سابق ضایع نمی‌گردد.

﴿قَدۡ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجۡهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِۖ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبۡلَةٗ تَرۡضَىٰهَاۚ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥۗ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَيَعۡلَمُونَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا يَعۡمَلُونَ ١٤٤ وَلَئِنۡ أَتَيۡتَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ بِكُلِّ ءَايَةٖ مَّا تَبِعُواْ قِبۡلَتَكَۚ وَمَآ أَنتَ بِتَابِعٖ قِبۡلَتَهُمۡۚ وَمَا بَعۡضُهُم بِتَابِعٖ قِبۡلَةَ بَعۡضٖۚ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ إِنَّكَ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٤٥ ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡۖ وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنۡهُمۡ لَيَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٤٦ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ١٤٧﴾ [البقرة: 144-147].

**ترجمه:** ما توجه تو را در اطراف آسمان محققا می‌بینیم؛ پس البتّه تو را به طرف قبله‌ای که می‌پسندی می‌گردانیم. پس بگردان روی خود را به جانب مسجدالحرام؛ و هرجا باشید، روی خود را به جانب آن بگردانید. و محقّقاً کسانی که دارای کتابند، به خوبی می‌دانند که این تغییر قبله حق است. و خدا از کردار ایشان غافل نیست(144) و محقّق بدان هر دلیل و برهانی برای أهل کتاب بیاوری، پیروی قبلۀ تو را نکنند و تو(نیز) پیروی قبلۀ آنان نخواهی کرد و بعضی از ایشان تابع قبلۀ بعض دیگر نیستند (یهود تابع قبلۀ نصاری نیست و نصاری تابع قبلۀ یهود نیست). و اگر پس از آنکه مقداری از دانش برای تو آمده، پیروی آراء ایشان کنی، محقّقاً در این صورت از ستمگران خواهی بود(145) آنان که به ایشان کتاب داده‌ایم، می‌شناسند این رسول (و یا این کتاب) را چنانکه فرزندان خود را می‌شناسند و محقّق است که گروهی از ایشان حق را کتمان می‌کنند در صورتی‌که می‌دانند (146) این حق از طرف پروردگار تو است، پس البتّه از اهل شک مباش.(147)

**نکات:** جملۀ: ﴿قِبۡلَةٗ تَرۡضَىٰهَا﴾ دلالت دارد که رسول خداص میل داشت قبلۀ او خانۀ کعبه باشد، زیرا محلِّ عبادت جدش ابراهیم بوده. و کلمۀ: ﴿شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ﴾ دلالت دارد که توجّه اشخاص دور از مکه لازم نیست به عین کعبه باشد، بلکه توجّه اگر به جانب و طرف کعبه باشد کافی است و لذا در حدیث آمده که: «الْبَيْتُ قِبْلَةُ الْمَسْجِدِ وَالْمَسْجِدُ قِبْلَةُ مَكَّةَ وَمَكَّةُ قِبْلَةُ الْحَرَمِ وَالْحَرَمُ قِبْلَةُ الدُّنْيَا»([[316]](#footnote-316)). و حرم که تقریباً چهار فرسخ در چهار فرسخ است قبلۀ اهل دنیا می‌باشد. و جملۀ: ﴿وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم...﴾ دلالت دارد. بر اینکه عالم نباید تابع آراء جهّال باشد و هر چه جهّال می‌پسندند، او به سخن و یا به سکوت خود امضاء کند، و گر نه به صریح آیه از ستمگران است. متأسّفانه علمای زمان ما چنین هستند و هر چه بدعت وجود دارد در مجالس و محافل به حضور خودشان امضاء می‌کنند، خصوصاً بدعت‌هایی که به نام مذهب و دین میان عوام آمده، بلکه تحسین می‌کنند و اگر کسی بخواهد منع کند با عوام هم سخن می‌شوند و او را می‌کوبند. و کلمۀ: ﴿مِنَ ٱلۡعِلۡمِ﴾ دلالت دارد که رسول خداص مقداری از دانش به او وحی شده و همه چیز را نمی‌داند. و جملۀ: ﴿لَيَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ﴾ دلالت دارد بر مذمّت علمایی که حق را کتمان می‌کنند برای خاطر عوام، چقدر دعاهای شرک‌آمیز و مقرّرات کفرانگیز در میان آمده و مردم غیر خدا را حاضر و ناظر خود می‌دانند و بندگان خدا را مانند خدا حاضر و قاضی‌الحاجات می‌دانند، در حالی‌که هر کس مختصر آشنایی با قرآن داشته باشد می­د‌اند این‌ها کفر و شرک است و مع‌ذلک کتمان شده. جملۀ: ﴿فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ﴾ دلالت دارد که اگر دید‌ی اکثر مردم از عالم و جاهل به راه باطل می‌روند، نباید از راه حق تردید کنی([[317]](#footnote-317))و ممکن است رسول خداص که بشری بوده مانند سایر افراد بشر تردید و خلجانی در ذهنش پیدا شده که خدا او را نهی کرده است.

﴿وَلِكُلّٖ وِجۡهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَاۖ فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ أَيۡنَ مَا تَكُونُواْ يَأۡتِ بِكُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٤٨ وَمِنۡ حَيۡثُ خَرَجۡتَ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۖ وَإِنَّهُۥ لَلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ١٤٩ وَمِنۡ حَيۡثُ خَرَجۡتَ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيۡكُمۡ حُجَّةٌ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِي وَلِأُتِمَّ نِعۡمَتِي عَلَيۡكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥٠﴾ [البقرة: 148-150].

**ترجمه:** و برای هر امّتی جهتی است که بدان توجه دارند؛ پس شما بشتابید به خیرات، که هرجا باشید خدا (درقیامت) شما را می‌آورد و جمع می‌کند زیرا خدا بر هر چیز تواناست(148) و از هر جا بیرون آمدی، روی خود را بگردان به جانب مسجدالحرام و به راستی که این حقیقتی است از امر پروردگارت و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست (149) و از هرجا بیرون آمدی پس روی خود را به طرف مسجدالحرام کن و (شما مؤمنان نیز) هر جا بودید رو کنید به طرف آن، برای اینکه مردم را حجتی بر ضدّ شما نباشد مگر ستمگران آنان، پس از ایشان نترسید و از من بترسید؛ و برای آنکه نعمتم را بر شما تمام کنم و شاید شما راه یابید.(150)

**نکات:** در این آیات تأکیداتی شده برای توجّه به مسجدالحرام در حال عبادت، برای اینکه مسلمین در مقابل سه دسته از شکّاکین واقع شده بودند مشرکین، یهودیان و منافقین که می‌‌گفتند محمّد خود در امر دین متحیّر است، گاهی به این سو، گاهی به آن سو رو می‌کند، عدّه‌ای می‌گفتند: محمّد می‌خواهد به دین قوم خود یعنی شرک برگردد و همچنین هر‌کس سخنی می‌گفت و لذا خدا برای دلداری و بستن راه تردید بر مسلمین، گاهی به امر خصوصی و گاهی به امر عمومی، مسلمین را وادار کرده، که نعمت خود را بر مسلمین تمام و زبان بدگویان را قطع کند و قبلۀ اجدادی خود را که موجب دلخوشی و وحدت و منافع ایشان است قطعی بدانند و بگونگوها موجب تردیدشان نگردد، زیرا هر قدر دشمن بیشتر اشکال‌تراشی کند انسان باید برای تحکیم حق و روشنی آن بیشتر مقاومت کند.

﴿كَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولٗا مِّنكُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمۡ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ ١٥١ فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ١٥٢﴾ [البقرة: 151-152].

**ترجمه: (**چنان‌که نعمت را بر شما تمام و وسائل هدایت شما را فراهم کردیم)، هم‌چنان در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما تلاوت نماید و شما را از آلودگی پاک کند و به شما کتاب خدا و حکمت او را بیاموزد و آنچه نمی‌دانستید به شما یاد دهد(151) پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا شکرگزاريد و مرا کفران مکنید.(152)

**نکات:** نعمت الهی شامل حال مسلمین شد که قبلۀ ایشان در بلاد خودشان و رسولی از خودشان آمد تا آیات خدا را بر ایشان تلاوت کند و تعلیم‌شان نماید و از تقلید نجاتشان دهد. ﴿وَيُزَكِّيكُمۡ﴾ دلالت دارد که با اخلاق حسنه ایشان را از رذائل اخلاق دور کند تا به واسطۀ تأسّی به او پاک و پاکیزه شوند و به برکت عدالت او و اصحابش جهانی را به اسلام رغبت دهند. جملۀ «يُعَلِّمُكُمُ» دلیل است بر این‌که کار رسول خداص تعلیم علم کتاب خدا بوده، پس کار علماءِ امّت نیز باید چنین باشد. متأسّفانه علماء امّتِ او در زمان ما تعلیم قرآن ننمودند، بلکه مردم را از قرآن دور و هر یک رساله‌ای از خود نوشته‌ و کتاب خدا را مهجور کرده‌اند، زیرا اگر مردم به کتاب خدا آشنا بودند دیگر احتیاج به رساله‌های ایشان نداشتند و تقلید به جای تعلیم وارد نمی‌شد. و مقصود از جملۀ: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ﴾ این است که به واسطۀ وحی، به شما چیزهایی یاد می‌دهد که خود نمی‌توانستید به درس و تحصیل بفهمید، مانند تعلیم صفات و اسماء الهی و عبادت او که بشر نمی‌تواند درک کند مگر به وحی و لذا در جملۀ ﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ...﴾ نتیجۀ وحی یادآور شده است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٣ وَلَا تَقُولُواْ لِمَن يُقۡتَلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتُۢۚ بَلۡ أَحۡيَآءٞ وَلَٰكِن لَّا تَشۡعُرُونَ ١٥٤ وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٥ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ ١٥٧﴾ [البقرة: 153-157].

**ترجمه:** ای مؤمنین، در پیشرفت خود، به صبر و نماز یاری جویید، زیرا خدا با صبرکنندگان است (153) و به آنانکه در راه خدا کشته می‌شوند مردگان مگویید، بلکه ایشان زنده‌اند، ولیکن شما درک نمی‌کنید(154) و البتّه، شما را به مقداری از ترس، گرسنگی، کمی مالها، تلف جانها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و به پاداش مژده دِه صابران ­را(155) آنان­که چون مصیبتی به­ ایشان رسد، گویند ما ملک خداییم و محقّقاً به سوی او رجوع کننده‌ایم(156) آنان بر ایشان درودها و رحمت است از پروردگارشان و آنان فقط هدایت‌یافتگانند.(157)

**نکات:** چنانکه در آیۀ 169 و 170 سورۀ آل عمران خواهد آمد مقصود از احیاء که در این قبیل آیات ذکر شده حیات عالم دیگر است، نه زنده در عالم دنیا و این شهداء و سایر پاکان، زنده به زندگی دنیا نیستند زیرا از بدن خارج و به عالم بقاء رفته‌اند و در عالم فنا نیستند چنانکه خدا فرموده: ﴿عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ﴾([[318]](#footnote-318)) [آل عمران: 169] و در آیۀ 127 سورۀ انعام فرموده:

﴿لَهُمۡ دَارُ ٱلسَّلَٰمِ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾([[319]](#footnote-319)) [الأنعام: 127].

و در آیۀ 4 سورۀ انفال فرموده:

﴿لَّهُمۡ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَمَغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ﴾([[320]](#footnote-320)) [الأنفال: 4].

و در سورۀ زمر آیۀ 34 فرموده:

﴿لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾([[321]](#footnote-321)) [الزمر: 34].

و در آیۀ 19 سورۀ حدید مطلق مؤمنین را وعده داد و فرموده:

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمۡ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ وَنُورُهُمۡ﴾([[322]](#footnote-322)) [الحدید: 19].

و در سورۀ البیّنه آیۀ 8 فرموده:

﴿جَزَآؤُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ﴾([[323]](#footnote-323)) [البینه: 8].

و در آیات دیگری فرموده برای ایشان است اجرشان نزد پروردگارشان:

﴿لَّهُمۡ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾([[324]](#footnote-324)) [الأنفال: 4].

که طبق این آیات زنده بودن ایشان، نزد رحمت خدا و در دارالسلام بهشت خواهد بود نه در قبرشان و نه در دنیا و به کلّی از دنیا بی‌خبرند. بعضی از گویندگان که از این آیات بی‌خبرند، به غلط می‌گویند که ارواح ایشان در دنیا هستند و از صدای ما و کار ما باخبرند، این سخن ایشان بر خلاف آیات الهی است و شرح این مطلب در ترجمۀ آیۀ 32 سورۀ نحل خواهد آمد. و به اضافه می‌گوییم زنده بودن شهداء و اولیاء مستلزم علم ایشان به همه چیز و به همه جا نیست، زیرا در زمان زندگی خود در دنیا علم به همه چیز نداشتند. و جملۀ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ دلالت دارد که برگشت همه به سوی امر اوست در روز جزاء و کیفر، نه اینکه کسی به او وصل شود، زیرا نفرموده: «إنا الیه واصِلون» و نفرموده «إنا الیه متّحدون»، پس آنچه عرفا مدّعیند جُز کفر چیزی نیست.

﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَاۚ وَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ١٥٨﴾ [البقرة: 158].

**ترجمه:** براستی­که صفا و مروه از شعائر خدا و نشانۀ اطاعت بندگی بندگان است، پس هر کس حج خانۀ خدا کند و یا عمره به جا آرد، بر او باکی نیست که آن دو را طواف کند. و هر کس از روی میل (بیش­از واجبات) کار خیری کند محقّقاً خدا شکرگزار داناست.(158)

**نکات:** اشعار به معنی اعلام است و شعائر به چیزهایی گفته می‌شود که یکی از اوامر و حدود إلهی را إعلام کند و شعائر را باید حق‌تعالی معلوم کند و نشانۀ بندگی بندگان قرار دهد، بنابر‌این صفا و مروه و سایر مناسک حج مانند مشعرالحرام و یا شترهای قربانی را خدا شعائر قرار داده ﴿وَٱلۡبُدۡنَ جَعَلۡنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ﴾ و اینها را شعائر الله می‌گویند. امّا اگر مردم چیزی را به عنوان شعائر دینی یا مذهبی به وجود آورند غلط است و نمی‌توان آنها را شعائر دینی خواند بلکه باید آنها را بدعت خواند مانند شعائر حزبی و مملکتی مثلاً بیرق، کتل، سیاه‌پوشی، گنبد و گلدسته را که مردم شعائر مذهبی خود قرار داده‌اند، در صورتیکه اسلام دستور نداده و در سنّت رسول خداص این چیزها نیست و قطعاً بدعت است. و صفا و مروه دو کوه کوچکی است در مکّه جنب مسجدالحرام و طواف آنها دورزدن نیست بلکه رفتن از صفا به مروه و برگشتن است و این را سعی بین صفا و مروه می‌گویند و واجب است، اگر چه ظاهر قرآن دلالت بر وجوب ندارد زیرا فرموده: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ «باکی نیست که طواف کند به آن دو». و نکته‌ای که برای چنین تعبیر گفته‌اند این است که چون زمان جاهلیّت حتّی زمان نزول این آیه مشرکین مکّه بت­های خود را در بالای صفا و مروه نصب می‌کردند و مردم مسلمان خیال می‌کردند سعی بین صفا و مروه بواسطۀ بودن بتها جایز نیست خدا فرموده: ﴿لَا جُنَاحَ﴾ «باکی برای سعی نیست» و خدا در این آیه خود را وصف کرده به وصف شاکر و شکر در لغت به معنی ثنای مقابل نعمت و احسان و یا صرف هر نعمتی است در جایی‌­که خدا امر فرموده و شکر به این معانی دربارۀ خدا صحیح نیست و شكر خدا جزا دادن او به بنده است در مقابل عمل صالحی که بنده انجام داده است.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيۡهِمۡ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٠ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كُفَّارٌ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ لَعۡنَةُ ٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ١٦١ خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ ١٦٢ وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٣﴾

[البقرة: 159-162].

**ترجمه:** محقّقاً آنانکه آیات روشن و هدایتی را که نازل کرده­ایم، پس از آنکه آنها را در این کتاب آسمانی برای مردم بیان نموده­ایم کتمان می­کنند، آنان را خدا لعن می‌کند و لعن‌کنندگان نیز آنان را لعن می‌کنند(159) مگر آنانکه برگردند و توبه و اصلاح کنند و برای مردم بیان نمایند، پس من توبۀ ایشان را می‌پذیرم، و منم توبه‌پذیر رحیم(160) به راستی آنان­که کافرند و در حال کفر بمیرند مخصوص ایشان‌ است لعنت خدا و ملائکه و تمام مردمان(161) همواره در لعنت و دوزخند نه بر آنان تخفیف عذاب است و نه بر ایشان نظر کنند.(162)

**نکات:** مقصود از ﴿يَكۡتُمُونَ﴾ آن علمایی هستند که آیات قرآن را برای مردم نمی‌گویند ویا اگر قرائت کنند معنی آن را کتمان می‌کنند و بلکه به مردم می‌گویند شما معانی آن را نمی‌فهمید و یا کسی نمی‌فهمد و یا اینکه هفتاد معنی دارد در حالیکه تمام این سخنان باطل است و در حقیقت آیات الهی را بدین بهانه‌ها کتمان کرده و مردم را از آنها بی‌خبر نگاه داشته‌اند و اگر توبه کنند و بیان نکنند مشمول لعنت در آیۀ 159 خواهند شد.

﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٣ إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلۡمُسَخَّرِ بَيۡنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ١٦٤ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ وَلَوۡ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذۡ يَرَوۡنَ ٱلۡعَذَابَ أَنَّ ٱلۡقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعَذَابِ ١٦٥ إِذۡ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ ١٦٦ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ لَوۡ أَنَّ لَنَا كَرَّةٗ فَنَتَبَرَّأَ مِنۡهُمۡ كَمَا تَبَرَّءُواْ مِنَّاۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡ حَسَرَٰتٍ عَلَيۡهِمۡۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ١٦٧﴾ [البقرة: 163-167].

**ترجمه:** و معبود و إله شما یکی است، نیست معبودی جز او که رحمن و رحیم است(163) محقّقاً در خلقت آسمان­ها و زمین و آمد ورفت شب و روز و کم‌شدن شب و روز و آن کشتی که به سود مردم در دریا جاری است و آبی که خدا از آسمان نازل کرده و زمین را پس از موات شدنش زنده کرده و از هر جنبنده‌ای در آن منتشر کرده و گردش بادها و ابرهای تسخیرشدۀ بین آسمانها و زمین، محقّقاً نشانه‌هایی از قدرتست برای خردمندان(164) و بعضی از مردم کسانی‌اند که غیرخدا را مانند خدا گیرند و آنان را دوست می‌دارند مانند دوست‌داشتن خدا و مؤمنان خدا را بيش از هر چیز دوست می‌دارند و اگرچه ستمگران هنگام دیدن عذاب می­بینند که حقّاً قدرت و توانایی مخصوص خدا است و حقاً عذاب خدا سخت است (165) وقتی که رؤساء و پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را مشاهده نموده و اسباب و روابط قطع گردد (166) و دنباله‌رو و پیروان گویند: اگر برای ما برگشتی(به دنیا) بود از ایشان بیزاری می‌جستیم چنانکه ایشان از ما بیزاری جستند، خدا بدین گونه اعمالشان را به ایشان می‌نمایاند که موجب افسوسها برایشان باشد و از آتش بیرون رفتنی نباشند.(167)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ﴾، این است که پناه وملجأی جُز خدا نیست و در حوائج به بندگانِ خدا رجوع نکنند و بنده را مانند خدا ندانسته و قدرت خدا را در خلق موجودات بنگرند که چگونه و به چه ترتیب دقیق و تدبیر علمی خورشید و ستارگان را می‌گرداند و انواع اشجار، ریاحین، گلها و میوه‌جات می‌رویاند، به وسائل طبیعی و قوانین آن بنگرند تا بدانند کار خدا را نسبت به مخلوق دادن از سفاهت و نادانی است و مسبّب‌الأسباب را دوست بدارند نه اسباب را. و جمله: ﴿إِذۡ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُواْ﴾ دلالت دارد که روز قیامت مراد از مرید و مرجع از مقلد و امام از مأموم فراری است و بیزاری می‌جوید و آن بزرگانی که مردم آنان را واجب‌الإطاعه می‌دانسته‌اند، به درد ایشان نخورد. و أنداد جمع نِدّ است، و نِدّ یعنی مانند، مقصود این است که در کار تکوینی و تشریعی خدا مانند ندارد.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ ١٦٨ إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ وَٱلۡفَحۡشَآءِ وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ١٦٩﴾ [البقرة: 168-169].

ترجمه: ای مردم از آنچه در زمین است در صورتیکه حلال و پاکیزه باشد، بخورید، و پیروی گامهای شیطان مکنید زیرا او برای شما دشمنی است آشکار (168) همانا شما را امر می‌کند به کارهای بد و زشت و شما را امر می‌کند که بر خدا بگویید و نسبت دهید آنچه را نمی‌دانید.(169)

**نکات:** ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾دلالت دارد که مخاطب قرآن مردمند و خطاب قرآن را می‌فهمند. و جملۀ: ﴿كُلُواْ...﴾ دلالت دارد بر «إصالة الإباحة» که آنچه روی زمین است برای مردم مباح است، به شرطی­که حلال و پاکیزه باشد نه مضرّ و کثیف. و مقصود از أکل جمیع تصرّفات است. و خطوات شیطان همان راه‌های شیطانی است. و جملۀ: ﴿إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ...﴾ دلالت دارد که شیطان هیچ وقت امر به خیر نمی‌کند و کار او منحصر است به سه چیز: **اوّل** – امر به بدی یعنی گناهان. **دوم** – امر به فحشاء یعنی کبائر. **سوم** – امر به گفتن و نسبت‌دادن به خدا آنچه را که نمی‌دانید که همان بستن بدعتها است به دین.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَايَهۡتَدُونَ ١٧٠ وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ ٱلَّذِي يَنۡعِقُ بِمَا لَا يَسۡمَعُ إِلَّا دُعَآءٗ وَنِدَآءٗۚ صُمُّۢ بُكۡمٌ عُمۡيٞ فَهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ ١٧١﴾ [البقرة: 170-171].

**ترجمه:** و چون به ایشان گفته شود: آنچه را خدا نازل نموده پیروی کنید، گویند: خیر بلکه به راهی که پدران خود را یافته ایم پیروی می‌کنیم، آیا و اگر چه پدرانشان چیزی تعقّل نکرده و هدایتی نیافته باشند(170) حکایت کافران حکایت شخصی است که به حیوانی بانگ زند حیوانی که جز صدایی و ندایی نمی‌شنود، کران، لالان و کورانند که تعقّل ندارند.(171)

**نکات:** جملۀ: ﴿ٱتُّبِعُواْ...﴾دلالت دارد که پیروی قرآن واجب و پیروی غیر آن حرام است، چه تقلید پدران باشد و چه تقلید دیگران. و ﴿صُمُّۢ بُكۡمٌ عُمۡيٞ فَهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ﴾ دلالت دارد که مقلِّدین، عقل خود را بکار نینداخته‌اند و کر و کور مانده‌اند. انسان باید از عقل خدا داده در راه دین بهره برد.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ١٧٢ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيۡرِ ٱللَّهِۖ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ١٧٣﴾ [البقرة: 172-173].

**ترجمه:** ای مؤمنین، از پاکیزه‌هایی­که روزی شما کرده‌ایم بخورید و برای خدا شکر کنید اگر می‌خواهید او را بندگی کنید(172) همانا خدا بر شما مرده، خون و گوشت خنزیر و هرچه برای غیرخدا آواز داده شود و بر او نام غیر خدا برده شود حرام کرده، پس هر که (به خوردن اینها) ناچار گردد در حالیکه ستم نکند و تجاوز ننماید، پس گناهی بر او نیست. به تحقیق خدا آمرزنده و رحیم است. (173)

**نکات:** یکی از آیاتی­که قاعدۀ «إصالة الإباحة» از آن استخراج شده همین آیۀ 172 می‌باشد. و مقصود از جملۀ: ﴿مَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيۡرِ ٱللَّهِۖ﴾ آن حیوانی است که وقت ذبح آن، نام غیرخدا برده شود و یا برای غیرخدا ذبح گردد، مانند اینکه برای حضرات ائمّه‡و یا امام‌زاده و یا ورود فلان امیر و یا داماد و یا در پیشگاه عَلَم و مانند آن ذبح شود، که در تمام این موارد، گوشت آن مشمول حرمت است. و ازجملۀ: ﴿فَمَنِ ٱضۡطُرَّ﴾ اثبات می‌شود قانون اضطرار که حکم ثانوی رافع احکام اوّلیّه می‌باشد، ولی از آیه استفاده می‌شود که برای اضطرار دو شرط است:

**اول-** آنکه شخص مضطرّ ستم نکند، یعنی غذای مضطرّ دیگری را نگیرد و یا برای ستم مسافرت نکرده باشد و یا بر زمامدار اسلامی خروج نکند و یا برای لذّت، حرامی را تناول ننماید.

**دوّم-** تجاوز نکند یعنی از حدّی که رفع اضطرار می‌شود، تجاوز ننماید، یعنی به قدر سَدِّ رَمَق و حفظ جان استفاده کند، نه زیادتر.

و «مَیتَه» شامل است حیوانی را که مرده باشد و یا خفه شده باشد و یا ذبح شرعی نشده باشد. و اگر از حیوان زنده عضوی قطع شود آن عضو چون روح ندارد به حکم میته می‌باشد. ولی پشم، کرک و موی میته پاک است، چون اینها روح حیوانی نداشته.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَشۡتَرُونَ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ مَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ إِلَّا ٱلنَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١٧٤ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلضَّلَٰلَةَ بِٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡعَذَابَ بِٱلۡمَغۡفِرَةِۚ فَمَآ أَصۡبَرَهُمۡ عَلَى ٱلنَّارِ ١٧٥ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّۗ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَفِي شِقَاقِۢ بَعِيدٖ ١٧٦﴾ [البقرة: 174-176].

**ترجمه:** حقیقتاً کسانیکه آنچه را خدا نازل کرده از کتاب، کتمان می‌کنند و به بهاء کمی می‌فروشند، ایشان در شکم خود وارد نمی‌کنند مگر آتش را و خدا در قیامت با آنان سخن نگوید و ایشان را پاک نگرداند و برای ایشان عذابی است دردناک(174) ایشان کسانیند که خریده‌اند گمراهی را به مقابل هدایت و عذاب را به جای آمرزش، پس چه چیز ایشان را صبور و پرطاقت کرده بر آتش دوزخ (175) این کیفر برای این است که خدا این کتاب را به حق نازل کرده (و اینان اعتناء نکردند) و محقّقاً آنان­که در این کتاب اختلاف کردند، در راه مخالفتی دور از حق می‌باشند.(176)

نکات: مقصود از جملۀ: ﴿يَكۡتُمُونَ...﴾ این است که آیات الهی را بیان نکند و یا ضدّ آن را بشنود سکوت نماید و یا اگر کسی بخواهد بفهمد نگذارد، مثلاً بگوید: فهمش مشکل است و یا بگوید: باید چهل سال درس بخوانی تا فلان آیه را بفهمی و یا طوری بیان کند که هدف آیه معلوم نشود، که تمام اینها موارد کتمان و مشمول عذاب است؛ این خود یکی از گناهان کبیره است که اکثر گویندگان دینی مرتکب می‌شوند و در حقیقت کسانی که آیات الهی را کتمان می‌کنند، برای خوشنودی مردم که مردم را نرمانند، خدا را رزّاق نمی‌دانند.

﴿۞لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ١٧٧﴾ [البقرة: 177].

**ترجمه:** نیکی این نیست که توجّه خود را به طرف مشرق و مغرب بگردانید، ولیکن نیکی و نیکوکار کسی است که ایمان به خدا، روز قیامت، ملائکه، کتاب خدا و پیامبران آورد، و مال را به دوستی او به خویشان، یتمیان، مساکین، در راه‌ماندگان و سؤال‌کنندگان و در آزادی بندگان بدهد و نماز را بپا دارد و زکات را بدهد و به عهد و پیمان خود چون عهد ببندند وفا کنند و در سختی‌ها، فقر و مرض و هنگام جهاد صابر باشند، ایشانند راستگویان، و ایشانند همان پرهیزگاران (177)

**نکات:** چون توجّه به قبله در عبادت از اصول دائمی اسلام نبوده و لذا در شرایع متعدّده قابل تغییر بوده، پس افتخار بخصوص قبله چنانکه یهود را عادت بوده، شایسته نیست و آیۀ ما نَحنُ فیه، ناظر به همین معنی است.

در این آیه آنچه از ایمان و عمل صالح در دین اسلام لازم و مقوّم آن بوده، شمرده شده و ایمان به پنج چیز را کافی دانسته: ایمان به خدا، قیامت، ملائکه، کتب و رسل إلهی. پس ایمان به همین پنج چیز در اسلام و ایمان کافی و از اصول دین است، به تصدیق خدا در این آیه. و ایمان به چیزهای دیگر شرط ایمان، اسلام و مقوّم آن نیست و دخالت در کفر و ایمان ندارد مانند ایمان به امامت و رجعت و کرامات اولیاء و مانند آن. و امّا آنچه در کتاب خدا صریحاً ذکر شده، داخل همین پنج چیز می‌باشد، مانند ایمان به علم، قدرت، عدل و حکمت إلهی و مانند حساب و کتاب و میزان و بهشت و دوزخ.

و امّا عمل که فروع باشد، آن نیز در این آیه شرح داده شده که چه کاری مُقَوِّم نیکی است دقّت شود.

حال اگر کسی بخواهد عقاید و اعمال اسلامی را بداند، نظر در این آیه برای او کافی است و لازم نیست هزاران کتاب و هزاران عالم را ببیند و خود را حیران و سرگردان کند.

و ضمیر ﴿عَلَىٰ حُبِّهِۦ﴾ را می‌توان گفت برمی‌گردد به **الله**، یعنی برای دوستی خدا، فقط مال را مصرف کند و می‌توان گفت بر‌می‌گردد به مال، یعنی با اینکه مال را دوست می‌دارد، آن را در راه خدا انفاق می‌کند و امر خدا را بر مال ترجیح می‌دهد و می‌توان گفت بر‌می‌گردد به «**ایتاء**»مستفاد از ﴿ءَاتَى﴾ یعنی إعطاء و انفاق مال را دوست می‌دارد.

و در کلمۀ: ﴿وَٱلۡمُوفُونَ﴾ و ﴿ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ اختلاف شده در اینکه چرا یکی به حالت رفعی و دیگری به حالت نصبی و یا جرّی آمده؟ هر کس چیزی گفته، از آن‌جمله ابوعلی فارسی که از بزرگان ادیبان است گفته چون صفات کثیرۀ پی‌درپی برای موصوف واحدی ذکر شود، بهتر آن است که برای جلب توجّه سامع إعراب‌های مختلفه به آن صفات داده شود. ولی به نظر ما جهت اختلاف إعراب این است که ﴿وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْ﴾ جملۀ مبتدا و خبر است و عطف شده بر جملۀ ﴿ءَامَنَ بِٱللَّهِ﴾ و باید مرفوع باشد. ولی ﴿ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ جمله نیست و عطف است بر «من موصوله» در جملۀ ﴿مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ﴾ و چون «من موصوله» مجرور است([[325]](#footnote-325))﴿ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ نیز مجرور آمده و باید مجرور باشد.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰۚ فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖۗ ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞۗ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ ١٧٨ وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٧٩﴾ [البقرة: 178-179].

**ترجمه:** ای مؤمنین مقرّر شده بر شما قصاص دربارۀ کشته‌شدگان، آزاد به آزاد و بنده به بنده، وزن به زن، پس آنکه برایش چیزی گذشت شود از طرف برادر دینی او، باید پیروی عرف و معروف باشد و أداء دیه به او به خوبی باشد، این تخفیفی از پروردگارتان و رحمتی است، پس آنکه بعد از این تجاوز کند برای او عذابی است دردناک(178) و برای شما در قصاص، زندگی است ای صاحبان عقول تا باشد که پرهیزگار شوید.(179)

**نکات:** در جملات: ﴿ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ...﴾ مفسّرین گفته‌اند که باید بین قاتل و مقتول در قصاص تساوی را رعایت کرد، مثلاً اگر هر دو عاقل، آزاد و مسلمان باشند، باید قاتل قصاص شود و اگر یکی از آنان عاقل نباشد و یا مسلمان نباشند، حکم قصاص رعایت نمی‌شود، بلکه به دیه منتقل می‌شود و یا به طریق دیگر. و همچنین در جملۀ: ﴿وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰ﴾ گفته‌اند که زن را مقابل زن و به عوض او قصاص می‌کنند و اگر قاتل زنی مرد باشد، دیۀ زن نصف مرد است، پس آن مرد باید دیه بدهد. و یا اگر خواستند او را بکشند، باید اوّل نصف دیۀ قتل را به او بدهند و سپس او را قصاص کنند. طبق روایات رسیده، اگر چه در قرآن ذکری نشده. ولی می‌توان گفت آنچه از مفهوم آیه خواسته‌اند استفاده کنند آیه در مقام بیان آن نیست، یعنی نمی‌توان گفت مثلاً اگر مردی زنی را و یا زنی مردی را کشت، قاتل را نکشیم و قصاص ننماییم، که آیه چنین دلالتی را ندارد. بلکه آنچه را آیه در مقام بیان آن است، این است که بگوییم در قتل، فقط قاتل باید کشته گردد نه کس دیگر، زیرا در زمان جاهلیّت گاهی غیر قاتل را نیز می‌کشتند و اگر زنی زن دیگر را می‌کشت گاهی خانوادۀ مقتول، از طایفۀ قاتل، غیر از قاتل، افراد دیگری را نیز که بی‌گناه بودند، می‌کشتند، خدا در این آیه با آوردن «**الف ولام»** اشاره کرده که همان قاتل را بکشید، چه حر باشد و چه غیر حر و چه مرد باشد و چه غیر مرد؛ چنانکه در‌ آیۀ بعد نیز فرموده ﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ..﴾ و به علاوه در سورۀ مائده که آخرین سوره و پس از این سوره نازل شده خدا می‌فرماید: ﴿ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ﴾ و پس از آن خطاب به پیغمبرص فرموده: «فَاحْكُمْ بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللهُ». و در سورۀ شوری فرموده: ﴿جَزَآءُ سَيِّئَةِۢ بِمِثۡلِهَا﴾. و مقصود از جملۀ ﴿فَمَنۡ عُفِيَ...﴾ همین است که اگر اولیای مقتول به دیه راضی شدند، احسانی نموده‌اند.

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ إِن تَرَكَ خَيۡرًا ٱلۡوَصِيَّةُ لِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ ١٨٠ فَمَنۢ بَدَّلَهُۥ بَعۡدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثۡمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ١٨١ فَمَنۡ خَافَ مِن مُّوصٖ جَنَفًا أَوۡ إِثۡمٗا فَأَصۡلَحَ بَيۡنَهُمۡ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٨٢﴾ [البقرة: 180-182].

**ترجمه:** مقرّر شد بر شما که چون نشانه‌های مرگ یکی از شما رسید، اگر مالی گذاشته، وصیّت نماید، یعنی سفارش کند برای والدین و خویشان به خوبی و عدالت. این وصیّت کار حقّی است بر عهدۀ متّقین (180) پس هر کس وصیّت را پس از شنیدن آن، تبدیل دهد، همانا گناه تبدیل، بر تبدیل‌دهندگان است، براستی خدا شنوای داناست (181) پس آنکه انحرافی را از وصیّت‌کننده و یا گناهی را از وی بترسد، پس اصلاح دهد بین ایشان، گناهی بر او نیست زیرا خدا آمرزنده و رحیم است. (182)

**نکات:** جملۀ: ﴿كُتِبَ...﴾ دلالت دارد بر وجوب و لزوم وصیّت بر کسی­که مالی دارد. و جملۀ: ﴿لِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾ دلالت دارد بر جواز وصیّت برای وارث و سایر خویشاوندان نزدیک که اگر وارثی نزدیکتر نباشد ارث می‌برند، مانند طبقۀ دوم با وجود طبقۀ اول. پس اگر طبقۀ اوّل وجود داشت، انسان می‌تواند برای طبقۀ دوّم، وصیّت نماید. و مقصود از ﴿خَيۡر﴾ مال است، امّا اینکه چه مقدار مال داشته باشد تا مورد این تکلیف باشد، اختلاف است و نظر صحیح آن است که عرف او را مالدار بدانند. و کلمۀ: ﴿بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ دلالت دارد که وصیّت باید به خیر و عدالت باشد، نه اینکه به امر منکری وصیّت کند و معروف ‌بودن وصیّت این است که: **أوّلاً**: به زیادتر از ثلث نباشد و به ورثه ضرر نزند. **ثانیاً**: اگر ورثۀ فقیری دارد آنان را مقدّم بداند و برای غیر ورثه وصیّت نکند. و کلمۀ ﴿حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ﴾ دلالت دارد که ترک وصیّت از أغنیاء از بی‌تقوایی است. و جملۀ: ﴿فَمَنۢ بَدَّلَهُ﴾ دلالت دارد که تغییر و تبدیل وصیّت جایز نیست. و جملۀ ﴿بَعۡدَ مَا سَمِعَهُ...﴾ دلالت دارد که گناه تبدیل وقتی است که وصیّ مطلّع باشد از متن وصیّت و اگر بی‌خبر باشد، گناه نیست. و جملۀ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ﴾ تهدید شدیدی دارد. و جملۀ: ﴿فَمَنۡ خَافَ مِن مُّوصٖ جَنَفًا أَوۡ إِثۡمٗا﴾ دلالت دارد که اگر وصی و یا شاهد و یا موصی‌له و یا ورثه و یا همه فهمیدند که موصی در وصیّت خود میل به باطل و یا افراط و تفریط و يا وصیّت به گناهی کرده، او را منع کنند و ارشادش نمایند که وصیّت او موجب اصلاح بین ورثه باشد نه موجب فساد. و جملۀ: ﴿فَأَصۡلَحَ بَيۡنَهُمۡ﴾ دلالت دارد که اگر وصی متوجّه فساد وصیّت شد، می‌تواند بعضی از مواد آن را تغییر و اصلاح نماید، ولی فقط مواد باطل را تبدیل به حق کند و باید خدا را در نظر بگیرد.

و کلمۀ: «الوصیّة»اطلاق دارد و شامل است وصیّتی را که به زبان فصیح باشد و یا الکن و یا مجروح و یا به اشاره، مانند لال و یا به نوشتن، که در تمام این موارد صحیح و قابل اجراء است. و کلمۀ: ﴿ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾ مطلق است، چه خویش مسلمان باشد، و چه کافر. و کلمۀ: ﴿عَلَيۡكُمۡ﴾ دلالت دارد که باید وصیّت‌کننده مسلمان و عاقل و مختار باشد. و جملۀ: ﴿إِذَا حَضَرَ...﴾ دلالت دارد که هر کس نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید هر چه زودتر وصیّت به حق کند، و برای أولاد و صغار خود قیّمی تعیین نماید و امانت­های مردم را به صاحبانش برساند و اگر زکات نداده فوری بپردازد و اگر دینی در گردن دارد بگوید و شاهد گیرد و سفارش به أداء کند و تا می‌تواند خود أداء نماید. و اگر مالی جايی پنهان کرده و ممکن است ضایع شود، تذکّر دهد. و عقاید حقّۀ خود را اظهار کند و بازماندگان خود را به حفظ آن عقاید توصیه نماید.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٨٣ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۚ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۚ وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدۡيَةٞ طَعَامُ مِسۡكِينٖۖ فَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥۚ وَأَن تَصُومُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١٨٤ شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِۚ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۗ يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ وَلِتُكۡمِلُواْ ٱلۡعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٨٥﴾ [البقرة: 183-185].

**ترجمه:** ای مؤمنین مقرّر شده بر شما روزه‌گرفتن چنانکه واجب شده بود بر کسانی­که قبل از شما بودند تا باشد شما پرهیزگار شوید(183) چند روزی شمرده شده، پس هر‌کس از شما بیمار و یا بر سفر بود به همان شماره از روزهای دیگر و بر آنان­که طاقت دارند به زحمت، طعام مسکینی فدا دهند، پس آنکه خیری را انجام دهد، بهتر است و برای او خوب ­است و روزه‌گرفتن برای شما خوب­ است اگر بدانید(184) ماه رمضان که نازل شده در آن قرآن، درحالی­که قرآن هدایت است برای مردم و آیات روشنی است از هدایت و جداکنندۀ حق است از باطل، پس هر‌کس از شما در این ماه حاضر بود باید روزه گیرد و آنکه بیمار و یا بر سفر باشد، پس به همان شماره از روزهای دیگر، خدا برای شما آسانی را خواسته و سختی را نخواسته و باید این شماره را کامل گردانید و خدا را بزرگ شمارید در مقابل اینکه شما را هدایت کرده و شاید شکرگزار باشید. (185)

**نکات:** خطاب ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾**،** موجب افتخار مؤمنین و جبران زحمت مکلّفین است و خطاب قبل از امر و نهی نشانۀ اهمّیّت آن امر و نهی است. و جملۀ: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾، دلیل است که امتثال آن از علائم ایمان و ترک آن نشانۀ عدم ایمان است. و جملۀ: ﴿كَمَا كُتِبَ﴾ دلالت دارد که **صوم** بر أمَم سابقه و یا بر أنبیاء سابقین واجب بوده و این جمله ترغیب به صوم است. یعنی این امر برای شما تنها نبوده بلکه عمومیّت داشته. و جملۀ: ﴿لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ دلالت دارد، که روزه موجب تحصیل تقوی می‌باشد به واسطۀ ترک لذّات حیوانی و تشبّه به فرشتگان. و باید دانست که صوم عبارت است از ترک أکل، شرب و جماع، ولی با نیّت امتثال فرمان، پس اگر کسی ترک أکل، شرب و جماع نمود، بدون نیّت صوم، فائدۀ صومی ندارد. و جملۀ: ﴿أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖ﴾، مانند عذرخواهی و جبران تکلیف است، یعنی چند روز مختصری بیش نیست. و کلمۀ: ﴿عَلَىٰ سَفَرٖ﴾ اشاره به این است که نیّت سفر رافع تکلیف نیست، بلکه باید بر راه باشد، و جملۀ: ﴿عَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُ...﴾ راجع به پیران و زنان پیر و یا زن شیرده که روزه ‌گرفتن بر ایشان زحمت و مشقّت زیاد باشد و اگرچه طاقت بیاورند، زیرا حق‌تعالی تکلیف را به قدر وُسع خواسته، نه به قدر طاقت و وسع پایین تر از طاقت است، بنابر‌این مقدّر گرفتنِ «**لاءِ نافیة»** لازم نیست. پس چنین اشخاص که طاقت روزه ‌گرفتن دارند، ولی به قدر وسعشان نیست، باید فدیه دهند و اگر روزه را گرفتند، کار خوبی کرده‌اند، امّا بر ایشان واجب نیست، به دلیل ﴿فَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥ﴾ و مقصود از فدیه طعام یک مسکین است که سیر گردد، امّا خوبی روزه بر ایشان وقتی است که مضرّ نباشد وإلاّ جایز نیست. وجملۀ: ﴿وَأَن تَصُومُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ دلالت دارد که روزه مفید به حال انسان است، و لذا رسول خداص فرموده: «صُوموا تَصِحُّوا»([[326]](#footnote-326))، یعنی: «روزه بگیرید تا صحّت یابید». و جملۀ: ﴿فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ﴾ دلالت دارد که هر‌کس این ماه را دریابد، در حال عقل، بلوغ و عدم مانع، باید روزه گیرد و نیز دلالت دارد که هر‌کس حاضر در وطن است مکلّف به صوم می‌باشد زیرا شهود به معنی حضور آمده.

و جملۀ: ﴿أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ﴾، دلالت دارد که قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده و این شرافت بزرگی است برای این ما و در آیۀ 3 سورۀ دخان که فرموده: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍ﴾، آن شب مبارک شب قدر است که در سورۀ قدر آمده و آن هم در ماه رمضان است. پس معلوم می‌شود بعثت رسول خداص و نزول قرآن در ماه مبارک رمضان واقع شده و لذا مسلمین باید بیشتر در این ماه شکر کنند و عبادت نمایند و سپس روز فطر آن را عید قرار دهند، برای همین نزول قرآن. و جملۀ: ﴿وَلِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ نیز اشاره به همین نزول قرآن و عید گرفتن روز فطر و تکبیرات را گفتن است.

و کلمۀ: ﴿هُدٗى لِّلنَّاسِ﴾، دلالت دارد که قرآن برای مردم و هدایت ایشان نازل شده و برای مردم قابل فهم است، تا از برکت آن هدایت شوند و اگر نفهمند بر‌ایشان هدایت نیست و از کلمۀ «**فُرقان»** استفاده می‌شود که قرآن فاروق و ممیّز بین حق و باطل است و باید هر حدیث و هر مطلبی از مطالب دینی که به نام دین وارد اسلام شده، با قرآن سنجیده شود، اگر موافق قرآن نباشد باطل است، چنانکه در مقدّمۀ 21 کتاب حاضر توضیح داده شد. و جملۀ: ﴿وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ﴾، دلالت دارد که تمام آیات قرآن، حتّی متشابهاتش روشن و واضح و برای همه کس قابل فهم می‌باشد، به مقدّمۀ 19 نیز مراجعه شود. پس قرآن معمّا و مشکل و رمز نیست و هفت بطن و هفتاد بطن ندارد، فقط باید شخص رجوع‌کننده به زبان عرب آشنا باشد. و جملۀ: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ...﴾ دلالت دارد که تکالیف اسلامی تمامش آسان است و اگر در قوانین آن چیزی مشکل به نظر می‌رسد ناقلین و پیروان قرآن آن را مشکل کرده‌اند و صدر اسلام چنین نبوده، از وقتی که مذاهب ایجاد شد، در اطراف هر حکمی دقّت‌های نیش غولی و أحوط‌ها و أقوی‌ها زیاد شد. و ارادۀ حق در این موارد ارادۀ قانونی و تشریعی است، نه ارادۀ تکوینی، زیرا ارادۀ تکوینی با اختیار بشر در تکالیف جمع نمی‌شود، پس نتیجه چنین است که خدا قانوناً احکامی آسان خواسته. و جملۀ: ﴿وَلِتُكۡمِلُواْ ٱلۡعِدَّةَ﴾، دلالت دارد که باید روزهای ماه رمضان را به طور کامل روزه گرفت تا اینکه ماه شوال دیده شود و لذا رسول خداص فرموده: «أفطِر للرّؤیة وصُم لِلرّؤیة». یعنی: «با رؤیت و دیدن ماه روزه بگیر و با رؤیت ماه افطار کن». و از جملۀ ﴿وَلِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ...﴾ استفاده می‌شود لزوم تکبیرات روز عید، هم قبل از نماز و هم بعد از نماز.

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ ١٨٦﴾ [البقرة: 186].

**ترجمه:** و چون بندگانم از تو بپرسند از دوری ونزدیکی من، پس به راستی که من نزدیکم وجواب خواننده را گاهی که مرا بخواند می‌دهم، پس باید مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند تا به رشد و تکامل برسند.(186)

**نکات:** ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾دلالت دارد که خدا به هر بنده‌ای نزدیک است چه مؤمن و چه کافر. و جملۀ: ﴿أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ﴾ دلالت دارد که خدا می شنود از هر که باشد، ولی خدا را بخواند نه غیر او را. و جملۀ: ﴿إِذَا دَعَانِ﴾ در أصل «إذا دعاني» بوده و کسرۀ نون دلیل بر حذف یاء است و دلالت دارد که هر بنده باید فقط خدا را بخواند. و عجب است از زمان ما با بودن این آیات در قرآن، گویا ملّت نشنیده‌اند و لذا وقت دعا أنبیاء و أولیاء را می‌خوانند و می‌گویند واسطه و وسیله را می‌خوانیم، در صورتی­که خدا نفرموده واسطه و یا وسیله را بخوانید، بلکه صریحاً فرموده مرا بخوانید. و اگر کسی در دعا غیرخدا را بخواند در عبادت شرک آورده، خصوصاً اگر غیرخدا را حاضر و ناظر بداند و مانند خدا لامکان و مطّلع بر کلّ مکان بداند، یقیناً مشرک است و جملۀ: ﴿لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ﴾ دلالت دارد که رشد وکمال به واسطۀ توجّه به ذات أقدس إلهی است خصوصاً در ماه مبارک رمضان به مناسبت اینکه این آیه در وسط آیات روزه آمده. باید بندگان، خدا را بسیار بخوانند و از شرک توبه کنند.

﴿أُحِلَّ لَكُمۡ لَيۡلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمۡۚ هُنَّ لِبَاسٞ لَّكُمۡ وَأَنتُمۡ لِبَاسٞ لَّهُنَّۗ عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَخۡتَانُونَ أَنفُسَكُمۡ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡ وَعَفَا عَنكُمۡۖ فَٱلۡـَٰٔنَ بَٰشِرُوهُنَّ وَٱبۡتَغُواْ مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلۡخَيۡطُ ٱلۡأَبۡيَضُ مِنَ ٱلۡخَيۡطِ ٱلۡأَسۡوَدِ مِنَ ٱلۡفَجۡرِۖ ثُمَّ أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيۡلِۚ وَلَا تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمۡ عَٰكِفُونَ فِي ٱلۡمَسَٰجِدِۗ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَقۡرَبُوهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ١٨٧﴾

[البقرة: 187].

**ترجمه:** در شب ماه صیام نزدیکی و دخول به زنانتان حلال شده، ایشان برای شما لباسند و شما برای ایشان لباسید، خدا دانست که شما به خود خیانت می‌کنید، پس بر شما بخشید و از شما گذشت، پس اکنون با آنان مباشرت کنید و آنچه خدا برای شما مقرّر کرده، بجوئید (یعنی از رخصت او بهره برید) و بخورید و بیاشامید تا ظاهر گردد برای شما رشتۀ سفید روز از رشتۀ سیاه شب، سپس روزه را تا شب به پایان رسانید و با زنان مباشرت مکنید درحالیکه شما در مساجد معتکفید، این است حدود خدای‌تعالی، پس نزدیک آن نشوید، چنین بیان می‌کند خدا برای مردم آیات خود را تا شاید مردم بپرهیزند.(187)

**نکات:** جملۀ: ﴿أُحِلَّ لَكُمۡ...﴾ دلالت دارد که در روز ماه مبارک و شب آن چیزهایی حرام بوده و حلال شده و از آن جمله هم بسترشدن با عیال و خوردن و آشامیدن، که در شب حلال‌شده. و کلمۀ**:** ﴿ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمۡ﴾، دلالت دارد که مباشرت با زنان در هر ساعتی از ساعات شب جایز است. و جملۀ: ﴿عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَخۡتَانُونَ أَنفُسَكُمۡ...﴾ دلالت دارد که قبل از نزول این آیه، حکم صوم مشکل‌تر بوده و به ورود اين آیه آسانتر شده، چنانکه در خبر آمده که شب‌های ماه مبارک أکل، شرب و جماع نداشت تا إفطار دیگر، پس یکی از اصحاب رسول به نام خوات بن جبیر که پیرمرد ضعیفی بود، پس از فراغ کار رفت منزل برای إفطار، عیال او در آوردن طعام کندی کرد و چون او خسته بود خوابش گرفت و دیگر غذایی نخورد، طبق مقرّرات صوم و بدون إفطار شب را به روز آورد، و روز را روزه گرفت و به جنگ خندق حاضر شد و به سبب ضعف و گرسنگی در وسط کار بیهوش افتاد. رسول خداص به حال او رقّت کرد([[327]](#footnote-327)). مسئلۀ دیگر اینکه عدّه‌ای از جوانان مسملین در شب‌های ماه مبارک با عیال خود هم‌بستر می‌شدند، حتّی بعضی از ایشان خدمت رسول خداص آمده و به این عمل اقرار نمودند. در این حال آیۀ فوق نازل شد و کسانی­که مرتکب خلاف مقرّرات شده بودند اظهار ندامت کردند و خدا ندامت و توبۀ ایشان را پذیرفت و این آیه نازل و اجازۀ أکل، شرب و جماع در شب‌ها تا ساعت فجر مجاز گردید. و مقصود از خیانت مذکور همین خلافی بود که جوانان مرتکب شده بودند. وجملۀ: ﴿أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيۡلِ﴾، دلالت دارد که نهایت زمان روزه، شب است، پس همین که شب رسید، باید افطار کند، و روزۀ وصال که شب را نیز روزه گیرد و روز بعد را به روز قبل وصل نماید، حرام است و از این جمله معلوم می‌شود که در تمام روز باید نیّت صوم ادامه داشته باشد.

﴿وَلَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ وَتُدۡلُواْ بِهَآ إِلَى ٱلۡحُكَّامِ لِتَأۡكُلُواْ فَرِيقٗا مِّنۡ أَمۡوَٰلِ ٱلنَّاسِ بِٱلۡإِثۡمِ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١٨٨﴾ [البقرة: 188].

**ترجمه:** اموال خود را بین خودتان به باطل نخورید و آن را به سوی حُکّام نیندازید تا مقداری از اموال مردم را به گناه بخورید و حال آنکه شما می‌دانید. (188)

**نکات:** در این آیه مقصود از أکل هر تصرّفی است، چه‌ کم‌فروشی و چه غصب و چه رشوه و چه غیر اینها. زیرا عرف می‌گوید؛ مال مردم مخور، ولو اینکه خانه باشد و تصرّف کرده باشد، که می‌گویند؛ مال مردم را خورده و حق‌تعالی طبق عرف سخن گفته است. و مقصود از: ﴿وَتُدۡلُواْ بِهَآ إِلَى ٱلۡحُكَّامِ...﴾ همان دادن رشوه است که به واسطۀ آن مال مردم را می‌خورند.

﴿۞يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَهِلَّةِۖ قُلۡ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَٱلۡحَجِّۗ وَلَيۡسَ ٱلۡبِرُّ بِأَن تَأۡتُواْ ٱلۡبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنِ ٱتَّقَىٰۗ وَأۡتُواْ ٱلۡبُيُوتَ مِنۡ أَبۡوَٰبِهَاۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٨٩﴾ [البقرة: 189].

**ترجمه:** از تو از ماهها می‌پرسند، بگو این ماهها برای میزان اوقات است و برای انجام‌دادن حج و نیکی این نیست که از پشت‌خانه‌ها وارد شوید، ولیکن نیکی آن است که شخص بپرهیزد (با تقوی باشد) و خانه‌ها را از دربش بیایید و از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید تا شاید رستگار گردید.(189)

**نکات:** ماه به واسطۀ گردش زمین گاهی تمام سطحش که مقابل خورشید است دیده می‌شود و گاهی قسمتی از آن وگاهی گوشه‌ای از آن نمایان است و خدا چنین قرار داده تا به واسطۀ آن اوقات اول و وسط و آخر ماه معلوم باشد و چون در زمان جاهلیّت هر‌کس که می‌رفت حج و موفّق به انجام حج نمی‌شد می‌بایست دیگر از درب خانه وارد نشود بلکه از پشت خانه دری باز کند و یا از دیوار وارد شود حق‌تعالی این کار را مذمّت کرده تا مردم به این خرافات نپردازند.

﴿وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ١٩٠ وَٱقۡتُلُوهُمۡ حَيۡثُ ثَقِفۡتُمُوهُمۡ وَأَخۡرِجُوهُم مِّنۡ حَيۡثُ أَخۡرَجُوكُمۡۚ وَٱلۡفِتۡنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلۡقَتۡلِۚ وَلَا تُقَٰتِلُوهُمۡ عِندَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَٰتِلُوكُمۡ فِيهِۖ فَإِن قَٰتَلُوكُمۡ فَٱقۡتُلُوهُمۡۗ كَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٩١ فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٩٢ وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِۖ فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَلَا عُدۡوَٰنَ إِلَّا عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ١٩٣﴾ [البقرة: 190-193].

**ترجمه**: و کشتار نمایید در راه خدا با آنانکه با شما قتال می‌کنند و تجاوز مکنید زیرا خدا تعدّی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد(190) و هر جا ایشان را یافتید بکشید‌شان و بیرونشان کنید از جهت اینکه شما را بیرون کردند و آشوب بدتر از کشتن است و نزد مسجدالحرام با ایشان پیکار نکنید تا وقتیکه ایشان در آنجا با شما پیکار کنند، پس اگر ایشان با شما پیکار کردند بکشید‌شان، کیفر کافران چنین است(191) و اگر خودداری کردند خدا آمرزنده و رحیم است(192) و با ایشان پیکار كنيد تا آشوبی نباشد و دین و پذیرش آن برای خدا باشد، پس اگر خودداری کردند جُز بر ستمگران ستمی نیست.(193)

**نکات:** مقصود از ﴿فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ این است که قتال برای بازشدن راه حق باشد که مردم آزاده بتوانند به سوی خداپرستی بروند و کسی ایجاد زحمت نکند و پذیرش دینی برای ترس از مخلوق نباشد و مقصود از جملۀ: ﴿ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ﴾ این است که قانون اسلام قانون آدم‌کشی نیست و اگر کسی اقدام به قتال نکند نباید با او قتال کرد، یعنی مسلمین نباید پیش‌قدم در قتال بشوند و ظاهراً مقصود از فتنه در جملۀ: ﴿وَٱلۡفِتۡنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلۡقَتۡلِ﴾، گمراه ‌کردن و به شرک کشاندن مردم است که فرموده از قتل بدتر است و به علاوه فتنه و اضلال مردم گاهی موجب آشوب و تلف‌شدن اموال و نفوس نیز می‌شود و فتنه، کار جوانمردان نیست، بلکه کار منافقان و ناکسان است. و در آیۀ 217 همین سوره، گناه صدّ و بازداشتن مردم را از راه خدا، از گناه قتال در ماه حرام بزرگتر دانسته.

و جملۀ: ﴿وَلَا تُقَٰتِلُوهُمۡ عِندَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ...﴾ دلالت دارد که مسجدالحرام، محترم است و نباید در آنجا اقدام به جنگ و جدال نمود، مگر اینکه کفّار پیش‌قدم شوند و چون کفّار خودداری کردند مسلمین باید بی‌درنگ خودداری کنند. و جملۀ ﴿لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِ﴾ دلالت دارد که جهاد اسلامی برای رفع زور‌گویی، دفع فتنه، آشوب و شرک است، که دینهای باطل را بر مردم تحمیل نکنند و هرگاه فتنه برطرف شد دیگر جهادی نیست، پس مادامی ­که زورگویان و گمراه‌کنندگان وجود دارند جهاد بر مسلمین واجب و لازم است، و جملۀ: ﴿فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَلَا عُدۡوَٰنَ﴾ دلالت دارد که جهاد برای تعدی و تجاوز نیست.

﴿ٱلشَّهۡرُ ٱلۡحَرَامُ بِٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ وَٱلۡحُرُمَٰتُ قِصَاصٞۚ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱعۡتَدُواْ عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ١٩٤﴾ [البقرة: 194].

**ترجمه:** ماه حرام مقابل ماه حرام و حرمتها را قصاص است، پس هر‌کس بر شما تجاوز کند شما بر او تجاوز کنید (هرگاه به جور دست‌درازی کردند شما به عدل مقابله کنید) به مانند آنچه بر شما تعدّی کرده‌اند و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.(194)

**نکات:** ماه حرام و شهر حرام را که مکّه باشد و حال احرام را باید هر کسی مراعات کند و احترام آنها را نگاه دارد، ولی اگر کفّار حرمت آنها را نگاه نداشتند و به جنگ و آشوب اقدام کردند مسلمین باید معامله به مثل کنند، ولی باید خدا را در نظر گرفته و زیاده‌روی نکنند.

﴿وَأَنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ وَأَحۡسِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٩٥﴾ [البقرة: 195].

**ترجمه:** و انفاق کنید در راه خدا (یعنی جهاد) و خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید ونیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.(195)

**نکات:** اکثر آیاتی که سبیل الله دارد مقصود جهاد است که به جهاد، راه خدا بازمی‌شود و مقصود از ﴿وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ﴾ این است که زیر بار کفّار نروید که هلاک می‌شوید، بعضی خیال کرده‌اند که ﴿لَا تُلۡقُواْ﴾ کناره‌گیری از جنگ است و تسلیم برای حفظ جان. و این اشتباه است زیرا کشته‌شدن در راه خدا هلاکت نیست و موجب افتخار و سعادت است.

﴿وَأَتِمُّواْ ٱلۡحَجَّ وَٱلۡعُمۡرَةَ لِلَّهِۚ فَإِنۡ أُحۡصِرۡتُمۡ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۖ وَلَا تَحۡلِقُواْ رُءُوسَكُمۡ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡهَدۡيُ مَحِلَّهُۥۚ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ بِهِۦٓ أَذٗى مِّن رَّأۡسِهِۦ فَفِدۡيَةٞ مِّن صِيَامٍ أَوۡ صَدَقَةٍ أَوۡ نُسُكٖۚ فَإِذَآ أَمِنتُمۡ فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلۡعُمۡرَةِ إِلَى ٱلۡحَجِّ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۚ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٖ فِي ٱلۡحَجِّ وَسَبۡعَةٍ إِذَا رَجَعۡتُمۡۗ تِلۡكَ عَشَرَةٞ كَامِلَةٞۗ ذَٰلِكَ لِمَن لَّمۡ يَكُنۡ أَهۡلُهُۥ حَاضِرِي ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ١٩٦ ٱلۡحَجُّ أَشۡهُرٞ مَّعۡلُومَٰتٞۚ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ ٱلۡحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي ٱلۡحَجِّۗ وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ يَعۡلَمۡهُ ٱللَّهُۗ وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُونِ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٧﴾ [البقرة: 196-197].

**ترجمه:** و برای خدا حج و عمره را به پایان برسانید، پس اگر محصور شدید و از رفتن به حج ممنوع گردیدید پس هر چه میسر باشد قربان کنید و سرهای خود را نه تراشید تا قربانی به محل ذبح و قربانگاه برسد، پس هر که از شما بیمار بود و یا آزاری به سر داشت (بتراشد)، پس از آن، به عوض، روزه­ای و یا صدقه­ای و یا قربانیِ گوسفندی باید و چون امان یافتید پس هر که پس از عمره به حج پرداخت هر چه میسّر شود قربان کند و هر که قربانی نیابد، سه روز در اثنای حج و هفت روز وقت برگشتن روزه گیرد، این ده روز تمام است، این حکم برای کسی است­ که خانواده‌اش مقیم مسجد الحرام (مکّه) نباشد و از خدا بترسید و بدانید که عقاب خدا سخت است. (196) حج در ماه‌های معلومی است، پس کسی که بر او در این ماه ها حج واجب شد (و به حج پرداخت)، پس مباشرت با زن، بدکاری و جدال در حج موقوف است. و هر کار خیری بجا آرید خدا آن را می داند. و توشه بردارید که بهترین توشه پرهیزگاری است، و از من بترسید ای خردمندان (197).

**نکات:** مقصود از ماه های حرام و معلومات ذیقعده و ذیحجه می باشد که چون احرام بست برای حج، باید از آنچه در آیه ذکر شده است اجتناب کند، پس اگر جماع کرد باید یک شتر نحر کند، اگر بوسه زد یک گاو کفّارۀ آن است.

و مقصود از فسوق و جدال که در آیه ذکر شده بدگویی، فحش، دروغ، سب و لعن و غیبت است و هم مفاخره و جدال را کنار گذارد و مکرّر «لا والله» و«بلی والله» نگوید.

دروغ یک­مرتبه یک گوسفند کفّاره دارد و دو مرتبه یک گاو و سه مرتبه یک شتر.

و احکام دیگر احرام در آیات 1 و 2 و 95 سوره مائده خواهد آمد.

﴿لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَبۡتَغُواْ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكُمۡۚ فَإِذَآ أَفَضۡتُم مِّنۡ عَرَفَٰتٖ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ عِندَ ٱلۡمَشۡعَرِ ٱلۡحَرَامِۖ وَٱذۡكُرُوهُ كَمَا هَدَىٰكُمۡ وَإِن كُنتُم مِّن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلضَّآلِّينَ ١٩٨ ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنۡ حَيۡثُ أَفَاضَ ٱلنَّاسُ وَٱسۡتَغۡفِرُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٩٩ فَإِذَا قَضَيۡتُم مَّنَٰسِكَكُمۡ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَذِكۡرِكُمۡ ءَابَآءَكُمۡ أَوۡ أَشَدَّ ذِكۡرٗاۗ فَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا وَمَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖ ٢٠٠﴾ [البقرة: 198-200].

**ترجمه:** بر شما باکی نیست که از فضل پروردگار خود بجویید (یعنی در أیام حج به کسب و

کار پردازید). پس چون از عرفات برگشتید نزد مشعر الحرام یاد خدا کنید. و او را یاد کنید چنانکه شما را هدایت نمود و اگر چه پیش از آن از گمراهان بودید(198) سپس برگردید از جایی­که مردم برگشته‌اند، و از خدا طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده و رحیم است(199) پس چون مناسک خود را انجام دادید، یاد خدا کنید مانند اینکه پدران خود را یاد می‌کنید و یا ذکر خوبتری، بعضی از مردم می‌گویند پروردگارا، در دنیا به ما بده و برای او در آخرت بهره‌ای نیست.(200)

**نکات:** در تمام عمر انسان اگر یک‌مرتبه به اعمال حج موفق شود می‌تواند در همان ایّام حج مثلاً در عرفات و مِنی پس از اعمال خود مشغول کسب حلال شود و از فضل خدا بجوید، به دلیل جملۀ: ﴿أَن تَبۡتَغُواْ...﴾ معلوم می‌شود در اسلام روز تعطیل معمول نبوده که کسب و کار خود را تعطیل کنند و خصوصاً این روزهای عزا و یا جشن که در میان مردم مرسوم شده اسلامی نیست و بدعت است. و جملۀ: ﴿فَإِذَآ أَفَضۡتُم...﴾ دلالت دارد که چون روز نهم به عرفات موفق شد، پس از غروب آفتاب از عرفات که چهار فرسخی مکّه می‌باشد برگردد به طرف مکه و در دو فرسخی مکه در مشعرالحرام شب را بیتوته و ذکر خدا کند و عبادت نماید. و مقصود از جملۀ ﴿ثُمَّ أَفِيضُواْ...﴾ این است که باید افاضه از عرفات باشد از همان مکان و زمانی که مردم افاضه می‌کنند، یعنی با مردم حرکت کند، نه اینکه حساب خود را جدا و از هر مکانی که خواسته افاضه بکند. و جملۀ: ﴿فَإِذَآ أَفَضۡتُم مِّنۡ عَرَفَٰتٖ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ﴾ همان نماز عید اضحی و تکبیرات مقصود است که کیفیّت آن بیاید و باید دانست که هر‌کس همّتش دنیا باشد و سعی او به دنیا مصرف شود و از خدا دنیا بخواهد طبق جملۀ ﴿وَمَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖ﴾ بهره‌ای از آخرت ندارد و چنانکه ذکر خواهد شد باید سعی انسان هم برای دنیا باشد و هم برای آخرت.

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ٢٠١ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ نَصِيبٞ مِّمَّا كَسَبُواْۚ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٢٠٢ ۞وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡدُودَٰتٖۚ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوۡمَيۡنِ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۖ لِمَنِ ٱتَّقَىٰۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُمۡ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ ٢٠٣﴾ [البقرة: 201-203].

**ترجمه:** و بعضی از مردم می‌گویند پروردگارا ما را در دنیا نیکی بده و در آخرت نیکی بده و ما را از عذاب آتش نگهدار(201) ایشانند که بر ایشان بهره‌ای است از کارشان و خدا حساب را به ­سرعت می‌رسد(202) و خدا را در روزهای چندی یاد کنید، پس هر‌کس در دو روز تعجیل کند گناهی بر او نیست و کسی که تأخیر کند گناهی برایش نیست اگر پرهیز نماید و از خدا بترسید و بدانید که شما به سوی او محشور می‌شوید.(203)

**نکات:** کسی­که طالب آخرت است طبق ﴿لَهُمۡ نَصِيبٞ مِّمَّا كَسَبُواْ﴾ باید سعی و کوشش داشته باشد. و مقصود **از** ﴿وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡدُودَٰتٖ﴾گفتن تکبیرات است، پس از نماز عید اضحی و پس از نمازهای ظهر روز عید تا نماز صبح دوازدهم بگوید: «اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ لَا إلَهَ إلاَّ اللهُ، اللهُ أَكْبَرُ وَللهِ الْحَمْدُ، اللهُ أَكْبَرُ علی مَا هَدَانَا، وَالحَمْدُ للهِ عَلَی مَا أَبْلَانَا، اللهُ أَكْبَرُ عَلَی مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِیَمِةِ الأَنعَام»([[328]](#footnote-328)). و اگر تا روز 13 ماند تا بعد از نماز صبح روز 13 بگوید، یعنی پس از أداء 15 نماز و مقصود از جملۀ: ﴿فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوۡمَيۡنِ﴾ این است که برای رجوع به وطن، روز 12 عجله کند و از مِنی خارج شود. ﴿وَمَن تَأَخَّرَ﴾ این است که تا روز 13 بماند در منی. و أیام معدودات روز عید است تا روز13.

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ ٢٠٤ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ ٢٠٥ وَإِذَا قِيلَ لَهُ ٱتَّقِ ٱللَّهَ أَخَذَتۡهُ ٱلۡعِزَّةُ بِٱلۡإِثۡمِۚ فَحَسۡبُهُۥ جَهَنَّمُۖ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ٢٠٦ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ٢٠٧﴾ [البقرة: 204-207].

**ترجمه:** و بعضی از مردم چنان است که گفتار او در زندگیِ دنیا تو را به عجب آورد و تو را خوش آید و بر آنچه در دل دارد خدا را شاهدی گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمن است(204) و چون از نزد تو برود (و یا به ریاست برسد) برای افساد در زمین بکوشد و زراعت و نسل را از بین ببرد و خدا فساد را دوست نمی‌دارد(205) و چون به او گفته شود از خدا بترس، او را عزّت و تکبّر بر‌انگیزاند، پس دوزخ او را کافی و بد آرامگاهی است(206) و بعضی از مردم چنان است که جان خود را برای جستن خوشنودی خدا می‌فروشد و خدا به این بندگان مهربان است.(207)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ﴾ مردم منافق و چرب‌ زبانند که در امور دنیا واردند، ولی از امور خداشناسی و دینی بی‌خبرند و چون کاری به دستشان بیفتد، زیان‌کاری و خراب‌کاری می‌کنند و اموال، جان و عرض مردم را از بین می‌برند و برای یک دستمال تیمچه‌ای را به آتش می‌کشند. و در مقابل اینان اشخاصی هستند که برای رضای خدا فداکاری می‌کنند و از جان خود می‌گذرند و مقصود از جملۀ: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي...﴾ او است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ٢٠٨ فَإِن زَلَلۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡكُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٠٩﴾

[البقرة: 208-209].

**ترجمه:** ای مؤمنین، تماماً در مسالمت وارد شوید و پیروی گامهای شیطان مکنید. زیرا او برای شما دشمنی است آشکار (208) پس اگر لغزش کنید پس از آنکه آیات روشن برای شما آمد پس بدانید که خدا عزیز و حکیم است.(209)

**نکات:** مقصود از «**سِلم»** مسالمت با مردم باشد که از نفاق دست بردارند و همه مؤمن و تسلیم امر حق شوند و با یکدیگر متّحد کردند. و ممکن است مقصود از «**سِلم»**، اسلام و تسلیم دین خدا باشد، بنابراین ﴿كَآفَّةٗ﴾ حال است برای ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾، یعنی همۀ شما تسلیم امر حق باشید. و جملۀ: ﴿فَإِن زَلَلۡتُم...﴾ دلالت دارد که اگر ندانسته کاری کنند قابل عفو است و امّا اگر پس از علم و آمدن آیات روشن قرآن، کسی به طرف باطل بلغزد و منحرف شود قابل گذشت نیست و لذا حق‌تعالی در این مورد تهدید شدیدی نموده و فرموده بدانید که خدا عزیز و دارای قدرت و حکیم است، یعنی بیهوده و سرخود شما را واگذار نکرده است.

﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن يَأۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ فِي ظُلَلٖ مِّنَ ٱلۡغَمَامِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ٢١٠ سَلۡ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ كَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُم مِّنۡ ءَايَةِۢ بَيِّنَةٖۗ وَمَن يُبَدِّلۡ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ٢١١﴾ [البقرة: 210-211].

**ترجمه:** آیا انتظار می‌مانند (و اسلام نمی‌آورند) مگر اینکه خدا با ملائکه در سایه‌های ابر بیاید و کار بگذرد و به سوی خداست برگشت أمور(210) از بنی‌اسرائیل بپرس که چقدر از آیات روشن ایشان را دادیم و هر‌کس نعمت خدا را پس از آنکه برای او آمده تبدیل دهد محقّقاً خدا شدیدالعقاب است.(211)

**نکات:** در جملۀ: ﴿هَلۡ يَنظُرُونَ...﴾ روی سخن با یهود است، یعنی این یهود که به حضرت موسی ایمان نمی‌آوردند و می‌گفتند خدا را در میان ابرها با ملائکه برای ما بیاور، آیا در مقابل پیغمبر اسلام نیز چنین انتظاری دارند، اگر چنین انتظاری داشته باشند کار ایشان باید از کار بگذرد به آمدن عذاب. از آیات قبل و بعد پیداست که روی سخن با یهود است. و إلّا خدا که رفت و آمد ندارد آن هم در میان ابرها و یا بگوییم مقصود از آمدن خدا، آمدن عذاب و امر خدا است([[329]](#footnote-329)). چنانکه در سورۀ نحل آیۀ 33 فرموده:

﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَوۡ يَأۡتِيَ أَمۡرُ رَبِّكَ﴾([[330]](#footnote-330)) [النحل: 33].

و همچنین در آیۀ 26 سورۀ نحل فرموده:

﴿قَدۡ مَكَرَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ فَأَتَى ٱللَّهُ بُنۡيَٰنَهُم مِّنَ ٱلۡقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيۡهِمُ ٱلسَّقۡفُ...﴾([[331]](#footnote-331))

[النحل: 26].

و همانطور که به روشنی معلوم است آمدن خدا در این آیه و مانند این آیه، آمدن امر و عذاب خدا است، همین طور است در آیۀ ما نَحنُ فیه. و مقصود از جملۀ: ﴿وَمَن يُبَدِّلۡ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُ﴾ تبدیل نعمت قرآن است که خدا وعدۀ شدت عقاب داده است.

﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَيَسۡخَرُونَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۘ وَٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ فَوۡقَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ وَٱللَّهُ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ٢١٢ كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِۚ وَمَا ٱخۡتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۖ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ ٱلۡحَقِّ بِإِذۡنِهِۦۗ وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٍ ٢١٣﴾ [البقرة: 212-213].

**ترجمه:** زندگی دنیا برای کفار زینت داده شده و مؤمنین را مسخره می‌کنند و آنانکه پرهیزکارند در روز قیامت از ایشان برترند و خدا هر‌کس را بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد(212) مردم یک امّت بودند، پس خدا پیامبران را برای انذار و تبشیر (ترسانیدن و بشارت‌دادن) فرستاد و با ایشان کتابی به حق نازل نمود تا اینکه آن کتاب بین مردم در آنچه اختلاف دارند حکم نماید. و اختلاف در آن کتاب نکردند مگر آنان­که کتاب به ایشان داده شده بود، پس از آنکه دلیل­های روشن برایشان آمد، برای ستم بین خودشان، پس خدا به إذن خویش مؤمنین را به طرف حقّی که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد و خدا هر‌کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.(213)

**نکات:** جملۀ: ﴿كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ﴾ دلالت دارد که ابتدا مردم در راه خداپرستی طبق فطرت و عقولشان، متّحد بودند. سپس به واسطۀ حسد و کینه و حرص و طمع به دنیا، اختلافاتی بین ایشان پیدا شد و روی اغراض، عدّه‌ای بدنبال باطل رفتند، همچنان­که در سورۀ یونس آیۀ 19 نیز فرموده: ﴿وَمَا كَانَ ٱلنَّاسُ إِلَّآ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ فَٱخۡتَلَفُواْۚ﴾.

و پس از ایجاد اختلاف، خدای­تعالی برای دعوت به اتحاد، توحید و رفع اختلافشان با رجوع به کتاب آسمانی، پیغمبران زیادی بین‌شان مبعوث کرد. امّا اینکه گفتیم ابتدا مردم وحدت داشتند، برای اینکه امور فطری از قبیل دلالت نظمِ واحد بر ناظم و خالق واحد و أثر بر مؤثّر، ذاتی است و هر بشری می‌داند که احسان خوب است و دورغ، ظلم و تعدّی بد است، پس این أمور ذاتی است و ذاتی مقدّم بر عرضی است، یعنی میل به باطل به واسطۀ حسد و بخل و جاه‌طلبی عارضی است، «وَمَا بالذّاتِ مُقَدَّمٌ عَلَی مَا بِالعَرْضِ»و امّا نقلاً**؛** از آیات قرآن همین معنی ظاهر می‌شود، چنانکه در آیۀ 19 سورۀ یونس که در بالا ذکر شد جملۀ: ﴿فَٱخۡتَلَفُواْ﴾ را با «فاء» آورده، یعنی پس از وحدت، خودشان به اختلاف پرداختند و در این آیۀ سورۀ بقره فرموده خدا پیغمبران را برای رفع اختلاف فرستاد. و در نهج‌البلاغه خطبۀ 1 حضرت علی فرموده: «لَـمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَاجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَه‏»**([[332]](#footnote-332))،** تا آخر**.** پس از این آیات و دلائل، کسی که می‌گوید أنبیاء موجب اختلاف شدند، صحیح نگفته و صحیح آن است که أنبیاء برای رفع اختلاف و ایجاد اتّحاد آمدند. و جملۀ: ﴿لِيَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ﴾**،** دلالت دارد که رافع اختلاف کتاب آسمانی است، زیرا ضمیر ﴿لِيَحۡكُمَ﴾ برمی‌گردد به کتاب نه به انبیاء، زیرا ضمیر مفرد است و أنبیاء جمع. و اگر کسی بگوید ضمیر برگردد به الله صحیح نگفته زیرا کلمۀ الله أبعد و کلمۀ کتاب أقرب است. پس فقط کتاب حاکم است در رفع اختلاف. و در زمان ما فقط قرآن رافع اختلاف است. و جملۀ: ﴿وَمَا ٱخۡتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوه﴾، دلالت دارد که موجد اختلاف پس از آمدن أنبیاء و کتب آسمانی دکانداران ظلم و حسد بوده‌اند چنانکه فرموده: ﴿بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡ﴾ و موجد اختلاف و مقصّر دانشمندان‌اند که به کتاب خدا آشنا بوده و کتاب برای‌شان آمده است، که روی حرص به دنیا و ریاست ایجاد اختلاف می‌کنند چنانکه فرموده: ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡ﴾، یعنی «وَالَّذِينَ أُوتُوا التَّوراةَ وَأُوتُوا الإنجِیلَ وَأُوتُوا القُرآنَ» و آنان همین دانشمندان یهود، نصاری و مسلمین می‌باشند که اکثرشان باعث اختلاف در امّت خود شده‌اند و تفرقه، شقاق و عناد را آورده‌اند، ولی در این میان هر‌‌کس طالب حق و حقیقت باشد و در راه آن سعی کند و به کتاب آسمانی خود مراجعه کند، خدا او را هدایت می‌کند. پس هر‌‌کس باید خود سعی کند و عقل خود را به کار اندازد و به امید دانشمندان نباشد. و این اختلافات از دین نیست بلکه از مذاهب است:

فرق بین دین و مذهب

دین اسلام دین توحید و دعوت به اتّحاد می‌کند، ولی مذاهبی که ایجاد شده موجد اختلاف است و از جمله فرق‌های بین دین و مذهب به قرار ذیل است:

1. الدّین من الله والمذهب من النّاس. «دین از طرف خدا و مذهب ساختۀ بشر است».
2. الدّین یدعو إلَی الاتّحاد والتّوحید والوفاق، والمذهب یدعو إلی العناد والتّفرقة والشقاق. «دین دعوت به اتّحاد و توحید می­کند ولی مذهب به دشمنی و تفرقه و جنگ و اختلاف».
3. دین مردم را به خدا توجّه می­دهد، ولی مذهب مردم را به بزرگان و اولیا و احبار (یعنی بزرگان یهود)، و در دین در عبادت خواندن غیرخدا شرک است، ولی در مذهب خواندن بندگان مقرّب لازم و مؤکّد است.
4. دین سهل و آسان است و یک عرب بیسواد به زودی آن را فرا می­گرفت، ولی مذهب سخت و مشکل است و باید پنجاه سال تحصیل و درس بخوانند تا شاید بفهمند.
5. دین غیرخدا را مؤثّر نمی­داند، ولی مذهب غیرخدا را مؤثر می­داند.
6. دین موجب عزت و شهامت است، ولی مذهب موجب ذلت و تملق است و مدّاحی برای بزرگان مذهب لازم است حتّی در مقابل قبرشان نیز باید مداحی و چاپلوسی­های زیاد کرد.
7. در دین کسی حقِّ جعل قانون و حق فتوی و رأی و صدور حکم ندارد جُز خدا، ولی در مذهب، بزرگان مذهب و هر امام و ملاّیی حق فتوی داشته و می­تواند قواعد و قوانینی بیاورند. و در دین خدا احکام آن تغییر و تبدیل ندارد ولی در مذهب هر سال فتوی و حکم عوض می­تواند عوض شود و نیز به فوت ملاّ احکام او از اعتبار ساقط می­شود.
8. در دین اسلام به حکم آیۀ (165) سورۀ نساء، پس از انبیا کسی دیگر حجّت نیست، ولی در مذهب هر امام و غیر امام ممکن است حجّت باشد.
9. در دین باید همیشه اولوا الأمر صالحی میان مردم مجری احکام خدا باشد، ولی در مذهب ممکن است غایب و از دسترس مردم خارج باشد و در دین اسلام انتخاب زمامدار و اولوا الأمر با مردم است، ولی در مذهب انتخاب امام و زمامدار با خدا است، یعنی انتصابی است نه انتخابی.
10. در دین اسلام به حکم آیۀ (74) سوره فرقان هر‌کس می­تواند با کسب علم و عمل امام المتّقین گردد، ولی در مذهب امام منحصر به چند نفری است که اهل مذهب معیّن کنند.
11. در دین اسلام شعائر دینی به جعل الهی بوده و منحصر است به آنچه خدا دستور داده و نمی‌توان کم و زیاد کرد، ولی در مذاهب شعائر مذهبی از قبیل ساختن گنبد طلا، سینه‌زدن، دم‌گرفتن و غیر از اینها بسیار است. و در دین لعن، سبّ و تکفیر، قذف و فحش جایز نیست و حرام است، ولی درمذهب لعن و طعن و تکفیر مستحب مؤکد و از مواد مذهبی است.
12. فروع دین اسلام عدد معیّنی بوده، ولی درمذهب زیادتر.
13. در دین الهی تعیین عدد و شمارۀ اصول دین با خدا است، ولی درمذهب تعیین اصول دین با مردم مذهبی است.
14. در دین اسلام هر امام و مأمومی تابع دینند و دین هر دو یک جور است، ولی درمذهب ممکن است امام و امامت اصل دین باشد نه تابع آن و در دین إلهی، دین امام و مأموم و تکلیف آن فرقی ندارد ولی در مذهب فرق دارد.
15. دین اسلام دین تبعیض‌نژاد نیست و همۀ مردم مساویند و امتیاز نزد خدا به تقوی است، ولی مذهب سیّد، غیر سیّد، روحانی، غیرروحانی، امام و مأموم هر کدام امتیازاتی دارند و حال آنکه این امتیازات صدر اسلام نبوده است. و در دین الهی خمس و سهم امام نبوده و رسول‌خداص و علی مرتضی از کاسب و تاجر سهم امام نگرفته، ولی درمذهب این چیزها از واجبات مذهبی است. و در دین کسی حق گرفتن اجر برای تبلیغ دین ندارد، ولی در مذهب گرفتن اجر رایج و از لوازم مذهبی است.
16. در اسلام نذر و وقف برای مقبره‌ها نبوده و بلکه اسراف و حرام است، ولی در مذهب نذورات و موقوفات و هدایا برای مقبره‌ها بسیار و از رسوم آن است.
17. در دین الهی تقلید نبوده وتعلیم و تعلّم واجب بوده، ولی در مذهب تقلید لازم بلکه واجب است.
18. مقرّرات دینی موجب عزّت، رفعت وشهامت است، ولی مقررات مذهبی موجب ذلّت، تملق و پستی است.

و ما در کتاب دعاهایی از قرآن نیز، مواد فرق بین دین و مذهب را به اشاره آورده‌ایم، مراجعه شود.

﴿أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَأۡتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِكُمۖ مَّسَّتۡهُمُ ٱلۡبَأۡسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلۡزِلُواْ حَتَّىٰ يَقُولَ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصۡرُ ٱللَّهِۗ أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ ٢١٤﴾ [البقرة: 214].

**ترجمه:** آیا گمان دارید که به بهشت می‌روید و هنوز مانند پیشینیانی که قبل از شما رفته‌اند گرفتار نشده‌اید، سختی‌ها و ضررها به ایشان رسید تا حدّی که پیغمبر و مؤمنین با او می‌گفتند: یاری خدا کی و کجا است، آگاه باش یاری خدا نزدیک است.(214)

**نکات:** با اینکه أنبیاء و مرسلین در مقابل بلاها صابرند، آنقدر گرفتار بلا و عناد قوم خود می‌شدند که در مقابل وعده‌های الهی بی‌صبری می‌کردند و می‌گفتند: یاری خدا کجا و کی است، چنانکه اصحاب رسول خداص در مکه مبتلا به حبس، شکنجه و آزار مشرکین بودند که از عداوت، فحش، سرزنش، هوکردن، مسخره و منع معاملات خودداری نمی‌کردند و چون به مدینه آمدند باز به محاصرۀ اقتصادی، طرفیّت یهود و مشرکین و جنگ و جدال و کشتن و قطع دست و پا گرفتار بودند، چنانکه خباب بن ارت را به جرم توحید گرفتار و میان آتش انداختند و کمر او را سوزانیدند که تا زنده بود خون و چرک از آن می‌آمد، گوید به رسول خداص شکایت از آزار مشرکین کردیم، فرمود: أمَم پیش از شما به انواع و اقسام بلا صبر کردند، حتّی اینکه بعضی را با اره دو نیمه می‌کردند، و با شانه‌های آهنین بدن ایشان را شانه می‌کردند و گوشت بدن ایشان را از استخوان جدا می‌کردند([[333]](#footnote-333)) و چه قدر عمّار، بلال، صهیب، خبیب، ابن مسعود و سایرین را آزار کردند. پس مؤمنین زمان ما باید بدانند بی‌امتحان و ابتلاء ادّعای ایمان ارزشی ندارد و بی‌صبری در مقابل بلاها یکی از گناهان انبیا بوده که خدا به رسول خود در آیات متعدده أمر به استغفار کرده.

﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَۖ قُلۡ مَآ أَنفَقۡتُم مِّنۡ خَيۡرٖ فَلِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِۗ وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ ٢١٥﴾ [البقرة: 239].

**ترجمه:** از تو سؤال می‌کنند که چه انفاق بکنند، بگو آنچه از خیر انفاق کنید پس برای والدین، نزدیکان، يتيمان، مساکین و غرباء در راه ‌مانده تعلّق دارد و هر کار خیری بکنید، باید بدانید که خدا به آن داناست.(215)

**نکات:** در این آیه سائل سؤال کرده از اینکه چه چیز انفاق کند؟ خدا در جواب فرموده مصرف آن را ملاحظه کنید. یعنی هر چه انفاق کنید کم و یا زیاد باید به مصرف آن اهمیت بدهید.

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ وَهُوَ كُرۡهٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٢١٦ يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ قِتَالٖ فِيهِۖ قُلۡ قِتَالٞ فِيهِ كَبِيرٞۚ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَكُفۡرُۢ بِهِۦ وَٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ وَإِخۡرَاجُ أَهۡلِهِۦ مِنۡهُ أَكۡبَرُ عِندَ ٱللَّهِۚ وَٱلۡفِتۡنَةُ أَكۡبَرُ مِنَ ٱلۡقَتۡلِۗ وَلَا يَزَالُونَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمۡ عَن دِينِكُمۡ إِنِ ٱسۡتَطَٰعُواْۚ وَمَن يَرۡتَدِدۡ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتۡ وَهُوَ كَافِرٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢١٧﴾ [البقرة: 216-217].

**ترجمه:** مقرّر شد بر شما جهاد و حال آنکه برای شما جهاد ناخوش‌آمد است و شاید چیزی را

ناخوش دارید که برای شما خوب باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید که برای شما بد باشد و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (216) از قتال در ماه حرام از تو سؤال می‌کنند، بگو قتال در آن کار بزرگ است. ولی صدِّ از راه خدا و کفر به او و مسجدالحرام و بیرون‌کردن اهلش از آن، بزرگتر است نزد خدا و فتنه بزرگتر از کشتن است و ایشان همواره با شما کارزار می‌کنند تا شما را از دینتان برگردانند اگر بتوانند و هر‌کس از شما از دینش برگردد سپس در حال کفر بمیرد، پس این کسان اعمالشان در دنیا و آخرت ناچیز است و این کسان اهل آتشند که در آن جاوید بمانند.(217)

**نکات:** باید دانست که در‌ این آیات از رسول خداص سؤالاتی شده و چون رسول خداص نمی‌دانسته، خدای تعالی جواب داده و لذا فرموده: ﴿وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾، از آن جمله حکم قتال است که پس از هجرت نازل شده، چون در مکه نفرات مسلمین کم بودند و تمکّن از جهاد نبوده و لذا در سال دوم هجرت که نفرات لایقی مسلمان شدند حکم جهاد آمد و دیگر حکم قتال در ماه حرام و مسجدالحرام است که تحریم شده و دیگر حکم مرتد است که اگر از اسلام برگردد و به انکار اصل و یا به انکار يکی از فروعات مسلَّمۀ بدیهی او کافر می‌شود، که اگر به همان حال بمیرد اهل دوزخ است.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ يَرۡجُونَ رَحۡمَتَ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٢١٨﴾ [البقرة: 218].

**ترجمه:** محققاً آنانکه ایمان بیاورند و آنانکه هجرت کنند و جهاد نمایند در راه خدا، آنان امیدوارند به رحمت خدا و خدا نسبت به ایشان آمرزنده و رحیم است.(218)

**نکات:** جملۀ: ﴿يَرۡجُونَ...﴾ دلالت دارد که هر‌کس متّصف به صفات مؤمنین مهاجرین و مجاهدین شد باید امیدوار به رحمت حق باشد، نه هر‌کس که فاقد این اوصاف و افعال است.

﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِۖ قُلۡ فِيهِمَآ إِثۡمٞ كَبِيرٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثۡمُهُمَآ أَكۡبَرُ مِن نَّفۡعِهِمَاۗ وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَۖ قُلِ ٱلۡعَفۡوَۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَتَفَكَّرُونَ ٢١٩ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۗ وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡيَتَٰمَىٰۖ قُلۡ إِصۡلَاحٞ لَّهُمۡ خَيۡرٞۖ وَإِن تُخَالِطُوهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ ٱلۡمُفۡسِدَ مِنَ ٱلۡمُصۡلِحِۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَعۡنَتَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٢٢٠﴾ [البقرة: 219-220].

**ترجمه:** از تو می‌پرسند از شراب و قمار، بگو در این دو گناهی بزرگ و منافعی برای مردم است و گناهشان بزرگتر از سودشان. و از تو می‌پرسند که چه چیز انفاق کنند؟ بگو زیادی را، خدا چنین بیان می‌کند برای شما آیات را تا شاید فکر کنید(219) در دنیا و آخرت و از یتیمان سؤال می‌کنند؟ بگو برای ایشان اصلاح خوب است و اگر با ایشان مخالطه کنید، پس برادران شمایند و خدای‌تعالی مفسد را از مصلح می‌داند و اگر خدا خواسته بود شما را به رنج افکنده بود، زیرا خدا عزیز و حکیم است.(220)

**نکات:** خمر چنانکه خدا فرموده منافعی دارد، برای دفع بعضی از امراض نافع است، ولی گناه آن بزرگتر و بیشتر از نفع آن می‌باشد. در این آیه صریحاً حرام نشده، امّا چون بنای قرآن در بیان احکام، تدریجی است در اینجا اشاره شده به بزرگی گناه آن و در آیات دیگر حرام شده مانند آیۀ 33 سورۀ اعراف([[334]](#footnote-334)) و آیات 90 و 91 سورۀ مائده([[335]](#footnote-335)). و جملۀ: ﴿قُلِ ٱلۡعَفۡوَ﴾ دلالت دارد که هر چیزی از مخارج و مصارف انسان زیاد آمد باید انفاق کند. و جملۀ: ﴿إِصۡلَاحٞ لَّهُمۡ خَيۡرٞ﴾ دلالت دارد که مسلمان باید به اصلاح جان و مال یتیمان پردازد و ایشان را تربیت کند و خصوصاً سرپرست و ولیِّ ایشان احتراز نکند بلکه با ایشان مخالطه کند و از تعلیم و تربیت طفل کوتاهی ننماید.

﴿وَلَا تَنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكَٰتِ حَتَّىٰ يُؤۡمِنَّۚ وَلَأَمَةٞ مُّؤۡمِنَةٌ خَيۡرٞ مِّن مُّشۡرِكَةٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡۗ وَلَا تُنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤۡمِنُواْۚ وَلَعَبۡدٞ مُّؤۡمِنٌ خَيۡرٞ مِّن مُّشۡرِكٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكُمۡۗ أُوْلَٰٓئِكَ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلۡجَنَّةِ وَٱلۡمَغۡفِرَةِ بِإِذۡنِهِۦۖ وَيُبَيِّنُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٢٢١﴾ [البقرة: 221].

**ترجمه:** زنان مشرکه را نکاح مکنید. تا ایمان آورند و هر آینه کنیز با ایمان از زن مشرکه بهتر است و اگرچه خوش‌آید شما را (یعنی و اگرچه خوشگل باشد) و مردان مشرک را زن مدهید تا ایمان آورند و هر آینه بندۀ مؤمن از مرد مشرک بهتر است و اگرچه شما را به عجب آورد (یعنی سیمای او زیبا باشد و مقصود از بنده و کنیز اسیران جنگی از کفّار هستند) اینان به سوی آتش می‌خوانند و خدا به اذن خویش به سوی بهشت و آمرزش می‌خواند و آیات خود را برای مردم بیان می‌کند تا ایشان متذکّر شوند.(221)

**نکات:** نهی در این آیه برای تحریم است. بنابر‌این عقد زن مشرکه جائز نیست و زن مسلمان بر مشرک حرام است. و جملۀ: ﴿وَلَوۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ﴾ دلالت دارد که زن را باید برای مال و جمال فقط ازدواج نکنند، بلکه دین او بر مال و جمال ترجیح دارد. و مشرک شامل بسیاری از مسلمان‌ نماها نیز می‌شود که امام و مرشد را در صفات و افعال، مانند خدا می‌دانند.

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ ٢٢٢ نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡۖ وَقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُم مُّلَٰقُوهُۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢٢٣﴾ [البقرة: 222-223].

**ترجمه:** و از تو از حیض سؤال می‌کنند، بگو آن آزاری است، پس در وقت حیض از زنان کناره‌گیری کنید و به ایشان نزدیکی نکنید تا پاک شوند، که چون تطهیر کردند نزدیک ایشان بیایید از آنجا که خدا امرتان کرده. زیرا خدا دوست می‌دارد توبه‌کنندگان و دوست می‌دارد تطهیرکنندگان را(222) زنان شما کشتزار شمایند پس کشتزار خود را بیایید هر وقت که خواسته باشید و به نفع خود پیش فرستید(یعنی اعمال صالحه اندوخته و ذخیره نمایید) و از خدا بترسید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد و مژده بده مؤمنین را.(223)

**نکات:** ﴿ٱلۡمَحِيضِ﴾، اسم زمان و مکان و مصدر نیز می‌باشد، در این آیه کلمۀ محیض تکرار شده، اگر اول را مصدر و دوم را اسم زمان بگیریم مناسب‌تر خواهد بود، پس معنی ﴿فَٱعۡتَزِلُواْ﴾ این می‌شود که از مکان حیض یعنی فرج و یا زمان حیض کناره‌گیری کنید، نه از معاشرت. بنابر‌این بوسه و لمس با سایر اعضای زن در ایّام حیض اشکالی ندارد برخلاف قوانین یهود و کفّار دیگر که در ایام حیض به کلّی از معاشرت زن دوری می‌کنند. و جملۀ: ﴿فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾، اشاره به این است که زنان محل زراعت، تخم‌افشانی و شخم‌زار شما و اولاد به منزلۀ محصول آن است، پس با قبل او که محل بذر است نزدیکی کنید نه با دُبر او. و کلمۀ ﴿أَذٗى﴾ دلالت دارد که خون حیض خون فاسد بدبویی است و زن را آزار می‌دهد و بدرنگ نیز می‌باشد و اینها نشانۀ خون حیض و امتیاز آن است از خون بکارت و خون استحاضه. و از سنّت رسولص استفاده می‌شود که اقلّ ‌مدت حیض سه روز و أکثر آن ده روز است. و جملۀ ﴿يَطۡهُرۡنَ﴾ را بسیاری از قرّاء به تخفیف خوانده‌اند که معنی چنین می‌شود: به زنان نزدیک نشوید تا پاک شوند یعنی خون حیض قطع شود، چه غسل کرده باشد و چه غسل نکرده باشد. و امّا اگر به تشدید طبق قرائت بعضی از قرّاء دیگر قرائت شود معنی چنین است؛ تا تطهیر کنند یعنی غسل نمایند. بنابر‌این قرائت، نزدیکی با ایشان جائز نیست تا غسل نمایند. امّا چون قرائت به تخفیف أولی می‌باشد معنی همان است که در تخفیف گفته شد، زیرا قرائت به تشدید برخلاف أصل وموجب تکرار تطهیر است. و مقصود از تطهیر، تطهیر فرج فقط نیست زیرا تطهیر مطلق است ومقیّد نشده به عضوی از اعضاء، پس شامل تمام بدن می‌شود که همان غسل باشد. و جملۀ: ﴿وَقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾، اشاره به این­ است که شکر وجود زنان و بهرۀ آنان این است که برای خود از اعمال صالحه ذخیره نمایید. و این جمله نظیر آیاتی است که فرموده: ﴿وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ﴾.

﴿وَلَا تَجۡعَلُواْ ٱللَّهَ عُرۡضَةٗ لِّأَيۡمَٰنِكُمۡ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصۡلِحُواْ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ٢٢٤﴾ [البقرة: 224].

**ترجمه:** و برای نیکی‌نکردن و تقوا‌ نداشتن و بین مردم اصلاح‌ نکردن خدا را در معرض قسمهای خود قرار ندهید (به خدا قسم نخورید) و خدا شنوا و داناست.(224)

**نکات:** این آیه ممکن است حمل شود به یکی از دو معنی: معنای اول همان است که ذکر شد و مقصود این می‌شود که قسم به خدا را بهانۀ ترک نیکی و تقوی قرار ندهید و نگویید من قسم خورده‌ام که دیگر کار خیر نکنم پس فلان کار خیر را نمی‌کنم و یا فلان اصلاح وخدمت به مردم را نمی‌کنم و یا ترک تقوی می‌کنم، یعنی اگر قسم خورد که کار خیر نکند باید به این قسم اعتناء نکند، پس نباید قسم به خدا را مانع از نیکی، تقوی و اصلاح بین مردم قرار دهد، یعنی چنین قسمی نخورَد و اگر چنین قسمی خورد باید اعتنا نکند و قسم خود را بشکند و برود آن کار نیک را و عمل صالح را انجام دهد، زیرا مورد قسم در وقتی واجب‌العمل است که راجح باشد و در اینجا مورد قسم راجح نبوده است.

معنای دوّم که برای این آیه شده این است که: برای نیکی‌کردن، پرهیزکاربودن و اصلاح بین مردم نمودن، خدا را درمعرض قسمهای خودتان قرار ندهید و مقصود از این معنا آن است که باید خدا در نظر مؤمن عظمت داشته باشد و بی‌مورد او را در معرض قسم نیاورد و این ترک قسم نیکی و تقوی است و موجب می‌شود که انسان در نظر مردم وزین گردد و در مقام اصلاح ذات‌البین کلام او مسموع باشد. ولی معنای اوّل اظهر است، که حرف ﴿أَن﴾ برای ترک باشد، یعنی قسم برای ترک خیر و تقوی و اصلاح نباید خورد، چنانکه در آیۀ: ﴿يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ أَن تَضِلُّواْ﴾([[336]](#footnote-336))، و آیۀ: ﴿وَجَعَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمۡ﴾([[337]](#footnote-337))، و آیات: 15 سورۀ نحل، 10 لقمان، 41 فاطر، 17 نور، 19 مائده، 172 اعراف، 56 زمر و 156 انعام، که حرف ﴿أَن﴾ در این آیات ذکر شده، از حرف ﴿أَن﴾ برای منع و دفع نیز استفاده نموده‌اند. به هرحال انسان باید سعی کند قسم را چه برای امر حق و چه باطل ترک گوید.

﴿لَّا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتۡ قُلُوبُكُمۡۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٞ ٢٢٥﴾ [البقرة: 225].

**ترجمه:** خدا شما را به واسطۀ لغو در قسمهایتان مؤاخذه نمی‌کند ولیکن شما را به آنچه دلهایتان کسب کرده مؤاخذه می‌کند و خدا آمرزنده و بردبار است.(225)

**نکات:** لغو در قسم دو قسم است: اول بدون فکر و اراده قسم خوردن، که مؤاخذه ندارد و در مقابل آن قسم با اراده که اگر بشکند مؤاخذه دارد. دوم چیزی را به عقیدۀ خود در واقع و خارج موجود می‌بیند و لذا قسم می‌خورد، سپس معلوم می‌شود که برخلاف واقع بوده، این قسم مؤاخذه ندارد و در مقابل آن، چیزی را برخلاف واقع می‌داند باز برای اثبات آن قسم می‌خورد که این مؤاخذه دارد و مؤاخذه برای این است که قلباً می‌دانسته بر خلاف است. و هرگاه قسم برای فعل معصیتی باشد مانند قسم خوردن برای فعل حرام و یا ترک واجب، اگر چه خوردن چنین قسمهایی از گناهان و حرام است، ولی ظاهراً کفّاره ندارد، زیرا قسمی منعقد نمی‌شود.

﴿لِّلَّذِينَ يُؤۡلُونَ مِن نِّسَآئِهِمۡ تَرَبُّصُ أَرۡبَعَةِ أَشۡهُرٖۖ فَإِن فَآءُو فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٢٢٦ وَإِنۡ عَزَمُواْ ٱلطَّلَٰقَ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ٢٢٧﴾ [البقرة: 2226-227].

**ترجمه:** برای آنانکه از زنان‌شان ایلاء می‌کنند، انتظار بردن چهار ماه است، پس اگر برگردد خدا آمرزنده و رحیم است(226) و اگر قصد طلاق کنند پس محققا خدا شنوا و داناست.(227)

**نکات:** ایلاء عبارت است از اینکه مردی قسم بخورد که با زن خود هم‌بستر نشود، چه قسم او مطلق باشد و چه ابدی و چه مقیّد به زمان زیادتر از چهارماه و قصد او از قسم اذیّت و آزار همسر خود باشد، اگر چنین قسمی خورد، زن او برای حق خود می‌تواند مراجعه به حاکم کند، تا حاکم مرد را وادار به برگشت از قسم نماید و یا طلاق دهد. و اگر خود مرد برگشت از قسمی که خورده، آیا کفّاره دارد و یا خیر، مورد اختلاف است و در آیه صحبتی از کفّاره نیست. و گفته‌اند کفّارۀ آن اطعام ده مسکین است و یا دادن لباس به ده مسکین و اگر ندارد سه روز روزه بگیرد. ولی به نظر ما کفّاره ندارد زیرا قسم‌خوردن به ترک وطئ راجح و مشروع نیست و می‌توان گفت قسم منعقد نمی‌شود. پس ظاهر آن است کفّاره ندارد، و از آیه نیز کفّاره استفاده نمی‌شود.

﴿وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖۚ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكۡتُمۡنَ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِيٓ أَرۡحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤۡمِنَّ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنۡ أَرَادُوٓاْ إِصۡلَٰحٗاۚ وَلَهُنَّ مِثۡلُ ٱلَّذِي عَلَيۡهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ وَلِلرِّجَالِ عَلَيۡهِنَّ دَرَجَةٞۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٢٨﴾ [البقرة: 228].

**ترجمه:** و طلاق داده شدگان سه طهر انتظار می‌برند و خودداری کنند و برای ایشان حلال نیست که کتمان کنند آنچه را خدا در رحم ایشان آفریده اگر به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و شوهران‌شان به بازآوردنشان در این مدت سزاوارترند اگر ارادۀ اصلاح نمایند و به نفع ایشان است مانند آنچه بر ضرر ایشان است به خوبی و برای مردان بر ایشان یک درجه برتری است و خدا عزیز و حکیم است.(228)

**نکات:** مقصود از ﴿قُرُوٓءٖ﴾ که جمع **«قرء»** است، طهر می‌باشد، زیرا «**قُرء»** به معنی حیض و طهر آمده، ولی اینجا چون عدد ثلاثه مؤنث است باید قرء به معنی طهر باشد که مذکر است به قاعدۀ «في ثَلاثٍ وسَبعَةٍ بَعدَهُ ذَكر أنِّث بِعَكس ما اشتُهِرا»، پس چون عدد مؤنث شد تمیز مذکّر است که به معنی حیض نیست زیرا حیض مؤنث است. و جملۀ: ﴿وَلَا يَحِلُّ...﴾ دلالت دارد که در سه چیز باید به قول زن مراجعه کرد و قول او معتبر است و کتمان این سه امر بر زن جائز نیست، زیرا موجب ابطال حقِّ زوج می‌شود و آن سه چیز طهر، حیض و حمل است، مثلاً اگر معلوم نباشد که زن در حال طلاق، حیض بوده یا نه، باید از خود او پرسید. و طلاق به معنی رها کردن، و صیغۀ آن این است که طلاق‌دهنده در حضور دو عادل بگوید: «زَوجتِي فُلَانَة طَالِق».

﴿ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖ﴾ دلالت دارد که پس از وقوع طلاق زن باید سه طهر عدّه نگه دارد و مطابق: ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ...﴾ شوهر او می‌تواند رجوع کند و طلاق کأن لم یکن می‌شود و احتیاج به عقد جدیدی ندارد. و جملۀ ﴿وَلَهُنَّ مِثۡلُ ٱلَّذِي...﴾ دلالت دارد که هر یک از زوجین حقوقی بر دیگری دارند، امّا حقّ زوجه عبارت است از مهر، نفقه، سکن، کسوه و حق هم‌خوابگی. و اما حق زوج عبارت است از اطاعت زوجه از او و مال و آبروی او را حفظ‌ کردن و نطفۀ او را در رحم نگه‌داشتن و کسی را بر فراش او نیاوردن و از خانۀ او چیزی بدون إذن او بر ندارد و از هم‌خوابگی جلوگیری ننماید و بدون إذن او از منزل او خارج نشود. و جملۀ ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيۡهِنَّ﴾ درجه دلالت دارد که تصمیم و تشخیص نهایی در امور زندگی را زوج بگیرد و نیز گفته‌اند حقّ زوج مقداری زیادتر است مثلاً زوجه بدون إذن او روزۀ مستحبی نگیرد و مسافرت غیرواجب نرود، و اگر زوج رجوع کرد بپذیرد طبق جملۀ: ﴿أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ﴾.

﴿ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِۖ فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٖۗ وَلَا يَحِلُّ لَكُمۡ أَن تَأۡخُذُواْ مِمَّآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ شَيۡ‍ًٔا إِلَّآ أَن يَخَافَآ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَا فِيمَا ٱفۡتَدَتۡ بِهِۦۗ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعۡتَدُوهَاۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٢٩ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوۡجًا غَيۡرَهُۥۗ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يَتَرَاجَعَآ إِن ظَنَّآ أَن يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِۗ وَتِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٢٣٠ وَإِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمۡسِكُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٖۚ وَلَا تُمۡسِكُوهُنَّ ضِرَارٗا لِّتَعۡتَدُواْۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَقَدۡ ظَلَمَ نَفۡسَهُۥۚ وَلَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ هُزُوٗاۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَمَآ أَنزَلَ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡحِكۡمَةِ يَعِظُكُم بِهِۦۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ٢٣١﴾

[البقرة: 229-231].

**ترجمه:** طلاق دو بار است، پس از آن یا به خوبی و خوشی نگاه‌ داشتن و یا به خوبی رهاکردن و برای شما حلال نیست که از آنچه به ایشان داده­اید چیزی بگیرید، مگر آنکه بترسند که حدود خدا را بر پای ندارند پس اگر بترسید که حدود خدا را برپای ندارند، باکی نیست بر ایشان در آنچه زن فدا دهد، این است حدود خدا، از آن تجاوز مکنید و هر کس از حدود خدا تجاوز کند پس خود ایشان ستمگرند(229) پس اگر (برای بار سوّم) آن زن را طلاق دهد، پس از طلاق دیگر آن زن برای او حلال نیست، تا اینکه آن زن با مرد دیگری ازدواج کند، پس اگر زوج ثانی آن زن را طلاق دهد، بر آن دو (زوج اوّل و زن) باکی نیست که به یکدیگر مراجعه کنند اگر گمان داشته باشند که حدود خدا را برپا می‌دارند و این است حدود خدا که بیان می‌کند برای قومی که بدانند(230) و چون زنان را طلاق دادید پس به آخر مدّتشان رسیدند یا ایشان را به خوبی و خوشی نگه دارید و یا به خوبی و خوشی رهایشان کنید و برای ضرر زدن ایشان را نگه ندارید تا اینکه (به حقوقشان) تعدّی کنید و هر‌کس این کار کند محقّقاً به خود ستم کرده. و آیات خدا را به استهزاء مگیرید و از نعمت خدا بر شما و آنچه بر شما نازل نموده از کتاب و حکمت یاد کنید، خدا شما را به آن پند می دهد و بترسید از خدا و بدانید که خدا به هر چیزی داناست.(231)

**نکات:** کلمۀ ﴿مَرَّتَانِ﴾ دلالت دارد که اگر در یک مرتبه دو طلاق ویا سه طلاق را بخواند صحیح نیست مانند اینکه بگوید «هي طالق ثلاثاً» بلکه باید «مرّة بعد مرّة أخرى» اجرای طلاق بکند و دیگر اینکه دلالت دارد بر امکان رجوع، زیرا اگر رجوع نباشد که طلاق ثانی و ثالث ممکن نیست و طلاق مطلّقه تحصیل حاصل است و معنی ندارد. و جملۀ: ﴿فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٖ﴾ این است که یا مرد رجوع کند و طبق عرف به خوبی او را نگه دارد و یا او را رها کند تا عدّه تمام شود و آن زن مختارۀ خود گردد.

و جملۀ: ﴿فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُۥ...﴾ اشاره به طلاق سوم است، که اگر پس از طلاق دوم رجوع کرد و طلاق داد، دیگر حق رجوع ندارد تا اینکه زن بتواند با مرد دیگری که مورد علاقۀ او و دلخواهش باشد، ازدواج کند. پس شوهر دوم اگر به اختیار خود آن زن را طلاق داد و عدّه گذشت، شوهر اول در صورت تمایلِ زن، می‌تواند به عقد جدید به او مراجعت کند، اما این رجوع هم به شرط إقامۀ حدود الهی است چنانکه فرموده: ﴿إِن ظَنَّآ أَن يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ﴾، که از جمله شوهر باید بداخلاقی و شقاق را ترک کند. پس یکی از علل حرمت رجوع در طلاق سوّم تأدیب زوج است. و جملۀ: ﴿فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ...﴾ دلالت دارد که زوج دوم پس از آنکه زن را به عقد دائم درآورد، اگر آن زن را نخواست می‌تواند او را طلاق دهد، و إلّا می‌تواند او را طلاق ندهد. و مقصود از جملۀ ﴿تَنكِحَ زَوۡجًا غَيۡرَهُۥ﴾ وطئ شوهر دوم است، زیرا کلمۀ زوج دلالت دارد بر اینکه چون مصداق زوج شد نکاح کند، و نکاح زوج همان «وطئ» است و باید عقد زوج دوم منجّز باشد نه مشروط به طلاق، زیرا نکاح مشروط و یا معلّق صحیح نیست.

﴿وَإِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعۡضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحۡنَ أَزۡوَٰجَهُنَّ إِذَا تَرَٰضَوۡاْ بَيۡنَهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِۗ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ مِنكُمۡ يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۗ ذَٰلِكُمۡ أَزۡكَىٰ لَكُمۡ وَأَطۡهَرُۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٢٣٢﴾ [البقرة: 232].

**ترجمه:** و چون زنان را طلاق دادید و به پایان مدّت خود رسیدند، منع‌شان نکنید از نکاح شوهرانشان(سابق یا زوج دیگر) وقتی که به رضای یکدیگر باشند به خوبی، به این پند داده می‌شود آنکه از شما به روز بازپسین ایمان دارد، این برای شما پاکیزه‌تر و پاکتر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.(232)

**نکات:** در زمان جاهلیّت چون زنی را طلاق می‌دادند مانع از شوهر کردن به دیگری بودند و این ستمی بود به زنان مطلّقه و خدا این ستم را از ایشان برداشت بواسطۀ نزول این آیات.

﴿۞وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ لِمَنۡ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَۚ وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ رِزۡقُهُنَّ وَكِسۡوَتُهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ لَا تُكَلَّفُ نَفۡسٌ إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةُۢ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوۡلُودٞ لَّهُۥ بِوَلَدِهِۦۚ وَعَلَى ٱلۡوَارِثِ مِثۡلُ ذَٰلِكَۗ فَإِنۡ أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٖ مِّنۡهُمَا وَتَشَاوُرٖ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَاۗ وَإِنۡ أَرَدتُّمۡ أَن تَسۡتَرۡضِعُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا سَلَّمۡتُم مَّآ ءَاتَيۡتُم بِٱلۡمَعۡرُوفِۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ٢٣٣﴾ [البقرة: 233].

**ترجمه:** و مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند، این حکم برای کسی است که بخواهد شیر دادن را تمام و کامل گرداند و روزی زنانِ شیرده و جامۀ ایشان به خوبی و به طور متعارف بر پدر است؛ بر هیچکس تکلیفی بیش از توانایی او نمی‌شود، نه هیچ مادری به خاطر فرزندش زیان ببیند و نه هیچ پدری به خاطر فرزندش و (با فوت شدن پدر) مانند این (هزینه) بر وارث است، پس اگر والدین بازگرفتن از شیر را خواستند از روی خوشنودی طرفین و مشورت ایشان باکی نیست و اگر خواستید دایۀ شیردهی برای فرزندانتان بجویید بر شما باکی نیست زمانی­که آنچه (ازحقوق به دایه) می­دهید به­ خوبی تسلیم کنید و بترسید از خدا، و بدانید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست.(233)

**نکات:** ﴿يُرۡضِعۡنَ﴾خبر به معنی انشاء است و دلالت بر امر دارد، زیرا اگر خبر باشد طبق واقع نیست زیرا هر مادری طفل خود را شیر نمی‌دهد و بر مادر این امر واجب است در جایی­که دایۀ شیردهی پیدا نشود و یا پدر استطاعت أجیر گرفتن را نداشته باشد و خصوصاً إرضاع «لِبا» بر مادر لازم است و «لِبا» اوّلین شیری است که پس از تولّد طفل به پستان مادر می‌آید، زیرا باعث حیات طفل است و در غیر این­موارد مادر أولی از دیگران است برای شیردادن. و ﴿حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِ﴾ دلالت دارد که مدّت رضاع دو سال است و کاملین اشاره به این است که باید 24 ماه باشد. و جملۀ: ﴿لِمَنۡ أَرَادَ...﴾ دلالت دارد که شیر را برای خاطر پدر می‌دهند و أجرت از او می‌گیرند زیرا ﴿لِمَنۡ أَرَادَ﴾ پدر است و دلالت دارد که خاتمۀ رضاع دو سال است و لذا اگر پس از آن شیر بدهند، حکم رضاع ندارد و جملۀ: ﴿لِمَنۡ أَرَادَ أَن يُتِمَّ...﴾ اشاره به این است که رضاع موقوف به خواست پدر است، که دو سال شیر به طفل خود برساند و واجب نیست. پس اگر والدین با مشورت یکدیگر خواستند، می‌توانند قبل از اتمام دو سال بچه را از شیر باز دارند، البتّه مصلحت طفل را مراعات کنند. وجملۀ: ﴿وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ...﴾ دلالت دارد که پدر باید أجرت رضاع را بدهد، زیرا ﴿عَلَى﴾ برای وجوب است و خدا پدر را به عنوان ﴿مَوۡلُودِ لَهُ﴾ ذکر کرده نه به عنوان زوج، زیرا اگر پدری مادر طفل را طلاق داد زوج نیست، امّا پدر هست، باز باید أجرت را بپردازد. و ﴿مَوۡلُودِ لَهُ﴾ اشاره به این است که فرزند منسوب به پدر است. و جملۀ: ﴿رِزۡقُهُنَّ وَكِسۡوَتُهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ دلالت دارد که پدر باید مخارج مادر طفل را طبق عرف بدهد، یعنی «أجرة‌المثل» بدهد نه کمتر. و جملۀ: ﴿لَاتُضَآرَّ﴾ اگر فعل معلوم باشد معنی چنین می‌شود مادر به فرزند خود ضرر نزند به ترک شیردادن، چه برای لج‌بازی و یا ناسازگاری با پدر طفل و همچنین پدر به طفل خود ضرر نزند که برای عناد، بچه را از مادر جدا نماید، زیرا مادر از هر‌کسی مهربان‌تر است. و امّا اگر فعل مجهول باشد معنی چنین می‌شود؛ به مادر ضرر نخورد به واسطۀ فرزندش به اینکه پدر اجرت رضاع را به او ندهد و همچنین به پدر ضرر نخورد به واسطۀ طفل که مادر به خاطر مراعات طفل از جماع خودداری کند که مبادا حامله شود و شیرش کم گردد. و جملۀ: ﴿لَا تُكَلَّفُ نَفۡسٌ إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ قانونی است کلّی که در تمام ابواب فقه جاری است، یعنی هیچ کس مکلّف نیست مگر به قدر وسعش و خدا زیادتر از وسع نخواسته و وُسع مقابل ضیق است، یعنی خدا تکلیفی که در آن زحمت و فشار باشد نخواسته و وسع کمتر از طاقت است، مثلاً پیری که طاقت دارد روزه بگیرد ولی در زحمت و فشار واقع می‌شود، خدا از او روزه نخواسته و فرموده: ﴿وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدۡيَةٞ طَعَامُ مِسۡكِينٖ﴾ و در اینجا این قانون دلالت دارد که نفقه و کسوه‌ای‌ که زوج به مادر طفل می‌دهد باید طبق وسع او باشد و شیردادن مادر نیز باید طبق وسع او باشد. و جملۀ: ﴿وَعَلَى ٱلۡوَارِثِ مِثۡلُ ذَٰلِكَ﴾ دلالت دارد که اگر طفل مالی دارد از مال خودش اجرت رضاعش را بدهند و اگر پدر او فوت شده و طفل مالی ندارد، رضاع با جدّ و مادر است که وارث اویند و اگر جد و مادر او نیز فوت شده‌اند، سایر ورثه باید طفل را چنانکه گفته شد، شیر او را فراهم نمایند. و جملۀ: ﴿فَإِنۡ أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٖ﴾ دلالت دارد که اگر والدین بچه خواستند کمتر از دو سال او را شیر دهند، باید به صلاح‌دید، صواب دید، مشورت و رضایت هر دو باشد که مصلحت طفل کاملاً مراعات شود. و جملۀ: ﴿وَإِنۡ أَرَدتُّمۡ...﴾ دلالت دارد که پدر می‌تواند مرضعه‌ای غیر از مادر بگیرد به شرطی که به فرزند لطمه وارد نشود.

﴿وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوۡنَ مِنكُمۡ وَيَذَرُونَ أَزۡوَٰجٗا يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرۡبَعَةَ أَشۡهُرٖ وَعَشۡرٗاۖ فَإِذَا بَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِيمَا فَعَلۡنَ فِيٓ أَنفُسِهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ٢٣٤ وَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِيمَا عَرَّضۡتُم بِهِۦ مِنۡ خِطۡبَةِ ٱلنِّسَآءِ أَوۡ أَكۡنَنتُمۡ فِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمۡ سَتَذۡكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّآ أَن تَقُولُواْ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗاۚ وَلَا تَعۡزِمُواْ عُقۡدَةَ ٱلنِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡكِتَٰبُ أَجَلَهُۥۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ فَٱحۡذَرُوهُۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ ٢٣٥﴾ [البقرة: 234-235].

**ترجمه:** و آنانکه از شما وفات می‌کنند و همسرانی می‌گذارند،آن همسران باید انتظار برند و به قدر چهار ماه و ده روز خودداری کنند، پس چون این مدت را به پایان رسانیدند، در آنچه در حق خودشان به خوبی و متعارف انجام دهند بر شما باکی نیست و خدا به آنچه بکنید آگاه است (234) و بر شما باکی نیست در تعریض شما از خواستگاری زنان و یا در دل خود پنهان نمودنتان، خدا دانسته که شما به یاد زنان خواهيد بود، لیکن وعدۀ سری مگذارید مگر اینکه گفتار خوبی بگویید و عقد نکاح را قصد مکنید تا عدۀ لازمه به پایان رسد و بدانید که خدا آنچه رادر دلهای شماست می‌داند از او حذر کنید و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است.(235)

**نکات:** در این آیه عدّۀ وفات را چهار ماه و ده روز قرار داده، سپس در جملۀ ﴿فَلَا جُنَاحَ...﴾ فرموده که پس از پایان عدّه، زنان شوهر مرده هر کار مشروعی بکنند، آزادند، که شوهر بروند یا خیر. و پس از آن فرموده اگر با آن زنان تعریض کنید اشکالی ندارد و تعریض([[338]](#footnote-338)) آن است که؛ به آن زن بگوید در خدمت شما حاضرم و یا من شما را دوست دارم و از این قبیل جملات که آن زن بفهمد برای تزویج او بی‌میل نیست، ولی مادامی­ که عدّه تمام نشده صریحاً خواستگاری نکند، اگر چه در دل قصد خواستگاری داشته باشد. و وعدۀ سرّی به زناشویی و یا کار نامشروع نیز جائز نیست چنانکه در آیه ذکر شده. و در جملۀ: ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ...﴾، تهدیدی شدیدی است برای متخلّفین از قانون الهی.

﴿لَّا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ إِن طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ مَا لَمۡ تَمَسُّوهُنَّ أَوۡ تَفۡرِضُواْ لَهُنَّ فَرِيضَةٗۚ وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى ٱلۡمُوسِعِ قَدَرُهُۥ وَعَلَى ٱلۡمُقۡتِرِ قَدَرُهُۥ مَتَٰعَۢا بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٢٣٦﴾ [البقرة: 236].

**ترجمه:** اگر زنان را مادامی­که ایشان را مس نکرده باشید (یعنی جماع نکرده‌اید) و مهری مقرر نکرده باشید طلاق دهید، بر شما گناهی نیست، ولی بهره‌ای بدهیدشان، بر توانگر است به اندازۀ خود و بر تنگدست فقیر است به اندازۀ خود، بهره‌ای به خوبی، که حقّی است برعهدۀ نیکوکاران.(236)

**نکات:** این آیه دلالت داد که اگر در عقدی مهر ذکر نشده، عقد صحیح است و اگر دخول نکرده طلاق واقع شد، باید مرد چیزی بدهد. اگر گفته شود نصف مهرالمثل را بدهد، اشکالی ندارد.

﴿وَإِن طَلَّقۡتُمُوهُنَّ مِن قَبۡلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدۡ فَرَضۡتُمۡ لَهُنَّ فَرِيضَةٗ فَنِصۡفُ مَا فَرَضۡتُمۡ إِلَّآ أَن يَعۡفُونَ أَوۡ يَعۡفُوَاْ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ عُقۡدَةُ ٱلنِّكَاحِۚ وَأَن تَعۡفُوٓاْ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۚ وَلَا تَنسَوُاْ ٱلۡفَضۡلَ بَيۡنَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ ٢٣٧﴾ [البقرة: 237].

**ترجمه:** و اگر زنان را طلاق دهید پیش از آنکه مس کنید (قبل از دخول) در حالیکه برای‌شان مهری مقرّر کرده‌اید، پس باید نصف آنچه معیّن کرده‌اید بپردازید، مگر آنکه آن زن ببخشد و یا آن کسی که عقد نکاح به دستش می‌باشد ببخشد و گذشت شما به پرهیزکاری نزدیکتر است و برتری و احسان بین خودتان را فراموش نکنید، زیرا خدا به آنچه می‌کنید بیناست.(237)

**نکات:** ممکن است مقصود از کلمۀ ﴿ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ عُقۡدَةُ ٱلنِّكَاحِۚ﴾ زوج باشد و ممکن است ولیِّ زوجه باشد، هر کدام گذشت کنند اشکالی ندارد.

﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ٢٣٨﴾ [البقرة: 238].

**ترجمه:** بر نمازها و نماز وسط‌تر محافظت کنید و برای خدا در حال فروتنی قیام کنید.(238)

**نکات:** این آیه دلالت دارد که نمازهای واجبی یومیّه پنج نماز است، زیرا امر شده به صلوات و صلوات جمع است و جمع اطلاق می‌شود بر سه و بر بیشتر از آن، ولی باید عددی باشد که دارای وسط‌تر باشد و عددی که وسط‌تر([[339]](#footnote-339)) داشته باشد، همان پنج است و از پنج کمتر نمی‌شود، زیرا وُسطی مؤنّث أوسط است مانند أکبر و کبری، و أصغر و صغری، و چون صلاة تأنیث لفظی دارد صفت آن را وُسطی آورده که به معنی وسط‌تر است. پس مکلّف باید نمازها را حفظ کند، خصوصاً نماز وسط‌تر را که وسطی باشد. اما نماز وُسطی آیا ظهر است و یا صبح، یا عصر، یا مغرب و یا نماز جمعه، مورد اختلاف است. در اینجا نماز وسطی را اسم تفضیل گرفتیم و ممکن است اسم تفضیل نباشد و به معنی میانه باشد.

﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ فَرِجَالًا أَوۡ رُكۡبَانٗاۖ فَإِذَآ أَمِنتُمۡ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ ٢٣٩﴾ [البقرة: 239].

**ترجمه:** پس اگر بترسید (حال جنگ) در حالیکه پیاده و یا سوارید نماز را بجا آرید، پس چون ایمن شوید یاد خدا کنید و نماز را بخوانید چنانکه به شما آموخته آنچه را نمی‌دانستید.(239)

**نکات:** مقصود از این آیه نماز خوف در حال جنگ می‌باشد که هر طور امکان دارد و ایستاده و یا سواره نماز بخواند و اگر طهارت ندارد تیمّم کند و اگر رکوع و سجود برای او موجب خطر است به اشاره رکوع و سجود کند و اگر تمکّن از استقبال قبله ندارد به هر طرف می‌تواند توجّه کند، ولی «تکبیرة‌الإحرام» را رو به قبله گوید برای اینکه خدا در سورۀ تغابن آیۀ 16 فرموده: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾([[340]](#footnote-340))،و در سورۀ بقره: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ﴾([[341]](#footnote-341)). و:﴿لَا تُكَلَّفُ نَفۡسٌ إِلَّا وُسۡعَهَاۚ﴾([[342]](#footnote-342)).

﴿وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوۡنَ مِنكُمۡ وَيَذَرُونَ أَزۡوَٰجٗا وَصِيَّةٗ لِّأَزۡوَٰجِهِم مَّتَٰعًا إِلَى ٱلۡحَوۡلِ غَيۡرَ إِخۡرَاجٖۚ فَإِنۡ خَرَجۡنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِي مَا فَعَلۡنَ فِيٓ أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعۡرُوفٖۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٢٤٠﴾ [البقرة: 240].

**ترجمه:** و آنانکه از شما می‌میرند و همسرانی می‌گذارند، برای همسرانشان، متاعی را تا یک سال وصیّت نمایند، در صورتی­که زنان از منزل خارج نشوند، پس اگر خارج شدند بر شما باکی نیست آنچه در حق خود به طور معروف انجام دهند و خدا عزیز و حکیم است.(240)

**نکات:** بعضی از دانشمندان گمان کرده­اند وصیّت تا یک سال برای زن، در این آیه، عدّۀ آن زن یک سال است و گفته­اند منافات دارد با آیۀ 234 که عده را چهار ماه و ده روز معیّن نموده، پس گفته این منسوخ و آن ناسخ این است. ولی باید دانست که این دو آیه به هم مربوط نیست، زیرا آن آیه راجع به عدّه است و این آیه که ماندن یک سال باشد، به عنوان وصیّت است و زن می‌تواند قبول نکند و قبل از یکسال از منزل شوهرش خارج گردد و می‌تواند شوهری اختیار کند.

﴿وَلِلۡمُطَلَّقَٰتِ مَتَٰعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٤١ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٢٤٢﴾ [البقرة: 241-242].

**ترجمه:** و برای زنان طلاق داده شده به طور معروف بهره‌ای است که سزاوار و ثابت است برای پرهیزکاران(241) خدا آیات خود را چنین بیان می‌کند برای شما شاید تعقّل کنید.(242)

**نکات:** مقصود از بهرۀ مذکور در آیه ظاهراً نفقه می‌باشد که باید به زن مطلّقه بدهند مادامی که در عده است.

﴿۞أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَهُمۡ أُلُوفٌ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِ فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحۡيَٰهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشۡكُرُونَ ٢٤٣﴾ [البقرة: 243].

**ترجمه:** آیا به آنان­که ازخانه‌های خود خارج شدند، نظرنکردی، درحالی­که هزاران نفر بودند برای فرار از مرگ، پس خدا فرمود بمیرید، سپس ایشان را زنده کرد، زیرا خدا محقّقاً صاحب فضل و تفضّل بر مردم است، ولیکن بیشتر مردم شکرگزاری نمی‌کنند.(243)

نکات: مقصود از رؤیت و نظر، دید عقلی و علمی است و مقصود از جملۀ: ﴿ٱلَّذِينَ خَرَجُواْ...﴾ قوم حزقیل نبی است که ایشان را به جهاد دعوت کرد و او را اجابت نکردند، بلکه از جهاد اظهار کراهت کردند، حق‌تعالی بیماری وبا و طاعون میانشان افکند، ایشان برای فرار از مرگ از وطن خود خارج شدند، در حالیکه ده هزار و به قولی سی‌هزار و به قولی هفتاد هزار نفر بودند، در میان دشتی رسیدند که فرمان خدا رسید، ﴿مُوتُواْ﴾، همه مردند، پس از مدّتی به فرمان خدا زنده شدند و استخوان­هایشان جمع و گوشت به آنها روئیده شد. و خدا این قضیّه را ذکر نموده برای اینکه مسلمین از جهاد در راه خدا دوری نکنند و برای حفظ حیات خود عصیان امر خدا ننمایند و بدانند که فرار از مرگ فائده ندارد. مخفی نماند ﴿أُلُوفٌ﴾ که در آیه ذکر شده جمع کثرت می‌باشد و دلالت بر ده هزار بیشتر دارد و إحیاء آنان برای دعای پیغمبرشان بود، کما نُقِل.

﴿وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ٢٤٤ مَّن ذَا ٱلَّذِي يُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ أَضۡعَافٗا كَثِيرَةٗۚ وَٱللَّهُ يَقۡبِضُ وَيَبۡصُۜطُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٢٤٥﴾

[البقرة: 244-245].

**ترجمه:** و در راه خدا قتال کنید و بدانید که خدا شنوا و داناست(244) کیست آنکه به خدا قرض نیکو دهد، پس خدا برای او زیادگرداند به اضعاف بسیاری و خدا می‌گیرد و می‌دهد و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.(245)

**نکات**: با اینکه هر‌کس هر چه دارد از خداست و او عطا کرده، ولی برای تشویق بندگان به انفاق از بنده قرض خواسته و مقصود از این انفاق مطلق صدقات است، که آن را قرض‌الحسن خوانده، چون قرض واجب نیست و یا اینکه انفاق در جهاد است به قرینۀ آیۀ قبل، که امر به جهاد است و باید أغنیاء زاد و توشۀ جنگی را برای فقراء فراهم کنند، تا هر‌کسی بتواند آمادۀ جهاد گردد. هر کدام باشد شامل انفاق فی سبیل‌الله است، ولی کلمۀ ﴿فِي سَبِيلِ﴾ اکثر در جهاد استعمال می‌شود، زیرا به واسطۀ جهاد راه خدا‌پرستی برای جهانیان بازمی‌گردد و آیۀ بعد نیز در تشویق به قتال است.

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلۡمَلَإِ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ مِنۢ بَعۡدِ مُوسَىٰٓ إِذۡ قَالُواْ لِنَبِيّٖ لَّهُمُ ٱبۡعَثۡ لَنَا مَلِكٗا نُّقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ قَالَ هَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ أَلَّا تُقَٰتِلُواْۖ قَالُواْ وَمَا لَنَآ أَلَّا نُقَٰتِلَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَدۡ أُخۡرِجۡنَا مِن دِيَٰرِنَا وَأَبۡنَآئِنَاۖ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقِتَالُ تَوَلَّوۡاْ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنۡهُمۡۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ٢٤٦ وَقَالَ لَهُمۡ نَبِيُّهُمۡ إِنَّ ٱللَّهَ قَدۡ بَعَثَ لَكُمۡ طَالُوتَ مَلِكٗاۚ قَالُوٓاْ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ ٱلۡمُلۡكُ عَلَيۡنَا وَنَحۡنُ أَحَقُّ بِٱلۡمُلۡكِ مِنۡهُ وَلَمۡ يُؤۡتَ سَعَةٗ مِّنَ ٱلۡمَالِۚ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰهُ عَلَيۡكُمۡ وَزَادَهُۥ بَسۡطَةٗ فِي ٱلۡعِلۡمِ وَٱلۡجِسۡمِۖ وَٱللَّهُ يُؤۡتِي مُلۡكَهُۥ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ٢٤٧ وَقَالَ لَهُمۡ نَبِيُّهُمۡ إِنَّ ءَايَةَ مُلۡكِهِۦٓ أَن يَأۡتِيَكُمُ ٱلتَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَبَقِيَّةٞ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَءَالُ هَٰرُونَ تَحۡمِلُهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٤٨ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِٱلۡجُنُودِ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ مُبۡتَلِيكُم بِنَهَرٖ فَمَن شَرِبَ مِنۡهُ فَلَيۡسَ مِنِّي وَمَن لَّمۡ يَطۡعَمۡهُ فَإِنَّهُۥ مِنِّيٓ إِلَّا مَنِ ٱغۡتَرَفَ غُرۡفَةَۢ بِيَدِهِۦۚ فَشَرِبُواْ مِنۡهُ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنۡهُمۡۚ فَلَمَّا جَاوَزَهُۥ هُوَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ قَالُواْ لَا طَاقَةَ لَنَا ٱلۡيَوۡمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦۚ قَالَ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ ٱللَّهِ كَم مِّن فِئَةٖ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةٗ كَثِيرَةَۢ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ٢٤٩﴾ [البقرة: 246-249].

**ترجمه:** آیا توجه نکردی به گروهی از بنی‌اسرائیل پس از موسی، زمانی که به پیامبرشان گفتند: پادشاهی برای ما برانگیز که در راه خدا قتال کنیم. گفت: آیا ممکن است که اگر بر شما قتال مقرر شود قتال نکنید؟ گفتند: برای چه ما قتال در راه خدا نکنیم درحالی­که ما را از خانه­هایمان و فرزندانمان بیرون کردند، پس چون قتال بر ایشان مقرّر شد اعراض کردند جُز کمی از ایشان و خدا به حال ستمگران داناست(246) و پیامبرشان به آنان گفت: که خدا برای شما طالوت را برای پادشاهی برانگیخه است. گفتند:چگونه او بر ما پادشاه باشد و حال آنکه ما از او به شاهی سزاوارتریم و به او وسعتی از جهت مال داده نشده. پیمبرشان گفت: خدا او را بر شما برگزید و او را در علم و جسم زیادتی داده و خدا ملکش را به هر‌کس بخواهد می‌دهد و خدا گشایش‌دهندۀ داناست(247) و پیامبرشان به آنان گفت: به تحقیق نشانۀ پادشاهی او این است که تابوتی که در آن است سکینه و آرامشی از پروردگارتان و بقیّه‌ای از آنچه خانوادۀ موسی و خانوادۀ هارون برجای گذاشتند، نزد شما بیاید، که آن را فرشتگان حمل می‌نمایند، به تحقیق اگر ایمان داشته باشید، برای شما در آن نشانه و معجزه‌ است (248) پس چون طالوت لشکریان را انتخاب کرد و از شهر بیرون برد، گفت: محقّقاً بدانید که خدا شما را به نهری امتحان می‌کند، پس هر‌کس از آن بیاشامد، از من و پیرو من نیست و هر‌کس آن را نچشد براستی او از من است، مگر آنکه مشتی از آن آب به دست خود بردارد. پس (همه) از آن نهر آشامیدند مگر اندکی از ایشان، پس چون او و آنان که به او ایمان داشتند از آن نهر گذشتند گفتند: امروز ما را در مقابل جالوت و لشکریانش طاقتی نیست، ولی کسانی­که به ملاقات رحمت خدا یقین داشتند گفتند: چه بسا گروه کمی که به اذن خدا بر گروه بسیاری پیروزی یافته و خدا با صبرکنندگان است.(249)

**نکات:** بنی‌اسرائیل به ­واسطۀ عمل ‌نکردن به اوامر الهی و شیوع فحشاء و منکرات، اخیارشان کم شدند و اشرارشان تسلّط پیدا کردند و به تدریج دولت از دستشان رفت و ایشان را از خانه و لانه بیرون کردند، تا اینکه پیامبری بعد از حضرت موسی به نام اشموئیل میانشان مبعوث شد، ایشان به او گفتند: از خدا بخواه برای ما پادشاهی معیّن کند که به سرپرستی او با کفّار جهاد کنیم، پیغمبرشان گفت: اگر جهاد بر شما واجب شود ممکن است سستی کنید، گفتند: برای چه، اگر برای حفظ دنیا هم باشد ما از جهاد کوتاهی نخواهیم کرد، زیرا ما را از مال و منازل، بیرون کرده‌اند. به هر حال خدا برای ایشان طالوت را سلطنت داد، آنان گفتند: ما بهتر از طالوتیم، زیرا او فقیر است و برای ادارۀ امور مال لازم است، پیغمبرشان گفت: خدا او را برگزیده به واسطۀ دو چیز: یکی زیادتی دانش. و دیگری نیروی جسمی او. و معلوم است که ادارۀ مملکت، به دانش، فکر و قدرت بیشتر احتیاج دارد از احتیاج به مال و با دانش و فکر، می‌توان مال تهیه کرد، برای اینکه:

**اولاً:** علم و قدرت از کمالات حقیقی و مال و ثروت از کمالات مجازی است.

**ثانیاً:** علم و قدرت از انسان جدا نمی‌شود، ولی مال جدا می‌گردد.

**ثالثا:** علم و قدرت را کسی نمی‌تواند سرقت کند به خلاف مال.

**رابعاً:** علم و سیاست برای حفظ مملکت به از مال و ثروت است، چه بسیار ثروتمندان که اسیر دست دانشمندان و سیاستمداران­اند.

**خامساً:** با علم و قدرت می‌توان جبران فقر نمود، ولی با ثروت نمی‌توان جبران جهل نمود.

و مقصود ازجملۀ ﴿وَزَادَهُۥ بَسۡطَةٗ فِي ٱلۡعِلۡمِ وَٱلۡجِسۡمِ﴾، مراد از جسم ممکن است زیادتی عرض، طول و خوبی قامت باشد، ولی ظاهر این است که زیادتی نیرو و قوّه باشد، زیرا به بزرگی هیکل و خوبیِ جمال دفع دشمن نمی‌شود. و خدا علم را در این آیات بر نیروی بدنی مقدّم داشته، زیرا علم نیروی روحی است «وهو أشرف من البدن»**([[343]](#footnote-343))**.

و آمدن تابوت معجزه‌‌ای بوده و تابوت صندوقی بوده از حضرت موسی که به یادگار در میان بنی‌اسرائیل بود، و در جنگها آنرا برای فتح و ظفر همراه می‌بردند، و آن موجب قوّت قلب و آرامش دلشان بود، پس عمالقه و کفّار آن را بردند بردند، پیغمبرشان گفت: فرشتگان به امر خدا آن را برایتان می‌آورند، کفّار به آن اهمیت نمی‌دادند و در جای نامناسب که محل کثافت بود، می‌گذاشتند، روزی آن را بستند به شاخ دو گاو و آنها را رها کردند، گاوها تابوت را آوردند نزد طالوت. و مقصود از جملۀ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مُبۡتَلِيكُم بِنَهَرٖ﴾، این است که قبل از وقوع جنگ خدا خواست آزمایش شوند، طالوت به قوم خود گفت: ما اگر بخواهیم به جنگ طالوت برویم، باید جوانان با نشاط که زن نگرفته باشند و اشتغال به ساختمان منزل و تجارت نداشته باشند، همراه من بیایند و لذا هشتاد هزار جوان به دور او جمع شدند، پس چون معروف بودند به مخالفت با أنبیاء و أمراء خود و برای فرار از جنگ بهانه می‌گرفتند، لذا طالوت ایشان را امتحان کرد و به لشکر خود گفت: از نهر آبی که بین فلسطین و اردن می‌باشد و در مسیر راه است، هر‌کس آب بیاشامد، از من نیست و هر‌کس نچشد او از من و پیرو من است و این وسیلۀ خوبی بود برای امتحان لشکری که در بیابان تشنه می‌باشند، چه خودشان و چه اسب‌هاشان و اگر از آن آب می‌آشامیدند، معلوم می‌شد مقابل دشمن مقاومت نخواهند کرد و چون طالوت فرمود: ﴿فَمَن شَرِبَ مِنۡهُ فَلَيۡسَ مِنِّي﴾، ممکن است آب را بردارند میان کوزه و ظرف دیگر و سپس آن را بیاشامند و بگويند ما از خود نهر نیاشامیدیم و لذا برای جلوگیری از این حیله فرمود: ﴿وَمَن لَّمۡ يَطۡعَمۡهُ فَإِنَّهُۥ مِنِّيٓ﴾، یعنی هر‌کس نچشد، چه از نهر و چه از ظرف دیگر، او از من است. بنی‌اسرائیل بد امتحان دادند عدّه‌ای که چهار هزار و یا سیصد و سیزده نفر بودند، پا برجا مانده و نچشیدند و همانان بودند که از جهاد استقبال کرده و با کمی عدد جالوت را شکست دادند.

﴿وَلَمَّا بَرَزُواْ لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦ قَالُواْ رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٥٠ فَهَزَمُوهُم بِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُۥدُ جَالُوتَ وَءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَهُۥ مِمَّا يَشَآءُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّفَسَدَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٥١﴾ [البقرة: 250-251].

**ترجمه:** و چون طالوت و مؤمنین با جالوت و لشکریانش، روبرو شدند، گفتند: پروردگارا صبر و  
شکیبایی بر ما بریز و قدمهای ما را ثابت بدار و ما را بر گروه کافران یاری نما(250) پس به ارادۀ خدا ایشان را متفرّق ساختند و داود جالوت را کشت وخدا او را پادشاهی و حکمت بداد و از آنچه می‌خواست به او آموخت و اگر خدا شر و ستم بعضی از مردم را توسّط بعضی دیگر دفع نمی‌فرمود هر آینه زمین فاسد می‌شد، ولیکن خدا بر جهانیان صاحب تفضل است.(251)

**نکات:** سبب پیشرفت مؤمنین که دارای ایمان محکم بودند، در هر امری خصوصاً در مبارزه سه چیز بود: **اول:** صبر و شکیبایی‌ ایشان.

**دوم:** ثبات قدم. **سوم:** داشتن لوازم و وسائل نصرت. و این هر سه را پیروان طالوت خواستند بلکه داشتند و لذا پیروز شدند، مسلمین باید از قصّه‌های قرآن عبرت گیرند تا به عزّت اوّلیّۀ خود برسند.

﴿تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتۡلُوهَا عَلَيۡكَ بِٱلۡحَقِّۚ وَإِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٢٥٢ ۞تِلۡكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۘ مِّنۡهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُۖ وَرَفَعَ بَعۡضَهُمۡ دَرَجَٰتٖۚ وَءَاتَيۡنَا عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدۡنَٰهُ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِۗ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلَ ٱلَّذِينَ مِنۢ بَعۡدِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ وَلَٰكِنِ ٱخۡتَلَفُواْ فَمِنۡهُم مَّنۡ ءَامَنَ وَمِنۡهُم مَّن كَفَرَۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلُواْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ ٢٥٣﴾ [البقرة: 252-253].

**ترجمه:** این آیات خداست که آن را بر تو براستی می‌خوانیم و به تحقیق و مسلّم تو از فرستادگانی(252) این رسولان را برتری دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی، از جملۀ ایشان است آن که خدا با او سخن گفت و بعضی از ایشان را به درجاتی بالا برد و به عیسی بن مریم معجزات دادیم و او را به روح‌القدس تأیید نمودیم و اگر خدا می‌خواست آنان­که پس از ایشان بودند، بعد از دلیلهای روشن که برایشان آمد، با یکدیگر کارزار نمی­کردند ولیکن اختلاف نمودند که بعضی از ایشان ایمان آورده و بعضی از ایشان کافر شدند و اگر خدا می‌خواست کارزار نمی‌کردند، ولیکن خدا آنچه را اراده کند به جا آورد.(253)

**نکات:** خدای‌تعالی پس از ذکر اخبار پیامبران برای اطمینان قلب رسول خود فرموده، این اخبار آیاتی است که به تو وحی شده و تو محقّقا پیمبری. و جملۀ: ﴿فَضَّلۡنَا...﴾ دلالت دارد که پیامبران بر یکدیگر فضیلت دارند و بعضی أفضل از دیگری است، ولیکن نام أفضل و غیر أفضل ذکر نشده و چیزی را که خدا بیان نکرده، علم آن را از بندگان نخواسته، پس لازم نیست که انسان بداند کدام افضلند، ولیکن مسلّماً مرسلین افضلند از غیرمرسلین. و تکلیف مسلمین این است كه همه را محترم بدانند و بگویند ﴿لَانُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ﴾. و مقصود از روح‌القدس را بعضی گفته‌اند روح بشری است که جبرئیل دمید در رحم حضرت مریم و بعضی گفته‌اند انجیل است زیرا کتاب الهی موجب حیات است برای جامعه، چنانکه خدا راجع به قرآن فرموده: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَا﴾ و بعضی گفته‌اند؛ مراد اسم اعظم الهی است که عیسی آن را می‌خواند و مرده را زنده می‌کرد و بعضی گفته‌اند؛ مراد جبرئیل و یا آنکه نیرویی از جانب الله است. ولی این معنی که بگوییم مقصود از روح القدس، جبرئیل است از سایر معانیِ گفته شده ظاهرتر است و به ­واسطۀ جبرئیل دین الهی زندگی و نیرو گرفت.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞۗ وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٥٤﴾ [البقرة: 254].

**ترجمه:** ای مؤمنین از آنچه شما را روزی کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه بیاید روزی که در آن، نه داد و ستد و نه دوستی و نه شفاعتی است و کافران خود ستمگرند.(254)

**نکات:** أنفقوا فعل أمر و دلالت بر وجوب دارد و مقصود از آن زکات است، ﴿مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم﴾ «ما» در آن «ماء موصوله» و مفید عموم است و دلالت دارد بر اینکه از هر چیزی باید زکات داد و مخصوص نُه چیز نیست([[344]](#footnote-344)). ﴿وَلَا شَفَٰعَةٞ﴾ نفی و دلالت دارد که روز قیامت شفاعتی در کار نیست، حتّی برای مؤمنین، زیرا خطاب صدر آیه به مؤمنین است و مقصود شفاعتی است که از طرف مخلوق و به خیال خودشان باشد.

مسئلۀ شفاعت به قول یکی از بزرگان دین([[345]](#footnote-345))، به جایی رسیده که هر گویندۀ بی‌سواد بی‌اطلاع از حقائق دین و بی‌خبر از حد و مرز شرع مبین که حتّی فاقد خواندن و نوشتن هستند، منبر و مسند أنبیاء مرسلین را غصب کرده و به نام شفاعت مردم را گمراه کرده‌اند و با بافته‌ها و قصّه‌های جعلی و خواب‌ها، مردم را به پرتگاه گناه جری و تشویق می‌کنند و یک دروازۀ شفاعت به گشادی زمین و آسمان برای مردم بازکرده‌اند که هر ناپاک، آلوده و جنایتکاری می‌تواند به بهشت برین رود و با أنبیاء و مرسلین هم‌نشین گردد و به این وسیله جلب توجه و رضایت عوام را نموده و پولهای زیادی می‌گیرند. بزرگوار مورد اشاره بحث خود را چنین ادامه می‌دهد: متأسفانه در کتابهایی نیز بحث شفاعت آمده که دست‌آویز بی‌دینان و یاران شیطان گشته و روایاتی ساخته‌اند که با آن روایات می‌شود ریشۀ قانون دین و قرآن را کند و یا بی‌أثر نمود و با قوانین خدا مخالفت کرد، مانند اینکه؛ زنی فاحشه از زنا فرزندانی می‌آورد و از ترس رسوایی فرزندان خود را میان آتش می‌سوازنید و کسی جُز مادرش از این عمل خبر نداشت، چون آن زن از دنیا رفت، هر جا دفنش کردند، خاک او را بیرون می‌انداخت، ناچار نزد امام وقت رفتند و قضيّه را به او گفتند، او دستور داد مقداری از تربت حسینی در قبر او بگذارند، بدین صورت، قبر او را پذیرفت و گناه او عفو شد([[346]](#footnote-346)). ملاّیی دیگر نوشته است که؛ زن زناکاری که خانۀ او مرکز فسق و فجور بود، روزی برای اینکه طعام پخته برای مشتریان تهیه کند، برای آتش به خانۀ همسایه‌ای که مجلس روضه بود می‌رود که از مطبخ او آتشی بیاورد، بر آتش زیر دیگ می‌دمد و از دود آن چشم او تر می‌شود، سپس آتشی فراهم کرده و می‌رود به مشتریان خود می‌رسد، همین زن را پس از مرگش خواب می‌بینند که در باغی زیر اشجاری با حضرت زهرا‘ هم‌نشین شده، از او می‌پرسند تو با آن اعمال زشت، چگونه به این مقام رسیدی؟ می‌گوید؛ به برکت آن تری چشم از دود مطبخ همسایه، که تمام گناهانم مورد شفاعت شد. و هزاران قصّه مانند اینها ساخته و پرداخته‌اند که دیگر نه ایمانی و نه عفّتی لازم است و هر‌کس با مجالس دینی سر و کار داشته باشد، این کفریّات را شنیده است. در حالی‌که در کتاب آسمانی ما قرآن چنین شفاعتی بکلّی نفی شده و در تمام آیات مدرکی برای اثبات آن نیست و قرآن مقام هر‌کس را در گرو اعمال و عقایدش می‌داند. امّا هواهای نفسانی مردم آلوده از یک طرف و غلو و اغراق گویندگان نسبت به امامان از طرف دیگر و ترویج دشمنان اسلام از هر چه ضد اسلام باشد از طرف دیگر باعث شده که احکام اسلام راجع به جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و حفظ سرحدات مملکت و نشر معارف و غیره همه منسوخ شده و به جای آنها گریه و نوحه آمده و مانند دینِ مسیح که دوستی و محبت مسیح برای دنیا و آخرت کافی است و آزادی در فسق و فجور رواج یافته، دین اسلام نیز چنین شده، که یک گریه و محبّت دروغی برای متدیّنین صدر اسلام از همه چیز کافی است. با اینکه آیات قرآن مردم را می‌ترسانیده و به حساب دقیق الهی که مو را از ماست می‌کشد، نوید می‌دهد، ولی به واسطۀ بی‌خبری مردم از قرآن و نشر همین خرافات دینی، ملّت اسلام را منحرف و مانند یهود کرده‌اند که می‌گفتند:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۖ وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢٤﴾([[347]](#footnote-347)) [آل عمران: 24].

درمقابلِ قرآن افتراء­هایی بنام دین، مانند باب توسّل و شفاعت آورده‌اند، که در مقابل خدا و قرآن، پناهگاهی برای مردم درست شده و از تهدیدات وحشت‌انگیز الهی وحشتی ندارند، زیرا شفیعان می‌توانند آنان را از کیفر الهی برهانند. و اگر نماز جمعه و جهاد و امر به معروف، جانبازی، فداکاری و غیرت ایمانی برود و محرّمات الهی رواج یابد با داشتن گریه، توسّل و شفاعت اشکالی ندارد و همه و همۀ خرابی‌ها جبران می‌شود، ولی قرآن مکرّر در آیات بسیاری چنین شفاعتی را نفی کرده و می‌گوید روز قیامت و روز جزای کیفر، هیچ­کس دربارۀ کس دیگر شفاعتی به این کیفیّت نتواند، مانند آیات**:** ﴿يَوۡمَ لَا يُغۡنِي مَوۡلًى عَن مَّوۡلٗى شَيۡ‍ٔٗا وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ﴾([[348]](#footnote-348)). ﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا يُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ﴾([[349]](#footnote-349)). ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡ وَٱخۡشَوۡاْ يَوۡمٗا لَّا يَجۡزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِۦ وَلَا مَوۡلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِۦ شَيۡ‍ًٔا﴾([[350]](#footnote-350)). ﴿يَوۡمَ لَا تَمۡلِكُ نَفۡسٞ لِّنَفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَٱلۡأَمۡرُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ﴾([[351]](#footnote-351)). ﴿فَٱلۡيَوۡمَ لَا يَمۡلِكُ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٖ نَّفۡعٗا وَلَا ضَرّٗا﴾([[352]](#footnote-352)). ﴿قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا﴾([[353]](#footnote-353)). ﴿وَأَنذِرۡ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحۡشَرُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ لَيۡسَ لَهُم مِّن دُونِهِۦ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ﴾([[354]](#footnote-354)). ﴿وَذَكِّرۡ بِهِۦٓ أَن تُبۡسَلَ نَفۡسُۢ بِمَا كَسَبَتۡ لَيۡسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ وَإِن تَعۡدِلۡ كُلَّ عَدۡلٖ لَّا يُؤۡخَذۡ مِنۡهَآ﴾.([[355]](#footnote-355))

شما در آیات فوق دقّت کنید و اطلاق آنها را ملاحظه فرمایید. مدّعیان شفاعت این آیات را ندیده گرفته و به آیاتی استدلال می‌کنند که آن آیات چنانچه خواهد آمد مربوط به شفاعت به صورت مذکوره نیست. و یا استدلال می‌کنند به آیاتی مانند آیۀ:

﴿لَّا يَمۡلِكُونَ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا ٨٧﴾([[356]](#footnote-356)) [مریم: 87].

در صورتیکه در همین آیات نفی شفاعت شده، زیرا به طور انکار می­فرماید که چه کس می‌تواند بدون رضایت خدا و بدون اذن و بدون پیمان الهی شفاعت کند؟ زیرا خدا با کسی پیمانی نبسته که هر قدر جنایت و گناه کند از او صرفنظر کند و شفیع برای او بتراشد، بلکه این عهد و پیمان ظاهرا همان است که خدا به یهودیان فرموده: که می‌گفتند: ﴿لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَةٗ﴾([[357]](#footnote-357)).می‌فرماید به آنان بگو: ﴿قُلۡ أَتَّخَذۡتُمۡ عِندَ ٱللَّهِ عَهۡدٗا فَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ عَهۡدَهُۥٓۖ﴾([[358]](#footnote-358)). یعنی خدا با کسی پیمانی برای شفاعت و یا عفو نبسته تا مجبور به عدم تخلّف شود و یا برای فرار از کیفر به کسی اذن دهد.

پاره‌ای از آیات قرآن شفاعت را موکول به اذن خدا کرده، البته دربارۀ کسانی که خدا از ایشان راضی بوده باشد که ایشان مؤمنینند، مانند آیات: 22 و 23 سبأ، 84 تا 86 زخرف، 27 و 28 أنبیاء و یا آیۀ 109 سورۀ طه که می‌فرماید: ﴿يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا﴾. یعنی: «در آن روز (قیامت) شفاعت، هیچ نفعی ندارد مگر برای آن کسی که خدا بدان دستوری قبلا داده و گفتاری را درباره او پسندیده باشد». (کلمۀ ﴿لَّا تَنفَعُ﴾ مضارع، ولی ﴿أَذِنَ﴾ ماضی). در مورد این شفاعت که پسندیدگان از آن برخوردار بوده و غیر از شفاعت شرک‌آور و مخالف آن است، عده‌ای چنین گفته‌اند: این شفاعت که با اجازۀ خدا است همان استغفار و طلب آمرزش است که دارای 3 اصل و شرط است:

اصل یا شرط اول: إذن از پروردگار که فقط برای مؤمنین دستور داده، چنانکه فرموده: ﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ﴾([[359]](#footnote-359)). ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾([[360]](#footnote-360)). ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا﴾([[361]](#footnote-361)) [النساء: 64]([[362]](#footnote-362)) که حقیقت شفاعت همین است دو نفری (مُذنِب و مستغفِر) به حضور خدا آمده و هر دو از خدا طلب آمرزش نمایند و خدا منافقین را در عدم اجرای این شرط ملامت می‌کند که: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ يَسۡتَغۡفِرۡ لَكُمۡ رَسُولُ ٱللَّهِ لَوَّوۡاْ رُءُوسَهُمۡ﴾([[363]](#footnote-363)).

شرط دوم: کسان مورد استغفار و شفاعت باید مرضیّ خدا و مؤمن باشند چنانکه می‌فرماید: ﴿لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا﴾([[364]](#footnote-364))، و یا آیۀ: ﴿لَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾([[365]](#footnote-365)). یا آیۀ: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ﴾([[366]](#footnote-366)). و دربارۀ منافقین می‌فرماید: ﴿سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ أَسۡتَغۡفَرۡتَ لَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ لَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾([[367]](#footnote-367)).﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾([[368]](#footnote-368)). اما مؤمنینی که قابل شفاعتند آنان را خود قرآن با صفات مشخّصه معرّفی می‌فرماید:﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُمۡ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَمَغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٤﴾([[369]](#footnote-369)). خدا به پیغمبران و فرشتگان جُز به استغفار مؤمنین دستور نمی‌دهد و می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾([[370]](#footnote-370)). و در آیۀ 7 غافر می‌فرماید که فرشتگان به خدا عرض می‌کنند:

﴿رَبَّنَا وَسِعۡتَ كُلَّ شَيۡءٖ رَّحۡمَةٗ وَعِلۡمٗا فَٱغۡفِرۡ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ وَقِهِمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ﴾([[371]](#footnote-371)) [غافر: 7].

و خدا فقط کسانی را می‌آمرزد که خود می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٞ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا ثُمَّ ٱهۡتَدَىٰ﴾([[372]](#footnote-372)).

**شرط سوم:** آن است که علاوه بر مؤمن‌بودن، شخص مشفوع‌له، در دنیا خود را مستحق شفاعت نموده باشد تا مورد استغفار فرشتگان و پیغمبر و مؤمنین شده باشد. و گر نه پس از مرگ کسی استحقاق شفاعت پیدا نخواهد کرد، زیرا اعمال انسان با مرگ او خاتمه پیدا می‌کند چنانکه در سورۀ غافر فرموده:

﴿فَلَمۡ يَكُ يَنفَعُهُمۡ إِيمَٰنُهُمۡ لَمَّا رَأَوۡاْ بَأۡسَنَا﴾([[373]](#footnote-373)) [غافر: 85].

و در جای دیگر فرموده:

﴿وَلَيۡسَتِ ٱلتَّوۡبَةُ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ إِنِّي تُبۡتُ ٱلۡـَٰٔنَ﴾([[374]](#footnote-374)) [النساء: 18].

وفرموده: ﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ إِذۡ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ﴾([[375]](#footnote-375)) [مریم: 39].

وفرموده:﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ ٱلظَّٰلِمِينَ مَعۡذِرَتُهُمۡۖ وَلَهُمُ ٱللَّعۡنَةُ وَلَهُمۡ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ٥٢﴾([[376]](#footnote-376)) [غافر: 59].

پس چنانکه در قرآن فرموده به جز آثاری که از انسان باقی بماند مرگ خاتمۀ اعمال او است یعنی فقط پروندۀ انسان تا قیامت باز است، که اگر در زمان حیات سنّت حسنه‌ای گذاشته و یا سنّت سیئه‌ای گذاشته که پس­ از موت به واسطۀ آن تقویت دین شود یا فسادی بروز کند همه در پرونده‌اش ضبط می‌شود، چنانکه اگر شخصی عمل خیری کرده مانند آنکه قناتی حفر یا پلی احداث کرده تا مادامی که آنها باقی است در پرونده‌اش ثبت می‌شود که البتّه این آثار هم به زندگی شخص در دنیا ارتباط پیدا می‌کند.

قول دیگری که دربارۀ شفاعت بعضی گویند و آن ظاهرتر و نیز موافق توحید است، آن است که بگوییم شفاعت در قیامت، به معنی ابلاغ رحمت خدا برای مؤمنینی است که مرضیّ خدا هستند که یا کاملاً پاک می‌باشند و یا در عین پاکی کمی آلودگی دارند و نگرانند و چون خدا اموری را به وسائل تدبیر می‌کند، این مؤمنین و پسندیدگان نیز منتظر شفیع و وسیله‌ای هستند که رحمت خدا به ایشان ابلاغ شود و حتّی در آن روز ممکن است از خدا طلب شفیعی کنند که از طرف خدا به ایشان مژدۀ دخول بهشت دهد، البتّه چنانکه ذکر شد این شفاعت نسبت به مؤمنین حقیقی است که بهشت رفتنشان قطعی شده، چنانکه در آیۀ 28 انبیاء که دربارۀ شفاعت ملائکه است می‌فرماید:

﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ [الأنبیاء: 28].

«فرشتگان به جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی‌کنند».

و در سورۀ سبا فرموده:

﴿وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُ﴾([[377]](#footnote-377)) [سبأ: 23].

و در سورۀ زخرف فرموده:

﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ﴾([[378]](#footnote-378)) [الزخرف: 86].

و در سورۀ اعراف دربارۀ کسانی­که مرضیّ خدا بوه وبهشتی ‌بودن ایشان قطعی شده، ولی هنوز داخل بهشت نشده‌ و طمع دارند که داخل شوند، می‌فرماید: اصحاب اعراف به ایشان می‌گویند: ﴿ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَنتُمۡ تَحۡزَنُونَ﴾([[379]](#footnote-379))البتّه اصحاب اعراف که ظاهراً انبیاء و اولیاء می‌باشند اهل بهشت و دوزخ را بدون معرّفی خدا نمی‌شناسند، بلکه اهل بهشت و جهنم را از روی علاماتی که خدا برای ایشان قرار داده می‌شناسند چنانکه در آن آیات فرموده: ﴿يَعۡرِفُونَ كُلَّۢا بِسِيمَىٰهُمۡ﴾، یعنی: «همه را به علامت­شان می‌شناسند». (واستفید هذا البیان من صدیقنا مصطفی الحسینی الطباطبائی دامت بركاته)([[380]](#footnote-380)).

آری، هیچکس از خدا رحیم‌تر نیست، پس او که مقام خالقیّت دارد بر مخلوق ترحّم نموده و برای بنده شفیعی تعیین کند و ابلاغ رحمت خود کند، که رحمت از مقام بالا به مادون است، پس بنده باید فقط از خدا بخواهد که او را نجات دهد. چنانکه در دعای جوشن به خدا عرض می‌کنیم: یا شافع، یا شفیع. و حضرت علی در دعا می‌فرماید: «أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَى نَفْسِك‏»([[381]](#footnote-381))، و در دعای روز 14 ماه فقط خدا را شفیع بندگان معرفی کرده و می‌فرماید: «وَالشَّافِعُ لَـهُمْ لَيْسَ أَحَدٌ فَوْقَكَ يَحُولُ دُونَهُم‏»([[382]](#footnote-382)).

به هر حال قرآن کوچکترین اشاره به وجود شفاعت در قیامت که مطابق میل مردم باشد ندارد و آیاتِ شفاعت آخرتی همه در آنها نفی چنین شفاعتی شده و فقط شفاعتی که در قرآن هست، شفاعتی است که مخالف توحید نیست چنانکه شرح آن گذشت، بعضی از مثبتین شفاعت شرکیّه در قیامت، متمسّک به آیاتی شده‌اند که در آن کفّار و مجرمین از نداشتن شفیع متحسّرند، مانند آیۀ ﴿فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ ١٠٠ وَلَا صَدِيقٍ...﴾([[383]](#footnote-383))و می‌خواهند از مفهوم مخالف این آیات استناد به اثبات چنین شفاعتی کنند. جواب آن است که کفار که آروز می‌کنند که کاش آنان را شفیعی یا دوست مهربانی بود، این آرزو مانند سایر آرزوها و آرزوی برگشت به دنیا که مصداق آن در قیامت یافت نمی‌شود، می‌باشد، مگر صدیق حمیم که در ردیف شفیع است، برای مؤمنین هست که برای کفار نیست، مگر در سورۀ معارج نمی‌فرماید:

﴿وَلَا يَسۡ‍َٔلُ حَمِيمٌ حَمِيمٗا ١٠﴾([[384]](#footnote-384)) [المعارج: 10].

مگر در سورۀ عبس نمی‌فرماید:

﴿يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧ ﴾([[385]](#footnote-385)) [عبس: 33-37].

که این حالات تنها برای کفّار نیست بلکه برای همه است. پس در قیامت شفیعی نیست چنانکه برگشتی و حمیمی و فدیه‌ای نیست ووو.... و در آیۀ 18 سورۀ رعد می‌فرماید:

﴿لِلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱلَّذِينَ لَمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَهُۥ لَوۡ أَنَّ لَهُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا وَمِثۡلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفۡتَدَوۡاْ بِهِۦٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ سُوٓءُ ٱلۡحِسَابِ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ١٨﴾([[386]](#footnote-386)) [الرعد: 18].

و در آیۀ مورد بحث خطاب به مؤمنین می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞۗ وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٥٤﴾([[387]](#footnote-387)) [البقرة: 254].

که آب پاکی بدست همه ریخته که در قیامت چنین شفاعتی نیست چنانکه خلّتی و بیعی نیست و در آخر آیه فرموده: ﴿وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ تو گویی آنان که این معنی را باور ندارند و برای خود شفیعانی تصوّر می‌کنند به این آیات کافرند.

در خاتمه روایاتی موافق قرآن در مورد اینکه فقط ایمان و عمل موجب نجات است می‌آوریم:

اول: شیعه و سنّی به روایت صحیح در کتب خود آورده‌اند که رسول خداص مکرّر به کسان خود می‌فرمود: «يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ يَا صَفِيَّةُ بِنْتَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمَّةُ رَسُولِ اللهِ! اعْمَلَا لِأَنْفُسِكُمَا فَإِنِّي لَا أُغْنِي‏»**([[388]](#footnote-388))**.

**دوم**: امالی طوسی ص 381 از امام باقر روایت کرده که فرموده**:** «لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللهِ إِلَّا بِالْعَمَل‏»**([[389]](#footnote-389))**.

**سوم:** روضۀ کافی روایت کرده که امام صادق فرموده: «لَيْسَ يُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ شَيْئاً لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَنْ دُونَ ذَلِك‏»([[390]](#footnote-390)).

**چهارم:** بحار و امالی طوسی ص 302 روایت کرده که امام باقر فرود: «لَا قَرَابَةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللهِ (عَزَّ وَجَلَّ)، وَلَا يُتَقَرَّبُ إِلَيْهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ لَهُ»**([[391]](#footnote-391))**.

**پنجم:** در روضۀ کافی ص 26 از صحیفۀ حضرت علی بن الحسینإ که فرمود: «وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ عَبِيدُ اللهِ، وَنَحْنُ مَعَكُمْ، يَحْكُمُ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ سَيِّدٌ حَاكِمٌ غَداً، وَهُوَ مُوقِفُكُمْ وَمُسَائِلُكُمْ، فَأَعِدُّوا الْـجَوَابَ قَبْلَ الْوُقُوفِ وَالْـمُسَاءَلَةِ وَالْعَرْضِ عَلى‏ رَبِّ الْعَالَمِين‏...»([[392]](#footnote-392)).

در کتاب «صفات‌الشّیعه» از جملۀ فرمایشات رسول خداص آورده است که فرمود: «وَإِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ لَا تَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّداً مِنَّا فَلَا وَاللَّهِ مَا أَوْلِيَائِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ أَلَا فَلَا أَعْرِفُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتُونَ تَحْمِلُونَ الدُّنْيَا عَلَى ظُهُورِكُمْ وَيَأْتُونَ النَّاسُ يَحْمِلُونَ الْآخِرَةَ أَلَا إِنِّي قَدْ أَعْذَرْتُ إِلَيْكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَفِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِيكُم‏»([[393]](#footnote-393)).

و همچنین از رسول خداص نقل شده که فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٌ شَيْ‏ءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْراً وَيَصْرِفُ عَنْهُ شَرّاً إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحِ أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَدَعُ مُدَّعٍ وَلَا يَتَمَنَّ متمن وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِیٍّا ]لا يُنْجِي إلا عملٌ مع رحمةٍ، ولو عصيتُ لهويت[»([[394]](#footnote-394)). این حدیث موافق قرآن است که ﴿قُلۡ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ﴾.

و صدها از این قبیل احادیث که فقط با عمل می‌توان نجات یافت. البته احادیثی هم برای اثبات آن شفاعتی که مخالف قرآن است نیز آمده که تماما ضعیف‌السند و مخالف عقل و قرآن است و آثار کذب و جعل از سراسر آنها نمودار است و مجلسی آنها را در جلد 8 بحار جدید آورده، ما یک روایت آن را برای نمونه نقل می‌کنیم: در ص 45 ج 8 نقل کرده از امام صادق که ما فارسی آن­را به طور اختصار می‌آوریم که: مردم پا برهنه و عریان در صحرای محشر محشور می‌شوند و به اندازه‌ای در شدت و عرق گرفتار می‌شوند که می‌گویند ای کاش خدا حکم می‌کرد بین ما و لو به رفتن در آتش، زیرا نسبتاً به آن حالی که دارند در آتش راحتی است... تا می‌روند نزد محمدص و می‌گویند از خدا بخواه بین ما حکم کند، می‌گوید: بلی من همراه با شمایم، پس می‌آید به خانۀ خدای رحمن که درب وسیعی دارد و حلقۀ آن را حرکت می‌دهد، گفته می‌شود: کیست اینکه درب را می‌زند و حال آنکه خدا داناتر است به آن؟ پس می‌گوید: من محمّدم. گفته شود: برای او درب را باز کنید، چون باز شود، ناگاه نظری کنم به پروردگارم و او را تمجیدی کنم که احدی قبل از من و پس از من نکرده باشد، سپس به سجده روم، خدا می‌گوید سرت را بردار، قول تو مسموع است و شفاعت کن تا عطا شوی، پس من سر را بلند کنم و به پروردگارم نظر کنم و او را بهتر از اول تمجید کنم، سپس به سجده بیفتم تا سه مرتبه و چون مرتبۀ سوم سربردارم، می‌گویم: خدایا حکم کن بین بندگانت ولو به سوی آتش. خدا می‌فرماید: بلی ای محمّد. سپس شتری از یاقوت سرخ آورده شود که زمام آن از زبرجد سبز باشد، تا اینکه سوار شوم.... تا اینکه امام صادق فرماید ما را بیاورند. و پروردگارمان بر تخت بنشیند و نامه‌ها را بیاورند و ما عَلَیهِ دشمنانمان شهادت دهیم و لَه دوستانمان...([[395]](#footnote-395)). نویسنده گوید اگر کسی تدبّر کند کفر و خرافات از این روایت می‌بارد، زیرا برای خدا خانه، تخت و حلقۀ درب تراشیده و رسول خدا به خدا نظر کرده و آن قدر خدا را تعریف کرده تا خدا حکم کند بین بندگانش و اگر تمجیدا نبود شاید حکمی نمی‌کرد ووو...

حال می‌شود با این قبیل روایات برخلاف قرآن حکمی کرد. در شفاعت خواستن از پیغمبر و امام، به پروردگار علاّم نوعی جسارت و گستاخی است که شریعت مطهرۀ اسلام از آن منع فرموده است چنانکه در کتاب «البدایه و النهایه» ابوالفداء ج1 ص 10 آمده است: ...«عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ: «أَتَى رَسُولَ اللهِ ص أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ! جَهَدَتِ الْأَنْفُسُ، وَجَاعَتِ الْعِيَالُ، وَنَهَكَتِ الْأَمْوَالُ، وَهَلَكَتِ الْأَنْعَامُ، فَاسْتَسْقِ اللهَ لَنَا، فَإِنَّا نَسْتَشْفِعُ بِكَ عَلَى اللهِ، وَنَسْتَشْفِعُ بِاللهِ عَلَيْكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ص: وَيْحَكَ أَتَدْرِي مَا تَقُولُ؟! وَسَبَّحَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَمَا زَالَ يُسَبِّحُ حَتَّى عُرِفَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِ أَصْحَابِهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَيْحَكَ إِنَّهُ لَا يُسْتَشْفَعُ بِاللهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، شَأْنُ اللهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ»**([[396]](#footnote-396)).**

و أمّا شفاعت از نظر عقل:

**اولاً:** محال است خدا قانونی را برای بندگان واجب‌العمل کند و بعد بگوید هر‌کس عمل نکرد برود برای خود شفیعی پیدا کند تا او را از کیفر رهایی بخشد.

**ثانیا:** شفیع باید از حال مقصر مطلع باشد و گناهان جسمی و روحی او را بداند و از ما فی‌الضّمیر و عقاید بندگان مطلع باشد، در حالی‌که هیچکس جُز خدا از حال بندگان مطّلع نیست و اصلاً انبیاء و اولیاء پس از موتشان در عالم دیگرند و از حال مردم دنیا بی‌خبرند، حال کسی که نمی‌داند «زید» چه کاره است، چگونه برای او واسطه شود و از او دفاع کند. اگر کسی بیشتر از این توضیح بخواهد به کتاب «شفاعت راه نجات» مراجعه نماید.

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَ‍ُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ٢٥٥﴾ [البقرة: 255].

**ترجمه:** خدای کامل‌الذّات و الصّفاتی که معبود و ملجأی نیست جُز او که زنده و برپادارندۀ غیر است او را چرت و خواب نمی‌گیرد، ملک اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، کیست که شفاعت کند بدون ارادۀ او، او می‌داند آنچه در جلو ایشان و پشت ایشان است و به چیزی از دانش او احاطه ندارند، جُز آنچه او بخواهد، کرسی او فرا گرفته آسمانها و زمین را و نگهداری آنها او را خسته نمی‌کند و اوست والا و بزرگ.(255)

**نکات:** این آیه را «آیة الکرسی» می‌نامند چون ذکر کرسی حق‌تعالی و اوصاف او نازل شده و چون وجود و أوصاف او اجل، اکبر و اعظم موجودات است، پس ذکر آن و سخن آن بهترین سخن است و لذا این آیه را «سیّدالآیات» گفته و برای قرائت آن برکاتی ذکر نموده‌اند. و ﴿قَيُّومُ﴾ به معنی وجود قائم بالذّات و برپادارندۀ غیر است و جملۀ: ﴿لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞ﴾ دلالت دارد که آنی از مخلوقات خود غافل نیست، چنانکه فرموده: ﴿وَمَا كُنَّا عَنِ ٱلۡخَلۡقِ غَٰفِلِينَ﴾. و جملۀ ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ...﴾ دلالت دارد که هیچ­‌‌کس قدرت شفاعت ندارد و علّت آن جملۀ بعد است که فرموده: ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ﴾ یعنی پشت و رو و خُلق و خو و ظاهر و باطن بندگان را کسی نمی‌داند جز او، و چون کسی نمی‌داند از چیزی‌­که نمی‌داند، چگونه شفاعت کند، عقاید و افکار بندگان را جز او نمی‌داند تا شفاعت کند، پس خدایی که عالم به احوال، گناهان و حسنات بنده است می‌داند او لایق عفو هست یا خیر؟ پس خدا اگر بخواهد مؤمنین مورد رضایتش را مشمول رحمت قرار می‌دهد و برای ایشان شفیع تعیین می‌کند. بنابر‌این تعیین شفیع و هم مشفوع له یعنی مقصّر با خداست پس در این آیه از غیر‌خدا نفی شفاعت شده با دلیل آن و اگر مقصود از شفاعت استغفار فرشتگان، انبیا و مؤمنین باشد، آن نیز چنانچه در آیۀ قبل بیان شد برای مؤمنینی است که در دنیا خود را مستحق شفاعت نموده باشند و ممکن است شفاعت در این آیه مربوط به شفاعت در امر معیشت باشد به توضیح زیر:

اعراب جاهلیّت اعتقاد به حیات بعد از مرگ نداشتند که از بُتان شفاعت نجات از عذاب و دخول بهشت را خواستار شوند و پیغمبرخدا را که خبر از حیاتی بی‌پایان پس از زندگی این دنیا می‌داد مسخره کرده می‌گفتند:

﴿هَلۡ نَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ يُنَبِّئُكُمۡ إِذَا مُزِّقۡتُمۡ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمۡ لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدٍ﴾ [سبا: 7].

«آیا می‌خواهید شما را به مردی راهنمائی کنیم که شما را خبر می‌دهد که چون ریزه‌ریزه شوید از نو آفریده می‌شوید».

و می‌گفتند: ﴿مَن يُحۡيِ ٱلۡعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٞ﴾ یعنی: «چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالیکه پوسیده است؟» و می‌گفتند: ﴿أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ ١٦ أَوَ ءَابَآؤُنَا ٱلۡأَوَّلُونَ ١٧﴾([[397]](#footnote-397)). امّا برای امور دنیوی بتان خود را شفعائی نزد خدا می‌دانستند، و می‌گفتند: ﴿هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾([[398]](#footnote-398)) پس آیات شفاعتی که در قرآن آن را موقوف به إذن خدا می‌داند، پاره‌ای از آن ممکن است شفاعت در امور معیشت باشد مانند همین آیه و یا آیۀ: ﴿ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً إِن يُرِدۡنِ ٱلرَّحۡمَٰنُ بِضُرّٖ لَّا تُغۡنِ عَنِّي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يُنقِذُونِ﴾([[399]](#footnote-399)) و در سورۀ زمر آیۀ 43 و44 می‌فرماید:

﴿أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَۚ قُلۡ أَوَلَوۡ كَانُواْ لَا يَمۡلِكُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَعۡقِلُونَ ٤٣ قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗاۖ لَّهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٤٤﴾([[400]](#footnote-400)) [الزمر: 43-44].

که شفاعتی که بت‌پرستان از برای شفعاء خود قائلند، نفی کرده و شفاعت را مخصوص خدا می‌داند و بلافاصله می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُ ٱشۡمَأَزَّتۡ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ﴾([[401]](#footnote-401))، که بیان می‌دارد بت‌پرستان اعتقاد به آخرت نداشتند و شفاعت فرشتگان در تدابیر امور به إذن پروردگار است. و ﴿مَّن﴾ استفهامیه در ﴿مَّن ذَا ٱلَّذِي...﴾ استفهام انکاری است یعنی کسی نیست که شفاعت کند بی‌إذن او.

و جملۀ: ﴿وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾، دلالت دارد که کرسی او مانند کرسی مخلوق نیست بلکه احاطۀ علم و قدرت است که به آسمانها و زمین احاطه دارد. و جملۀ: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ...﴾ دلالت دارد که مخلوقات به ذات او که عین علم است و به معلومات او علمی ندارند. و مقصود از جملۀ: ﴿إِلَّا بِمَا شَآءَ﴾ همین مقداری است که وحی شده. و جملۀ: ﴿وَلَا يَ‍ُٔودُهُۥ...﴾ دلالت دارد که حضرت او را خستگی نمی‌گیرد زیرا او به اراده ایجاد و هر چیزی را نگه می‌دارد و اراده را خستگی نباشد.

﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٥٦ ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِۗ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٥٧﴾ [البقرة: 256-257].

**ترجمه:** در دین اکراه و اجباری نیست، به تحقیق راه رشد از ضلالت روشن و متمایز شده. پس هر‌کس به طاغوت کافر و به خدا ایمان آورَد، پس حقیقتاً چنگ به رشتۀ محکمی زده که برای آن رشته جداشدن و گسستنی نیست و خدا شنوای داناست(256) خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورند، ایشان را از تاریکی‌ها بیرون می‌برد به سوی نور و آنان­که کافر شدند سرپرستشان طاغوت است که ایشان را از نور خارج می‌کند به سوی ظلمات، ایشانند اهل آتش و ایشان در آن جاوید بمانند.(257)

**نکات:** طاغوت مبالغه در طغیان است و مقصود از آن هر طغیانگری است، أعمّ از اینکه بزرگی باشد که او را از مقام خودش بالاتر برند و یا او را اطاعت کنند و یا در عبادت به جای خدا او را بخوانند، پس طاغوت زیاد است و ما در جای دیگر نیز اشاره کرده‌ایم. و این کلمه اسمی است که بر مفرد و بر جمع نیز اطلاق می‌شود و در این آیه جمع است، به دلیل ضمیر ﴿يُخۡرِجُونَهُم﴾. و جملۀ: ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ دلالت دارد که خدا ولیِّ مؤمنین است، در صورتی‌­که خدا ولی و سرپرست تمام موجودات است. می‌توان گفت خدا ولی است و سرپرست تکوینی دارد نسبت به همۀ موجودات، ولی نسبت به مؤمنین ولایت تکوینی، تشریعی و عنایت بیشتری دارد، یعنی مؤمنین را توفیق می‌دهد و آناً بعد آن هدایت می‌کند. و مقصود از ﴿ظُّلُمَٰتِ﴾، کفر، خرافات و اوهام است. و مقصود از ﴿نُّورِ﴾، ایمان و کشف حقائق است.

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِي حَآجَّ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ فِي رَبِّهِۦٓ أَنۡ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ إِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحۡيِۦ وَأُمِيتُۖ قَالَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٥٨﴾ [البقرة: 258].

**ترجمه:** آیا ندیدی و نظر نکردی به آنکه چون خدا ملکش داده بود، با ابراهیم دربارۀ پروردگارش محاجه می‌کرد، وقتی که ابراهیم به او گفت: پروردگار من آن است که زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: محقّقاً خدا خورشید را از مشرق می‌آورد، تو آن را از مغرب بیاور، پس آنکه کافر بود، مبهوت شد. و خدا قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند.(258)

**نکات:** خداوند در آیات قرآن گاهی از توحید و شرک و گاهی از احکام و گاهی از قصص عبرت‌آمیز سخن می‌گوید و این بهترین طریق دعوت و هدایت است، زیرا قاری و مستمع ملول نمی‌شود و گویا از این باغ به باغ دیگر و از این بستان به بستان دیگر، و از این غذای لذیذ به غذای لذیذ دیگر خوانده شده و استفاده می‌کند. در اینجا پس از آیات توحید و معارف حَقّه در آیۀ‌الکرسی، سه قصّه برای بندگان آورده: یکی دربارۀ توحید و باقی در معاد است. امّا قصّۀ توحید، قصّۀ ابراهیم است که در مقابل نمرود بن کنعان به استدلال و احتجاج پرداخته، می‌فرماید: خدا آن است که زنده می‌کند یعنی موجودات جهان را حیات می‌بخشد و می‌میراند و این دلیل روشنی است، زیرا مشهود است که موجودی گاهی زنده و گاهی بی‌جان است، این حیات اگر ذاتی بود باید همواره باشد و زائل نگردد و اگر موت ذاتی موجوات است باید دائماً مرده باشند، چون چنین نیست معلوم می‌شود موت و حیات آنها عرضی است و کسی دیگر از عالم دیگر بدون اختیار آنها عنایت می‌کند و حیات و موت به اختیار آنها نیست، بلکه موجدِ قادر و مدبّر عالمی آنها را مقهور نموده و حیات‌بخش جهان است. در مقابل این منطق روشن، نمرود مغلطه می‌کند و می‌گوید: من زنده می‌کنم و می‌میرانم و دستور می دهد دو نفر زندانی را می‌آورند یکی را می‌کشد و دیگری را آزاد می‌کند. حضرت ابراهیم برای دفع مغلطۀ او می‌گوید: خدا خورشید را از شرق می‌آورد و تو از مغرب بیاور، نمرود از جواب عاجز می‌گردد و چون طالب هدایت نبود باز هدایت را نپذیرفت و لذا خدا فرموده: ﴿وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾.

﴿أَوۡ كَٱلَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرۡيَةٖ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحۡيِۦ هَٰذِهِ ٱللَّهُ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۖ فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِاْئَةَ عَامٖ ثُمَّ بَعَثَهُۥۖ قَالَ كَمۡ لَبِثۡتَۖ قَالَ لَبِثۡتُ يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖۖ قَالَ بَل لَّبِثۡتَ مِاْئَةَ عَامٖ فَٱنظُرۡ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمۡ يَتَسَنَّهۡۖ وَٱنظُرۡ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجۡعَلَكَ ءَايَةٗ لِّلنَّاسِۖ وَٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡعِظَامِ كَيۡفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكۡسُوهَا لَحۡمٗاۚ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥ قَالَ أَعۡلَمُ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٥٩﴾ [البقرة: 259].

**ترجمه:** و یا مانند آنکه گذشت بر قریه‌ای در حالی­که آن قریۀ خرابه دیوارهایش بر سقفهای آن ریخته بود، گفت: خدا چگونه این قریه را پس از خرابی آن و پس از موت اهلش زنده می‌کند؟ پس خدا صد سال او را میراند، سپس او را زنده نمود و فرمود: چه مدّت مانده‌ای؟ گفت: یک روز و یا مقداری از روز مانده‌ام. خدا فرمود: بلکه صد سال درنگ نموده‌ای، پس به خوردنی و آشامیدنیِ خود نظر کن که تغییر نکرده و به درازگوشت نظر کن و باید تو را آیتی برای مردم قرار دهیم و نظر کن به این استخوانها که چگونه آنها را برمی‌خیزانیم، سپس آنها را به گوشت می‌پوشانیم، پس چون روشن شد برایش، گفت: می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.(259)

**نکات:** آن قریه بیت‌المقدّس و آنکه بر آن گذشت عُزَیر پیغمبر و یا ارمیا بوده، به دلیل اینکه خدا در این آیه با او تکلّم کرده و به او وحی نموده و او را آیتی قرار داده است. قریۀ بیت‌المقدس به دست بخت النّصر خراب شد. و مقصود از ذکر این قصّه، قدرت‌نمایی خدا و اثبات معاد است و سؤال این پیغمبر: أنی یحیی... از تعجّب بود نه از انکار. و این آیه دلیل است بر اینکه انبیاء و اولیاء پس ازموت از دنیا بی‌خبرند و حتّی از بدن خود خبر ندارند چه برسد به اینکه از دیگران با خبر باشند. و جملۀ: ﴿لَمۡ يَتَسَنَّهۡ﴾ دلالت دارد که طعام و شراب او تغییر نکرده و قدرت خدا آن را به یک حال نگاه داشته بود، ولی خر او مرده و پوسیده و متفرّق‌الأجزاء گردیده بود به دلیل: ﴿نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكۡسُوهَا لَحۡمٗا﴾.

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ رَبِّ أَرِنِي كَيۡفَ تُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ قَالَ أَوَ لَمۡ تُؤۡمِنۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطۡمَئِنَّ قَلۡبِيۖ قَالَ فَخُذۡ أَرۡبَعَةٗ مِّنَ ٱلطَّيۡرِ فَصُرۡهُنَّ إِلَيۡكَ ثُمَّ ٱجۡعَلۡ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٖ مِّنۡهُنَّ جُزۡءٗا ثُمَّ ٱدۡعُهُنَّ يَأۡتِينَكَ سَعۡيٗاۚ وَٱعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٢٦٠﴾ [البقرة: 260].

**ترجمه:** و چون ابراهیم گفت: پروردگارا بنما مرا چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خدا فرمود: آیا باور نداری؟ گفت: آری باور دارم ولیکن برای آنکه دلم بیارامد، خدا فرمود: پس چهار عدد پرنده را بگیر و میل آنها را بخودت کن، (و یا به طرف خود آور پاره‌پاره‌ کن)، سپس از آنها بر هر کوهی جزئی قرار ده، سپس بخوانشان، با شتاب نزد تو می‌آیند و بدان که خدایتعالی عزیز و حکیم است. (260)

**نکات:** در سبب سؤال ابراهیم وجوهی گفته‌اند: بعضی گفته‌اند چون حضرت او جسد حیوانی را در کنار دریا دید ـ آب دریا جزر و مد پیدا می‌کند و در وقت بالا آمدن حیوانات دریایی از آن می‌خورند و هنگام پایین رفتن آب دریا حیوانات صحرائی و پرندگان از آن می‌خورند ـ حضرت ابراهیم عرض کرد: پروردگارا، چگونه اجزاء حیوانی که در شکم درندگان و پرندگان دریا و صحرا بوده از آن خورده‌اند جمع می‌کنی و زنده می‌گردانی؟. بعضی گفته‌اند: چون خدا به او وحی کرده بود که من دوست خود گرفته‌ام یکی از بندگانم را، ابراهیم عرض کرد نشانۀ او چیست؟ خطاب رسید نشانۀ او این است که به دعای او مرده را زنده می‌کنم و لذا حضرت او خواست چنین دعائی کند و بفهمد آیا آن بنده شاید خودش باشد. و بعضی گفته‌اند: چون در ابتدای نبوّت به او وحی شد، خواست بفهمد کلام الهی است و یا کلام شیطانی و لذا چنین درخواستی کرد که اگر اجابت شود بداند کلام الهی است. وجهات دیگری نیز گفته‌اند. و آن چهار پرنده‌ای را که گرفت و ذبح نمود عبارت بود از: طاووس، کبوتر، کلاغ و خروس و این‌ها را قطعه ‌قطعه کرد و مخلوط نمود، سپس ده قسم و یا هفت قسم کرد و بر سر ده کوه گذاشت، در تفسیر ابومسلم گفته: ابراهیم خود حیوانات را عادت داده بود که چون آنها را می‌خواند، می‌آمدند و سپس آنها را بر سر چند کوه گذاشت و آنها را خواند و آنها به سوی او پرواز کرده، نزد او آمدند. و خدا خواست به او بفهماند که جمع اجزاء حیوان مانند خواندن تو است این پرندگان را؛ و لذا به او فرمود: ﴿فَصُرۡهُنَّ إِلَيۡكَ﴾و نفرمود: «فَاذْبَحْهُنَّ واقْطَعْهُنّ!»([[402]](#footnote-402)) و این آیه دلالت دارد بر نفی ولایت تکوینی از ابراهیم، زیرا اگر آن حضرت خود قدرت بر احیاء داشت ولو به إذن خدا و عطای او، دیگر به خدا نمی‌گفت: ﴿كَيۡفَ تُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ و نمی‌گفت: ﴿لِّيَطۡمَئِنَّ قَلۡبِي﴾.

﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖۗ وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٢٦١ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ لَا يُتۡبِعُونَ مَآ أَنفَقُواْ مَنّٗا وَلَآ أَذٗى لَّهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٦٢ ۞قَوۡلٞ مَّعۡرُوفٞ وَمَغۡفِرَةٌ خَيۡرٞ مِّن صَدَقَةٖ يَتۡبَعُهَآ أَذٗىۗ وَٱللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٞ ٢٦٣ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ عَلَيۡهِ تُرَابٞ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٞ فَتَرَكَهُۥ صَلۡدٗاۖ لَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ مِّمَّا كَسَبُواْۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٦٤﴾

[البقرة: 261-264].

**ترجمه:** مثل آنانکه اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، چون مَثَلِ دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه صد دانه باشد و خدا بیفزاید برای آنکه بخواهد و خدا وسعت‌دهندۀ داناست(261) آنانکه اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس از پی انفاق خود منّت و آزاری نمی‌آورند برای ایشان نزد پروردگارشان اجر ایشان است و خوف و اندوهی برای ایشان نیست(262) گفتار خوب و گذشت بهتر از صدقه‌ای­ است که در پی آن آزاری باشد و خدا بی‌نیاز بردبار است(263) ای مؤمنین صدقات خود را با منّت گذاشتن و آزار باطل نکنید، مانند آنکه مال خود را برای دیدن مردم انفاق می‌کند و ایمان به خدا و روز بازپسین ندارد، پس مَثَل او چون داستان سنگ صافی است که بر او خاکی باشد که باران درشت تندی به او برسد و آن را سنگی صاف (و خالی از هرچیز) رها کند، اینان بر چیزی از کسب خود توانا نیستند و خدا قوم کافرین را هدایت نمی‌کند.(264)

**نکات:** چند چیز است که عمل را باطل و مانند نبود می‌گرداند: منّت گذاشتن بر خلق و یا بر خالق و اذیّت و آزار مخلوق، خصوصاً کسی که فقیر مؤمنی را بیازارد. و دیگر ریا یعنی برای دیدن و یا شنیدن مردم کاری و یا انفاقی بکند، چنانکه در آیات فوق تذکّر داده. و در مثال ﴿كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ...﴾ خدا تشبیه کرده انفاق مال را از روی ریا، به سنگ سختی که چیزی از آن نمی‌روید ولی گاهی روی آن غبار است، شاید کسی خیال کند چیزی از آن روئیده شده، امّا چون باران درشتی بر آن بارید وخاک آن را برطرف کرد آشکار گردد که چیزی نمی‌روید چنانکه ریاکار نیز چون کشف حقیقت شود معلوم گردد که عملش نتیجه ندارد.

﴿وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ وَتَثۡبِيتٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ كَمَثَلِ جَنَّةِۢ بِرَبۡوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٞ فَ‍َٔاتَتۡ أُكُلَهَا ضِعۡفَيۡنِ فَإِن لَّمۡ يُصِبۡهَا وَابِلٞ فَطَلّٞۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ ٢٦٥ أَيَوَدُّ أَحَدُكُمۡ أَن تَكُونَ لَهُۥ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَأَعۡنَابٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ لَهُۥ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَأَصَابَهُ ٱلۡكِبَرُ وَلَهُۥ ذُرِّيَّةٞ ضُعَفَآءُ فَأَصَابَهَآ إِعۡصَارٞ فِيهِ نَارٞ فَٱحۡتَرَقَتۡۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَتَفَكَّرُونَ ٢٦٦ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا كَسَبۡتُمۡ وَمِمَّآ أَخۡرَجۡنَا لَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِۖ وَلَا تَيَمَّمُواْ ٱلۡخَبِيثَ مِنۡهُ تُنفِقُونَ وَلَسۡتُم بِ‍َٔاخِذِيهِ إِلَّآ أَن تُغۡمِضُواْ فِيهِۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ٢٦٧ ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ مِّنۡهُ وَفَضۡلٗاۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ٢٦٨﴾ [البقرة: 265-268].

**ترجمه:** و داستان آنانکه اموال خود را برای تحصیل رضای خدا و نشان دادن پایداری و استقامت خود می‌دهند، مانند بوستانی است بر مکان بلندی که به آن باران درشتی برسد که ثمر خود را دو چندان بیاورد، پس اگر باران درشتی به آن نرسد باران ریزی برسد و خدا به هر چه انجام دهید بیناست(265) آیا کسی از شما دوست دارد باغی از درخت خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختانِ آن جویها روان باشد، که از همه قسم میوه بدهد و صاحبِ باغ را پیری فرا رسد و او را فرزندانی ناتوان باشد، پس بر آن باغ گرد‌بادی که در آن آتش باشد بوزد و آن را بسوزاند، خدا چنین بیان می‌کند برای شما آیات را تا شاید بیندیشید(266) ای مؤمنین از طیّبات آنچه کسب کردید و از آنچه برای شما از زمین رویانیده و خارج کرده‌ایم انفاق کنید و ناپاک آن را برای انفاق در نظر نگیرید در حالی‌که خودتان ناپاک را نمی‌گیرید و نمی‌پذیرید مگر آنکه دربارۀ آن چشم پوشی (و صرفنظر) می‌کنید و بدانید که خدا بی‌نیاز و ستوده است (267) شیطان شما را به فقر وعده می‌دهد و به فحشاء أمر می‌کند و خدا شما را به آمرزش و فضل خود نوید می‌دهد و خدا وسعت‌دهندۀ داناست.(268)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَتَثۡبِيتٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾ دلالت دارد که اهل ایمان به واسطۀ انفاق مال، ایمان و علاقمندی خود را به برادران مسلمان نشان می‌دهند که از بذل مال و جان دریغ ندارند. و در ﴿كَمَثَلِ جَنَّةِۢ...﴾ تشبیه شده انفاق مال به باغی که در زمین بلند و باران‌گیری باشد و باران به موقع بر آن ببارد که دو مقابل میوه بدهد، این انفاق در راه خدا نیز مانند همان باغ بهرۀ چند مقابل دارد. و مقصود از جمله: ﴿كَمَثَلِ جَنَّةِۢ...﴾ ﴿أَيَوَدُّ أَحَدُكُمۡ...﴾ این است که شما اگر باغی تهیّه کنید برای روز پیری و برای نفقۀ عیال و صغار خود، آیا میل دارید آن باغ بسوزد و از بین برود، همان طور باید از عمل خالص و انفاق خود به فکر ذخیره برای خود باشید و قصدتان رضای خدا باشد تا در روز سختی و پریشانی به شما بهره دهد. و جملۀ: ﴿أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَٰتِ﴾ دلالت دارد که زکات واجب در تمام کسب‌های حلال و در هر چه از زمین خارج شود چه زراعت و چه معادن، چه جزئی و چه کلی، می‌باشد. و جملۀ: ﴿وَلَا تَيَمَّمُواْ...﴾ می‌گوید اجناس فاسد و یا حیوان مریض و لاغر را نباید به عنوانِ زکات بپردازد، بلکه هر چه محبوب و مرغوب است بدهد. و«ماء موصوله»در ﴿مَا كَسَبۡتُمۡ﴾، و در ﴿مِمَّآ أَخۡرَجۡنَا لَكُم﴾، مفید عموم است.

﴿يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٦٩﴾ [البقرة: 269].

**ترجمه:** خدا به هرکس بخواهد حکمت عطا می‌کند و هرکه به او حکمت داده شود خوبی بسیاری نصیب او شده و پند نگیرند مگر صاحبان خرد.(269)

**نکات:** مقصود از حکمت فهم حق و باطل است که خدا به هر‌کس عقل خود را بکار اندازد و مُعرِض از حق نباشد عطا می‌کند به ­قرینۀ: ﴿مَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾.

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوۡ نَذَرۡتُم مِّن نَّذۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُهُۥۗ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٍ ٢٧٠ إِن تُبۡدُواْ ٱلصَّدَقَٰتِ فَنِعِمَّا هِيَۖ وَإِن تُخۡفُوهَا وَتُؤۡتُوهَا ٱلۡفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّ‍َٔاتِكُمۡۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ٢٧١﴾ [البقرة: 270-271].

**ترجمه:** و هر‌گونه مالی انفاق کنید و هر چه نذر نمایید، بدون گمان خدا آن را می‌داند و برای ستمگران یاورانی نباشد(270) اگر صدقات خود را آشکارا بدهید خوب است و اگر پنهان آن را به فقراء برسانید برای شما بهتر است و بعضی از گناهان شما را جبران می‌کند و خدا به آنچه بکنید آگاه است.(271)

**نکات:** آیه دلالت دارد که صدقۀ آشکار و پنهان هر دو خوب است ولی پنهان بهتر است، ولی باید سعی کند به محتاجان برساند، چنانکه در جملۀ ﴿وَتُؤۡتُوهَا ٱلۡفُقَرَآءَ﴾ اشاره شده و اگر برای ترغیب دیگران آشکارا انفاق کند خصوصاً در زکات واجبی سزاوارتر است.

﴿لَّيۡسَ عَلَيۡكَ هُدَىٰهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۗ وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَلِأَنفُسِكُمۡۚ وَمَا تُنفِقُونَ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ ٱللَّهِۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ يُوَفَّ إِلَيۡكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تُظۡلَمُونَ ٢٧٢ لِلۡفُقَرَآءِ ٱلَّذِينَ أُحۡصِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ ضَرۡبٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ يَحۡسَبُهُمُ ٱلۡجَاهِلُ أَغۡنِيَآءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ تَعۡرِفُهُم بِسِيمَٰهُمۡ لَا يَسۡ‍َٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلۡحَافٗاۗ وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ ٢٧٣﴾ [البقرة: 272-273].

**ترجمه:** هدایت ایشان بر عهدۀ تو نیست، ولیکن خدا هر‌کسی را بخواهد هدایت می‌کند؛ و آنچه انفاق کنید از مال و یا غیرمال که خیر باشد به سود خودتان است؛ و انفاق نمی­کنید جُز برای تحصیل رضای خدا و آنچه از خیر انفاق کنید، به خود شما عائد خواهد شد و بر شما ستمی نخواهد شد (272) انفاق برای فقرائی است که در راه خدا محاصره و بازداشت شده‌اند و مسافرت در زمین نتوانند و مردم نادان ایشان را از بی‌نیازان می‌شمارند، تو ایشان را از سيمایشان می‌شناسی، با اصرار از مردم سؤال نمی‌کنند و هرخیری که انفاق کنید محقّقاً خدا به آن داناست.(273)

**نکات:** جملۀ: ﴿لَّيۡسَ عَلَيۡكَ هُدَىٰهُمۡ﴾ دلالت دارد که هدایت مردم بر عهدۀ رسول خدا نیست و جناب او ولایت و تصرّف بر قلوب ندارد و مقلّب‌القلوب و مسیطر بر قلوب فقط خداست. از این آیات باید فهمید چه قدر گمراهند کسانی­ که أولیاء خدا را ولیِّ امور و هادی قلوب می‌دانند. و جملۀ: ﴿وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ﴾ دلالت دارد که انفاق منحصر به مال نیست، هر کار خیری در حق محتاجان انجام شود خیر است شاعر گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا توانی به جهان حاجت محتاجان ده |  | به دمی یا درمی یا قدمی یا قلمی |

و از آیه 270 تا 273 استفاده می‌شود که فقط خدا از نذر و انفاق بنده مطلع است نه غیر او.

و جملۀ: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلَّذِينَ...﴾ دلالت دارد که انسان در انفاقات خود باید به ظاهر اشخاص نظر نداشته باشد، چه بسیارند اشخاصی که از عفّت روی سؤال ندارند، پس وقت انفاق آبروی ایشان را نریزد. و جملۀ: ﴿لَا يَسۡ‍َٔلُونَ ٱلنَّاسَ...﴾ دلالت دارد که خدا سؤال از مخلوق را دوست نمی‌دارد، خصوصاً با اصرار و خدا عفّت و استغناء طبع را دوست می‌دارد.

﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٧٤ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡبَيۡعُ مِثۡلُ ٱلرِّبَوٰاْۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْۚ فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمۡرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۖ وَمَنۡ عَادَ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٧٥ يَمۡحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرۡبِي ٱلصَّدَقَٰتِۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ٢٧٦﴾ [البقرة: 274-276].

**ترجمه:** آنان­که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند برای ایشان مزدشان نزد پروردگارشان است و بر آنان نه خوفی باشد و نه محزون شوند (274) رباخواران از جا برنخیزند جُز مانند کسی که شیطان او را دیوانه کند، این برای آن است که گفتند همانا بیع مانند رباست و حال آنکه خدا بیع را حلال و ربا را حرام کرده، پس آنکه موعظۀ پروردگارش به او رسید و (از ربا) خودداری کرد، گذشته برای او و أمر او به سوی خداست. و آنانکه برگردند به همان رباخواری، پس ایشان اهل آتشند و در آن ماندگارند(275) خدا ربا را از بین می‌برد و صدقات را نمو می‌دهد و خدا دوست نمی‌دارد کفران کن گنه‌کار را.(276)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي...﴾ این است که ربا خوار در دنیا از مردم وحشت دارد و قیام و رفتارش مانند دیوانگان با حواس‌پرتی است و در آخرت به حال دیوانگان محشور گردد چون منکر حکم خدا شده‌اند. و جملۀ: ﴿فَمَن جَآءَهُۥ...﴾: دلالت دارد که اگر حکم خدا را در مورد ربا شنید و خودداری کرد، حق تعالی گناه گذشتۀ او را می‌بخشد، ولی اگر باز برگردد به رباخواری مانند منکرین حکم خدا، اهل دوزخ است به دوام. و جملۀ: ﴿يَمۡحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرۡبِي ٱلصَّدَقَٰتِ﴾ دلالت دارد که مال ربوی برکت ندارد و نابود می‌شود، ولی خدا مال زکات داده شده را نموّ می‌دهد.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٧٧ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٧٨ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ ٢٧٩ وَإِن كَانَ ذُو عُسۡرَةٖ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٖۚ وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٨٠ وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا تُرۡجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِۖ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٢٨١﴾ [البقرة: 277-281].

**ترجمه:** به حقیقت آنانکه ایمان آورده و عمل‌های شایسته نموده و نماز را برپا دارند و زکات بدهند، برایشان مزدشان نزد پروردگارشان است و نه خوفی دارند و نه اندوهگین شوند (277) ای مؤمنین از خدا بترسید و اگر ایمان دارید آنچه از ربا باقی مانده رهاکنید (278) پس اگر رها نکردید، اعلام کنید به جنگی از خدا و رسول (یعنی عمل شما اعلام جنگ به خدا و رسول است) و اگر توبه کردید سرمایه‌های شما از خودتان، نه ظلم کرده‌اید و نه ظلمی به شما شده است (279) و اگر بدهکار در تنگدستی باشد مهلت دهید تا گشایشی یابد و بخشش شما بهتر است برای شما، اگر بدانید(280) و بترسید از روزی که در آن به سوی خدا (و محکمۀ عدل او) برمی‌گردید، سپس هر‌کس به تمامی آنچه کرده می‌رسد و جزا داده می‌شود، و بر ایشان ستمی نشود.(281)

**نکات:** مقصود از ﴿مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ﴾ این است که شما تازه مسلمانان، اگر زمان جاهلیّت معاملۀ ربوی کرده‌اید، آنچه در حال کفرتان گرفته‌اید عفو شده، ولی آنچه باقی مانده زیادتر از سرمایۀ خودتان نگیرید و همان سرمایه را بگیرید و اگر از زیادی هیچ نگرفته‌اید، دیگر نباید بگیرید. جملۀ: ﴿فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ﴾ دلالت دارد که پس از اسلام أخذ زیادتر از سرمایه جائز نیست چه صد یک باشد و چه کمتر و چه زیادتر، پس کسی خیال نکند گرفتن سود کم جائز است. و جملۀ: ﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسۡرَةٖ...﴾ دلالت دارد که به مدیون سخت‌گیری نشود و اگر ندارد او را به حبس و زجر نکشند و تا وقت تمکّن او را مهلت دهند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيۡنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى فَٱكۡتُبُوهُۚ وَلۡيَكۡتُب بَّيۡنَكُمۡ كَاتِبُۢ بِٱلۡعَدۡلِۚ وَلَا يَأۡبَ كَاتِبٌ أَن يَكۡتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُۚ فَلۡيَكۡتُبۡ وَلۡيُمۡلِلِ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ وَلۡيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ وَلَا يَبۡخَسۡ مِنۡهُ شَيۡ‍ٔٗاۚ فَإِن كَانَ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ سَفِيهًا أَوۡ ضَعِيفًا أَوۡ لَا يَسۡتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلۡيُمۡلِلۡ وَلِيُّهُۥ بِٱلۡعَدۡلِۚ وَٱسۡتَشۡهِدُواْ شَهِيدَيۡنِ مِن رِّجَالِكُمۡۖ فَإِن لَّمۡ يَكُونَا رَجُلَيۡنِ فَرَجُلٞ وَٱمۡرَأَتَانِ مِمَّن تَرۡضَوۡنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحۡدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحۡدَىٰهُمَا ٱلۡأُخۡرَىٰۚ وَلَا يَأۡبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْۚ وَلَا تَسۡ‍َٔمُوٓاْ أَن تَكۡتُبُوهُ صَغِيرًا أَوۡ كَبِيرًا إِلَىٰٓ أَجَلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِ وَأَقۡوَمُ لِلشَّهَٰدَةِ وَأَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَرۡتَابُوٓاْ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً حَاضِرَةٗ تُدِيرُونَهَا بَيۡنَكُمۡ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَلَّا تَكۡتُبُوهَاۗ وَأَشۡهِدُوٓاْ إِذَا تَبَايَعۡتُمۡۚ وَلَا يُضَآرَّ كَاتِبٞ وَلَا شَهِيدٞۚ وَإِن تَفۡعَلُواْ فَإِنَّهُۥ فُسُوقُۢ بِكُمۡۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ٢٨٢ ۞وَإِن كُنتُمۡ عَلَىٰ سَفَرٖ وَلَمۡ تَجِدُواْ كَاتِبٗا فَرِهَٰنٞ مَّقۡبُوضَةٞۖ فَإِنۡ أَمِنَ بَعۡضُكُم بَعۡضٗا فَلۡيُؤَدِّ ٱلَّذِي ٱؤۡتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ وَلۡيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥۗ وَلَا تَكۡتُمُواْ ٱلشَّهَٰدَةَۚ وَمَن يَكۡتُمۡهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٞ قَلۡبُهُۥۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ٢٨٣﴾ [البقرة: 282-283].

**ترجمه:** ای مؤمنین هرگاه با همدیگر به وامی مدّت­دار معامله کردید، آن را بنویسید و باید نویسنده‌ای بین شما به عدالت (آن را) بنویسد و نویسنده نباید از نوشتن، بدان گونه که خدا به وی آموخته، خودداری کند؛ پس باید او بنویسد و آنکه حق بر ذمّۀ اوست املا کند (یعنی او بگوید و نویسنده طبق گفتار و اقرار او بنویسد) و باید از خدا بترسد و چیزی از آن نکاهد. پس اگر آنکه حق بر ذمّۀ اوست (وام‌گیرنده) سفیه یا ناتوان است، یا نمی­تواند إملا کند، باید ولیِّ او عادلانه املا کند و دو تن از مردانتان را شاهد بگیرید، پس اگر دو مرد نباشد یک مرد و دو زن، از آن اشخاصی که می‌پسندید و گواهی ايشان را قبول دارید، تا در صورت فراموشی یکی از دو زن، دیگری به یادش آورَد. و گواهان چون برای گواهی دعوت شدند، خودداری نکنند. و از نوشتن آن وام تا موعدش چه کوچک و چه بزرگ، دلگیر نشوید، این نزد خدا به انصاف و عدالت نزدیکتر و برای گواهی استوارتر و از شک و شبهه دورتر است. مگر در تجارت نقدی که دائر بین شماست، که بر شما ننوشتنِ آن باکی نیست. و چون خرید و فروش کنید گواه گیرید و به نويسند و گواه ضرری نرسد و اگر چنین کنید گناهی به واسطۀ شما به وجود آمده و از خدا بترسید، درحالیکه خدا به شما می‌آموزد و خدا به هر چیزی داناست(282) و اگر در سفری بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس گروی بستانید، پس اگر بعضی از شما بعض دیگر را امین دانست و امانتی داد، باید آنکس که امین دانسته شده، امانت را أدا کند و باید از پروردگار خود بترسد و گواهی را کتمان نکنید و هر‌کس آن را کتمان کند دل او گنه‌کار است. و خدا به آنچه می‌کنید داناست.(283)

**نکات:** جملۀ: ﴿إِذَا تَدَايَنتُم...﴾ دلالت دارد بر جواز گرفتن وام، اگرچه تا ممکن است انسان نباید قرض کند، زیرا دَین غصّۀ شب و ذلّت روز است و رسول خداص فرمود: «إیَّاکُم وَ‌الدَّيْنُ غَمٌّ بِاللَّيْلِ وَ‌ذُلٌّ بِالنَّهَار»([[403]](#footnote-403)). وجملۀ: ﴿إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى﴾ دلالت دارد که باید در گرفتن وام تعیین مدّت شود. و جملۀ: ﴿فَٱكۡتُبُوهُ﴾ امر است به نوشتن دین، تا به فراموشی مال کسی ضایع نشود. و جملۀ: ﴿وَلَا يَأۡبَ...﴾ دلالت دارد که اگر نویسنده‌ای یافت نشود جُز یک نفر کاتب عادل بر او واجب است بنویسد واجابت کند. ﴿وَلَا يُضَآرَّ...﴾ دلالت دارد که باید به کاتب ضرر وارد نشود و پول کاغذ و لوازم آن را مدیون و یا طرفین بپردازند. و جملۀ: ﴿وَيُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُ﴾ دلالت دارد که نوشته باید طبق فرامین إلهی باشد. و جملۀ: ﴿وَلۡيُمۡلِلِ...﴾ دلالت دارد که مدیون باید بیان و اقرار کند تا کاتب بنویسد. و جملۀ ﴿وَلَا يَبۡخَسۡ مِنۡهُ شَيۡ‍ٔٗا﴾ دلالت دارد که مدیون باید برای نوشتن چیزی را از دین نکاهد و مجمل بیان نکند و رموز و دقائق دین را طبق واقع بیان کند. و جملۀ: ﴿فَلۡيُمۡلِلۡ وَلِيُّهُۥ بِٱلۡعَدۡلِ﴾ دلالت دارد که اگر مدیون سفیه، یا طفل و یا لال است، ولیِّ او باید برای نویسنده اقرار کند. و جملۀ: ﴿فَرِهَٰنٞ...﴾ دلالت دارد بر جواز گرو گرفتن.

﴿لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ فَيَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ٢٨٤ ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨٥ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٨٦﴾

[البقرة: 284-286].

**ترجمه:** ملک خدا و به اختیار اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اگر آنچه در درون شماست آشکار کنید و یا پنهان خدا به حساب آن می‌رسد، پس هر‌‌که را بخواهد می‌آمرزد و هر‌که را بخواهد عذاب می‌کند و خدا بر همه چیز تواناست(284) این پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده ایمان دارد و مؤمنین هر‌یک به خدا و فرشتگان او و کتب او و رسولان او ایمان دارند (و همی‌گویند) ما فرقی بین هیچ‌­یک از رسولان او نگذاریم و گویند شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا آمرزش تو را (می‌جوییم) و بازگشت به سوی توست (285) خدا هیچ­کس را جُز به اندازۀ وسعش تکلیف نمی‌کند، به سود اوست آنچه را (از نیکی) انجام داده و به زیان اوست آنچه (از بدی‌ها) کسب نموده، پروردگارا اگر نسیان نمودیم و یا خطا کردیم ما را مؤاخذه مکن، پروردگارا بار سنگین بر ما منه، چنانکه بر پیشینیان ما نهادی، پروردگارا آنچه را طاقت نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را بیامرز و به ما رحم کن، توئی مولای ما، پس ما را بر قوم کافران یاری ده.(286)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ...﴾، شرک، نفاق و سوء‌ظنِّ باﷲ و امثال اینهاست که از أفعال جوانح می‌باشد که اگر اظهار بکند و یا نکند مسئولیّت، محاسبه و مؤاخذه دارد، زیرا نیّتی که راجع به اعمال جوارح باشد و به عمل نیاید مؤاخذه و محاسبه ندارد. و ممکن است بگوییم مطلق است یعنی نیّت هر گناهی حساب دارد، ولی نیّتی که راجع به اعمال جوارح باشد عقاب ندارد([[404]](#footnote-404)). و جملۀ: ﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ...﴾ دلالت دارد که رسول خداص مانند سایرین باید ایمان داشته باشد به آنچه نازل شده و خودش پیروی آن کند. و جملۀ: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ...﴾ تا آخر دلالت دارد که مسلمان و مؤمن باید به چه چیز معتقد باشد و اصول دین او که باید به آنها ایمان داشته باشد چند چیز است و آنچه را در آیه ذکر شده اگر بپذیرد مؤمن است و زیاده بر آن به چیز دیگر لازم نیست ایمان آورد، و خدا کسی را که ایمان به خدا، ملائکه، کتب آسمانی، رسولان خدا و روز قیامت داشته باشد، مؤمن دانسته. با بودن چنین آیاتی در قرآن تعجّب است از کسانی­‌که مؤمن به خدا، رسول، کتب و ملائکه را مؤمن نمی‌دانند و می‌گویند مؤمن و مسلمان کسی است که ایمان به امام داشته باشد! حال باید پرسید کجای قرآن ایمان به امام را از اصول دین شمرده، آیا اصول دین اسلام را خدا باید بیان کند و یا زید و عمرو؟! بنابر‌این، ایمان به آنچه در آیه ذکر شده، لازم و ایمان به غیر آن لازم نیست. دینی که خدا بیان کرده این است، ولی باید دانست ما منکر وجود امام نیستیم. هر‌کس مردم را به راه هدایت راهنما باشد امام است و علی نیز راهنمای مردم بوده و وجود امام در بیان حلال و حرام‌ شکّی نیست. اشکال در ایمان به امام است که این ایمان از کجا از اصول دین شده. بنابر‌این چیزهایی که ایمان به آن در صدر اسلام نبوده از اصول دین شمرده نشده و خود علی خود را مؤمن به آن ندانسته زمانیکه اسلام آورده است. باید دید اسلام او چه بوده و چگونه بوده، آیا غیر از اسلام مذهبی داشته یا خیر. و امام تابع دین است نه اصل دین و نه فرع آن است. و لایخفی ایمان به قیامت از آیات قرآن استفاده می‌شود و در این آیه جملۀ: ﴿وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ اشاره به قیامت است. و جملۀ: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ...﴾ تا آخر، دلالت دارد که نسیان و خطا مؤاخذۀ اخروی ندارد([[405]](#footnote-405)) و نیز دلالت دارد که رسول خداص نیز ممکن است مبتلا به نسیان و خطا گردد([[406]](#footnote-406))، چه برسد به دیگران.

سورة آل عمران (مدنية وهي مائتا آية)

سورة آل عمران مدنی و دارای دویست آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ١

﴿الٓمٓ ١ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ ٢ نَزَّلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَأَنزَلَ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ ٣ مِن قَبۡلُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ ٱلۡفُرۡقَانَۗ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٞ ذُو ٱنتِقَامٍ ٤﴾ [آل عمران 1-4].

**ترجمه:** به نام خدای کامل‌الذات و الصفات رحمن رحیم. الف، لام، میم(1) خدای کامل‌الذات والصفاتی که نیست که معبودی جُز او که زنده و پاینده است (2) نازل نمود بر تو این کتاب را به حق، که تصدیق‌کنندۀ آن چیزی است که جلو آن بوده و فرو فرستاد تورات و انجیل را(3) از پیش، برای هدایت مردم. و نازل نمود فرقان را. به­راستی آنان­که به آیات خدا کافر شدند، برای ایشان عذاب سختی است؛ و خدا صاحب عزّت و صاحب انتقام است.(4)

**نکات:** در آیۀ 3 کلمۀ ﴿نَزَّلَ﴾ با تشدید و ﴿وَأَنزَلَ﴾ با همزه آمده و گفته شده فرق این دو این است که ﴿نَزَّلَ﴾ نزول دفعی است و ﴿وَأَنزَلَ﴾ نزول تدریجی است، ولی چون به موارد استعمال آنها رجوع شد، معلوم شد فرقی نیست. این آیه دلالت دارد که تورات، انجیل و قرآن هر سه مفید هدایت و برای هدایت مردم است و چنانکه تورات و انجیل زمان موسی و عیسی مدوَّن بود، قرآن نیز زمان محمّدص و به دست آن حضرت تدوین گردیده و در زمان حیات او همین کتاب بوده است.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخۡفَىٰ عَلَيۡهِ شَيۡءٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ٥ هُوَ ٱلَّذِي يُصَوِّرُكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ كَيۡفَ يَشَآءُۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٦ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾

[آل عمران: 5-7].

**ترجمه:** محقّقاً بر خدا مخفی نیست چیزی در زمین و نه در آسمان(5) اوست که صورت شما

را در رحِم‌ها هر‌گونه بخواهد می‌کشد، نیست معبود و ملجأی جُز او که عزیز و حکیم است(6) اوست که بر تو این کتاب را نازل نمود، بعضی از آن، آیات محکماتی است که آنها أصل این کتاب است و بعضی دیگر متشابهات. پس اما آنانکه در قلبشان میل به باطل است، پیروی متشابه می‌کنند برای فتنه‌جوئی و تأویل جستن و حال آنکه تأویل آن را کسی جز خدا نمی‌داند. و ثابتان در دانش می‌گویند: به آن ایمان آوردیم، هر‌‌‌ یک از آنها از نزد پروردگار ماست. و جز صاحبان خرد کسی پند نگیرد.(7)

**نکات:** تقدیم کلمۀ ﴿عَلَيۡهِ﴾ بر ﴿شَيۡءٞ﴾ دلالت بر حصر دارد، یعنی مخفی نبودن أشیاء مخصوص به اوست و از آیات دیگر مانند: ﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ﴾ نیز چنین استفاده می‌شود. و مخفی نماند خدا در این آیات فرموده تأویل متشابهات را کسی جز خدا نمی‌داند و نفرموده معنی و ترجمۀ متشابهات را کسی نمی‌داند، بلکه آیات متشابه تماماً واضح‌المعنی و قابل فهم همه کس می‌باشد. و جملۀ: ﴿وَٱلرَّٰسِخُونَ...﴾ «واو» آن استیناف است و اگر «واو» عاطفه بگیریم کفر و شرک لازم می‌آید، زیرا معنی چنین می‌شود خدا و راسخون می‌گویند ایمان آوردیم به آن، هر یک از آنها، از نزد پروردگار ماست. بنابر‌این، خدا هم ـ نعوذ باﷲ ـ ایمان آورده به آنچه از پروردگارش نازل شده در صورتیکه خدا پروردگار ندارد. توضیح بیشتری اگر لازم باشد به فصل 19 و 20 مقدّمه رجوع شود.

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغۡ قُلُوبَنَا بَعۡدَ إِذۡ هَدَيۡتَنَا وَهَبۡ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةًۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡوَهَّابُ ٨ رَبَّنَآ إِنَّكَ جَامِعُ ٱلنَّاسِ لِيَوۡمٖ لَّا رَيۡبَ فِيهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ ٩﴾ [آل عمران: 8-9].

**ترجمه:** پروردگارا، بعد از آنکه ما را هدایت نمودی، دلهایمان را به باطل مایل مکن و ما را از نزد خود رحمتی عطا نما، زیرا تویی بخشنده(8) پروردگارا، تو مردم را برای روزی که در آن شکی نیست جمع می‌کنی، محقّقاً خدای تعالی در وعده خلاف نمی‌کند (9)

**نکات:** دعاهای قرآن که در قرآن ذکر شده بهترین دعاهاست که خدا به توسط نزول آیات خود، به بندگان آموخته، ولی اکثر دعاهایی که در کتب دعاها ذکر شده، مملوّ از خرافات و آلوده به شرک می‌باشد. پس بهتر این است که انسان در موقع دعا، دعاهای قرآن را بخواند، از آن جمله دو آیۀ فوق و همچنین دعایی که در آیۀ آخر سورۀ بقره است و ما در کتابی دعاهای قرآن را جمع و ترجمه کرده‌ایم هر‌که خواهد مراجعه کند.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغۡنِيَ عَنۡهُمۡ أَمۡوَٰلُهُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ وَقُودُ ٱلنَّارِ ١٠ كَدَأۡبِ ءَالِ فِرۡعَوۡنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمۡۗ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ١١ قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ سَتُغۡلَبُونَ وَتُحۡشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ١٢﴾ [آل عمران: 10-12].

**ترجمه:** به راستی آنان­که کفر ورزیده‌اند، نه اموالشان از خدا بی‌نیازشان کند و نه اولادشان به هیچ چیز و ایشان خود هیمۀ آتش و برافروزندۀ آنند(10) شیوۀ آنان مانند شیوۀ پیروان فرعون و کسانی­ است که قبل از ایشان بودند که به آیات ما تکذیب نمودند، پس خدا به سبب گناهانشان گرفتشان؛ و عقاب خدا سخت است (11) به آنان که کافرند بگو: به زودی مغلوب خواهید شد و به ­سوی دوزخ محشور می‌گردید؛ و دوزخ بدجایگاهی است.(12)

**نکات:** این آیات دربارۀ یهود مدینه نازل شده که به اموال، اولاد و نفرات خود مغرور بودند مانند پیروان فرعون. با حضرت محمدص به ضدّیت و کارشکنی پرداختند، خدا در اینجا، تهدید‌شان می‌کند که به زودی مغلوب مسلمین و به سوی دوزخ رهسپار خواهید گشت چنانکه مشرکین قریش در بدر مغلوب شدند.

﴿قَدۡ كَانَ لَكُمۡ ءَايَةٞ فِي فِئَتَيۡنِ ٱلۡتَقَتَاۖ فِئَةٞ تُقَٰتِلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَأُخۡرَىٰ كَافِرَةٞ يَرَوۡنَهُم مِّثۡلَيۡهِمۡ رَأۡيَ ٱلۡعَيۡنِۚ وَٱللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصۡرِهِۦ مَن يَشَآءُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبۡرَةٗ لِّأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ ١٣﴾

[آل عمران: 13].

**ترجمه:** حقّا در دو گروهی که (در جنگ بدر) با یکدیگر روبرو شدند، برای شما آیت و عبرتی باشد، گروهی در راه خدا قتال می‌کردند و گروه دیگر کافرانی بودند که آنان در دیدن به چشم ایشان را دو برابرخود می‌دیدند و خدا هر‌کس را بخواهد به یاری خود تأیید می‌کند، به راستی در این قضیّه برای صاحبان بینش عبرتی است.(13)

**نکات:** مقصود از آن دو گروه، گروه مسلمین و مشرکین در بدر است که روبرو شدند، با اینکه مؤمنین فاقد اسلحه، زاد و توشه، مرکب و نفرات بودند، یعنی در اقلیّت بودند و برعکس مشرکین دارای اسلحه، زاد و برگ و مرکب بودند و با اینکه سه برابر مسلمین بودند، خدا مسلمین را یاری کرد و بر مشرکین غالب شدند، بنابر‌این، شما یهود که به ثروت و نفرات خود مغرورید باید عبرت گیرید. در جملۀ ﴿يَرَوۡنَهُم﴾ ضمیر فاعل ممکن است برگردد به مؤمنین یعنی مؤمنین کفار را دو برابر می‌دیدند و ممکن است ضمیر فاعل به کفار برگردد، یعنی کفار، مؤمنین را دو برابر می‌دیدند.

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِۗ ذَٰلِكَ مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلۡمَ‍َٔابِ ١٤ ۞قُلۡ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيۡرٖ مِّن ذَٰلِكُمۡۖ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَأَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞ وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ١٥ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ إِنَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ١٦ ٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡمُنفِقِينَ وَٱلۡمُسۡتَغۡفِرِينَ بِٱلۡأَسۡحَارِ ١٧﴾ [آل عمران: 14-17].

**ترجمه:** محبّت شهوات نفسانی از زنان، فرزندان و مال‌های روی هم نهادۀ از زر و سیم، اسب‌های نشان‌دار، چهارپایان و کشتزار، برای مردم زینت داده شده، این متاع زندگی دنیاست. و بازگشت نیکو نزد خداست(14) بگو آیا شما را به بهتر از این آگاه کنم، برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بوستان‌ها و باغ‌هایی است که از زیر آنها نهرها جاری است و در آن ماندگارند و برای ایشان همسران پاکیزه و خوشنودی خداوند است و خدا به بندگان بیناست (15) آن بندگانی که می‌گویند: پروردگارا، حقیقتاً ما ایمان آورده‌ایم، پس ما را بیامرز و از عذاب آتش نگهدارمان (16) آن صبرکنندگان، راستگویان، فرمانبرداران، انفاق‌کنندگان و آمرزش‌خواهان به سحرها.(17)

**نکات:** شخص عاقل باید در این آیات تدبّر کند و گول متاع دنیا را نخورد و همّت او فقط صرف زن، ملک، مال و ثروت نشود و قدری به تحصیل صفات حسنه و کمالاتی که در این آیات ذکر شده بپردازد.

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨ إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُۗ وَمَا ٱخۡتَلَفَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۗ وَمَن يَكۡفُرۡ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ١٩﴾ [آل عمران: 18-19].

**ترجمه:** خدا که قائم به عدالت است،گواهی داده که معبود و ملجأی جز او نیست و فرشتگان و دانشمندان (نیز گواهی دادند). نیست معبود و ملجأی جز او که عزیز و حکیم است(18) به راستی دین نزد خدا اسلام است و آنان­که به ایشان کتاب داده شده، اختلاف نکردند مگر پس از دانستن و اختلافشان برای ستم بین خودشان بود. و هر‌کس به آیات خدا کافر گردد، پس محقّقاً خدا سریع‌الحساب است و به حساب او می‌رسد.(19)

**نکات:** در این آیات گواهی دانشمندان بر توحید ردیف گواهی خدا و فرشتگان آمده برای عظمت دانش، پس هر چه دانش بیشتر باشد خدا بهتر شناخته گردد. عالم گیاه‌شناس از دقائقی که در آن خلقت گیاهان است می‌تواند خالق آنها را بشناسد، عالم ستاره‌شناس، پی به عظمت خالق و مدبِّر آنها می‌برد و هکذا، البتّه به شرطی که خدا را به راهنمایی کتب إلهی بشناسد. و اگر بعضی از دانشمندان ما و یا غیر ما به وجود خدا و توحید اعتناء ندارند، برای این است که عالم به خرافات­اند نه به حقائق و یا توحیدشان خرافی تقلیدی است و یا دانشمند‌نما هستند یعنی عالم‌‌نما. ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ دلالت دارد که شخص متدیّن باید خود را مسلمان بنامد و نام مذهبی را از خود بردارد و گول مذهب‌سازان را نخورد و بحمدالله رؤسای مذاهب اسلامی همه خودشان را مسلمان دانسته‌اند و نام مذهبی نداشته‌اند و هر‌کس نام مذهبی برخود گذارد طبق جملۀ ﴿وَمَن يَكۡفُرۡ...﴾ در حقیقت کافر شده ومتوجّه نیست و اسلام به معنی تسلیم بودن دربرابرخدا؛ یعنی، تسلیم در موارد امر و نهی الهی است.

﴿فَإِنۡ حَآجُّوكَ فَقُلۡ أَسۡلَمۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِۗ وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ ءَأَسۡلَمۡتُمۡۚ فَإِنۡ أَسۡلَمُواْ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ وَّإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ ٱلۡبَلَٰغُۗ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ٢٠﴾ [آل عمران: 20].

**ترجمه:** پس اگر با تو محاجّه کردند، بگو: من خود را برای خدا تسلیم نموده و اسلام آوردم و هر‌كس پیرو من است (او نیز تسلیم شده) و بگو به اهل کتاب و بی‌سوادان که آیا شما اسلام آورده‌اید(و تسلیم خدا شده­اید)؟ پس اگر اسلام آورند به تحقیق هدایت یافته‌اند و اگر اعراض نمودند، پس همانا بر تو فقط ابلاغ(پیغام)است و خدا به بندگان بیناست.(20)

**نکات:** آیۀ فوق دلالت دارد که محاجّه‌کردن با مردم کارخوبی نیست و نویسنده امتحان کرده‌ام مردم تابع دلیل نیستند و به عقاید قومی خود تعصّب دارند و با دلیل و برهان کاری ندارند. و مقصود از ﴿ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ﴾ ممکن است بی‌سوادانِ أهل کتاب و مقصود از أهل کتاب دانشمندان ایشان باشد. و ظاهر آن است که ﴿ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ﴾ شامل می‌شود کسانی را نیز، که جاهل به کتاب آسمانی بوده از آن بی‌خبر باشند و اگرچه دارای سواد نیز باشند.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَيَقۡتُلُونَ ٱلَّذِينَ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡقِسۡطِ مِنَ ٱلنَّاسِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٢١ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ٢٢ أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ وَهُم مُّعۡرِضُونَ ٢٣ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۖ وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢٤ فَكَيۡفَ إِذَا جَمَعۡنَٰهُمۡ لِيَوۡمٖ لَّا رَيۡبَ فِيهِ وَوُفِّيَتۡ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٢٥﴾

[آل عمران: 22-25].

**ترجمه:** به راستی آنانکه به آیات خدا کافرند و پیمبران را به ناحق می‌کشند و آمرین به عدالت از مردم را به قتل می‌رسانند، پس مژده بده ایشان را به عذاب دردناک(21) ایشانند آنانکه اعمالشان در دنیا و آخرت هدر شده است و یاورانی ندارند(22) آیا کسانی را که بهره‌ای از کتاب داده شده‌اند ندیدی که به کتاب خدا دعوت می‌شوند تا حکم کند بین ایشان، ولی گروهی از آنان رو می‌گردانند و اعراض دارند (23) اعراضشان برای این است که گویند: هرگز آتش دوزخ به ما نرسد جز چند روزی و آنچه به دین خود بسته‌اند گولشان زده است(24) پس چگونه است حالشان وقتی که خدا جمعشان کند برای روزی که در آن شکی نیست و جزای کسب هر‌کس به تمام داده شود و به آنان ستم نشود.(25)

**نکات:** فساد وستم هر امّتی ناشی از روگردانیدن و بی‌اعتنایی به کتاب آسمانی خودشان است که مانند بعضی از یهود و مسلمانان زمان ما حق‌گویان را آزار می‌رسانند و می‌کشند. و جملۀ: ﴿حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ﴾ اشاره به این است که چون از کتاب الهی اعراض کردند و به کتب و سخنان بشری چنگ زدند، اعمالشان بدعت و هدر خواهد بود و اعمالی که بدعت باشد موجب سعادت نخواهد شد، بلکه موجب ذلّت دنیا و عذاب آخرت است چنانکه خدا فرموده: ﴿فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ و جملۀ ﴿يُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ﴾ اشاره به این است که چون دانشمندان ایشان را به کتاب خدا دعوت کنی نمی‌پذیرند و از حکمیّت کتاب خدا، اعراض دارند: ﴿يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ وَهُم مُّعۡرِضُونَ﴾. نویسنده گوید زمان ما دانشمندان اسلامی اکثراً هر کتابی را قطعی‌الدّلاله می‌دانند، ولی دلالت کتاب خدا را قطعی نمی‌دانند و به همین جهت به رجوع به قرآن و حکمیّت آن حاضر نیستند و تمام سعی ایشان این است که حدیثی پیدا کنند و در دین خدا آن را مدرک قرار دهند و لذا کتابهایی برای خود ساخته و پرداخته‌اند که مملوّ از خرافات، منافی و معارض با آیات قرآن است و اکثراً از آیات قرآن بی‌اطلاع­اند و مانند یهود که می‌گفتند: ﴿لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ...﴾، معتقدند که مسلمین صدر اسلام شفیع و دستگیر ایشانند و به همین مغرورند. و جمله: ﴿وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم...﴾ اشاره به همین غروری است که مقدّسین متدیّن نما و عالم ‌نمایان جاهل به سبب احادیث مجعوله و معجزات ساخته شده خیال کرده‌اند که دین یعنی همین و هر قدر هر‌کس خلافی مرتکب شد از آن گذشت می‌شود و به اخبار نوید‌بخش غرور‌آمیز شفیع‌تراش گناه‌بخش، از حقائق اسلام دور شده‌اند و به سبب افتراهایی که به اسلام بسته شده، کتاب خدا و سنّت رسول را متروک نموده و مغرورند.

زمان ما بسیاری از مسلمین چیزهایی که از اسلام نبوده و در صدر اسلام کسی خبر نداشته، از اصول، فروع و شعائر دین نموده و آن قدر که از آنها ترویج می‌شود هزار یک از کتاب خدا ترویج نمی شود. مثلا روضه‌خوانی به نام امام با هزاران قسم آن، با هزاران گویندۀ بی‌‌خبر از قرآن، معمول شده، در صورتی که زمان رسول خداص و زمان خلفاء این کارها نبوده است. حضرت امیرالمؤمنین علی که مو به مو برنامۀ اسلام را می‌دانسته و زمان خلافتش اجراء کرده، یک روز برای وفات رسول خداص عزا و تعطیل ننموده و به روضه‌خوانی در تمام سخنرانی­ خود نپرداخته و برای تولّد رسول خداص جشن نگرفته و خمس و سهم امام نگرفته و کسی از مسلمین یک درهم به عنوان سهم امام وخمس به رسول خدا ص و علی ÷ نداده است. هزاران نفر در زمان ما زنجیر برخود می‌کوبند در حالی­که هیچ­ کدام دو آیه از کتاب آسمانی خود نمی‌دانند، پیشوایان و گویندگان نیز برای حفظ دکانشان آنان را تشویق و ترغیب به باطل می‌کنند. و اگر کسی بخواهد ایشان را بیدار کند، داد و فریاد و طعن و تکفیرشان بلند می‌شود. ﴿وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾. و جملۀ ﴿وَوُفِّيَتۡ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ﴾، اشاره به این است که هر‌کس گرو اعمالش می‌باشد و کاملاً به حسنات و سیّئاتش رسیدگی و بررسی خواهد شد و غرورهای دینی به درد نمی‌خورد.

﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٦ تُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَتُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِۖ وَتُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَتُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّۖ وَتَرۡزُقُ مَن تَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ٢٧﴾ [آل عمران: 26-27].

**ترجمه:** بگو: ای خدای مالک ملک، ملک را به هر‌کس بخواهی می‌دهی و از هر‌کس بخواهی بازگیری و هر که را بخواهی عزت می‌دهی و هر‌کس را خواهی خوار می‌‌کنی، خیر بدست توست به راستی که تو بر هرچیز توانایی (26) در آوری شب را در روز و درآوری روز را در شب و بیرون می‌آوری زنده را از مرده و بیرون می‌آوری مرده را از زنده و به هر‌کس بخواهی بدون حساب روزی می‌دهی.(27)

**نکات:** در این آیات فرموده ملک و یا عزّت را به هر‌کس بخواهد می‌دهد، امّا معیّن نکرده به چه کسانی می‌دهد، در آیات دیگر معیّن کرده که تحت قوانینی می‌دهد و آن قوانین کسب و کار و سعی و کوشش است، چنانکه در آیۀ 18 سورۀ اسراء فرموده:

﴿مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ﴾([[407]](#footnote-407)) [الإسراء: 18].

و در سورۀ نجم آیۀ 39 فرموده:

﴿لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾([[408]](#footnote-408)) [النجم: 39].

و در سورۀ رعد آیۀ 11 فرموده:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾([[409]](#footnote-409)) [الرعد: 11].

و مقصود از ﴿وَتُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَتُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ...﴾ این است که از خاک مرده و یا از هستۀ بی‌جان، انسان زنده و نباتات بی‌شمار بیرون می‌آورد. و از درخت زنده، هستۀ بی‌جان و یا از انسان با ایمان، کافر مرده دل خارج می‌شود.

﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨﴾

[آل عمران: 28].

**ترجمه:** مؤمنین نباید کافران را به جای مؤمنان دوست بگیرند و هر‌کس چنین کند چیزی از محبّت خدا در او نیست مگر اینکه از ایشان بپرهیزد(تقیّه کند) وخدا شما را از(نافرمانی)خود برحذرمی­دارد و به سوی خداست بازگشت.(28)

**نکات:** دوستی با کافران در قرآن مکرّر نهی شده، زیرا دوست خدا دشمن او را دوست نمی‌دارد مگر در ظاهر، آن هم برای تقیّه، چنانکه در این آیه آمده، و تقیّه برای حفظ دین و جان است، ولی در موردی­که دوستی با کافر به عنوان تقیّه موجب ریختن خون مسلمانی گردد جائز نیست. به هرحال تقیّه گاهی حرام و گاهی واجب و گاهی جائز است. و جملۀ: ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥ﴾ دلالت بر تهدید عظیمی دارد و ما در احکام القرآن تقیه را مفصّلاً نوشته‌ایم.

﴿قُلۡ إِن تُخۡفُواْ مَا فِي صُدُورِكُمۡ أَوۡ تُبۡدُوهُ يَعۡلَمۡهُ ٱللَّهُۗ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٩﴾ [آل عمران: 29].

**ترجمه:** بگو: اگر آنچه در سینه‌های شماست، پنهان دارید و یا ظاهر سازید خدا آن را می‌داند و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا می‌داند و خدا به هر چیزی تواناست.(29)

**نکات:** پس از آنکه خدا از دوستی کفّار نهی نمود، چون دوستی امر قلبی است، در این آیه فرموده تمام امور قلبی شما را خدا می‌داند، چه ایمان، چه کفر، شرک و چه سایر صفات.

﴿يَوۡمَ تَجِدُ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ مِنۡ خَيۡرٖ مُّحۡضَرٗا وَمَا عَمِلَتۡ مِن سُوٓءٖ تَوَدُّ لَوۡ أَنَّ بَيۡنَهَا وَبَيۡنَهُۥٓ أَمَدَۢا بَعِيدٗاۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ٣٠ قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١ قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٢﴾ [آل عمران: 30-32].

**ترجمه:** روزی که هر‌کس هر چه از خیر انجام داده حاضر می‌یابد و هر‌که کار بدی کرده دوست دارد که بین او و آن بدی فاصلۀ دور و زیادی باشد و خدا شما را از عقاب خود بر حذر می‌دارد و خدا به بندگان مهربان است(30) بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، مرا پیروی کنید تا اینکه خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را بیامرزد و خدا آمرزنده و رحیم است(31) بگو: خدا و رسول را اطاعت کنید، پس اگر اعراض کردند محقّقاً خدا کافران را دوست نمی‌دارد.(32)

**نکات:** جملۀ: ﴿تَجِدُ كُلُّ نَفۡسٖ...﴾ دلالت بر تجسّم اعمال دارد و ممکن است بگوییم جزای عمل که مسبب از عمل است حاضر می‌‌یابد و مجازاً اطلاق سبب شده بر مسبَّب و یا بگوییم پرونده و ضبط آن را حاضر می‌‌‌یابد. ولی ظاهر همان معنای اول و خدای تعالی بر تجسّم آن تواناست. و در سورۀ کهف آیۀ 49 نیز فرموده: ﴿وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗا﴾. و جملۀ: ﴿إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ...﴾ دلالت دارد که ادّعای محبّت خدا بدون اطاعت رسول واقعیت ندارد و اطاعت رسول نشانۀ صدق ادّعا است. و جملۀ: ﴿فَإِن تَوَلَّوۡاْ﴾ دلالت دارد که اعراض از فرمان خدا و رسول موجب کفر است و لذا متفرّع بر آن فرموده: ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾.

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٣ ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٣٤﴾ [آل عمران: 33-34].

**ترجمه:** به راستی­‌که خدا‌ برگزید‌ آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را برجهانیان(33) این دو نژاد بعضی از بعض دیگر و خدا شنوا و داناست.(34)

**نکات:** مقصود از جهانیان اصناف بشر است. و مقصود از آل ابراهیم، حضرت اسماعیل، اسحاق و یعقوب و سایر أنبیاء تا محمّدص است. و مقصود از آل‌عمران، عمران بن ماشان پدر حضرت مریم‘ است و این عمران از نسل سلیمان بن داود بن ایشا می‌باشد و ممکن است عمران پدر حضرت موسی باشد که فرزند یصهر بن فاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق باشد. و ممکن است بگوییم مقصود از جملۀ: ﴿ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖ﴾، یعنی: فِي الأَخْلَاقِ والانقِیَادِ مِنْ اللهِ.

﴿إِذۡ قَالَتِ ٱمۡرَأَتُ عِمۡرَٰنَ رَبِّ إِنِّي نَذَرۡتُ لَكَ مَا فِي بَطۡنِي مُحَرَّرٗا فَتَقَبَّلۡ مِنِّيٓۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٣٥ فَلَمَّا وَضَعَتۡهَا قَالَتۡ رَبِّ إِنِّي وَضَعۡتُهَآ أُنثَىٰ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا وَضَعَتۡ وَلَيۡسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلۡأُنثَىٰۖ وَإِنِّي سَمَّيۡتُهَا مَرۡيَمَ وَإِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ٣٦ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٖ وَأَنۢبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنٗا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّاۖ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيۡهَا زَكَرِيَّا ٱلۡمِحۡرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزۡقٗاۖ قَالَ يَٰمَرۡيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَاۖ قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ ٣٧﴾ [آل عمران: 35-37].

قصّۀ حضرت مریم و مادرش حنّه زوجۀ عمران

**ترجمه:** و چون زن عمران گفت: پروردگارا، به راستی من نذر کرده‌ام که آنچه در شکم من است برای تو (از هر قیدی) آزاد نمایم، پس از من بپذیر، زیرا فقط تو شنوای دانایی(35) پس چون بارخود بگذاشت، گفت پروردگارا من حمل خود را دختر نهادم و خدا داناتر است به آنچه نهاد و پسر مانند دختر نیست و من او را مریم نامیدم و او را با فرزندانش از شر شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم(36) پس پروردگارش او را پذیرفت پذیرش نیکو و او را نموّ و پرورشی نیکو داد و زکریّا را سرپرست وی کرد، هرگاه زکریّا در محراب عبادت او وارد می‌شد نزد او رزقی می‌یافت، می‌گفت: ای مریم این از کجا برای تو آمده؟ او می‌گفت: از جانب خدا، به راستی که خدا به هر‌کس بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد.(37)

**نکات:** حَنّه زن عمران در حال پیری و نازادی نذر کرد که اگر خدا به او فرزندی عطاء کند، او را آزاد گذارد برای عبادت و خدمت بیت‌المقدّس. و از جملۀ: ﴿رَبِّ إِنِّي نَذَرۡتُ لَكَ﴾ استفاده می‌شود که در نظر خانوادۀ أنبیاء ‡ نذر برای خدا بوده و از آخر آیه استفاده می‌شود که نذر برای غیرخدا جائز نیست، زیرا طرف نذر و پیمان باید شنوا و حاضر و دانا باشد، و غیرخدا چنین نیست، ﴿هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾.

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥۖ قَالَ رَبِّ هَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةٗ طَيِّبَةًۖ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٨ فَنَادَتۡهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَآئِمٞ يُصَلِّي فِي ٱلۡمِحۡرَابِ أَنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحۡيَىٰ مُصَدِّقَۢا بِكَلِمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَسَيِّدٗا وَحَصُورٗا وَنَبِيّٗا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٣٩ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٞ وَقَدۡ بَلَغَنِيَ ٱلۡكِبَرُ وَٱمۡرَأَتِي عَاقِرٞۖ قَالَ كَذَٰلِكَ ٱللَّهُ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ ٤٠ قَالَ رَبِّ ٱجۡعَل لِّيٓ ءَايَةٗۖ قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمۡزٗاۗ وَٱذۡكُر رَّبَّكَ كَثِيرٗا وَسَبِّحۡ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِبۡكَٰرِ ٤١﴾ [آل عمران: 38-41].

**ترجمه:** در آنجا زکریّا پروردگارش را خواند، گفت: پروردگارا، ازجانب خود فرزند پاکیزه‌ای به من عطا کن، بی‌گمان تو شنوندۀ دعایی(38) پس فرشتگان او را در حالیکه در محراب به نماز ایستاده بود، نداء کردند که خدا به تو مژدۀ فرزندی می‌دهد به نام یحیی که تصدیق کنندۀ کلمۀ خدا باشد و آقایی باشد خوددار از شهوات و پیامبری از شایستگان است(39) زکریّا گفت: پروردگارا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود و حال آنکه مرا پیری فرا رسیده و همسرم نازا است، (خداوند) فرمود: این چنین است خدا آنچه بخواهد انجام می‌دهد(40) زکریّا گفت: پروردگارا، برایم نشانه‌ای قرار بده. فرمود: نشانۀ تو این است که سه روز با مردم جُز به رمز سخن نتوانی گفت و پروردگارت را بسیار یاد کن و شب و روز او را به پاکی بستای و تسبیح بگو.(41)

**نکات:** جملۀ: ﴿هُنَالِكَ دَعَا...﴾ دلالت دارد که چون زکریّا دید میوه‌های زمستانی در تابستان و تابستانی در زمستان به طور خارق‌العاده برای مریم آمده، او نیز در لطف خدا طمع کرد و از خدا خواست به طور خارق‌العاده از زن نازای او فرزندی به او عطا شود. ﴿فَنَادَتۡهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾ دلالت دارد که جمعی از ملک او را ندا کردند، ولی می‌توان گفت جبرئیل او را ندا کرده، زیرا جبرئیل رئیس ملائکه بوده و همراهش ملائکۀ دیگر بودند. و حق‌تعالی یحیی را به خصالی تمجید کرده: یکی آنکه مصدِّق «كلمة من الله» است، و کلمات الله مخلوقات خداست و چون عیسی نیز مخلوق خدا می­باشد، کلمۀ الله است و یحیی او را تصدیق کرد. و به امر و نهی تشریعی نیز کلمات الله می‌گویند.

در موقعی که زکریّا فرزند خواست صد و یا صد و بیست سال عمر داشت و عیال او 98 سال عمر کرده بود. و مقصود از جملۀ: ﴿ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ...﴾ این است که هر وقت زبانت از سخن با مردم بند آمد و راجع به امور دنیا نتوانستی جُز به رمز سخن گویی، نشانۀ این است كه نطفۀ حضرت یحیی منعقد شده و این معجزه‌ای بود، زیرا زبان او در موقع تسبیح و ذکر بند نمی‌آمد ولی از تکلّم به امور دنیا بند می‌آمد و به اشاره مطلب را به طرف می‌فهماند.

﴿وَإِذۡ قَالَتِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصۡطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٢ يَٰمَرۡيَمُ ٱقۡنُتِي لِرَبِّكِ وَٱسۡجُدِي وَٱرۡكَعِي مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣ ذَٰلِكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهِ إِلَيۡكَۚ وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ يُلۡقُونَ أَقۡلَٰمَهُمۡ أَيُّهُمۡ يَكۡفُلُ مَرۡيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ يَخۡتَصِمُونَ ٤٤﴾ [آل عمران: 42-44].

**ترجمه:** و آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم، به راستی خدا برگزیدت و پاک گردانیدت و تو را بر زنان جهانیان برتری داد(42) ای مریم برای پروردگارت خاضع باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع کن(43) اینها از اخبار غیب است که به تو وحی می­کنیم و تو نبودی وقتی که قلمهایشان را (برای قرعه) می‌انداختند که کدامشان مریم را کفالت کند و هنگامی که (در این ­باره) با هم نزاع می‌کردند تو نبودی.(44)

**نکات:** جملۀ: ﴿ٱصۡطَفَىٰكِ﴾ مکرّر شده و برای تأکید نیست، بلکه مقصود از اول آن است که؛ خدا تو را برای خدمت بیت‌المقدس انتخاب کرد و برای تربیت تو بزرگان و علمای دین را واداشت و مقصود از دوّم آن است که؛ تو را بر زنان زمانت برتری داد و فرزندی مانند عیسی که نشانۀ قدرت حق بود به تو کرامت کرد. و ظاهر جملۀ ﴿عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ این است که حضرت مریم بر زنان تمام جهان برتری دارد نه فقط بر زنان زمان خودش، از رسول خداص نقل شده که خدا چهار زن را بر زنان دیگری برتری داده: آسیه، حضرت مریم، حضرت خدیجه و حضرت فاطمه. ولی باید دانست زنانی که در قرآن معرفی نامه داشته و ممدوح خدا هستند بعید است با زنانی که در کتاب آسمانی معرفی نشده‌اند مساوی و یا در درجۀ پایین‌تر باشند بلکه زنان مذکوره و اشاره شده در کتاب خدا مانند حضرت مريم‘، زن فرعون، مادر موسی و سارا زن ابراهیم مقامشان بالاتر و ارجمندتر است. البتّه ممکن است برای اهمیّت و شرافت حضرت فاطمه‘ نیز به آیۀ مباهله و برای شرافت حضرت خدیجه‘به آیات راجع به ازواج نبی ص استناد نمود.

و مقصود از ﴿طَهَّرَكِ﴾ این است که خدا تو را از تهمت یهود حفظ کرد و شهادت به پاکی داد به توسّط همین آیات. و جملۀ ﴿ذَٰلِكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ...﴾ دلالت دارد که رسول خدا از أخبار مذکوره بی‌خبر بوده و به این أمور غیبی اطلاعی نداشته و خدای­تعالی منت گذاشته و به توسط وحی او را إخبار نموده است. و مقصود از جملۀ: ﴿إِذۡ يُلۡقُونَ أَقۡلَٰمَهُمۡ...﴾ این است که بزرگان بیت‌المقدس و متولّیان آن نزاع داشتند در اینکه کدامشان کفالت و تربیت حضرت مریم را بر عهده گیرند، زیرا به واسطۀ ارادتی که به پدرش عمران داشتند، می‌خواستند علاقۀ خود را اظهار کنند، به اضافه کراماتی از خود او دیده بودند، لذا قرعه ‌کشی کردند. و قلم‌های قرعه را که نام اشخاص را بر قلم‌ها می‌نوشتند بر هر قلمی نامی و آنها را در آب می‌افکندند، پس قلمی که روی آب می‌آمد نام هر‌کس بر آن بود، او می‌آید تکفّل کند. پس قلمی که به نام حضرت زکریّا بود، روی آب آمد و معلوم شد که او باید تکفّل کند.

﴿إِذۡ قَالَتِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٖ مِّنۡهُ ٱسۡمُهُ ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ وَجِيهٗا فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَمِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ ٤٥ وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلۡمَهۡدِ وَكَهۡلٗا وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٤٦ قَالَتۡ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٞ وَلَمۡ يَمۡسَسۡنِي بَشَرٞۖ قَالَ كَذَٰلِكِ ٱللَّهُ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ إِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٤٧﴾ [آل عمران: 45-47].

**ترجمه:** هنگامی­که فرشتگان گفتند: ای مریم، به راستی خدا تو را به کلمه‌ای از خود بشارت می‌دهد که نام او مسیح عسی پسر مریم است، در حالی­که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقرّبین است(45) و در گهواره و حال نیرومندی با مردم سخن گوید و از شایستگان است(46) مریم گفت: پروردگارا، چگونه برای من فرزندی می‌شود و حال­آنکه بشری مرا مس نکرده؟ گفت: خدا این­چنین می‌آفریند آنچه بخواهد، چون أمری را بخواهد به آن می‌گوید باش، پس موجود می‌شود.(47)

**نکات:** مقصود از «**کلمه»** کلمۀ تکوینی است، یعنی مخلوقی به نام مسیح. ظاهر قرآن این است که مسیح و عیسی دو نام است برای فرزند مریم، و مقصود از جملۀ: ﴿وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلۡمَهۡدِ وَكَهۡلٗا﴾، این است که در گهواره به قدرت خدا سخن می‌گوید، سپس ساکت می‌شود مانند اطفال دیگر و باز در کهولت به امر خدا با مردم سخن می‌گوید و به ارشاد می‌پردازد.

﴿وَيُعَلِّمُهُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ ٤٨ وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدۡ جِئۡتُكُم بِ‍َٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡ‍َٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٤٩﴾

[آل عمران: 48-49].

**ترجمه:** و به او کتاب، حکمت، تورات و انجیل می‌آموزد(48) و او را رسولی به سوی بنی‌اسرائیل می‌فرستد (تا بگوید) حقّاً من نشانه‌ای (معجزه‌ای) از پروردگارتان برایتان آورده‌ام، من خلق می‌کنم برای شما از گل مانند هیکل مرغ، پس از آن می‌دمم در آن، پس به ارادۀ خدا پرنده‌ای می‌شود و کور مادرزاد و پیس را شفا می‌دهم و مردگان را زنده می‌کنم به ارادۀ خدا و شما را به آنچه می‌خورید و آنچه را در خانه‌هاتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم. به راستی که در این (امور) برای شما نشانه‌ای است اگر ایمان داشته باشید.(49)

**نکات:** ﴿إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ﴾ دلالت دارد که حضرت عیسی پیغمبری بوده برای بنی‌اسرائیل نه برای تمام جهان، اگر چه اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند. و جملۀ: ﴿بِ‍َٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ﴾ دلالت دارد که آنچه در این آیه ذکر شده از معجزات، همه از خدا و همه فعل خدا بوده. و جملۀ: ﴿مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡ‍َٔةِ ٱلطَّيۡرِ﴾ دلالت دارد که عیسی فقط شکل مرغی را ساخته آن هم از گِل نه از عدم، زیرا گِلِ آن را خدا خلق نموده، پس از آن، حضرتِ او در گل دمیده، ولی خدا آن را پرنده نموده چنانکه فرموده: ﴿فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾، یعنی به ارادۀ خدا پرنده می‌شود و خدا آن گل را تبدیل به گوشت، استخوان، پر و منقار می‌کند و چون اینها کار خدا بوده. فرموده: ﴿فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾، یعنی مرغ‌ شدنش به ارادۀ خداست. مختصر اینکه صورت مرغ را حضرت عیسی درست نموده و خدا برای خاطر دعای او وتصدیق به نبوّت او، آن ­را پرندۀ حقیقی نموده. بنابر این، معجزه کار خداست و تبدیل مادۀ گل به گوشت و پوست و تغییر جوهر کار خداست، چنانکه در احادیث و تفاسیر آمده عیسی دعا کرد و خدا برای شهادت به نبوّت او دعای او را به اجابت رسانده. و همچنین است شفا‌ دادن کور و پیس کار خدا بوده برای شهادت به نبوّت او. و إذن الله در آیه، ارادۀ الله می‌باشد. و أمّا خبر دادن به آنچه در خانه می‌خورند و یا ذخیره می‌کنند آن نیز به وحی الهی بوده و گر نه هیچ پیغمبری غیب نمی‌داند جُز به اخبار الهی، چنانکه در ذیل تمام اینها فرموده: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾**.**

﴿وَمُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعۡضَ ٱلَّذِي حُرِّمَ عَلَيۡكُمۡۚ وَجِئۡتُكُم بِ‍َٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ٥٠ إِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ٥١ ۞فَلَمَّآ أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنۡهُمُ ٱلۡكُفۡرَ قَالَ مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِۖ قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ نَحۡنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٥٢ رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلۡتَ وَٱتَّبَعۡنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكۡتُبۡنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٥٣ وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ٥٤﴾ [آل عمران: 50-54].

**ترجمه:** و فرستاده شدم برای اینکه تصدیق کنم آنچه را جلو من است از تورات و برای آنکه حلال گردانم برایتان بعضی از آنچه بر شما حرام شده، و آورده‌ام برای شما معجزه و آیتی از پروردگارتان، پس از خدا بترسید و مرا فرمان برید(50) به راستی که خدا پروردگار من و پروردگار شماست، او را پرستید، این است راه راست(51) پس چون عیسی کفر ایشان را مشاهده کرد، گفت: چه کسانی یاوران من به سوی خدایند؟ حواریون گفتند: ما یاوران خداییم، به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش به اینکه ما مسلِم و فرمانبرداریم(52) پروردگارا، به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و این رسول را پیروی کردیم، پس ما را در شمار گواهان بنویس(3) و ایشان مکر کردند و خدا مکر نمود و خدا بهترین مکر کنندگان است.(54)

**نکات:** کلمۀ ﴿رَسُولًا﴾ در آیۀ 49 مفعول‌له بود برای فعل مجهول که بعثت محذوف باشد و ﴿مُصَدِّقٗا﴾ عطف بر ﴿رَسُولًا﴾ می‌باشد و کلام دلالت می‌کند بر این حذف. و مقصود از جملۀ: ﴿وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعۡضَ ٱلَّذِي حُرِّمَ عَلَيۡكُمۡ﴾، آن محرّماتی است که علماء و مراجع یهود به دین حضرت موسی افزوده بودند و دیانت را بر مردم سنگین کرده بودند مانند علمای اسلام که صدها حرام بر محرّمات دین خود افزوده و در دین مشکل بغرنجی برای مردم به وجود آورده‌اند. خدا در قرآن می‌گوید هر قول و سخنی را مرد عاقل اهل هدایت باید بخواند و هر کتاب ایمان و یا کفری را ملاحظه کند هر کدام بهتر و به هدایت نزدیک‌تر است، آن را انتخاب کند، ولی آقایان مراجع اسلامی هر کتابی را یعنی خواندن آن را طبق میل خود حرام می‌کنند و یا حلال، خصوصاً کتابی که مردم را بیدار کند فتوای حرمت آن را که حرام است می‌دهند و آن را از کتب ضلال می‌شمرند. اگر صدر اسلام محرّمات صد عدد بوده، اینان هزاران عدد کرده‌اند. و ممکن است مقصود از جملۀ: ﴿وَلِأُحِلَّ لَكُم...﴾ آن محرّماتی باشد که خدا بر یهود حرام کرد به واسطۀ جنایاتی که مرتکب شدند، چنانکه فروده:

﴿فَبِظُلۡمٖ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا عَلَيۡهِمۡ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتۡ لَهُمۡ﴾([[410]](#footnote-410)) [النساء: 160].

و آن محرمات برای یهود باقی ماند تا اینکه حضرت عیسی آمد و آن احکام سنگین را برداشت، و این منافات با تصدیق او به تورات ندارد. و جملۀ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمۡ...﴾ دلالت دارد که حضرت عیسی توحید خالص برای مردم آورد، ولی ایشان آن را تبدیل به تثلیث کردند و دعوت به خواندن و پرستش کردن عیسی نمودند. و مقصود از جملۀ: ﴿أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنۡهُمُ ٱلۡكُفۡرَ﴾، کفر یهودیانی است که در صدد قتل او شدند، پس حضرت او گفت: یاور من در راه خدا کیست؟ عدّه‌ای از مردم پاکدل جامه‌سفید گفتند: ما یاوران توییم؛ لذا ایشان را حواریّین گفتند و ایشان ماهی‌گیر و گازر بودند و مقصود از جملۀ: ﴿وَمَكَرُواْ...﴾ تا آخر، این است که یهود سعی کردند در قتل و محو او و خدا او را نجات داد بدین طریق که شخصی را به شکل عیسی دیدند، پس به خیال اینکه او عیسی است، او را گرفته وبه دار آویختند و حضرت عیسی به راهنمایی جبرئیل از میان اصحاب خود رفت و لذا خدا فرموده: ﴿وَأَيَّدۡنَٰهُ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِ﴾.

﴿إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَجَاعِلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوكَ فَوۡقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ٥٥ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَأُعَذِّبُهُمۡ عَذَابٗا شَدِيدٗا فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ٥٦﴾ [آل عمران: 55-56].

**ترجمه:** و چون خدا گفت: ای عیسی، من تو را وفات می‌دهم می‌میرانم و تو را به سوی خود بالا می‌برم و تو را از دست کفّار نجات می‌دهم و از نسبتهای ناروا پاک می‌کنم و آنان را که پیرو تو هستند، برتری می‌دهم بر منکرین تو تا روز قیامت، سپس به سوی من است بازگشت شما تا حکم کنم بین شما در آنچه همواره اختلاف می‌کرده‌اید(55) پس امّا آنانکه کافر شوند، در دنیا و آخرت به عذاب سختی عذابشان می‌کنم و یاورانی برایشان نباشد.(56)

**نکات:** جملۀ: ﴿مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ دلالت دارد که حضرت عیسی قبض روح شده و وفات نموده و روح او به مقام أعلی رسیده. پس اخباری که دلالت بر حیات و عدم فوت او دارد کلاًّ مخدوش‌الدّلالة و مخدوش‌السّند و مجعول است([[411]](#footnote-411)). و مقصود از جملۀ: ﴿وَمُطَهِّرُكَ مِنَ...﴾ این است که تو را از نسبت‌های ناروای یهود و از اذیّت و آزار ایشان نجات داده و شهادت به پاکی مولد تو می‌دهم، ممکن است بگوییم این قضیّه و شهادت حق­تعالی، با نزول آیات قرآن صورت گرفته است. و جملۀ: ﴿وَجَاعِلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوكَ فَوۡقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ...﴾ دلالت دارد که پیروان عیسی تفوّق و برتری دارند بر یهود تا قیامت. و این خبر از معجزات قرآن است و برای همه محسوس است که دولت‌های نصاری و مسلمین تفوّق دارند بر یهودیان، این بیان را مفسّرین آورده‌اند، ولی به نظر ما صحیح نیست، بلکه منظور این است که پیروان تو که حقیقتاً پیرو تواند برتری و تفوّق رتبه دارند بر منکرین و مخالفین تو هر‌کس باشد تا قیامت و مربوط به تفوق دولتی نیست، زیرا نصارای فعلی پیروی عیسی نیستند و مصداق ﴿ٱتَّبَعُوكَ﴾ نمی‌‌باشند، همچنین مسلمین نه پیرو اسلامند و نه پیرو عیسی و نه پیرو محمدص، بلکه پیرو هوی و هوس و خرافات و بدعت‌ها می‌باشند.

﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُوَفِّيهِمۡ أُجُورَهُمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥٧ ذَٰلِكَ نَتۡلُوهُ عَلَيۡكَ مِنَ ٱلۡأٓيَٰتِ وَٱلذِّكۡرِ ٱلۡحَكِيمِ ٥٨ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٖ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٥٩ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ٦٠ فَمَنۡ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ ثُمَّ نَبۡتَهِلۡ فَنَجۡعَل لَّعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰذِبِينَ ٦١﴾

[آل عمران: 57-61].

**ترجمه:** و امّا کسانی که ایمان آورند و عمل شایسته کنند، مزدهای ایشان را به تمامی به آنان می‌دهد و خدا ستمگران را دوست نمی‌دارد(57) این (مطالب) را که بر تو تلاوت می‌کنیم از آیات و تذکّرات حکیمانه است(58) به راستی مثل عیسی نزد خدا چون مثل آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او گفت: باش، پس او وجود یافت(59) این قول حق از پروردگار توست، پس از شک‌آوران مباش(60) پس بعد از این دانشی که به تو رسیده، هرگاه کسی (دربارۀ عیسی)، با تو محاجّه و ستیز کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و خودمان و خودتان را دعوت کنیم تا با هم مباهله (زاری به درگاه خدا و نفرین بر یکدیگر) کنیم و قرار دهیم لعنت خدا را بر دروغگویان. (61)

**نکات:** این آیات راجع به نصارای نجران نازل شده، نجران محلّی است بین حجاز، شام و یمن. و قصّۀ ایشان چنان است که چون دعوت اسلام منتشر شد، شصت نفر از بزرگان نجران حرکت کردند برای تحقیق در امر محمّدص و در میان ایشان چهار نفر یکی امیرشان عبدالمسیح و دیگر از صاحبان تدبیرشان به نام سیّد و دیگر از علمای ایشان به نام ابوحارثه و برادرش کرز بود و سلاطین روم به این عالم احترام می‌گذاشتند برای علمیّت و خدمات دینی او، اموالی به او می‌دادند و چون از نجران حرکت کردند، قاطر ابوحارثه لغزش کرد و نزدیک شد که این عالم را پرت کند، برادر او به نام کرز گفت: اف بر این مرد و مقصودش حضرت محمدص بود، ابوحارثه گفت: چرا به او بد می‌گویی، ای برادر به خدا قسم این همان پیامبری است که ما منتظرش بوده­ایم، کرز گفت پس چرا به او ایمان نمی­آوری اگر او را پیامبر می‌دانی؟ ابوحارثه گفت: برای اینکه این سلاطین اموال بسیار به ما می‌دهند و ما را اکرام می‌کنند و اگر ایمان به محمدص بیاوریم هر چه به ما داده قطع می‌کنند و پس می‌گیرند، این گفتار در دل کرز اثر کرد و در دل گرفت که به رسول خداص ایمان آورد، پس چون خدمت رسول خداص رسید، هر سه نفر با رسول خداص صحبت کردند، پس گاهی گفتند: عیسی خدا بود و گاهی گفتند: پسر خدا و گاهی گفتند: سومی سه تا بود و دلیل‌ها می‌آوردند برای گفتار خود که او مرده زنده می‌کرد و کور و پیس را شفا می‌داد و از غیب خبر می‌داد و برای اثبات فرزند خدا بودن می‌گفتند چون پدر نداشت و برای اینکه سومی سه تاست می‌گفتند چون خدا در آیات آسمانی خود فرموده ما چنین کردیم و ما چنان نمودیم و اگر خدا یکی بود، باید بگوید من چنین کردم، یعنی متکلّم ‌وحده بیاورد. رسول خداص فرمود: فعلاً مسلمان شوید. گفتند: ما مسلمانیم، حضرت فرمود این چگونه اسلامی است که برای خدا فرزند قائلید و صلیب را می‌‌پرستید و گوشت خوک می‌خورید؟ ایشان گفتند: پس پدر عیسی که بود؟ رسول خداص ساکت شد، تا اینکه این آیات نازل شد([[412]](#footnote-412)) و رسول خداص بر ایشان خواند و مناظره کرد، و فرمود: آیا می‌دانید که خدا زندۀ دائم است و نمی‌‌میرد و عیسی محل فنا و نیستی است؟ گفتند: بلی. فرمود: آیا نمی‌دانید که هر فرزندی بايد شبیه به پدرش باشد. گفتند: آری، فرمود: آیا نمی‌دانید که پروردگار جهان بر پادارنده، حافظ، نگهدار و روزی‌دهندۀ هر چیزی است؟ آیا عیسی چنین صفاتی دارد؟ گفتند: نه، فرمود: آیا نمی‌دانید که بر خدا چیزی مخفی نیست چه در زمین و چه در آسمان، آیا عیسی چنین علمی دارد؟ گفتند: نه، او نمی‌داند مگر آنچه خدا به او وحی کند. فرمود: پروردگار ما صورت عیسی را در رحم بسته، هر طوری­که خواسته. پس آیا می‌دانید که خدا نه طعام می‌خورد و نه می‌آشامد و حدثی از او صادر نمی‌شود و می‌دانید که عیسی را مادرش در شکم نگه ­داشت، سپس او را وضع حمل نمود مانند سایر زنان و عیسی طعام خورد و آب می‌آشامید و حدث از او صادر می‌شد، گفتند: بلی. فرمود: پس چگونه چنین دربارۀ او غلو می‌کنید. ایشان با اینکه فهمیدند حاضر به اقرار نشدند و گفتند: یا محمد آیا مگر تو نمی‌گویی او کلمۀ الله و روح الله است، فرمود: بلی. گفتند: پس همین ما را کافی است (چنانکه مدّعیان تشیع دربارۀ امامان خود چنین شبهاتی دارند و غلو می‌کنند). پس خدا آیات ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ...﴾([[413]](#footnote-413)) را نازل کرد که ایشان در دلشان مرض غُلُوّ است و به دنبال کلمات و جملات و راهی که دارای تأویل و موجب انحراف است، می‌روند. پس خدای تعالی امر کرد رسول خداص را به مباهلۀ با ایشان. رسول خداص ایشان را دعوت کرد به مباهله و ملاعنۀ ایشان. گفتند: یا أباالقاسم ما را مهلت بده در کار خود اندیشه کنیم، سپس آنچه باید کرد اظهار بداریم. و رفتند به منزل خود. و بعضی با بعضی گفتند: چه باید کرد، والله ای گروه نصاری شما می‌دانید که محمّد پیغمبر مرسل است و در حق شما قضاوت خوبی کرد و فعلاً پیشنهادی کرده، اگر قبول کنید همه بیچاره و مستأصل می‌شوید و شما هم که نمی‌‌خواهید جز دین خود را پس بیایید با او وداع کنید و به بلاد خود برگردید. سپس آمدند نزد رسول خداص و گفتند: ما تو را به دین خودت وا می‌گذاریم و ما با دین خود برمی‌گردیم، مردی از اصحابت را بفرست با ما که قضاوت کند بین ما در چیزهایی از اموال خودمان که اختلاف داریم. رسول خداص فرمود: شب بیایید تا با شما یک نفر قاضی امین با نیرویی بفرستم، عمر می‌گفت: من دوست نمی‌داشتم قضاوت و امارت را مگر آن روز، پس چون با رسول خداص نماز خواندیم، حضرت نظری به راست و چپ نمود تا چشم او به ابوعبیدۀ جرّاح افتاد، او را خواند و فرمود: با ایشان برو در آنچه اختلاف دارند قضاوت کن([[414]](#footnote-414)). به هر حال چون رسول خداص مباهله را پیشنهاد کرد، فردای آن روز برای مباهله حاضر شدند و حضرت نیز آمد در حالیکه حسین را در بغل و دست حسن را گرفته و حضرت فاطمه پشت سر او و علی پشت سر ایشان بود([[415]](#footnote-415))، می‌آمدند رسول خداص به ایشان فرمود چون من دعا کنم شما آمین بگویید. از آن طرف اسقف که عالم نجران بود به نصاری گفت: به راستی من صورتهایی می‌بینم که اگر از خدا سؤال کنند کوهی را از مکانِ خودش زائل می‌کند، پس مباهله نکنید که هلاک می‌شوید و بر روی زمین یک نفر نصرانی نمی‌ماند. سپس گفتند: یا أبا القاسم رأی ما این شد مباهله نکنیم. رسول خداص فرمود: پس مسلمان شوید، نپذیرفتند، فرمود: به قتال حاضر شوید، گفتند: ما طاقت جنگ با عرب را نداریم، و لیکن مصالحه می‌کنیم به اینکه ما را به دین خودمان واگذاری و در هر سالی دو هزار حلّه دریافت کنی هزار حلّه در ماه صفر و هزار حلّه در ماه رجب و سی عدد زره آهنین. رسول خداص پذيرفت و فرمود: قسم به آنکه جان من در دست اوست که هلاک به اهل نجران نزدیک شده بود و اگر مباهله می‌کردند مسخ می‌شدند و سالی نمی‌گذشت مگر اینکه همه هلاک می‌شدند([[416]](#footnote-416)). و بسیاری از اهل حدیث روایت کرده‌اند که در آن روز رسول خداص عبایی از پشم داشت که آن را کسا می‌گویند و حضرات حسنَین و فاطمه و علی‡ را در زیر آن عبا گرفت، و از جملۀ: ﴿نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا﴾ و بردن حسنَین همراه خود معلوم می‌شود که دخترزاده فرزند محسوب می‌گردد، یعنی حسنیَنإ فرزندان رسولند. عدّه‌ای از اهل غلو گفته‌اند که علی خود پیغمبر یعنی نفس رسول خداص است به دلیل کلمۀ ﴿أَنفُسَنَا﴾ و این صحیح نیست زیرا اولاً خدا تعبیر کرده از امّت او و خود او به کلمۀ: ﴿أَنفُسَهُمۡ﴾ و فرموده: ﴿إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾([[417]](#footnote-417))، و اگر این منطق صحیح باشد، امّت او خود او و جان اویند و این باورکردنی نیست، مگر طبق قاعدۀ باطل وحدت وجود که از هر کفری بدتر است.

ثانیاً محسوس است که علی تابع محمدص و پیرو او و مؤمن به اوست نه خود او.

﴿إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡقَصَصُ ٱلۡحَقُّۚ وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٦٢ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِٱلۡمُفۡسِدِينَ ٦٣﴾ [آل عمران: 62-63].

**ترجمه:** به راستی این همان قصّه‌های مطابق واقع است و نیست معبود به حق و ملجأی جُز خدای کامل الذات و الصفات و به راستی که خدا خودش عزیز و حکیم است(62) پس اگر اعراض کردند محقّقاً خدا به (حال) مفسدین داناست.(63)

**نکات:** چون قصّۀ حضرت عیسی و بطلان ادعاهای نصاری بیان شد در این آیه فرموده این بیانات مطابق واقع است نه آنچه نصاری و یهود می‌گویند. و هیچ بنده‌ای صفات خدا را ندارد و لیاقت معبودیّت و باب‌الحوائجی را واجد نیست. حال اگر پذیرفتند که خوب و إلاّ مفسدند و خدا به احوال مفسدین داناست.

﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٦٤﴾ [آل عمران: 64].

**ترجمه:** بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی کلمه‌ای که مساوی باشیم ما و شما (در آن کلمه)، که جُز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی را به اربابی جز خدا نگیرد. پس اگر اعراض کردند، بگویید: گواه باشید به اینکه ما مسلمان و تسلیم أمر خداییم.(64)

**نکات:** خطاب ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ...﴾ خطابی است محترمانه و مخاطب را به بهترین القاب که همان اهلیّت برای کتاب إلهی باشد، ستوده است، خصوصاً در این آیه که دعوتشان کرده به انصاف، اتّحاد، دفع شرک و جایی برای معارضه و مجادله نگذاشته. در اینجا سه چیز را پیشنهاد کرده: اول اینکه؛ جز خدا را نپرستند. دوم اینکه؛ در ذات، صفات، افعال و عبادت او، چیزی را شریک قرار ندهند. سوم: پیغمبران و یا بزرگان دینی و غیردینی دیگر را ارباب ندانند. و این هر سه در یهود و نصاری مانند مسلمین فعلی وجود داشت. و خدا فرموده اگر اعراض کردند مسلمان نیستند و شما که پذیرفته‌‌اید باید بگویید ما می­مانیم. متأسّفانه ملّت ما که امروزه نام اسلام بر خود گذاشته‌اند هر سه تای آن چیزهایی را که قرآن مردود و مخالف اسلام دانسته به طور کامل گرفته‌اند: اول فرموده غیر خدا را عبادت و پرستش نکنید، اینان هر امام، یا مرشد و ملائی را مورد کرنش خود قرار داده و در عبادات خود آنان را می‌خوانند چنانکه خدا را می‌خوانند، بلکه بدتر امام و مرشد غیرحاضر را که هزاران سال از ایشان دورند می‌خوانند، بلکه از این هم بدتر اینان اگر بیمار و یا گرفتار شوند و یا مبتلاء به بلایی گردند همۀ اینها را از جانب خدا می‌دانند، ولی اگر شفا و یا نعمتی نصیبشان گردد از امام و مرشد می‌دانند. دوم: فرموده چیزی را شریک خدا قرار ندهید، اینان در تمام صفات خدا، امام و مرشدان را که هر کدام بندۀ ضعیفی بوده‌اند، شرکت می‌دهند در لامکانی، حضور در هر مکان، عالم به اسرار، قاضی‌الحاجاتی، خالقیت، منعمیّت، خواستن مدد و سایر اوصاف الهی بزرگان دین خود را مانند رهبان و احباری که نصاری و یهود داشتند دخالت می‌دهند. سوم: اینکه فرموده غیر‌خدا را ارباب ندانید، اتّفاقا گویندگان دینی خصوصاً روضه‌‌خوانها و مراجع تقلید، هر امامی را ارباب خود می‌دانند و ثروت، جاه و مکنت، فرزند و خانۀ خود را از برکت وجود آن اربابان می‌دانند. و اگر کسی پیدا شود شرک این دکاندارها را بیان کند و بخواهد مسلمین را بیدار کند، او را می‌کوبند و متهم می‌سازند.

در تفسیر این آیه وارد شده که: «إِنَّهُمْ إِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»([[418]](#footnote-418))، چنانکه در سوره توبه آیۀ 31 نیز آمده و ایشان مانند مسلمین زمان ما از جهاتی مبتلا به شرک بودند: اوّل: در تحلیل و تحریم، مطیع بزرگان دین خود بودند نه مطیع خدا و این اطاعت خود نوعی از شرک است. دوم: برای بزرگان دین خود کرنش می‌کردند. سوم: می‌گفتند هر‌کس ریاضت بکشد و عبادت کند اثر لاهوت و یا صفات خدایی به او داده می‌شود، پس می‌تواند کار خدایی کند، مرده زنده نماید و بیماران را شفا دهد اگر‌چه خدا نیست ولی معنی ربوبیّت را دارد. چهارم: در معاصی نیز مطیع بزرگان دین خود بودند. نویسنده گوید تمام این جهات شرک در ملّت ما موجود است.

﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تُحَآجُّونَ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمَآ أُنزِلَتِ ٱلتَّوۡرَىٰةُ وَٱلۡإِنجِيلُ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٦٥ هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ حَٰجَجۡتُمۡ فِيمَا لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيۡسَ لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٦٦ مَا كَانَ إِبۡرَٰهِيمُ يَهُودِيّٗا وَلَا نَصۡرَانِيّٗا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفٗا مُّسۡلِمٗا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٦٧ إِنَّ أَوۡلَى ٱلنَّاسِ بِإِبۡرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا ٱلنَّبِيُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۗ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٨﴾ [آل عمران: 65-68].

**ترجمه:** ای اهل کتاب چرا دربارۀ ابراهیم محاجّه می‌کنید و حال آنکه تورات و انجیل نازل نشد مگر پس از او، آیا عقل خود را به کار نمی‌اندازید(65) هان، شما آنانید که محاجّه کردید در آنچه به آن دانا بودید، پس چرا در آنچه به آن علم ندارید محاجّه می‌کنید و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید(66) ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ ولیکن معتدل مسلمان بود و از مشرکین نبود(67) به راستی سزاوارترین مردم (در انتساب) به ابراهیم کسانیند که پیروی او کنند و این پیامبر و آنانکه ایمان آورده‌اند و خدا ولیِّ مؤمنین است.(68)

**نکات:** یهود و نصاری هر یک مدّعی بودند که حضرت ابراهیم به دین ایشان بود. و خدا می‌فرماید او تسلیم امر خدا بود نه خرافات یهود را داشت و نه خرافات نصاری را. و از جملۀ: ﴿لِمَ تُحَآجُّونَ...﴾ استفاده می‌شود که انسان دربارۀ چیزی که نمی‌داند نباید محاجّه کند و با مردم طرف شود. و جملۀ ﴿أَوۡلَى ٱلنَّاسِ بِإِبۡرَٰهِيمَ...﴾ دلالت دارد که هر‌کس پیروی پیغمبران و یا بزرگان دیگر را عملاً و فکراً نکند نباید مدّعی پیروی آنان باشد. و جملۀ: ﴿وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٦٧﴾ دلالت دارد که یهود و نصاری بهره‌ای از شرک داشته‌اند.

﴿وَدَّت طَّآئِفَةٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يُضِلُّونَكُمۡ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ٦٩ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَكۡفُرُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَأَنتُمۡ تَشۡهَدُونَ ٧٠ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَلۡبِسُونَ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٧١ وَقَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامِنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكۡفُرُوٓاْ ءَاخِرَهُۥ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٧٢ وَلَا تُؤۡمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمۡ قُلۡ إِنَّ ٱلۡهُدَىٰ هُدَى ٱللَّهِ أَن يُؤۡتَىٰٓ أَحَدٞ مِّثۡلَ مَآ أُوتِيتُمۡ أَوۡ يُحَآجُّوكُمۡ عِندَ رَبِّكُمۡۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡفَضۡلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ٧٣ يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ٧٤﴾ [آل عمران: 69-74].

**ترجمه:** جماعتی از اهل کتاب میل دارند که شما را گمراه کنند و آنان جز خود را گمراه نمی‌کنند، ولی درک نمی‌کنند(69) ای أهل کتاب، چرا به آیات خدا کافر می‌شوید و حال آنکه شما(به حقّانیّت آن)گواهی می‌دهید(70) ای اهل کتاب چرا حق را به باطل می‌پوشانید و به هم می آمیزید و حق را کتمان می‌کنید در صورتیکه می‌دانید(71) و جماعتی از أهل کتاب گفتند در اوّل روز به آنچه بر مؤمنان نازل شده ایمان بیاورید و در آخر روز (به آن) کافر شوید تا شاید آنان (ازدینشان) برگردند(72) و ایمان نیاورید جز برای کسیکه پیروی دین شما کند، بگو به راستی که هدایت، هدایت خداست و باور ندارید که به احدی داده شود مانند آنچه به شما داده شده و یا محاجّه کنند با شما نزد پروردگارتان، بگو به راستی این تفضّل به دست خداست، به هر‌کس بخواهد می‌دهد و خدا دارای وسعت رحمت و داناست(73) به رحمت خود اختصاص می‌دهد هر‌کس را بخواهد و خدا صاحب فضل عظیم است.(74)

**نکات:** یهود و نصاری خصوصاً یهودیان مدینه که هم‌شهریان انصار بودند برای جلوگیری از نفوذ رسول خداص و گرویدن مردم به او، بسیار سعی می‌کردند و از توجّه مردم به رسول خداص خوشنود نبودند و لذا گاهی ایراد می‌کردند که چرا یک روز به این قبله و روز دیگر به قبلۀ دیگر نماز خوانده. و گاهی می‌گفتند حضرت موسی در تورات گفته دین ابدی دین تورات است و گاهی می‌گفتند صفات نبوت در محمدص نیست. روزی، دوازده نفر از دانشمندان و علمای خیبر و قرای دیگر با هم تبانی کردند که بیایند مدینه نزد محمدص و اظهار ایمان کنند و عوام مسلمین را به خود جلب نمایند، و چون مسلمین خوشبین شدند، سپس آخر روز از محمّدص برگردیم و چنین وانمود کنیم که ما از کتب و نشانه‌های دیگر فهمیدیم که او پیغمبر نیست و چون ما برگشتیم مسلمین به شک می‌افتند و می‌گویند اینان اهل علم و کتابند و از ما بهتر می‌فهمند لابد چیزی فهمیده‌اند که از دین محمد برگشته‌اند. و گاهی می‌گفتند به بعضی از گفتارهای محمد ایمان آورید و بعضی دیگر را انکار کنید که عوام مسلمین نگویند ایشان غرض دارند و اگر غرض داشتند تمام را انکار می‌کردند و چون بعضی از مطالب محمدص را قبول کرده‌اند معلوم می‌شود اهل انصافند. و به این وسائل اشتباه کاری و کتمان حق می‌کردند. و بیشتر این حیله‌ها برای این بود که عوام یهود را نگه دارند و ایشان را به اسلام و مسلمین بدبین کنند. و لذا خدا برای روشن‌ شدن مسلمین و دفع مکر یهود، آیات فوق را نازل کرد. و مقصود از ﴿لِمَن تَبِعَ دِينَكُمۡ﴾ یهود است که دانشمندان ایشان به همدیگر می‌گفتند شما معتقد نباشید مگر به اتباع خود و حفظ آنان. و چون یهود می‌گفتند هدایت منحصر به دین ماست و لذا خدا برای دفع حیلۀ ایشان فرموده ﴿إِنَّ ٱلۡهُدَىٰ هُدَى ٱللَّهِ﴾.

﴿۞وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مَنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِقِنطَارٖ يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِدِينَارٖ لَّا يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ إِلَّا مَا دُمۡتَ عَلَيۡهِ قَآئِمٗاۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَيۡسَ عَلَيۡنَا فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ سَبِيلٞ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٥ بَلَىٰۚ مَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ وَٱتَّقَىٰ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ٧٦﴾ [آل عمران: 75-76].

**ترجمه:** و بعضی از اهل کتاب کسی است که اگر پوست گاوی پر از زر به او امانت بسپاری آن را به تو برمی‌گرداند و بعضی از ایشان کسی است که اگر دیناری به او بسپاری به تو باز ندهد مگر اینکه پیوسته بالای سرش ایستاده باشی، این برای این است که ایشان گفتند در مورد بی­سوادانِ عرب راه مطالبه و حجّت بر علیه ما نیست، ولی بر خدا دروغ می‌گویند و حال آنکه می‌دانند (75) آری هر‌کس به عهد خود وفا کند و پرهیزکار باشد پس حقیقت این است که خدا پرهیزکاران را دوست می‌دارد.(76)

**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که اهل کتاب مانند سایر مردم خوب و بد دارند، برخی از ایشان امانت‌دار و وفا‌کن به پیمان است و بعضی از ایشان بر‌عکس، ولی کسانی از اهل کتاب که مال مردم را می‌خوردند و پس نمی‌دادند بهانۀ دینی هم برای خود تراشیده بودند و می‌گفتند اگر مال مشرکین و یا مال مسلمین را بخوریم و امانت را رد نکنیم حق داریم زیرا مشرک مالش حلال است، به اضافه ما أبناء الله و دوستان خداییم و هر‌کس هر چه دارد متعلق به ما می‌باشد، بلکه تمام مردم بندۀ ما می‌باشند، پس اگر مال مردم را ندهیم ایشان حجتی نزد خدا و راه احقاق حق ندارند، چنانکه بسیاری از مسلمین خصوصاً مقدسین و روحانی‌نمایان را عقیده همین است که می‌توانند مال امانت جماعتی از مردم را به عنوان ارتداد، یا کفر، یا مال مجهول‌الحال تصرّف کنند و حتّی بعضی از شیعیان أئمۀ خود را مالک تمام دنیا دانسته و سایر مردم را در حکم بنده و جیره‌‌خوار امامان می‌دادنند و این‌ها همان عقائد یهود است در میان مسلمین آمده و بسیاری از ایشان را خائن در امانت قرار داده ولی رسول خداص فرموده امانت باید رد شود چه به نیکوکار و چه به بدکار و چه به کافر و چه به مسلمان([[419]](#footnote-419)).

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ لَا خَلَٰقَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيۡهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٧٧﴾ [آل عمران: 77].

**ترجمه:** به راستی کسانیکه پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای کمی می‌فروشند، ایشان را در آخرت بهره‌ای نباشد و روز قیامت خدا با ایشان سخن نگوید و به ایشان نظر لطف ننماید و از خطا پاک نگرداند و برای ایشان عذاب دردناک است.(77)

**نکات:** مقصود از فروختن پیمان الهی و سوگندها این است که برای خوردن مال مردم، عهد الهی را که اطاعت او باشد از دست بدهد و برای مال پست دنیا به نام او سوگند بخورد تا به ناحقّ به حقوق مردم تعدّی کند. و عهد خدا با هر بنده این است که بر خدا دروغ نبندد و خیانت نکند و نامهای او را عظمت دهد، پس کسی که با عهد و پیمان خدا وفا نکند و قسم دروغ بخورد مورد سخط إلهی است. و جملۀ: ﴿وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ﴾ دلالت بر شدت غضب الهی است. و مقصود از جملۀ: ﴿وَلَا يَنظُرُ إِلَيۡهِمۡ...﴾ چون نظر متعدّی به «إلی» شده به معنی نظر لطف است و به معنی نظر با چشم نیست. و مقصود از جملۀ: ﴿وَلَا يُزَكِّيهِمۡ...﴾ این است که مشمول عفو و مغفرت حق­تعالی نمی‌شوند.

﴿وَإِنَّ مِنۡهُمۡ لَفَرِيقٗا يَلۡوُۥنَ أَلۡسِنَتَهُم بِٱلۡكِتَٰبِ لِتَحۡسَبُوهُ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمَا هُوَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ وَمَا هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٨﴾ [آل عمران: 78].

**ترجمه:** و به راستی که بعضی از اهل کتاب زبانهای خود را به کتاب آسمانی می‌پیچانند تا شما آن را از کتاب خدا خیال کنید و حال آنکه از کتاب نیست و می‌گویند: آن از نزد خداست و حال آنکه از نزد خدا نیست و بر خدا دروغ می‌گویند در حالیکه می‌دانند.(78)

**نکات:** یهود برای اثبات افتراءات خود چند کلمۀ عبری شبیه به کلمات تورات به زبان می‌آوردند، و گاهی آیات تورات را با سخن خود مخلوط می‌کردند تا مردم گمان کنند که سخن ایشان از کتاب خدا است و حال آنکه چنین نبود، مانند زمان ما که هر کس بخواهد خرافات خود را به دین بچسباند چهار کلمه حدیث عربی می‌گوید و یا با قرآن مخلوط می‌کند و بدین­وسیله دین خدا را عوض کرده‌اند، مثلاً تقلیدی را که حرام است به عنوان تعلیم وتعلّم به دین بسته‌اند و آیۀ**:** ﴿فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ﴾ را به زبان می‌آورند در صورتیکه این آیه برای تعلّم است نه تقلید و لذا در آخر آیه فرموده: ﴿إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ﴾.

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤۡتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادٗا لِّي مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن كُونُواْ رَبَّٰنِيِّ‍ۧنَ بِمَا كُنتُمۡ تُعَلِّمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ وَبِمَا كُنتُمۡ تَدۡرُسُونَ ٧٩ وَلَا يَأۡمُرَكُمۡ أَن تَتَّخِذُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ أَرۡبَابًاۗ أَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡكُفۡرِ بَعۡدَ إِذۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ ٨٠﴾ [آل عمران: 79-80].

**ترجمه:** برای بشری که خدا به او کتاب و حکم و نبوّت بدهد، جائز نیست که به مردم بگوید بندگان من باشید نه بندگان خدا، بلکه باید بگوید مردان خدا و پرورش یافتۀ او باشید به واسطۀ آموختن کتاب آسمانی و به سبب آنچه درس می‌گیرید(79) و به شما أمر نمی‌کند که ملائکه و پیمبران را اربابان خود بگیرید و در حوائج به آنان رو کنید، آیا شما را أمر به کفر می‌کند پس از اسلام آوردنتان.(80)

**نکات:** این آیات صراحت دارد که برای پیامبران و بزرگان دیگر نباید کرنش عابدانه نمود و هیچ پیامبری نگفته در حوائج مرا ارباب و باب الحوائج بدانید، بلکه همه طبق کتاب آسمانی گفته‌اند به کتاب آسمانی عمل کنید و آن را درس بگیرید تا به شرک در عبادت نیفتید. تعجّب این است که با این آیات روشن باز ملّت ما أنبیاء و أولیاء را چون خدا ارباب و باب‌الحوائج می‌دانند و در دعاهای خود که به اقرار خود عبادت است آنان را می‌خوانند و این شرک به توسّط دکانداران مذهبی اکثر عوام را فرا گرفته، با اینکه آیۀ فوق به صراحت می‌گوید ارباب‌ دانستن غیرخدا کفر است. حتّی بعضی از دکانداران مذهبی علنی می‌گویند فلان امام ارباب من است و بعضی از ایشان برای مغلطه می‌گویند ما آنان را به عنوان واسطه می‌خوانیم. باید گفت: اوّلاً: خدای­تعالی مطلقاً فرموده آنان را ارباب ندانید و نفرموده واسطه را بخوانید. ثانیاً: بزرگان که از دنیا به عالم دیگر رفته‌اند، نزد شما نیستند تا واسطه شوند. ثالثاً: بزرگان دینی مطیع شما نیستند که دائماً همه جا واسطه شوند. رابعاً: مگر خدا از شما بی‌خبر است و حاجت شما را نمی‌داند و یا کلام شما را نمی‌شنود که واسطه بیاید و به او برساند. تمام این مغلطه‌ها برای این است که می‌گویند پیامبری که مانند سایر افراد بشر باشد و قاضی‌الحاجات همه نباشد از تکبّر چنین پیامبری را ما قبول نداریم، بلکه امام و یا رسولی می‌خواهیم که طبق میل ما همه کاره و به همه ناظر و صفات خدا داشته باشد، مانند شیطان تکبّر می‌کنند و زیر بار رسولی مانند خودشان نمی‌روند. و جملۀ: ﴿تُعَلِّمُونَ...﴾ و ﴿تَدۡرُسُونَ﴾ دلالت دارد بر وجود تعلیم و عدم جواز تقلید و اینکه امر دین به تعلیم و تدریس است نه تقلید.

﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ لَمَآ ءَاتَيۡتُكُم مِّن كِتَٰبٖ وَحِكۡمَةٖ ثُمَّ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مُّصَدِّقٞ لِّمَا مَعَكُمۡ لَتُؤۡمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥۚ قَالَ ءَأَقۡرَرۡتُمۡ وَأَخَذۡتُمۡ عَلَىٰ ذَٰلِكُمۡ إِصۡرِيۖ قَالُوٓاْ أَقۡرَرۡنَاۚ قَالَ فَٱشۡهَدُواْ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٨١ فَمَن تَوَلَّىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٨٢﴾ [آل عمران: 81-82].

**ترجمه:** و هنگامی که خدا از پیامبران پیمان گرفت که چون به شما کتاب و حکمت دادم سپس پیامبری آمد که آنچه را با شماست تصدیق می­کند البتّه به او ایمان آورید و البتّه او را یاری کنید، خدا فرمود آیا اقرار نمودید و پیمان مرا بر این امر پذیرفتید، گفتند: اقرار کردیم، فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم(81) پس کسانی­که پس از این اعراض کنند آنان خود فاسقند.(82)

**نکات:** ذکر این پیمان برای این است که مردم بدانند پیامبران خدا تسلیم امر اویند و اگر زمان آنان هر پیامبری بیاید او را یاری خواهند کرد، پس امّت ایشان نیز باید تسلیم امر خدا باشند و به رسول خاتم ایمان آورند و گر نه از معرضین و فاسقین خواهند شد.

﴿أَفَغَيۡرَ دِينِ ٱللَّهِ يَبۡغُونَ وَلَهُۥٓ أَسۡلَمَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَإِلَيۡهِ يُرۡجَعُونَ ٨٣﴾ [آل عمران: 83].

**ترجمه:** آیا غیر دین خدا را می‌جویند و حال آنکه کسانی که در آسمانها و زمین هستند چه به میل و چه به کراهت، تسلیم خدایند و به سوی خدا رجوع داده می‌شوند.(83)

**نکات:** اسلام به معنی تسلیم به امر خداست. و مقصود از: ﴿وَلَهُۥٓ أَسۡلَمَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ...﴾ تسلیم تکوینی و تشریعی است. و کلمۀ ﴿مَن﴾ موصوله دلالت دارد که در آسمان‌ها نیز ذوی‌العقول وجود دارد.

﴿قُلۡ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ٨٤ وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ [آل عمران: 84-85].

**ترجمه:** بگو: ایمان آوردیم به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی، عیسی و پیامبران از طرف پروردگارشان داده شده است. جدایی نمی‌افکنیم بین احدی از ایشان و ما برای خدا تسلیم شده و مسلمانیم(84) وهر‌کس جز اسلام دینی بجوید، از او پذیرفته نخواهد شد و او در عالم دیگر از زیانکاران است.(85)

**نکات:** این آیه دلالت دارد که مسلمان باید به تمام أنبیاء ایمان آورد و همۀ کتب آسمانی را بپذیرد و در سورۀ بقره اسباط را بیان کردیم.

﴿كَيۡفَ يَهۡدِي ٱللَّهُ قَوۡمٗا كَفَرُواْ بَعۡدَ إِيمَٰنِهِمۡ وَشَهِدُوٓاْ أَنَّ ٱلرَّسُولَ حَقّٞ وَجَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٦ أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُمۡ أَنَّ عَلَيۡهِمۡ لَعۡنَةَ ٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ٨٧ خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ ٨٨ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ٨٩﴾ [آل عمران: 86-89].

**ترجمه:** چگونه خدا قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند و حال آنکه گواهی دادند این رسول حق است و دلیل‌های روشن بر ایشان آمد و خدا قوم ستمگران راهدایت ننماید(86) این‌گونه مردم جز ایشان همین است که بر ایشان لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم باشد(87) در آن جاوید باشند و عذاب از ایشان تخفیف داده نشود و ایشان را مهلتی نباشد(88) مگر کسانی که پس از این توبه کنند و اصلاح نمایند، زیرا خدا آمرزنده و رحیم است.(89)

**نکات:** این آیات دلالت دارد که ایمان و توبۀ پس از ارتداد پذیرفته می‌شود. و جملۀ: ﴿وَشَهِدُوٓاْ أَنَّ ٱلرَّسُولَ حَقّٞ...﴾ دلالت دارد که لغزش دانا قبیح‌تر از لغزش نادان است. اگر کسی بگوید چگونه تمام مردم چنین کافری را لعن می‌کنند و حال آنکه حسّاً چنین نیست و اکثر مردم خود کافرند؟ جواب این است که مقصود از «ناس» مؤمنین باشد اوّلاً. و ثانیاً کفّار نیز به زبان حال و یا به زبان قال شخص ناسپاس کفران‌کننده را بد و از خیر دور می‌دادند، ولو متوجّه نباشند و همین معنی لعن است.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعۡدَ إِيمَٰنِهِمۡ ثُمَّ ٱزۡدَادُواْ كُفۡرٗا لَّن تُقۡبَلَ تَوۡبَتُهُمۡ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلضَّآلُّونَ ٩٠ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كُفَّارٞ فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡ أَحَدِهِم مِّلۡءُ ٱلۡأَرۡضِ ذَهَبٗا وَلَوِ ٱفۡتَدَىٰ بِهِۦٓۗ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ٩١ لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيۡءٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ ٩٢﴾ [آل عمران: 90-92].

**ترجمه:** به راستی آنانکه پس از ایمانشان کافر شدند، سپس کفر خود را زیاد کردند، توبۀ ایشان پذیرفته نباشد و ایشان خود گمراهند(90) به راستی آنانکه کافر شده و در حال کفر مردند، زمین مملوّ از طلا از یکی از ایشان پذیرفته نخواهد شد و اگر‌چه آن را فدیه دهد، ایشان را عذابی است دردناک و برای ایشان یاورانی نیست.(91) هرگز به نیکی نائل نمی‌شوید تا اینکه از هرچه دوست می‌دارید انفاق کنید و هر چه را انفاق نمایید آنچه باشد محقّقاً خدا به آن داناست.(92)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿لَّن تُقۡبَلَ تَوۡبَتُهُمۡ﴾ این است که چون توبۀ ایشان طبق اخلاص نیست پذیرفته نشود و عدم اخلاص ایشان استفاده می‌شود از جملۀ: ﴿هُمُ ٱلضَّآلُّونَ﴾، زیرا کسی که مکرّر مرتد شود و توبه کند دلیل بر شک و تردید و گمراهی است. و فدیه این است که چیزی عوض جان خود بدهد و جان خود را بخرد. و «ماء موصوله» در جملۀ ﴿تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾ شامل مال، جان و ساعات عمر می‌شود. و کلمۀ: ﴿مِن﴾ در ﴿مِن شَيۡءٖ﴾ دلالت بر تبعیض دارد یعنی چون مقداری از آن را هم انفاق کنید خدا داناست.

﴿۞كُلُّ ٱلطَّعَامِ كَانَ حِلّٗا لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسۡرَٰٓءِيلُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ مِن قَبۡلِ أَن تُنَزَّلَ ٱلتَّوۡرَىٰةُۚ قُلۡ فَأۡتُواْ بِٱلتَّوۡرَىٰةِ فَٱتۡلُوهَآ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٩٣ فَمَنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٩٤ قُلۡ صَدَقَ ٱللَّهُۗ فَٱتَّبِعُواْ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۖ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٩٥﴾ [آل عمران: 93-95].

**ترجمه:** همۀ طعام­ها بر بنی‌اسرائیل حلال بود مگر آنچه اسرائیل (یعقوب) بر خود حرام کرد قبل ازنزول تورات، بگو تورات را بیاورید و تلاوت کنید اگر راست می‌گویید(93) پس هر‌کس بعد از این بر خدا دروغی را به افتراء ببندد آنان خود ستمگرند(94) بگو خدا راست، پس ملت ابراهیم حق‌گرا را پیروی کنید و او از مشرکین نبود.(95)

**نکات:** چون رسول خداص طبق فرمودۀ وحی گوشت شتر را خصوصاً شتر از پنج سال بیشتر را حلال کرد و چیزهای دیگری را حلال کرد که علمای یهود حرام کرده بودند و لذا به اشکال‌تراشی پرداختند، از آن جمله: این محرّمات از زمان نوح و ابراهیم حرام بوده و تحریم کار ما نیست و تحلیل محمّد(ص) صحیح نیست. حق‌تعالی در جواب ایشان فرموده: هر طعامی بر بنی‌اسرائیل حلال بوده مگر آنچه یعقوب بر خود حرام کرد آن هم به نذر و یا تعهد و یا به عنوان زهد و إلا قبل از او در دین ابراهیم حرام نبوده و شما یهودیان بر خدا و پیمبران افتراء بسته‌اید و سخن شما در تورات نیست و اگر راست می‌گویید تورات را بیاورید و محرّمات مزبوره را طبق تورات ثابت کنید. و چون نیاوردند و نشان ندادند صدق محمّدص و معجزۀ او مسلّم شد.

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيۡتٖ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكٗا وَهُدٗى لِّلۡعَٰلَمِينَ ٩٦ فِيهِ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ مَّقَامُ إِبۡرَٰهِيمَۖ وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنٗاۗ وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٧﴾ [آل عمران: 96-97].

**ترجمه:** به­راستی اوّلین خانه‌ای که برای بهرۀ مردم بنا نهاده شد، آن است كه به بکّه می‌باشد، که با برکت و هدایت است برای جهانیان(96) در آن است آیات روشن،(ازجمله) مقام ابراهیم و کسی که داخل آن شود ایمن باشد و برای خدا بر مردم است حج آن خانه (برای)کسی که بتواند به­ سوی آن برود و هر‌کس کافر شود پس محقّقاً خدا بی‌نیاز از جهانیان است.(97)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ...﴾دلالت بر وجوب حج دارد و جملۀ: ﴿مَنِ ٱسۡتَطَاعَ...﴾ دلالت دارد که شرط وجوب حج استطاعت از جهت راه است، اگر مانعی باشد واجب نیست. و جملۀ: ﴿أَوَّلَ بَيۡتٖ﴾ دلالت دارد که کعبه اوّلین خانه‌ای است که برای عبادت بندگان بنا شده چنانکه در سورۀ حج نیز آنجا به بیت‌العتیق وصف شده که عتیق به چیزی کهنه و قدیمی می‌گویند. و ممکن است اوّلیّت زمانی نباشد بلکه اوّلیّت در شرافت و یا از هر دو جهت باشد. و کلمۀ بکّه نام مکّه است و مکّه نامهای متعدّده دارد: ﴿ٱلۡبَلَدِ ٱلۡأَمِينِ ٣﴾([[420]](#footnote-420)) [التین: 3]. ﴿أُمَّ ٱلۡقُرَىٰ﴾([[421]](#footnote-421)) [انعام: 92 و شوری: 7]. ﴿وَإِذۡ جَعَلۡنَا ٱلۡبَيۡتَ مَثَابَةٗ لِّلنَّاسِ وَأَمۡنٗا﴾([[422]](#footnote-422)) [البقرة: 125] و غیر اینها خوانده شده و آن­را بکّه گفته‌اند که در لغت به معنای دفع ‌کردن، کوبیدن و ازدحام آمده، زیرا در مکّه مردم ازدحام می‌کنند و یکدیگر را با دست‌ها دفع می‌کنند و متکبّران، خاضع و کوبیده می‌شوند. و کلمۀ ﴿مُبَارَكٗا﴾ دلالت دارد که مکّه باعث برکت و خیر است از کثرت ثواب، حصول وحدت، اجتماع و تعاون مردم، تشکیل کنگرۀ موحّدین، برطرف‌شدن فقر و ازدیاد رزق معتکفین و نفع فقراء و محتاجین و غیر این‌ها. ﴿وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنٗا﴾ دلالت دارد که مکّه حرم امن الهی است و در آنجا کسی حقّ تعرّض به انسان و حیوانی ندارد و صید در آنجا جایز نیست و اگر کسی در خارج حرم خیانتی کند و به حرم پناهنده شود نباید متعرّض او شوند تا از حرم خارج گردد، ولی از معامله وهمراهی با او خودداری نمایند تا مجبور به خروج گردد.

﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَكۡفُرُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعۡمَلُونَ ٩٨ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ تَبۡغُونَهَا عِوَجٗا وَأَنتُمۡ شُهَدَآءُۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ٩٩ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ يَرُدُّوكُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ كَٰفِرِينَ ١٠٠ وَكَيۡفَ تَكۡفُرُونَ وَأَنتُمۡ تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ وَفِيكُمۡ رَسُولُهُۥۗ وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٠١﴾

[آل عمران: 98-101].

**ترجمه:** بگو ای اهل کتاب چرا به آیات خدا کافر می‌شوید و خدا گواه است بر آنچه می‌کنید (98) بگو ای اهل کتاب چرا باز می‌دارید از راه خدا کسی را که ایمان آورده و کجی راه خدا را می‌جویید و حال آنکه شما گواهید و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست(99) ای مؤمنین اگر گروهی از اهل کتاب را اطاعت کنید شما را پس از ایمانتان به کفر بر می‌گردانند(100) و چگونه کافر می‌شوید و حال آنکه آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و در میان شماست رسول او؛ و هر‌کس به خدا چنگ زند پس حقیقتاً هدایت به راه راست شده است.(101)

**نکات:** این آیات دلالت دارد که اهل کتاب به حقانیت اسلام آگاه بودند ولی برای حسد، عناد و دکانداری همواره مشکلاتی برای مسلمین در راه هدایت به وجود می‌آوردند و گمراهی مردم را بر هدایت ایشان ترجیح می‌دادند چنانکه اکنون نیز چنین است. و آیۀ: 101 دلالت دارد که اکثر مؤمنین به راه کفر می‌روند و با اینکه آیات خدا قرآن میان ايشان است باز کفر را انتخاب کرده‌اند، برای بی‌اطّلاعی از قرآن. و اگر ادیان باطله به راه کفر و شرک بروند عجبی نیست، امّا مسلمین با داشتن آیات توحید چگونه به راه شرک می‌روند و در عبادت غیر‌خدا را می‌خوانند و در نذر و قربانی به غیر خدا توجه دارند و ملجأ غیبی غیر از خدا برای خود تراشیده‌اند، گویا غیرخدا را مهربان‌تر و به خود نزدیکتر می‌دانند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢ وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٠٣﴾ [آل عمران: 102-103].

**ترجمه:** آهای کسانیکه ایمان آورده‌اید چنانکه سزاوار است از خدا بترسید و از دنیا نروید مگر درحالی‌که مسلِم باشید(102) و همه به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید و نعمت خدا را بر خودتان به یاد آرید هنگامی که دشمن یکدیگر بودید، پس خدا میان دلهای شما الفت افکند، پس به برکت نعمت او از خواب بیدار شدید در حالی‌که برادر یکدیگر بودید و برکنارۀ گودالی از آتش بودید، پس شما را از آن رهانید. این چنین خدا برای شما آیات خود را بیان می‌کند تا باشد که هدایت یابید.(103)

**نکات:** مقصود از ﴿حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ این است كه خدا را فراموش نکنید و آنی از او غافل نشوید و شرک را به خود راه ندهید. رسول خداص فرمود: «أَنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً»([[423]](#footnote-423)). و مقصود از جملۀ: ﴿وَلَا تَمُوتُنَّ...﴾ این است که تا دم مردن خود را از کفر، شرک و اعوجاج حفظ کنید.

و مقصود از «بِحَبۡلِ ٱللَّهِ**»** ریسمان خدا چه چیز است؟ اقوالی گفته‌اند: بعضی گفته توحید، بعضی گفته دین خدا، بعضی گفته عهد و پیمان فطری الهی. و البتّه هر‌کس از جای باریک پرتگاه تاریک حرکت می‌کند و احتمال لغزش می‌دهد باید به ریسمانی محکم چنگ زند تا سقوط نکند و راه دیانت و سعادت، بسیار باریک، دقیق و خطرناک است باید به چیزی چنگ زد که از سقوط در شقاوت، انحراف و کجی محفوظ ماند و دین خدا، توحید و عهد و پیمان الهی همه وسائل نجاتند بلکه همه یک چیزند. ولی باید دید خود رسول خداص و یا امیرالمؤمنین چه چیز را «حَبْلُ الله**»** دانسته و معرفی کرده‌اند. پس معلوم باشد که روایات بسیاری وارد شده که «حَبْلُ الله» قرآن است. از آن جمله: علی روایت کرده‌اند از رسول خداص که فرمود: «أَمَّا إِنَّهَا سَتَکُون فِتْنَةٌ، قِیلَ فَمَا المَخْرَجُ؟ قَالَ: کِتَاب الله، فِيهِ نَبَأُ مَنْ قَبْلَكُمْ وَخَبَرُ مَنْ بَعْدَكُمْ وَحُكْمُ مَا بَيْنَكُمْ وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِين‏»([[424]](#footnote-424))**.** و ابن مسعود از رسول خداص روایت کرده که فرمود: «فَإِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِين‏»([[425]](#footnote-425))**.** و ابوسعید خدری از رسول خداص روایت کرده که فرمود: «كِتَابَ اللَّهِ هُوَ حَبْلُ اللَّه‏ المَمْدُود مِنْ السَّمَاءِ إلی الأَرْضِ»([[426]](#footnote-426))**.** و امّا علی در خطبۀ 156 نهج‌البلاغه فرموده: «عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللهِ فَإِنَّهُ الْـحَبْلُ الْـمَتِينُ وَالنُّورُ الْـمُبِينُ...‏» و در خطبۀ 196 فرموده: «... وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَنُوراً لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ وَحَبْلًا وَثِيقاً عُرْوَتُهُ...»([[427]](#footnote-427)) و در خطبۀ 190 فرموده: «وَإِنِّي لَمِنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ سِيمَاهُمْ سِيمَا الصِّدِّيقِينَ وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ عُمَّارُ اللَّيْلِ وَمَنَارُ النَّهَارِ مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ يُحْيُونَ سُنَنَ اللهِ وَسُنَنَ رَسُولِه»**([[428]](#footnote-428)).** و در کتاب 69 به حارث همدانی فرموده: «وَتَمَسَّكْ بِحَبْلِ الْقُرْآن‏». و در خطبۀ 174 فرموده: «وَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَداً بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللهِ الْـمَتِينُ وَسَبَبُهُ الْأَمِينُ وَفِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَمَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ»([[429]](#footnote-429)).

پس، از تمام این کلمات مسلّم می‌شود که «حبل الله» قرآن است و عقلا نیز باید قرآن باشد، زیرا اگر بگوییم دین است هر‌کس مدّعی دین است چه اهل حق و چه اهل باطل. و اگر بگوییم توحید، معلوم نیست چگونه توحیدی، چنانکه زمان ما هر مشرکی دم از توحید می‌زند. پس باید «حبل‌الله» چیزی باشد که حد و حدود آن معلوم و خود فارقِ بین حق و باطل باشد و آن قرآن است. و چنگ‌زدن به آن، گرفتن و فهمیدن مطالب آن است.

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥ يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ أَكَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ١٠٦ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱبۡيَضَّتۡ وُجُوهُهُمۡ فَفِي رَحۡمَةِ ٱللَّهِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ١٠٧﴾ [آل عمران: 104-107].

**ترجمه:** و باید از شما باشند مردمی که به سوی خیر دعوت کنند و به معروف امر نمایند و از منکر بازدارند و ایشان خود رستگارند(104) و نباشید مانند آنان­که متفرّق شده و فرقه ‌فرقه گردیدند و پس از آمدن آیات روشن برای ایشان اختلاف کردند، برای ایشان عذاب بزرگی است(105) روزی­که صورتهایی سفید و صورتهایی سیاه می‌گردد، امّا آنان­که صورتشان سیاه است به ایشان گفته شود آیا شما پس از ایمانتان کافر شدید پس عذاب را بچشید به واسطۀ در کفر بودنتان (106) و امّا آنانکه صورتشان سفید شده پس در رحمت خدا جاودانند. (107)

**نکات:** بر هر‌کسی که مکلّف باشد دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر واجب است. حال اگر کسی بگوید پس چرا کلمۀ ﴿مِّنكُمۡ﴾ در آیه آمده؟ جواب این است که: اولاً «مِن» برای تبیین است و مقصود این است داعی إلی الخیر باید از شما مسلمین باشد نه از کفّار اگر چه بر تمام مسلمین دعوت إلی الخیر و امر به معروف واجب است، امّا اگر یک عده به آن قیام نمایند به طور کفایت از دیگران ساقط است. جملۀ: ﴿مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُم ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ﴾ دلالت دارد که موجِد اختلاف و تفرقه همواره علمای مذهبی بوده‌اند که به آیات بیّنات کتاب آسمانی اعتناء نکردند و برای جاه‌طلبی مسلمین را بیچاره کردند و هفتاد مذهب ایجاد کردند. و مقصود از إسوداد و إبیضاض وجوه ممکن است معنی حقیقی باشد و ممکن است آبرو و وجاهت و عدم آن باشد. در این آیه إبیضاض را در اول و آخر آورده برای احاطۀ رحمت وسعۀ آن و لذا رحمت را نسبت به خود داده و ﴿رَحۡمَةِ ٱللَّهِۖ﴾ فرموده و در مورد عذاب، عذاب الله نفرموده.

﴿تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتۡلُوهَا عَلَيۡكَ بِٱلۡحَقِّۗ وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلۡمٗا لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٨ وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ١٠٩ كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ وَلَوۡ ءَامَنَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۚ مِّنۡهُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ١١٠ لَن يَضُرُّوكُمۡ إِلَّآ أَذٗىۖ وَإِن يُقَٰتِلُوكُمۡ يُوَلُّوكُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ١١١﴾ [آل عمران: 108-111].

**ترجمه:** اینها آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم و خدا برای جهانیان ارادۀ ستم ندارد(108) و ملک خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و أمور به سوی خدا برگشت داده می‌شود(109) شما بهترین أمّتی بودید که برای مردم انتخاب شدید، أمر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان می‌آورید و اگر أهل کتاب ایمان بیاورند برایشان بهتراست، برخی از ایشان مؤمنند، ولی بیشتر ایشان فاسقند(110) به شما زیان نرسانند مگر آزارکی و اگر با شما قتال کنند به شما پشت می‌کنند، سپس یاری نشوند.(111)

**نکات:** در کجا خطاب ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ به مسلمین گفته می‌شود، آیا وقت ورود بهشت به دلیل سیاق آیات و تناسب آنها؟ و یا خیر مخاطب اصحاب رسول خداص بوده در همین دنیا و کسانی که متّصف به صفت آنان باشند، یعنی صفات مذکورۀ در آیه را دارا باشند. و از جملۀ: ﴿تَأۡمُرُونَ...﴾ استفاده می‌شود که فضیلت و برتری این امّت مادامی است که به وظیفۀ امر به معروف قیام کنند و اگر نه مانند سایر امم می‌باشند و به اصطلاح علمی در اینجا تعلیق حکم بر وصف است. و جملۀ: ﴿وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾ دلالت دارد که کفّار نیز عادل و فاسق دارند. و بدان­که در این آیات چند خبر غیبی است که دلالت بر اعجاز و حقّانیّت رسول خداص دارد: اوّل: آنکه وعده فرموده اصحاب رسولص از آزار ایشان ایمن خواهند بود و همینطور شد. دوم اینکه: اگر قتال کنند پراکنده خواهند شد. سوم اینکه: یهودیان مدینه به قوت و شوکتی نخواهند رسید و همچنین شد.

﴿ضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلذِّلَّةُ أَيۡنَ مَا ثُقِفُوٓاْ إِلَّا بِحَبۡلٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَحَبۡلٖ مِّنَ ٱلنَّاسِ وَبَآءُو بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَسۡكَنَةُۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ يَكۡفُرُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ١١٢ ۞لَيۡسُواْ سَوَآءٗۗ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ أُمَّةٞ قَآئِمَةٞ يَتۡلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ وَهُمۡ يَسۡجُدُونَ ١١٣ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١١٤ وَمَا يَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَلَن يُكۡفَرُوهُۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلۡمُتَّقِينَ ١١٥﴾

[آل عمران: 112-115].

**ترجمه:** هر جا که یافت شوند خواری بر ایشان مقرّر است، مگر آنکه به رشته‌ای از خدا و رشته‌ای از مردم چنگ زنند. و به خشمی از خدا مبتلا شدند و درماندگی بر ایشان زده شد، این برای پیوسته‌بودن کفر ایشان است به آیات خدا و برای به ناحق کشتن پیامبران، برای اینکه نافرمان بودند و از حد می‌گذشتند(112) أهل کتاب یکسان نیستند، برخی از ایشان ساعات شب ایستاده، آیات خدا را تلاوت می‌کنند و حال آنکه به سجده می‌روند(113) به خدا و روز دیگر ایمان می‌آورند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و در خیرات شتاب دارند و این گروه از شایستگانند(114) و کار خیری که بجا آورند هرگز کفران نخواهد شد و خدا به پرهیزکاران داناست.(115)

**نکات:** این آیات دلالت دارد که یهود همیشه خوارند، مگر اینکه یا به کتاب آسمانی عمل کنند که حبل إلهی است و یا به ریسمان مردم یعنی به یکی از حکومتها، دولتها و قدرتهای بشری چنگ بزنند یعنی به مردمی تکیه کنند، چنانکه در زمان ما یهودیان و یهود فلسطین به دولت و قدرت امریکا و انگلیس چنگ زده و تکیه کرده و اظهار حیات می‌کنند. و این خبر قرآنی، یکی از معجزات قرآن و پیش‌گویی آن است. و مقصود از جملۀ: ﴿لَيۡسُواْ سَوَآءٗ...﴾ این است که اگر از کفّار یهود و غیریهود مذمّت شده، شامل تمام آنان نیست و نیکوکاران و خداپرستان آنان را استثناء زده و فرموده مگر نیکوکاران و پرهیزکاران‌شان که عمل خوبشان کفران نخواهد شد.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغۡنِيَ عَنۡهُمۡ أَمۡوَٰلُهُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ١١٦ مَثَلُ مَا يُنفِقُونَ فِي هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَثَلِ رِيحٖ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتۡ حَرۡثَ قَوۡمٖ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فَأَهۡلَكَتۡهُۚ وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَٰكِنۡ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ١١٧﴾ [آل عمران: 116-117].

**ترجمه:** به راستی آنانکه کافرند هرگز اموال و اولادشان در قبال خدا برایشان مفید نخواهد بود، و ایشان اهل آتش و در آن جاویدانند(116) داستان آنچه در زندگی دنیا انفاق می‌کنند مانند داستان بادی است که در آن سرما باشد و به کشت زار قومی برسد که به خود ستم کرده باشند، و آن را نابود کند و خدا به ایشان ستم نکرده، ولیکن خودشان به خود ستم کردند.(117)

**نکات:** کفّار برای تشکیل زندگی، مال و اولاد بسیار زحمت می‌کشند، ولی مال و اولادشان موجب وزر و وبال زیادتری است و زندگی دنیای ایشان مانند زراعتی است که به یک باد سوزان از بین برود.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ بِطَانَةٗ مِّن دُونِكُمۡ لَا يَأۡلُونَكُمۡ خَبَالٗا وَدُّواْ مَا عَنِتُّمۡ قَدۡ بَدَتِ ٱلۡبَغۡضَآءُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَمَا تُخۡفِي صُدُورُهُمۡ أَكۡبَرُۚ قَدۡ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ ١١٨ هَٰٓأَنتُمۡ أُوْلَآءِ تُحِبُّونَهُمۡ وَلَا يُحِبُّونَكُمۡ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ كُلِّهِۦ وَإِذَا لَقُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ عَضُّواْ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَنَامِلَ مِنَ ٱلۡغَيۡظِۚ قُلۡ مُوتُواْ بِغَيۡظِكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ١١٩ إِن تَمۡسَسۡكُمۡ حَسَنَةٞ تَسُؤۡهُمۡ وَإِن تُصِبۡكُمۡ سَيِّئَةٞ يَفۡرَحُواْ بِهَاۖ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡ‍ًٔاۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ١٢٠﴾

[آل عمران: 118-120].

**ترجمه:** ای مؤمنین از غیرخودتان همراز نگیرید که کفّار در تباهی شما کوتاهی نکنند، هر چه شما را به رنج افکند دوست دارند، به تحقیق بغض و عناد از گفتارشان پیداست و آنچه در سینه‌هاشان پنهان می‌کنند بزرگتر است، به تحقیق ما آیات را برای شما بیان کردیم اگر شما عقل خود را به­کار بندید(118) آگاه باشید شما ایشان را دوست می‌دارید و آنان شما را دوست نمی‌دارند و شما به همۀ کتاب ایمان می‌آورید و چون شما را ملاقات کنند گویند ایمان آورده‌ایم و چون خلوت کنند سر انگشتان را از خشم بر شما بگزند بگو به خشم خود بمیرید زیرا خدا به آنچه در سینه‌ها می‌باشد داناست(119) اگر به شما خوبی رسد آنان را بد آید و اگر شما را بدی برسد به آن خوشحال گردند و اگر شما صابر باشید و پرهیز کنید حیلۀ ایشان به هیچ وجه به شما ضرر نرساند، محقّقاً خدا به آنچه می‌کنند احاطه دارد.(120)

**نکات:** ﴿لَا تَتَّخِذُواْ بِطَانَةٗ...﴾ دلالت دارد که مسلمان نباید اسرار خود و یا اسرار ملت خود را به کفّار اظهار کند و در باطن نباید ایشان را دوست بدارد، بلکه باید از ایشان بر حذر باشد و گول‌ خوش سخنی ایشان را نخورد. و جملۀ: ﴿وَتُؤۡمِنُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ كُلِّهِۦ﴾ دلالت دارد که قرآن کتابی بوده مدوّن در زمان رسول خداص و مسلمین به همۀ آن ایمان داشتند.

﴿وَإِذۡ غَدَوۡتَ مِنۡ أَهۡلِكَ تُبَوِّئُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ مَقَٰعِدَ لِلۡقِتَالِۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٢١ إِذۡ هَمَّت طَّآئِفَتَانِ مِنكُمۡ أَن تَفۡشَلَا وَٱللَّهُ وَلِيُّهُمَاۗ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١٢٢﴾

[آل عمران: 121-122].

**ترجمه:** و چون به صبح از خانواده‌ات بیرون رفتی که سنگرهایی تهیّه و آماده کنی برای مؤمنین برای جنگ و خدا شنوا و داناست(121) وقتی که دو طائفه از شما قصد سستی و خودداری کردند و خدا ایشان را یاری کرد و فقط بر خدا باید مؤمنین توکل کنند.(122)

**نکات:** این آیات به قول صحیح در جنگ اُحُد نازل شده و سبب این جنگ این شد که چون قریش از جنگ بدر شکست خورده به مکه برگشتند، ابوسفیان به مردم گفت: مگذارید زنانتان گریه بر کشتگان خود کنند زیرا اشک چشم چون خارج شود غصّه، عداوت و حرارت را خارج می‌سازد و با همین بغض و عداوت وسائل فراهم کردند و از مکّه بیرون شدند در حالیکه سه هزار سواره و دو هزار پیاده بودند و زنان خود را نیز با خود آوردند که از جنگ نگریزند، چون خبر به رسول خداص رسید، اصحاب خود را جمع و ایشان را بر جهاد ترغیب کرد. عبدالله بن أبی‌ بن سلول گفت: یا رسول الله، از مدینه خارج نشویم و در همین مدینه از کوچه و بام با ایشان جنگ می‌کنیم که مرد و زن و کوچك و بزرگ همه به دفاع پردازیم و هیچ قومی در میان خانه‌ها و قلعه‌های ما بر ما ظفر نیافته و همیشه ظفر با ما بوده است. سعد بن معاذ و عده‌ای دیگر گفتند: یا رسول الله احدی از عرب در ما طمع نکرده در حالیکه ما مشرک بودیم، اکنون که تو در میان‌ مایی چگونه در ما طمع خواهند کرد، خیر در مدینه نمی‌مانیم و به استقبال دشمن خارج می‌شویم، هر‌کس از ما کشته شد شهید است و هر‌کس نجات یافت جهاد در راه خدا نمود، رسول خداص رأی او را پذیرفت و با عده‌ای از اصحاب خارج شد برای تعیین محل قتال، چنانکه خدا فرموده: ﴿وَإِذۡ غَدَوۡتَ...﴾ تا آخر([[430]](#footnote-430))، پس حضرتص با لشکر مجاهدین به احد تشریف برد و صف آرایی لشکر نمود و لشکر را چنان بداشت که کوه احد در قفا و جبل عینین از طرف چپ و مدینه در جلو بود و چون در جبل عینین شکافی بود که اگر دشمن خواستی کمین کردی، حضرتص عبدالله بن جبیر را با پنجاه تن کماندار گماشت که مانع از مرور دشمن باشد([[431]](#footnote-431)) و فرمود اگر ما غلبه کردیم و غنیمت جستیم سهم شما را بگذاریم، شما در فتح و یا شکست ما از جای خود نجنبید و چون از تسویۀ صفوف فارغ شد، خطبه خواند و از آن طرف مشرکین صف‌ها آراستند، خالد بن ولید با پانصد تن میمنه را گرفت و عکرمه بن ابی‌جهل با پانصد میسره را، صفوان ابن امیه و عمرو بن عاص رئیس سواران شدند. عبدالله بن ربیعه قائد تیراندازان بود و ایشان صد تن تیرانداز بودند([[432]](#footnote-432)) و شتری که بر آن بت هبل بود جلو لشگر بداشتند و زنان را از پس لشکر واداشتند و پرچم جنگ را به دست طلحه بن أبی طلحه سپردند. رسول خداص پرسید که پرچمدار کیست؟ گفتند: از قبیلۀ بنی‌عبدالدّار. فرمود: «نَحْنُ أَحَقُّ بِالوَفَاءِ مِنْهُمْ»**([[433]](#footnote-433))** پس مصعب بن عمیر را که از بنی عبدالدار بود طلبید و پرچم اسلام را به او سپرد. مصعب پرچم را گرفت و جلو حضرت ایستاد. پس طلحه که کبش کتیبه و پرچمدار مشرکین بود اسب خود را براند و مبارزه طلبید، علی به سوی او تاختن کرد، طلحه بر او حمله کرد و شمشیری بر او فرود آورد، علی با سپر آن­را دفع نمود و تیغی بر فرقش کوبید که مغزش برفت و بر زمین افتاد و عورتش مکشوف شد، رسول خداص و مسلمین شاد شدند و تکبیر گفتند. پس از طلحه برادرش مصعب پرچم گرفت و او نیز بدست علی کشته شد و هر‌کس از بنی‌ عبدالدار پرچم گرفت کشته شد. دیگر کسی نبود علمدار گردد، غلامی از آن قبیله به نام صواب پرچم را گرفت، علی، او را نیز ملحق به ایشان نمود. پس مسلمین حمله کردند و کفّار را شکست دادند و هر‌کس از مشرکین به طرفی گریخت و هبل از شتر درافتاد و مسلمین به جمع غنائم مشغول شدند، کمانداران که شکاف کوه را داشتند، برای جمع غنيمت از جای حرکت کردند، هر‌ چند عبدالله بن جبیر ممانعت کرد متابعت نکردند، عبدالله با کمتر از ده کس باقی ماند، خالد به اتفاق عکرمه با دویست تن از کمین درآمدند و بر عبدالله حمله کردند و او را با نفراتش به قتل رسانیدند و از قفای مسلمین درآمدند و تیغ بر ایشان نهادند و علم مشرکین برپای شد و فراریان مشرکین برگشتند و شیطان صفتی به صورت جعیل بن سراقه ندا کرد که: «أَلَا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّد»([[434]](#footnote-434)) و مسلمین از وحشت تیغ بر یکدیگر نهادند، به طوری‌که پدر حذیفه را شهید کردند و رسول خدا را گذاشته و فرار کردند. رسول خداص با چند نفری رزم می‌داد، علی با دو نفر دیگر از هر طرف حمله می‌کردند و دشمن را از رسول خداص دفع می‌‌کردند. عبدالله قمیئه که یک نفر از مشرکین بود به قصد قتل رسول خداص تیغ کشید و چون مصعب بن عمیر پرچمدار حضرت بود، قصد مصعب کرد و دست راست او را قطع کرد او پرچم بدست چپ داد، او دست چپش را نیز قطع کرد و او را شهید نمود و عَلَم بیفتاد، پس سنگی چند برداشت و بسوی رسول خداص پرانید، ناگاه سنگ بر پیشانی حضرت آمد و درهم شکست و حلقه‌های خُود بر پیشانی او فرو رفت و خون جاری شد؛ حضرت آن خون را پاک می‌کرد، و می‌فرمود: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ، وَكَسَرُوا رَبَاعِيَتَهُ وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللهِ»([[435]](#footnote-435)). و عتبة بن ابی‌ وقاص سنگی بر لب و دندان رسول خداص زد و بعض دیگر شمشیری را بر آن جناب فرود آوردند، ولی چون دو زره بر تن رسول خداص بود، کارگر نشد، نقل شده که هفتاد ضرب شمشیر بر رسول خداص وارد شد، ولی خدایش حفظ نمود، در این موقع وحشی حربۀ خود را به سوی حمزه پرتاب کرد و حمزه را شهید نمود، پس وحشی به بالین حمزه آمد و جگرگاه او را برآورد و نزد «هند» زوجۀ ابوسفیان برد و او در دهان گذاشت و نتوانست بجوَد و از دهان بیفکند، و از این جهت به هند جگرخوار مشهور شد([[436]](#footnote-436))، پس زیورهای خود را به وحشی عطا کرد، آنگاه هند به مقتل حمزه آمد و گوش‌ها و بعضی از اعضای حمزه را برید و با خود به مکه برد. زنان قریش نیز به هند تأسی کردند و بر سر شهداء آمده و آنها را مثله کردند و ابوسفیان بر مقتل حمزه آمد و پیکان نیزۀ خود را بر دهان حمزه می‌زد و می‌گفت: بچش ای عاق([[437]](#footnote-437)). بالجمله در این جنگ هفتاد تن از مسلمین شهید شدند و اکثر ایشان زخمی و مجروح گردیدند. عمر بن الخطاب پانزده زخم خورد، علی بن ابی طالب از همه کس بیشتر زخمی گردید. و مقصود از جمله: ﴿إِذۡ هَمَّت طَّآئِفَتَانِ مِنكُمۡ أَن تَفۡشَلَا وَٱللَّهُ وَلِيُّهُمَاۗ﴾ دو طائفه ازانصار باشد: بنوسلمه از خزرج و بنوحارثه از طائفۀ اوس که در خیال خود قصد مخالفت و عدم حضور در احد را داشتند ولیکن به قصد خود عمل نکردند و از رسول خداص پیروی کردند و خدا ایشان را حفظ نمود و لذا ﴿وَلِيُّهُمَاۗ﴾ فرموده. و جنگ احد در روز شنبه نیمۀ شوال سال سوم هجرت واقع شد.

﴿وَلَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ بِبَدۡرٖ وَأَنتُمۡ أَذِلَّةٞۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٢٣ إِذۡ تَقُولُ لِلۡمُؤۡمِنِينَ أَلَن يَكۡفِيَكُمۡ أَن يُمِدَّكُمۡ رَبُّكُم بِثَلَٰثَةِ ءَالَٰفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُنزَلِينَ ١٢٤ بَلَىٰٓۚ إِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ وَيَأۡتُوكُم مِّن فَوۡرِهِمۡ هَٰذَا يُمۡدِدۡكُمۡ رَبُّكُم بِخَمۡسَةِ ءَالَٰفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِينَ ١٢٥ وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشۡرَىٰ لَكُمۡ وَلِتَطۡمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِۦۗ وَمَا ٱلنَّصۡرُ إِلَّا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ١٢٦ لِيَقۡطَعَ طَرَفٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡ يَكۡبِتَهُمۡ فَيَنقَلِبُواْ خَآئِبِينَ ١٢٧﴾ [آل عمران: 123-127].

**ترجمه:** و به تحقیق خدا شما را در بدر یاری کرد در حالیکه ذلیلان بودید، پس، از خدا بترسید تا شاید شکرگزار شوید(123) هنگامی که به مؤمنین می‌گفتی آیا شما را کفایت نکرد که پروردگارتان به سه هزار فرشتۀ فرود آمده، مددتان کرد(124) آری اگر صبر کنید و پرهیزگار باشید، در حال ورود هیجان و خروش دشمن، خدا شما را به پنج هزار فرشتۀ نشانگذار مددتان می‌کند (125) و خدا آن(یاری)را جُز بشارتی برای شما قرار نداد و تا اطمینان یابد به آن دلهایتان، و پیروزی و نصرت جُز از نزد خدای عزیز حکیم نباشد(126) تا اینکه خدا قسمتی از کفّار را ریشه‌کن کند و یا آنان را خوار و زبون نماید که ناامید برگردند.(127)

**نکات:** جنگ بدر در 17 ماه مبارك رمضان سال دوم هجری بود تا آن وقت مسلمین خوار، زبون و بی‌اهمّیت بودند، چون جهادی نکرده و ترسی در دل دشمن نداشتند و لذا خدا فرموده: ﴿وَأَنتُمۡ أَذِلَّةٞۖ﴾ و هر ملّتی که نیروی جنگی و دفاعی نداشته باشد خوار و زبون است، امّا پس از جنگ بدر عزتی پیدا کردند زیرا خدا عزت را در جهاد قرار داده. و نزول ملائکه در بدر اگر برای مباشرت قتال باشد چنانکه ظاهر آیات قرآن همین است اگرچه به نظر بعضی از اشخاص عقلا صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا ملائکه مرئی نیستند، و به اضافه جنگ غیرمرئی با مرئی معنی ندارد، ولی دربارۀ خدا و مدد غیبی او باید استثناء قائل شد. و طبق جملۀ: ﴿وَلِتَطۡمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِۦ﴾، نزول ملک، برای تأیید و تقویت قلوب مؤمنین و نزول طمأنینه و صبر و ثبات قدم ایشان و پیشرفت اسلام، انجام گرفت.

﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ فَإِنَّهُمۡ ظَٰلِمُونَ ١٢٨ وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ يَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٢٩﴾

[آل عمران: 128-129].

**ترجمه:** چیزی از فرمان به دست تو نیست، خدا یا توبۀ ایشان را می‌پذیرد و یا عذابشان می‌کند زیرا ایشان ستمگرند(128) اختصاص به خدا دارد و مال اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، هر‌کس را بخواهد می‌آمرزد و هر‌کس را بخواهد عذاب می‌کند و خدا آمرزنده و رحیم است.(129)

**نکات:** ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ﴾ دلالت دارد که کار کافران و امر عذاب یا آمرزش ایشان به دست رسول خداص نیست، چون این امر به دست او نباشد، به طریق اولی امور بزرگتری از تکوین و تشریع، به دست او و مفوّض به او نیست و دلیل آن آیۀ بعد است که می‌گوید: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ...﴾ تا آخر.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُواْ ٱلرِّبَوٰٓاْ أَضۡعَٰفٗا مُّضَٰعَفَةٗۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٣٠ وَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِيٓ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ ١٣١ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٣٢﴾

[آل عمران: 130-132].

**ترجمه:** ای مؤمنین ربا را چند برابر مخورید و از خدا بترسید تا شاید رستگار شوید(130) و بپرهیزید از آتشی که برای کافران مهیا شده(131) و خدا و رسول او را اطاعت کنید تا شاید مشمول رحمت واقع شوید.(132)

**نکات:** در اینجا که فرموده ﴿أَضۡعَٰفٗا مُّضَٰعَفَةٗ﴾ چند برابر مخورید مقصود این نیست که اگر چند برابر شد مخورید و اگر کمتر شد حلال است. بلکه چون در زمان جاهلیت گاهی چون بدهکار نمی‌توانست بدهی خود را بپردازد آن رباخواران بر مدت می‌افزودند و سود را نیز زیاد می‌کردند تا به تدريج سود معامله چندین مقابل اصل می‌شد، حق­تعالی به عنوان مذمّت تذکر داده که این کار قبیح است. و امّا اینکه چه مقدار سود حلال و یا حرام، در بیان آن نیست، زیرا در سورۀ بقره فرموده: ﴿فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ﴾. و مقصود از ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ...﴾اطاعت از فرامین قرآن و از اطاعت رسول، اطاعت از فرمان سنّت است.

﴿۞وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤ وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥ أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَجَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ١٣٦﴾ [آل عمران: 133-136].

**ترجمه:** و بشتابید بسوی آمرزش پروردگارتان و به­ سوی بهشتی که پهنای آن به قدر آسمانها و زمین است مهیا شده برای متقین(133) کسانی­که در وسعت و سختی انفاق می‌کنند، وخشم خود را فرو می‌برند، و از مردم درمی‌گذرند، و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را (134) و کسانی­که چون کار زشتی انجام دهند و یا به خود ستم کنند، خدا را یاد کنند و بدون فاصله برای گناهان خود طلب آمرزش کنند و کیست جُز خدا که گناهان را بیامرزد، و بر آنچه (از گناه) کرده‌اند اصرار نورزند و حال آنکه می‌دانند(135) ایشانند که پاداششان آمرزش پروردگارشان و بوستانهائی است که از زیر آنها نهرها جاری است، در آنها جاویدند و خوب است اجر عمل‌کنندگان.(136)

**نکات:** ﴿سَارِعُوٓاْ﴾ دلالت دارد بر وجوب شتاب در کارهای دینی و مقدّم داشتن آنها بر کارهای دیگر. و جملۀ: ﴿عَرۡضُهَا...﴾ دلالت دارد که وسعت بهشت از آسمانها و زمین بیشتر است. و جملۀ: ﴿ٱلَّذِينَ﴾ مکرر شده وصفت است برای متقین.

﴿قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِكُمۡ سُنَنٞ فَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ١٣٧ هَٰذَا بَيَانٞ لِّلنَّاسِ وَهُدٗى وَمَوۡعِظَةٞ لِّلۡمُتَّقِينَ ١٣٨﴾ [آل عمران: 137-138].

**ترجمه:** به تحقیق قبل از شما سنت‌هائی (در حقّ کافران) بوده که گذشته، پس در زمین سیر کنید و بنگرید سرانجام تکذیب‌کنندگان چگونه بود (137) این کتاب بیانی است برای مردم، و برای پرهیزکاران هدایت و پندی است.(138)

**نکات:** خدا امر فرموده به نظر در روش گذشتگان تا عبرت گیرند و بفهمند اسلام بهترین آئین است. و جملۀ: ﴿هَٰذَا بَيَانٞ لِّلنَّاسِ﴾ دلالت دارد که قرآن بیان و قابل فهم است برای تمام مردم و عقلاً نیز باید چنین باشد زیرا کسی­که نامه‌ای می‌فرستد برای کسی و در آن نامه ذکر می‌کند که باید مال و جان خود را در راه من بدهی و همه را در طبق اخلاص بگذاری، آن طرف اگر نفهمد، چگونه مال وجان خود را بدهد برای نامه‌ای که نفهمیده است. اگر عمل نکند معذور است.

﴿وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٣٩ إِن يَمۡسَسۡكُمۡ قَرۡحٞ فَقَدۡ مَسَّ ٱلۡقَوۡمَ قَرۡحٞ مِّثۡلُهُۥۚ وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ وَلِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَيَتَّخِذَ مِنكُمۡ شُهَدَآءَۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٤٠ وَلِيُمَحِّصَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَيَمۡحَقَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٤١ أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمۡ وَيَعۡلَمَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٤٢ وَلَقَدۡ كُنتُمۡ تَمَنَّوۡنَ ٱلۡمَوۡتَ مِن قَبۡلِ أَن تَلۡقَوۡهُ فَقَدۡ رَأَيۡتُمُوهُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ ١٤٣﴾ [آل عمران: 139-143].

**ترجمه:** و سست و محزون نگردید و حال آنکه شما برترید اگر مؤمن باشید(139) اگر زخم و جراحتی به شما برسد، پس محقّقاً به آن قوم جراحتی مانند آن رسیده و ما این روزها( از غلبه و شکست) را بین مردم می‌گردانیم و تا خدا مؤمنین را بداند و بشناسد و از شما گواهانی بگیرد، و خدا دوست نمی‌دارد ستمگران را(140) و برای اینکه مؤمنین را پاک نماید و کافران را به فشار گذارد (141) آیا گمان دارید که به بهشت داخل می‌شوید و حال آنکه خدا مجاهدینِ شما را از صابرین معلوم ننموده است(142) و شما به یقین آرزوی مرگ می‌کردید پیش از آنکه با آن روبرو شوید، پس به تحقیق آن را دیده و به نظر آوردید.(143)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ...﴾ دلالت دارد که اگر مسلمین به وظائف ایمانی عمل کنند از تمام کفّار برتری پیدا می‌کنند و امروزه که از همه عقب‌افتاده و ذلیل‌ترند برای این است که مؤمن نیستند و عمل ندارند. و مقصود از جملۀ: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا...﴾ این است که سنّت الهی بر این جاری شده که هر کس به قواعد طبیعی سعی و کوشش عمل کند غالب می‌شود و هر کس تنبلی کند مغلوب. مسلمین نیز از این قاعده خارج نیستند، مثلاً در جنگ بدر همّت کردند غالب شدند و در جنگ احد به طمع مال افتادند و مغلوب شدند. و مقصود از جملۀ: ﴿وَلِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ...﴾ و جملۀ: ﴿وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ﴾ این است که معلوم خدا ظهور پیدا کند، زیرا علم خدا ازلی است. هر چیزی را قبل از وقوع آن می‌داند، در این آیات اطلاق علم شده بر معلوم، یعنی برای مردم و خود مکلّفین ظاهر شود که مؤمن و مجاهد کیست.

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤ وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ كِتَٰبٗا مُّؤَجَّلٗاۗ وَمَن يُرِدۡ ثَوَابَ ٱلدُّنۡيَا نُؤۡتِهِۦ مِنۡهَا وَمَن يُرِدۡ ثَوَابَ ٱلۡأٓخِرَةِ نُؤۡتِهِۦ مِنۡهَاۚ وَسَنَجۡزِي ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٥ وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيّٖ قَٰتَلَ مَعَهُۥ رِبِّيُّونَ كَثِيرٞ فَمَا وَهَنُواْ لِمَآ أَصَابَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا ٱسۡتَكَانُواْۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٤٦ وَمَا كَانَ قَوۡلَهُمۡ إِلَّآ أَن قَالُواْ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسۡرَافَنَا فِيٓ أَمۡرِنَا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٤٧ فَ‍َٔاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ ثَوَابَ ٱلدُّنۡيَا وَحُسۡنَ ثَوَابِ ٱلۡأٓخِرَةِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٤٨﴾ [آل عمران: 144-148].

**ترجمه:** و نیست محمّد مگر پیغمبری که حقّاً پیش از او پیغمبرانی بودند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما (ازاسلام) برمی‌گردید به آئین اعقاب خود و کسی­که به عقب خود برگردد به هیچ وجه به خدا ضرر نرساند، و به زودی خدا شاکران را پاداش می‌دهد(144) و هیچ نفسی جُز به ارادۀ خدا نمی‌میرد، سرنوشتی است با وقتی معیّن قرار داده، و هرکس پاداش دنیا بخواهد از آن می‌دهیم او را، و هر‌کس ثواب آخرت بخواهد از آن خواهیم داد او را، و به زودی شاکران را جزاء می‌دهیم(145) و چه بسیار پیامبرانی که خداپرستان بسیاری به همراهی او قتال کردند، و به­ خاطر آنچه در راه خدا به ایشان رسیده، سست نشدند و اظهار عجز برای غیر خدا نکردند و خدا صابرین را دوست می‌دارد(146) و سخنی نداشتند جُز اینکه گفتند: پروردگارا گناهان ما و زیاده‌روی ما را بیامرز، و قدمهای ما را ثابت دار و ما را بر قوم کافرین یاری نما(147) پس خدا پاداش دنیا و پاداش نیک آخرت را به ایشان داد و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را.(148)

**نکات:** در جنگ اُحُد چون کشته‌های مسلمین زیاد شد و پراکنده و متفرق شدند، مصعب بن عمیر پرچمدار مسلمین شهید شد و پرچم بر زمین افتاد و عبدالله بن قمئه پس از پراندن سنگ خیال کرد رسول خدا را کشته فریاد کرد که محمد را کشتم و کافر دیگری فریاد کرد: «أَلَا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ»، این خبر در میان مردم منتشر شد بعضی از مسلمین خود را باختند و گفتند: ای کاش عبدالله بن أبی برایمان از ابوسفیان امانی بگیرد، بعضی از سست ایمانها گفتند برگردیم به دین سابق خودمان، بعضی از مسلمین که این سخنان را شنیدند([[438]](#footnote-438)) گفتند: ای قوم، اگر محمدص کشته شد خدای محمدص زنده است و زندگی پس از رسول خداص به چه درد می‌خورد؛ جهاد کنید تا کشته شوید و بر دین محمد بمیرید و شمشیر کشید و حمله کرد تا شهید شد، در حالیکه در خون خود می‌غلطید به یکی از مهاجرین گفت: اگر محمد کشته شد دین را به شما تبلیغ نمود شما برای دین خود قتال کنید([[439]](#footnote-439))، در آن هنگامه رسول‌خداص دندانش شکست و میان گودالی افتاد، بعضی از اصحاب او را به دوش گرفتند و از او دفاع کردند تا اینکه آن حضرت بالای بلندی رسید و ندا کرد: آهای بندگان خدا به سوی من آیید تا آنکه جمعی از اصحاب رسیدند، حضرت ایشان را مذمّت کرد برای فرارشان، عرض کردند: یا رسول الله، آباء و امّهات ما فدایت، چون خبر قتل تو به ما رسید ترس ما را گرفت، به هر حال این­ عده از رسول خدا دفاع کردند تا لشکر کفار پراکنده شدند، در اینجا خدا می‌فرماید، محمّد مانند سایر پیامبران می‌میرد و یا کشته می­‌شود، وظیفۀ مسلمان این است که در دین خود پایدار بماند و دفاع کند. و مقصود از جملۀ: ﴿وَمَا كَانَ قَوۡلَهُمۡ...﴾ این است که مسلمان باید مانند مردان خدا منّت بر خدا و رسول مگذارد بلکه هر قدر مجاهده کرده باز خود را مقصّر بداند و قول او استغفار باشد و ثبات قدم و نصرت را از خدا بخواهد، تا خدا گناهانش را ببخشد و به او توفیق جهاد و ثبات قدم عطا کند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَرُدُّوكُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ فَتَنقَلِبُواْ خَٰسِرِينَ ١٤٩ بَلِ ٱللَّهُ مَوۡلَىٰكُمۡۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلنَّٰصِرِينَ ١٥٠ سَنُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ بِمَآ أَشۡرَكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗاۖ وَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۖ وَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلظَّٰلِمِينَ ١٥١ وَلَقَدۡ صَدَقَكُمُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥٓ إِذۡ تَحُسُّونَهُم بِإِذۡنِهِۦۖ حَتَّىٰٓ إِذَا فَشِلۡتُمۡ وَتَنَٰزَعۡتُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ وَعَصَيۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَآ أَرَىٰكُم مَّا تُحِبُّونَۚ مِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلدُّنۡيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۚ ثُمَّ صَرَفَكُمۡ عَنۡهُمۡ لِيَبۡتَلِيَكُمۡۖ وَلَقَدۡ عَفَا عَنكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٥٢ ۞إِذۡ تُصۡعِدُونَ وَلَا تَلۡوُۥنَ عَلَىٰٓ أَحَدٖ وَٱلرَّسُولُ يَدۡعُوكُمۡ فِيٓ أُخۡرَىٰكُمۡ فَأَثَٰبَكُمۡ غَمَّۢا بِغَمّٖ لِّكَيۡلَا تَحۡزَنُواْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ وَلَا مَآ أَصَٰبَكُمۡۗ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ١٥٣﴾

[آل عمران: 149-153].

**ترجمه:** ای مؤمنین، اگر کفّار را اطاعت کنید شما را به آئین گذشتگانتان برمی‌گردانند، پس از زیانکاران خواهید شد(149) بلکه دوست و سرپرست شما خداست و او بهترین یاری‌دهندگان­است (150) به زودی ترس را در دلهای کفّار می‌افکنیم زیرا بدون دلیلی که خدا نازل کرده باشد شرک به خدا آوردند و مأوای ایشان آتش دوزخ، و جایگاه این ستمگران بد است(151) و حقّا خدا وعدۀ خود را وفا کرد وقتی­که شما به فرمان او جان کفار را گرفتید، تا آنگاه که سست شدید و با یکدیگر نزاع کردید، و پس از آنکه به شما نشان داد آنچه را دوست می‌داشتید، نافرمانی کردید، پاره‌ای از شما دنیاخواه می‌بود و بعضی از شما آخرت‌جو، سپس شما را از کفّار منصرف کرد تا آزمایشتان کند، و به تحقیق از شما عفو نمود، و خدا صاحب فضل بر مؤمنین است(152) وقتی که به تپه‌ها بالا می‌رفتید و به احدی توجه نمی‌کردید، و این رسول شما را از دنبال می‌خواند، پس جزای شما غصه‌ای بود به مقابل غصّه‌ای که به دل رسول خدا کردید، عفو خدا برای این است که محزون نمانید بر آنچه از شما فوت شد و بر آنچه به شما رسید، و خدا آگاه است به آنچه می‌کنید.(153)

**نکات:** جملۀ: ﴿سَنُلۡقِي...﴾ دلالت دارد که خدای­تعالی در جنگ احد ترسی در دل کفّار انداخت که پس از پراکنده‌شدن مسلمین و استیلای کفار باز مسلمین را رها کردند، و به طرف مکه فرار نمودند. کار مشرکین به جایی رسید که بت هُبَل را بلند کرده و دم گرفته بودند: «أُعْلُ هُبَلُ، أُعْلُ هُبَلُ»، رسول‌خداص به مسلمین فرمود: چرا ساکتید در جواب بگوئید: «اللهُ أَعَلی وأجَلّ». و مشرکین را عقیده چنین بود که بت‌ها را خدا وسیله قرار داده و شفیع نزد اویند، در آیه اشاره کرده که چنین قولی به خدا افتراء است، زیرا خدا در این موضوع چیزی نازل ننموده چنانکه می­فرماید: ﴿أَشۡرَكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗاۖ﴾ حال باید از مسلمین زمان ما تعجّب کرد که با وجود اینهمه آیات، باز در دعاها وسختی‌ها، اموات و بزرگان دین خود را می‌خوانند و حال آنکه دلیلی برای ایشان در ما أنزل الله نیست و اولیاء خدا با این شرک مخالفند. وجملۀ: ﴿وَلَقَدۡ صَدَقَكُمُ ٱللَّهُ...﴾ دلالت دارد که چون مسلمین متّحد بودند در اطاعت خدا و سعی داشتند در کار خود، خدا یاریشان کرد مانند قضیّۀ بدر. امّا در اُحُد نزاع کردند و در جنگ سستی کردند و برای جمع كردن غنيمت سنگر خود را از دست دادند و لذا مشمول عنایت کامل الهی مانند بدر نشدند.

﴿ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيۡكُم مِّنۢ بَعۡدِ ٱلۡغَمِّ أَمَنَةٗ نُّعَاسٗا يَغۡشَىٰ طَآئِفَةٗ مِّنكُمۡۖ وَطَآئِفَةٞ قَدۡ أَهَمَّتۡهُمۡ أَنفُسُهُمۡ يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ ظَنَّ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِۖ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ مِن شَيۡءٖۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَمۡرَ كُلَّهُۥ لِلَّهِۗ يُخۡفُونَ فِيٓ أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبۡدُونَ لَكَۖ يَقُولُونَ لَوۡ كَانَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٞ مَّا قُتِلۡنَا هَٰهُنَاۗ قُل لَّوۡ كُنتُمۡ فِي بُيُوتِكُمۡ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَتۡلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمۡۖ وَلِيَبۡتَلِيَ ٱللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمۡ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمۡۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ١٥٤﴾ [آل عمران: 154].

**ترجمه:** سپس خداوند پس از غم آرامشی را بر شما فرود آورد، چرتی که فراگرفت جمعی از شما را و گروهی به فکر جانهای خود بودند و به خدا گمان به ناحق بردند گمان زمان جاهلیّت را، می‌گفتند آیا از این کار چیزی به نفع ما خواهد شد، بگو کارها همه مخصوص خداست، آنان در نزد خود مخفی می‌کردند چیزی را که برای تو آشکار نمی‌کردند، می‌گفتند اگر از این کار چیزی به نفع ما بود دراینجا کشته نمی‌شدیم، بگو اگر در خانه‌هایتان(هم) بودید بدون شک آنانکه قتل بر ایشان مقدّر شده، به مقتل خود می‌رفتند، و باید خدا آنچه را در سینه‌هایتان است آزمایش کند، و تا خالص گردد آنچه در دلهایتان است، و خدا به آنچه در سینه‌ها باشد داناست.(154)

**نکات:** این آیه از آیاتی است که تمام حروف هجا، از الف تا یاء در آن آمده است. و مقصود از جملۀ ﴿ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيۡكُم...﴾ قدرت‌نمایی و طرز یاری‌دادن خدا به رسول و به مؤمنین است که در وسط جنگ اُحُد عدّه‌ای از مؤمنین را چرت گرفت و به واسطۀ این چرت ترسشان برطرف و خستگی ایشان رفع شد و صدماتی که به رفقایشان وارد شده بود فراموش کرده و دو مرتبه به حمله پرداختند و عدۀ دیگر که منافق بودند گمان ناحق به خدا بردند از قبیل اینکه گفتند نعوذ بالله خدایی وجود ندارد و یا چرا وعدۀ نصرتی که داده دروغ بوده و یا اینکه اگر ما حق بودیم چرا این صدمات بر ما وارد شد. البته مقداری از این خیالات را به زبان آوردند و مقداری را به زبان نیاورده ولذا خدا فرموده: ﴿يُخۡفُونَ فِيٓ أَنفُسِهِم...﴾ و حق‌تعالی هر قومی را به این ابتلاءات آزمایش می‌کند.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ ١٥٥ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَقَالُواْ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ إِذَا ضَرَبُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَوۡ كَانُواْ غُزّٗى لَّوۡ كَانُواْ عِندَنَا مَا مَاتُواْ وَمَا قُتِلُواْ لِيَجۡعَلَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ حَسۡرَةٗ فِي قُلُوبِهِمۡۗ وَٱللَّهُ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ١٥٦ وَلَئِن قُتِلۡتُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوۡ مُتُّمۡ لَمَغۡفِرَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَحۡمَةٌ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ١٥٧ وَلَئِن مُّتُّمۡ أَوۡ قُتِلۡتُمۡ لَإِلَى ٱللَّهِ تُحۡشَرُونَ ١٥٨﴾ [آل عمران: 155-158].

**ترجمه:** به راستی کسانی از شما که در روز بر خورد آن دو جمع (در احد) پشت به جنگ کردند همانا شیطان ایشان را به واسطۀ بعضی از اعمالشان لغزانید و حقا که خدا از ایشان عفو نمود، به راستی که خدا آمرزنده و بردبار است (155) ای مؤمنین نباشید مانند آنان­که کافر شدند و به برادران خود وقتی که قدم بر زمین زده و یا برای جنگ آماده ‌شدند گفتند: اگر نزد ما می‌ماندند نمی‌مردند و نه کشته می‌شدند تا خدا آن گمان را در دلهای ایشان حسرتی قرار دهد، و خدا زنده می‌کند و می‌میراند و خدا به آنچه می‌کنید بیناست(156) و البته اگر در راه خدا کشته شوید و یا بمیرید آمرزش خدا و رحمت او بهتر است از آنچه جمع می‌کنند (157) و اگر بمیرید و یا کشته شوید البته به سوی خدا محشور می‌گردید.(158)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ...﴾ همان نفراتی است که از میدان جنگ فرار کردند، ولی خدا ایشان را عفو نمود و توفیق داد به واسطۀ اینکه توبه کردند و برگشتند و به حمله پرداختند و به اضافه در غزوات دیگر ثبات قدم خود را در ایمان ثابت کردند.

﴿فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَوَكِّلِينَ ١٥٩ إِن يَنصُرۡكُمُ ٱللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمۡۖ وَإِن يَخۡذُلۡكُمۡ فَمَن ذَا ٱلَّذِي يَنصُرُكُم مِّنۢ بَعۡدِهِۦۗ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١٦٠ وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّۚ وَمَن يَغۡلُلۡ يَأۡتِ بِمَا غَلَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ١٦١﴾

[آل عمران: 159-161].

**ترجمه:** پس به­واسطۀ رحمت إلهی نرمی کردی برای ایشان و اگر تندخو و سخت‌دل بودی بی‌شک از دور تو پراکنده می‌شدند، پس از ایشان عفو کن و برای ایشان طلب آمرزش نما، و در کارها با ایشان مشورت کن و چون عزم وتصمیم گرفتی برخدا توکّل نما به راستی که خدا دوست می‌دارد توکل‌کنندگان را (159) اگر خدا شما را یاری کند کسی بر شما غلبه نکند و اگر شما را رها کند پس کیست آنکه شما را پس از خذلان یاری کند و فقط بر خدا باید توکل‌ کنند مؤمنان(160) و هیچ پیامبری نباشد که خیانت کند و هر کس خیانت کند آنچه را خیانت کرده روز قیامت می‌آورد، سپس به هر کس به آنچه کسب کرده جزای تمام داده شود، و به ایشان ظلم نخواهد شد.(161)

**نکات:** یکی از صفات برجستۀ رسول خداص حلم و نرمی او بود که عرب بدخو را به دور خود جمع کرد و اگر نه از دور او پراکنده می‌شدند و هر‌کس بخواهد علمدار ارشاد باشد و ثواب ارشاد را ببرد باید چنین باشد. ﴿وَشَاوِرۡهُمۡ﴾ دلالت دارد که رسول خداص مانند سایر مردم باید از فکر مردم استفاده کند، البتّه در امور دنیوی. و جملۀ: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ...﴾ دلالت دارد که هادی قوم نباید به آن قوم خیانت کندو از جهل آنان سوءاستفاده کند و حتّی از غنائم و بیت المال چیزی پنهانی برندارد. و رسول خداص فرمود: «مَنْ بَعَثْنَاهُ عَلَى عَمَلٍ فغَلَّ شَيْئًا، جَاءَ بِهِ يَوْمَ القِيَامَةِ عَلَى عُنِقِهِ يَحْمِلُهُ»([[440]](#footnote-440)). و لذا مأمور دولت باید بداند اگر در چیزی از اموال و قوانین خیانت ورزد گناه بزرگی مرتکب شده است.

﴿أَفَمَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِ كَمَنۢ بَآءَ بِسَخَطٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ١٦٢ هُمۡ دَرَجَٰتٌ عِندَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِمَا يَعۡمَلُونَ ١٦٣﴾ [آل عمران: 162-163].

**ترجمه:** پس آیا کسی­که در پی خشنودی خدا باشد، مانند کسی است که به خشم خدا برگشته و جای او دوزخ باشد و دوزخ بد منزل‌گاهی است(162) آنان را درجاتی است نزد خدا، و خدا به آنچه می‌کنند بیناست.(163)

**نکات:** ضمیر ﴿هُمۡ دَرَجَٰتٌ﴾ برمی‌گردد به من موصوله در جملۀ: ﴿أَفَمَنِ ٱتَّبَعَ...﴾ و شامل است اهل رضوان و اهل نیران را زیرا برای هر یک درجاتی است.

﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ١٦٤﴾

[آل عمران: 164].

**ترجمه:** محقّقا خدا بر مؤمنین منّت گذاشته هنگامی که در میان ایشان از خودشان رسولی برانگیخت که آیات او را بر ایشان بخواند و پاکیزه‌شان کند و کتاب و حکمت را به ایشان بیاموزد و اگرچه قبلا در گمراهی آشکارا بودند. (164)

**نکات:** خدا بندگان را غرق نعمت نموده و منّت نگذاشته مگر برای نعمت ارسال رسول، چون نتیجۀ خلقت بشر هدایت و سعادت اوست. وجملۀ: ﴿يَتۡلُواْ﴾، ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ...﴾ دلالت دارد که کار رسول خداص تلاوت و تعلیم آیات کتاب خدا بوده و باید دانشمندان امّت نیز مانند او کتاب خدا را به مردم بیاموزند نه آراء خود را و امّت نیز باید تعلّم کنند نه تقلید.

﴿أَوَلَمَّآ أَصَٰبَتۡكُم مُّصِيبَةٞ قَدۡ أَصَبۡتُم مِّثۡلَيۡهَا قُلۡتُمۡ أَنَّىٰ هَٰذَاۖ قُلۡ هُوَ مِنۡ عِندِ أَنفُسِكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٦٥ وَمَآ أَصَٰبَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَلِيَعۡلَمَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٦٦ وَلِيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ نَافَقُواْۚ وَقِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ قَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوِ ٱدۡفَعُواْۖ قَالُواْ لَوۡ نَعۡلَمُ قِتَالٗا لَّٱتَّبَعۡنَٰكُمۡۗ هُمۡ لِلۡكُفۡرِ يَوۡمَئِذٍ أَقۡرَبُ مِنۡهُمۡ لِلۡإِيمَٰنِۚ يَقُولُونَ بِأَفۡوَٰهِهِم مَّا لَيۡسَ فِي قُلُوبِهِمۡۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا يَكۡتُمُونَ ١٦٧ ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ وَقَعَدُواْ لَوۡ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْۗ قُلۡ فَٱدۡرَءُواْ عَنۡ أَنفُسِكُمُ ٱلۡمَوۡتَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٦٨﴾ [آل عمران: 165-168].

**ترجمه:** چرا وقتی که مصیبتی به شما رسید که دو مقابل آن را به دشمن رساندید، گفتید این از کجاست؟ بگو آن از سوی خودتان است، به راستی خدا به هرچیزی تواناست(165) و آنچه روز تلاقی دو جمع به شما رسید به ارادۀ خدا بود و تا معلوم نماید مؤمنین را (166) و تا معلوم نماید آنان را که نفاق کردند و به ایشان گفته شد بیایید در راه خدا قتال کنید و یا دفاع نمایید، گفتند اگر ما قتال را می‌دانستیم از شما پیروی می‌کردیم، ایشان در آن روز به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان، می‌گویند به دهانشان آنچه را در دلهایشان نیست و خدا به آنچه کتمان می‌کنند داناست(167) آنانکه نشستند و به برادران خود گفتند اگر آن مقتولین ما را اطاعت کرده بودند کشته نمی‌شدند، بگو از خودتان مرگ را دفع کنید اگر راست می‌گویید.(168)

**نکات:** مقصود از ﴿مُّصِيبَةٞ﴾ مصیبت روز اُحُد است که به مسلمین شکستی رسید که دو مقابل آن به مشرکین درجنگ بدر وارد شد و یا در همان جنگ احد، ظاهر آیه این است که در احد دو مقابل به مشرکین صدمه رسید. و در عین حال مسلمین توقّع داشتند هیچ صدمه‌ای به ایشان نرسد و خیال کردند که چون ایمان به خدا آورده‌اند نباید شکست بخورند، خدا می فرماید این مصیبت از ناحیۀ خودتان است که پست خود را از دست دادید و به دنبال غنائم رفتید و رسول خدا را تنها گذاشتید. و مقصود از ﴿فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ این است که ارادۀ خدا چنین است که هر‌کس عمل به وظیفه نکند پیروز نشود. و دیگر طبق ﴿وَلِيَعۡلَمَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ...﴾ باید مؤمن از منافق جدا و معلوم گردد و معنی ﴿لِيَعۡلَمَ﴾ این است که تا معلوم خدا ظاهر شود. و جمله: ﴿لَوۡ نَعۡلَمُ قِتَالٗا...﴾ ممکن است سه معنی در آن احتمال داد: اول؛ اگر می‌دانستیم جنگی واقع می‌شود شما را پیروی می‌کردیم و دنبال شما می­آمدیم و برای جنگ حاضر می‌شدیم و این برخلاف ظاهر است. دوم؛ جنگ را جنگ نمی‌دانستیم، بلکه خود را به هلاکت انداختن می‌دانستیم که عدۀ قلیلی مقابل کثیر باشد، این نیز برخلاف ظاهر است. سوم؛ اگر ما علم جنگ داشتیم و فنون جنگی را می‌دانستیم به دنبال مسلمین حاضر می‌شدیم و این معنی ظاهر است.

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠ ۞يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٧١﴾ [آل عمران: 169-171].

**ترجمه:** و البتّه گمان مبر آنان­که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند بلکه زنده‌اند نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند (169) به آنچه خدا به ایشان داده از فضل خود شادمانند، و نسبت به آن یارانشان که هنوز به ایشان ملحق نشده‌اند شادی می‌کنند که نه ترسی دارند و نه ایشان را اندوهی است(170) خوشند به نعمت و فضل از طرف خدا و اینکه خدا اجر مؤمنین را ضایع نمی‌کند.(171)

**نکات:** پس از جنگ اُحُد بعضی از مردم می‌گفتند: مؤمنین بی‌جهت خود را از بین می‌برند و به این کلمات، مسلمین را از جهاد تنفر می‌دادند، حق‌تعالی برای ترغیب مؤمنین به جهاد فرموده: چنین نیست که اینان می‌گویند زیرا آنانکه جهاد را ترک می‌کنند برای ماندن در دنیا، ممکن است به لذائذ و نعمت دنیا برسند تازه به چیز کم و حقیر فانی رسیده‌اند. و امّا کسی که به جهاد می‌رود اگر کشته شود به لذائذ و حیات و نعمتهای دائمی رسیده و اگر به جهاد نمی‌رفت بالأخره در نکبت و آفت می‌مرد و با کمال ترس و اندوه از دنیا می‌رفت. امّا بر مجاهد و شهید نه ترسی است و نه حزنی و ترس از آینده ندارد که آخرت باشد و بر دنیای گذشته محزون نیست و افسوسی ندارد، پس شهادت مکروه نیست بلکه رسیدن به زندگانی ابد و درجات مقرّبین است. ولی باید دانست که عدّه‌ای از عوام و یا عالم نمایان خیال می‌کنند که چون خدا فرموده: ﴿أَحۡيَآءٌ﴾، پس شهداء نمی‌میرند و از دنیا خارج نمی‌شوند، آن وقت از آنجا که می‌خواهند برای خود باب الحوائج و یا شفیعی بتراشند امامان را نیز قیاس به شهداء می‌کنند و این منطق باطلی است، زیرا شهداء از دنیا خارج می‌شوند و به عالم دیگری می‌روند طبق آیۀ 32 سورۀ نحل([[441]](#footnote-441)) به بهشت منتقل خواهند شد و روزی‌های عالم دیگر و حیات عالم دیگری را دارند و طبق آیات قرآن به کلی از دنیا بی­خبرند زیرا حیات مستلزم علم به همه چیز نیست و به اضافه اگر ارواح انبیاء و شهداء از دنیا با خبر باشند از گرفتاری‌های ملت‌ها و مظالم دنیا ناراحت می‌شوند وفرح آنها مبدل به غم خواهد شد و در همین آیات جملاتی است که می‌رساند شهداء از این عالم رفته و از این عالم بی‌خبرند، پس در آیات تدبّر نما.

﴿ٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ مِنۢ بَعۡدِ مَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡقَرۡحُۚ لِلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ مِنۡهُمۡ وَٱتَّقَوۡاْ أَجۡرٌ عَظِيمٌ ١٧٢ ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ١٧٣ فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ وَٱتَّبَعُواْ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَظِيمٍ ١٧٤ إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧٥﴾ [آل عمران: 172- 175].

**ترجمه:** آنان­که (در اُحُد) پس از آنکه جراحت به ایشان رسید خدا و رسول او را اجابت کردند، برای نیکوکاران و پرهیزگاران‌شان پاداش بزرگی است(172) آنان­که چون مردم به ایشان گفتند که مردم برای قتل شما جمع شده‌اند از ایشان بترسید، پس ایمانشان افزون شد و گفتند: خدا برای ما کافی است و خدا خوب وکیلی است(173) پس به واسطۀ نعمت و فضل خدا برگشتند درحالیکه چیز بدی به ایشان نرسید و خوشنودی خدا را پیروی کردند و خدا صاحب فضل بزرگ است(174) همانا این شیطان است که دوستان خود را می‌ترساند، پس از ایشان نترسید و از من بترسید اگر ایمان دارید.(175)

**نکات:** این آیات پس از اتمام جنگ احد نازل شده و مدحی است برای مجاهدین، زیرا با اینکه در احد کشته داده و زخمی شدند و بعد از پراکندگی برگشتند و مشرکین را فراری کردند، ولی ابوسفیان و لشکر او چون مقداری راه رفتند و به روحاء رسیده پشیمان شدند و گفتند: چرا ما کار را تمام نکردیم، می‌باید برگردیم و به کلی مسلمین را نابود کنیم، این خبر به رسول خداص رسید و خواست کفار را بترساند، با اینکه اصحاب او مجروح و خسته بودند اعلان نمود به اینکه مشرکین را باید تعقیب نمود و فرمود می‌خواهم کسی بدنبال من نیاید مگر کسانی­که در احد بوده‌اند، پس خود با هفتاد نفر از اصحاب حرکت کرد تا به سه میلی مدینه به حمراءالأسد رسیدند([[442]](#footnote-442))، مشرکین مطلع شدند و ترس ایشان را گرفت و فرار کردند و اصحاب رسول چنان مجروح بودند که بعضی بعض دیگر را با دوش می‌بردند زیرا در احد به ایشان صدماتی رسیده بود. پس از آنکه مشرکین حمزه را مثله کردند قصد سایر شهداء را کردند، به برکت برگشت مؤمنین به دور رسول خداص ترس ایشان را فرا گرفت و منهزم شدند. و رسول‌خداص شهداء را با خون خودشان دفن نمود. صفیّه خواهر حمزه آمد تا کشتۀ برادر را دیدار کند، رسول‌خداص فرمود او را برگردانید تا از مثلۀ برادرش جزع نکند، صفیّه گفت: من از مثله مطّلع شده‌ام، ولی این در جنب طاعت خدا چیز کمی است، حضرت فرمود: بگذارید برود سر جنازۀ برادر خود، پس آن مخدّره آمد و جزع و فزع نکرد و برای او طلب مغفرت کرد([[443]](#footnote-443)). در این هنگام زنی آمد و دید شوهر و پدر و برادر و فرزندش همه کشته شده‌اند، رو کرد به رسول خداص، و چون رسول خدا را زنده دید، گفت: تمام مصیبت‌ها با وجود شما چیزی نیست([[444]](#footnote-444)).

مخفی نماند در ذیل آیۀ 173نقل شده ]بعضی از مفسرین [([[445]](#footnote-445)) که این آیه به مناسبت غزوۀ بدر صغری نازل شده و قصۀ آن چنین است که چون ابوسفیان خواست از مدینه برگردد به سوی مکّه، فریاد کرد: ای محمد، وعده‌گاه ما به قتال در موسم بدر صغری خواهد بود، رسول خداص به عمر فرمود: به او بگو وعده‌گاه ما إن شاء الله آنجا می‌باشد، چون موسم بدر صغری رسید، ابوسفیان با قوم خود تا چند فرسخی مکه «مر الظهران» آمد، ولی خدا ترس را در دل او افکند و عازم شد برگردد، در آنجا نعیم بن مسعود را دید که لباس عمره پوشیده، گفت: ای نعیم، ما با محمد وعده کردیم که در موسم بدر قتال کنیم و این سال خشک بدی است و صلاح ما نیست و من می‌خواهم برگردم، من ده شتر می‌دهم که بروی مدینه و محمد و افرادش را بازداری از آمدن به موسم، نعیم آمد مدینه دید مسلمین مجهّز شده‌اند، ایشان را وسوسه کرد و گفت: مشرکین در دیار شما آمدند و شما را کشتند و اگر شما به سوی ایشان بروید یک نفر زنده برنگردد، چون این سخنان پراکنده شد مسلمین سست شدند. رسول خداص فرمود: به خدایی که مرا خلق کرده باید بیرون رویم به سوی ایشان و لو اینکه تنها من باشم، پس حضرت با هفتاد نفر حرکت کرد، چون به بدر صغری رسیدند دیدند بازار هر ساله برپا شده، ولی مشرکین حاضر نشده‌اند. پس رسول خداص با اصحابش چیزهایی که همراه داشتند فروختند و چیزها خریدند و یک درهم به دو درهم استفاده کردند و به سوی مدینه سالماً غانماً مراجعت کردند([[446]](#footnote-446))، این بر جرأت مسلمین و ذلّت مشرکین افزوده شد و اهل مکه به ابوسفیان و لشکرش می‌گفتند: شما خارج شدید برای خوردن آرد گندم و لذا این خروج و این لشکر را جیش‌السّویق خواندند و حق‌تعالی از مسلمین مدح نموده که از مشرکین نترسیدند و چون به ایشان گفته شد: ﴿إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ﴾ اعتناء نکردند و گفتند: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ﴾ و رفتند و با نعمت و فضل الهی برگشتند و گرفتاری سوئی به ایشان نرسید و آن شیطان بود که ﴿يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ﴾.

﴿وَلَا يَحۡزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡكُفۡرِۚ إِنَّهُمۡ لَن يَضُرُّواْ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۗ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَلَّا يَجۡعَلَ لَهُمۡ حَظّٗا فِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٧٦ إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلۡكُفۡرَ بِٱلۡإِيمَٰنِ لَن يَضُرُّواْ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ١٧٧﴾ [آل عمران: 176-177].

**ترجمه:** و آنانکه در(یاری) کفر شتاب می‌کنند تو را محزون نکنند، زیرا ایشان هیچ ضرری به خدا نرسانند، خدا خواسته که برای ایشان در آخرت بهره‌ای قرار ندهد و برای ایشان عذاب بزرگی است(176) به تحقیق آنان­که کفر را در مقابل ایمان خریدند هیچ ضرری به خدا نخواهند زد و برای ایشان عذاب دردناکی است.(177)

**نکات:** مقصود از جملۀ ﴿يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡكُفۡرِۚ﴾ بعضی گفته‌اند: کفّار قریشند که برای پیشرفت کفر و محو اسلام سعی داشتند و بعضی گفته مقصود منافقین است که می‌گفتند: اگر محمد، رسول خدا بود در احد شکست نمی‌خورد و مردم را می‌ترسانیدند و از اسلام منزجر می‌ساختند و مقصود ممکن است مرتدین باشند کما قيل؛ زیرا به ظاهر نزدیک است و به کافر «یسارع فی الكفر» نمی‌گویند بلکه به مرتد و منافق می‌گویند، ولی می‌توان گفت: آیه اطلاق دارد حتّی شامل آن طائفۀ از یهود می‌شود که اوصاف محمدص را که در تورات بوده کتمان می‌کردند و مانند کعب بن اشرف با مشرکین همدست می‌شدند و برای غلبۀ کفر و محو اسلام سعی کرده و باعث حزن رسول خداص می‌شدند. و جملۀ: ﴿ٱشۡتَرَوُاْ ٱلۡكُفۡرَ بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ قرینه است که باید منافقین و یهود مقصود الهی باشند.

﴿وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّمَا نُمۡلِي لَهُمۡ خَيۡرٞ لِّأَنفُسِهِمۡۚ إِنَّمَا نُمۡلِي لَهُمۡ لِيَزۡدَادُوٓاْ إِثۡمٗاۖ وَلَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ١٧٨ مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلۡخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطۡلِعَكُمۡ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَجۡتَبِي مِن رُّسُلِهِۦ مَن يَشَآءُۖ فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ وَإِن تُؤۡمِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَلَكُمۡ أَجۡرٌ عَظِيمٞ ١٧٩ وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ هُوَ خَيۡرٗا لَّهُمۖ بَلۡ هُوَ شَرّٞ لَّهُمۡۖ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِۦ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ١٨٠﴾

[آل عمران: 178-180].

**ترجمه:** و آنان­که کافر شدند البتّه گمان نبرند که مهلت‌دادن ما ایشان را بر ایشان خوب است، همانا ایشان را مهلت دادیم تا گناهشان را زیاد کنند و برای ایشان عذاب خوارکننده است(178) چنین نبوده که خدا مؤمنین را بر این­حال که هستید رها کند تا اینکه خبیث و ناپاک را از پاک جدا کند و چنین نبوده که خدا شما را بر غیب آگهی دهد، ولیکن خدا هر که را بخواهد از پیامبرانش برمی‌گزیند، پس ایمان به خدا و رسولان او بیاورید، و اگر ایمان آورید و بپرهیزید برای شما اجر بزرگی است(179) و آنان­که به آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده بخل می­و‌رزند، گمان مبرند که آن بخل برای ایشان خوب است، بلکه برای ایشان شر است، به زودی در قیامت آنچه را به آن بخل کرده‌اند طوق گردنشان شود و میراث آسمانها و زمین مخصوص خداست و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است (180)

**نکات:** مردم ظاهربین می‌بینند که اکثر اوقات مردم کافر و فاسق، نیرومند و در امور دنیوی جلو رفته‌اند و گمان می‌کنند این بر ایشان خیر و سعادت است، حق‌تعالی برای دفع این گمان فرموده چنین نیست، بلکه اینها موجب شقاوت و رسیدن به نهایت آن است. و جملۀ: ﴿سَيُطَوَّقُونَ...﴾ دلالت دارد که چون زکات مالی داده نشد آن مال مجسّم گردد به شکل افعی و روز قیامت به گردن صاحبش بپیچد چنانکه در حدیثی آمده([[447]](#footnote-447)).

﴿لَّقَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ سَنَكۡتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتۡلَهُمُ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ١٨١ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيۡسَ بِظَلَّامٖ لِّلۡعَبِيدِ ١٨٢ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ عَهِدَ إِلَيۡنَآ أَلَّا نُؤۡمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأۡتِيَنَا بِقُرۡبَانٖ تَأۡكُلُهُ ٱلنَّارُۗ قُلۡ قَدۡ جَآءَكُمۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِي بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَبِٱلَّذِي قُلۡتُمۡ فَلِمَ قَتَلۡتُمُوهُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٨٣ فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدۡ كُذِّبَ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِكَ جَآءُو بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُنِيرِ ١٨٤ كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوۡنَ أُجُورَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَۗ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ١٨٥﴾

[آل عمران: 181-185].

**ترجمه:** حقا بدون گمان، خدا سخن آنان را شنید که گفتند: خدا فقیر و ما اغنیائیم، آنچه را گفتند خواهیم نوشت و به ناحق کشتن آنان پیامبران را نوشته‌ایم و می‌گوییم عذاب سوزان را بچشید(181) این عذاب به واسطۀ کارهایی است که خود کرده‌اید و محقّقاً خدا نسبت به بندگان ستمگر نیست(182) آنانکه گفتند خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا آنکه برای ما قربانی­ای بیاورد که آتش آن را بخورد، بگو به تحقیق قبل از من پیامبرانی با معجزات و با آنچه گفته‌اید آمدند، پس چرا آنان را کشتید اگر راست می‌گویید(183) پس اگر تو را تکذیب کردند پیامبران قبل از تو که با معجزه‌ها و صحیفه‌ها و کتاب نور دهنده آمده بودند نیز تکذیب کردند(184) هر جانی چشندۀ مرگ است و همانا پاداش‌های شما روز قیامت به تمام داده شود، پس هر‌کس از آتش دور و داخل بهشت گردد به تحقیق کامیاب شده و زندگی دنیا جز مایۀ فریب نیست.(185)

**نکات:** چون آیات زکات نازل شد یهود و منافقین گفتند: خدا فقیر است که از ما زکات خواسته و سخن ایشان استهزاء و موجب عذاب بود و جملۀ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَهِدَ إِلَيۡنَآ...﴾ را که یهود می‌گفتند، دروغی بود زیرا معجزۀ پیامبران منحصر به قربانی نبود و لذا فرموده: ﴿جَآءُو بِٱلۡبَيِّنَٰتِ...﴾ که جمع است و منحصر به یک نوع نبوده و مقصود از ﴿ٱلزُّبُرِ﴾ کتب است زیرا زبر جمع زبور به معنی مزبور یعنی مکتوب است که همان صحیفه باشد و کتاب منیر ذکر خاص است پس از عام که تورات و انجیل و قرآن باشد و از عطف زُبُر به بیّنات معلوم می‌شود که کتب انبیاء معجزه نبوده و اعجاز منحصر به قرآن است. و جملۀ: ﴿كُلُّ نَفۡسٖ...﴾ دلالت دارد که انبیاء و ملائکه نیز می‌میرند. حال اگر کسی بگوید اهل بهشت و دوزخ نیز باید بمیرند، جواب گوییم قرآن کتاب تکلیف است و مقصود مرگ مکلّفین است و اهل بهشت و دوزخ مکلّف نیستند.

﴿۞لَتُبۡلَوُنَّ فِيٓ أَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ وَلَتَسۡمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُوٓاْ أَذٗى كَثِيرٗاۚ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ١٨٦ وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكۡتُمُونَهُۥ فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ وَٱشۡتَرَوۡاْ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلٗاۖ فَبِئۡسَ مَا يَشۡتَرُونَ ١٨٧ لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡرَحُونَ بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحۡمَدُواْ بِمَا لَمۡ يَفۡعَلُواْ فَلَا تَحۡسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٖ مِّنَ ٱلۡعَذَابِۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ١٨٨ وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ١٨٩﴾ [آل عمران: 186-189].

**ترجمه:** البتّه البتّه شما درمورد اموال وجانهایتان آزمایش می‌شوید و البته البته از اهل کتاب که قبلا کتاب داده شده­اند و از مشرکین اذیّت و آزاری بسیار می‌شنوید، و اگر صبر کنید و پرهیز نمائید محقّقا آن صبر و تقوی از امور لازمه است (186) و هنگامی که خدا از آنان­که کتاب داده شده‌اند پیمان گرفت که حتما آنرا برای مردم بیان کنید و آنرا کتمان منمایید پس ایشان این پیمان را پشت سر خود انداختند و آن را به بهاء کمی فروختند، پس بد بود آنچه خریدند (187) البتّه گمان مبر آنان که به کردارشان شادند و دوست می‌دارند که به آنچه نکرده­اند تمجید شوند، پس البتّه برای ایشان رهایی از عذاب را گمان مبر و برایشان عذاب دردناکی است(188) و مخصوص خداست ملک آسمانها و زمین و خدا بر هر چیز تواناست.(189)

**نکات:** جملۀ: ﴿لَتَسۡمَعُنَّ﴾تا آخر، خبری است که خدا داده که مسلمین از کفار اهل کتاب اذیت بسیاری خواهند دید و شنید، البته صدر اسلام که اسلام غریب بود از آزار فروگذار نکردند و بعداً نیز چه در جنگ صلیبی و چه زمان ما که بر ممالک اسلامی تسلّط دارند و هستی و موادّ اولیّۀ مسلمین را می‌برند و قوانین ضد اسلامی برای مسلمین آورده و اقلیّت‌های فاسده را تقویت می‌کنند و از هر چه اسلام‌شکن باشد ترویج می‌کنند و خرافات را به نام اسلام در میان مسلمین تقویت می‌کنند و به واسطۀ گویندگان مذهبی فِرَق اسلامی را به یکدیگر بدبین و بدگویی می‌کنند و حتّی اسلام و قرآن را به دست خود مسلمین می‌کوبند و اگر دانشمند بیداری مسلمین را بیدار کند به دست همین مسلمین می‌کوبند و هزاران افتراء به او می‌زنند. و جملۀ: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ...﴾ دلالت دارد که آنان که باید برای مردم حقائق کتاب را بیان کنند و کتمان ننمایند به عکس همانان موجب کتمان حقائق کتابند مانند روحانی­نمایان اسلامی که حقائق قرآن را کتمان کرده و ناشر خرافات ضدّ قرآنند.

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ١٩١ رَبَّنَآ إِنَّكَ مَن تُدۡخِلِ ٱلنَّارَ فَقَدۡ أَخۡزَيۡتَهُۥۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ ١٩٢ رَّبَّنَآ إِنَّنَا سَمِعۡنَا مُنَادِيٗا يُنَادِي لِلۡإِيمَٰنِ أَنۡ ءَامِنُواْ بِرَبِّكُمۡ فَ‍َٔامَنَّاۚ رَبَّنَا فَٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرۡ عَنَّا سَيِّ‍َٔاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ ٱلۡأَبۡرَارِ ١٩٣ رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخۡزِنَا يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ إِنَّكَ لَا تُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ ١٩٤ فَٱسۡتَجَابَ لَهُمۡ رَبُّهُمۡ أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَٰمِلٖ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰۖ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖۖ فَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَٰتَلُواْ وَقُتِلُواْ لَأُكَفِّرَنَّ عَنۡهُمۡ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ وَلَأُدۡخِلَنَّهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ ثَوَابٗا مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلثَّوَابِ ١٩٥﴾ [آل عمران: 190- 195].

**ترجمه**: به راستی در آفرینش آسمانها و زمین و رفت وآمد شب و روز محقّقاً آیاتی است برای خردمندان(190) آنان­که خدا را در حال قیام، جلوس و بر پهلوهاشان یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر می‌کنند که؛ پروردگارا اینها را باطل نیافریده­ای، تو والا و منزّهی، ما را از عذاب آتش حفظ نما(191) پروردگارا به راستی هرکس را به آتش داخل کنی محقّقا که خوارش کرده‌ای و برای ستمگران یاورانی نیست(192) پروردگارا براستی ما شنیدیم نداکننده‌ای به سوی ایمان ندا می‌کند که ایمان بیاورید به پروردگارتان، پس ایمان آوردیم، پروردگارا برای ما گناهانمان را بیامرز و بدی‌هایمان ما را جبران نما و ما را با نیکان(و در زمرۀ ایشان) بمیران(193) پروردگارا و آنچه به توسط پیمبرانت به ما وعده کردی به ما عطا کن و روز قیامت ما را خوار مکن زیرا که تو وعده‌گاهت را خلاف نمی‌کنی(194) پس پروردگارشان دعای ایشان را اجابت کرد که به راستی من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای را از شما مرد و یا زن ضایع نمی‌کنم، بعضی از شما از بعض دیگر است، پس آنان­که هجرت کرده و از خانه‌های خود خارج شده و در راه من اذیّت شدند و جهاد کرده و کشته شدند البته البته بدیهایشان را جبران می‌کنم و البته البته ایشان را به بوستانهایی که نهرها از زیر آنها جاری است وارد می­کنم، که این پاداشی از نزد خداست و خداست که پاداش نیک نزد اوست.(195)

**نکات:** از بهترین عبادات تفکّر در خلقت آسمان، زمین و سایر موجودات است که به واسطۀ تدبّر، تدبیر علمی در این موجودات فهمیده می‌شود و عظمت مخلوق دلیل بر عظمت خالق است، اگر انسان تدبّر و تفکّر در یک برگ گُل کند چگونه قوّۀ جاذبه‌ای در آن ودیعه شده که به واسطۀ ریشه و ساقه آب را به بالا کشد، به اضافه خرّاطی، نقّاشی و رنگ‌ریزی که در آن به کار رفته و بداند تمام موجودات به همان نحو تحت کنترل قادر حکیمی است. و چنانکه در حدیث آمده رسول خداص که شب و سحر برمی‌خاست نظر تدبّری به آسمان می‌گشود و این آیات را تلاوت می‌نمود و مناسب است که مسلمان درخلوت و جلوت این دعا را بخواند که بهترین دعا، دعاهای قرآن است و مقصود از منادی محمدص و ممکن است قرآن باشد.

﴿لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي ٱلۡبِلَٰدِ ١٩٦ مَتَٰعٞ قَلِيلٞ ثُمَّ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ١٩٧ لَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ رَبَّهُمۡ لَهُمۡ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا نُزُلٗا مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِۗ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لِّلۡأَبۡرَارِ ١٩٨﴾ [آل عمران: 196- 198].

**ترجمه:** رفت و آمد کافران در شهرها تو را نفریبد(196) این گردش و رفت و آمد متاع کمی است، سپس مأوای ایشان دوزخ و بدجایگاهی است(197) لیکن کسانی­که از پروردگار خود ترسانند برایشان باغهایی است که از زیر آنها نهرها جاری است، در آن ماندگارند، ماحضری است از نزد خدا و آنچه نزد خدا می‌باشد برای نیکان خوب است.(198)

**نکات:** مقصود از ﴿تَقَلُّبُ﴾، رفت و آمد و نفوذ کفار است در میان بلاد. و کلمۀ ﴿نُزُلٗا مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ﴾ دلالت بر اهمیت و عظمت ماحضر الهی دارد و نُزُل و یا ماحضر،به آن چیزی می‌گویند که وقت نزول میهمان مقدّمه‌ای حاضر می‌کنند تا پس از خستگی نعمتهای بیشتری تهیه کنند.

﴿وَإِنَّ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَمَن يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِمۡ خَٰشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشۡتَرُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ١٩٩ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٢٠٠﴾ [آل عمران: 199-200].

**ترجمه:** و به تحقیق بعضی از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و به آنچه بر شما نازل شده و آنچه به ایشان نازل شده ایمان دارند در حالیکه برای خدا فروتنی دارند و آیات خدا را به بهای اندک نمی‌فروشند، آنان اجرشان نزد پروردگارشان است، به راستی خدا به سرعت حساب را می‌رسد(199) ای مؤمنین صبور باشید و در صبر غلبه کنید و آماده باشید و از خدا بترسید، شاید رستگار شوید.(200)

**نکات:** چون در این سوره مذمّت بسیاری از اهل کتاب شده بود در اینجا خدا فرموده همه یکسان نیستند، بلکه اهل انصاف و ایمان نیز در میان ایشان پیدا می شود. مقصود از ﴿صَابِرُواْ﴾ این است که در مقابل دشمن پایداری کنید تا بر آنان به واسطۀ پایداری غالب آیید. و جملۀ ﴿رَابِطُواْ﴾ دلیل است بر وجوب مرابطه و آن مهیّا بودن در سرحدات مملکت اسلامی است برای حفظ حدود و ثغور برای جلوگیری از کفار. و اما زمان ما مفاد «صابروا» این است که در مقابل سفاهت جهال و در مقابل ایجاد شبهات اهل باطل استقامت ورزید و در بحث با ایشان غالب گردید و مرابطۀ این زمان شامل است که قوانین اسلامی و عقائد آن را از شرِّ اجانب حفظ کنند و نگذارند عده‌ای خرافات را به نام اسلام وارد افکار جوانان اسلامی بنمایند. پس آیۀ آخر این سوره برای عمل و رستگاری جامع است.

سورة النساء (مدنیة وهي مائة وست وسبعون آية)

سورۀ نساء مدنی و دارای 176 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١ وَءَاتُواْ ٱلۡيَتَٰمَىٰٓ أَمۡوَٰلَهُمۡۖ وَلَا تَتَبَدَّلُواْ ٱلۡخَبِيثَ بِٱلطَّيِّبِۖ وَلَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَهُمۡ إِلَىٰٓ أَمۡوَٰلِكُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ حُوبٗا كَبِيرٗا ٢ وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَعُولُواْ ٣﴾ [النساء: 1-3].

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. ای مردم بترسید از پروردگارتان آنکه شما را آفرید از تن واحد و جفت او را از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری منتشر نمود و بپرهیزید از خدایی که به(نام) او از یکدیگر سؤال می‌کنید و بپرهیزید از(تجاوز به حقوق) ارحام، به راستی که خدا بر شما نگهبان بوده است(1) و اموال یتیمان را به ایشان بدهید و تبدیل مکنید اموال خبیث را به جای پاکیزه و اموال ایشان را به ضمیمۀ اموال خودتان مخورید زیرا آن گناه بزرگی است(2) و اگر از بی‌عدالتی در حق یتیمان بترسید پس نکاح کنید آنچه را خوش آید شما را از زنان دودو و سه‌سه و چهارچهار، پس اگر خوف بی‌عدالتی دارید پس یکی یا آنچه دستهای شما مالک شده است، این نزدیکتر است به اینکه جَور نکنید.(3)

**نکات:** مقصود از ﴿خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ﴾، خلقت تمام افراد آدمی است از جدشان آدم که تن واحد است و ممکن است بگوییم آفرید شما را از جنس واحد یعنی شما بنی‌آدم را از جنس واحد آفرید تا به یکدیگر مأنوس شوید و اگر از یک جنس نبودید از هم تنفر داشتید و ﴿خَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا﴾ نیز احتمال دو معنی را دارد. و مقصود از جملۀ ﴿تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَ﴾ که در اصل «تتسائلون» بوده و برای تخفیف یک تاء ساقط شده، این است که معمول بوده بین عرب که برای جلب عطوفت و لطف طرف خود می‌گفتند: «أسئلك بالله ویا بالله أحلف علیك ویا بالرحم أسئلك» و این معنی بنابراین است که و ﴿ٱلۡأَرۡحَامَ﴾ عطف به «هاء» ﴿بِهِۦ﴾ و مجرور باشد و اما اگر عطف به ﴿ٱللَّهَ﴾ و منصوب بخوانیم چنانکه قرائت مشهور همین است پس معنی چنین می‌شود: بترسید از خدایی که بنام او سؤال می کنید و می‌گویید: «أسئلك بالله» و او را اطاعت کنید و بترسید ارحام را به اینکه صلۀ رحم کنید و گرفتاری­های آنان را برطرف کنید. و جملۀ: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ...﴾ جملۀ شرط و جزاء می‌باشد، بعضی گفته تناسبی بین این شرط و جزا نیست و لذا باید چیزی حذف شده باشد، ولی باید گفت تناسب بین شرط و جزا موجود است، زیرا در زمان جاهلیّت دختران یتیم را به ازدواج خود درمی‌آوردند برای مال و جمالشان به یک مهریّۀ مختصری، و کسی نبود شر آن شوهران را از سر آن دختران کوتاه کند و مال ایشان را از چنگ شوهران خارج کند و غالباً مال دختران را تصاحب نموده و بی‌عدالتی می‌کردند، حق‌تعالی در این آیه می‌فرماید اگر نسبت به دختران یتیم خوف بی‌عدالتی دارید، زنان بزرگ را به ازدواج درآورید و از ازدوارج با دختران یتیم صرفنظر کنید و نسبت به ایشان بی‌‌عدالتی نکنید و مال ایشان را نخورید چنانکه آیۀ 127 همین سوره نیز در این موضوع نازل شده است. و از جملۀ. ﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً﴾ استفاده می‌شود که برای مردم معمولی جایز نیست بیش از یک زن نکاح کنند و اسلام بیش از یک زن را برای مرد جایز ندانسته.

﴿وَءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحۡلَةٗۚ فَإِن طِبۡنَ لَكُمۡ عَن شَيۡءٖ مِّنۡهُ نَفۡسٗا فَكُلُوهُ هَنِيٓ‍ٔٗا مَّرِيٓ‍ٔٗا ٤﴾ [النساء: 4].

**ترجمه:** و مهریه‌های زنان را به طیب خاطر بدهید به عنوان هدیه و عطا (بدون توقع)، پس اگر با میل خود برای شما چیزی از آن را گذشتند پس آن را گوارا و سازگار بخورید.(4)

**نکات:** این آیه دلالت دارد که مهر زن را شوی او باید بدون کم و کسر و بدون توقّع بدهد و کم و کسر کردن از صداقی که ضمن عقد ذکر شده جایز نیست. و جملۀ: ﴿فَإِن طِبۡنَ لَكُمۡ...﴾ دلالت دارد که اگر خود زنان چیزی از مهر خود را به میل خود به شوهران ببخشند اشکالی ندارد.

﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ قِيَٰمٗا وَٱرۡزُقُوهُمۡ فِيهَا وَٱكۡسُوهُمۡ وَقُولُواْ لَهُمۡ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٥﴾ [النساء: 5].

**ترجمه:** و اموال خود را که خدا آن را قوام کار شما قرار داده به سفهاء مدهید و روزی ایشان را که در آن اموال است بدهید و بپوشانید ایشان را و با ایشان سخن نیکو بگویید.(5)

**نکات:** آیه دلالت می‌کند بر اینکه یکی از محجورین از تصرّف در اموال، سفیه است. و جملۀ: ﴿وَلَا تُؤۡتُواْ...﴾ شامل تمام مکلّفین می‌شود چه کسی که ولایت بر سفیه داشته و چه غیر او، امّا ظهور صدر و ذیل آیه این است که مخاطب این خطاب، اولیاء سفیه می‌باشند به دلیل جملۀ: ﴿وَٱرۡزُقُوهُمۡ...﴾ که مخاطب ولیِّ سفیه است و او باید روزی سفیه را مرتّب کند. امّا چرا ﴿أَمۡوَٰلَكُمُ﴾ گفته با اینکه مال از سفیه است نه از اولیاء، برای اینکه مال در تحت تصرّف اولیاء می‌باشد. و به اضافه خدا اموال را برای قوام کار مردم قرار داده که باید اموال در خدمت و به نفع جامعه مصرف شود در حالی‌که تصرّف سفهاء در اموال چنین نبوده و برعکس می‌باشد که چنانچه افراد سفیه را همچون دیگران مالک و متصرّف در اموال بدانیم، این سفیهان اموال را نابود و حتی ممکن است به وسیلۀ آن اموال زیانها و خساراتی نیز به اجتماع وارد سازند. و کلمۀ ﴿فِيهَا﴾ در جملۀ ﴿وَٱرۡزُقُوهُمۡ فِيهَا﴾ دلالت دارد که از اصل مال نباید به سفیه داد، زیرا «منها» نفرموده و اگر «منها» بود و از اصل مال به او می‌دادند مال او تمام می‌شد، پس مقصود این است که در مال او معاملاتی انجام گیرد و به قدر نفقۀ سفیه درآورند و به او بدهند. و ذکر سفیه در این آیه ذکر وصف مشعر بر علّیت است، یعنی سفه علّت حجر است چه قبل از بلوغ باشد و چه بعد، ولو اینکه پس از بلوغ عارض شده باشد، چه حاکم حکم بکند و چه نکند، پس به مجرّد ظهور سفاهت ازمال خود محجور است. و کلمۀ ﴿أَمۡوَٰلَكُمُ﴾ دلالت دارد بر اختصاص حکم حجر به اموال نه در حقوق و نه در قصاص و طلاق و مانند آن.

﴿وَٱبۡتَلُواْ ٱلۡيَتَٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنۡ ءَانَسۡتُم مِّنۡهُمۡ رُشۡدٗا فَٱدۡفَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡۖ وَلَا تَأۡكُلُوهَآ إِسۡرَافٗا وَبِدَارًا أَن يَكۡبَرُواْۚ وَمَن كَانَ غَنِيّٗا فَلۡيَسۡتَعۡفِفۡۖ وَمَن كَانَ فَقِيرٗا فَلۡيَأۡكُلۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ فَإِذَا دَفَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡ فَأَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِمۡۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا ٦﴾ [النساء: 6].

**ترجمه:** و یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به سنّ زناشویی برسند، پس اگر در ایشان رشدی یافتید پس مال ایشان را به ایشان بسپارید و آن را به اسراف و شتاب از بیم آنکه بزرگ شوند صرف مکنید و هر‌که غنی باشد پس باید عفّت جوید و هر‌که فقیر است باید به طور پسندیده صرف کند. پس چون اموالشان را به ایشان دادید بر آنان گواه گیرید و خدا برای رسیدگی به حساب کافی است. (6)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَٱبۡتَلُواْ...﴾ دلالت دارد بر اینکه باید یتیم را آزمایش مالی کرد، زیرا این آیه راجع به اموال اوست، پس در حضور طفل با مشورت او معامله کنند اگر دیدن ضرر و نفع معامله را درک می‌کند باید هنگام بلوغ مال او را به دست او دهند بدلیل جملۀ: ﴿فَٱدۡفَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ...﴾، و از مفهوم آن استفاده می‌شود که اگر رشد فکری نداشت نباید مال او را به دست او داد ولو اینکه پس از بلوغ باشد و مقصود از ﴿إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ﴾ این است که قدرت بر ازدواج و نکاح پیدا کند و نشانۀ آن خروج منی و احتلام است و نشانۀ دیگر روییدن موی عانه و کلفت شدن صوت و باریک‌ شدن سر دماغ است، امّا هر یک از اینها کاشف تام نیست و همچنین است سال. و کلمۀ ﴿ٱلۡيَتَٰمَىٰ﴾ اطلاق دارد شامل دختر یتیم نیز می‌شود و نشانۀ بلوغ او حیض و رشد عقلی است. و فاء ﴿فَٱدۡفَعُوٓاْ﴾ دلالت دارد که بدون معطّلی و بدون فاصله پس از رشد مال او را به او بدهند. و جملۀ: ﴿وَلَا تَأۡكُلُوهَآ إِسۡرَافٗا وَبِدَارًا...﴾ دلالت دارد که به طور اسراف و عجله باید مال او را نخورند و امّا به طور مخالطه به­ طوری­که به صرفۀ یتیم باشد خوردن ولیّ مال او را اشکال ندارد. و از جملۀ: ﴿فَأَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِمۡ﴾، استفاده می‌شود که در موقع سپردن مال او باید شاهد گرفت برای دفع تهمت از ولیّ که نگویند مال او را خورده و اگر طفل منکر شد احتیاج به قسم نباشد.

﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٞ مِّمَّا تَرَكَ ٱلۡوَٰلِدَانِ وَٱلۡأَقۡرَبُونَ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٞ مِّمَّا تَرَكَ ٱلۡوَٰلِدَانِ وَٱلۡأَقۡرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنۡهُ أَوۡ كَثُرَۚ نَصِيبٗا مَّفۡرُوضٗا ٧ وَإِذَا حَضَرَ ٱلۡقِسۡمَةَ أُوْلُواْ ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينُ فَٱرۡزُقُوهُم مِّنۡهُ وَقُولُواْ لَهُمۡ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٨ وَلۡيَخۡشَ ٱلَّذِينَ لَوۡ تَرَكُواْ مِنۡ خَلۡفِهِمۡ ذُرِّيَّةٗ ضِعَٰفًا خَافُواْ عَلَيۡهِمۡ فَلۡيَتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡيَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدًا ٩ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ وَسَيَصۡلَوۡنَ سَعِيرٗا ١٠﴾

[النساء: 7-10].

**ترجمه:** برای مردان بهره‌ای است از آنچه والدین و نزدیکان گذاشتند و برای زنان نیز بهره‌ای از آنچه والدین ونزدیکان گذارند، از آنچه کم باشد از آن و یا زیاد، بهرۀ واجب شده(7) و چون نزدیکان و یتیمان و فقیران وقت قسمت(ترکه) حاضر شدند، پس چیزی از آن به ایشان روزی دهید و با ایشان سخن پسندیده بگویید(8) و باید بترسند آنان­که اگر از پسِ خود فرزندان ناتوانی بگذارند که بر ایشان بترسند، پس باید از خدا بترسند و سخن استوار بگویند(9) به راستی آنان که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند همانا در درونهای خود آتش می‌خورند و به زودی در آتش سوزان درآیند.(10)

**نکات:** چون در زمان جاهلیّت اطفال و زنان را از ارث محروم می‌کردند و می‌گفتند آنکه می‌تواند در جنگ شمشیر و نیزه بکار برد ارث می‌برد حق‌تعالی در آیۀ 7 فرموده در ارث‌بردن زن و مرد فرقی ندارند چه کم باشد و چه زیاد و در آیۀ 8 تذکّر داده که اگر در وقت تقسیم ارث، نزدیکان میّت که از ورّاث نیستند و یا یتیم و مسکینی حاضر بودند آنان را محروم نگردانید. و در آیۀ 9 تهدید نموده دو دسته را؛ **اول**: آنانکه فرزندان صغیر ضعیف دارند برای آنان قیّمی نصب کنند و اموال خود را وقف و یا وصیت برای غیر آنان نکنند. **دوم**: تهدید نموده قیّم‌ها، اوصیاء و اولیاء صغار را که از خدا بترسند و با صغیران به ظلم رفتار نکنند که امکان دارد فرزندان صغار خودشان چنین گرفتار و زیر دست شوند.

﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۚ فَإِن كُنَّ نِسَآءٗ فَوۡقَ ٱثۡنَتَيۡنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَۖ وَإِن كَانَتۡ وَٰحِدَةٗ فَلَهَا ٱلنِّصۡفُۚ وَلِأَبَوَيۡهِ لِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُۥ وَلَدٞۚ فَإِن لَّمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلَدٞ وَوَرِثَهُۥٓ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ ٱلثُّلُثُۚ فَإِن كَانَ لَهُۥٓ إِخۡوَةٞ فَلِأُمِّهِ ٱلسُّدُسُۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِي بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍۗ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ لَا تَدۡرُونَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ لَكُمۡ نَفۡعٗاۚ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا﴾ [النساء: 11].

**ترجمه:** خداوند شما را سفارش می‌کند دربارۀ فرزندانتان که برای پسر مانند نصیب دو دختر است، پس اگر دختران بیش از دو تن شدند برای ایشان است دو ثلث ماترک و اگر یکی شد برای او نصف است و برای والدین میّت برای هر یک سُدس ماترک است اگر برای میت فرزندی باشد و اگر فرزندی ندارد و وارث او والدین او بودند پس برای مادر او ثلث است و اگر برای میّت برادرانی است برای مادر او سدس است،(این تقسیم میراث) پس از ادای وصیّتی که میت وصیت به آن می‌کند و یا دینی که دارد. پدرانتان و یا فرزندانتان کدام یک از ایشان از جهت نفع به شما نزدیکتر است، شما نمی­دانید. و این تقسیم، واجب‌شده‌ای از جانب خداست، به راستی که خدا دانا و حکیم بوده است.(11)

**نکات:** در ارث طبق دستور این آیات ورثه سه دسته می‌شوند: دستۀ اول فرزندان و والدین که تا یکی از افراد این دسته باشند ارث به دو دستۀ دیگر نمی‌رسد. حال در این آیه جملۀ: ﴿لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ﴾ می‌گوید اگر میّتی دارای پسر و دختر است، پسر دو مقابل دختر ارث می‌برد، پس اگر وارث میت منحصر به یک پسر است که تمام ماترک از اوست و اگر هم پسر دارد و هم دختر، پسر دو مقابل دختر می‌برد، که اگر یک پسر دارد و یک دختر مال سه قسم می‌شود یک قسم از دختر و دو قسم از پسر، و اگر دو پسر دارد و یک دختر، مال او پنج قسم می‌شود به هر پسری دو سهم و به دختر یک سهم و اگر یک پسر دارد و دو دختر مال چهار سهم می‌شود دو سهم از پسر و دو سهم از دو دختر به هر دختری یک سهم. و جملۀ: ﴿فَإِن كُنَّ نِسَآءٗ فَوۡقَ ٱثۡنَتَيۡنِ...﴾ دلالت دارد که اگر وارث میّت چند دختر شدند دو ثلث ماترک را می‌برند و اگر یک دختر باشد نصف را می‌برد و امّا اگر دو دختر باشند آنها نیز دو ثلث می برند به دلیل: ﴿لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ﴾ زیرا اگر نصیب هر دختری با بودن پسر ثلث باشد، پس با بودن دختری دیگر بدون پسر نیز باید ثلث باشد، پس هر دختری باید سهمش ثلث باشد و می‌شود دو دختر دو ثلث. و جملۀ: ﴿وَلِأَبَوَيۡهِ لِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُ...﴾ دلالت دارد که اگر میّت پدر و مادر دارد با اولاد، سهم هر یک از پدر ومادر «سدس» می‌شود و جملۀ: ﴿فَإِن لَّمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلَدٞ وَوَرِثَهُۥٓ...﴾ دلالت دارد که اگر میّت فرزند نداشت مادر ثلث می‌برد در صورتیکه «کلاله» نباشد و اگر «کلاله» داشت باز همان سدس را می‌برد. پس در تقسیم سهم پدر ومادر را می‌دهند و باقی را همان ‌طوری‌که آیه اشاره کرده به اولاد تقسیم می‌کنند اگر اولاد داشته باشد. و جملۀ: ﴿مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ...﴾ تا آخر، دلالت دارد که تقسیم ارث پس از عمل به وصیّت میّت و پس از دادن دین اوست، پس باید دین میّت را بدهند و وصیت او را نیز مراعات کنند. اگر چیزی از ماترک مانده تقسیم کنند و اگر کسی بخواهد به عقل ناقص خود طور دیگری که خدا نفرموده تقسیم کند جواب او جملۀ: ﴿لَا تَدۡرُونَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ لَكُمۡ نَفۡعٗا﴾ می‌باشد، یعنی شما افراد بشر نمی‌دانید کدامیک از والدین و اولاد برای شما نافع‌تر و یا نزدیکترند، پس تسلیم سخن خدا باشید زیرا تقسیمات الهی از روی علم و حکمت است به دلیل اینکه فرموده: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا﴾**.**

﴿وَلَكُمۡ نِصۡفُ مَا تَرَكَ أَزۡوَٰجُكُمۡ إِن لَّمۡ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٞۚ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٞ فَلَكُمُ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكۡنَۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِينَ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٖۚ وَلَهُنَّ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكۡتُمۡ إِن لَّمۡ يَكُن لَّكُمۡ وَلَدٞۚ فَإِن كَانَ لَكُمۡ وَلَدٞ فَلَهُنَّ ٱلثُّمُنُ مِمَّا تَرَكۡتُمۚ مِّنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ تُوصُونَ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٖۗ وَإِن كَانَ رَجُلٞ يُورَثُ كَلَٰلَةً أَوِ ٱمۡرَأَةٞ وَلَهُۥٓ أَخٌ أَوۡ أُخۡتٞ فَلِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُۚ فَإِن كَانُوٓاْ أَكۡثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمۡ شُرَكَآءُ فِي ٱلثُّلُثِۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصَىٰ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍ غَيۡرَ مُضَآرّٖۚ وَصِيَّةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٞ ١٢﴾ [النساء: 12].

**ترجمه:** و برای شما مردان است نصف آنچه زنان شما گذاشته‌اند اگر برای زنان فرزندی نباشد، پس اگر آن زنان فرزندی داشتند برای شما یک چهارم ماترک ایشان است (این حکم) پس از (ادای) وصیتی است که بنمایند و یا دینی که داشته باشند و برای زنانتان یک چهارم از ماترک شماست اگر برای شما فرزندی نباشد پس اگر برای شما فرزندی بود برای زنان یک هشتم از ماترک شماست پس از وصیتی که به آن وصیّت نموده­اید و یا دَین و اگر مردی ارث برده شود از جهت کلاله و یا زنی و برای آن مرد میّت برادر و یا خواهری باشد برای هر یک از این دو سدس است پس اگر زیادتر از این بودند پس ایشان در ثلث شریکند پس از وصیتی که به آن وصیت شده و یا دینی، در حالیکه به آن وصیت ضرری وارد نشده باشد و این(احکام) سفارشی از خداست که به شما نموده و خدا دانای بردبار است.(12)

**نکات:** در این آیه پس از تعیین سهم زوج و زوجه از ماترک، بیان نموده سهم طبقۀ دوم از ارث را که برادر و خواهر باشند. و از آیه استفاده می‌شود که زوج و زوجه با هر طبقه‌ای از ورّاث باشند ارث می‌برند و ارث از اصل ماتَرَکَ المیّت می‌باشد به دلیل جملۀ ﴿مِمَّا تَرَكۡتُم﴾ و جملۀ ﴿مِمَّا تَرَكۡنَ﴾. و نیز جملۀ: ﴿مِمَّا تَرَكۡتُم﴾ که در آیه ذکر شده شامل می‌شود زمین خانه و باغ را هرگاه زوج چنین املاکی داشته و فوت نموده، که طبق آیه زوجه از آنها نیز ارث می‌برد زیرا جزء ماترک زوج است. و امّا ارث برادر و خواهر، پس دو آیه راجع به آنان نازل شده، یکی همین آیۀ 12 و دیگر آیۀ 176 که در همین سوره خواهد آمد. امّا این آیه که ایشان را کلاله خوانده که به معنی بستگان است زیرا خواهر و برادر از بستگان میّت می‌باشند. از جملۀ: ﴿فَلِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُ﴾ استفاده می‌شود که اگر وارث میّت یک برادر أمّی باشد فقط و یا یک خواهر امّی فقط، پس یک سدس را می‌برد بالفرض یعنی طبق فریضۀ قرآنی و باقی مال را چون میّت وارث دیگری ندارد نیز به او می‌دهند بالرّد، یعنی به واسطۀ عدم وارث به او رد می‌شود. و اگر یک برادر ویا یک خواهر بیشتر باشند، طبق قانون ﴿فَإِن كَانُوٓاْ أَكۡثَرَ...﴾ شریک‌اند در ثلث مال بالفرض و باقی مال را نیز به ایشان می‌دهند بالرد؛ و بین ایشان به تساوی تقسیم می‌شود و چون آیه دربارۀ خواهر و برادر أمّی یعنی مادری نازل شده حکم برادر و خواهر أمّی همین است که ذکر شد، و امّا خواهر و برادر أبی و یا أبوینی در آیۀ 176 ذکر خواهد شد. و باقی مسائل ارث کلالۀ أمّی رجوع شود به رسالۀ «احكام القرآن» ما.

﴿تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِۚ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٣ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدۡخِلۡهُ نَارًا خَٰلِدٗا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٞ مُّهِينٞ ١٤﴾ [النساء: 13-14].

**ترجمه:** این است حدود خدا و مقرّرات او، و آنکه اطاعت خدا و رسول او کند او را به بوستانهایی داخل می‌کند که از زیر آن نهرها جاری است در حالیکه در آن جاوید باشند، و این کامیابی بزرگ است(13) و آنکه خدا و رسول او را نافرمانی کند و از حدود و مقرّرات او تجاوز نماید او را به آتش وارد سازد در حالیکه در آن جاوید باشد و برای او عذابی است خوارکننده.(14)

**نکات:** چونقوانین ارث را ذکر نمود در این آیه تذکر داده که هر کسی از حدود و قوانین إلهی تجاوز کند و طبق آن رفتار نکند یکی از گناهان بزرگی را مرتکب شده که مستحق عذاب دوزخ خواهد شد آن هم عذاب دائمی و چون قوانین الهی را خوار شمرده به عذاب خوار کننده مبتلا گردد.

﴿وَٱلَّٰتِي يَأۡتِينَ ٱلۡفَٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمۡ فَٱسۡتَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِنَّ أَرۡبَعَةٗ مِّنكُمۡۖ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمۡسِكُوهُنَّ فِي ٱلۡبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلۡمَوۡتُ أَوۡ يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلٗا ١٥ وَٱلَّذَانِ يَأۡتِيَٰنِهَا مِنكُمۡ فَ‍َٔاذُوهُمَاۖ فَإِن تَابَا وَأَصۡلَحَا فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ تَوَّابٗا رَّحِيمًا ١٦﴾ [النساء: 15-16].

**ترجمه:** و کسانیکه از زنان شما کار زشتی بیاورند، پس گواه بگیرید بر ایشان چهار نفر از خودتان، پس اگر آن چهار نفر گواهی دادند، پس آن زنان را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگ ایشان برسد و یا خدا برای ایشان راهی قرار دهد(15) و از بین شما آن­ دو نفری که آن­ کار زشت را می‌آورند، پس بیازاریدشان، پس اگر توبه کرده و اصلاح نمودند از ایشان اعراض کنید، به راستی که خدا توبه‌پذیر و رحیم بوده است.(16)

**نکات:** مقصود از کار زشت فاحشه، می‌توان گفت: زنا و یا زنا و مساحقه که مالیدن دو زن است فرج خود را به یکدیگر. و مقصود از کلمۀ ﴿مِن نِّسَآئِكُمۡ﴾، زنان شوهردار و مسلمان است که او را محصنه گویند که مرتکب چنین گناهی شود که باید چهار نفر گواهی دهند که او چنین گناهی کرده تا گناه ثابت شود. و کلمۀ ﴿مِّنكُمۡ﴾ در ﴿أَرۡبَعَةٗ مِّنكُمۡ﴾ دلالت دارد که شاهد باید از شما مسلمانان باشد نه کافر. و جملۀ: ﴿فَأَمۡسِكُوهُنَّ...﴾ دلالت دارد که باید چنین زنی را در خانه‌ای نگاه داشت و مانع بیرون‌ رفتن او شد تا فوت کند. و مقصود از جملۀ: ﴿أَوۡ يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلٗا﴾؛ این است که خدا حکمی برای چنین زنان زناکار تعیین کند و لذا چون آیۀ جَلد([[448]](#footnote-448)) نازل شد رسول خداص فرمود این است راهی که خدا برای ایشان تعیین کرده که باید تازیانه بخورند، امّا زمان ما چون حکم شرعی اجرا نمی‌شود می‌توان گفت: ﴿فَأَمۡسِكُوهُنَّ...﴾ را باید عمل نمود. و ظاهراً مقصود از جملۀ: ﴿وَٱلَّذَانِ يَأۡتِيَٰنِهَا...﴾ دختر و پسر بدون همسری است که زنا نمایند و تذکیر اسماء برای تغلیب است و «ها» در ﴿يَأۡتِيَٰنِهَا﴾ برمی‌گردد به الفاحشة. و بعضی گفته‌اند حد لواط است به دلیل تذکیر الّذان و ضمیر یأتیان و ضمیر منکم و بنابراین قول ﴿فَ‍َٔاذُوهُمَا﴾ حد لواط است. و جملۀ: ﴿فَإِن تَابَا وَأَصۡلَحَا﴾ دلالت دارد که اگر زناکار پیش از مراجعۀ به حاکم توبه کند حدّی بر او جاری نمی‌شود و امّا پس از مراجعۀ به حاکم و احضار نزد او، توبه رفع حد نمی‌کند به دلیل آیۀ 85 سورۀ مؤمن: ﴿فَلَمۡ يَكُ يَنفَعُهُمۡ إِيمَٰنُهُمۡ لَمَّا رَأَوۡاْ بَأۡسَنَا﴾.

﴿إِنَّمَا ٱلتَّوۡبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٖ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا ١٧ وَلَيۡسَتِ ٱلتَّوۡبَةُ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ إِنِّي تُبۡتُ ٱلۡـَٰٔنَ وَلَا ٱلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمۡ كُفَّارٌۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا ١٨﴾ [النساء: 17-18].

**ترجمه:** همانا پذیرفتن توبه بر خداست برای آنانکه کار بد می‌کنند به جهالت سپس به زودی توبه می‌کنند پس ایشانند که خدا توبۀ ایشان را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم بوده است(17) و نیست توبه برای کسانی که کارهای بد می‌کنند تا وقت حضور مرگ یکی از ایشان گوید به تحقیق من الآن توبه کردم و نیست توبه بر آنان­که می‌میرند درحال کفر، ایشان را برایشان مهیّا کردیم عذاب دردناک.(18)

**نکات:** از کلمۀ «بِجَهَٰلَةٖ» استفاده می‌شود آنان که با دانایی و علم کار بد می‌کنند توبۀ ایشان پذیرفته نیست، ولی می‌توان گفت کسی که دانا باشد به حضور پروردگار و عظمت او، عصیان و گناه نمی‌کند و حق‌تعالی که کلمۀ ﴿بِجَهَٰلَةٖ﴾ آورده برای این است که به بندگان خود یاد بدهد که هرگاه گناه کردید جهالت را عذر خود قرار دهید و توبه کنید. وَقَالَ الصَادِق: «كُلَّ ذَنْبٍ عَمِلَهُ الْعَبْدُ وَإِنْ كَانَ بِهِ عَالِماً فَهُوَ جَاهِلٌ حِينَ خَاطَرَ بِنَفْسِهِ فِي مَعْصِيَةِ رَبِّهِ وَقَدْ قَالَ فِي ذَلِكَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَحْكِي قَوْلَ يُوسُفَ لِإِخْوَتِهِ ﴿قَالَ هَلۡ عَلِمۡتُم مَّا فَعَلۡتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذۡ أَنتُمۡ جَٰهِلُونَ٨٩﴾ فَنَسَبَهُمْ إِلَى الْـجَهْلِ لِمُخَاطَرَتِهِمْ بِأَنْفُسِهِمْ فِي مَعْصِيَةِ اللهِ‏»([[449]](#footnote-449)). ولی باید دانست ظاهر آیه این است که خدا، فقط گناه کسانی را می‌آمرزد که اوّلاً از روی جهالت گناه کرده و ثانیاً فوری توبه کنند چنانکه فرموده: ﴿ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٖ﴾.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَحِلُّ لَكُمۡ أَن تَرِثُواْ ٱلنِّسَآءَ كَرۡهٗاۖ وَلَا تَعۡضُلُوهُنَّ لِتَذۡهَبُواْ بِبَعۡضِ مَآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ إِلَّآ أَن يَأۡتِينَ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖۚ وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ فَإِن كَرِهۡتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَيَجۡعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيۡرٗا كَثِيرٗا ١٩﴾ [النساء: 19].

**ترجمه:** ای مؤمنین برای شما حلال نیست که به اکراه زنان را میراث برید و بر ایشان سخت مگیرید برای بردن قسمتی از آنچه به ایشان داده‌اید مگر اینکه کار زشتی به آشکارا بیاورند، و با آنان به نیکی معاشرت کنید، پس اگر از ایشان خوشتان نمی­آید، پس چه بسا چیزی را که شما کراهت دارید و خدا در آن، خیر بسیاری قرار می‌دهد.(19)

**نکات:** این آیه برای نهی از اعمال زمان جاهلیّت نازل شده که رسم بود اگر مردی می‌مرد زنان او نیز در شمارۀ ارثیّۀ او بود و پسر بزرگ یا اقوام او، زن را به ارث می‌بردند و خصوصاً پسر بزرگ او می‌توانست بدون صداق با زن زناشویی کند و یا آنها را به همسری دیگران درآورد وحتّی قادر بود آنها را از ازدواج به دیگران بازدارد و می‌آمد چادری بر سر او می‌افکند و حتی گاهی ارثیّۀ او را تصرف می‌کرد.

﴿وَإِنۡ أَرَدتُّمُ ٱسۡتِبۡدَالَ زَوۡجٖ مَّكَانَ زَوۡجٖ وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡ‍ًٔاۚ أَتَأۡخُذُونَهُۥ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٢٠ وَكَيۡفَ تَأۡخُذُونَهُۥ وَقَدۡ أَفۡضَىٰ بَعۡضُكُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٖ وَأَخَذۡنَ مِنكُم مِّيثَٰقًا غَلِيظٗا ٢١﴾ [النساء: 20-21].

**ترجمه:** و اگر خواستید زنی را تبدیل کنید و به جای او زن دیگری بیاورید و به یکی از ایشان پوست گاوی از زر داده باشید پس، از آن چیزی نگیرید، آیا آن را به بهتان و گناه آشکارا می‌گیرید(20) و چگونه آن را می‌گیرید و حال آنکه بعضی از شما به دیگری کام داده است و زنان از شما پیمان محکم گرفته‌اند. (21)

**نکات:** این آیات دلالت دارد بر اینکه مهر زن هر قدر زیاد باشد اشکالی ندارد، ولی اگر به قدر مهر السّنّة باشد بهتر است، و نیز کلمۀ: ﴿وَقَدۡ أَفۡضَىٰ﴾ دلالت دارد که به دخول، صداق بر عهدۀ زوج مستقر می‌شود.

﴿وَلَا تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ ءَابَآؤُكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا قَدۡ سَلَفَۚ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَمَقۡتٗا وَسَآءَ سَبِيلًا ٢٢ حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمۡ أُمَّهَٰتُكُمۡ وَبَنَاتُكُمۡ وَأَخَوَٰتُكُمۡ وَعَمَّٰتُكُمۡ وَخَٰلَٰتُكُمۡ وَبَنَاتُ ٱلۡأَخِ وَبَنَاتُ ٱلۡأُخۡتِ وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِيٓ أَرۡضَعۡنَكُمۡ وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ وَأُمَّهَٰتُ نِسَآئِكُمۡ وَرَبَٰٓئِبُكُمُ ٱلَّٰتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ ٱلَّٰتِي دَخَلۡتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمۡ تَكُونُواْ دَخَلۡتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ وَحَلَٰٓئِلُ أَبۡنَآئِكُمُ ٱلَّذِينَ مِنۡ أَصۡلَٰبِكُمۡ وَأَن تَجۡمَعُواْ بَيۡنَ ٱلۡأُخۡتَيۡنِ إِلَّا مَا قَدۡ سَلَفَۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٢٣ ۞وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۖ كِتَٰبَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡۚ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَآءَ ذَٰلِكُمۡ أَن تَبۡتَغُواْ بِأَمۡوَٰلِكُم مُّحۡصِنِينَ غَيۡرَ مُسَٰفِحِينَۚ فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهِۦ مِنۡهُنَّ فَ‍َٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةٗۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِيمَا تَرَٰضَيۡتُم بِهِۦ مِنۢ بَعۡدِ ٱلۡفَرِيضَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا ٢٤﴾ [النساء: 22-24].

**ترجمه:** و نکاح مکنید آن زنان را که پدران شما نکاح کرده‌اند، مگر آنچه را که گذشته است، زیرا آن کار زشت و موجب خشم(خدا) بوده و بد راهی است (22) حرام شده بر شما مادرانتان، دخترانتان، خواهرانتان، عمه‌هاتان، خاله‌هایتان، دختران برادر، دختران خواهر و مادرانی که شیرتان داده‌اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنان شما و دختران زنان شما که در کنار شمایند از آن زنانی که به ایشان دخول کرده‌اید، پس اگر دخول به ایشان نکرده‌اید بر شما باکی نباشد و زنان پسران‌تان که از نسل شمایند، و حرام شده که جمع کنید بین دو خواهر مگر آنچه گذشته است، به راستی که خدا آمرزندۀ رحیم است (23) و حرام شده زنان شوهردار مگر آنکه شما(درجنگ) مالک آنان شده­اید: (این احکام) نوشتۀ خداست برای شما مقرر شده. و سوای این زنان (که نام برده شد) برای شما حلال شده که با دادن اموال خود آنان را برای حفظ عفت نه برای زنا بجویید، پس آنچه بهره بردید از آن زنان، مهرشان را به­عنوان فریضه بدهید و پس از(تعیین) مهر واجب در آنچه رضایت طرفین شما باشد، بر شما گناهی نیست، بدرستی که خدا دانای حکیم است.(24)

**نکات:** کلمۀ: ﴿مَا نَكَحَ ءَابَآؤُكُم﴾ شامل است جدّ أبی و جدّ أمی را، بنابراین نکاح زن جدّ أبی و زن جدّ أمّی نیز بر نوه حرام است. در آیات فوق شماره کرده زنانی را که بر مرد حرام است، از جمله زنانی که به واسطۀ نسب، بر مرد حرام است مادران­اند که فرموده: ﴿أُمَّهَٰتُكُمۡ﴾، و این کلمه شامل است مادر و مادر مادر را و دیگر دخترانند که فرموده: ﴿وَبَنَاتُكُمۡ﴾، و آن شامل است دختر دختر را و هر قدر پایین برود و دختر پسر و هر قدر پایین برود، چه تولّد اینان از نکاح صحیح باشد و چه شبهه و چه به زنا، زیرا بنات اطلاق دارد. و دیگر از زنان محرّمه خواهر است به دلیل کلمۀ: ﴿أَخَوَٰتُكُمۡ﴾، چه خواهر أبوینی و چه أبی و چه أمّی زیرا «اخوات اطلاق» دارد. و دیگر عمّه‌ها می‌باشند و عمّه شامل است خواهر پدر، خواهر جدّ پدری، خواهر جدّ مادری پدر و هر چه بالا رود به دلیل اطلاق ﴿عَمَّٰتُكُمۡ﴾. و دیگر از زنان محرّمه خاله می‌باشد، و او خواهر مادر، خواهر جدّۀ أبی، جدّۀ أمی و هرچه بالا رود به دلیل اطلاق ﴿خَٰلَٰتُكُمۡ﴾، و دیگر از زنان محرّمه دختر برادر و دختر دختر او یا دختر پسر او هرچه پایین رود به دلیل اطلاق ﴿وَبَنَاتُ ٱلۡأَخِ﴾. و دیگر از زنان محرّمه دختر خواهر، دختر دختر او، دختر پسر او و هرچه پایین رود به دلیل اطلاق ﴿بَنَاتُ ٱلۡأُخۡتِ﴾. و دیگر از زنان محرّمه که به واسطۀ رضاع یعنی شیرخوردن بر مرد حرام می‌شود و در این آیه ذکر شده مادر رضاعی است که شما را شیر داده‌اند و همچنین خواهران رضاعی شما به دلیل ﴿وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِيٓ أَرۡضَعۡنَكُمۡ وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ﴾، و دیگر از زنان محرّمه مادر زن است به دلیل: ﴿وَأُمَّهَٰتُ نِسَآئِكُمۡ﴾. و دیگر دختر زن است که در کنار انسان بزرگ می‌شود و لذا آن را ربیبه گویند به شرطی که به مادر او دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد دختر او حرام نمی‌شود. و دیگر از زنان محرّمه عروس انسان یعنی زن پسر نسبی انسان است. و دیگر از زنانی که نکاح آنان حرام است خواهر زن است در حالیکه جمع بین دو خواهر کند به دلیل: ﴿وَأَن تَجۡمَعُواْ بَيۡنَ ٱلۡأُخۡتَيۡنِ﴾. و دیگر از زنانی که بر مرد حرام است زن شوهردار است به دلیل جملۀ: ﴿ٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ﴾.و جملۀ: ﴿فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم...﴾ را بعضی دلیل برای متعه گرفته‌اند، در حالیکه این جمله با توجّه به قبل و بعد آن راجع به متعه نیست بلکه مربوط به نکاح دائم است چنانچه در جملات قبل از آن ابتدا زنانی را شماره کرده که نکاح با آنان حرام است و فرموده: ﴿وَلَا تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ ءَابَآؤُكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ...﴾،﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمۡ أُمَّهَٰتُكُمۡ وَبَنَاتُكُمۡ﴾وبعد فرموده: ﴿وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَآءَ ذَٰلِكُمۡ﴾،و پس از آن با «فاء» تفریع فرموده: ﴿فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهِۦ مِنۡهُنَّ فَ‍َٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾، یعنی چون از آن زنانی که برایتان حلال شده تمتّع گرفتید به طور تمام مهرشان را پرداخت نمایید زیرا در سورۀ بقره فرموده اگر با ایشان همخوابی نکردید ﴿فَنِصۡفُ مَا فَرَضۡتُمۡ﴾، یعنی نصف مهر را بپردازید. به هرحال نباید از وسط آیه و بدون توجّه به ماقبل و مابعد، استناد و مطلب آیه را عوض نمود. و بعلاوه اگر کلمۀ استمتعتم دلیل بر متعه ذکر شود عین همین کلمه در سورۀ احقاف آمده که خدا فرموده: ﴿أَذۡهَبۡتُمۡ طَيِّبَٰتِكُمۡ فِي حَيَاتِكُمُ ٱلدُّنۡيَا وَٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهَا فَٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ عَذَابَ ٱلۡهُونِ﴾، یعنی شما در دنیا طیّباتتان را صرف و به آنها استمتاع نمودید، پس امروز به عذاب خواری جزاء داده می‌شوید، ولی قائلین به متعه، استمتاع از طیبات در این آیه را دلیلی بر متعه نمی‌آورند، با توجه به اینکه در سورۀ نور آیۀ 26 فرموده: ﴿وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِ﴾.

و ما در مورد متعه توضیح مختصری نیز در کتاب دعاهایی از قرآن داده‌ایم مراجعه شود. و جملۀ: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِيمَا تَرَٰضَيۡتُم بِهِۦ مِنۢ بَعۡدِ ٱلۡفَرِيضَةِ﴾، دلالت دارد بر اینکه زوج و زوجه پس از تعیین مهر، می‌توانند به رضایت طرفین چیزی بر مهر بیفزایند و یا کم کنند.

﴿وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِكُمۚ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖۚ فَٱنكِحُوهُنَّ بِإِذۡنِ أَهۡلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ مُحۡصَنَٰتٍ غَيۡرَ مُسَٰفِحَٰتٖ وَلَا مُتَّخِذَٰتِ أَخۡدَانٖۚ فَإِذَآ أُحۡصِنَّ فَإِنۡ أَتَيۡنَ بِفَٰحِشَةٖ فَعَلَيۡهِنَّ نِصۡفُ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ مِنَ ٱلۡعَذَابِۚ ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَشِيَ ٱلۡعَنَتَ مِنكُمۡۚ وَأَن تَصۡبِرُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡۗ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٢٥ يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمۡ وَيَهۡدِيَكُمۡ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَيَتُوبَ عَلَيۡكُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٢٦ وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡكُمۡ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُواْ مَيۡلًا عَظِيمٗا ٢٧ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا ٢٨﴾ [النساء: 25-28].

**ترجمه:** و آنکه از شما توانایی ندارد که زنان آزاد مؤمنات را ازدواج کند، پس ازدواج کند از کنیزان مؤمناتی که شما مالک آنها شده‌اید، و خدا به ایمان شما داناتر است بعضی از شما از(جنس)بعض دیگرند، پس آنان را با اجازۀ کسانشان ازدواج کنید و مهریۀ آنان را به نیکی بدهید، در حالیکه همسرتان باشند نه در حال زنا، و نه آنانکه پنهانی دوست گرفته‌اند، پس چون به همسری درآمدند و کار زشتی کردند بر آنان نصف عذابی است که بر زنان آزاد است، و نکاح با آن کنیزان برای کسی است از شما که از هلاکت بترسد و از زحمت خوف داشته باشد، ولی صبر شما بهتر است برای شما، و خدا آمرزندۀ رحیم است(25) خدا می‌خواهد برای شما بیان کند و شما را به روش‌های آنانکه پیش از شما بودند هدایت نماید و توبه از شما پذیرد و خدا دانای حکیم است(26) و خدا می‌خواهد به رحمت بر شما رجوع کند؛ و آنان­که پیروی شهوات می‌کنند می‌خواهند شما منحرف شوید به انحراف عظیمی(27) خدا می‌خواهد تخفیف دهد از شما و بار گناه شما را سبک کند و انسان ناتوان خلق شده.(28)

**نکات:** این آیات اختصاص دارد به آن موقعی که مسلمین از جنگ با کفّار غنائم و اسیران می‌آوردند، پس هر جوان فقیری که دچار رنج عزوبت بود می‌توانست از زنان اسیر زنی برای خود ازدواج کند زیرا خرج ازدواج با آنان کمتر بود، پس چنانکه در آیه ذکر شده در صدر اسلام که کنیز وجود داشت فقط جوانی می‌توانست کنیز با ایمانی را به نکاح خود درآورد که اولاً: به علّت ضعف مالی قادر نباشد با زن آزاد مؤمنه ازدواج کند و ثانیاً: از عزوبت رنج زیاد ببرد به حدّی­که ترس و خوف از انحراف و هلاکت پیدا کند چنانچه فرموده: ﴿ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَشِيَ ٱلۡعَنَتَ مِنكُمۡ﴾، ولی با این حال بهتر آن بود چنین جوانی صبر و استقامت داشته باشد و خود را نگه دارد و حفظ عفت کند تا استطاعت پیداکرده و با زن آزاد مؤمنه ازدواج کند چنانکه فرموده: ﴿وَأَن تَصۡبِرُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾. و شاید یکی از علل ازدواج با زن آزاد مؤمنه این بود که زن آزاد و مؤمنه دارای سابقۀ اسلامی، ایمانی و تربیت صحیح خانوادگی بوده به طوری­که برای اصلاح نسل مفیدتر و می‌توانست فرزندانی شایسته تربیت نماید. بنابر آنچه ذکر شد کسانی که توانائی ازدواج نداشتند خدا به ایشان نفرموده متعه کنند بلکه باید صبر و سعی کنند تا استطاعت پیدا کرده و با همسری مؤمن ازدواج کنند چنانکه در سورۀ نور نیز راجع به کسانی که نمی‌توانند ازدواج کنند خدا نفرموده متعه کنند بلکه فرموده: ﴿لۡيَسۡتَعۡفِفِ...﴾ یعنی باید عفت ورزند و خود را نگه دارند. (وارجع هنا إلی تحقیقات السید مصطفی الحسینی الطباطبائی). و جملۀ: ﴿نِصۡفُ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ﴾، دلالت داردکه اگر یکی از زنان اسیر کار زشتی یعنی زنایی مرتکب شود باید به قدر نصف زن آزاد تازیانه بخورد.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٖ مِّنكُمۡۚ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٢٩ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ عُدۡوَٰنٗا وَظُلۡمٗا فَسَوۡفَ نُصۡلِيهِ نَارٗاۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ٣٠﴾ [النساء: 29-30].

**ترجمه:** ای مؤمنین اموال ­خود را بین خودتان به­ باطل مخورید، مگر اینکه تجارتی باشد از رضایت طرفین شما، و خودکشی نکنید، بدرستی خدا به شما رحیم بوده است(29) و هر‌کس به ستم و تعدّی چنین کند، پس به همین زودی او را به آتش دوزخ وارد می‌کنیم و این بر خدا آسان است.(30)

**نکات:** مقصود از ﴿لَا تَأۡكُلُوٓاْ...﴾ خوردن تنها نیست، بلکه شامل هرتصرّف غیرمشروعی است مانند: ربا، غصب، سرقت، خیانت و انکار حق زیرا به هر عنوانی باشد عرف می‌گوید مال مردم را خورد. و اطلاق ﴿أَمۡوَٰلَكُم﴾ شامل می‌شود تصرف باطل در اموال خود و یا در اموال غیر، پس هر معامله‌ای که رضایت طرفین نباشد باطل است و مورد نهی و آیا نهی موجب فساد([[450]](#footnote-450)) است یا خیر؟ باید گفت اگر رضایت طرفین نباشد باطل است و اگر رضایت طرفین وجود داشت ولی معامله صحیح نبود تصرّف هریک از طرفین در آنچه به او انتقال یافته به واسطۀ رضایت دیگر اشکال ندارد. و جملۀ: ﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ شامل است که انسان خود و مسلمان دیگری را نباید بکشد، زیرا برادر دینی نیز خودی می‌باشد و هر دو مورد نهی می‌باشد.

﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ وَنُدۡخِلۡكُم مُّدۡخَلٗا كَرِيمٗا ٣١﴾ [النساء: 31].

**ترجمه:** اگر از گناهان بزرگ خودداری و دوری کنید، از گناهان کوچک شما می‌گذریم و شما را به جای ارجمند وارد می‌کنیم.(31)

**نکات:** هدف دین دور کردن مردم است از گناهان بزرگ و امّا گناهان جزئی اگرچه اجتناب و دوری از آنها نیز پسند خدا و دین است، ولی انسان باید در جزئیّات خیلی غور نکند و خود را به زحمت نیفکند ودر اینکه گناهان بزرگ کدام است اختلاف نظر شده می‌توان گفت آنچه در قرآن صریحاً از آن نهی شده و یا وعدۀ عذاب به آن داده شده، و کیفر دنیوی و اُخروی دارد، کبیره است، ولی عصیان خدا اهمیّت دارد در هرچه باشد([[451]](#footnote-451)).

﴿وَلَا تَتَمَنَّوۡاْ مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٞ مِّمَّا ٱكۡتَسَبُواْۖ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٞ مِّمَّا ٱكۡتَسَبۡنَۚ وَسۡ‍َٔلُواْ ٱللَّهَ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ٣٢ وَلِكُلّٖ جَعَلۡنَا مَوَٰلِيَ مِمَّا تَرَكَ ٱلۡوَٰلِدَانِ وَٱلۡأَقۡرَبُونَۚ وَٱلَّذِينَ عَقَدَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ فَ‍َٔاتُوهُمۡ نَصِيبَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدًا ٣٣﴾ [النساء: 32-33].

**ترجمه:** و آنچه را که خدا بدان بعضی از شما را بر بعضی دیگر، برتری داده، آرزو مکنید، برای مردان بهره و نصیبی است از آنچه کسب کرده‌اند و برای زنان نصیبی است در آنچه کسب کرده‌اند و خدا را از فضل او سؤال کنید زیرا خدا به هر چیزی دانا بوده است(32) و برای هر یک از مردان و زنان ارث خورانی قرار دادیم از آنچه والدین و خویشان گذارند و از آنانکه پیمان بسته‌اید. پس نصیب و بهرۀ ایشان را بدهید، به راستی که خدا بر هر چیزی شاهد وگواه بوده است.(33)

**نکات:** زمان جاهلیّت به زنان و اطفال ارث نمی‌دادند و مال زن را از او باز می‌داشتند، حق‌تعالی به واسطۀ آیات فوق از این کار نهی نموده. و مقصود از نهی تمنّی در جملۀ: ﴿وَلَا تَتَمَنَّوۡاْ...﴾ این است که اگر کسی در صفات روحی و جسمی و یا مالی برتری داشت شما به او حسد نبرید و زوال آن را طالب نباشید و به خدا اعتراض نکنید، بلکه از خدا بخواهید که به شما نیز عطا کند و به عطای او راضی باشید، چنانکه فرموده: ﴿وَسۡ‍َٔلُواْ ٱللَّهَ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ﴾. و مقصود از: ﴿ٱلۡوَٰلِدَانِ وَٱلۡأَقۡرَبُونَ﴾، شامل نسبی و سببی می‌شود مانند طبقۀ اول، دوم، سوم و زوج و زوجه. و مقصود از ﴿وَٱلَّذِينَ عَقَدَتۡ...﴾ «ضامن جریره» است که در شرع تجویز شده کسی با دیگری پیمان ببندد که در جنگ و صلح با هم همراهی کنند و اگر هر یک را جنایتی و دینی بر عهده آمد دیگری بپردازد، و صیغۀ آن چنین است: دست توی دست یکدیگر می‌گذارند، یکی می‌گوید: «عَاهَدْنَا أنَّ دَمِي دَمُكَ وَهَدْمِي هَدْمُكَ وَثَأْرِي ثَأْرُكَ وَحَرْبِي حَرْبُكَ وَسِلْمِي سِلْمُكَ، وَتَرِثُنِي وَأَرِثُكَ وَتَطْلُبُ بِي وَأَطْلُبُ بِكَ وَتَعْقِلُ عَنِّي وَأَعْقِلُ عَنْكَ»([[452]](#footnote-452)). که در صورت نبودن وارث نسبی و سببی، او ارث می‌برد.

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ وَبِمَآ أَنفَقُواْ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡۚ فَٱلصَّٰلِحَٰتُ قَٰنِتَٰتٌ حَٰفِظَٰتٞ لِّلۡغَيۡبِ بِمَا حَفِظَ ٱللَّهُۚ وَٱلَّٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهۡجُرُوهُنَّ فِي ٱلۡمَضَاجِعِ وَٱضۡرِبُوهُنَّۖ فَإِنۡ أَطَعۡنَكُمۡ فَلَا تَبۡغُواْ عَلَيۡهِنَّ سَبِيلًاۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيّٗا كَبِيرٗا ٣٤﴾ [النساء: 34].

**ترجمه:** مردان کارگزاران و سرپرستند بر زنان به سبب آنچه خدا برتری داده بعضی از ایشان را بر بعض دیگر و به سبب آنچه انفاق کرده‌اند مردان از اموال خود، پس زنان شایسته اطاعت کنندگانند (از خدا) که غیب مردان را حفظ کنند به آنچه خدا حفظ نموده و آن زنانی که از سرکشی آنان خوف دارید ایشان را موعظه کنید و در خوابگاهها ازایشان دوری کنید و ایشان را بزنید، پس اگر از شما اطاعت کردند به هیچ وجه بر ایشان ستم روا مدارید، به درستی که خدا والا و بزرگ است.(34)

**نکات:** حق‌تعالی مردان را برتری داده و بر زنان گمارده و کارگزار و سرپرست زنان نموده، به واسطۀ اینکه به مردان برتری در نیروی فکری و بدنی داده شده و بر اعمال شاقه توانايی بیشتری دارند، این از نظر عقل. و امّا شرعاً جهاد، خطبه، اذان و جمعه بر ایشان واجب است. به اضافه باید بر زنان انفاق کنند و مخارج زنان را چه از جهت طعام و لباس و چه از جهت مسکن باید متحمّل شوند. و لذا خدا فرموده: ﴿وَبِمَآ أَنفَقُواْ﴾. و امّا اگر زنان طغیان کردند، باید با ایشان چنانکه در آیه دستور داده رفتار کرد به شرطی که دیه وارد نشود.

﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ شِقَاقَ بَيۡنِهِمَا فَٱبۡعَثُواْ حَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهِۦ وَحَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهَآ إِن يُرِيدَآ إِصۡلَٰحٗا يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيۡنَهُمَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرٗا ٣٥﴾ [النساء: 35].

**ترجمه:** و اگر از ناسازگاری میان آنان خوف داشتید، پس داوری از خانوادۀ مرد و داوری از خانوادۀ زن بفرستید، اگر آن دو ارادۀ اصلاح کنند خدا توفیق دهد و وسائل اصلاح را در میان ایشان فراهم کند، زیرا خدا دانا و آگاه است.(35)

**نکات:** مخاطب ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ...﴾ مردم و حاکم شرع است و یا فامیل طرفین است که باید دو نفر از کسان خود را بفرستند. وجملۀ ﴿فَٱبۡعَثُواْ...﴾ اعمّ از این است که بعثت به رضایت زوجین باشد و یا خیر. و کلمۀ: ﴿حَكَمٗا﴾ می‌رساند که دو نفر به عنوان حکومت وارد می‌شوند و زوجین باید به حکم ایشان اطاعت کنند. و جملۀ: ﴿إِن يُرِيدَآ إِصۡلَٰحٗا...﴾ دلالت دارد که حَکَمین و یا زوجین باید برای اصلاح اقدام کنند و نیّت تفرقه نداشته باشند. و اگر اصلاح نشد و بنا بر تفرقه شد، بهتر آن است که به اذن زوجین تفرقه حاصل شود.

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخۡتَالٗا فَخُورًا ٣٦﴾ [النساء: 36].

**ترجمه:** و خدا را عبادت کنید، و هیچ چیزی را شریک او نکنید، و به والدین و خویشان و یتیمان و مساکین و همسایگان نزدیک و همسایۀ دور و یار نزدیک و راهگذر و آنکه به ملکیّت شما درآمده، احسان کنید، زیرا خدا دوست نمی‌دارد خودخواهی که به خود می‌نازد.(36)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا﴾ اطلاق دارد که باید چیزی را شریک خدا نکرد نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال و نه در عبادت و نه در حکم. شریک در ذات این است که کسی بگوید دو ذات در قدیم بوده و یا دو وجود در قدیم بوده. و امّا شرك در صفات این است که بگوید غیرخدا همه جا حاضر و یا ناظر و یا مدیر و یا مدبِّر و یا شنوا و یا بینا و یا صفات دیگر خدا را واجد است. و أمّا شرک در افعال این است که غیرخدا را شافی و یا کافی و یا نگهبان و یا خالق و یا رازق بداند. و شرک در عبادت این است که غیرخدا را بندگی کند و یا غیرخدا را در عبادت بخواند و یا برای غیرخدا کرنش کند مانند کرنشی که برای خدا می‌کند. و شرک در حُکم این است که به کسی غیرخدا بگوید: «یا شریك القرآن» و یا حُکم کس دیگر را واجب الاطاعة بداند.

﴿ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ وَيَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبُخۡلِ وَيَكۡتُمُونَ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا ٣٧﴾ [النساء: 37].

**ترجمه:** آنانکه بخل می‌ورزند و مردم را به بخل أمر می‌کنند، و آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده کتمان می‌کنند، و برای کافرین عذاب خوار‌کننده مهیا کرده‌ایم.(37)

**نکات:** مقصود از بخل، بخل در مال فقط نیست بلکه بخل در علم و بخل در ارشاد و بخل در اظهار حق و کتمان هرچه خدا به ایشان داده و یا ایشان را آگاه ساخته، مانند یهود که بخل ورزیدند از اینکه آگاهی خود را که در حقِّ محمد داشتند به مردم اظهار کنند، و به دیگران أمر می‌کردند که شما نیز از اظهار حق بخل بورزید و آنچه می‌دانید کتمان کنید.

﴿وَٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۗ وَمَن يَكُنِ ٱلشَّيۡطَٰنُ لَهُۥ قَرِينٗا فَسَآءَ قَرِينٗا ٣٨ وَمَاذَا عَلَيۡهِمۡ لَوۡ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِهِمۡ عَلِيمًا ٣٩ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖۖ وَإِن تَكُ حَسَنَةٗ يُضَٰعِفۡهَا وَيُؤۡتِ مِن لَّدُنۡهُ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٤٠ فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا ٤١ يَوۡمَئِذٖ يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَعَصَوُاْ ٱلرَّسُولَ لَوۡ تُسَوَّىٰ بِهِمُ ٱلۡأَرۡضُ وَلَا يَكۡتُمُونَ ٱللَّهَ حَدِيثٗا ٤٢﴾ [النساء: 38-42].

**ترجمه:** و برای آنان که اموال خود را برای دیدن مردم انفاق می‌کنند و به خدا و به روز دیگر ایمان ندارند و کسی­که شیطان همدم او باشد پس بد همدمی است (38) و چه چیز بود بر ایشان (یعنی چه ضرری داشت) اگر به خدا و روز دیگر ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا روزی ایشان کرده انفاق می‌کردند، و خدا به ایشان داناست(39) محقّقاً خدا به مقدار ذرّه‌ای ستم نمی‌کند و اگر کار نیکی باشد آن را می‌افزاید و از نزد خود اجر بزرگ می‌دهد(40) پس چگونه باشد وقتی که بیاوریم از هر أمّتی به گواهی و تورا بر اینان گواه آوریم(41) آن روز کافران و آنانکه نافرمانی رسول کردند دوست می‌دارند که کاش زمین به ایشان هموار می‌شد(یعنی زیرخاک می‌شدند) و ازخدا سخنی را کتمان نمی‌کردند.(42)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ...﴾ عطف است بر ﴿لِلۡكَٰفِرِينَ﴾ در آیۀ قبل و مقصود از قرین بودن شیطان این است که دائماً ایشان را وسوسه می‌کند. و مقصود از: ﴿لَوۡ تُسَوَّىٰ بِهِمُ ٱلۡأَرۡضُ﴾ این است که زیر خاک بودند و زمین را بر روی بدن ایشان هموار می‌کردند که دیگر از آن خارج نمی‌شدند. و مقصود از: ﴿وَلَا يَكۡتُمُونَ ٱللَّهَ حَدِيثٗا﴾، این است که کفّار کفر خود را انکار می‌کنند و خدا اعضای ایشان را به سخن می‌آورد، سپس ایشان پشیمان می‌شوند و آرزو می‌کنند که خوب بود کتمان نمی‌کردیم کفر خود را. و مقصود از شهادت رسول خداص شهادت اوست بر اهل زمان خود و اصحاب خود، به قرینۀ آیات دیگر.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغۡتَسِلُواْۚ وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ٤٣﴾ [النساء: 43].

**ترجمه:** ای مؤمنین، در حالیکه مستید به نماز نزدیک نشوید تا اینکه بدانید چه می‌گویید و نه در حال جنابت ـ مگر اینکه گذرکنندگان راه باشیدـ تا اینکه غسل کنید، و اگر بیمار و یا بر سفر بودید و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد و یا با زنان جماع کردید پس آبی نیافتید، پس تیمّم کنید خاک پاک زمینی را، پس بمالید به صورتها و دستهای خودتان (از آن خاک پاک)، بدرستی که خدا بخشنده و آمرزنده است.(43)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ...﴾ به ظاهر این است که در حال مستی به نماز نزدیک نشوید وصلاۀ معنای حقیقی آن یعنی نماز مراد است نه مسجد زیرا نفرموده: «لا تَقرَبُوا الـمَسجِد ...» و مقصود از: ﴿وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغۡتَسِلُواْ﴾، این است که در حال جنابت نماز نخوانید تا اینکه غسل نمائید مگر اینکه مسافر باشید و آب پیدا نکنید که مراد از ﴿عَابِرِي سَبِيلٍ﴾، آن مسافری است که در بین راه آب ندارد. ولی بعضی به علاقۀ حال و محل گفته‌اند: مقصود از صلاة محل نماز است که مسجد باشد یعنی در حال مستی به مسجد نزدیک نشوید و بنابراین قول مقصود از جملۀ: ﴿وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ﴾ این می‌شود که شخص جنب به مسجد نرود مگر به عنوان راه‌گذر که از دری وارد و از در دیگر خارج شود و درنگ نکند. مطلب دیگر اینکه مقصود از ﴿سُكَٰرَىٰ﴾، سکر و مستی حقیقی است، ولی در سکر مجازی یعنی سکر خواب، اغما و غفلت بهتر آن است که به نماز نزدیک نشود، زیرا ﴿حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ﴾ در تمام اینها مصداق دارد. و دیگر اینکه ﴿حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ﴾ دلالت دارد بر اینکه انسان نمازگزار باید بداند چه می‌گوید، پس باید مقداری از لغت و زبان عرب را فراگیرد تا بفهمد در نماز چه می‌گوید. و دیگر اینکه در ﴿تَغۡتَسِلُواْ﴾ چون نفرموده کجای بدن را غسل دهید اطلاق دارد و شامل تمام بدن می‌شود، پس انسان اگر جنب شده، باید برای نماز تمام بدن را غسل دهد. و در تیمّم طبق قرآن باید بر صعید تیمّم کند، و صعید، خاک زمین را گویند، پس با وجود خاک، انسان نباید به چیز دیگر تیمّم کند.

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يَشۡتَرُونَ ٱلضَّلَٰلَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّواْ ٱلسَّبِيلَ ٤٤ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِأَعۡدَآئِكُمۡۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَلِيّٗا وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ نَصِيرٗا ٤٥ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ وَيَقُولُونَ سَمِعۡنَا وَعَصَيۡنَا وَٱسۡمَعۡ غَيۡرَ مُسۡمَعٖ وَرَٰعِنَا لَيَّۢا بِأَلۡسِنَتِهِمۡ وَطَعۡنٗا فِي ٱلدِّينِۚ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ قَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَا وَٱسۡمَعۡ وَٱنظُرۡنَا لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡ وَأَقۡوَمَ وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ ٱللَّهُ بِكُفۡرِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُونَ إِلَّا قَلِيلٗا ٤٦﴾ [النساء: 44-46].

**ترجمه:** آیا به سوی آنان­که بهره‌ای ازکتاب(تورات) داده شده‌اند نظر نیفکندی که گمراهی را می‌خرند و می‌ خواهند که شما راه را گم کنید(44) و خدا به دشمنان شما داناتر است، و خدا برای سرپرستی کفایت و برای یاری کفایت و بس است(45) از جمله کسانی که یهودی شده‌اند تحریف می‌کنند کلمات را از جاهایش و می‌گویند شنیدیم و نافرمانی کردیم، و بشنو نشنوی، و ما را رعایت کن، در حالیکه مقصودشان پیچاندن زبان و طعنه‌زدن در دین است، و اگر ایشان بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و بشنو و به ما مهلت بده هرآینه برای ایشان بهتر و راست‌تر بود، ولیکن خدا به سبب کفرشان لعنتشان نموده و از حق دورشان کرد، پس ایمان نمی‌آورند مگر کمی.(46)

**نکات:** مقصود از کلمۀ ﴿نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ همان نیمه دانشمندانی است که مقداری از کتاب آسمانی را یاد گرفته‌اند و باقی آن را نمی‌دانند، و لذا مشتری ضلالتند، و امّا اینکه آنان چگونه مشتری ضلالت بودند، می‌توان گفت به اینگونه که با علم به نبوّت محمدص کفر به او را می‌پسندیدند، و برای تعصّب، خود را به گمراهی زده و می‌خواستند که مسلمین نیز گمراه باشند. و مقصود از ﴿يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ...﴾ ممکن است تحریف لفظی باشد که الفاظ تورات را عوض می‌کردند، زیرا نسخه‌های تورات کم بود و صنعت چاپ به وجود نیامده بود و مردم نیز اکثراً بی‌سواد بودند و لذا ممکن بود عبارات تورات را عوض کنند و ممکن است مقصود از تحریف، تحریف معنوی باشد که عبارات آن را معنی دیگری به دلخواه خود می‌کردند. و مانند زمان ما که با قرآن بازی می‌کنند و معانی دل‌بخواه خود را به قرآن نسبت می‌دهند، آن زمان نیز با تورات چنین می‌کردند. و مقصود از ﴿سَمِعۡنَا وَعَصَيۡنَا﴾ تمسخر بود. و مقصودشان از ﴿رَٰعِنَا﴾این نبود که ما را مراعات کن، بلکه به استهزاء می‌گفتند، و یا مقصودشان از آن، «راعینا» یعنی چوپان ما بود.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ ءَامِنُواْ بِمَا نَزَّلۡنَا مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبۡلِ أَن نَّطۡمِسَ وُجُوهٗا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰٓ أَدۡبَارِهَآ أَوۡ نَلۡعَنَهُمۡ كَمَا لَعَنَّآ أَصۡحَٰبَ ٱلسَّبۡتِۚ وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ مَفۡعُولًا ٤٧ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفۡتَرَىٰٓ إِثۡمًا عَظِيمًا ٤٨﴾ [النساء: 47-48].

**ترجمه:** ای کسانی که دارای کتابید ایمان بیاورید به آنچه نازل کرده‌ایم در حالیکه تصدیق می‌کند آنچه را با شماست، پیش از آنکه صورت‌ها را محو کنیم و به پشتها برگردانیم، و یا ایشان را لعن کنیم چنانکه اصحاب سبت (روز شنبه) را لعن کردیم، وأمر خدا شدنی بوده است (47) به راستی و تحقیق که خدا شرک به او را نمی‌آمرزد، و پایین‌تر آن را برای هر‌کس که بخواهد، می‌آمرزد، و آنکه به خدا شرک آورد، پس به تحقیق گناه بزرگی را مرتکب شده است.(48)

**نکات:** مقصود از اصحاب سبب کسانی بوده‌اند که روز شنبه از ماهی‌گیری تعطیل نکردند و حیله کردند در گرفتن ماهی و خدا مسخشان کرد چنانکه در سورۀ اعراف آیۀ 163 قصّۀ ایشان ذکر شده است. و در جملۀ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ﴾، اشكال شده که مشرک توبه نمی‌کند تا خدا بیامرزد و نیامرزد و به اضافه اگر توبه کرد مشرک نیست و مشرک خدا را قبول ندارد؟ جواب این است که مقصود از مشرک آن کسی که خدا را قبول دارد به یکتایی و خالقیّت مانند مشرکین مکّه، ولیکن غیرخدا را می‌خواند و برای خواندن خدا واسطه قائل می‌شود و بندگان خدا را در کارهای خدا دخالت می‌دهد و برای غیرخدا نذر و نیاز می‌کند و صفات خدا را به بندگان او می­د‌هد مانند صفت لامکانی و حضور کل مکان را برای غیرخدا قائل می‌شود و یا او را سمیع کل صوت می‌داند و هکذا، سپس با همین عقاید و اعمال بدون توبه از دنیا برود.

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمۚ بَلِ ٱللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَآءُ وَلَا يُظۡلَمُونَ فَتِيلًا ٤٩ ٱنظُرۡ كَيۡفَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۖ وَكَفَىٰ بِهِۦٓ إِثۡمٗا مُّبِينًا ٥٠ أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهۡدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا ٥١ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُۖ وَمَن يَلۡعَنِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ نَصِيرًا ٥٢﴾

[النساء: 49-52].

**ترجمه:** آیا نظر نکردی به سوی آنان که خود را پاک می‌شمرند (از خود تمجید می‌کنند)، بلکه خداست که هرکسی را بخواهد، تمجید می‌کند وبه قدر رشتۀ هستۀ خرما به ایشان ستم نشود(49) بنگر چگونه بر خدا دروغ می‌بندند، و کافی است که این گناهی آشکار باشد(50) آیا نظر نکردی به سوی آنان که نصیبی از کتاب (تورات) دارند، که ایمان به جبت و طاغوت می‌آورند (جبت و طاغوت نام دو بت بود) وبه کفّار می‌گویند ایشان (یعنی مشرکین) هدایت یافته‌ترند از مؤمنین به راه (51) ایشانند آنانکه خدا لعنتشان کرده، و کسی را که خدا لعن کند برای او یاوری نخواهی یافت.(52)

**نکات:** آنان که خود را تزکیه و تعریف می‌کردند، یهود بودند که می‌گفتند: ما مشرک نیستیم، بلکه از بندگان خاصِّ خدا و ابناء خدا و احبّاء او می‌باشیم، و داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که یهودی باشد، و می‌گفتند: پدران و اجداد ما از انبیاء بوده و روز قیامت برای ما شفاعت خواهند کرد. روزی عدّه ای از یهود اطفال خود را آوردند نزد رسول خداص، و گفتند: والله ما مانند این اطفال می‌باشیم آنچه در شب عمل کرده‌ایم به روز جبران و عفو می‌شود، و آنچه در روز کرده‌ایم به شب جبران و عفو می‌شود‏([[453]](#footnote-453))!

متأسّفانه عدّه‌ای از ملّت ما همان خودخواهی یهود را دارند و خودپسندی می‌کنند که ما پیرو أئمه هستیم و هر چه بکنیم مورد عفو خواهد بود، در صورتی که کتاب آسمانی ایشان قرآن است، قرآن تمام این اوهام را مردود ساخته است، و این چیزها را افتراء بر خدا دانسته و فرموده ﴿كَيۡفَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ...﴾ ومقصود از ﴿يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ﴾، عده‌ای از یهود بوده مانند حیّ بن اخطب و کعب بن اشرف که برای خاموش‌کردن اسلام رفتند مکّه نزد قریش و ابوسفیان، و با آنان هم ‌قسم شدند برای دفع رسول خداص، قریش گفتند: شما اهل کتابید و به محمّد نزدیکترید و ما از مکر شما خاطرجمع نیستیم، پس بیایید برای جبت و طاغوت سجده کنید تا ما خاطر جمع شویم، پس برای بتها سجده کردند، ابوسفیان گفت آیا ما به هدایت نزدیکتریم یا محمّد؟ کعب گفت: شما به هدایت نزدیکترید([[454]](#footnote-454)). و آیا جبت و طاغوت در لغت منحصر به بت می‌باشد و یا به هر پرچمدار باطلی، چه مدّعی نبوّت و چه مدّعی الوهیّت و چه مدّعی علم غیب و چه آنکه حلال و حرام از خود بیاورد و مردم را به سوی خود دعوت کند، که تمام اینها را در لغت عرب، جبت و طاغوت گویند.

﴿أَمۡ لَهُمۡ نَصِيبٞ مِّنَ ٱلۡمُلۡكِ فَإِذٗا لَّا يُؤۡتُونَ ٱلنَّاسَ نَقِيرًا ٥٣ أَمۡ يَحۡسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۖ فَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ ءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَءَاتَيۡنَٰهُم مُّلۡكًا عَظِيمٗا ٥٤ فَمِنۡهُم مَّنۡ ءَامَنَ بِهِۦ وَمِنۡهُم مَّن صَدَّ عَنۡهُۚ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ٥٥ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا سَوۡفَ نُصۡلِيهِمۡ نَارٗا كُلَّمَا نَضِجَتۡ جُلُودُهُم بَدَّلۡنَٰهُمۡ جُلُودًا غَيۡرَهَا لِيَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمٗا ٥٦﴾ [النساء: 53-56].

**ترجمه:** آیا برای ایشان نصیبی از سلطنت است، پس در آن هنگام نمی‌دهند مردم را نقیری(53) بلکه آیا به مردم حسد می‌ورزند بر آنچه خدا از فضل خود داده ایشان را، پس به تحقیق به آل ابراهیم دادیم کتاب و حکمت را و به ایشان دادیم پادشاهی عظیمی را(54) پس بعضی از ایشان به آن کتاب ایمان آورد و بعضی از ایشان بازداشتند از ایمان و دوزخ برای سوزانیدن کافی است(55) به راستی و تحقیق آنان که به آیات ما کافر شدند به همین زودی وارد می‌کنیم ایشان را به آتشی که هر قدر پوستهای ایشان بسوزد تبدیل می‌کنیم به پوستهای دیگری تا بچشند عذاب را، به درستی که خدا عزیز و حکیم بوده است.(56)

**نکات:** مردمی که مورد حسدِ یهود بودند، همان محمدص و پیروانش بودند که حق‌تعالی به ایشان نبوّت، قدرت و سلطنت بخشید، و روز به روز قدرتشان زیادتر می‌شد، خدا می‌فرماید: ما به آل ابراهیم یعنی یعقوب، یوسف، سلیمان و داود نیز سلطنت و نبوّت دادیم، شما چرا به آنان حسد نمی‌ورزید. و در جملۀ ﴿كُلَّمَا نَضِجَتۡ جُلُودُهُم...﴾ اشکال شده که پوستهای دیگر که عصیان نکرده‌اند چگونه عذاب می‌شود؟ جواب این است پوست از عوارض است امّا جوهر آدمی و روح او عوض نمی‌شود و اوست که معذّب است. و «نقیر» فرو رفتگی و شکاف پشت هستۀ خرما و کنایه از چیز بسیار کوچک و کم‌ارزش است.

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَنُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ لَّهُمۡ فِيهَآ أَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞۖ وَنُدۡخِلُهُمۡ ظِلّٗا ظَلِيلًا ٥٧﴾ [النساء: 57].

**ترجمه:** و آنان که دارای ایمان و اعمال شایسته باشند، ایشان را داخل خواهیم کرد به باغهایی که از زیر آنها نهرها جاری است تا به ابد در آن بمانند، برای ایشان جفت‌ها و همسرهای پاکیزه باشد و ایشان را وارد سازیم در سایۀ کشیده شدۀ راحتی.(57)

**نکات:** خلود در بهشت مؤکّد شده به لفظ أبداً و این دلیل است بر اینکه رحمت خدا از ایشان قطع نخواهد شد.

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا ٥٨ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾

[النساء: 58-59].

**ترجمه:** به تحقیق خدا شما را امر می‌کند که امانات را به اهل آن برسانید و چون بین مردم حکم کردید به عدالت حکم نمایید، محقّقاً خدا شما را خوب پند می‌دهد، به ­درستی که خدا شنوا و بیناست(58) ای مؤمنین خدا را اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خود را اطاعت کنید، پس اگر در چیزی نزاع کردید آن را برگردانید به خدا و رسول اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و نیکوتر است از جهت عاقبت.(59)

**نکات:** کلمۀ: ﴿ٱلۡأَمَٰنَٰتِ﴾ جمع است و شامل امانت خالق و مخلوق هر دو می‌شود: امّا امانات خالق همان اوامر، نواهی و احکام کتاب آسمانی اوست که باید به آنها عمل شود و همچنین امانت الهی اعضا و جوارحی است که خدا داده که باید هر یک را برخلاف آنچه او مقرر کرده صرف نکند، با زبان غیبت، دروغ، نمّامی، فحش، تهمت و افتراء نیاورد و با چشم، نظر به محرّمات ننماید و همچنین با سایر قوا و جوارح، که قوا و حواسّ خود را بیهوده مصرف نکند و درک، شعور و عقل خود را که هریک امانتی از امانات الهی است صرف دنیاپرستی ننماید. و امانات مخلوق، آن است كه ودائع، اسرار و امانات مردم را حفظ کند و هر امانتی را به صاحبش برساند و عیب مردم را فاش نکند و اگر انسانی از امراء است با رعیّت خود به عدل رفتار کند و اگر دانشمند است مردم را به تعصّبات باطله و عقاید فاسده و خرافی ترغیب نکند و حقایق را بیان نموده کتمان ننماید و زن حفظ غیاب همسر خود کند و مرد حقوق پدری را در حق اولاد، سرپرستی و تربیت را در حقِّ عیال مراعات نماید. و اما امانات هر‌کسی نسبت به خودش آن است که برای خودش آنچه در دنیا و آخرت نافع‌تر است انتخاب کند و به جان خود خیانت نکند. و امّا حکّام حکومت را پس از خودشان به اهلش واگذار کنند و سایر مردم در انتخاب حاکم رعایت اهلیّت را نمایند و حکّام نیز دیانت و حدود الهی را که اجرای آنها بر عهدۀ زمامدار و امام است اجرا کنند. و جملۀ: ﴿وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِ﴾ اشاره به وظائف قُضات است و ممکن است به وظایف دیگر حکام، امراء و عدالتشان نسبت به رعیّت نیز اشاره باشد و مراد از کلمۀ ناس عموم مردمند چه مسلمان و چه کافر. و این امور انحصار به رسول و یا امام معیّنی نیست. بنابر‌این هر امیری که اجرای عدالت نماید و حدود و دیات را طبق حکم خدا جاری سازد و بیت‌المال را به اهلش برساند، حاکم شرعی است و اطاعت او بر همه لازم است، پس وظایف حاکم عمل به کتاب خدا و سنّت رسول است چنانکه حضرت علی نیز راجع به وظایف حاکم در خطبۀ 103 همین مطلب را ذکر فرموده: قال: «لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاغُ فِي الْـمَوْعِظَةِ وَالِاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ وَإِقَامَةُ الْـحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّيهَا وَإِصْدَارُ السُّهْمَانِ‏ عَلَى أَهْلِهَا». یعنی: «به تحقیق نیست بر امام مگر به آنچه پروردگارش به او امر کرده (و آن پنج چیز است:) رسانیدن موعظه و کوشش‌ نمودن در پند و اندرز دادن و زنده‌کردن سنت رسولص و اجرای حدود بر مستحقّین آن و سهام بیت‌المال را به اهل آن برساند».

در آیة: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ...﴾ [النساء: 59].

امر شده به اطاعت خدا و اطاعت رسول... امّا اطاعت خدا اطاعت از اوامر کتاب او قرآن است و اما اطاعت رسول، اطاعت از سنّت و روش اوست، نکتۀ دیگر اینکه اطاعت خدا و رسول واجب است به دلیل امر در این آیه و آیات دیگر و امر برای وجوب است و اطاعت رسول اطلاق دارد در قول، رفتار و تقریر او به دلیل آیۀ 31 سورۀ آل عمران که فرموده:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي﴾([[455]](#footnote-455)) [آل عمران: 31].

و در سورۀ اعراف آیۀ 158 فرموده:

﴿فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلۡأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ﴾([[456]](#footnote-456)) [الأعراف:: 158].

و جملۀ: ﴿وَٱتَّبِعُوهُ﴾ اطلاق دارد که بايد پیروی رسول کرد در گفتار، کردار و رفتار و این امر، حقیقت در وجوب است.

نکتۀ دیگر اختلاف کرده‌اند در «أولوا الأمر» که «أولوا الأمر» کیانند. عدّه‌ای گفته‌اند هر سلطانی است که طبق قرآن فرمان دهد و اطاعت او واجب است. عدۀ دیگر گفته اولواالأمر که جمع است عبارت است از علمایی که استنباط احکام خدا می‌کنند از کتاب خدا و سنت رسولص. عدّه‌ای دیگر گفته‌اند: أولواالأمر فرمانداران کشوری و لشکری است که از طرف رسول خداص اعزام می‌شدند برای مجاهدین و سایر طبقات مردم، که اطاعت ایشان لازم و واجب بود. عدّۀ دیگر گفته‌اند مقصود دوازده امام امامیّه می‌باشد. و هر قولی برای خود دلیل­هایی از کتاب خدا و یا احادیث رسول و یا قرائن دیگر آورده‌اند. ولی چون در این موضوعات تقلید رواه نیست، ما باید به دقّت آیات قرآن را ملاحظه کنیم اگر از خود قرآن مسئله حل شد که چه بهتر و اگر حل نشد بپردازیم به دلیل­های دیگر.

پس می‌گوییم حق‌تعالی در آیۀ ‌ قبل از این آیه فرموده: امانت را، یعنی حکومت را نیز به اهلش رد کنید و به حکام نیز فرموده: حکم به عدالت کنید، در این آیه به همین مناسبت می‌فرماید: از أولواالأمر اطاعت کنید و أولواالأمر جمع است یعنی صاحبان فرمان. باید دید آن وقت که این آیه نازل شده مؤمنینِ مخاطبین مأمور به اطاعت از أولواالأمر بودند یا خیر؟ و اگر بودند أولوالأمر ایشان که بود. قرائنی که در این آیه و آیات دیگر موجود است می‌رساند که در زمان رسول خداص فرمانداران لشکری و کشوری از طرف آن‌حضرت، أولواالأمر بودند که از طرف رسول خداص اعزام شده بودند، به دلائل بسیاری:

**اولاً:** خطاب آیه که باید مؤمنین زمان رسول خداص را شامل گردد و در شمول، ایشان حق تقدّم دارند و اگر مشمول چنین خطابی نباشند خطاب به ایشان، لغو است.

**ثانیاً:** خطاب ﴿مِنكُمۡ﴾، مؤمنین و أولواالأمر زمان رسول بودند یا غیر ایشان؟ باید گفت قطعاً در درجۀ اول همان‌ها بودند، بنابر‌این آنان مأمور بودند که از أولواالأمری که از خودشان بوده، اطاعت کنند و چنین أولواالأمری نمی‌تواند سلاطین پس از رسول و یا علماء و یا أئمۀ آیندۀ غیرموجود در حال خطاب باشند به دلیل خطاب ﴿مِنكُمۡ﴾که أولواالأمر از خود حاضرین بوده است. به هرحال باید در زمان نزول آیه و خطاب، أولواالأمری باشد آن هم از خود مؤمنین موجودین و چنین أولواالأمری همان سران لشکر و یا حکّام مأمورین از طرف رسول خداص می‌باشند.

**ثالثاً:** مخاطب به جملۀ: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ...﴾ باید در درجۀ اول مؤمنین و أولواالأمر زمان رسول خداص باشند، یعنی أولواالأمر نیز داخل افراد ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ﴾ می‌باشند، به دلیل: ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ و اگر داخل ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ﴾ نبودند باید گفته شود: فردّوه إلی الله والرسول وأولی الأمر؛ که أولوالأمر را مرجع تنازع قرار دهد و چون مرجع قرار نداده معلوم می‌شود امام معصوم نیست، بلکه از افراد متنازعین است و اگر امام معصوم باشد، نباید کسی با او نزاع کند، همانطوریکه رسول خداص مرجع در تنازع است و هیچ­کس نمی‌تواند با او نزاع کند.

**رابعاً:** القرآن یفسِّربعضه بعضاً، خود قرآن در آیات دیگر أولواالأمر را تفسیر کرده و در آیۀ 83 همین سورۀ نساء فرموده: ﴿وَإِذَا جَآءَهُمۡ أَمۡرٞ مِّنَ ٱلۡأَمۡنِ أَوِ ٱلۡخَوۡفِ أَذَاعُواْ بِهِۦۖ وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡۗ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ لَٱتَّبَعۡتُمُ ٱلشَّيۡطَٰنَ إِلَّا قَلِيلٗا ٨٣﴾.

یعنی: «و چون ایشان را امری از أمن و خوف آمد، نشر دادند آن را و اگر آن را به رسول و أولوالأمر از خودشان ارجاع می‌کردند هر آینه دانسته بودند آن را آنانکه اهل استنباط بودند از ایشان و اگر فضل خدا و رحمت او نبود هر آینه پیروی شیطان کرده بودید مگر عدّة قلیلی». در این آیه جاءوا، أذاعوا، ردّوا و عَلِمَ تماماً به صغیۀ ماضی آمده که خدا مذمّت کرده آنانی را که اخبار ترس‌آور و یا طمأنینه و آرامش‌آور را نشر داده بودند بدون آنکه مراجعه به أولواالأمر کرده باشند. پس معلوم می‌شود در زمان رسول خداص أولواالأمری بوده و أولواالأمر زمان رسول خداص همان فرمانداران لشکری و کشوری حضرت بودند و این آیۀ 83 راجع به غزوۀ موته است که زید بن حارثه والی بود.

**خامساً:** ما از مسلمانی که بخواهد بفهمد می‌پرسیم در نهج‌البلاغه در کتاب 53 که امیرالمؤمنین مالک اشتر را والی مصر کرده **می‌فرماید: «حین ولاّه مصر»** و خطاب می‌کند به او مکرّر به عنوان والی، یکجا می‌فرماید: «تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوُلَاةِ قَبْلَك‏»**([[457]](#footnote-457))** و در جمله‌ای می‌فرماید: «وَاشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْـمَحَبَّةَ لَـهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ»**([[458]](#footnote-458))**، و در جمله‌ای می‌فرماید: «وَإِذَا أُحْدِثَ لَكَ مَا أَنْتَ فیه مِنْ سُلْطَانِكَ...»**.** و مردم مصر را رعیت او شمرده مکرراً و او را یکی از افراد أولوا الأمر شمرده و با این حال به او می‌نویسد: «وَارْدُدْ إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ‏ مِنَ الْـخُطُوبِ وَيَشْتَبِهُ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ فَقَدْ قَالَ اللهُ [سُبْحَانَهُ‏] تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ...﴾([[459]](#footnote-459)) تا آخر که در اینجا آن حضرت مالک را که از افراد أولواالأمر است مصداق ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ...﴾ شمرده و او را موظف کرده که در أمور مراجعه به خدا و رسول کند در حالیکه مالک اشتر نه امام معصوم است و نه سلطان و خلیفه است و او فرماندار است، پس أولوا‌الأمر فرمانداران رسول خداص و فرمانداران زمامداران مسلمین می‌باشند. و اهمّیت نوشتۀ آن حضرت از خُطَبِ او زیادتر است زیرا خطبه را ممکن است سامع، کم و زیاد کند در حالیکه این احتمال در نوشته نمی‌رود. به اضافه آن حضرت درخطبۀ 123 نهج‌البلاغه در باب تحکیم حکمین در صفّین خود را مرجع تنازع قرار نداده بلکه طرف تنازع قرار داده و می‌فرماید: «وَلَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إلَى أَنْ نُحَكِّمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْـمُتَوَلِّيَ عَنْ كِتَابِ اللهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَقَدْ قَالَ اللهُ [تَعَالَى عَزَّ مِنْ قَائِلٍ‏] سُبْحَانَهُ: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ...﴾ فَردُّهُ إِلَى اللهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ وَرَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّه‏»**([[460]](#footnote-460))**. و چون نظر ما اختصار است به همین مقدار از کلمات آن حضرت اکتفاء می‌کنیم. بنابراین تنازعتم شامل أولوا‌ الأمر نیز می‌شود، یعنی: اگر مردم با أولواالأمر در چیزی نزاع کردند، طرفین نزاع باید به کتاب خدا و سنت رسولص مراجعه کنند، و اگر مقصود امام معصوم بود می‌باید قول او را قبول کنند و با او نزاع نکنند.

**سادساً:** در این آیه فرموده: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ و نفرموده: «فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ وَأُولِي الأَمرِ»! و اگر مقصود از أولوا‌الأمر امام معصوم بود باید او را مرجع نزاع قرار دهد نه طرفین نزاع. به هر حال از کتاب الله و سنّت رسول الله بسیار روشن است که أولوا‌الأمر در زمان رسول، همان فرمانداران اعزامی از طرف رسول خداص بوده و پس از زمان رسول، زمامداران منتخب مسلمین بوده‌اند.

**سابعا:** ما از شما سؤال می‌کنیم آیا فرمانداران لشکری و کشوری زمان رسول خداص واجب‌الإطاعه بودند یا خیر؟ و آیا اگر لشکر و یا مردم کشور در زمان رسول خداص از فرمانداران خود اطاعت نمی‌کردند و اطاعت ایشان واجب نبود هرج و مرج لازم می‌آمد یا خیر؟ اگر بگویی واجب‌الإطاعه بودند می گوییم به چه عنوان، جُز به عنوان والی أمر و أولی الأمری. پس روشن و مسلم است که أولی الأمر در مورد نزول آیه همان فرمانداران بودند.

حال چگونه علماء و مقدّسین ما مطلب به این روشنی را نفهمیده و برای تعصّب حزبی و یا تعصّب شیعه و سنی‌گری فهم خود را به کار نینداخته و رجوع به روایات جعلی طرفین کرده‌اند که اگر ما به نظر دقّت به آن روایات نظر کنیم کذب آنها روشن می‌شود. مثلاً روایتی از جابر بن عبدالله نقل شده رونوشت لوح سبزی از حضرت زهرا‘ که در آن نام اوصیای رسول خداص بوده و آن رونوشت را در هنگام احتضار حضرت باقر در حضور امام صادق آورد خدمت امام باقر و با نوشته‌ای که نزد امام باقر بود تطبیق کرد و مطابق دید([[461]](#footnote-461))، در صورتیکه چندین سال قبل از وفات حضرت باقر، همین جابر رفته به زیارت اربعین امام حسین طبق روایات شیعه و چشم او نمی‌دیده و از دیدن محروم بوده، حال شما ملاحظه کنید. آیا با این روایات غیر صحیحه می‌توان ظاهر بلکه صریح قرآن را نادیده گرفت، در حالی که زمان وفات حضرت باقر و وصایت حضرت صادق، جابر بن عبدالله نبوده و به چهل سال قبل فوت شده بود. و لایخفی، پس از تحقیق معلوم گردید نصّی برای خلافت، امامت و اولواالأمری پس از رسول خداص برای شخص و یا اشخاص معیّن از خدا و رسول صادر نشده و اگر نصوصی در کتب سابقین نوشته شده تماماً از جهت سند و متن مخدوش و آثار جعل از آنها نمایان است. رجوع شود به کتاب **«شاهراه اتحاد،** **بررسی از نصوص امامت»**([[462]](#footnote-462)).

به هرحال اگر أولوالأمر عبارت باشد از 12 نفر امام معصوم معیّنی، با اصل اسلام و ابدی‌ بودن آن منافی است، زیرا اولاً دین اسلام که حلال محمد حلال إلی یوم القیامة وحرامه حرام إلی یوم القیامة می‌باشد در هر دوره و زمانی، مجری و زمامدار لازم دارد و عمر آن دوازده نفر و یا حکومت آنان محدود به سیصد سال است و این منافات با لزوم زمامدار در تمام ادوار است. و ثانیاً: اگر أولوالأمر از طرف خدا و رسول مخصوص به 12 نفر باشد، کسی ديگری حق زمامداری و سلطنت بر مردم ندارد و باید مسلمین دست روی دست بگذارند و دخالت در این کار نکنند تا اجانب و بیگانگان زمامداری اسلامی و مسلمین را به دست گیرند و قوانین اسلامی را از اجراء بیندازند چنانکه انداخته‌اند. پس تمام ذلّت و نکبت و بی‌سروسامانی و عدم اجرای قوانین الهی از این فکر سرچشمه گرفته که تعیین أولواالأمر فقط با خدا است و اگر هزاران سال أولواالأمر الهی نبود ملت اسلام بی‌‌أولواالأمر است و کسی حق أولوا‌الأمری ندارد، باید مسلمین دخالت نکنند. و در نتیجه مملکت و ملت به دست هر کس افتاد بیفتد و همین فکر باعث بر انحطاط مسلمین و تسلّط اجانب گردیده.«نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ غَفْلَةِ المُسلِمِینَ وَأَفْكَارِهِمْ البَاطِلَةِ».

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ٦٠ وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيۡتَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودٗا ٦١ فَكَيۡفَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ جَآءُوكَ يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّآ إِحۡسَٰنٗا وَتَوۡفِيقًا ٦٢ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَعِظۡهُمۡ وَقُل لَّهُمۡ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَوۡلَۢا بَلِيغٗا ٦٣﴾ [النساء: 60-63].

**ترجمه:** آیا نظر نمی‌کنی به سوی آنانکه به خیال خود ایمان آورده‌اند به آنچه به تو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده، می‌خواهند داوری خود را نزد طاغوت برند و حکم او را بپذیرند و حال آنکه مأمورند به طاغوت کافر شوند و شیطان می‌خواهد ایشان را به گمراهی دوری مبتلا سازد(60) و چون به ایشان گفته شود بیایید به طرف آنچه خدا نازل کرده و به سوی رسول دیدی که منافقین از تو روگردانند و از رجوع به تو به سختی باز می‌دارند(61) پس چگونه است حال ایشان هرگاه برسد ایشان را مصیبتی به واسطۀ آنچه خود به دست خود کرده‌اند، سپس نزد تو بیایند و به خدا قسم بخورند که ما اراده نکردیم مگر نیکی و همزیستی را(62) ایشانند که خدا می‌داند آنچه در دلشان است، پس، از ایشان اعراض نما و پند ده ایشان را و به ایشان دربارۀ خودشان بگو گفتار رسایی را.(63)

**نکات:** این آیات دربارۀ آن منافقانی از مسلمین نازل شده که با یهودیان بر سر حقی و حکمی نزاع داشتند و به قضاوت کعب بن اشرف یهودی راضی شدند، ولی به حکم رسول خداص راضی نشدند، خصوصاً آنکه اظهار ایمان به رسول خداص می‌کردند، زیرا کعب بن اشرف و یا کاهن و یا دیگری اهل رشوه بودند و به رشوه، حق را پامال می‌کردند، ولی رسول خداص چون اهل رشوه نبود، آنکه غاصب بود نمی‌خواست نزد او برود و به قضاوت او راضی شود. حق‌تعالی در این آیه آن کس را که به غیر ما أنزل الله حکم کند طاغوت خوانده، پس معلوم می‌شود طاغوت منحصر به بت نیست و هر‌کس ادعای بیجا وحکم به غیر ما أنزل الله کند طاغوت است و آنکه نزد چنین طاغوتی برود حکم کافر را دارد، به حکم: ﴿وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ﴾، که در آیه ذکر شده، پس کسانی که به حکم خدا حاضر نیستند و برای جیفۀ دنیا با دیگران می‌سازند و می‌گویند مقصود ما نیکی و همزیستی است و چنین عذرها می‌آورند پذیرفته نیست و به حکم ﴿فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ﴾، باید از ایشان دوری کرد و به حکم: ﴿وَعِظۡهُمۡ وَقُل لَّهُمۡ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ...﴾ باید ایشان را از عواقب کارشان و از غضب خدا و قیامت ترسانید.

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: 64-65].

**ترجمه:** و ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر برای اینکه به اذن خدا از او اطاعت شود و اگر این منافقین در وقتی که به خود ستم کردند(و به حکم تو راضی نشدند) نزد تو آمده و از خدا طلب آمرزش کرده و رسول برای ایشان طلب آمرزش کرده بود، هر آینه خدا را توبه‌‌پذیر و رحیم، یافته بودند(64) پس نه چنین است قسم به پروردگارت که ایمان نمی‌آورند تا آنکه تو را در نزاع بین خود حاکم قرار دهند، سپس در بین خودشان از قضاوت تو دلتنگ نباشند و حقیقتاً تسلیم باشند.(65)

**نکات:** چون منافقین به حکم رسول خداص راضی نبودند، و نزاع خود را پیش دشمن او برده بودند، این توهین وآزاری بود نسبت به رسول خداص و وظیفۀ ایشان این بود که بروند از رسول‌خداص عذرخواهی کنند تا رسول خداص از این توهین بگذرد و برای ایشان طلب آمرزش از خدا کند و خودشان نیز از طلب آمرزش از خدا خودداری نکنند و این در صورتی بود که رسول‌خداص زنده بود و از دنیا نرفته بود البتّه وظیفۀ ایشان بود و امّا سایر مؤمنین که گناهی بین خود و خدا مرتکب شده‌‌اند و به رسول او مربوط نیست مشمول این آیه نیستند، آنان باید بین خود و خدا استغفار کنند و به احدی از مخلوق مراجعه نکنند مگر اینکه حقِّ مخلوقی را پامال کرده باشند، یا اذیّت و آزاری نسبت به مخلوقی انجام داده باشند که در این صورت باید نزد آن مخلوق رفته و عذرخواهی و طلب عفو و التماس دعا کنند، پس آن کسی که آیۀ فوق را دلیل می‌آورد برای آنکه هر مؤمنی هر کجای دنیا گناهی کرده باید متوسّل به رسول خداص شود و دست به دامان او بزند، بسیار اشتباه کرده، زیرا آیۀ فوق راجع به منافقین است نه مؤمنین و راجع به آزار و اذیت و توهینی است که به رسول وارد کرده بودند نه سایر گناهان، به اضافه خدا به همان منافقین نگفته بروید نزد رسول بلکه فرموده اگر آمده بودند و نفرموده بروید نزد رسول. پس، از کجای آیۀ توحید شرک را استخراج کرده‌اند و بین خود و خدا واسطه قائل شده‌اند و در همه جا مانند مشرکین واسطه قائل می‌شوند.

﴿وَلَوۡ أَنَّا كَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ أَنِ ٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ أَوِ ٱخۡرُجُواْ مِن دِيَٰرِكُم مَّا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٞ مِّنۡهُمۡۖ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِۦ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡ وَأَشَدَّ تَثۡبِيتٗا ٦٦ وَإِذٗا لَّأٓتَيۡنَٰهُم مِّن لَّدُنَّآ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٦٧ وَلَهَدَيۡنَٰهُمۡ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا ٦٨ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩ ذَٰلِكَ ٱلۡفَضۡلُ مِنَ ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ عَلِيمٗا ٧٠﴾ [النساء: 66-70].

**ترجمه:** و اگر ما بر آنان مقرّر می‌داشتیم که خود را بکشید و یا از خانه‌هاتان خارج شوید جُز اندکی از ایشان آنرا انجام نمی‌دادند و اگر ایشان آنچه را به آن پند داده می‌شوند، انجام می‌دادند، برای ایشان بهتر و استوارتر بود(66) و آنگاه است که ما از جانب خود پاداشی عظیم به آنان می‌دادیم(67) و بی‌شک آنان را به راه راست هدایت می‌کردیم(68) و کسانی که خدا و رسول را اطاعت کنند پس ایشان همدم خواهند شد با آنان که خدا نعمتشان داده از پیامبران، راستگویان، شهیدان و شایستگان و ایشان نیکو رفیقانی هستند(69) آن فضل و برتری از خداست و خدا دانای کافی است.(70)

**نکات:** جملۀ: ﴿لَوۡ أَنَّا...﴾ دلالت دارد که دین اسلام، دین سهل و تکالیف آن سخت نیست، حق‌تعالی به قوم یهود فرمان داد که خود را بکشید، ولی به مسلمین چنین فرمانی نداد، اگر‌چه بعضی از اصحاب رسولص گفتند اگر حق تعالی ما را امر کند به خودکشی و خروج از اموال، اطاعت خواهیم کرد، مانند ثابت بن قیس که با یک نفر یهودی مناظره کرد، آن یهودی گفت حضرت موسی ما را امر به خودکشی کرد ما اطاعت کردیم و محمدص شما را امر به جهاد می‌کند شما را کراهتی است، ثابت گفت: اگر محمدص مرا امر کند که خود را بکشم، البته اطاعت خواهم کرد. و همچنین از ابن مسعود و عمر نیز نقل شده که گفتند: «لو أمَرَنا ربّنا بقتل أنفسنا لفعلنا والحمدلله الذي لم یأمرنا»([[463]](#footnote-463)). وجمله: ﴿لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡ﴾؛ دلالت دارد كه تمام اوامر ونواهی إلهی برای بنده نافع است، اگر اطاعت كند. وجملۀ: ﴿وَأَشَدَّ تَثۡبِيتٗا﴾ دلالت دارد که عمل‌کردن به فرمان إلهی موجب ثبات قدم وازدیاد ایمان است، و انجام هرعملی موجب بر اقدام عمل خیر دیگراست. وجملۀ: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ...﴾ دلالت دارد؛ که اطاعت خدا و رسول موجب رفاقت و حشر با أنبیاء و صالحین است، نه صرف ادّعای محبت و لذا در حدیث آمده که ثوبان غلام رسول خداص رسول خدا را بسیار دوست می‌داشت و از فراق حضرت محزون می‌شد، روزی نزد حضرت آمد در حالیکه رنگ او پریده و لاغر شده و افسرده بود، حضرت فرمود چگونه است حالت؟ عرض کردم من دردی ندارم جُز وحشت از دوری شما و چون یاد آخرت می‌کنم، می‌ترسم شما را نبینم، زیرا اگر از اهل جنّت باشم درجۀ من به درجۀ شما نمی‌رسد، و شما را نمی‌بینم و اگر اهل بهشت نباشم که ابداً شما را نخواهم دید و همچنین عدّه‌ای از اصحاب از این مقوله سخن گفتند، پس این آیه نازل شد([[464]](#footnote-464)) که هر‌کسی اطاعت خدا و رسولص کند حشر او با انبیاء و صالحین و ... خواهد بود و اگر‌چه در درجات آنان نباشد، ولی حجاب و مانعی از زیارت و دیدار ایشان ندارد. و از جملۀ: ﴿مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ...﴾ استفاده می‌شود تقدّم انبیاء بر تمام آنان که در آیه ذکر شده و سپس صدّیقین تقدّم بر دیگران دارند و سپس شهداء تقدم رتبه دارند بر صالحین و مقام شهداء از این جهت نیست که به دست کفّار شهید شدند، بلکه مقامشان از جهت این است که اینان قولاً و عملاً شهادت به حق دادند و دیگران قولاً شهادت می‌دهند، ولی ایشان هم با زبان شهادت دادند و هم با شمشیر و سنان. و مقصود از صدّیقین کسانی‌اند که زودتر به انبیاء تصدیق کردند و مقتدای دیگران شدند در تصدیق، مانند علی بن ابی طالب، ابوبکر، مؤمن آل فرعون، مؤمن آل یاسین و به اضافه عادتشان راستی و درستی بوده است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ خُذُواْ حِذۡرَكُمۡ فَٱنفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ ٱنفِرُواْ جَمِيعٗا ٧١ وَإِنَّ مِنكُمۡ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ فَإِنۡ أَصَٰبَتۡكُم مُّصِيبَةٞ قَالَ قَدۡ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيَّ إِذۡ لَمۡ أَكُن مَّعَهُمۡ شَهِيدٗا ٧٢ وَلَئِنۡ أَصَٰبَكُمۡ فَضۡلٞ مِّنَ ٱللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمۡ تَكُنۢ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُۥ مَوَدَّةٞ يَٰلَيۡتَنِي كُنتُ مَعَهُمۡ فَأَفُوزَ فَوۡزًا عَظِيمٗا ٧٣ ۞فَلۡيُقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يَشۡرُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا بِٱلۡأٓخِرَةِۚ وَمَن يُقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيُقۡتَلۡ أَوۡ يَغۡلِبۡ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٧٤﴾

[النساء: 71-74].

**ترجمه:** ای مؤمنین سلاح خود را در برگیرید و بر حذر باشید، پس دسته‌دسته و یا دسته جمعی (برای مقابله) کوچ کنید (71) و به تحقیق بعضی از شما کسانی‌اند که سستی می‌کنند، پس اگر به شما مصیبتی برسد می‌گوید حقیقتا خدا بر من نعمت داده که با آنان حاضر نشدم(72) و اگر به شما از جانب خدا بهره‌ای برسد گویا بین شما و بین او دوستی نبوده می‌گوید ای کاش من هم با ایشان بودم و به پیروزی و بهرۀ بزرگی نائل بودم(73) پس باید کارزار کنند آنانکه می‌فروشند زندگی دنیا را به آخرت و آنکه در راه خدا قتال کند پس کشته شود و یا پیروز گردد پس به زودی او را اجر بزرگی خواهیم داد.(74)

**نکات:** جملۀ: ﴿خُذُواْ حِذۡرَكُمۡ﴾ دلالت دارد بر اهمیّت اسلحه و حفظ آن و مسلمین باید همیشه مسلح باشند و کسی آنان را خلع سلاح نکند زیرا بیدار بودن و برحذر بودن از دشمن از واجبات الهی است که در قرآن ذکر شده. متأسّفانه مسلمین زمان ما از دشمن اسلام برحذر نیستند، ولی اگر کسی برخلاف موهومات ایشان سخن گوید بیدار و هشیار و برحذرند و او را می‌کوبند.

﴿وَمَا لَكُمۡ لَا تُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلظَّالِمِ أَهۡلُهَا وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا ٧٥﴾ [النساء: 75].

**ترجمه:** و شما را چه شده که قتال نمی‌کنید در راه خدا و در راه نجات ناتوانان از مردان و زنان و فرزندانی که می‌گویند پروردگارا ما را از این قریه‌ای که اهلش ستمکار است خارج ساز و قرار بده برای ما از نزد خودت سرپرستی و قرار بده برای ما از نزدت یاری ‌کننده‌ای.(75)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ...﴾ دلالت دارد که اگر عده‌ای از مسلمین در گوشه‌ای از دنیا ضعیف و زیردست کفار شدند و یا به آنان ستم و از مراسم دینی ممنوع می‌شدند باید سایر مسلمین در راه نصرت ایشان قیام و اقدام به جهاد کنند. رسول خداص فرموده: «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا یَقُول: یَا لِلمُسلِمینَ! فَلَمْ یُجِبْهُ فَلَیسَ بِمُسْلِمٍ»([[465]](#footnote-465)). یعنی: «کسی که بشنود مردی می‌گوید ای مسلمین به دادم برسید پس او را اجابت نکند مسلمان نیست». و جملۀ: ﴿وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا﴾ دلالت دارد که مسلمین از خودشان باید زمامدار و سرپرستی داشته باشند و اگر ندارند باید درصدد تهیۀ سرپرست بوده و از خدا بخواهند وسائل آن فراهم شود و إلاّ اگر برای ایشان سرپرستی نباشد همواره ناتوان و مغلوب‌اند.

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱلطَّٰغُوتِ فَقَٰتِلُوٓاْ أَوۡلِيَآءَ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ إِنَّ كَيۡدَ ٱلشَّيۡطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا ٧٦ أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ قِيلَ لَهُمۡ كُفُّوٓاْ أَيۡدِيَكُمۡ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقِتَالُ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ يَخۡشَوۡنَ ٱلنَّاسَ كَخَشۡيَةِ ٱللَّهِ أَوۡ أَشَدَّ خَشۡيَةٗۚ وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبۡتَ عَلَيۡنَا ٱلۡقِتَالَ لَوۡلَآ أَخَّرۡتَنَآ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖۗ قُلۡ مَتَٰعُ ٱلدُّنۡيَا قَلِيلٞ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظۡلَمُونَ فَتِيلًا ٧٧﴾

[النساء: 76-77].

**ترجمه:** آنان­که ایمان آورده‌اند در راه خدا قتال می‌کنند و آنان­که کافرند در راه طاغوت قتال می‌کنند، پس قتال کنید با دوستان و پیروان شیطان، زیرا کید شیطان ناتوان بوده است(76) آیا نظر نمی‌افکنی به سوی آنانکه به ایشان گفته شد دست نگهدارید از دفاع و نماز را بپا دارید و زکات را بدهید، پس چون قتال بر ایشان مقرر شد ناگاه گروهی از ایشان از مردم می‌ترسند مانند ترس از خدا و یا ترسی شدیدتر و گفتند پروردگارا چرا بر ما قتال را مقرر کردی چرا ما را تا اجل نزدیک (مرگ) فرصت ندادی، بگو متاع و بهرۀ دنیا اندک است و آخرت برای پرهیزکار خوب است و به شما به اندازۀ پوست هستۀ خرمایی ستم نمی‌شود.(77)

**نکات:** ما معنی طاغوت را قبلاً در آیۀ 256 سورۀ بقره بیان کردیم مراجعه شود. باید گفت در زمان ما اگر کسی حقی را بیان کند طرفداران باطل با اومقاتله می‌کنند و طرفداران حق با او همراهی ندارند وبا سکوت خود او را منکوب می‌کنند. و جملۀ: ﴿قِيلَ لَهُمۡ كُفُّوٓاْ أَيۡدِيَكُمۡ﴾، راجع به مسلمین است که در مکّه اذیت و آزار شدند و هر چه اجازه می‌خواستند برای جهاد و دفاع، به ایشان إذن داده نمی‌شد چون نیروی جهاد و دفاع نداشتند، ولی چون به مدینه آمدند و تشکیلاتی بوجود آوردند و عدۀ قابل دفاع پیدا کردند به ایشان اجازه داده شد بلکه واجب گردید، ولی عده‌ای از ایشان از جهاد کراهت داشتند از ترس.

﴿أَيۡنَمَا تَكُونُواْ يُدۡرِككُّمُ ٱلۡمَوۡتُ وَلَوۡ كُنتُمۡ فِي بُرُوجٖ مُّشَيَّدَةٖۗ وَإِن تُصِبۡهُمۡ حَسَنَةٞ يَقُولُواْ هَٰذِهِۦ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةٞ يَقُولُواْ هَٰذِهِۦ مِنۡ عِندِكَۚ قُلۡ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا ٧٨ مَّآ أَصَابَكَ مِنۡ حَسَنَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ وَمَآ أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٖ فَمِن نَّفۡسِكَۚ وَأَرۡسَلۡنَٰكَ لِلنَّاسِ رَسُولٗاۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدٗا ٧٩﴾

[النساء: 78-79].

**ترجمه:** هر کجا باشید مرگ شما را می‌یابد و اگر چه در برجهای محکم باشید و اگر به ایشان نیکی برسد می‌گویند این از نزد خداست و اگر به ایشان بدی برسد می‌گویند این از نزد تو است، بگو هر یک از اینها (یعنی تماماً) از نزد خداست، پس چه شده این قوم را که نزدیک نیست بفهمند حدیثی را(78) آنچه برسد تو را از نیکی، پس از خداست و آنچه برسد به تو از بد از خود تو است و ما تو را فرستادیم برای مردم به عنوان رسالت و خدا برای گواهی کافی است.(79)

**نکات:** مقصود از حسنه و نیکی، فتح و پیروزی، نعمت و فراوانی و باران است که اینها از نزد خدا و تقدیر اوست و مقصود از سیّئه و بدی، سختی و بلاء، شکست و مصیبت، قحطی و کمی نعمت ومنهزم ‌شدن است، که اینها را از قدم محمدص می‌دانستند، یهود می‌گفتند از وقتی که محمد به شهر مدینه آمده، گرانی، سختی، مصیبت و قتل برای ما رسیده و همچنین منافقین می‌گفتند شکست روز احد و کشته‌شدن افراد از محمد است. خدا در جواب ایشان فرموده تمام اینها مقدر است از جانب خدا به واسطۀ کوتاهی، تنبلی، ترس و نفاق خودتان، چنانکه آیۀ بعد روشن‌تر نموده و فرموده نیکی از خدا یعنی از لطف او و تفضّل اوست، و اگر نه علت تامّۀ برکات عمل بنده نیست و بدی از خود تو تقصیر خود تو است ای انسان و از نافرمانی تو است چه قحط و غلاء باشد و چه مرض و بلا باشد و چه مکاره و سختیها باشد. و مقصود از ﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدٗا﴾، این است که مواظب اعمال خود باشید و به خیر اقدام و از شر دوری جویید. پس مقصود از حسنه و سیّئه عمل نیست بلکه خیر و شر حوادث است.

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ٨٠ وَيَقُولُونَ طَاعَةٞ فَإِذَا بَرَزُواْ مِنۡ عِندِكَ بَيَّتَ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُمۡ غَيۡرَ ٱلَّذِي تَقُولُۖ وَٱللَّهُ يَكۡتُبُ مَا يُبَيِّتُونَۖ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ٨١﴾ [النساء: 80-81].

**ترجمه:** آنکه اطاعت رسول می‌کند به تحقیق خدا را اطاعت کرده و آنکه روی‌گردان است پس ما تو را برای ایشان نگهبان نفرستادیم(80) و دم از فرمانبرداری می‌زنند پس چون از نزد تو بیرون روند طائفه‌ای از ایشان به شب تدبیر می‌کنند غیر آن چیزی را که می‌گویی و خدا آنچه به شب تدبیر می‌کنند می‌نویسد، پس از ایشان اعراض کن و بر خدا توکّل کن و خدا برای وکالت کافی است.(81)

**نکات:** چون رسول خداص به امر خدا، امر می‌کند از این جهت اطاعت او اطاعت خداست. و مقصود از جملۀ: ﴿فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا﴾، این است که رسول خداص برای نظارت اعمال مردم و نگهبانی ایشان از معصیت نیامده، پس آن کسی که می‌گوید اعمال ما را به نظر رسول خدا می‌رسانند و باید او نظارت کند برخلاف عقل و نقل گفته است.

منافقین خدمت رسول خداص که بودند اظهار اطاعت می‌کردند ولی شبانه دور هم می‌نشستند و چیزهایی را تدبیر می‌کردند برخلاف رسول خداص، چون رسول خدا بی‌خبر بود، خدا در این آیات به او خبر داده و فرموده خدا از نظر گواهی، کفالت و وکالت کافی است اگر چه محمّد بی‌خبر است.

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾

[النساء: 82].

**ترجمه:** آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ و اگر از نزد غیرخدا بود در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند. (82)

**نکات:** مقصود از تدبّر در قرآن، تفکر کفّار و مسلمین است در قرآن که ببینند در آن خلل و نقصی نیست نه از جهت لفظ و نه از جهت معنی. مختصر و مفید است و معانی آن بلند و احکام آن محکم و به مکارم اخلاق، خیر، زهد و توحید دعوت کرده و از شرّ، فساد، کفر، نفاق و بدبختی برحذر داشته. و اگر کلام غیرخدا بود در آن اختلاف بسیاری یافت می‌شد از جهاتی: **اول** – گاهی حق بود و گاهی باطل. **دوم** – گاهی مطالب عقلی داشت گاهی خرافی. **سوم** – گاهی مطالب یقینی داشت گاهی ظنی و وهمی. **چهارم** – گاهی به خدا دعوت می‌کرد گای به خود. **پنجم** – گاهی اخبارش مطابق واقع بود، و گاهی برخلاف واقع. **ششم** – گاهی کلامش فصیح بود و گاهی غیر فصیح و گاهی مطالب آن ضد و نقیض بود و گاهی موافق.

به هرحال از این آیه استفاده می‌شود که تقلید باطل است زیرا امر به تدبّر نموده و دیگر اینکه می‌رساند قرآن قابل فهم است که امر به تدبّر نموده و ردّ می‌کند قول مغرضین که قرآن را قابل فهم نمی‌دانند، و دیگر اینکه اگر کلام بشر بود در آن اختلاف بسیاری به نظر می‌رسید. و اختلاف بر سه قسم است: اختلاف تناقضی، اختلاف در تفاوت و اختلاف در تلاوت. اما اختلاف تناقضی و اختلاف تفاوتی که مقداری از قرآن فصیح باشد و مقداری از آن غیرفصیح، پس این دو در قرآن یافت نمی‌شود. و امّا اختلاف در تلاوت مانند اختلاف در قرائت آن، موجود و بی‌اشکال است، زیرا اختلاف در تلاوت موجب نقصی نیست.

﴿وَإِذَا جَآءَهُمۡ أَمۡرٞ مِّنَ ٱلۡأَمۡنِ أَوِ ٱلۡخَوۡفِ أَذَاعُواْ بِهِۦۖ وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡۗ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ لَٱتَّبَعۡتُمُ ٱلشَّيۡطَٰنَ إِلَّا قَلِيلٗا ٨٣ فَقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفۡسَكَۚ وَحَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَكُفَّ بَأۡسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَٱللَّهُ أَشَدُّ بَأۡسٗا وَأَشَدُّ تَنكِيلٗا ٨٤﴾

[النساء: 83-84].

**ترجمه:** و چون ایشان را امری (یعنی خبری) از ایمنی و یا ترس برسد نشر دهند و اگر آن را بسوی پیامبر و فرمانداران خود برگردانند(و به رسول و فرمانداران مراجعه کنند) کسانی از ایشان که نیروی درک حقیقت دارند آنرا خواهند دانست و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود بی‌گمان پیرو شیطان می‌شدید مگر عدۀ کمی(83) پس در راه خدا قتال کن، مکلف نیستی مگر خودت (تکلیف غیر تو را از تو نخواهند) و مؤمنین را برانگیز (و به جهاد ترغیب کن)، امید است که خدا آسیب کفار را بازدارد و خدا در عذاب سخت‌تر و در عقوبت شدیدتر است.(84)

**نکات:** آیۀ 83 دربارۀ جنگ موته و لشکر روم نازل شده و أولوا‌الأمر زید بن حارثه بود. گاهی برای لشکریان رسول خداص خبر وحشت اثر از دشمن می‌رسید که مثلا لشکر بسیاری مجهز شده که صد مقابل شکر اسلام در فلان محل مهیای حمله می‌باشند و یا خبر خوشی می‌رسید برای لشکر اسلام که نشر این اخبار به صلاح مجاهدین وبه صلاح مسلمین نبود، ولی منافقین آن را نشر می‌دادند. حق‌تعالی دستور داده که چنین اخبار را قبلاً به رسول خدا و یا به فرمانداران اطلاع دهند اگر نشر آن صلاح باشد نشر دهند و إلا سانسور کنند.

از این آیه معلوم می‌شود مقصود از أولواالأمر، همان فرمانداران لشکری اسلامند و به اتّفاق تواریخ و مفسرین، أولواالأمر در آیه همان فرماندهان می‌باشند. در این صورت معنی أولوالأمری که در آیۀ 59 ذکر شده چنانکه در آنجا بیان گردید، روشن می‌شود که «القرآن یفسّر بعضه بعضاً». و از جملۀ: ﴿لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفۡسَكَ...﴾ چند چیز استفاده می‌شود: اول اینکه رسول خداص مکلف شده به جهاد و اگر چه تنها باشد. دوم اینکه تکلیف او این بوده که خود اطاعت خدا کند و مردم را نیز ترغیب کند و اما مردم عمل بکنند و یا نکنند به او مربوط نیست، هر كسی مکلف به عمل خود می‌باشد و این آیه بعد از جنگ احد بوده که رسول خداص مأمور شده حسب الوعدة ابوسفیان در بدر صغری مهیّای جنگ باشد.

﴿مَّن يَشۡفَعۡ شَفَٰعَةً حَسَنَةٗ يَكُن لَّهُۥ نَصِيبٞ مِّنۡهَاۖ وَمَن يَشۡفَعۡ شَفَٰعَةٗ سَيِّئَةٗ يَكُن لَّهُۥ كِفۡلٞ مِّنۡهَاۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقِيتٗا ٨٥ وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَسِيبًا ٨٦ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ لَيَجۡمَعَنَّكُمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا رَيۡبَ فِيهِۗ وَمَنۡ أَصۡدَقُ مِنَ ٱللَّهِ حَدِيثٗا ٨٧﴾ [النساء: 85-87].

**ترجمه:** آنکه شفاعت نماید شفاعت نیکی، برای او از آن نصیبی است و آنکه شفاعت کند شفاعتِ بدی، برای او بهره‌ای است از آن و خدا بر هر چیزی مقتدر است (85) و هنگامی که شما را تحیّتی دادند پس شما به نیکوتر از آن تحیتی بدهید و یا همان را رد کنید، به راستی که خدا بر هر چیزی محاسب بوده است(86) خدایی که هیچ معبود و پناهی نیست جز او شما را جمع می‌کند به روز رستاخیز شکی در آن نیست و کیست راستگوتر از خدا در سخن تازه.(87)

**نکات:** چون در آیۀ قبل فرموده ﴿وَحَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ مردم را به جهاد ترغیب کن در این آیه فرموده هر‌کس شفاعت کند برای امر خیری بهره‌ای برای او است یعنی هر‌کس مؤمنین را به کار خیری راهنمایی و ترغیب کند و یا بیاموزد و یا وسیله شود برای او ثوابی هست و رسول خداص فرموده: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا»([[466]](#footnote-466)). یعنی هر‌کس روش نیکویی ایجاد کند هر‌کس به آن روش عمل کند برای او نیز اجری است. و همچنین هر‌کس باعث کار بدی شود و یا راهنمایی و یا ترغیب کند و یا راه بدی را به مردم بیاموزد، پس هر‌کس به آن عمل کند، بهره‌ای از وزر و وبال برای او نیز هست. و مقصود از جملۀ: ﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ...﴾ این است که مثلاً اگر کسی به شما سلام کرد شما جواب بهتری و یا مانند همان سلام را به او برگردانی. و جملۀ: ﴿فَحَيُّواْ...﴾ امر است و دلالت بر وجوب دارد که جواب سلام واجب است وجوابِ بهتر این است که اگر سلام ‌کننده گفت: «السّلام علیکم» در جواب بگویی: «علیکم السّلام و رحمة الله»، و اگر او رحمة الله را اضافه کرد شما بگویی و رحمة الله و برکاته. و شعار مسلمین در برخورد و ملاقات یکدیگر سلام است، و سلام یکی از اسماء الهی و به معنی رحمت او و سلامتی از جانب او است که بدین وسیله شامل حال بندگان می‌شود. و حتی اگر کسی وارد منزلی می‌شود باید سلام کند و چنانچه کسی در آن منزل نباشد می‌تواند بر خودش سلام کند وبگوید: «السّلام علینا من ربنا». نکتۀ دیگر جملۀ: ﴿لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ﴾ دلالت دارد بر اینکه ملجأ، پناه و قاضی‌الحاجاتی جُز خدا نیست چنانکه مکرر در این کتاب گوشزد شده که إله به معنی «مایتألّه إلیه في الحوائج» می‌باشد. و یکی از دلائل قیامت قول صدق حق‌تعالی است که فرموده: ﴿لَيَجۡمَعَنَّكُمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾. و دلیل بر اینکه قرآن قدیم نیست و حادث است([[467]](#footnote-467)) همین آیه است که در آن فرموده: ﴿وَمَنۡ أَصۡدَقُ مِنَ ٱللَّهِ حَدِيثٗا﴾، چون حدیث به معنی خبر تازه و نو می‌باشد.

﴿فَمَا لَكُمۡ فِي ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِئَتَيۡنِ وَٱللَّهُ أَرۡكَسَهُم بِمَا كَسَبُوٓاْۚ أَتُرِيدُونَ أَن تَهۡدُواْ مَنۡ أَضَلَّ ٱللَّهُۖ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلٗا ٨٨ وَدُّواْ لَوۡ تَكۡفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءٗۖ فَلَا تَتَّخِذُواْ مِنۡهُمۡ أَوۡلِيَآءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَخُذُوهُمۡ وَٱقۡتُلُوهُمۡ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡۖ وَلَا تَتَّخِذُواْ مِنۡهُمۡ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرًا ٨٩ إِلَّا ٱلَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوۡمِۢ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٌ أَوۡ جَآءُوكُمۡ حَصِرَتۡ صُدُورُهُمۡ أَن يُقَٰتِلُوكُمۡ أَوۡ يُقَٰتِلُواْ قَوۡمَهُمۡۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَسَلَّطَهُمۡ عَلَيۡكُمۡ فَلَقَٰتَلُوكُمۡۚ فَإِنِ ٱعۡتَزَلُوكُمۡ فَلَمۡ يُقَٰتِلُوكُمۡ وَأَلۡقَوۡاْ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَمَ فَمَا جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ عَلَيۡهِمۡ سَبِيلٗا ٩٠ سَتَجِدُونَ ءَاخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأۡمَنُوكُمۡ وَيَأۡمَنُواْ قَوۡمَهُمۡ كُلَّ مَا رُدُّوٓاْ إِلَى ٱلۡفِتۡنَةِ أُرۡكِسُواْ فِيهَاۚ فَإِن لَّمۡ يَعۡتَزِلُوكُمۡ وَيُلۡقُوٓاْ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَمَ وَيَكُفُّوٓاْ أَيۡدِيَهُمۡ فَخُذُوهُمۡ وَٱقۡتُلُوهُمۡ حَيۡثُ ثَقِفۡتُمُوهُمۡۚ وَأُوْلَٰٓئِكُمۡ جَعَلۡنَا لَكُمۡ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٗا مُّبِينٗا ٩١﴾ [النساء: 88-91].

**ترجمه:** پس چه شده برای شما که درحق منافقین دو دسته شده‌اید و خدا برگردانید (دلهای)ايشانرا (به پستی کفر) به سبب آنچه انجام دادند، آیا می‌خواهید هدایت کنید آنکه را خدا گمراه کرده و آنکه را خدا گمراه کند پس هرگز برای او راهی نخواهی یافت(88) و دوست دارند که کافر شوید چنانکه خودشان کافرند پس مساوی و مانند هم باشید پس، از ایشان دوستی مگیرید تا هجرت کنند در راه خدا(و مسلمان شوند)، پس اگر روگردانیدند (و مهاجم باقی ماندند) بگیریدشان و ایشان را بکشید هر جا یافتید و از ایشان دوست و یاوری مگیرید(89) مگر آنانکه می‌پیوندند به قومی که بین شما و بین ایشان پیمانی باشد و یا نزد شما آیند در حالیکه دلشان را از قتال با شما و از قتال قوم خود بازداشته‌اند و اگر خدا خواسته بود ایشان را بر شما مسلّط کرده بود که با شما قتال کرده بودند، پس اگر از شما کناره گیرند که با شما قتال نکنند و دم از تسلیم زنند پس خدا برای شما راهی علیه ایشان قرار نداده است(90) به زودی کسان دیگری خواهید یافت که می‌خواهند از شما ایمن و از قوم خود ایمن باشند، هر زمان که به سوی فتنۀ کفر برگشت داده شوند در آن سقوط کنند، پس اگر از شما کناره نگیرند و دم از تسلیم نزده و دست از شما بازندارند بگیرید و بکشید ایشان را هرجا ایشان را یافتید و آنانند که تسلط آشکار شما را بر ایشان مقرر داشتیم.(91)

**نکات:** این آیات در حق چندین طائفه نازل شده: طائفۀ اول؛ کسانی بودند که اظهار اسلام نموده پس از آن به کفر برگشتند و به هجرت در راه خدا و ثبات قدم در اسلام تن ندادند و لذا بعضی از مسلمین در حق ایشان دو دل شده بودند، حق‌تعالی فرموده دو دل نباشید اینان کافرند و با ایشان دوستی مکنید. طائفۀ دوم؛ کفاری که با مسلمین پیمانی بسته و درامانند. طائفۀ سوم؛ کسانی که پیمان نبسته‌اند ولیکن خود را در پناه معاهدین درآورده وبا دستۀ دوم پیوند کرده‌اند پس اگر با مسلمین قتال نکنند ودم از تسلیم زنند نباید مسلمین به ایشان تعرّض کنند چنانکه در آیۀ 90 فرموده است. طائفۀ چهارم؛ دستۀ بی‌طرفی هستند که گاهی برای امنیّت خود دم از اسلام زده و گاهی دم از کفر زده برای اینكه از کفّار در امان باشند، پس اگر از مسلمین کناره گرفته و تعرّضی نکنند کاری با آنان نیست و اگر کناره‌گیری نکنند و تسلیم نباشند باید ایشان را برطرف نمود خصوصاً اگر محارب باقی مانده و ایجاد مزاحمت کنند چنانکه آیۀ 91 فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٍ أَن يَقۡتُلَ مُؤۡمِنًا إِلَّا خَطَ‍ٔٗاۚ وَمَن قَتَلَ مُؤۡمِنًا خَطَ‍ٔٗا فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖ وَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُواْۚ فَإِن كَانَ مِن قَوۡمٍ عَدُوّٖ لَّكُمۡ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖۖ وَإِن كَانَ مِن قَوۡمِۢ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٞ فَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ وَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖۖ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ شَهۡرَيۡنِ مُتَتَابِعَيۡنِ تَوۡبَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا ٩٢﴾ [النساء: 92].

**ترجمه:** مؤمن، مؤمنی را نمی‌کشد مگر به خطا و کسی که به خطا مؤمنی را بکشد پس بندۀ مؤمنی آزاد کند و دیه‌ای تسلیم کسان مقتول نماید مگر اینکه ایشان عفو نمایند، پس اگر مقتول از قومی بود که دشمن شمایند(یعنی کافرند) و او(مقتول) مؤمن بوده، پس آزاد کند بندۀ مؤمنی را و اگر مقتول از قومی بود که بین شما و ایشان پیمانی است پس باید به اهل او دیه‌ای داد و بندۀ مؤمنی را آزاد کرد، پس هر‌کس نیافت بر اوست دو ماه روزه پی‌درپی، این توبه‌ای است از دستور خدا و خدا دانا و حکیم بوده است.(92)

**نکات:** جملۀ ﴿فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ...﴾ تا آخر، دلالت دارد که قاتل در قتل خطایی باید دیه بدهد به اضافه بر اینکه باید بنده‌ای آزاد کند. و کلمۀ: ﴿مُّؤۡمِنَةٖ﴾، دلالت دارد که باید بنده­ای که آزاد می­کند، مؤمن باشد. و جملۀ ﴿وَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦٓ﴾، دلالت دارد که باید دیه را به اهل مقتول یعنی وارث او بدهند. و دیۀ انسانی چه در عمد، چه در خطا و چه شبه عمد هزار مثقال طلای خالص سکه‌دار18 نخودی است و یا هزار گوسفند و یا دویست گاو و یا صد شتر و شرح آن در کتاب «احکام القرآن» مسطور است. جملۀ: ﴿فَإِن كَانَ مِن قَوۡمٍ عَدُوّٖ لَّكُمۡ﴾، می‌گوید: اگر مقتول، مؤمن بود، ولی قوم و بستگان او همه از کفارند، در اینجا بر قاتل کفاره لازم است نه دیه زیرا کفّار استحقاق دیۀ مسلمان را ندارند. وجملۀ: ﴿وَإِن كَانَ مِن قَوۡمِۢ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم...﴾ می‌فرماید: اگر مقتول از کفاری بودند که با مسلمین معاهده بسته‌اند باید قاتل به اضافۀ تحریر رقبۀ مؤمنه، دیه را هم بپردازد.

﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا تَبۡتَغُونَ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فَعِندَ ٱللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٞۚ كَذَٰلِكَ كُنتُم مِّن قَبۡلُ فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ فَتَبَيَّنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ٩٤﴾

[النساء: 93-94].

**ترجمه:** و کسی که مؤمنی را عمداً بکشد پس جزای او دوزخ است در حالیکه در آن جاوید است و خدا بر او خشمناک و لعنت کرده او را و مهیّا نموده برای او عذاب بزرگی را(93) ای مؤمنین هنگامی که در راه خدا و جهاد سفر کردید پس تحقیق کنید و ندانسته کاری نکنید و به کسی که به شما اسلام و اظهار اسلام کرده نگویید که تو مؤمن نیستی، شما متاع زندگی پست دنیا را می‌جویید پس نزد خدا بهره‌های بسیاری است، شما کافر بودید از پیش. پس خدا منت گذاشت بر شما و اظهار اسلام شما را پذیرفت، پس جستجو و تحقیق کنید، زیرا خدا به آنچه انجام دهید همواره آگاه بوده است.(94)

**نکات:** آیۀ 94 راجع است به لشکری که رسول خداص فرستاده بود بر سر قومی از کفار در اطراف فدک و در حق ایشان نازل شده و ریاست لشکر با مقداد و یا با غالب نامی، بود، چون به آن محل رسیدند، تمام کفّار فرار کردند، مگر «مرداس» نامی که چوپانی می‌کرد، او به اعتماد اینکه مسلمان شده فرار نکرد و گوسفندان خود را در غاری از کوه جای داد. سپس چون لشکر اسلام نزدیک شدند و «الله أكبر» گفتند او نیز «الله أكبر» گفت و از کوه پایین آمد و شهادتین بر زبان جاری کرد. امّا لشکر اسلام اعتناء نکردند با اینکه شهادتین او را شنیدند، اسامۀ بن زید او را کشت و گوسفندان او را به غنیمت راند. چون رسول خداص خبر شد بسیار آشفته گردید و پریشان([[468]](#footnote-468)). و آیۀ فوق بر او نازل گردید. جملۀ: ﴿فَتَبَيَّنُواْ﴾ تکرار شده معلوم می‌شود تحقیق واجب مؤکّد است و نباید ندانسته کاری کرد، خصوصاً در تکفیر و قتل کسی. متأسفانه زمان ما برعکس این دستور، روحانی نمایان به زودی بدون تحقیق این گناه بزرگ را مرتکب می‌شوند و تحقیق نکرده و سخن طرف را از خود او نشنیده، فوری او را تکفیر می‌کنند. جملۀ: ﴿أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ...﴾ دلالت دارد که هر‌كس شهادتین گفت باید پذیرفت و خون، مال و آبروی او محترم و محفوظ است، وجملۀ: ﴿تَبۡتَغُونَ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾، دلالت دارد که تکفیر کنندگان مردم مسلمان و یا تفسیق‌کنندگانِ بدون تحقیق، دنیاپرست بوده و فعلاً بسیاری از مراجع دینی که از قرآن و اسلام بیگانه‌اند و برای حسد، کوته‌نظری و بی‌خبری مردم را لعن، تکفیر و تفسیق می‌کنند برای طمع دنیاست.

﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ دَرَجَةٗۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٩٥ دَرَجَٰتٖ مِّنۡهُ وَمَغۡفِرَةٗ وَرَحۡمَةٗۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمًا ٩٦﴾ [النساء: 95-96].

**ترجمه:** آن عده از مؤمنین که از جهاد تقاعد می‌کنند باستثنای آنانکه صاحب عذر و ضررند، با آنانکه در راه خدا به اموال و جانها جهاد می‌کنند مساوی نیستند، خدا برتری داده مجاهدین به اموال و جانها را بر متقاعدین، به یک درجه و هر یک را خدا وعدۀ نیکوتر داده و برتری داده خدا مجاهدین را بر قاعدین به اجر بزرگ(95) و به درجاتی از جانب خود و برتری داده ایشان را به آمرزش و رحمت و خدا همیشه آمرزنده و رحیم بوده است.(96)

**نکات:** در این آیه یکجا درجه مفرد آورده و یکجا درجات جمع آورده و مقصود این است که خدا برتری داده مجاهدین را بر قاعدین با عذر به یک درجه به دلیل کلمۀ درجه و بر قاعدین بدون عذر به درجاتی. و عذر هم بر دو قسم است: عذر بدنی، مانند کور و لنگ. و عذر مالی، مانند فقر. و کلمۀ: ﴿غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ﴾ دلالت دارد که جهاد از صاحبان عذر موجه ساقط است.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمۡۖ قَالُواْ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ قَالُوٓاْ أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ٩٧ إِلَّا ٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ حِيلَةٗ وَلَا يَهۡتَدُونَ سَبِيلٗا ٩٨ فَأُوْلَٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعۡفُوَ عَنۡهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَفُوًّا غَفُورٗا ٩٩ ۞وَمَن يُهَاجِرۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗۚ وَمَن يَخۡرُجۡ مِنۢ بَيۡتِهِۦ مُهَاجِرًا إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ يُدۡرِكۡهُ ٱلۡمَوۡتُ فَقَدۡ وَقَعَ أَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١٠٠﴾ [النساء: 97-100].

**ترجمه:** به راستی آنان را که فرشتگان قبض روح می‌کنند، در حالی که آنان به خود ستم کرده‌اند، فرشتگان گویند در چه حالی بودید؟ گویند ما در زمین ناتوان و زبون بودیم، (فرشتگان) گویند آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن مهاجرت کنید، پس آنان جایگاهشان دوزخ و بد بازگشتی است(97) مگر ناتوانان از مردان، زنان و اطفالی که حیله‌ای نتوانند و راهی (برای نجات) نیابند(98) پس آنان را شاید خدا مورد عفو نماید و خدا بخشندۀ آمرزنده است(99) و هر‌كس در راه خدا مهاجرت کند محل اقامت بسیار و وسعتی می‌یابد و آنکه از خانۀ خود خارج شود برای مهاجرت به سوی خدا و رسول او سپس مرگ او را دریابد پس محققا أجر او بر خدا لازم شده و خدا آمرزندۀ رحیم بوده است.(100)

**نکات:** کلمۀ: ﴿فِيمَ كُنتُمۡ﴾، دلالت دارد که ملائکه از مستضعفین و کسانی که در دین خود ضعیفند نیز سؤال و بازخواست می‌کنند که چرا در امر دین خود را عالم و توانا نکردید و عذر ایشان پذیرفته نیست مگر کسانی که چاره‌ای نداشته و راهی برای دانش و عمل دینی نداشته‌اند. و جملۀ ﴿...يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗ﴾، دلالت دارد که اگر کسی برای تعلیم و حفظ دین خود مهاجرت کرد خدا برای او گشایشی بوجود می‌آورد و محل بهتری برای او پیدا می‌شود. و از سرتاسر این آیات استفاده می‌شود که هجرت برای حفظ دین واجب است.

﴿وَإِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْۚ إِنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ كَانُواْ لَكُمۡ عَدُوّٗا مُّبِينٗا ١٠١ وَإِذَا كُنتَ فِيهِمۡ فَأَقَمۡتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلۡتَقُمۡ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُم مَّعَكَ وَلۡيَأۡخُذُوٓاْ أَسۡلِحَتَهُمۡۖ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلۡيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمۡ وَلۡتَأۡتِ طَآئِفَةٌ أُخۡرَىٰ لَمۡ يُصَلُّواْ فَلۡيُصَلُّواْ مَعَكَ وَلۡيَأۡخُذُواْ حِذۡرَهُمۡ وَأَسۡلِحَتَهُمۡۗ وَدَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡ تَغۡفُلُونَ عَنۡ أَسۡلِحَتِكُمۡ وَأَمۡتِعَتِكُمۡ فَيَمِيلُونَ عَلَيۡكُم مَّيۡلَةٗ وَٰحِدَةٗۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ إِن كَانَ بِكُمۡ أَذٗى مِّن مَّطَرٍ أَوۡ كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَن تَضَعُوٓاْ أَسۡلِحَتَكُمۡۖ وَخُذُواْ حِذۡرَكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا ١٠٢﴾

[النساء: 101-102].

**ترجمه:** و چون در زمین قدم زدید (برای سفر)، پس اگر خوف دارید که کفار شما را به خطر و فتنه اندازند، باکی بر شما نیست که نماز خود را کوتاه کنید؛ به راستی که کافران برای شما دشمن آشکارند(101) و چون (تو) در میانشان بودی و(هنگام جنگ) برایشان نماز را برپا داشتی، پس باید عدّه‌ای از ایشان با تو بایستند و اسلحۀ خود را در برگیرند، پس چون سجده کردند باید (بروند و) پشت سر شما باشند. وعدّۀ دیگری که نماز نکرده‌اند بیایند با تو نماز بخوانند و باید برحذر باشند و اسلحۀ خود را دربرگیرند، کافران دوست دارند که از اسلحه و متاعهای خود غافل شوید پس یک مرتبه بر شما بتازند و اگر به شما از باران رنجی باشد و یا بیمار باشید باکی بر شما نیست که اسلحۀ خود را فروگذارید، ولی برحذر باشید، به راستی که خدا برای کافرین عذاب خوارکننده­ای مهیّا نموده است.(102)

**نکات:** جملۀ ﴿وَإِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ...﴾ دلالت دارد که اگر به پای خود مسافرت در زمین کردید حکم قصر می‌آید، ولی با طیّاره و یا با ماشین در هر صورت، چنین نیست([[469]](#footnote-469)). و جملۀ: ﴿إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ﴾، دلالت دارد که اگر در سفر، خوف از خطر کفّار باشد قصر است و إلاّ خیر([[470]](#footnote-470)). آری اگر سفر با قدم باشد و خوف نیز باشد، در سفر هشت فرسخی که زحمت و زمان سیرِ آن کمتر از یک روز نیست، باید قصر نمود، چنانکه رسول خداص در سفر هشت فرسخی قصر نمود. جملۀ: ﴿وَإِذَا كُنتَ فِيهِمۡ فَأَقَمۡتَ لَهُمُ...﴾ دلالت دارد که نماز جماعت را درحال جنگ نباید ترک نمود و طریقۀ جماعت در جنگ همانطوری است که در آیه ذکر شده که مجاهدین دو قسمت شوند: عدّه‌ای در مقابل دشمن ایستاده و عدّه‌ای می‌روند اقتداء به امام کرده، رکعت اول را با امام می‌خوانند، چون سجدۀ رکعت اول را تمام کردند برخاسته و جلو دشمن می‌روند و عدّۀ دیگری که نماز نخوانده‌اند می‌روند در رکعت دوم به امام اقتداء می‌کنند و هر عدّه، تتمه وباقی نماز خود را در بین راه و یا در مقابل دشمن به اتمام می‌رسانند. جملۀ ﴿وَلۡيَأۡخُذُوٓاْ أَسۡلِحَتَهُمۡ﴾، که در آیه مکرّر شده دلالت دارد بر اهمیّت اسلحه که مسلمین باید همواره اسلحه داشته باشند و از اسلحه و تجهیزات جنگی خود غفلت نورزند و نیز استفاده می‌شود که اسلحه پاک است، پس روایت کافی (ج 3 ص 400 چاپ آخوندی) در باب «اللِّبَاسُ الَّذِي تُكْرَهُ الصَّلَاة فِیِه» (حدیث 13) که از حضرت صادق روایت شده که فرمود: «لَاتَجُوزُ الصَّلَاةُ فِي شَيْ‏ءٍ مِنَ الْـحَدِيدِ؛ فَإِنَّهُ نَجَسٌ‏مَمسُوخ» یعنی: «نماز در هیچ چیز از آهن جائز نیست زیرا آهن نجس است و مسخ شده» مجعول می‌باشد. و جملۀ: ﴿وَلۡيَأۡخُذُواْ حِذۡرَهُمۡ﴾ دلالت دارد که مسلمین همواره باید از کفار برحذر، هوشیاری و احتیاطات خود را از دست ندهند و مبادا غافلگیر شوند.

﴿فَإِذَا قَضَيۡتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمۡۚ فَإِذَا ٱطۡمَأۡنَنتُمۡ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَۚ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا ١٠٣ وَلَا تَهِنُواْ فِي ٱبۡتِغَآءِ ٱلۡقَوۡمِۖ إِن تَكُونُواْ تَأۡلَمُونَ فَإِنَّهُمۡ يَأۡلَمُونَ كَمَا تَأۡلَمُونَۖ وَتَرۡجُونَ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا يَرۡجُونَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ١٠٤﴾ [النساء: 103-104].

**ترجمه:** پس چون نماز را به­جای آوردید، خدا را یاد کنید در حال قیام و نشسته و بر پهلوهای خود (یعنی خوابیده)، پس چون مطمئن (و از دشمن آسوده) شدید اقامۀ همان نماز (معهود) را نمایید زیرا که نماز بر مؤمنین به وقت معین واجب شده است(103) و سست نشوید در دنبال‌کردن این قوم، اگر شما دردمند می‌شوید پس محقّقاً ایشان نیز دردمند می‌شوند چنانکه شما دردمند می‌شوید و شما امید دارید از خدا آنچه را ایشان امید ندارند وخدا دانای حکیم بوده است.(104)

**نکات:** مقصود از ﴿فَإِذَا قَضَيۡتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ «إِذَا أَرَدْتُمْ فِعْلَ الصَّلَاةِ فِي الْـحَرْبِ‏ُِِِ»**([[471]](#footnote-471))** می‌باشد، زیرا این آیات در وظایف حال جنگ نازل شده و رسول خداص فرموده: «الصَّلَاةُ لَا تُتْرُكُ بِحَالٍ». یعنی نماز را به هیچ حالی نباید ترک نمود. و جملۀ: ﴿وَتَرۡجُونَ مِنَ ٱللَّهِ...﴾ دلالت دارد بر اینکه مؤمن چه در حال غالب‌شدن و چه در حال مغلوب‌شدن، به خدا امید دارد، ولی کافر که پشت پا به دین زده، در این احوال به جایی امید ندارد. پس مؤمن که همواره امیدوار است نباید در جهاد سستی کند. از آیۀ 103 معنی دیگری نیز کرده‌اند ولی ظاهر همین است که ذکر شد.

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيمٗا ١٠٥ وَٱسۡتَغۡفِرِ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١٠٦ وَلَا تُجَٰدِلۡ عَنِ ٱلَّذِينَ يَخۡتَانُونَ أَنفُسَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمٗا ١٠٧ يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلَا يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمۡ إِذۡ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرۡضَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطًا ١٠٨ هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ جَٰدَلۡتُمۡ عَنۡهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فَمَن يُجَٰدِلُ ٱللَّهَ عَنۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيۡهِمۡ وَكِيلٗا ١٠٩﴾ [النساء: 105-109].

**ترجمه:** به راستی كه ما به سوی تو نازل كرديم اين كتاب را به حق، تا بين مردم به آنچه خدا به تو ارائه داده حكم كنی و برای خائنين طرفدار مباش (105) و از خدا طلب آمرزش كن زيرا خدا آمرزنده رحيم بوده است (106) و دفاع مكن از كسانی كه به خود خيانت می كنند، زيرا خدا خيانتكار گنه كار را دوست نمی دارد (107) خيانت خود را از مردم پنهان می كنند و از خدا پنهان نمی كنند و حال آنكه خدا با ايشان است هنگامی كه شبانه به تدبير سخنانی می گويند كه خدا را خوش نيايد و خدا به آنچه می كنند محيط است (108) و هان شمایيد آنان كه از ايشان دفاع می‌كنيد در زندگی دنيا، پس كيست كه مجادله كند با خدا از طرف ايشان در روز قيامت يا چه كس وكيل بر ايشان می باشد (109)

**نکات:** جملۀ: ﴿لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ﴾، دلالت دارد که باید رسول خداص طبق وحی حکم کند و از خود نباید حکمی صادر کند و این آیه دلالت می‌کند که رأی علماء در دین حجیّت ندارد مگر اینکه طبق وحی باشد. و جملۀ ﴿وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيمٗا﴾، دلالت دارد که طرفداری از خائن حرام است و نباید از خائن طرفداری کرد و نباید به او منصبی داد و نباید او را مصدر اموری قرار داد. حال اگر کسی بگوید چگونه رسول خداص و یا امیرالمؤمنین بعضی از خائنین را مانند زیاد بن أبیه، یا اشعث بن قیس ... را مصدر أمور و فرماندار کردند؟ جواب این است كه؛ رسول‌خداص و یا حضرت علی مطلع به احوال این اشخاص نبوده و از خیانت ایشان آگاه نبوده‌اند. و هم‌چنین هر یک از خلفاء و زمامداران اگر خائنی را مصدر کاری قرار دهند بدون علم، اشکالی ندارد، ولی باید متوجّه باشند که اگر خیانتی کردند فوری معزول شوند.

﴿وَمَن يَعۡمَلۡ سُوٓءًا أَوۡ يَظۡلِمۡ نَفۡسَهُۥ ثُمَّ يَسۡتَغۡفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١١٠ وَمَن يَكۡسِبۡ إِثۡمٗا فَإِنَّمَا يَكۡسِبُهُۥ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا ١١١ وَمَن يَكۡسِبۡ خَطِيٓ‍َٔةً أَوۡ إِثۡمٗا ثُمَّ يَرۡمِ بِهِۦ بَرِيٓ‍ٔٗا فَقَدِ ٱحۡتَمَلَ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ١١٢﴾

[النساء: 110-112].

**ترجمه:** و آنکه عمل بدی مرتکب شود و یا به خود ستم کند سپس از خدا آمرزش طلبد، خدا را آمرزندۀ رحیم می‌یابد(110) و آنکه گناهی فراهم کند، پس جز این نیست که بر ضرر خودش فراهم می‌کند و خدا دانای حکیم است (111) و آنکه خطایی و یا گناهی فراهم کند سپس به تهمت آن را بر بی‌گناهی بیندازد پس حقیقتا بار بهتان و گناه آشکاری را حمل نموده است.(112)

**نکات:** فرق بین سوء و ظلم به نفس شاید این باشد که سوء چیزی است که ضررش به غیر برسد ولی ظلم به نفس گناهی است که فقط به خود عامل زیان رساند. و مقصود از ﴿ثُمَّ يَسۡتَغۡفِرِ ٱللَّهَ...﴾ فقط گفتن استغفرالله نیست بلکه گفتن آن است با شرایطش که توبه، اصلاح و جبران مافات باشد.

﴿وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ وَرَحۡمَتُهُۥ لَهَمَّت طَّآئِفَةٞ مِّنۡهُمۡ أَن يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡۖ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيۡءٖۚ وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُۚ وَكَانَ فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ عَظِيمٗا ١١٣﴾ [النساء: 113].

**ترجمه:** و اگر فضل و رحمت خدا بر تو نبود، بدون شک طایفه‌ای از ایشان قصد داشتند که تو را گمراه کنند و گمراه نمی‌کنند مگر خودشان را و به هیچ وجه به تو زیان نمی‌رسانند و خدا نازل نمود بر تو کتاب و حکمت را و آنچه نمی‌دانستی تو را آموخت و فضل خدا بر تو بزرگ بوده است.(113)

**نکات:** مقصود از ﴿فَضۡلُ ٱللَّهِ﴾، نبوت است؛ و از رحمت، سایر نعمتها می‌باشد. و مقصود از جملۀ: ﴿...أَن يُضِلُّوكَ﴾، این است که اصحاب او می‌آمدند سخنانی برخلاف واقع و شهادتهایی به نفع یکدیگر می‌دادند در مرافعات، در حالی که رسول خداص مأمور به ظاهر بود و باطن ایشان را نمی‌دانست و بدین جهت حضرت را در حکم باطل وخطا وارد می‌ساختند ولی خدا او را آگاه می‌کرد. و جملۀ: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُ﴾، دلالت دارد که رسول خداص قبل از وحی چیزی نمی‌دانسته. و جملۀ: ﴿وَكَانَ فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ عَظِيمٗا﴾ دلالت دارد که نبوّت امری است تفضّلی و به ریاضت و زهد و امثال اینها، تحصیلی نیست.

﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۢ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١١٤ وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 114-115].

**ترجمه:** در بسیاری از نجواهای ایشان خیری نیست مگر کسی که (درنجوای خود) امر به صدقه و یا کار نیک و یا اصلاح بین مردم کند(یعنی نجوایش به یکی از این سه امر باشد) و هر‌کس برای جستن خشنودی‌های خدا چنین کند، پس به زودی اجر بزرگی به او می‌دهیم(114) و هر‌کس پس از آنکه هدایت برای او روشن شده، با رسول مخالفت و دشمنی کند و به غیر راه مؤمنین برود (راهی جز راه مؤمنین پیش گیرد)، او را واگذاریم به آنچه دوست دارد و او را به دوزخ درآوریم که بد سرانجامی است.(115)

**نکات:** این آیات با بسیاری از آیات گذشته اگرچه عام است و تا قیامت، شامل هرمکلفی می‌شود، ولی نازل شده در حق منافقین، از آن جمله طعمه بن ابیرق است که زرهی از عموی خود دزدید و آن را به گردن یک مرد یهودی گذاشت، آن مرد یهودی نزد رسول خداص آمد و بی‌گناهی خود را اظهار داشت، ولی قبیلۀ طعمه نزد رسول خداص آمده و از طعمه دفاع کرده و رسول خداص را به اشتباه انداختند تا اینکه آیۀ 105 نازل شد و طعمه چون فهمید وحی طبق واقع آمده و حق بر او روشن شد با این حال از مدینه گریخت و به مکه رفت و پنهان شد، روزی به خانۀ حجاج رفت و او وی را گرامی داشت زیرا طعمه مهمان او شد و در آنجا چند روزی ماند، سپس خیال کرد در درون خانه زرهی نهفته، چون شب شد آنجا را نقب زد و به درون آن رفت، در آنجا پوستهایی خام و خشک بود، پایش بدانها گرفت و به زمین خورد، صاحبخانه بیدار شد و او را گرفت و بیرون آورد، اهل مکه گفتند او را سنگسار کنیم، حجاج گفت اگرچه بد کرده اما مهمان است و مهمان را نباید کشت، پس او را به خواری از مکه بیرون کردند، او به قبیلۀ بنی‌سلیم که بت‌پرست بودند پناه برد و مرتد گشت و در آنجا زیر دیواری رفت و مرد، پس چون با اینکه فهمید وحی رسول خداص حق بوده باز به راه خلاف رفت، عاقبت او دوزخ شد. و در جملۀ: ﴿مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ﴾، دلالت دارد که دین باید با دلیل و برهان روشن باشد تا خدا مخالف او را عذاب کند. و مقصود از کلمۀ ﴿ٱلۡهُدَىٰ﴾، دلیل است و تبیّن علم به آن دلیل است. جملۀ: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ﴾ دلالت دارد بر حرمت مخالفت رسول خداص، و دیگر اینکه چون مخالفت با او حرام است پس او صادق است و دیگر اینکه دلالت بر وجوب متابعت رسول دارد. وجملۀ: ﴿وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ دلالت دارد که مسلمان نباید از راه مؤمنین جدا شود و به راهی غیر راه آنان برود و دیگر اینکه دلالت دارد برحجیّت اجماع مسلمین اگر تمام مسلمین حکمی و چیزی را مسلّم دانستند مخالفت با آنان جایز نیست و دلالت دارد بر حرمت تفرقه و جداساختن خود از مؤمنین.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١١٦ إِن يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ إِنَٰثٗا وَإِن يَدۡعُونَ إِلَّا شَيۡطَٰنٗا مَّرِيدٗا ١١٧ لَّعَنَهُ ٱللَّهُۘ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنۡ عِبَادِكَ نَصِيبٗا مَّفۡرُوضٗا ١١٨ وَلَأُضِلَّنَّهُمۡ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمۡ وَلَأٓمُرَنَّهُمۡ فَلَيُبَتِّكُنَّ ءَاذَانَ ٱلۡأَنۡعَٰمِ وَلَأٓمُرَنَّهُمۡ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلۡقَ ٱللَّهِۚ وَمَن يَتَّخِذِ ٱلشَّيۡطَٰنَ وَلِيّٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ فَقَدۡ خَسِرَ خُسۡرَانٗا مُّبِينٗا ١١٩ يَعِدُهُمۡ وَيُمَنِّيهِمۡۖ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا ١٢٠ أُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنۡهَا مَحِيصٗا ١٢١﴾ [النساء: 116-121].

**ترجمه:** محقّقا خدا نمی‌آمرزد شرک‌آوردن به او را و می‌آمرزد مادون شرک را برای هرکس بخواهد و آنکه شریک برای خدا قائل شود، پس به تحقیق گمراه شده گمراهی دوری(116) نمی‌خوانند غیر از خدا مگر زنان و مادگانی را، نمی‌خوانند مگر شیطان سرکشی را (117) خدا او را دور از رحمت کرد. واو گفت البته خواهم گرفت از بندگانت بهرۀ معیّنی را (118) و البتّه و محقّقاً گمراه خواهم کرد ایشان را و آنان را به آرزو می‌کشانم و البتّه آنان را امر کنم که گوشهای چهارپایانشان را بشکافند و به آنان البته فرمان دهم که خلقت خدا را تغییر دهند و هر‌کس شیطان را دوست بگیرد نه خدا را، پس به تحقیق زیان کرده زیان آشکاری(119) وعده می‌دهد ایشان را و به آرزو می‌کشاند ایشان را و شیطان وعده نمی‌دهد به ایشان مگر غرور و فریب(120) ایشان مأوایشان دوزخ است و از دوزخ گریزی نیابند.(121)

**نکات:** جملۀ ﴿لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ﴾، دلالت دارد که شرک قابل عفو نیست. و شرک بر چهار نوع است چنانچه توحید نیز بر چهار نوع است: **توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی و توحید عبادی**. و در مقابل هر یک از اینها یک نوع شرک است: امّا توحید ذاتی این است که در مقابل ذات حق موجود دیگری را جزء او و یا مقابل او قدیم قرار ندهیم یعنی ذات او بسیط واحد قدیم است که اگر چیز دیگری را قدیم و یا جزء ذات او بدانیم شرک است. و امّا توحید صفاتی این است که صفات خدا را به مخلوق او ندهیم و دیگر اینکه صفات او را عین ذات او بدانیم مثلاً قدرت و علم او را عین ذات او بدانیم و قدرت و علم او را برای مخلوقی قایل نشویم. و امّا توحید افعالی این است که کارهای او را به مخلوقی نسبت ندهیم مثلاً او خالق و رازق است نه دیگری و اگر افعال او را به مخلوقی نسبت دهیم شرک است. و امّا توحید عبادی این است که غیر او را عبادت و کرنشی چون کرنش برای او ننماییم و غیر او را در موقع عبادت نخواهیم و به عنوان عبادت غیر او را نخوانیم و غیر او را خیرخواه‌تر و مهربانتر از او ندانیم، که در این صورت مبتلا به شرک خواهیم شد. وجملۀ ﴿...إِلَّآ إِنَٰثٗا﴾، دلالت دارد که مشرکین بتهای خود را به شکل زن مجسم کرده بودند و ملائکه را که می‌خوانند دختران خدا می‌دانستند، و به اضافه چون بتها بی‌روح و جامد بودند و هرموجودی که بی‌جان باشد عرب او را مؤنّث می‌داند یعنی به کلمۀ تأنیث به آن اشاره می‌کند.

و مقصود از جملۀ: ﴿وَإِن يَدۡعُونَ إِلَّا شَيۡطَٰنٗا﴾، این است که دعوت شیطان را اجابت کرده و او را اطاعت می‌کردند و هر‌کس امر غیر خدا را مطاع بداند گویا عبادت غیر را کرده است، به اضافه هر‌کس عبادت معبودی را کند او را در حوائج می‌‌خواند و لذا خدا فرموده: ﴿إِن يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ إِنَٰثٗا﴾.و مقصود از قول شیطان که گوید ﴿وَلَأُمَنِّيَنَّهُمۡ﴾، این است که به واسطۀ آرزوهای طولانی و حرص دنیاطلبی ایشان را به کفر و عصیان وارد می‌کنم و به وعده‌های پوچ غرورآمیز ایشان را از دین خدا باز می‌دارم، چنانکه خدا فرموده: ﴿وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا﴾، و به امور بدعت به نام دین مغرور می‌کند، ﴿وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾.

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَنُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٗاۚ وَمَنۡ أَصۡدَقُ مِنَ ٱللَّهِ قِيلٗا ١٢٢ لَّيۡسَ بِأَمَانِيِّكُمۡ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِۗ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٢٣ وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ نَقِيرٗا ١٢٤﴾ [النساء: 122-124].

**ترجمه:** و آنان که ایمان آورده و عملهای شایسته کنند به زودی به باغهایی که از زیر آنها نهرها جاری است واردشان می‌کنیم که در آنها همواره تا أبد بمانند وعدۀ خدای­تعالی حق است و کیست که از خدا در قول راستگوتر باشد(122) (ثواب و عقاب) به خواسته‌ها و آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، هر‌کس عمل بدی کند به آن جزا داده شود و برای او غیر از خدا نه دوستی یافت شود و نه یاوری(123) و هر که از کارهای شایسته انجام دهد، از مرد و یا زن، در حالی‌که ایمان داشته باشد پس ايشان وارد بهشت می‌شوند و به اندازۀ نقیری ستم نمی‌شوند.(124)

**نکات:** حق‌تعالی پس از آنکه به بشر هشدار داده که گول شیطان را نخورند و به ایمان و عمل صالح بپردازند و برای هر عملی پاداش و کیفری قرار داده در جملۀ: ﴿لَّيۡسَ بِأَمَانِيِّكُمۡ...﴾ فرموده هیچ به آرزو و امیدِ بی‌عمل نباید گول خورد و کسی خود را لوس نکند نه مسلمین و نه اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری را طبق خیال و آرزو جزا نیست بلکه هر‌کس عمل بدی کند چه مؤمن و چه کافر کیفری دارد که باید به کیفر خود برسد و جز خدا، نه دوستی، نه خیر خواهی و نه یار و یاوری برای احدی است و کسی بهتر از خدا برای بندگانش نیست و زن و مرد در این قانون فرقی ندارند طبق جملۀ: ﴿مِن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ﴾. و ﴿نَقِيرٗا﴾ گودالی یا شکاف روی هستۀ خرما و کنایه از چیز بسیار اندک است.

﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ دِينٗا مِّمَّنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ وَٱتَّبَعَ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۗ وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبۡرَٰهِيمَ خَلِيلٗا ١٢٥ وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطٗا ١٢٦﴾

[النساء: 125-126].

**ترجمه:** و کیست که دین او نیکوتر باشد از آنکه خود را تسلیم خدا کند و اسلام آورد در حالیکه نیکوکار باشد واز آئین معتدل ابراهیم پیروی کند و خدا ابراهیم را دوست گرفته است(125) و اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا به هر چیزی محیط بوده است.(126)

**نکات:** چون حضرت ابراهیم از هرجهت تسلیم خدا گردید، خدا پیروی آئین او را بر مسلمین لازم و آئین او را جزء آئین محمدص قرار داده، زیرا ابراهیم «مَنَعَ النَّاسَ مِنْ عِبَادَةِ الأَوْثَانِ، وَسَلَّمَ نَفْسَهُ لِلنِّیرانِ، وَحَضَرَ وَلَدَهُ لِلقُرْبَانِ، وَمَالَهُ للضَّعِیفَانِ، وَلِذَا صَارَ خلیلاً لِلرَّحْمَنِ»**([[472]](#footnote-472))**. اگر کسی بگوید چگونه به بعضی از انبیاء، حبیب و خلیل خدا می‌توان گفت امّا پسر خدا نمی‌توان گفت؟ جواب این است که حبیب و خلیل جنسیّت را لازم ندارد ولی بُنُوّت جنسیت را لازم دارد. «سبحان‌الله عن الجنسیة».

﴿وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِۖ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِيهِنَّ وَمَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ فِي يَتَٰمَى ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا تُؤۡتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرۡغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ وَٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلۡوِلۡدَٰنِ وَأَن تَقُومُواْ لِلۡيَتَٰمَىٰ بِٱلۡقِسۡطِۚ وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِهِۦ عَلِيمٗا ١٢٧﴾

[النساء: 127].

**ترجمه:** و از تو دربارۀ زنان فتوی می‌طلبند، بگو خدا دربارۀ ایشان برای شما فتوی می‌دهد و(همچنین) آنچه در این کتاب بر شما خوانده می‌شود دربارۀ زنان یتیمی که آنچه برایشان مقرّر شده به ایشان نمی‌دهید و رغبت دارید که نکاحشان کنید و دربارۀ کودکان ناتوان و دربارۀ اینکه برای یتیمان به عدالت قیام کنید و آنچه از خوبی بجا آرید محقّقا خدا به آن داناست.(127)

**نکات:** در زمان جاهلیّت به زنان، اطفال و دختران ارث نمی‌دادند ارث میت از کسی بود که بتواند سوار اسب شود و به میدان کارزار برود و دیگر اینکه دختران یتیم را اگر خوشگل و دارای مال بودند تزویج می‌کردند و مال او را می‌خوردند و اگر بد‌شکل بود از تزویج ممنوع می‌شد تا بمیرد و کسی نبود برای ایشان دادرسی کند تا اینکه اسلام آمد و از رسول خداص دربارۀ ایشان استفتاء شد. جملۀ: ﴿قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ﴾، دلالت دار که رسول خداص حق فتوی ندارد بلکه باید فتوای خدا را برای مردم بگوید، در این صورت چگونه در زمان ما مردم را به تقلیدی که در اسلام نبوده واداشته‌اند و عده‌ای هم بنام مفتی هر چه ظن ایشان رسید فتوی می‌دهند. و مقصود از جملۀ: ﴿وَمَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ...﴾ همان آیات اوائل سورۀ نساء است که باید ارث دختران و زنان را بدهند و دختران یتیم را بدون إذن‌شان نکاح نکنند و غیر از عدالت کاری نکنند، پس آیات اول سوره به هم مربوط است و چیزی ساقط و یا تحریف نشده است([[473]](#footnote-473)).

﴿وَإِنِ ٱمۡرَأَةٌ خَافَتۡ مِنۢ بَعۡلِهَا نُشُوزًا أَوۡ إِعۡرَاضٗا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يُصۡلِحَا بَيۡنَهُمَا صُلۡحٗاۚ وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞۗ وَأُحۡضِرَتِ ٱلۡأَنفُسُ ٱلشُّحَّۚ وَإِن تُحۡسِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ١٢٨﴾ [النساء: 128].

**ترجمه:** و اگر زنی از شوهرش ترس ناسازگاری و دوری‌گزیدن داشت بر زوجین باکی نیست که بین خودشان اصلاح کنند صلح خوبی و این صلح بهتر است و بخل به جانهای آدمی حاضر شده و اگر نیکی کنید و پرهیزگار باشید محقّقا خدا به آنچه عمل می‌کنید آگاه است.(128)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿...أَن يُصۡلِحَا بَيۡنَهُمَا...﴾ این است که اگر زن از بی‌مهری و یا طلاق شوهرش بیمناک است می‌تواند مقداری از مهریّۀ خود را به او ببخشد و یا از حق همخوابی و یا از نفقه صرف‌نظر کند تا زوج به اعراض و یا طلاق نپردازد زیرا بیشتر بی‌مهری و بیدادگری مردان از بخل است که از دادن نفقه و یا حقوق دیگر بخل دارند و اگر زن مقداری از حق خود بگذرد و مرد به نیکی و پرهیزگاری و عدالت گراید بین ایشان اصلاح خواهد شد.

﴿وَلَن تَسۡتَطِيعُوٓاْ أَن تَعۡدِلُواْ بَيۡنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوۡ حَرَصۡتُمۡۖ فَلَا تَمِيلُواْ كُلَّ ٱلۡمَيۡلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلۡمُعَلَّقَةِۚ وَإِن تُصۡلِحُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١٢٩ وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغۡنِ ٱللَّهُ كُلّٗا مِّن سَعَتِهِۦۚ وَكَانَ ٱللَّهُ وَٰسِعًا حَكِيمٗا ١٣٠﴾ [النساء: 129-130].

**ترجمه:** و شما میان زنان هرگز نمی‌توانید عدالت کنید واگرچه حریص باشید (به این عدالت)، پس (از زنی که میلتان به او کم است) به کلی روگردان مشوید که زنی را سرگردان رها کنید، و اگر به اصلاح و تقوی بپردازید پس محقّقا خدا آمرزنده و رحیم است(129) و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند خدا هر یک را از سعۀ رحمت خود بی‌نیاز و غنی می‌گرداند و خدا گشایش‌دهنده و حکیم است.(130)

**نکات:** در آیات اول سوره امر به عدالت کرده و در این آیه می‌فرماید: هرگز نمی‌توانید به عدالت قیام کنید، مقصود این است که باید در نفقه، کسوه و سکنی عدالت کنید و امّا عدالت در میل قلبی ممکن نیست زیرا میل قلبی به آن زنی که خوشگل و خوش‌اخلاق می‌باشد بیشتر و تساوی در محبّت قلبی برای آدمی ممکن نیست، پس اگر انسان به یکی از زنان متمامیل شد، نباید از دیگری روگردان و او را سرگردان و رها کند چنانچه در آیه بیان شده. و اینکه در خاتمۀ تمام این آیات مکرر شده ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِهِۦ عَلِيمٗا﴾([[474]](#footnote-474))، ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا﴾([[475]](#footnote-475))، ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا﴾([[476]](#footnote-476))، ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ وَٰسِعًا حَكِيمٗا﴾([[477]](#footnote-477))﴿وَكَانَ ٱللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدٗا﴾([[478]](#footnote-478))، برای این است که به مردان بفهماند که خدا با اینکه دانا، بی‌نیاز، آگاه و صاحب اختیار بندگان است با این حال برای بندگان مهربان، آمرزنده و وسعت‌دهنده است، پس شما که سرپرست زنان و یا یتیمان می‌باشید از قدرت خود سوءاستفاده مکنید و دارای گذشت و مهربان باشید و تا می‌توانید به صلح و اصلاح بپردازید.

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَلَقَدۡ وَصَّيۡنَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَإِيَّاكُمۡ أَنِ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ وَإِن تَكۡفُرُواْ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدٗا ١٣١ وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ١٣٢ إِن يَشَأۡ يُذۡهِبۡكُمۡ أَيُّهَا ٱلنَّاسُ وَيَأۡتِ بِ‍َٔاخَرِينَۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرٗا ١٣٣﴾ [النساء: 131-133].

**ترجمه:** و اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و محقّقا (بدانید که) به اهل کتاب پیش از شما و به شما سفارش کردیم که از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید و اگر کافر شوید( و یا کفران کنيد) پس به طور تحقیق اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا بی‌نیاز و ستايش شده و ستوده است(131) و اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا برای وکالت کافی است(132) اگر بخواهد شما را می‌برد(فانی می‌کند) ای مردم و دیگران را می‌آورد و خدا بر این تواناست.(133)

**نکات:** کلمۀ: ﴿لِلَّهِ﴾ اختصاص در ملکیّت، مالکیت، سلطنت و اختیار را می‌رساند که تمام جهان از جهت ملک، سلطنت و اختیار مخصوص خدای تواناست و کسی در آن، اختیار و تسلّطی ندارد و این مطلب را در این آیات مکرّر کرده تا بندگان را به این امر آشنا سازد و تا بندگان به یکدیگر ستم نکنند.

﴿مَّن كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ ٱلدُّنۡيَا فَعِندَ ٱللَّهِ ثَوَابُ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا ١٣٤ ۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ أَوِ ٱلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَۚ إِن يَكُنۡ غَنِيًّا أَوۡ فَقِيرٗا فَٱللَّهُ أَوۡلَىٰ بِهِمَاۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلۡهَوَىٰٓ أَن تَعۡدِلُواْۚ وَإِن تَلۡوُۥٓاْ أَوۡ تُعۡرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ١٣٥﴾ [النساء: 134-135].

**ترجمه:** هر‌کس پاداش دنیا را بخواهد پس (باید متوجه باشد که) نزد خداست پاداش دنیا وآخرت و خدا شنوا و بیناست(134) ای مؤمنین همواره بپا دارندگان عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید و اگرچه بر ضرر خودتان یا والدین و یا خویشانتان باشد، خواه غنی باشند یا فقیر، پس خدا به آنان سزاوارتر است، پس هوای نفس را پیروی مکنید که از حق عدول کنید و اگر (ادای شهادت خود را) بپیچانید و یا اعراض کنید پس محققا خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.(135)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿مَّن كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ ٱلدُّنۡيَا...﴾ هشداردادن به مجاهدین است که جهادشان برای مملکت‌گیری، غارت و غنیمت نباشد بلکه برای خدا و نشر دین او باشد. و مقصود از جملۀ: ﴿شُهَدَآءَ لِلَّهِ...﴾ این است که برای خدا شهادت بدهید و مراعات خویشی و نسب را نکنید و در شهادت نظر به ثروت و یا فقر طرف نداشته باشید بلکه خدا، اوامر و رضایت او را از هر‌کس و از هر چیز مهمتر بدانید.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِن قَبۡلُۚ وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١٣٦ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ٱزۡدَادُواْ كُفۡرٗا لَّمۡ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغۡفِرَ لَهُمۡ وَلَا لِيَهۡدِيَهُمۡ سَبِيلَۢا ١٣٧ بَشِّرِ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا ١٣٨﴾ [النساء: 136-138].

**ترجمه:** ای مؤمنین ایمان آورید به خدا و پیغمبر او و این کتابی که نازل نموده بر رسول خود و آن کتابی که نازل نموده از پيش. و هر‌کس به خدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او و روز جزاء کافر شود پس به تحقیق گمراه است گمراهی دوری(136) به تحقیق آنانکه ایمان آورده سپس کافر شده سپس ایمان آورده سپس کافر شده سپس کفر خود را زیاد کردند، خدا آمرزندۀ ایشان نیست و ایشان را به راهی هدایت نمی‌کند(137) منافقین را مژده ده به اینکه برای ایشان عذابی است دردناک.(138)

**نکات:** امر به مؤمنین به ایمان، تحصیل حاصل است و محال و لذا در آیۀ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ...﴾ چندین وجه گفته‌اند: بعضی گفته‌اند مقصود از این خطاب اهل کتاب است که ایمان به کتاب و رسول خود داشته‌اند، خدا فرموده به این کتاب و به این رسول نیز ایمان آورید و بعضی گفته مخاطب منافقین بوده که به زبان ایمان داشتند خدا فرموده به دل ایمان آورید و بعضی گفته مخاطب مسلمین بوده، یعنی در ایمان ثابت‌قدم باشید و بعضی وجوه دیگر گفته‌اند. ولی ظاهر این است که خطاب به مؤمنین واقعی باشد و مقصود بیان این است که به چه چیز واجب است ایمان داشته باشند، فرموده به خدا و رسول و به هر کتابی که نازل شده، این قرآن و آن کتب سابقه. اگر کسی بگوید اصول دین ایمانی است و در این آیه اصول دین را خدا بیان کرده و اصول دین منحصر به همین‌هاست، سخن او صحیح می‌باشد. اگر کسی بگوید در امر به ایمان رسول را مقدم بر کتاب داشته ولی در کفر کتب را مقدم بر رسولان داشته و نکتۀ آن چیست؟ جواب گوییم؛ برای اینکه طالب هدایت تحقیق می‌کند اگر کتاب پیغمبری را صحیح دانست از صحّت کتاب و مطالب آن پی می‌برد به صدق نبوت او و از صدق نبوّت او ایمان می‌آورد به خدای او، ولی در طرف کفر چنین نیست اول کفر به خدا می‌آورد سپس کفر به کتاب و سپس کفر به رسول. و جملۀ: ﴿لَّمۡ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغۡفِرَ لَهُمۡ...﴾ دلالت دارد بر اینکه هر‌کس کفر و ایمانش دمدمی باشد یعنی به کفر و ایمان اهمیّت ندهد توبۀ او حقیقت ندارد، یعنی راه را نیافته، و لذا حق‌تعالی فرموده: ﴿وَلَا لِيَهۡدِيَهُمۡ سَبِيلَۢا﴾، و از این جهت است که خدا او را نمی‌آمرزد. و در این آیات که خدا اصول دین خود را بیان کرده، توجّه لازم است.

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۚ أَيَبۡتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلۡعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا ١٣٩ وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ جَامِعُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡكَٰفِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ١٤٠ ٱلَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمۡ فَإِن كَانَ لَكُمۡ فَتۡحٞ مِّنَ ٱللَّهِ قَالُوٓاْ أَلَمۡ نَكُن مَّعَكُمۡ وَإِن كَانَ لِلۡكَٰفِرِينَ نَصِيبٞ قَالُوٓاْ أَلَمۡ نَسۡتَحۡوِذۡ عَلَيۡكُمۡ وَنَمۡنَعۡكُم مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۚ فَٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لِلۡكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ سَبِيلًا ١٤١﴾ [النساء: 139-141].

**ترجمه:** آنان که کفّار را به جای مؤمنین، دوستان خود می‌گیرند، آیا نزد کفّار عزّت می‌جویند، پس به تحقیق عزّت مخصوص خداست به تمام آن(139) و به تحقیق در این کتاب بر شما نازل شده که هرگاه شنیدید به آیات خدا کفران، انکار واستهزاء می‌شود پس با ایشان ننشینید تا به سخنی دیگر بپردازند و اگر نه بی‌تردید شما در این هنگام مانند ایشانید، به راستی خدا منافقین و کفار را در دوزخ جمع می‌کند(140) کسانی که به شما چشم دوخته‌اند، پس اگر به شما از خدا پیروزی رسد گویند آیا ما با شما نبودیم و اگر کافران را نصیبی باشد، گویند آیا ما بر شما استیلاء نداشتیم و شما را از گزند مؤمنین بازنداشتیم، پس خدا حکم می‌کند بین شما در روز قیامت و هرگز خدا قرار نداده برای کافران راهی بر ضرر مؤمنین.(141)

**نکات:** چون مشرکین مکه در مجالس خود به قرآن و آیات آن استهزاء می‌کردند حق‌تعالی در سورۀ انعام آیۀ 68 فرموده: ﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦۚ﴾ سپس درمدینه نیزدانشمندان یهود همین کار را کردند و لذا خدا در آیات فوق فرموده که منافقان برای عزت طلبی با یهود دوستی نکنند و نیز فرموده:﴿نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ...﴾که در این قرآن، یعنی سورۀ انعام، دستور نازل شد که با چنين استهزاءکنندگان مجالست نکنید و إلّا شما و منافقین نیز مانند کفارید، پس معلوم شد که اگر کسی در مجلسی که به قرآن توهین می‌شود بنشیند و راضی باشد کافر است، اگر موحّدین در مکّه با مشرکین می‌نشستند ناچار بودند امّا منافقین مدینه ناچار نبودند که با یهود مجالست کنند پس چون به اختیار خود در مجلس استهزاء ایشان نشستند مانند ایشان کافرند، یکی دیگر از صفات منافقین این است که اگر مسلمین غلبه کنند و پیروزی با ایشان باشد خود را به مسلمین می‌چسبانند که ما هم با شماییم و اگر کفار بهره‌ای ببرند به کفّار می‌گویند ما طرفدار شما بوده و شرّ مسلمین را از شما دور می‌کردیم و ما شما را از دخول در اسلام بازداشتیم برای اینکه می‌دانستیم که اسلام فایده ندارد. ومقصود از جملۀ: ﴿... يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ﴾، حکم خداست بین مؤمنین ومنافقین. و جملۀ ﴿وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لِلۡكَٰفِرِينَ...﴾ دلالت دارد که کفّار از نظر حجت و دلیل غلبه بر مسلمین ندارند که مقصود از ﴿سَبِيلًا﴾ راه استدلال و حجت باشد، و ممکن است بگوییم به هیچ وجه و به هیچ طریقی نمی‌توانند بر ضررمسلمین اقدام کند، به شرطی که مسلمین مسلمان باشند حقیقتا نه اسماً.

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٤٢ مُّذَبۡذَبِينَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ لَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ وَلَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلٗا ١٤٣ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۚ أَتُرِيدُونَ أَن تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗا مُّبِينًا ١٤٤ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا ١٤٥ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَٱعۡتَصَمُواْ بِٱللَّهِ وَأَخۡلَصُواْ دِينَهُمۡ لِلَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَسَوۡفَ يُؤۡتِ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١٤٦﴾ [النساء: 142-146].

**ترجمه:** به درستی که منافقین با خدا خدعه می‌کنند و خدا جزادهندۀ آنان است و چون به نماز ایستند به کسالت بایستند، به مردم خودنمایی می‌کنند (ریاکارند) و خدا را یاد نمی‌کنند مگر اندکی(142) مردّدند بین کفر و ایمان، نه به سوی ایشانند و نه به سوی آنان و هر‌که را خدا گمراه کند برایش راهی نخواهی یافت(143) ای مؤمنین کفّار را به جای مؤمنین دوست نگیرید، آیا می‌خواهید برای خدا حجّتی روشن بر ضرر خود قرار دهید(144) به راستی که منافقین در پست‌ترین درجۀ از آتشند و برای ایشان یاوری نخواهی یافت(145) مگر آنانکه توبه کنند و اصلاح نمایند و به خدا چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند پس ایشان با مؤمنانند و به همین زودی خدا به مؤمنین اجر بزرگی خواهد داد.(146)

**نکات:** منافق یعنی کافر مسلمان نما و آنقدر که منافقین به رسول خداص و دین خدا خیانت و آزار کردند کفّار نکردند، گویند یکی از منافقینِ مزاحم رسول خداص عبدالله بن أبی بود که قبل از ورود رسول خداص به مدینه، برای ریاست شهر مدینه کاندید شده بود و تاجی از زرسرخ برایش آماده کرده بودند و جهت ریاست خود از پیروانش پیمان گرفته بود، امّا چون پیامبرخداص وارد مدینه شد و عدّۀ زیادی به او گرویدند و بیعت کردند، اقدام به کارشکنی کرد، چون دید نتیجه ندارد آمد مسلمان شد و در پنهان دست از دسیسه‌بازی برنداشت، به یهودیان مدینه و مشرکین مکّه می‌گفت به ظاهر با محمّد و در باطن با شمایم و حتّی در بعضی از جنگها با پیغمبر می‌آمد ولی به تضعیف قلوب و برهم‌زدن مسلمین می‌پرداخت به حدّی که در غزوۀ بنی‌المصطلق و مراجعت به مدینه، دروغی برای عایشه ساخت و با سایر منافقین نشر داد که آیات تطهیر عایشه در سورۀ نور است. به هرحال او و یا سایر منافقين مسجدی ساختند و خواستند رسول خداص را آنجا برند، خطاب رسید آنجا مرو که در آیۀ 108 سورۀ توبه خواهد آمد و در سورۀ منافقین نیز ذکری از آزار منافقین شده مراجعه شود، بی‌جهت نیست که خدا فرموده: ﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ...﴾، و دَرَک به معنی درجه است، امّا لغت درجه برای ترقّی گفته می‌شود و درک برای تنزل گفته می‌شود. و مقصود از جملۀ: ﴿وَأَخۡلَصُواْ دِينَهُمۡ لِلَّهِ﴾، این است که اگر منافق واقعاً از دورویی دست بردارد و خالصاً دین خود را برای خدا حفظ کند توبۀ او قبول است و إلاّ فلا.

﴿مَّا يَفۡعَلُ ٱللَّهُ بِعَذَابِكُمۡ إِن شَكَرۡتُمۡ وَءَامَنتُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمٗا ١٤٧ لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلۡجَهۡرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ إِلَّا مَن ظُلِمَۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ١٤٨ إِن تُبۡدُواْ خَيۡرًا أَوۡ تُخۡفُوهُ أَوۡ تَعۡفُواْ عَن سُوٓءٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوّٗا قَدِيرًا ١٤٩ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ ٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيَقُولُونَ نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٖ وَنَكۡفُرُ بِبَعۡضٖ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ١٥٠ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ حَقّٗاۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا ١٥١ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَمۡ يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ أُوْلَٰٓئِكَ سَوۡفَ يُؤۡتِيهِمۡ أُجُورَهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١٥٢﴾ [النساء: 147-152].

**ترجمه:** چه بکند خدا به عذاب شما(برای چه شما را عذاب کند) اگر شکرگزار و مؤمن باشید و خدا سپاسگزار داناست(147) خدا دوست نمی‌دارد بدگفتن به آشکارا را مگر از کسی که به او ستم شده باشد و خدا شنوای داناست(148) اگر کار خیری را آشکارا و یا پنهان کنید و یا از بدی­ای بگذرید، پس بدون شک خدا عفوکنندۀ تواناست(149) به تحقیق آنان که به خدا و رسولان او کافر می‌شوند و می‌خواهند بین خدا و رسولان او جدایی افکنند و می‌گویند به بعضی ایمان می‌آوریم و به بعضی کفر می‌ورزیم و می‌خواهند بین این ایمان و کفر راهی بگیرند(150) آنان در حقیقت خود کافرند و مهیا کرده‌ایم برای کافران عذاب خوارکننده‌ای(151) و آنان که به خدا و رسولان او ایمان آورده و جدایی بین آنان نیفکنند به زودی اجرشان را خواهیم داد و خدا آمرزندۀ رحیم است.(152)

**نکات:** کلمۀ ﴿مَّا﴾ در جملۀ: ﴿مَّا يَفۡعَلُ ٱللَّهُ...﴾ بعضی خیال کرده‌اند نافیه باشد، ولی باید استفهامیه باشد چنانکه ما ذکر کردیم. و مقصود از اینکه خدا شاکر و سپاسگزار است این است که جزای شاکران را خوب می‌دهد چون شاکر از صفات فعل است. نکات دیگر آنکه یهودیان، خرافات و اباطیل زیادی داشتند از جمله اینکه می‌گفتند ما به بعضی از أنبیاء ایمان می‌آوریم و به بعض دیگر ایمان نمی‌آوریم، و این صحیح نیست، زیرا اگر پیغمبران را راستگو و مأمور از طرف خدا می‌دانید باید به همه ایمان بیاورید و اگر دروغگو می‌دانید باید به هیچ کدام ایمان نیاورید. و اگر به معجزه، نبوّت کسی ثابت شد، باید به او ایمان آورد و این برهانی است عقلی و اگر کسی برخلاف این بگوید خدا او را کافر حقیقی دانسته مانند بعضی از مسلمین که به بعضی از آیات قرآن ایمان دارند و بعضی دیگر آن را قبول ندارند.

﴿يَسۡ‍َٔلُكَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيۡهِمۡ كِتَٰبٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِۚ فَقَدۡ سَأَلُواْ مُوسَىٰٓ أَكۡبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوٓاْ أَرِنَا ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ بِظُلۡمِهِمۡۚ ثُمَّ ٱتَّخَذُواْ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ فَعَفَوۡنَا عَن ذَٰلِكَۚ وَءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ سُلۡطَٰنٗا مُّبِينٗا ١٥٣ وَرَفَعۡنَا فَوۡقَهُمُ ٱلطُّورَ بِمِيثَٰقِهِمۡ وَقُلۡنَا لَهُمُ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدٗا وَقُلۡنَا لَهُمۡ لَا تَعۡدُواْ فِي ٱلسَّبۡتِ وَأَخَذۡنَا مِنۡهُم مِّيثَٰقًا غَلِيظٗا ١٥٤﴾ [النساء: 153-154].

**ترجمه:** از تو سؤال می‌کنند اهل کتاب که بر ایشان کتابی از آسمان نازل کنی، پس به تحقیق از موسی بزرگتر از این سؤال کردند پس گفتند خدا را به ما آشکارا نشان ده، پس به سبب ستمشان، صاعقۀ عذاب ایشان را گرفت؛ سپس بعد از آن دلیلهای روشن برایشان آمد، گوساله را (به پرستش) گرفتند، پس، از آن عفو کردیم و به موسی سلطنت آشکارا و حجتی پیدا دادیم(153) و بالای سرشان طور را بردیم به سبب پیمانشان و گفتیم در حال تواضع وارد آن دروازه شوید و گفتیم در شنبه تجاوز نکنید و گرفتیم از ایشان پیمان محکمی.(154)

**نکات:** از جمله خرافات یهود ایرادهای بنی‌اسرائیلی است که درخواستهای بی‌مورد داشتند از جمله مانند مشرکین می‌گفتند برای ما کتابی از طرف خدا نازل کن که برای هر یک از ما خدا کتابی بفرستد، خدا می‌فرماید: اینان از موسی باطلهای بزرگتری خواستند که گفتند خدا را به ما نشان ده، که صاعقه نازل شد و همه مردند. و دیگر اینکه موسی را گذاشتند و رفتند گوساله‌پرستی را اختیار کردند و دیگر اینکه به پیمانهای خود عمل نکردند تا خدا کوه طور را بالای سر ایشان آورد تا بترسند و به پیمان خود عمل کنند و دیگر اینکه خدا به ایشان فرمود از دروازۀ شهر که وارد می‌شوید متواضع باشید گوش ندادند. و دیگر اینکه فرمود روز شنبه تعطیل کنید و به دنبال عبادت روید که نکردند.

﴿فَبِمَا نَقۡضِهِم مِّيثَٰقَهُمۡ وَكُفۡرِهِم بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَقَتۡلِهِمُ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَقَوۡلِهِمۡ قُلُوبُنَا غُلۡفُۢۚ بَلۡ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَيۡهَا بِكُفۡرِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُونَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٥٥ وَبِكُفۡرِهِمۡ وَقَوۡلِهِمۡ عَلَىٰ مَرۡيَمَ بُهۡتَٰنًا عَظِيمٗا ١٥٦ وَقَوۡلِهِمۡ إِنَّا قَتَلۡنَا ٱلۡمَسِيحَ عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمۡۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينَۢا ١٥٧ بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٥٨ وَإِن مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا لَيُؤۡمِنَنَّ بِهِۦ قَبۡلَ مَوۡتِهِۦۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكُونُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا ١٥٩ فَبِظُلۡمٖ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا عَلَيۡهِمۡ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتۡ لَهُمۡ وَبِصَدِّهِمۡ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ كَثِيرٗا ١٦٠ وَأَخۡذِهِمُ ٱلرِّبَوٰاْ وَقَدۡ نُهُواْ عَنۡهُ وَأَكۡلِهِمۡ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ مِنۡهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا ١٦١﴾ [النساء: 155-161].

**ترجمه:** پس به سبب پیمان‌شکنی ایشان و کفرشان به آیات خدا و کشتن ایشان پیامبران را به ناحق و به سبب قولشان که دلهای ما در غلاف است (چیزی از حق به آن نمی‌رسد) بلکه به واسطۀ کفرشان، خدا بر دلهای ایشان مهر زده است پس ایمان نمی‌آورند مگر اندکی (155) و به واسطۀ کفرشان و گفتارشان بر مریم تهمت بزرگ را (156) و گفتارشان که ما کشتیم مسیح عیسی پسر مریم رسول خدا را و حال آنکه او را نکشتند و به دار نیاویختند ولیکن اشتباه شده برای ایشان و محقّقاً آنانکه در قتل او اختلاف کردند البتّه از آن در شک‌اند، برای ایشان علمی به آن نیست مگر پیروی گمان و یقیناً او را نکشتند(157) بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا عزیز و حکیم است(158) و احدی از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگ خود البته به او (یعنی به عیسی) ایمان می‌آورد و روز قیامت (عیسی) گواه بر ایشان می‌باشد(159) پس به واسطۀ ستم آنان که یهودی بودند حرام کردیم بر ایشان چیزهایی که بر ایشان حلال شده بود، و به سبب بازداشتن از راه خدا مردم بسیاری را(160) و (همچنین) به­ سبب گرفتن ايشان ربا را و حال آنکه محقّقاً از آن نهی شده بودند و به سبب خوردن ایشان اموال مردم را به باطل و مهیّا کردیم برای کافران از ایشان عذابی دردناک.(161)

**نکات:** در این آیات حق‌تعالی مذمّت کرده و بلکه کافر خوانده بسیاری از یهود را برای اعمال و رفتاری که داشتند، در صورتی­که همان اعمال و رفتار بدون کم و زیاد در مسلمین زمان ما موجود است، و‌ حق‌تعالی این کلمات را در قرآن آورده برای اینکه امّت اسلامی بدانند و به روش آنان نروند. و در این آیات بیان کرده که حضرت عیسی را یهود نکشتند و به دار نیاویختند و اینکه فرموده خدا او را بالا برد به سوی خودش توهّم نشود که خدا مکان دارد و عیسی را به آنجا برده، بلکه مقصود ارتفاع مقام او است و مقصود این است که خدا او را به جایی برد یعنی به عالم آخرت که کسی را در آنجا امر و نهی نیست بلکه فقط امر او نافذ است و لذا فرموده ﴿إِلَيْهِ﴾ چنانکه ما می‌گوییم: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾. ومقصود از: ﴿لَيُؤۡمِنَنَّ بِهِۦ قَبۡلَ مَوۡتِهِۦ﴾، مانند آیۀ: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ إِنِّي تُبۡتُ ٱلۡـَٰٔنَ...﴾([[479]](#footnote-479)) [النساء: 18]. می­باشد که توبه و ایمان بی­فایده است.

و جملۀ: ﴿يَكُونُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا﴾، دلالت بر شهادت حضرت عیسی دارد که شبیه به شهادت پیغمبر اسلام است که در آیات دیگر مانند آیۀ 143 بقره و 41 همین سوره کیفیّت آن بیان گردید، یعنی شهادت حضرت عیسی بر اهل زمان خودش، چنانکه در سورۀ مائده آیۀ 117 از قول عیسی آمده که ﴿كُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡ﴾([[480]](#footnote-480))و اما نسبت به اهل زمانهای پس از خودش، پش آن حضرت شهادتش به وسیلۀ مؤمنین زمانهای بعد است، البتّه مؤمنینی که واقعاً به او مؤمن باشند یعنی عقاید و اعمالشان موافق توحید و وحی أنبیاء و خالی از خرافات و شرک باشد. و مقصود از ﴿حَرَّمۡنَا...﴾ این است که هم در دنیا بر ایشان سخت گرفتیم و هم در آخرت، که اما در دنیا، مبتلا به ذلّت شدند. و آنچه بر ایشان حرام شده همان چیزهایی است که در آیۀ 146 سورۀ انعام ترجمه خواهیم کرد. و مقصود از: ﴿وَأَكۡلِهِمۡ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ﴾ همان رشوه و وجوه شرعیّه است که به نام دین می‌گرفتند.

﴿لَّٰكِنِ ٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ مِنۡهُمۡ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن

قَبۡلِكَۚ وَٱلۡمُقِيمِينَ ٱلصَّلَوٰةَۚ وَٱلۡمُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ أُوْلَٰٓئِكَ سَنُؤۡتِيهِمۡ أَجۡرًا عَظِيمًا ١٦٢﴾ [النساء: 162].

**ترجمه:** لیکن ثابتان و استواران در علمِ از ایشان و مؤمنان، به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه قبل­از تو نازل شده ایمان می‌آورند و (به­ویژه) برپادارندگان این نماز و دهندگان این زکات و ایمان آورندگان به خدا و روز دیگر، به زودی ایشان را اجر بزرگی می‌دهیم.(162)

**نکات:** رسوخ در علم این است که متزلزل در علم خود نباشد. از این آیه معلوم ومسلم می‌شود که بعضی از علمای یهود راسخ در علم بوده و می‌باشند، پس عدّه‌ای از مسلمین که راسخ در علم را منحصر دانسته‌اند در رسول خداص و عده‌ای از علمای اهل بیتِ او، صحیح نیست چنانکه در آیۀ هفتم سورۀ آل عمران نیز ذکر شد. و راسخین در علم یهود کسانی بوده‌اند که ایمان به خاتم الأنبیاء و کتاب او آورده‌اند، چنانکه در این آیه ذکر شده است. و به کلمۀ: ﴿ٱلۡمُقِيمِينَ﴾،اشکال شده از نظر اعراب و به دو وجه جواب داده‌اند: اول اینکه منصوب شده به تقدیر أعنی. دوم مجرور شده به عطف بر ﴿مَآ أُنزِلَ﴾. یعنی ایمان می‌آورند به آنچه نازل شده و ایمان می‌آورند به کسانی که برپا دارندۀ نمازند یعنی به رسولان خدا و یا به ملائکه. و مخفی نماند «والمقیمون» نیز قرائت شده است.

﴿إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيۡمَٰنَۚ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ١٦٣ وَرُسُلٗا قَدۡ قَصَصۡنَٰهُمۡ عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُ وَرُسُلٗا لَّمۡ نَقۡصُصۡهُمۡ عَلَيۡكَۚ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤ رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥﴾ [النساء: 163-165].

**ترجمه:** به تحقیق ما وحی کردیم به سوی تو چنانکه وحی نمودیم به سوی نوح و پیامبران پس از او و وحی نمودیم به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، اسباط، عیسی، ایوب، یونس، هارون، سلیمان و به داود زبور دادیم (163) و رسولانی که به تحقیق قصۀ ایشان را بر تو نازل کردیم از پیش و رسولانی که قصۀ ایشان را بر تو نازل نکردیم و خدا تکلّم کرد موسی را سخن گفتنی(164) رسولانی که بشارت‌دهنده و ترساننده بودند برای اینکه نباشد برای مردم بر خدا حجّتی پس از آن رسولان و خدا عزیز حکیم است.(165)

**نکات:** بسیاری از أنبیاء حالاتشان به محمّدص نازل نشده؛ طبق این آیه، محمدص احوال آنان را نمی‌داند به دلیل: ﴿لَايَعۡلَمُهُمۡ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾([[481]](#footnote-481)) که در آیۀ 9 سورۀ ابراهیم است. و اما اینکه وحی چیست و چگونه است، باید گفت: خدا می‌داند و در لغت به معنای اعلام ‌کردن چیزی است «**خُفیة ورمزا»**. در این آیات ابتدا کرده در ذکر أنبیاء به نوح، زیرا او اولین پیغمبری است که برای او قانون حلال وحرام از طرف خدا نازل شده است. و جملۀ: ﴿لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِ﴾، دلالت دارد بر اینکه مردم حجّتی بر خدا دارند قبل از آمدن رسول، ولی پس از آمدن رسول دیگر برای مردم حجتی باقی نمی‌ماند و نمی‌توانند اعتراض کنند و بگویند چرا پس از رسول حجت دیگری برای ما تعیین نکردی، پس بعد از أنبیاء اتمام حجت شده و دیگر أوصیاء حجت نیستند چنانکه از این آیه و آیۀ 134 سورۀ طه: ﴿لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ﴾([[482]](#footnote-482)) و آیۀ 47 سورۀ قصص: ﴿لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ وَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾([[483]](#footnote-483)) استفاده می‌شود که پس از أنبیاء احتیاج به حجتی نمی‌باشد و نیز از این آیه استفاده می‌شود که بنده می‌تواند اعتراض بر خدا کند و قول کسانی که می‌گویند اعتراضی بر خدا نباید ردّ می‌شود، منتهی این است که باید به عنوان سؤال باشد نه با سوء ادب و دیگر اینکه جایی­که نیامدن رسول برای مردم عذر باشد عدم تمکّن و عدم قدرت نیز عذر است. و حضرت امیر در خطبۀ 89 نهج‌البلاغه فرموده: «تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ‏ص حُجَّتُه». یعنی به واسطۀ آمدن پیغمبر اسلام حجّت إلهی تمام شده است و کافی در جلد اول ص 25 روایت کرده از امام صادق که دو چیز فقط حجت است: پیغمبر و عقل‏([[484]](#footnote-484)).

﴿لَّٰكِنِ ٱللَّهُ يَشۡهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيۡكَۖ أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَشۡهَدُونَۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا ١٦٦﴾ [النساء: 166].

**ترجمه:** لیکن خدا گواهی می دهد به آنچه به تو نازل کرده که آن را به علم خود نازل کرده و فرشتگان گواهی می‌دهند و خدا برای شهادت کافی است.(166)

**نکات:** عده‌ای از یهود گفتند که ما محمد را رسول خدا نمی‌دانیم و گواهی نمی‌دهیم، حق‌تعالی در این آیه می‌فرماید: گواهی بر رسالت او معجزه می‌باشد و آن کار خدا و گواهی اوست و چون خدا گواهی داد فرشتگان الهی که ﴿لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ﴾([[485]](#footnote-485)) همه گواهند. مثلاً وقتی ثابت شد که قرآن معجزه است و بشری نمی‌تواند مانند آن را بیاورد پس قول خدا و گواهی اوست. و جملۀ: ﴿أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦۖ...﴾ دلالت دارد بر کمال و برتری و عظمت قرآن، زیرا نازل‌کنندۀ آن عالم بالذّاتی است که به علم خود آن را ترکیب نموده و دیگر اینکه دلالت دارد مطالب قرآنی ظنّی و وهمی نیست زیرا به علم الهی نازل شده است.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ قَدۡ ضَلُّواْ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١٦٧ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَظَلَمُواْ لَمۡ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغۡفِرَ لَهُمۡ وَلَا لِيَهۡدِيَهُمۡ طَرِيقًا ١٦٨ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ١٦٩ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُمُ ٱلرَّسُولُ بِٱلۡحَقِّ مِن رَّبِّكُمۡ فَ‍َٔامِنُواْ خَيۡرٗا لَّكُمۡۚ وَإِن تَكۡفُرُواْ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا ١٧٠﴾ [النساء: 167-170].

**ترجمه:** به تحقیق آنان که کافر شده و از راه خدا مردم را بازمی‌دارند محقّقاً گمراهند گمراهی دوری(167) به درستی که آنانکه کافر شده و ستم کرده­اند خدا ایشان را مشمول آمرزش نکرده و نمی‌کند و ایشان را به راهی هدایت نمی‌نماید(168) مگر راه دوزخ که همیشه در آن بمانند و این بر خدا آسان است(169) ای مردم به تحقیق این رسول برای شما حق را ازطرف پروردگارتان آورد، پس به او ایمان آورید که برای شما خوب است و اگر کافر شوید پس به تحقیق مخصوص خدا و در اختیار او است آنچه در آسمانها و زمین است و خدا دانای حکیم است.(170)

**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که آنکه کافر است و به اضافه از راه کتمان حقائق و یا از راه سکوت و یا با ذکرشبهات و یا با نهی مراودۀ اهل هدایت و یا نهی از خواندن کتب هدایت، مردم را سرگردان نموده و از راه خدا باز می‌دارد از تمام کفار بدتر و گمراه‌تر است و اینکه فرموده: ﴿وَلَا لِيَهۡدِيَهُمۡ طَرِيقًا﴾، «خدا ایشان را هدایت نمی‌کند». نه برای اینکه خدا نعوذ‌بالله بخل ورزد، خیر، بلکه به علّت اعراض ایشان از حق و عناد باحق، خدا هم ایشان را مدد نداده توفیق راه‌یابی را از ایشان سلب می‌کند.

﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّۚ إِنَّمَا ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلۡقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرۡيَمَ وَرُوحٞ مِّنۡهُۖ فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۖ وَلَا تَقُولُواْ ثَلَٰثَةٌۚ ٱنتَهُواْ خَيۡرٗا لَّكُمۡۚ إِنَّمَا ٱللَّهُ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ سُبۡحَٰنَهُۥٓ أَن يَكُونَ لَهُۥ وَلَدٞۘ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا ١٧١ لَّن يَسۡتَنكِفَ ٱلۡمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبۡدٗا لِّلَّهِ وَلَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ٱلۡمُقَرَّبُونَۚ وَمَن يَسۡتَنكِفۡ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَيَسۡتَكۡبِرۡ فَسَيَحۡشُرُهُمۡ إِلَيۡهِ جَمِيعٗا ١٧٢ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُوَفِّيهِمۡ أُجُورَهُمۡ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضۡلِهِۦۖ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡتَنكَفُواْ وَٱسۡتَكۡبَرُواْ فَيُعَذِّبُهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٧٣﴾ [النساء:171-173].

**ترجمه:** ای اهل کتاب، در دین خود غلو نکنید (تجاوز از حد، غلو است) و بر خدا جُز طبق واقع نگویید، همانا مسیح عیسی بن مریم رسول­خدا و کلمۀ او است که آنرا به سوی مریم انداخته و روحی است از او، پس به خدا و رسولان او ایمان آورید و مگویید سه تا، باز ایستید برای شما خوب است، جُز این نیست که خدا معبودی است یکتا، منزّه است از اینکه برای او فرزندی باشد، اختصاص به او دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا برای وکالت کافی است(171) هرگز مسیح ننگ و ابا ندارد که بندۀ خدا باشد و فرشته‌های مقربین نیز إباء ندارند و هر‌کس از بندگی او إباء کند و خود را بزرگ شمارد پس به زودی خدا همه را به سوی خود محشور می‌کند(172) پس امّا آنانکه ایمان آورند و عملهای شایسته را انجام دهند پس خدا پاداش آنان را به تمام می‌دهد و از فضل خود بر ایشان می‌افزاید و امّا آنانکه إباء کردند و بزرگی نمودند، پس ایشان را عذاب می‌کند عذاب دردناکی و جُز خدا برای خودشان دوست و یاوری نمی‌یابند.(173)

**نکات:** یکی از صفات بدی که اکثر ملّت­ها به آن گرفتارند غلوّ است و حتّی بعضی از غُلاة پیدا شده‌اند که صفات خدا را به بندگان او می‌دهند، فلان بنده را که جلوی مرگ خود را نتوانسته بگیرد زنده‌کنندۀ دیگران و میرانندۀ مردگان و حاضر در هر مکان و مدیر عالم امکان و از این قبیل صفات الهی به او می‌دهند و خصوصاً به أولیاء خدا و بندگان صالح او بیشتر نسبت این کفریّات را می‌دهند و او را از حدّی که داشته تجاوز می‌دهند، او خود می‌گوید من بندۀ ضعیف فقیر بیچارۀ مسکینم که اختیار چیزی را ندارم و در هر آن محتاجم به عنایت و لطف و ترحّم الهی «لایَملِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا». ولی کسانی که به عقاید دینی او مطّلع نیستند هر‌چه می‌توانند بر ضدّ عقاید او، او را بالا می‌‌برند و خیال می‌کنند کار خوبی کرده‌اند در حالی‌که خداوند، تمام اهل کتاب را، چه یهودی و چه نصاری و چه مسلمان، نهی نموده که غلوّ کنند و بر خدا ببندند. یعنی به نام دین چنین سخنانی نیاورند و إفتراء بر خدا نزنند: ﴿وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّۚ﴾ و بندگان او را نخوانند و در حوائج خود به آنان ملتجی نشوند و اصلاً آنان را حاضر و ناظر ندانند مانند مسیحیان که خدا فرموده مسیح بشر و رسول خداست یعنی از اندازۀ رسالت، او را بالاتر نبرید مانند سایر رسولان.

و کلمۀ خداست یعنی خدا بدون پدر و وسائط طبیعیِ توالد و تناسل، به کلمۀ: «كن» او را ایجاد کرده و روحی است که خدا آن را خلق نموده و اگر چه همۀ ارواح را خدا خلق کرده ولی به حضرت عیسی ﴿رُوحٞ مِّنۡهُ﴾ فرموده برای تشریف او مانند «بیتُ اللهِ وَشَهرُ اللهِ»، و فرموده مگویید ثلاثه چون مسیحیان قائل به تثلیث می‌باشند و سه اقنوم قدیم قائلند و آن سه را أب، اِبن و روح القدس می‌نامند و گاهی پسر، پدر و روح‌القدس می‌گویند و گاهی چنان‌که خدا را إله گفته مسیح و مادرش را نیز دو إله می‌دانند و در عین حال هر سه را یک چیز می‌دانند. و اینها شرک است و قائل‌شدن به سه قدیم و قائل‌شدن به سه إله یعنی سه ملجأ و سه قاضی الحاجات و یا سه معبود، شرک و کفر به الله واحد است. مسیح و ملائکۀ مقرّبین از بندگی إباء ندارند و بلکه افتخار می‌کنند و خود را از عبودیّت و بندگی تجاوز نداده و تکبّر نورزیده­اند، ولی مدّعیان پیروی مسیح، یک مسیح خیالی برای خود دارند که همه کارۀ جهان و ثانی خدای سبحان شده است مانند؛ پیروان خیالی علی که یک علی خیالی مانند مسیح خیالی برای خود دارند و حاضر به فکر و تعقّل نیستند‏([[486]](#footnote-486)).

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا ١٧٤ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَٱعۡتَصَمُواْ بِهِۦ فَسَيُدۡخِلُهُمۡ فِي رَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَفَضۡلٖ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَيۡهِ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا ١٧٥﴾ [النساء: 174-175].

**ترجمه:** ای مردم، به تحقیق برای شما آمد برهانی از پروردگارتان و به سوی شما نازل کردیم نور روشنی را (174) پس امّا آنانکه به خدا ایمان آورده و به او چنگ زنند پس به زودی ایشان را در رحمت و فضل خود داخل می‌کند و هدایت می‌کند ایشان را به سوی خود به راه راست.(175)

**نکات:** مقصود از برهان در این آیات به قول مفسّرین محمّدص و بعضی گفته‌اند برهان قرآن است که در آن مطالب دینی مبرهن شده است. و خطاب ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ در اینجا دلیل است بر اینکه مخاطبِ قرآن مردمند و مردم باید قرآن را بفهمند و هر مطلب دینی را از قرآن پیدا کنند زیرا در این آیه قرآن را نور روشن خوانده و به نور هر چیزی پیدا می‌شود و نمی‌توان نور را از چیز دیگر و به توسط چیز دیگر پیدا کرد و همچنین مطالب دینی را باید به توسّط قرآن پیدا کرد. و امّا خود قرآن و معنی کلمات آن را نمی‌توان به توسّط کلمات دیگران و یا گفتار ایشان مقصود قرآن را دانست. حال باید دانست عدّه‌ای از جهال که می‌گویند ما قرآن را نمی فهمیم جُز با کلمات رسول و امام، اینان گویا کلمات بندگان را روشن‌تر از کلام خدا می‌دانند و بنده را در أداءِ سخن استادتر از خدا می‌دانند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زهی نادان که او خورشید تابان |  | بنور شمع جوید در بیابان |

﴿يَسۡتَفۡتُونَكَ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِي ٱلۡكَلَٰلَةِۚ إِنِ ٱمۡرُؤٌاْ هَلَكَ لَيۡسَ لَهُۥ وَلَدٞ وَلَهُۥٓ أُخۡتٞ فَلَهَا نِصۡفُ مَا تَرَكَۚ وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمۡ يَكُن لَّهَا وَلَدٞۚ فَإِن كَانَتَا ٱثۡنَتَيۡنِ فَلَهُمَا ٱلثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَۚ وَإِن كَانُوٓاْ إِخۡوَةٗ رِّجَالٗا وَنِسَآءٗ فَلِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۗ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ أَن تَضِلُّواْۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ١٧٦﴾ [النساء:176].

**ترجمه:** از تو فتوی می‌خواهند، بگو خدا شما را دربارۀ کلاله فتوی می‌دهد (کلاله به معنی بستگان میّت است غیر از أولاد و أبوین) اگر مردی بمیرد و برای او فرزندی نباشد و او را خواهری باشد پس برای او نصف آنچه گذاشته می‌باشد و آن مرد از آن خواهر ارث می‌برد اگر آن خواهر را فرزند نباشد، و اگر خواهران دوتا باشند پس برای ایشان دو ثلث از ماترک می‌باشد، و اگر این اخوه برادران و خواهران باشند پس برای هر مردی دو مقابل زن می‌باشد، خدا برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید، وخدا به هر چیزی علیم است.(176)

**نکات:** این آیه راجع به برادران و خواهران أبوینی و یا أبی است و آیۀ دوازدهم همین سوره راجع به برادران و خواهران أمی است. و تفصیل این‌ها در کتاب «أحکام القرآن» است.

**پایان قسمت اول ا. ع. ب.**

1. - خوانندگان گرامی، شایسته دانستیم که مؤلف این کتاب، آیت الله العظمی سید ابوالفضل برقعی را از زبان شیوای خود ایشان معرفی کنیم؛ لذا مطالبی را به طور پراکنده از کتاب سوانح ایام یا خاطراتی که به قلم توانای خود ایشان نگاشته شده است، انتخاب کردیم. [↑](#footnote-ref-1)
2. - این جمله ظاهراً سهوی است از مؤلف . کتاب «باقیات صالحات». در واقع، ترجمه بخش اول کتاب «آیات بینات» می‌باشد که شاهکار شاخص‌ترین شخصیت علمی هند در زمان خود «حضرت علامه نواب محسن الملک سید محمد مهدی علی خان» است که پس از هدایت به مذهب توحید و یکتاپرستی اهل سنت و جماعت و نجات از شرکیات و بدعات مذهب خودساخته تشیع، برای روشن نمودن چهره حقیقت، برای قوم و خویش و هم‌کیشان پیشینش به زبان اردو به رشته تحریر درآورد. بخش اول این کتابِ چهار بخشی را یکی از علمای برجسته اهل سنت هند به نام «محمد عبدالشکور فاروقی لکنوی» با نام «باقیات صالحات» به فارسی برگردانید. سه بخش دیگر آن تا کنون به فارسی ترجمه نشده است. کتاب «آیات بینات» توانسته تار و پود شیعه را بیرون ریزد و تا کنون شیعه نتوانسته ردی شایان این کتاب بنویسد. آنها تنها موفق شده‌اند با استفاده از قدرت مال و سیاست در پاکستان و ایران، مانع انتشار کتاب شوند. البته در سال 2006 میلادی یکی از اندیشمندان هندی، که کتاب سبب هدایت او به نور اسلام و نجات از خزعبلات مذاهب شرکی و بدعتی شده بود، این کتاب را در هند تجدید چاپ نمود. [مُصحح]

   لینک کتاب باقیات صالحات فارسی در سایت کتابخانه عقیده:

   http://www.aqeedeh.com/book/view/321

   لینک آیات بینات به زبان اردو:

   http://www.aqeedeh.com/book/view/1024 [↑](#footnote-ref-2)
3. - «حمد خدائی را که ما را هدايت کرد به دين خود و اگر هدايت او نبود ما هدايت نشده بوديم». [↑](#footnote-ref-3)
4. - «بگو محقّقاً هدايت خدا فقط هدايت است». [↑](#footnote-ref-4)
5. - «قرآن هدایت است برای مردم». [↑](#footnote-ref-5)
6. - «کتابی که بسوی تو نازل کرديم با برکت است تا آيات آن­را تدبر کنند و تا صاحبان خرد پند گيرند». [↑](#footnote-ref-6)
7. - «آيا چرا در قرآن تدبّر ندارند بلکه بر دلها قفل زده شده است». [↑](#footnote-ref-7)
8. - «و نازل می­کنيم از قرآن آنچه را که آن شفا و رحمت است». [↑](#footnote-ref-8)
9. - «ای مردم به تحقیق برای شما آمد برهانی از پروردگارتان و بسوی شما نازل کردیم نور روشنی را». [↑](#footnote-ref-9)
10. - «این قرآن برای مردم وسائل بینائی است و هدایت و رحمت است برای اهل یقین». [↑](#footnote-ref-10)
11. - «آيا کفايت­شان نيست که ما اين کتاب را بر تو نازل کرديم». [↑](#footnote-ref-11)
12. - «و اين کتاب را بر تو فرود آورديم که بيانست برای هر چيزی (از امور دينی)». [↑](#footnote-ref-12)
13. - نص روایت: «وَاللهِ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللهِ ص بِضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً»: «بخدا سوگند كه هفتاد و اندی سوره را از زبان مبارك رسول الله ج آموختم» متفق عليه. **صحيح بخاری** (4714) و **صحيح مسلم** (2462). [↑](#footnote-ref-13)
14. - نص روایت: «بَيْنَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللهِ ص فِي غَارٍ إِذْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ ﴿وَٱلۡمُرۡسَلَٰتِ﴾ فَتَلَقَّيْنَاهَا مِنْ فِيهِ وَإِنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بِهَا»: «همراه رسول الله ص در غاری بوديم كه سورۀ «مرسلات» نازل شد. آن­را همانطور كه از زبان (مباركش) می­شنيدیم، حفظ می­كردیم.» **صحيح بخاری** (4650)، و در روایت دیگری از **صحیح** **بخاری** (1733) آمده که غار در منا قرار داشت. [↑](#footnote-ref-14)
15. - «و پيش‌ آهنگان نخستين از مهاجرين و انصار و آنانکه به نيکی و نيکوکاری پيرو آنان شدند». [↑](#footnote-ref-15)
16. - طبری، **جامع البيان** (11/641-642) و سيوطی، **الدرّ المنثور** (4/268). [↑](#footnote-ref-16)
17. - نگا: **سنن کبری، نسائی** (8238) و(8239)، و **سنن ترمذی** (3793) و این حدیث را "حسن صحيح" شمرده است. و **مسند أحمد** (5/131). [↑](#footnote-ref-17)
18. - متفق عليه. **صحيح بخاری** (2287) **و صحيح مسلم** (818). [↑](#footnote-ref-18)
19. - **سنن أبي داود** (585)، **و مسند أحمد** 4/409. [↑](#footnote-ref-19)
20. - «قاری­ترین شما ابی بن کعب است». [↑](#footnote-ref-20)
21. - «و گوش­های نگهدارنده آن­ها را نگه می‌دارد». [↑](#footnote-ref-21)
22. - نگا: حافظ ابن عساكر، **تاريخ دمشق**، تحقيق علی شيری، بيروت، دار الفكر، حديث شماره (4452)، 19/302؛ و حافظ ابن حجر عسقلانی، **الإصابة في تمييز الصحابة** (1 /561)؛ و حافظ ذهبی، **سير أعلام النبلاء** (2/428). [↑](#footnote-ref-22)
23. - **مسند أحمد** با تحقيق شعيب الأرنؤوط، شماره (21618) وسند حدیث را حسن شمرده است، به خاطر وجود عبد الرحمن بن أبي الزناد در سند حدیث. و ابن سعد در [**الطبقات الكبرى**]، 2/358-359؛ وبخاری در کتاب **تاريخش** (3/380-381) [↑](#footnote-ref-23)
24. - ابن أبي شيبۀ‌‌ كوفي، **المصنف في الأحاديث والآثار**، تحقيق محمد عوامة، جدة، دار القبلة، ط1، 1427هـ/2006م، أثر شماره (30922)، 15/560. وبيهقی، **دلائل النبوة**، تحقيق: د. عبد المعطی قلعجی، قاهرة، دار الريان للتراث (7/155-156). [↑](#footnote-ref-24)
25. - حافظ محيی السنة أبو محمد حسين بن مسعود البغوي، **شرح السنة**، تحقيق شعيب الأرنؤوط ومحمد زهير شاويش، دمشق وبيروت، المكتب الإسلامي، ط2، 1403هـ /1983م (4/525-526). ونگا : زركشي، **البرهان في علوم القرآن** (1/237). [↑](#footnote-ref-25)
26. - نگا : محمد بن سعد، **الطبقات الكبرى**، تحقيق إحسان عباس، بيروت، دار صادر، ط1، 1968م (1/234، و4/206)؛ و حاكم نيشابوری، **المستدرك على الصحيحين** (3/634) و رجال آن ثقه هستند. و ذهبي، **سير أعلام النبلاء** (1/361). [↑](#footnote-ref-26)
27. - نگا : محمد بن سعد، **الطبقات الكبرى** (2/348). [↑](#footnote-ref-27)
28. - **مسند احمد** (5/324)؛ ونگا: محمد عبد العظيم زرقاني، **مناهل العرفان** **في علوم القرآن**، قاهرة، چاپ عيسى بابی حلبی و شریکانش (1/241)؛ و نص روايت عبارت است از: قال عبادة بن الصامت ت: كان الرجل إذا هاجر دفعه النبي ص إلى رجل منا يعلمه القرآن». عبادة بن صامت س می­گوید: «چون کسی هجرت می­کرد رسول خدا او را نزد یکی از ما می­فرستاد تا به او قرآن بیاموزد.» و همچنین نگا: سيد أبو القاسم موسوی خوئی، **البيان في تفسير القرآن**، كويت، دار التوحيد، 1399هـ/1979م، ص 274. [↑](#footnote-ref-28)
29. - در حقیقت «بئر معونة» غزوه نبوده و رسول الله ص در آن شرکت نداشته است بلکه در چنین مکانی به مسلمانانی که رسول خدا آن­ها را با حمایت ابوبراء «ملاعب الاسنه، نیزه باز» به سوی نجد فرستاده بود، توسط عامر بن طفیل خیانت شد و همگی آن­ها کشته شدند. [↑](#footnote-ref-29)
30. - نگا : ابن هشام، **السيرة النبوية** (2/184-185)؛ وابن كثير**، السيرة النبوية** (3/139). [↑](#footnote-ref-30)
31. - نگا : جلال الدين سيوطي، **الإتقان في علوم القرآن** (1/195)؛ سخاوي، **جمال القراء وكمال الإقراء** (2/424)؛ أبوبكر باقلانی**، نكت الانتصار لنقل القرآن** (ص: 67-70)؛ وابن حجر عسقلانی، **فتح الباري بشرح صحيح البخاري** (8/668). [↑](#footnote-ref-31)
32. - سيوطي، **الإتقان في علوم القرآن** (1/195). [↑](#footnote-ref-32)
33. - **مسند إمام أحمد**، تحقيق شعيب الأرنؤوط، شماره (27283)، ج45/ص255؛ و أرنؤوط گفته: سندش ضعيف است . وسيوطي، **الإتقان في علوم القرآن** (1/196). [↑](#footnote-ref-33)
34. - أبو عبد الله زنجانی، **تاريخ القرآن**، تهران، مكتبة الصدر، 1354هـ/1935م (ص: 20- 21). [↑](#footnote-ref-34)
35. - **صحيح بخاري**، كتاب التفسير، حديث (4318). [↑](#footnote-ref-35)
36. - «و اگر نازل کنيم بر تو نوشته­ای را در کاغذی که بدست­های خودشان لمس کنند». [↑](#footnote-ref-36)
37. - «شما آن­را اوراقی قرار می­دهيد مقداری از آن­را آشکار می­کنيد و بسياری از آن­را پنهان می­کنيد.» [↑](#footnote-ref-37)
38. - خوئي، **البيان في تفسير القرآن**، 274؛ و در حاشيه گفته- مصدر خبر- را مشخص کرده: شيخان و أبو داود و ترمذی و نسائی روایت کرده­اند. [نگا: التاج الجامع للأصول في أحاديث الرسول، علی منصور ناصف، ج2 /ص332. [↑](#footnote-ref-38)
39. - مثال­هایی از افعال جمع که واو جمع بدون الف نوشته شده است: **جاءو**-**فاءو- باءو- تبوءو**. [↑](#footnote-ref-39)
40. - مانند اَلِفی که در مصاحف امروزی در آخر کلمه می­بینیم: ﴿مَا يَعۡبَؤُاْ﴾ [الفرقان: 77]- ﴿تَٱللَّهِ تَفۡتَؤُا﴾ **[**يوسف:85]- ﴿وَأَنَّكَ لَا تَظۡمَؤُاْ﴾ [طه: 119] ﴿يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ﴾ [يونس: 4 و 34]- ﴿أَمَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ﴾ [النمل: 64]- ﴿يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ﴾ [الروم: 11 و 27]. [↑](#footnote-ref-40)
41. - «به درستی که ما خودمان این قرآن را نازل کردیم و بی‌گمان که ما البته آن­را نگهبانیم». [↑](#footnote-ref-41)
42. - «و آنانکه به کتاب خدا چنگ می­زنند و نماز را برپا دارند براستی که ما ضايع نمی­کنيم مزد اصلاح کنندگان را». [↑](#footnote-ref-42)
43. - نص عبارت نهج البلاغة چنین است: «... و هنگامى كه شاميان ما را دعوت كردند تا قرآن را ميان خويش داور گردانيم، ما گروهى نبوديم كه به كتاب خداى سبحان پشت كنيم، درحالى­كه خداوند متعال فرمود: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾: «پس اگر در چيزی نزاع کرديد آن­را برگردانيد به خدا و رسول» باز گرداندن آن به خدا اين است كه كتاب او را به داورى بپذيريم و باز گرداندن به پيامبرص اين است كه سنّت او را انتخاب كنيم، پس اگر از روى راستى به كتاب خدا داورى شود، ما از ديگر مردمان به آن سزاوارتريم.» (نهج البلاغة، خطبۀ 125). [↑](#footnote-ref-43)
44. - أبو عبد الله زنجانی در تاريخ القرآن گفته (حاشيه ص 25): «عبيد بن معاوية؛ و گفته شده: عبيد بن معاذ؛ و گفته شده: عتيک بن معاذ جزری، چنانکه در أسد الغابة آمده است.» [↑](#footnote-ref-44)
45. - نگا : أبو عبد الله زنجانی، **تاريخ القرآن** (ص 24- 25). [↑](#footnote-ref-45)
46. - **صحيح بخاری**، 69- كتاب فضائل القرآن، حديث (4717). [↑](#footnote-ref-46)
47. - **صحيح بخاری**، 69- كتاب فضائل القرآن، حديث (4718). [↑](#footnote-ref-47)
48. - قرائت­هایی را که مؤلف / در مورد این دو کلمه نقل کرده‌اند، از قرائت­های متواتر می­باشد و همواره به عنوان بخشی از قرآن قرائت می­شوند.

    قابل ذکر است که ابوعمرو، ابن عامر و عاصم در روایت شعبه آن­را «يَطْهُرْنَ» با سکون طاء خوانده­اند. اما حمزه، کسائی و عاصم در روایت حفص آن­را «يَطَّهَّرْنَ» با تشدید خوانده­اند. و در لفظ «مَٰلِكِ» قراء سبعه آن­را «مَالكِ يومِ الدِّيْنِ» خوانده­اند جز روایت قالون از نافع که آن­را «مَلِكِ يومِ الدينِ» خوانده است. بنابراین، تمامی این قراءات، متواتر است و ایمان به آن­ها بر این مبنا که بخشی از قرآن کریم هستند، واجب است. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-48)
49. - اصل واقعه را بخاری در صحيح خود آورده است: 69- كتاب فضائل القرآن، ح (4702)؛ و همچنین در **سنن ترمذی** (3104) و **سنن نسائی الكبرى** (7988) و دیگران هم آن­را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-49)
50. - زنجانی، **تاريخ القرآن** (45- 46). [↑](#footnote-ref-50)
51. - تا اینجا زرقانی در **مناهل العرفان** آن­را ذکر کردهاست (1/262)؛ و مصدر روايت را به ابوبكر انباری نسبت داده است. [↑](#footnote-ref-51)
52. - کل روايت تا اینجا در كتاب **المصاحف** ابن أبي داود، آمده، اثر شماره (62). [↑](#footnote-ref-52)
53. - مرجع قبلی، اثر شماره (56). [↑](#footnote-ref-53)
54. - احتمالا جمعیت مسلمانان در زمان نویسنده این اندازه بوده اما امروزه جمعیت مسلمانان به یک میلیارد رسیده است. [↑](#footnote-ref-54)
55. - نگا: سيوطي، **الإتقان في علوم القرآن**، نوع 18، ج1/ص 103. [↑](#footnote-ref-55)
56. - سيد خوئی، **البيان في تفسير القرآن**، طبع كويت (ص: 276-277). [↑](#footnote-ref-56)
57. - مرجع قبلی (ص: 243- 244). [↑](#footnote-ref-57)
58. - چنین دیدگاهی نادرست بوده و بلکه بر خلاف روایات حدیثی و تاریخی صحیح می­باشد. حقیقت آن است که جمع قرآن کریم در طول مدت دو دوره صورت گرفت. در عهد رسول خدا ص و خلفای راشدین؛ و جمع قرآن در هریک از این دوره­ها مزایا و ویژگی­های خاص خود را داشته است. در توضیح این مسأله به مطالبی که برخی از علمای معاصر در این زمینه ذکر کرده­اند اشاره می­کنیم. (علمایی چون محمد علی صابونی در «علوم القرآن» و دکتر صبحی صالح در کتاب «مباحث فی علوم القرآن»):

    الف) منظور از جمع قرآن و کتابت آن: جمع قرآن به دو معنا در نصوص وارد شده است: چنانکه در این آیه: ﴿إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ١٧﴾ [القيامة: 17] «بر عهده ما است جمع و قرائت آن» جمع به معنای حفظ و به حافظه سپردن می­باشد. و «جماع القرآن» به معنای حافظان قرآن می­باشد. و معنای دوم جمع قرآن، کتابت آیات و سوره‌های آن به طور پراکنده می­باشد یا فقط به معنای مرتب کردن آیات و نوشتن هر سوره در صحیفه­ای جدا یا مرتب کردن آیات و سوره­ها در یک مصحف می­باشد. چنانکه هریک پس از دیگری مرتب شده باشد.

    **ب) جمع قرآن در عهد نبوت:** جمع قرآن در عصر نبوت به دو صورت بوده است: جمع در سینه­ها به وسیله حفظ و به خاطر سپردن آن و جمع در سطرها از طریق کتابت و نوشتن.

    **جمع قرآن در سینه­ها:** قرآن کریم بر پیامبر امی ص نازل شد. تلاش رسول خدا متوجه حفظ و به خاطر سپردن قرآن به همان شیوه‌ی نازل شده، بود؛ سپس آن­را با درنگ بر مردم می­خواند تا آن­را حفظ نموده و به خاطر بسپارند. و این روش ضرورتی برای پیامبر امی بود که خداوند او را به سوی اعراب امی فرستاده بود. و شرایط امی – عادتا- چنان ایجاب می­کند که به حافظه و قوه نگه دارنده ذهن خود اعتماد کند. چرا که نه می­تواند بخواند و نه می­تواند بنویسد. امت عرب در زمان نزول قرآن، از ویژگی­های نژاد عرب به طور کامل برخوردار بودند. از جمله حافظه نگه­دارنده قوی و سرعت حفظ؛ شخص عربی صدها هزار بیت شعر حفظ می­کرد و احساب و انساب را می­دانست و آن­ها را به خاطر می­سپرد و تاریخ را می­شناخت. و در میان آن­ها کمتر کسی را می­یافتی که از حسب و نسب بیگانه باشد یا اینکه «المعلقات العشر» را با وجود اشعار زیاد آن و دشواری حفظ آن، حفظ نباشد!! اما قرآن در میان آن­ها نازل شده و با قوت بیان و زیبایی احکام و عظمت دلیل و برهانش آن­ها را شگفت زده کرده و شعور و احساس آن­ها را به خود جلب نموده و بر عقل و فکر و اندیشه آنان چیره شد. چنانکه تلاش آنان را متوجه کتاب مجید نمود و بدان روی آوردند و آن­را حفظ نموده و آیات و سوره­های قرآن را به خاطر سپرده و شعر را رها کردند. چرا که در قرآن روح زندگی را یافتند. اما رسول خدا ص از حرص شدیدی که نسبت به حفظ قرآن داشت شب را با تلاوت قرآن در نماز و عبادت و تلاوت و تدبر در معانی آن می­گذراند چنانکه پاهایش از کثرت قیام ورم می­کرد و همه این­ها در راستای عمل به امر خداوند متعال بود که فرمود: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ١ قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا٢ نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا٣ أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا٤﴾ [المزمل: 1- 4]: «ای گليم بر خود پيچيده و يا بار رسالت متحمل شده، شب را قيام کن مگر اندکی، نيمی از آن و يا اندکی کمتر از آن؛ و يا بر آن بيفزا و قرآن را به تأنی و ترتيب قرائت نما بتأنی کامل.» بر این اساس عجیب نیست که رسول خدا سرور حافظان باشد و همه‌ی قرآن در قلب شریف او جمع شده باشد و نیز مرجع تمام مسلمانان در هر امری از قرآن باشد که به آن­ها یاری می­رساند.

    صحابه نیز چنان بودند که در تلاوت قرآن و تکرار آن با یکدیگر مسابقه می­دادند و تمام تلاش خود را در جهت حفظ و به خاطر سپردن آن به کار می­بردند تا اینکه بتوانند آن­را در نمازهای فرض شب و روز، به صورت سری و جهری بخوانند. و نیز در نوافل از آنها غافل نشده و و آن­را به همسران و فرزندان خود در خانه بیاموزند. حتی اگر کسی در نیمه شب از کنار خانه آنان می­گذشت صدای وزوزی چون وزوز زنبور از خانه­های آن­ها می­شنید که چنین به تلاوت قرآن مشغول بودند. چنانکه رسول خدا ص در تاریکی شب از کنار خانه­های انصار می­گذشت و نزد برخی از آن­ها توقف کرده و قرآن می­شنید. بسیاری از صحابه به حفظ قرآن کریم مشهور بودند. و رسول خدا ص روح عنایت به قرآن را در وجود آنها می­دمید و کسانی از حافظان قرآن را به شهرها و روستاها می­فرستاد تا به آنها قرآن بیاموزند و برای آنها قرآن بخوانند. چنانکه قبل از هجرت، مصعب بن عمیر و ابن ام مکتوم را به مدینه فرستاد تا به ساکنان مدینه اسلام را بیاموزند و بر ایشان قرآن را بخوانند و نیز پس از هجرت، معاذ بن جبل را به قصد آموزش حفظ و تعلیم به مکه فرستاد. عبادة بن صامت می­گوید: «چون کسی هجرت می­کرد رسول خدا ص او را نزد یکی از ما می­فرستاد تا به او قرآن بیاموزد. و از مسجد رسول خدا چنان صدای تلاوت قرآن می­آمد که رسول خدا صحابه را امر می­کرد تا آرام­تر تلاوت کنند که دچار اشتباه نشوند.»

    از این جهت در زمان رسول خدا ص تعداد حافظان قرآن مشخص نبود و برای اطلاع از تعداد آن­ها همین کافی است که بدانیم تعداد کسانی که در جنگ یمامه شهید شدند حدود هفتاد نفر از حافظان بزرگ بودند. چنانکه به همین تعداد از حافظان در زمان رسول خدا در واقعه بئر معونه کشته شدند. والاترین ویژگی امت محمدی این است که این کتاب مقدس در سینه­ها محفوظ است و در نقل آن به حفظ سینه­ها و نه فقط به کتابت و نوشتن در مصحف­ها اعتماد می­شود... بر خلاف پیروان تورات و انجیل که هیچیک از آن­ها را نمی­یابیم تورات و انجیل را حفظ باشد. بلکه در حفظ آن­ها تنها به آنچه نوشته شده تکیه دارند و بی­توجه و نه برخاسته از قلب آن­را می­خوانند و به همین دلیل است که تحریف و تبدیل در آن­ها وارد شده است. اما خداوند متعال خود حفظ قرآن کریم را به عهده گرفته است و آن­را برای حفظ آسان و میسر نموده است: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ١٧﴾ [القمر:17] «و بتحقيق آسان نموديم اين قرآن را براي يادگرفتن پس آيا ياد گيرنده­ای هست.» و نیز آن­را از تحریف و تبدیل به وسیله حفظ آن در سطرها و سینه­ها حفظ کرده است. و این مصداق کلام الهی است که می­فرماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ٩﴾ [الحجر: 9]. «بدرستی که ما خودمان این قرآن را نازل کردیم و بی‌گمان که ما البته آن­را نگهبانیم.»

    بی­تردید این، عنایت و توجه خاص خداوند به قرآن مجید است و بلکه شرف بزرگی است که خداوند متعال تنها نصیب امت محمدی کرده است چنانکه بخش­های مختلف آن­را در سینه­ها قرار داده و کتاب را فرستاده که با آب شسته نمی­شود.

    این توضیح در مورد جمع کامل قرآن – به ترتیبی که امروزه آن­را در مصحف­ها می­بینیم – در سینه رسول‌خدا ص و اصحابش بود. اما **جمع قرآن به معنای کتابت آن**، سه مرحله را پشت سر گذرانده است. مرحله اول در زمان رسول خدا ص و پس از آن در عهد ابوبکر ت و در وهله آخر در دوران عثمانت بوده است.

    **1- جمع قرآن در قالب نوشته­ها در عهد رسول خدا** ص**:** افرادی به عنوان کاتبان وحی در خدمت رسول خدا بودند که هرگاه آیاتی از قرآن نازل می­شد آن­ها را به نوشتن این آیات امر می­کرد و این در راستای مبالغه در ثبت و ضبط آیات و کسب اطمینان و احتیاط بیشتر در مورد کتاب خداوند بود. چنانکه نوشتن و نوشته­های ثبت شده، به حفظ آیاتی که خداوند متعال در سینه­ها جای داده کمک می­کند... اما کاتبان وحی از بهترین­های اصحاب بودند که رسول خدا ص آنان را برای این امر مهم انتخاب کرده بود... مشهورترین آن­ها عبارتند از: خلفای راشدین،زيد بن ثابت، أبيّ بن كعب، معاذ بن جبل، معاوية بن أبوسفيان و افراد دیگری از صحابه بزرگوار ش**.** هریک از آن­ها مصحفی داشته و آنچه را می­شنید یا از رسول خدا حفظ می­کرد، در آن ثبت می­نمود چون مصحف ابن مسعود و مصحف علی و مصحف عائشه و... قرآن را بر شاخه­های نخل و سنگ­های نازک و پوست یا برگ و استخوان و... می­نوشتند. چراکه صنعت کاغذ نزد عرب شناخته شده نبود بلکه در میان امت­های دیگر چون فارس و روم وجود داشت. اما در میان آنها منتشر و رایج نبود. بنابراین بر روی هرچیزی که در دسترس بود و قابلیت کتابت داشت، می­نوشتند. از زید بن ثابت تروایت است که می­گوید: «ما نزد رسول خدا قرآن را (با نوشتن آیات) بر روی پوست یا برگ تألیف (جمع) می­کردیم. و این تألیف شامل ترتیب آیات بر حسب دستور رسول خدا و به امر خداوند متعال بود. و بر این اساس است که علما اتفاق نظر دارند که جمع قرآن امری توقیفی می­باشد. به این معنا که ترتیبی را که امروزه در میان آیات شاهد هستیم به امر و وحی خداوند بوده است. چنانکه روایت است که چون جبرئیل با آیه یا آیاتی نازل می­شد به رسول خدا ص می­فرمود: «ای محمد، خداوند تو را امر کرده است که این آیه را در فلان قسمت از فلان سوره قرار دهی». و این­چنین رسول خدا به صحابه می­فرمود: آن­را در فلان جای قرآن قرار دهید. و هرآنچه نوشته می­شد در خانه رسول خدا گذاشته شده و هریک از کاتبان وحی از آن نسخه برداری می­کردند. و این­گونه نسخه­های کاتبان و صحف موجود در خانه رسول خدا به همراه حافظه صحابه با سواد و بی­سواد، به حفظ قرآن کمک نمود و در راستای صیانت از آن دست به دست هم داد.

    بسیار زود رسول خدا به جوار حق شتافت، پس از اینکه رسالت را ادا نمود و امانت را ابلاغ کرد و امت را نصیحت نمود و قرآن کریم را در سینه­ها با ترتیب و صورتی که امروز در مصاحف شاهد هستیم، جمع نمود. تمام قرآن در عهد رسول خدا نوشته شد اما هنوز در یک مصحف جمع نشده بود و بلکه آیات و سوره­های آن به صورت پراکنده بر روی پوست­ها و برگ­ها و استخوان­ها و شاخه­های نخل نوشته شده بود.

    **2- جمع قرآن در عهد ابوبکر** ت**:** چون ابوبکر صدیق عهده­دار امر خلافت گردید با مشکلات و مصایب بزرگی مواجه شد. از جمله جنگ­های رده که بین مسلمانان و پیروان مسیلمه کذاب روی داد و جنگ سخت یمامه که در آن بسیاری از قاریان صحابه شهید شدند و هفتاد نفر از بزرگ­ترین حافظان قرآن کشته شدند. چنین شرایطی مسلمانان را نگران کرده و نیز این وضعیت بر عمر بن خطاب گران آمد پس نزد ابوبکر رفته او را در غم و اندوه دید و با وی در مورد جمع قرآن مشورت کرد. از ترس اینکه مبادا با مرگ حافظان ضایع گردد. ابوبکر در ابتدا نسبت به جمع قرآن تردید داشت اما پس از اینکه عمر با وی مشورت کرد و مصلحت این امر برای وی آشکار شد و خداوند سینه­اش را برای این عمل بزرگ گشود و برای وی شرح صدر حاصل شد در پی زید بن ثابت فرستاد و این مسأله را با او در میان گذاشت و از او خواست که به جمع قرآن در یک مصحف بپردازد. زید نیز در ابتدا دچار تردید بود اما خداوند متعال سینه وی را برای این مهم گشود...

    امام بخاری در صحیح، داستان این جمع را روایت کرده است که به خاطر اهمیت آن، نص روایت را نقل می­کنیم: [أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيَّ ت- وَكَانَ مِمَّنْ يَكْتُبُ الوَحْيَ- قَالَ: أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ مَقْتَلَ أَهْلِ اليَمَامَةِ (أي عقب استشهاد الحفّاظ السبعين في معركة اليمامة) وَعِنْدَهُ عُمَرُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ عُمَرَ أَتَانِي، فَقَالَ: إِنَّ القَتْلَ قَدْ اسْتَحَرَّ (أي كثر واشتدّ) يَوْمَ اليَمَامَةِ بِالنَّاسِ، وَإِنِّي أَخْشَى أَنْ يَسْتَحِرَّ القَتْلُ بِالقُرَّاءِ فِي المَوَاطِنِ، فَيَذْهَبَ كَثِيرٌ مِنَ القُرْآنِ إِلَّا أَنْ تَجْمَعُوهُ، وَإِنِّي لَأَرَى أَنْ تَجْمَعَ القُرْآنَ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: قُلْتُ لِعُمَرَ: «كَيْفَ أَفْعَلُ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ص؟ فَقَالَ عُمَرُ: هُوَ وَاللَّهِ خَيْرٌ، فَلَمْ يَزَلْ عُمَرُ يُرَاجِعُنِي فِيهِ حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ لِذَلِكَ صَدْرِي، وَرَأَيْتُ الَّذِي رَأَى عُمَرُ، قَالَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ: وَعُمَرُ عِنْدَهُ جَالِسٌ لاَ يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّكَ رَجُلٌ شَابٌّ عَاقِلٌ، وَلاَ نَتَّهِمُكَ، «كُنْتَ تَكْتُبُ الوَحْيَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص»، فَتَتَبَّعِ القُرْآنَ فَاجْمَعْهُ، فَوَاللَّهِ لَوْ كَلَّفَنِي نَقْلَ جَبَلٍ مِنَ الجِبَالِ مَا كَانَ أَثْقَلَ عَلَيَّ مِمَّا أَمَرَنِي بِهِ مِنْ جَمْعِ القُرْآنِ، قُلْتُ: كَيْفَ تَفْعَلاَنِ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ النَّبِيُّص؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هُوَ وَاللَّهِ خَيْرٌ، فَلَمْ أَزَلْ أُرَاجِعُهُ حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ صَدْرِي لِلَّذِي شَرَحَ اللَّهُ لَهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَقُمْتُ فَتَتَبَّعْتُ القُرْآنَ أَجْمَعُهُ مِنَ الرِّقَاعِ وَالأَكْتَافِ، وَالعُسُبِ وَصُدُورِ الرِّجَالِ .....، وَكَانَتِ الصُّحُفُ الَّتِي جُمِعَ فِيهَا القُرْآنُ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ عِنْدَ عُمَرَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ عِنْدَ حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ]: «از زید بن ثابت انصاری – یکی از کاتبان وحی – روایت است که می­گوید: پس از کشته شدن سربازان اسلام در جنگ یمامه (شهید شدن هفتاد نفر از حافظان قرآن در جنگ یمامه) ابوبکر کسی را به دنبال من فرستاد درحالی­که عمر نیز نزد او بود. پس ابوبکر گفت: عمر نزد من آمده و می­گوید: کشتار مردم در جنگ یمامه بسیار شدید بود، بیم آن دارم که کشتار حافظان قرآن در جنگ­های مختلف، بخش­های زیادی از قرآن را از بین ببرد مگر آنکه قرآن را جمع کنید و مصلحت را در آن می­بینم که قرآن را جمع کنید. ابوبکر می­گوید: به عمر گفتم: چگونه کاری را انجام دهم که رسول الله آن­را انجام نداده است. عمر گفت: به خدا سوگند که این کاری نیک است. عمر پیوسته در این مورد اصرار داشت تا اینکه خداوند سینه­ام را برای انجام این مهم گشود و رأی و نظر عمر را مصلحت دیدم. زید بن ثابت می­گوید: و عمر نزد ابوبکر نشسته بود و سخن نمی­گفت. ابوبکر گفت: تو (ای زید) مردی جوان و هشیار هستی و ما تو را (به دروغ و فراموش­کاری در این امر) متهم نمی­کنیم. تو برای رسول خدا وحی را می­نوشتی. پس (نسخه­های قرآن را) جستجو کن و آن­را جمع کن. زید بن ثابت می­گوید: به خدا سوگند اگر ابوبکر مرا به انتقال یکی از کوه­ها مکلف می­کرد برایم دشوارتر از این نبود که مرا به جمع قرآن دستور دهد. من گفتم: چگونه کاری را انجام می­دهید که پیامبر نکرده است؟ ابوبکر گفت: به خدا که این کاری نیک است. من پیوسته با وی مناقشه می­کردم تا اینکه خداوند سینه­ام را برای پذیرش و انجام این امر گشود. چنانکه برای ابوبکر و عمر در این مورد شرح صدر حاصل شده بود. سپس برخاستم و در جستجوی نسخه­های مختلف قرآن برآمدم و آن­را از روی پاره­های کاغذ و چرم و استخوان شانه و برگ­های درخت خرما و سینه­های مردم جمع کردم... صحیفه­هایی که جمع شده بود نزد ابوبکر بود تا اینکه به جوار حق شتافت و پس از او نزد عمر بود تا اینکه او نیز به جوار حق شتافت. و پس از آن نزد (ام المومنین) حفصه بنت عمر نگه داری می­شد.»

    **روند جمع قرآن:** زید بن ثابت ت در روند جمع قرآن شیوه­ای در نهایت دقت و استواری انتخاب نمود که در واقع ضمانت وجود این کتاب را به دنبال داشت. روشی که شایسته و سزاوار چنین امری است و لازمه آن ثبت و ضبط دقیق می­باشد. زید بن ثابت در ادای این تکلیف تنها به آنچه خود حفظ داشت و خود نوشته بود و آنچه از رسول خدا شنیده بود اکتفا نکرد بلکه به تحقیق و بررسی در این زمینه پرداخت و خود را مکلف نمود تا در جمع قرآن به دو مصدر اعتماد کند: الف) آنچه در سینه­ها حفظ شده است. ب) آنچه نزد رسول خدا ص نوشته شده است. و باید هردوی این امور «حفظ و کتابت» همراه می­بودند. و حتی از شدت حرص و احتیاطی که در این امر داشت هیچ مکتوبی را نمی­پذیرفت تا اینکه دو شاهد عادل گواهی می­دادند که آن نزد رسول خدا ص نوشته شده است. حدیثی که ابوداود در سنن روایت کرده بر این مطلب دلالت دارد. آنجا که می­گوید: «عمر آمد و گفت: هرکس بخشی از قرآن را از رسول خدا ص دریافت کرده با آن بیاید. و در آن زمان قرآن را در صحیفه­ها و استخوان‌ها و شاخه­های نخل می­نوشتند. و از هیچ­کس چیزی را نمی­پذیرفت مگر اینکه دو شاهد به آن گواهی می‌دادند.» و از این قبیل است روایت دیگری که ابوداود ذکر کرده است: «ابوبکر به عمر و زید گفت: کنار در مسجد بنشینید و هرکس با دو گواه در مورد بخشی از کتاب الله آمد، آن­را مکتوب کنید.» ابن حجر می­گوید: «منظور از دو گواه، حفظ و کتابت می­باشد...» سخاوی می­گوید: «منظور این است که آن­دو گواهی دهند که این مکتوب نزد رسول خدا ص نوشته شده است». و چنین روشی در نهایت استواری و دقت می­باشد که ابوبکر صدیق آن­را برای زید بن ثابت ترسیم نمود.

    **مزایای مصحف ابوبکر صدیق:**

    صحیفه­هایی که در عهد ابوبکر صدیق ت (در یک مصحف) گردآوری شد با ویژگی­هایی ممتاز بود که مهمترین آن­ها عبارتند از:

    الف) تحقیق و بررسی دقیق و استواری کامل؛

    ب) در این مصحف جز آنچه عدم نسخ تلاوتش ثابت نشده بود، ثبت گردید.

    ج) اجماع امت بر آن و تواتر آیاتی که در آن ثبت گردید.

    این ویژگی­ها باعث شد تا صحابه از ابوبکر صدیق به نیکی یاد کنند چرا که باعث حفاظت قرآن کریم از ضایع شدن گردید. و البته این به توفیق خداوند متعال و یاری و مدد او بود. علی ت می­گوید: «در جمع مصحف­ها بیشترین پاداش از آن ابوبکر است؛ خداوند ابوبکر را رحمت کند او اولین کسی بود که کتاب الله را جمع کرد.» براستی جمع قرآن افتخاری جاویدان برای ابوبکر صدیق می­باشد که به خاطر آن تاریخ پیوسته از ابوبکر به سبب توجیه و نظارت و از زید بن ثابت به دلیل اجرا و عمل، به نیکی یاد خواهد کرد.

    اما جمع قرآن در زمان ابوبکر در یک مصحف به این معنا نیست که در آن زمان نزد صحابه مصحف­های دیگری که پیش­تر در آن­ها قرآن را بنویسند وجود نداشته است و این امر با اینکه بعضی از صحابه مصحف­های خاص خود را داشتند منافاتی ندارد. اما این مصحف­ها ویژگی­های مصحف ابوبکر صدیق ت را نداشت ویژگی­هایی چون دقت و بررسی و تحقیق و اکتفا به آنچه تلاوتش منسوخ نشده و متواتر بودن آن و اجماع امت در مورد آن و شامل بودن حروف سبعه؛

    **سوال: چرا قرآن کریم در زمان رسول خدا ص در یک مصحف جمع نشد؟**

    **زيرا؛**

    الف) قرآن به یک­باره و به صورت همزمان نازل نشد بلکه به صورت پراکنده نازل شد و جمع کردن آن قبل از کامل شدن نزول آن ممکن نبود.

    ب) برخی از آیات نسخ می­شد و زمانی که برخی از آیات در معرض نسخ باشند چگونه ممکن است در یک مصحف جمع شوند.

    پ) ترتیب آیات و سوره­ها بر مبنای زمان نزول نبود چنانکه برخی از آیات در آخرین سال­های نزول وحی نازل می‌شد درحالی­که ترتیب آن­ها در اوایل سوره­ها بود و این مقتضی تغیر مکتوب بود.

    ت) فاصله زمانی بین آخرین آیات نازل شده و وفات رسول خدا ص بسیار کوتاه بود چنانکه آخرین بخشی که از قرآن نازل شد:﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا تُرۡجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 281] بود درحالی­که رسول خدا ص نُه شب پس از نزول آن به جوار حق شتافت. و این مدت بسیار کوتاه بود و نیز امکان جمع قرآن قبل از کامل شدن نزول آن نبود.

    ح) نیاز به جمع قرآن در یک مصحف چنانکه در زمان ابوبکر ت احساس می­شد در زمان رسول خدا ص مطرح نبود چرا که مسلمانان در خیر و امنیت به سر می­بردند و قاریان بسیار و از فتنه در امان بودند بر خلاف وقایعی که در دوران ابوبکر ت رخ داد و بسیاری از حافظان کشته شدند و ترس از بین‌رفتن قرآن محسوس بود.

    **خلاصه مطلب:** اگر در چنین شرایطی که ذکر نمودیم قرآن در یک مصحف جمع می­شد هرگاه نسخ یا امری رخ می­داد پیوسته قرآن در معرض تغییر و تبدیل بود و این درحالی بود که ادوات کتابت چنان که باید در دسترس نبود. و شرایط به گونه­ای بود که امکان ترک مصحف قدیمی و اعتماد به مصحف جدید نبود چراکه این امکان وجود نداشت در هر ماه یا هر روز مصحف جدیدی دربرگیرنده تمام آیات نازل شده تهیه گردد. اما زمانی که نزول قرآن به اتمام رسید و رسول خدا ص فوت نمود و بحث نسخ آیات منتفی گردید و ترتیب قرآن به طور کامل دانسته شد امکان جمع آن در یک مصحف میسر گردید و این کاری بود که خلیفه راشد ابوبکر صدیق ت آن­را انجام داد.

    **3- جمع قرآن در عهد عثمان** ت**:** اما سبب جمع قرآن در زمان عثمان با شرایط بوجود آمده در زمان ابوبکر متفاوت بود. فتوحات اسلامی در زمان عثمان گسترش یافته بود و مسلمانان در شهرها و سرزمین­ها مختلف پراکنده بودند و در هریک از سرزمین­های اسلامی قرائت صحابه­ای که به آن­ها قرآن می­آموخت مشهور شده بود. چنانکه اهل شام قرآن را بر مبنای قرائت ابی بن کعب و اهل کوفه آن­را به قرائت عبدالله بن مسعود و دیگران به قرائت ابوموسی اشعری می­خواندند. و میان آن­ها در زمینه حروف ادا و وجوه قراءات اختلاف وجود داشت چنانکه نزدیک بود کار به نزاع و تفرقه کشیده شود و برخی از آن­ها یکدیگر را (به سبب اختلاف قرائت) تکفیر کنند. از ابوقلابه روایت است که می­گوید: در زمان خلافت عثمان هریک از قاریان قرائتی را به مردم می­آموختند. بچه­ها در ملاقات هم بر سر این مسأله اختلاف می­کردند و این اختلاف تا حد معلمان و قاریان بالا گرفت چنانکه برخی یکدیگر را تکفیر می­کردند. چون عثمان ت از این مسأله اطلاع یافت به خطبه ایستاده و فرمود: «شما نزد من اختلاف کردید پس کسانی که در شهرهای دیگر از من دور هستند اختلاف­شان بیش از این خواهد بود». از این جهت و با مشاهده این شرایط، عثمان با دیدگاه خوب و نافذ خود تصمیم گرفت تا شکاف ایجاد شده را قبل از اینکه بیش از پیش رشد کند، مانع شود و بیماری بوجود آمده را قبل از اینکه درمان آن دشوار شود از ریشه درآورد. از این­رو بزرگان صحابه و صاحب­نظران و دانشمندان آن­ها را جمع نمود و با آن­ها در جهت ریشه کن نمودن فتنه و اختلافی که برپا شده بود مشورت کرد. پس همگی به این نتیجه رسیدند که امیر مومنان چند مصحف نسخه­برداری کند و به هر سرزمین و شهری یک مصحف از آن­را بفرستد. و مردم را به سوزاندن مصحف­های دیگر امر کند تا اینکه در باب قرائت­های مختلف، نزاع و اختلافی میان مسلمانان نباشد. بنابراین عثمان ت به تنفیذ این تصمیم حکیمانه همت گمارد. و این کار را به چهار نفر از بهترین اصحاب و حافظان مورد اطمینان سپرد: زيد بن ثابت و عبد الله بن زبير و سعيد بن عاص و عبد الرحمن بن هشام که همگی آن­ها از مهاجرین و قریش بودند جز زید بن ثابت که از انصار بود. این عمل بزرگ در سال 24 هجری اتفاق افتاد. و به این چهار نفر دستور داده شد چون در مورد قرائت­ها دچار اختلاف شدید بر مبنای زبان قریش بنویسید چرا که قرآن بر زبان آن­ها نازل شده است. و عثمان از حفصه بنت عمر خواست تا مصحفی را که در اختیار دارد به او بدهد، یعنی همان نسخه­ای که ابوبکر آن­را جمع کرده بود تا از آن نسخه برداری کند و سپس به او بازگرداند. و او نیز چنین کرد تا اینکه به تمام سرزمین­های اسلامی فرستاده شود. بنابراین سبب جمع‌آوری قرآن در زمان عثمان «اختلاف قاریان» در قرائت قرآن بود.

    و عثمان برای اینکه مردم را به دریافت قرآن از طریق نقل سینه به سینه و اعتماد آن­ها بر حفظ و عدم تکیه به نسخه‌برداری و کتابت تشویق کند، همراه هر مصحف حافظی را که قرائت وی با مصحف همخوانی داشت به سرزمین­های مختلف می­فرستاد. چنانکه زید بن ثابت قاری مصحف مدینه و عبدالله بن سائب قاری مکه و مغیره بن شعبه قاری شام و ابوعبدالرحمن سلمی قاری کوفه و عامر بن عبدالقیس قاری بصره بود.

    **کوتاه کلام اینکه** جمع قرآن کریم به معنای حفظ و به خاطر سپردن کامل آن به ترتیب آیات و سوره­ها – چنانکه در مصحف­های امروزی شاهد هستیم – در **زمان رسول خدا** ص و قبل از وفاتش اتفاق افتاد. اما جمع به معنای کتابت آن در سه مرحله انجام شد. مرحله اول در زمان رسول خدا ص؛ چنانکه تمام قرآن در عهد و زمان رسول خدا نوشته شد اماآیات و سوره­های آن به صورت پراکنده در وسایل رایج کتابت در آن زمان بود مانند پارچه‌های کاغذ، شاخه‌های درخت خرما، استخوان کتف و پوست­ها؛ اما **مرحله دوم در زمان ابوبکر صدیق** بود. او اولین کسی بود که قرآن را در یک مصحف با ترتیب آیات و سوره­های آن چنانکه از رسول الله ص روایت شده بود، جمع آوری کرد. و این با اعتماد به قرآن مکتوب نزد رسول خدا ص که پراکنده بود و آنچه در سینه­های اصحاب حفظ شده بود، انجام شد. **و مرحله سوم جمع به معنای کتابت در عهد عثمان بود**. و این مرحله از جمع قرآن در قالب نسخه‌برداری از نسخه­ای بود که در عهد ابوبکر ت جمع شده بود تا اینکه به سرزمین­های اسلامی فرستاده شود. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-58)
59. - به مانند همین لفظ یا الفاظ نزدیک به آن: امام مسلم در **صحيحش**، 44- كتاب فضائل الصحابة/4- باب من فضائل علي بن أبي طالب، (37)؛ دارمی در **مسندش**، 23- كتاب فضائل القرآن/ باب 1؛ ابن أبى شيبة در **المصنَّف**، 6/133، شماره (30081)؛ ابن سعد در **الطبقات الكبرى** (2/194)؛ تِرْمِذی در **سننش** (3786) و(3788)، ونسَائِى در **السنن الكبرى** (8092) و(8410)؛ امام احمد در **مسندش**، 1/118، (952)، و3/14، (11120) و3/17، (11148) و3/26، (11229) و3/59، (11582)؛ وابو يعلى در **مسندش**، 2/297، شماره (1021)؛ و غیر از این­ها روایت کرده­اند. و حافظ ابن حجر هيثمی می­گوید: «بدان حدیث تمسک (به ثقلين) را حدود بیست و چند صحابی از طرق مختلف روایت کرده‌اند.» (**الصواعق المحرقة**، ص 150). [↑](#footnote-ref-59)
60. - «و شما به همه کتاب ايمان می­آوريد». [↑](#footnote-ref-60)
61. - «این است کتابی که در آن شکی نباشد». [↑](#footnote-ref-61)
62. - «و این کتاب را بر تو فرود آوردیم که بیانست برای هر چیزی (از امور دینی)». [↑](#footnote-ref-62)
63. - «و فرو فرستاد تورات و انجیل را \* از پیش برای هدایت مردم و نازل نمود فرقان را». [↑](#footnote-ref-63)
64. - «به موسی کتاب و جداکنندۀ حق و باطل را عطا کردیم». [↑](#footnote-ref-64)
65. - «ما در این کتاب چیزی را فروگذار نکردیم». [↑](#footnote-ref-65)
66. - «و این (یعنی قرآن) کتابی است که با برکت نازل کردیم آن­را پس آن­را پیروی کنید». [↑](#footnote-ref-66)
67. - «خداست که نازل کرده این کتاب را بحق و نازل کرده میزان را». [↑](#footnote-ref-67)
68. - «براستی كه ما نازل كرديم بسوی تو اين كتاب را بحق تا بين مردم به آنچه خدا ارائه داده به تو حكم كنی». [↑](#footnote-ref-68)
69. - «و این قرآن ساختۀ افترائی غیرخدا نبوده ولیکن تصدیق آن چیزی است که جلو او بوده و می‌باشد، و بیان این کتاب بدون اینکه شکی در آن باشد». [↑](#footnote-ref-69)
70. - «می‌خواهند نور خدا را به دهانهایشان خاموش کنند و خدا کامل کنندۀ نور خویش است». [↑](#footnote-ref-70)
71. - «ای مردم به تحقیق برای شما آمد برهانی از پروردگارتان و بسوی شما نازل کردیم نور روشنی را». [↑](#footnote-ref-71)
72. - «بگوئید به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان داریم». [↑](#footnote-ref-72)
73. - «ماه رمضان که نازل شده در آن قرآن، در حالیکه قرآن هدایت است برای مردم». [↑](#footnote-ref-73)
74. - «ما این کتاب را برای مردم بر تو بحق نازل کردیم». [↑](#footnote-ref-74)
75. - اینکه مؤلف / می­گوید اهل سنت به وضع و جعل احادیثی مبنی بر بالابردن مقام خلفا و اثبات نقش آن­ها در خدمت به اسلام و قرآن دست زدند، نادرست است؛ زیرا:

    **الف) علمای اهل سنت بر تحریم روایت حدیث موضوع و عمل به آن اجماع دارند** چنانکه روایت چنین حدیثی برای کسی که موضوع بودن آن­را می­داند حلال نیست مگر اینکه درجه و مرتبه حدیث و موضوع بودن آن­را بیان کند. امام نووی در شرح بر صحیح مسلم می­گوید: «اهل حل و عقد بر تحریم دروغ بستن به مردم اجماع دارند پس دیدگاه آنان در مورد دروغ بستن به کسی که قول او شریعت است و کلام وی وحی و دروغ بستن به او در واقع دروغ بستن به خداوند است، چگونه خواهد بود؟! خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ٤﴾. [النجم: 3-4] «و از هوای نفس سخن نگوید. نيست اين قرآن جز وحيی که وحی می­شود.» و رسول‌خدا ص فرمودند: «**إِنَّ كَذِبًا عَلَيَّ لَيْسَ كَكَذِبٍ عَلَى أَحَدٍ، مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».** [متفق عليه] «دروغ بستن به من همچون دروغ بستن به دیگران نیست، هرکس عمدا به من دروغ ببندد باید جایگاه خود را در آتش آماده ببیند.» و فرمودند: **«مَنْ حَدَّثَ بِحَدِيثٍ وَهُوَ يَرَى أَنَّهُ كَذِبٌ، فَهُوَ أَحَدُ الْكَذَّابِينَ».** [مسند أحمد، وهو صحيح] «هرکس حدیثی را روایت کند که دروغ بودن آن­را می­داند، وی یکی از کذابان است.» این وعید شدید در حق کسی است که حدیثی را روایت می­کند و می­داند دروغ است؛ و به طریق اولی در حق آنکه حدیثی را روایت می­کند که دروغ بودن آن­را می­داند و از آن سخن نمی­گوید مصداق دارد. براستی چگونه کسی که این احادیث را روایت می­کند و آن­ها را بین مردم نشر می­دهد عمدًا به رسول خدا ص دروغ می­بندد!!.

    ب) خداوند متعال تعداد زیادی از افراد امین و مخلص امت اسلامی را توفیق داد که در برابر جعل و جعل کنندگان به پا خاسته و به تعقیب آن­ها بپردازند و اخبار و روایات صحیح و سقیم را از یکدیگر جدا نموده و تلاش بی­وقفه­ای در راستای حفظ شریعت و اصول آن از خود نشان دهند. اینک به بخشی از تلاش و عملکرد علمای اهل سنت در برابر جعل و جعل کنندگان می­پردازیم:

    **1- جمع احادیث ثابت:** احادیث ثابت در سینه­های راویان مدون و در لابلای کتاب­ها نوشته شده بود. و این احادیث و آن راویان در سراسر عالم پراکنده بودند. زمانی که قرن فتنه وارد شد و اخبار و احادیث ساختگی و جعلی و موضوع انتشار یافته و افزایش یافت، علمای غیور اسلام نسبت به ضایع شدن سنت ترسیدند پس به سوی صحابه شتافتند تا روایات و احادیث را از آن­ها بشنوند و از آن­ها سوال کنند چنانکه به کتاب­های آن­ها روی آورده و به حفظ آن­ها پرداختند. و زمانی که وضع و جعل احادیث رو به افزایش نهاد و زنادقه و امثال آن­ها به نوشتن احادیث و روایات موضوع روی آوردند و آن­ها را در میان احادیث صحیح جای دادند، فکر جمع حدیث در طبقه امام زهری و پس از آن چون ابن جریج و سفیان ثوری و مالک ظهور کرد. پس به تدوین حدیث چنانکه به آن دست پیدا می­کردند پرداختند سپس به جستجوی احوال روایات پرداخته و روایاتی را که موضوع بودن آن­ها برایشان آشکار می‌شد، کنار می‌گذاشتند. و چنان بودند که ابوداود می­گوید: بسیار اجتهاد نموده و به کمتر از هزار حدیث مرفوع متصل دست یافتند. و کتاب­هایی را در صحاح و مسانید و موطآت و معاجم و ... تالیف کردند. از مشهورترین این کتاب­ها موطا امام مالک و صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن اربعه می­باشد. و این­گونه احادیث صحیح گردآوری شد و از پلیدی وضع و جعل و ملحقات آن پاک گردید.

    **2- توجه به اسناد:** علما خطر ویرانگر وضع و جعل روایات و احادیث را درک نمودند بنابراین به محافظت از سنت روی آورده و تلاش خود را متوجه سنت نمودند. پس به اسناد روی آورده و پس از توثیق کسانی که برای آن­ها روایت کرده­اند به جستجوی احوال راویان پرداخته و قبل از متن روایت، اسناد آن­را درخواست می­کردند. چرا که سند برای خبر همچون نسب برای انسان است. امام محمد بن سیرین در این زمینه می­گوید: «آن­ها از اسناد نمی­پرسیدند اما چون فتنه رخ داد گفتند: راویان خود را برای ما نام ببرید. پس بعد از بررسی راویان احادیث اهل سنت پذیرفته شده و احادیث اهل بدعت پذیرفته نمی­شد.» و یکدیگر را به توجه به سند و سوال از آن توصیه می­کردند. هشام بن عروة می­گوید: «إذا حدثك رجل بحديث، فقل عن من هذا» چون کسی حدیثی را برای تو روایت کرد، پس بگو این حدیث از چه کسی روایت شده است».

    3- **فعالیت علمی مضاعف در قواعد حدیث:** چون پدیده وضع و جعل احادیث ظهور کرد علما تلاش و فعالیت خود را به طور یکسان در بحث روایت و درایت مضاعف نمودند. چنانکه قوانینی را بیان داشتند که بوسیله آن­ها احادیث و روایات صحیح از سقیم مشخص می­شد. و آن­ها را بر اصولی که تاسیس نمودند استوار کردند تا اینکه احکام خود را بر آن­ها بنا کنند. از جمله: **الف)** **فن تاریخ:** تا اینکه از این طریق تاریخ راوی و وفات وی مشخص گردد. سفیان ثوری می­گوید: «لما استعمل الرواة الكذب، استعملنا لهم التاريخ»: «چون راویان به کذب و دروغ روی آوردند، ما نیز برای آن­ها تاریخ را مشخص نمودیم». **ب) فن جرح و تعدیل:** به این وسیله می­توانستند احوال راویان را بشناسند و وضع و جعل کنندگان را مشخص کنند. **پ) بررسی کیفیت تحمل حدیث و دریافت راویان از یکدیگر؛** از این طریق علما اتصال و انقطاع روایات را تشخیص می­دادند. و نیز قواعد دیگری در حد توان انسانی در این زمینه برشمردند تا در دین­شان احتیاط لازم را رعایت کرده باشند. و این­گونه صحیح­ترین و دقیق­ترین قواعد را برای اثبات تاریخی بیان داشتند.

    **4- نقد راویان و تعقیب دروغگویان:** براستی در نقد راویان سختی­های زیادی را برداشت نمودند. و به بررسی راویان و زندگی و تاریخ و سیرت و امور آشکار و نهان آن­ها پرداختند و در این زمینه از کسی نمی­ترسیدند و به ملامت ملامت کنندگان توجهی نداشتند و مشهور بودن راوی به ورع و تقوی، آن­ها را از جرح وی بازنداشت. امام نووی می‌گوید: «بدان که جرح راویان جایز بلکه به اتفاق واجب است. چراکه در راستای حفظ و صیانت از شریعت، نیاز به آن ضروری است. جرح راویان از مصادیق غیبت حرام نیست و بلکه از مصادیق نصیحت برای الله و رسولش و مسلمانان می­باشد.» و چنانکه با سلاح فکر و اندیشه به جنگ با راویان دروغگو و کذاب رفتند نیز با سلاح دست و زبان به پیکار با آن­ها برخاستند. چنانکه برخی از آن­ها به جنگ با قصه­گویان و کذابین برخاسته و آن­ها را از روایت حدیث بازداشتند. این عبدالله بن عمر است که چون وارد مسجد می­شود و قصه­گویی را می­بیند که به قصه پردازی مشغول است از مسئولین می­خواهد که او را از مسجد بیرون کنند و آنان نیز او را بیرون می­کنند. و نتیجه چنین عملکرد فراری شدن بسیاری از کذابین بود و این باعث بوجود آمدن بینشی در میان عموم مردم شد که بوسیله آن میان محدثین و کذابین تشخیص می­دادند.

    **5- تألیف در مورد جعل کنندگان حدیث:** علما در تألیفات خود به وضع کنندگان پرداخته­اند تا اینکه دیگران پس از آن­ها ایشان را بشناسند و از احادیث آن­ها دوری کنند. بسیاری از علما به تألیفاتی در این زمینه به ویژه در باب راویان ضعیف و متروک پرداختند. و در آن­ها به ذکر اسامی وضع کنندگان و اوصاف و اقوال علما در نقد و جرح آن­ها پرداختند. و از این قبیل است کتاب­های «الضعفاء» تألیف امام بخاری، نسائی، ابوحاتم، ابن حبان، عقیلی، ابن عدی جرجانی و... و همچنین اسامی وضع کنندگان را در کتاب­های تاریخ درج کرده­اند. کتاب­های تاریخی که در باب اسامی راویان و اخبار آن­ها تصنیف شده­اند. مانند تاریخ کبیر و اوسط و صغیر بخاری، تاریخ بغداد خطیب تبریزی، تاریخ اصفهان ابونعیم اصفهانی، تاریخ جرجان سهمی، تاریخ دمشق ابن عساکر، المنظم ابن جوزی و ... و پس از این علما، حافظ ذهبی آمده و کتابش «ميزان الاعتدال في نقد الرجال» را تألیف نمود. محتوای این کتاب که در چهار جلد ضخیم به چاپ رسید، شامل ذکر اسامی کذابین و وضاعین می­باشد و پس از آن به کسانی که به وضع حدیث متهم هستند پرداخته است، و پس از ایشان، حافظ ابن حجر با کتاب «لسان المیزان» مطالب مهمی را بر کتاب میزان الاعتدال ذهبی افزودند.

    **6- تألیف در باب موضوعات:** بسیاری از علما احادیث و روایات موضوع پراکنده در کتاب­های پیشینیان را جمع کرده­اند. که به حدود چهل تألیف می­رسد که از مهمترین و مشهورترین آن­ها عبارتند از: «تذكرة الموضوعات» ابوالفضل ابن طاهر مقدسی (ت507هـ)، «الموضوعات» ابوالفرج ابن الجوزی (ت 597 هـ)، «اللآلئ المصنوعة في الأحاديث الموضوعة» امام سيوطی (ت911 هـ)، «المصنوع في معرفة الحديث الموضوع» ملا علی قاری (ت 1014 هـ)، «الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة» شوكانی (ت 1250هـ)، «سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة» شيخ محمد ناصر الدين آلبانی، در 14 جلد و دیگر کتاب­هایی در باب احادیث و روایات موضوع نوشته شده است.

    علاوه بر کتاب­هایی که علما به طور خاص در باب موضوعات نوشته­اند نیز تألیفاتی در مورد احادیث منسوب به رسول‌خداص که در میان عموم مردم شایع است، تألیف کرده­اند که از مهمترین آنها عبارتند از: «التذكرة في الأحاديث المشتهرة» بدر الدين زركشی (794 هـ)، «اللآلي المنثورة في الأحاديث المشهورة» حافظ ابن حجر عسقلانی (ت 852 هـ)، «المقاصد الحسنة في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة» حافظ سخاوی (ت 902 هـ)، و دیگر کتاب­های که در این زمینه‌ها نوشته شده است. [نگا: «الآثار السيئة للوضع في الحديث النبوي وجهود العلماء في مقاومته» جمع آوری: دکتر عبد الله بن ناصر الشقاري].

    **پ)** هرکس به دقت و با تحقیق و بررسی به مطالعه کتاب­هایی که در باب احادیث و روایات موضوع نوشته شده، بپردازد انبوهی از احادیث وضع شده در مورد خلفای ثلاثه و دیگر صحابه را شاهد خواهد بود که علما به ضعف و وضع آن اشاره کرده و مردم را از تمسک به آن­ها برحذر داشته­اند. اگر علمای اهل سنت می­خواستند جایگاه و مقام آن­ها را با احادیث موضوع و ساختگی بالا برند، هرگز به موضوع، ساختگی و ضعیف بودن این روایات و انکار آن­ها اشاره نمی­کردند. گذشته از این، منزلت و جایگاه والا و خدمات خلفای راشدین به اسلام با احادیث و روایات صحیح زیادی ثابت شده است چنانکه نیازی به احادیث ضعیف و موضوع در این باب نیست.

    **ت)** شاید مؤلف -رحمة الله علیه- به این مسأله در آغاز هدایتش به سوی حق و توحید اعتقاد داشته است، چرا که کتاب­های اخیر وی چون «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» دلالتی بر خلاف این دیدگاه دارند. وی در نسخه ویرایش شده از کتاب مذکور که در آخرین سال­های حیات به ویرایش مجدد آن پرداخته است، به نقل از هاشم بن معروف حسنی – یکی از علمای معاصر شیعه – به تلاش اهل سنت در مبارزه با وضع و وضع کنندگان حديث اشاره نموده و بیان می­کند که محدثین اهل سنت بیش از محدثین شیعه متوجه خطرهایی بودند که حدیث شریف را احاطه کرده بود...

    **در پایان یادآور می­شویم** که بر حسب روایات صحیح و متواتر، ابوبکر صدیق ت اولین کسی بود که به جمع قرآن دستور داد. جمع قرآن از سینه‌های حافظان قرآن کریم و از میان آیاتی که در پوست­ها و شاخه­های نخل و استخوان و... به صورت پراکنده در عهد رسول خدا ص نوشته شده بود – چنانکه پیش­تر تفصیل این مطلب گذشت – و این مهم را به مشورت عمر بن خطاب و اجرای زید بن ثابت انجام داد. اما جمع قرآن در زمان عثمان عبارت بود از نسخه­برداری از مصحفی که ابوبکر ت آن­را جمع آوری کرده بود تا اینکه به سرزمین­های اسلامی فرستاده شوند و تمام مردم پیرامون قراءات متواتر و ثابت گرد آیند و اختلاف موجود میان مسلمانان در این امر برچیده شود. والله تعالی اعلم. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-75)
76. - چنانکه قبلا مفصل بیان شد؛ بر اساس روایات صحیح و اجماع مورخین به طور اختصار می­توان گفت: قرآن در زمان رسول خدا ص به همین ترتیب که در حال حاضر در مصاحف چاپ می‌شود، در سینه‌های صحابه محفوظ بود. و همچنان برای تأکید بیشتر بر روی سنگ و پوست و ... به امر رسول خدا ص توسط کاتبان وحی نوشته می­شد اما اینکه در زمان رسول خدا ص به صورت یک مصحف جمع‌آوری و کتابت شده باشد، چنین نبود. قرآن به طور کامل و یکجا برای اولین بار در زمان ابوبکر صدیق جمع آوری شد. سپس در زمان عثمان، مسلمانان بر یک مصحف و بر اساس نسخه جمع شده توسط ابوبکرت اتفاق نمودند و پس از آن عثمانت در هفت نسخه آن­را تهیه نموده و به مناطق مختلف خلافت اسلامی فرستاد. و این مهم توسط این دو خلیفه با مشورت بزرگان صحابه از جمله علیت انجام شده است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-76)
77. - ای سلمان، بعد از فراگیری علم چیزی از خواندن قرآن نزد خداوند متعال محبوب­تر نیست. [↑](#footnote-ref-77)
78. - فضل قرآن بر سخنان دیگر همچون فضل خداوند متعال بر خلقش می­باشد. [↑](#footnote-ref-78)
79. - قرآن برترین چیز جز خداوند متعال است. [↑](#footnote-ref-79)
80. - هرکس خداوند نعمت قرآن را به او ارزانی داشته باشد و وی گمان برد که به دیگری چیزی بهتر از آنچه به او داده شده، عطا شده است درحقیقت نعمت بزرگی را کوچک و امر کوچکی را بزرگ پنداشته است. [↑](#footnote-ref-80)
81. - به همین صورت سيوطي در الإتقان آن­را ذکر کرده و درحقيقت صاحب قصه عبد الله بن عمرو بن عاص است، همچانکه در صحیح بخاری (4767) وسنن ابي داود (1390) وسنن ترمذی (2946) وسنن ابن ماجه آمده (1346) ولفظ آن در نزد ابن ماجه: «جَمَعْتُ الْقُرْآنَ فَقَرَأْتُهُ كُلَّهُ فِي لَيْلَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ص: إِنِّي أَخْشَى أَنْ يَطُولَ عَلَيْكَ الزَّمَانُ وَأَنْ تَمَلَّ فَاقْرَأْهُ فِي شَهْرٍ. فَقُلْتُ: دَعْنِي أَسْتَمْتِعْ مِنْ قُوَّتِي وَشَبَابِي. قَالَ: فَاقْرَأْهُ فِي عَشْرَةٍ. قُلْتُ: دَعْنِي أَسْتَمْتِعْ مِنْ قُوَّتِي وَشَبَابِي. قَالَ: فَاقْرَأْهُ فِي سَبْعٍ. قُلْتُ: دَعْنِي أَسْتَمْتِعْ مِنْ قُوَّتِي وَشَبَابِي. فَأَبَى». قرآن را جمع کرده و و تمام آن­را در یک شب خواندم. پس رسول خدا فرمودند: «می­ترسم که زمان بر تو بگذرد و خستگی بر تو غلبه کند پس قرآن را در یک ماه بخوان. پس گفتم: بگذارید از توان و جوانیم بهره ببرم. فرمود: آن­را در ده روز بخوان. گفتم: بگذارید از توان و جوانیم بهره ببرم. فرمود: آن­را در هفت روز بخوان. گفتم: بگذارید از توان و جوانیم بهره ببرم. پس رسول خدا (از اینکه قرآن را کمتر از هفت روز بخوانم) ابا ورزید.» [↑](#footnote-ref-81)
82. - سيوطي، **الإتقان في علوم القرآن**، نوع بیستم في معرفة حفاظه ورواته (1/124). [↑](#footnote-ref-82)
83. - نگا: نووي، **التبيان في آداب حملة القرآن** (ص: 107). می­گویم: و بزار در مسندش آن­را روایت کرده است، مسند علي بن أبي طالب، ح (874)، و لفظ آن چنین است: «عَنْ عَاصِمِ بْنِ كُلَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كَانَ عَلِيُّ فِي الْمَسْجِدِ أَحْسِبُهُ، قَالَ: مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَسَمِعَ ضَجَّةً شَدِيدَةً، فَسَأَلَ مَا هَؤُلاءِ؟ فَقَالُوا: قَوْمٌ يَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ أَوْ يَتْلُونَ الْقُرْآنَ، فَقَالَ: أَمَا أَنَّهُمْ كَانُوا أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى رَسُولِ اللهِ ص». از عاصم بن کلیب از پدرش روایت است که می­گوید: علی در مسجد بود که صدای بلندی را شنید. پس از آن پرسید؟ پس گفتند: عده­ای هستند که قرآن می‌خوانند. پس فرمود: آن­ها محبوب­ترین مردم نزد رسول خدا بودند.» [↑](#footnote-ref-83)
84. - طبرسي، **مجمع البيان في تفسير القرآن**، قم، منشورات مكتب آيت الله مرعشي، 1403هـ، [5 جزء]، ج1/ص14. [↑](#footnote-ref-84)
85. - «پس سوره‌ای بمانند آن بیاورید.» [↑](#footnote-ref-85)
86. - «تمام سوره­های قرآن 114 سوره می­باشد و تعداد آیات قرآن 6136 آیه می­باشد.» طبرسی، **مجمع البيان في تفسير القرآن**، ج5/ص409، در توضیح تفسير آيات 5- 11 سوره انسان. [↑](#footnote-ref-86)
87. - «سوره هود مرا پیر کرد». قسمتی از حديث را ابن بابويه قمی معروف به شيخ صدوق در **الخصال**، ج1، ص 199؛ و**الأمالي** (ص: 133) روایت کرده­اند. و این حدیث در مصادر اهل سنت هم آمده است، ترمذی در **السنن** و می‌گوید: این حدیث حسن غريب است. و حاكم در **المستدرك** و می­گوید: صحيح است بر شرط بخاری؛ و طبرانی در الـمعجم و همچنین دیگران. [↑](#footnote-ref-87)
88. - «این کتاب ما علیه شما طبق واقع سخن می‌گوید.» [↑](#footnote-ref-88)
89. - «بدرستی که این قرآن به آنچه درست‌تر است هدایت می‌کند». [↑](#footnote-ref-89)
90. - کافی برای شیعیان ما کافی است. [↑](#footnote-ref-90)
91. - «ما در این کتاب چیزی را فروگذار نکردیم». [↑](#footnote-ref-91)
92. - «این کتاب بیانی است برای مردم، و برای پرهیزکاران هدایت و پندی است». [↑](#footnote-ref-92)
93. - شيخ محمد بن حسن حر عاملی (ت 1104هـ)، **وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة**، تحقيق مؤسسة آل بيت ‡ لإحياء التراث، قم، ط2، 1414هـ، [30 جزء]، ج 6/ باب اول از ابواب قراءة القرآن ولو في غير الصلاة، حديث شماره (7646). [↑](#footnote-ref-93)
94. - پیش­تر ترجمه شده است. بحار الأنوار نقل از كتاب **معاني الأخبار** شيخ محمد بن علی بن بابويه قمی معروف به شيخ صدوق (ت 381هـ). این حديث با لفظی مشابه در ضمن حديث أكمل در مصادر اهل سنت آمده و طبرانی آن­را ذکر کرده است همچنان که در **مجمع الزوائد** آمده است (7/159) هيثمی می­گوید: در سند این حدیث اسماعيل بن رافع وجود دارد و متروک است. و همچنین بيهقی در**شعب الإيمان** آن­را تخریج کرده است: 2/522، شماره (2591)، خطيب بغدادی در **تاريخ بغداد** (9/396). [↑](#footnote-ref-94)
95. - با پیامبر ما محمد حجت خداوند تمام شد.. [↑](#footnote-ref-95)
96. - حر عاملی، **وسائل الشيعة**، ج 6 /1- بَابُ وُجُوبِ تَعَلُّمِ الْقُرْآنِ وَتَعْلِيمِهِ كِفَايَةً وَاسْتِحْبَابِهِ عَيْنًا، حديث (7636). [↑](#footnote-ref-96)
97. - مرجع قبلی، ج 6 /1- بَابُ وُجُوبِ تَعَلُّمِ الْقُرْآنِ وَتَعْلِيمِهِ، ح (7638). [↑](#footnote-ref-97)
98. - مرجع قبلی، ج 6 /3- بَابُ اسْتِحْبَابِ التَّفَكُّرِ فِي مَعَانِي الْقُرْآنِ، ح (7657). [↑](#footnote-ref-98)
99. - «پیروی کن آنچه به سوی تو وحی می‌شود از پروردگارت». [↑](#footnote-ref-99)
100. - «آنچه از پروردگارت به تو وحی می‌شود پیروی کن». [↑](#footnote-ref-100)
101. - «بتحقیق برای شما به رسول خدا اقتدای نیکو نمودن است». [↑](#footnote-ref-101)
102. - حر عاملی، **وسائل الشيعة**، ج 6 /3- بَابُ اسْتِحْبَابِ التَّفَكُّرِ فِي مَعَانِي الْقُرْآنِ، ح (7661)، نقل از كتاب **مَعَانِي الأَخْبَارِ** ابن بابويه قمي. [↑](#footnote-ref-102)
103. - هرکس قرآن را پیشوای خود قرار دهد، او را به سوی بهشت رهبری می­کند. [↑](#footnote-ref-103)
104. - مولى محسن ملقب به فيض كاشانی (ت1091هـ)، **تفسير الصافي**، تحقيق شيخ حسين اعلمی، ط2، تهران، مكتبة الصدر، [5 جزء]، 1/17‍. [↑](#footnote-ref-104)
105. - یادآوری این نکته ضروری به نظر می­رسد که برقعی / تفسیرش را چهار دهه قبل تألیف کرده و وضعیت امروز با آن زمان متفاوت است زیرا امروزه تدریس تلاوت، تفسیر و حفظ قرآن جزئی از برنامه درسی مدارس و محافل دینی و شرعی است. [↑](#footnote-ref-105)
106. - در میان شما دو چیز گران­بها به جای گذاشتم: کتاب الله و اهل بیتم را. [↑](#footnote-ref-106)
107. - «نماز را به پا دارید». [↑](#footnote-ref-107)
108. - «پیروی کن آنچه به سوی تو وحی می‌شود». [↑](#footnote-ref-108)
109. - **بحار الأنوار** (2/266)، نقل از كتاب **الـمحاسن** برقی و كتاب **الخصال،** شيخ ابن بابويه قمی معروف به صدوق. [↑](#footnote-ref-109)
110. - **بحار الأنوار** (2/ 170)، نقل از **الـمحاسن** برقی. [↑](#footnote-ref-110)
111. -كليني، **الكافي** (1/400). [↑](#footnote-ref-111)
112. - «چنین بیان می‌کند خدا برای مردم آیات خود را». [↑](#footnote-ref-112)
113. - چیزی را رسول خدا در میان شما به جای نهاد که پیامبران برای امت­های خود آن­را به جای گذاشتند. کتاب پروردگارتان در میان شماست و بیان کننده حلال و حرام است. [↑](#footnote-ref-113)
114. - كليني**، الكافي** (8/311). وحر عاملی **وسائل الشيعة**، بَابُ عَدَمِ جَوَازِ اسْتِنْبَاطِ الأَحْكَامِ النَّظَرِيَّةِ مِنْ ظَوَاهِرِ الْقُرْآنِ إِلا بَعْدَ مَعْرِفَةِ تَفْسِيرِهَا مِنَ الأَئِمَّةِ ‡، ج 27/ ص 185، حديث (33556) و مجلسی، **بحار الأنوار** (24/237). [↑](#footnote-ref-114)
115. - «اوست خدائی که شما را از خاک آفرید سپس از نطفه». [↑](#footnote-ref-115)
116. - شيخ ابوالقاسم فرات بن ابراهيم كوفی (ت قرن چهارم هجری)، **تفسير فرات الكوفي**، چاپ تهران، ص 578- 579. و شيخ عبد علی بن جمعۀ عروسی حويزی (ت 1112هـ)، **تفسير نور الثقلين**، [5 جزء]، 5/607. [↑](#footnote-ref-116)
117. - «و به سوی شما نازل کردیم نور روشنی را». [↑](#footnote-ref-117)
118. - «واقعاً این (حرفهایی که می‌زنند) بسیار تعجب آور و حیرت انگیز است. بلکه سخنان باطل و بیهوده‌ای است». [↑](#footnote-ref-118)
119. - «و سرهای خود را مسح کشید». [↑](#footnote-ref-119)
120. - «اگر فاسقی برای شما خبری آورد به تحقیق پردازید». [↑](#footnote-ref-120)
121. - «زیرا گوش و چشم و دل هر یک از این­ها مورد پرسش خواهد بود». [↑](#footnote-ref-121)
122. - «به خدا ایمان می‌آورد و برای مؤمنین ایمان می‌آورد». [↑](#footnote-ref-122)
123. - «تا اینکه آن زن با مرد دیگری ازدواج کند». [↑](#footnote-ref-123)
124. - نوری طبرسی، **مستدرك الوسائل**، **15**/ 330، ح (18406) نقل از كتاب **دعائم الإسلام**، ابي حنيفۀ دينوری. [↑](#footnote-ref-124)
125. - كليني، **الكافي** (3/ 33). [↑](#footnote-ref-125)
126. - «در بسیاری از نجوای ایشان خیری نیست مگر نجوای آنکه امر به صدقه و یا کار نیک و یا اصلاح بدهد». [↑](#footnote-ref-126)
127. - «و اموال خود را که خدا آن را قوام کار شما قرار داده به سفهاء مدهید». [↑](#footnote-ref-127)
128. - «از چیزهائی سؤال مکنید که چون برای شما آشکار شود شما را بد آید». [↑](#footnote-ref-128)
129. - كليني، **الكافي** (1/ 60). [↑](#footnote-ref-129)
130. - «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را». [↑](#footnote-ref-130)
131. - «به درستی و تحقیق که خدا به عدل و احسان و بخشش به خویشان امر می‌کند». [↑](#footnote-ref-131)
132. - «به تحقیق خدا شما را أمر می‌کند که امانات را به أهل آن برسانید». [↑](#footnote-ref-132)
133. - «نماز را به پا دارید و زکات بدهید». [↑](#footnote-ref-133)
134. - اسلام بر پنج پایه بنا شده است، نماز و زکات و... [↑](#footnote-ref-134)
135. - شيخ صدوق محمد بن علی بن بابويه قمی، **عيون أخبار الرضا**، 1/290، ح (39). [↑](#footnote-ref-135)
136. - **تفسير منهج الصادقين؛** این تفسير به زبان فارسی و نویسنده آن شيخ مولى فتح الله بن مولى شكر الله كاشانى مفسر معاصر در زمان شاه طهماسب صفوی بوده و مکان وفات ایشان کشمير می­باشد. در سال997 یا 988هـ، نگا: آقا بزرگ تهرانی، **الذريعة إلى تصانيف الشيعة**، ج 7/ص 233-234. [↑](#footnote-ref-136)
137. - «و بر آنانکه طاقت دارند به زحمت». [↑](#footnote-ref-137)
138. - ایشان علامه و محقِّق آیت الله شيخ «محمد تقی بن شيخ محمّد كاظم شوشْتَرِی» یا «تُستری» از علمای معاصر اماميه در ایران که در سال 1320 هـ، درنجف متولد شد. سپس در کودکی به همراه پدرش به «تُسْتَر» در جنوب ایران نقل مکان کرد و در آنجا ماندگار شد و در سال 1415هـ وفات کرد. آثار ارزشمندی از خود به جای گذاشته است که از مشهورترین آن­ها می­توان از «**الأخبار الدخيلة**» در یک جلد نام برد که بعدها مستدرکاتش را در سه جلد به آن اضافه کرد. [↑](#footnote-ref-138)
139. - نگا مثلاً تفاسير: **التبيان** شيخ طوسی؛ **تفسير فرات الكوفي** و **تفسير البرهان** شيخ بحرانی؛ و **تفسير نور الثقلين** حويزی؛ و از معاصرين **تفسير نمونه** آیت الله ناصر مكارم شيرازي، در ذيل تفسير آيه 8 سوره انسان. [↑](#footnote-ref-139)
140. - «و اطعام طعام می‌کنند بر دوستی او مسکین و یتیم و اسیر را». [↑](#footnote-ref-140)
141. - «و آن را مگشا تمام گشودن». [↑](#footnote-ref-141)
142. - بخش­های مختلف قرآن یکدیگر را تفسیر می­کنند. [↑](#footnote-ref-142)
143. - «و گفتند: ای آنکه ذکر (یعنی قرآن) بر او نازل شده محققاً تو دیوانه‌ای». [↑](#footnote-ref-143)
144. - «و نیست تبدیل‌کننده‌ای برای کلمات و فرمان خدا؛ و محقق است که برای تو آمد بعضی از اخبار پیامبران». [↑](#footnote-ref-144)
145. - «و اوست آنکه نازل کرده بسوی شما این کتاب را به تفصیل: و آنانکه به ایشان کتاب داده‌ایم می‌دانند که این نازل شده است از پروردگارت به حق، پس، از شک‌کنندگان مباش؛ و سخن پروردگار تو از جهت راستی و عدالت تمام است، هیچ تبدیل‌کننده برای سخنان او نیست و اوست شنوندۀ‌‌ دانا». [↑](#footnote-ref-145)
146. - «و آنچه را به سوی تو وحی شده از کتاب پروردگارت بخوان و در آن تدبر کن، برای کلمات او تبدیل‌کننده نیست   
     و پناهی جز او هرگز نیابی». [↑](#footnote-ref-146)
147. - «در میان شما دو چیز گران­بها به جای گذاشتم که اگر به آن­ها تمسک جویید هرگز گمراه نمی­شوید: کتاب الله و اهل بیت من که از یکدیگر جدا نمی­شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند». [↑](#footnote-ref-147)
148. - فيض كاشانی، **تفسير الصافي** (1/31). و حديث در كتب اهل سنت روایت شده است. حمَيْدی در مسندش آن­را ذکر نموده (40) و بُخاری در صحيحش، 1/38، (111)، و 4/84، (3047) و 9/16، (6915) و احمد در مسندش (1/79) و دارِمِی در سننش (2356) و ابن ماجه در السنن (2658) و ترمِذی در السنن (1412) و نسائی در السنن (8/23) و در الكبرى (6920). [↑](#footnote-ref-148)
149. - در کتب حدیثی معتبر اهل سنت، هیچ اثری از روایات صحیحی که بیانگر نارضایتی علی ت از خلفای قبل از خود باشد، وجود ندارد. بلکه روایات صحیح و معتبر زیادی وجود دارد که نشان‌دهندۀ محبت، صمیمیت، تعاون و همکاری ایشان با خلفای قبل از خود می‌باشد و ایشان همیشه از آن­ها به خیر و نیکی یاد می‌کرد. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-149)
150. - سيد مرتضى: ایشان علی بن حسين بن موسى مشهور به سيد مرتضى علم الهدى هستند (355-433هـ) و همچنین برادر شريف رضی گردآورنده «نهج البلاغه» می­باشد. و ایشان در زمان خود ریاست اماميه را بر عهده داشت و تألیفاتی از خود به جای گذاشته است که از مهمترین آن­ها: «الشافي» و«تنزيه الأنبياء والأئمة» و كتاب «الغُرَر والدُّرَر» که مشهور است بـه «أمالي الـمرتضى» و كتاب «الانتصار» را می­توان نام برد. [↑](#footnote-ref-150)
151. - اسماعيل مزنی؛ وی شاگرد امام شافعی و ناشر فتاوی ایشان بود. كتابش «المختصر» معروف و مشهور است و در آن خلاصه فتاوى فقه شافعی به همراه تعلیقاتش ذکر شده است در سال 256 هـ وفات نمود. [↑](#footnote-ref-151)
152. - در نسخه چاپ شده در بيروت كلمه «أصدق» آمده است. [↑](#footnote-ref-152)
153. - شيخ طبرسی، **مجمع البيان**، (مقدمه كتاب)، چاپ بيروت، 1/30-31 (یا 1/15 از چاپ بيروت سال 1379هـ). [↑](#footnote-ref-153)
154. - شيخ صدوق، **الاعتقادات في دين الإمامية** (ص: 59)، (یا چاپ حجريه چاپ شده به همراه شرح باب یازدهم ص 93). [↑](#footnote-ref-154)
155. - شيخ طوسی، **التبيان في تفسير القرآن**، ج1/2. [↑](#footnote-ref-155)
156. - در اصل اینگونه آمده و احتمال صحیح آن «شيخ مفيد» است. [↑](#footnote-ref-156)
157. - نگا: سيد خوئی، **البيان** (ص: 252- 253)ز [↑](#footnote-ref-157)
158. - «خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر با نبوت محمد و وصیت علی». **اصول** **كافی** (1/437). [↑](#footnote-ref-158)
159. - «خدا پس از او هرگز پیامبری را نخواهد فرستاد». [↑](#footnote-ref-159)
160. - **اصول** **كافی** (1/417). [↑](#footnote-ref-160)
161. - «و بدینگونه شما را أمت میانه‌رو قرار دادیم تا اینکه شما گواهان بر مردم باشید». [↑](#footnote-ref-161)
162. - «شما بهترین أمتی بودید که برای مردم انتخاب شدید، أمر به معروف می‌کنید». [↑](#footnote-ref-162)
163. - مجلسی **بحار الأنوار** (89/60-61). از جَعْفَر بْن مُحَمَّدِ بْنِ قُولَوَيْهِ از سَعْدٍ اشْعَرِيِّ قُمِّي‏ نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-163)
164. - «پس بیشتر مردم نخواستند مگر کفران را». [↑](#footnote-ref-164)
165. - كُلَيْنِي، **الكافي** (1/424- 425) و مجلسی، **بحار الأنوار** (23/379). [↑](#footnote-ref-165)
166. - «و کافر بگوید ای کاش من خاک بودم». [↑](#footnote-ref-166)
167. - مجلسی، **بحار الأنوار** (89/61- 62). از جَعْفَر بْن مُحَمَّدِ بْنِ قُولَوَيْهِ از سَعْدٍ اشْعَرِيِّ قُمِّي‏ نقل کرده است‏. [↑](#footnote-ref-167)
168. - «خدا را اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خود را اطاعت کنید». [↑](#footnote-ref-168)
169. - سيد خوئی، **البيان** (ص: 251)، نقل از كتاب الوافي فيض كاشانی ج 2/ باب 30 ما نص الله ورسوله عليهم (ص: 63). [↑](#footnote-ref-169)
170. - نگا : سيد خوئی، **البيان**، (ص: 251)، آنجا که می­گوید: «و به طور خلاصه: بررسی حدیث غدیر بیانگر دروغ بودن روایاتی می­باشد که می­گویند: اسامی ائمه در قرآن ذکر شده­اند.» [↑](#footnote-ref-170)
171. - مجلسی، **بحار الأنوار** (89/42) نقل از كتاب «**الاحتجاج على أهل اللجاج**» احمد بن علی طبرسی (و ایشان طبرسی دیگری غیر از طبرسی صاحب تفسير مجمع البيان است). [↑](#footnote-ref-171)
172. - مجلسی، **بحار الأنوار** (89/60)، نقل از كتاب **الغيبة** نعمانی. [↑](#footnote-ref-172)
173. - آنجا که می­گوید: «هیچیک از این روایات بر این مسأله دلالت ندارد که این زیادات جزئی از قرآن باشند. و ذکر اسامی منافقین در مصحف امیرالمومنین از این قبیل است. و دلایل قطعی که پیش­تر ذکر شد بر عدم سقوط چیزی از آیات قرآن دلالت می­کند. علاوه بر این سیرت رسول خدا در برخورد با منافقین با ذکر اسامی آن­ها منافات دارد چراکه عدم ذکر اسامی آن­ها در راستای تالیف قلوب آنان و پنهان کردن نفاق­شان بود. و این برای کسی که کمترین آگاهی از سیرت رسول خدا و اخلاق نیک و والای او داشته باشد، واضح و آشکار است. با وجود این چگونه ممکن است اسامی آن­ها در قرآن آمده باشد و آن­ها را به لعن خودشان امر کرده و نیز سایر مسلمانان را به لعن آن­ها امر کرده و شب و روز آن­ها را به این امر تشویق کرده باشد. آیا احتمال این مسأله وجود دارد تا صحت و فساد آن مورد بررسی قرار گیرد؟!» السيد الخوئي، **البيان** (ص: 244- 245) چاپ كويت. [↑](#footnote-ref-173)
174. - ابن نديم محمد بن اسحاق ابو فرج، **الفهرست**، بيروت، دار الـمعرفة، 1398هـ /1978م، بخش (الجُمَّاع للقرآن على عهد النبي ص)، ص: 41. [↑](#footnote-ref-174)
175. - «اي پيغمبر برسان آنچه بسوی تو از پروردگارت نازل شده واگر نرسانی پس تبليغ رسالت نكرده ای، وخدا تو را از مردم حفظ می‌كند، زيرا خدا قوم كافرين را هدايت نمی‌كند». [↑](#footnote-ref-175)
176. - تفسير قمی (1/10)؛ ومجلسی، **بحار الأنوار** (37/203- 204). [↑](#footnote-ref-176)
177. - در ضرب المثل: دشمن دانا، بهتر از دوست نادان است. [↑](#footnote-ref-177)
178. - «ای گروه جن و انس». [↑](#footnote-ref-178)
179. - «به درستی که ما خودمان این قرآن را نازل کردیم و بی‌گمان که ما البته آن را نگهبانیم». [↑](#footnote-ref-179)
180. - سيد خوئی، **البيان** (247-248) چاپ كويت. [↑](#footnote-ref-180)
181. -مجلسی، **بحارالأنوار** (24/20)، نقل از **تفسير عليّ بن إبراهيم القمّي**. [↑](#footnote-ref-181)
182. - «و بتحقیق این قرآن را آسان نمودیم». [↑](#footnote-ref-182)
183. - «کتابی است که آیات آن محکم شده سپس تفصیل داده شده». [↑](#footnote-ref-183)
184. - «و از آب هر چیز زنده را قرار دادیم». [↑](#footnote-ref-184)
185. - «بلکه تکذیب کردند به چیزی که احاطه‌ای به علم آن ندارند وهنوز تأویل آن برای ایشان نیامده». [↑](#footnote-ref-185)
186. - «دستهای او باز است». [↑](#footnote-ref-186)
187. - «ای دریغا بر آنچه قصور کردم در أمور إلهی». [↑](#footnote-ref-187)
188. - «تا آیات آن را تدبر کنند». [↑](#footnote-ref-188)
189. - اشاره دارد به اینکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿لَّٰكِنِ ٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ مِنۡهُمۡ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ...﴾ [النساء: 162]. «ليکن ثابتان و استواران در علمِ از ايشان و ايمان آورندگان­شان ايمان می­آورند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده...». [↑](#footnote-ref-189)
190. - هرگاه دو حدیث که با یکدیگر تعارض داشتند، برای شما روایت شد، آن­ها را بر کتاب خدا عرضه کنید، آنچه با کتاب الله موافق بود آن­را بگیرید و آنچه با کتاب الله مخالف بود آن­را انکار کنید. [↑](#footnote-ref-190)
191. - مجلسی، **بحار الأنوار**، ج 2/ص 226، چاپ جدید. [↑](#footnote-ref-191)
192. - «بگو براستی که پروردگارم مرا هدایت کرده به راه راست». [↑](#footnote-ref-192)
193. - آخوند شيخ محمد كاظم خراسانى، **كفاية الأصول** (ص: 472). [↑](#footnote-ref-193)
194. - منظور از صاحب الحدائق: فقيه، محدث، اخباری، امامی: شيخ يوسف بحرانی (وفات 1186هـ)، مؤلف كتاب «**الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة**» در 25 جلد. [↑](#footnote-ref-194)
195. -ایشان محمد امين بن محمد شريف استرآبادی (وفات سال 1036هـ) مهمان بیت الله الحرام بود که در مکه وفات کرد. وی از افراد سرشناس اخباری شیعه امامیه بود. نقش زیادی در ترویج مذهب اخباری داشت. وی کتابی با عنوان (**الفوائد الـمدنية**) در رد اصولی­ها دارد. [↑](#footnote-ref-195)
196. - در اسلام ضرر رساندن بخود و ديگران جايز نيست. [↑](#footnote-ref-196)
197. - هر چیز مضری حرام است. [↑](#footnote-ref-197)
198. - مقصود كتاب (**معالم الدين وملاذ الـمجتهدين**) در اصول فقه است، که به اسم (**الـمعالم**) مشهور شده واز جمله کتابهایی بوده که در مراحل سطح در حوزه های علمیه شیعه تدریس می شود، و نویسنده آن فقيه: حسن بن زين الدين عاملی است، معروف به ابن شهید ثانی (وفات 1011هـ). [↑](#footnote-ref-198)
199. - مقصود كتاب (**قوانين الأصول**) در اصول فقه است، که به اسم (**القوانين**) مشهور شده، نوشته فقيه اصولی: ميرزا ابوالقاسم بن مولى حسن شفتی جيلانی قمِّی، معروف به محقِّق قمی(وفات 1231هـ) و در قم دفن شده؛ و از جمله کسانی بود که معتقد به تحريف قرآن بود، همانطوریکه در کتابش القوانين آن را ذکر کرده، با وجودی که از اصوليين بود. [↑](#footnote-ref-199)
200. - مقصود كتاب «**فرائد الأصول**» معروف بـه «**الرسائل**» تأليف مجتهد شيخ مرتضى انصاری (ت 1281هـ)؛ و از مهمترین کتابهای اصول فقه جعفری به شمار می­آید؛ و از کتاب­های درسی اساسی در علم اصول فقه در مرحله سطح در حوزه های علمیه شیعه است. [↑](#footnote-ref-200)
201. - سلام بر تو ای شریک قرآن؛ [↑](#footnote-ref-201)
202. - فراگیری علم بر هر مسلمانی فرض است. [↑](#footnote-ref-202)
203. - کُلَيْنِی، الكافي (1/31). [↑](#footnote-ref-203)
204. - منظور كتاب «**سفينة النجاة**» تأليف محدث امامی «محسن فيض بن مرتضى كاشانی» می­باشد. متوفای سال 1091هـ. فيض كاشانی اخباری بود که بر مجتهدان ایراد می­گرفت و از آن­ها بسیار عیبجویی می­کرد به ویژه در کتابش «سفينة النجاة». [↑](#footnote-ref-204)
205. - اشاره دارد به اینکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِ﴾ [النساء: 165]. «رسولانی که بشارت­دهنده و ترساننده بودند برای اينکه نباشد برای مردم بر خدا حجتی پس از آن رسولان». [↑](#footnote-ref-205)
206. - نگا: **رجال‏ ابن ‏الغضائري**، قم، مؤسسة اسماعيليان، ط2، 1364هـ، [7 جزء در 3 جلد]، 6/25. [↑](#footnote-ref-206)
207. - «و از تو فتوی می‌طلبند دربارۀ‌‌ زنان، بگو خدا دربارۀ‌‌ ایشان فتوی می‌دهد». [↑](#footnote-ref-207)
208. - «از تو فتوی می‌خواهند، بگو خدا شما را فتوی می‌دهد در کلاله (کلاله به معنی بستگان میت است غیر از أولاد و أبوین)». [↑](#footnote-ref-208)
209. - «هرکس برمبنای رأی و نظر خود فتوا دهد (درحقیقت خداوند را ندانسته عبادت کرده است و هرکس خداوند را از روی جهل عبادت کند) با خدا ضدیت کرده است.» كُلَيْنِيی، **الكافي** (1/58) [↑](#footnote-ref-209)
210. - «و این رسول گوید پروردگارا براستی که قوم من این قرآن را متروک کردند و آن را به بی‌اعتنائی گرفتند». [↑](#footnote-ref-210)
211. - «بلکه آنانکه ستم کردند از هوس‌های خود ندانسته پیروی کرده‌اند». [↑](#footnote-ref-211)
212. - كُلَيْنِيی، **الكافي**، ج1 / ص58. [↑](#footnote-ref-212)
213. - شيخ محمد كاظم خراسانی، **كفاية الأصول** (ص: 300). [↑](#footnote-ref-213)
214. - ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ٤١﴾ [الأنفال:41]. «و بدانيد که هر چه غنيمت گرفتيد پس محققا پنج يک آن برای خداست و برای رسول و برای صاحب قرابت و يتيمان و مسکينان و راهگذر، اگر مؤمن به خدا هستيد و به آنچه ما نازل کرديم بر بنده خودمان روز جداشدن روزی که دو جماعت بهم رسيدند و خدا بر همه چيز تواناست.» [↑](#footnote-ref-214)
215. - «روز جدا شدن». [↑](#footnote-ref-215)
216. - «روزی که دو جماعت بهم رسیدند». [↑](#footnote-ref-216)
217. - «هنگامی که شما به کنار وادی نزدیک‌تر بودید و ایشان به کنارۀ‌‌ وادی دورتر و قافله پائین‌تر از شما بود». [↑](#footnote-ref-217)
218. - اما خمس برای شیعیان ما مباح شده است و برای آنها حلال شده است. [↑](#footnote-ref-218)
219. - سنت همان است که رسول خدا آن­را سنت نهاده و بدعت آن است که بعد از رسول خدا ایجاد شده است. [↑](#footnote-ref-219)
220. - در اين زمان از روی کرم و فضل آنچه را ما تصرف کنيم بر ما حلال فرموده­اند. [↑](#footnote-ref-220)
221. - منظور مؤلف كتاب: «**مدارك الأحكام في شرح شرائع الإسلام»** فقيه، محقِّق، سيد محمد بن علی موسوی عاملی (ت 1009هـ). [↑](#footnote-ref-221)
222. - نویسنده المدارك سيد محمد عاملي، **مدارك الأحكام في شرح شرائع الإسلام**، قم، مؤسسة آل البيت ‡ لإحياء التراث، 1410هـ، ج 5/ شرح ص 384. [↑](#footnote-ref-222)
223. -نگا: محقق سبزواری، **ذخيرة المعاد**، ج 1 ق 3 / ص 492، چاپ قدیم. [↑](#footnote-ref-223)
224. - ملا محسن فيض كاشانی در كتابش «**مفاتيح الشرائع**» موضوع خمس و اختلاف در آن و تحلیل آن برای شیعه از سوی ائمه را مطرح کرده است. و در پایان بحثش می­گوید: «دیدگاه صحیح نزد من این است که تحلیل خمس از سوی ائمه ‡ برای شیعیان ثابت نیست.» [↑](#footnote-ref-224)
225. - تمام انواع خمس برای شیعه مباح است و از آنها ساقط است. [↑](#footnote-ref-225)
226. - «بگیر از اموالشان صدقه‌ای». [↑](#footnote-ref-226)
227. - «و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق کنند». [↑](#footnote-ref-227)
228. - «از طیبات آنچه کسب کردید و از آنچه برای شما از زمین رویانیده و خارج کرده‌ایم انفاق کنید». [↑](#footnote-ref-228)
229. - در هر چیزی زکات است. [↑](#footnote-ref-229)
230. - «همانا من برای خدای رحمن روزه‌ای نذر کرده‌ام». [↑](#footnote-ref-230)
231. - «و مؤمنین هر یک به خدا و فرشتگان او و کتب او ایمان دارند». [↑](#footnote-ref-231)
232. - «و همه چنگ بزنید به ریسمان خدا و متفرق نشوید». [↑](#footnote-ref-232)
233. - حبۀ نخود: وزن قدیمی برابر با پنج گرم می­باشد. [↑](#footnote-ref-233)
234. - «و آنچه به دین خود بسته‌اند گولشان زده است». [↑](#footnote-ref-234)
235. - «هرکس من دوست و مولای او هستم، علی نیز دوست و مولای اوست. پروردگارا، هرکس که او را دوست دارد، دوست بدار و هرکس را که با او دشمنی می­کند، دشمن بدار.» تخریج آن با این لفظ: امام أحمد در **مسندش**، 1/118 و119، و به ارقام 950 و951 در چاپی که احمد شاکر آن­را تحقیق کرده است. و احمد شاکر می­گوید: اسناد این روایت صحيح است. و حاكم در **المستدرك**، از زيد بن ارقم به صورت مرفوع (3/109)، سپس می­گوید: این حديث صحيح است بنا بر شرط شيخين و آن­را تخریج نکرده­اند. و آن­را از طريق دیگری از زيد بن ارقم در (3/533) تخریج کرده و می­گوید: اسناد این حديث صحيح است و شیخین آن­را تخریج نکرده­اند. و ذهبی آن­را در **تلخيص ذکر نموده و به صحت آن اشاره می­کند.** و امام نسائی آن­را در كتابش «**خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب**» [ص21 چاپ التقدم مصر و ص93 ،چاپ الحيدري وص35 چاپ بيروت] روایت کرده است. اما جمله اول: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلاهُ» را ترمذی و ابن ماجه و احمد در جاهای مختلفی از مسندش و حاكم در الـمستدرك و طبرانی در جاهایی از معجمش تخریج کرده­اند. و بسیاری از استوانه­هایی علم حدیث و محدثین به تواتر آن حکم کرده­اند. از جمله: امام سيوطی در كتابش: «**الأزهار المتناثرة في الأخبار المتواترة**» و امام مناوی در «**التيسير بشرح الجامع الصغير**» و علامه زرقانی **شارح الـمواهب اللدنية** بالمنح المحمّدية، قسطلانی؛ و فقيه محدث محمد بن جعفر حسنی ادريسی مشهور به كتانی در كتابش: «**نظم المتناثر من الحديث المتواتر**». [↑](#footnote-ref-235)
236. - «تا می‌توانم نمی‌خواهم مگر اصلاح را، و نیست توفیق من جز با خدا، بر او توکل دارم و بسوی او بازمی‌گردم». [↑](#footnote-ref-236)
237. - کلام خداوند در مورد عزیر نبی: ﴿...فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِاْئَةَ عَامٖ ثُمَّ بَعَثَهُۥۖ قَالَ كَمۡ لَبِثۡتَۖ قَالَ لَبِثۡتُ يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖۖ قَالَ بَل لَّبِثۡتَ مِاْئَةَ عَامٖ...﴾ [البقرة: 259] «پس خدا صد سال او را ميرانيد، سپس او را زنده نمود و فرمود: چند مدت مانده­ای؟ گفت: يک روز و يا مقداری از روز مانده­ام. خدا فرمود: بلکه صد سال درنگ نموده­ای». [↑](#footnote-ref-237)
238. - منظور کلام خداوند در مورد پیامبران در روز قیامت می­باشد: ﴿يَوۡمَ يَجۡمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبۡتُمۡۖ قَالُواْ لَا عِلۡمَ لَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١٠٩﴾ [الـمائدة: 109] «روزی خدا پيامبران را جمع می­کند پس از آن می­گويد چقدر اجابت شديد (امت شما چه مقدار از شما پيروی کردند) گويند برای ما علمی نيست زيرا که فقط تو دانای غيب­هائی». و اینکه در مورد مسیح می­فرماید: ﴿...وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ﴾ [الـمائدة: 117] «و من گواه بر ايشان بودم مادامی که در ميان ايشان بودم، پس چون مرا وفات دادی تو خود مراقب بر ايشان بودی و تو بر هر چيزی گواهی» [↑](#footnote-ref-238)
239. - «و آنان را که جز خدا می‌خوانید مالک پوست هستۀ‌‌ خرمائی نیستند ﴿13﴾ اگر بخوانیدشان دعای شما را نشنوند». [↑](#footnote-ref-239)
240. - «حقا که ما می‌دانیم آنچه را که پنهان می‌کنند و آنچه را که آشکار می‌کنند». [↑](#footnote-ref-240)
241. - «و پروردگارت آنچه در سینه‌هایشان پنهان می‌کنند و آنچه آشکار می‌کنند می‌داند». [↑](#footnote-ref-241)
242. - «آنچه در سینه‌ها باشد داناست». [↑](#footnote-ref-242)
243. - «پس سخن تازه‌ای مانند آن بیاورند». [↑](#footnote-ref-243)
244. - «گفتیم: ای آتش سرد و سلامت باش بر ابراهیم». [↑](#footnote-ref-244)
245. - «آنچه آنرا آوردید سحر است، محققا خدا آن را باطل خواهد کرد». [↑](#footnote-ref-245)
246. - «همانا خدا آنرا می‌آورد». [↑](#footnote-ref-246)
247. - «به قوم ثمود ماده شتر دادیم». [↑](#footnote-ref-247)
248. - «بتحقیق ما مسخر نمودیم کوه‌ها را که با او». [↑](#footnote-ref-248)
249. - «و آهن را برای وی نرم کردیم». [↑](#footnote-ref-249)
250. - «ما فاعل بودیم». [↑](#footnote-ref-250)
251. - «آیا کسی که خدا سینۀ‌‌ او را برای اسلام وسعت داده پس او به نور هدایت پروردگارش روشن است (او مانند کسی است که دلش تنگ و مهر شده)؟». [↑](#footnote-ref-251)
252. - «و بسوی شما نازل کردیم نور روشنی را». [↑](#footnote-ref-252)
253. - «آنچه به سوی تو از پروردگارت نازل شده حق است». [↑](#footnote-ref-253)
254. - «و نازل می‌کنیم از قرآن آنچه را که آن شفا و رحمت است». [↑](#footnote-ref-254)
255. - «و از نعمت خدا بر شما و آنچه بر شما نازل نموده از کتاب و حکمت یاد کنید». [↑](#footnote-ref-255)
256. - «ای مردم به تحقیق برای شما آمد برهانی از پروردگارتان». [↑](#footnote-ref-256)
257. - «این قرآن برای مردم وسائل بینائی است». [↑](#footnote-ref-257)
258. - «و محققا این است راه من در حالیکه راست است پس آنرا پیروی کنید». [↑](#footnote-ref-258)
259. - «ما قرآنی عجیب شنیده‌ایم \* که به سوی راستی و کمال دعوت می‌کند». [↑](#footnote-ref-259)
260. - «بسوی تو وحی کردیم قرآنی را از فرمان خودمان». [↑](#footnote-ref-260)
261. - «اجابت کنید خدا و رسول را در وقتی که شما را دعوت کنند به آنچه شما را زنده می‌کند». [↑](#footnote-ref-261)
262. - بطليموس یکی از دانشمندان اخترشناس و جغرافی­دان یونانی بود که در اسکندریه متولد شد. (127 ـ 151م) و نظریه وی به نظریه بطلمیوسی یا نظام بطلمیوس در عالم نجوم مشهور شد. دیدگاه وی حاکی از این بود که: زمین مرکز ثابت هستی می­باشد و خورشید و ماه و ستارگان و سیاره­ها همگی به دور آن در حال چرخش هستند. کنیسه قرن­های زیادی این نظریه را ملاک خود قرار داده بود و با هرکس که با آن مخالفت می­کرد، به مبارزه برمی­خاست و او را اعدام می­کرد. چنانکه ستاره­شناس ایتالیایی گالیله و امثال وی را اعدام کردند. و علم حدیث این نظریه را از اساس باطل اعلام نمود. [↑](#footnote-ref-262)
263. - «تا شما را از تاریکی‌ها بسوی نور بیرون برد». [↑](#footnote-ref-263)
264. - «نیست این جز افسانه‌های پیشینیان». [↑](#footnote-ref-264)
265. - مصطفى صادق رافعی، **إعجاز القرآن والبلاغة النبوية**، بيروت، دار الكتاب العربي، ط8، 1425هـ /2005م (ص: 55- 56). [↑](#footnote-ref-265)
266. - «ای زمین آب خود را فرو بر». [↑](#footnote-ref-266)
267. - «پس چون از عزیز ناامید شدند در کناری به نجوی پرداختند». [↑](#footnote-ref-267)
268. - «بگو اگر جن و انس اجتماع کنند بر اینکه بمانند این قرآن بیاورند بمانندش نیاورند». [↑](#footnote-ref-268)
269. - مجلسی، **بحار الأنوار**، 17/ 213، به نقل از كتاب الخرائج والجرائح. [↑](#footnote-ref-269)
270. - مجلسی، **بحارالأنوار** (9/ 245- 246). به نقل از تفسير علی بن ابراهيم قمی. [↑](#footnote-ref-270)
271. - مجلسی، **بحارالأنوار** (9/ 167). [↑](#footnote-ref-271)
272. - ابن هشام، **السيرة النبوية** (1/315-316). مؤلف این واقعه را با اندکی اختلاف روایت کرده است چنانکه به جای ابوسفیان از ولید نام برده است پس ترجیح دادم آن­را به شکل صحیح آن، چنانکه در سیره ابن هشام آمده است، ذکر کنم. [↑](#footnote-ref-272)
273. - «و بعضی از مردم حدیث بازیچه را می‌خَرَد تا ندانسته مردم را از راه خدا گمراه کند». [↑](#footnote-ref-273)
274. - «سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ؛ وی از پیشگامان نخستین ﴿السَّابِقِيْنَ الأَوَّلِيْنَ﴾ و از اهل بدر و علمای صحابه بود. از ابن عمر روایت است که می­گوید: سالم مولی ابی حذیفه زمانی که به مدینه هجرت کردن، در مسجد قبا مهاجرانی را که از مکه به مدینه هجرت کرده بودند، امامت می‌کرد. چراکه وی قاری­ترین آنها بود.» و در روایت واقدی آمده است: «محمد بن ثابت قیس گفت: زمانی­ که مسلمانان در جنگ یمامه در گیر و دار جنگ بودند، سالم مولی ابی حذیفه گفت: «ما همراه رسول خدا چنین می‌کردیم. پس گودالی برای خود حفر کرد و در آن ایستاد درحالی­که پرچم مهاجران را به همراه داشت و سپس جنگید تا اینکه کشته شد.» [به طور مختصر از سير أعلام النبلاء، ذهبی، 1/168-169]. [↑](#footnote-ref-274)
275. - «بزودی نشانه‌های قدرتمان را به ایشان بنمایانیم در آفاق و در خودشان تا برای ایشان روشن گردد که او حق است». [↑](#footnote-ref-275)
276. - «بگو نظر کنید که در آسمان­ها و زمین، چه چیزهائی است؟!». [↑](#footnote-ref-276)
277. - «آیا نظر نکردند در فرمانروائی آسمان­ها و زمین و آنچه خدا خلق کرده از هر موجودی». [↑](#footnote-ref-277)
278. - «در این زمین سیر کنید پس بنگرید که چگونه خلق را پدید آورد». [↑](#footnote-ref-278)
279. - «و به راستی که شیاطین وحی می‌کنند به دوستان خودشان». [↑](#footnote-ref-279)
280. - «آیا خبرتان دهم که شیاطین بر که نازل می‌شوند ﴿221﴾ بر هر دروغ‌ساز گنه‌پیشه نازل می‌شوند». [↑](#footnote-ref-280)
281. - «شفا و رحمت است برای مؤمنین». [↑](#footnote-ref-281)
282. -«حلال محمد تا روز قیامت (حلال است) و حرام محمد تا روز قیامت (حرام است).» كُلَيْنِيّ، **الكافي**، ج1 / ص58. [↑](#footnote-ref-282)
283. - اهل سنت دیدن خداوند را در آخرت اثبات می­کنند بر خلاف معتزله و شیعه با فرقه­های مختلف آن و اباضیه که امکان دیدن خداوند در دنیا و آخرت را نفی می­کنند. رؤیت خداوند متعال در آیات و احادیث بسیاری ثابت شده است از جمله اینکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ٢٣﴾ [القيامة: 22-23] «در آن روز چهره­هائی شاداب و شادانند؛ به پروردگار خود می­نگرند». ابن عباس در تفسیر این آیه می­گوید: «به صورت پروردگارشان نگاه می­کنند». و می­فرماید: ﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ١٥﴾ [المطففين: 15] «هرگز چنین نیست (که آن‌ها می‌پندارند) بی‌گمان آن‌ها در آن روز از (دیدار) پروردگار‌شان یقیناً محجوب و محرومند». امام شافعی می­گوید: «این آیه دلیلی بر آن است که مؤمنان در آن روز پروردگارشان را می­بینند». اما وجه دلالت آیه در این زمینه آن است که: دشمنان خدا در آن روز که خداوند از ایشان خشمگین است، از دیدن پروردگارشان محروم هستند و این بیانگر آن است اولیای خداوند درحالی­که خداوند از آن­ها راضی است او را می­بینند. چراکه اگر همه (مؤمنان و کافران) از دیدن خداوند محروم بودند دیگر در مجازات کافران با محروم ماندن از دیدار خداوند، فایده­ای نبود چراکه همه، چه مؤمنان و چه کافران از دیدار خداوند محروم بودند. و خداوند متعال در این زمینه می­فرماید: ﴿لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ وَلَا يَرۡهَقُ وُجُوهَهُمۡ قَتَرٞوَلَا ذِلَّةٌۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ٢٦﴾ [يونس: 26]. «برای کسانی‌که نیکی کردند، پاداش نیک (= بهشت) است و افزون بر آن (=رؤیت باری تعالی است). و تیرگی و خواری چهره‌های­شان را نپوشاند، اینان اهل بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند.» کلمه ﴿زِيَادَةٞ﴾ هرچند مبهم است اما در حدیث صهیب ت، رسول خدا ص آن­را به دیدن خداوند تفسیر کرده است. چنانکه مسلم در صحیحش از صهیب روایت می­کند که رسول خدا ص فرمود: «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَزِيدُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا؟ أَلَمْ تُدْخِلْنَا الْجَنَّةَ، وَتُنَجِّنَا مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ»: «زمانی که بهشتیان وارد بهشت می­شوند خداوند متعال می­فرماید: می­خواهيد چيزی (را بيش از نعمت­هايی که پيش­تر دريافت کرديد، بر نعمت­های­تان) بيفزاييم؟ بهشتيان می­گويند: آيا چهره­های­مان را (با نعمت­های ­بی­شمار) روشن و شادمان نکردی؟ آيا ما را وارد بهشت نکردی و از آتش نجات­مان ندادی؟ (بيش از اين ديگر چه است؟) پس حجاب برداشته می­شود پس نعمتی­­ که محبوب­تر از نگاه کردن به سوی پروردگارشان باشد، به آنان عطا نشده است».

     **اما احادیث نبوی که در این زمینه وارد شده است:** اهل علم تصریح کرده­اند که احادیث «رؤیت» متواتر می­باشد چنانکه ابن حزم در الفصل و ابن تیمیه در درء تعارض العقل والنقل و ابن حجر در فتح الباری و عینی در عمدة القاری و شوکانی در تفسیرش و... به این مسأله تصریح کرده­اند. یکی از این احادیث روایتی است که امام بخاری و مسلم و دیگر محدثین از ابوهریره تخریج کرده­اند که می­گوید: «(عده­ای از) مردم گفتند: ای رسول خدا، آیا پروردگارمان را در روز قیامت می­بینیم؟ رسول خدا فرمودند: «هَلْ تُضَارُّونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ؟» آیا در دیدن خورشید در آسمان بدون ابر مشکلی دارید؟ گفتند: نه ای رسول خدا؛ رسول خدا فرمودند: «فَهَلْ تُضَارُّونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَيْسَ دُونَهُ سَحَابٌ؟»: آیا در دیدن ماه شب چهارده در آسمان بدون ابر مشکلی دارید؟ گفتند: نه ای رسول خدا؛ فرمودند: «فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ» براستی که شما در روز قیامت چنین بدون مشکل او تعالی را می‌بینید».

     نگا: تعليق مُصحح در حاشیۀ تفسير این آیه: ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ٢٣﴾ [القيامة: 22-23] در این کتاب. [مُصحح]. [↑](#footnote-ref-283)
284. - با اینکه مؤلف / منظور از حدیث «بئر» را ذکر نکرده است اما چه بسا منظور وی حدیث «بئر رومة» چاه رومه باشد که چون رسول خدا ص به مدینه هجرت کرد، عثمان بن عفان ت آن­را خریداری کرد چراکه آب شیرین دیگری جز آن در مدینه نبود. رسول خدا ص فرمود: «مَنْ يَشْتَرِي بِئْرَ رُومَةَ، فَيَجْعَلُ فِيهَا دَلْوَهُ مَعَ دِلَاءِ الْمُسْلِمِينَ بِخَيْرٍ لَهُ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ؟»: «چه کسی چاه رومه را می­خرد و سهم خود در آن­را همچون سهم مسلمانان از آن قرار می­دهد (آن­را در اختیار مسلمانان قرار می­دهد) و در عوض چیزی بهتر از آن در بهشت پاداش او باشد؟» پس عثمان ت آن­را از اصل سرمایه­اش خرید و وقف مسلمانان کرد. این حدیث را ترمذی در سنن، نسائی در سنن صغری و کبری، امام احمد در مسند، ابن خزیمه در صحیحش، دارقطنی در سنن و ... روایت کرده­اند. و ترمذی و آلبانی آن­را حَسَن دانسته­اند. و آلبانی برخی از طرق آن­را صحیح دانسته است. و بخاری در صحیحش آن­را با این لفظ: «مَنْ حَفَرَ رُومَةَ فَلَهُ الجَنَّةُ...» روایت کرده­ است­. و این روایت با الفاظ و اسانید و طرق مختلفِ صحیح و حسن روایت شده است. بنابراین حدیث صحیح و ثابت است و جعلی و ساختگی نیست. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-284)
285. - منظور ايشان این آیه است که می­فرماید: ﴿ثُمَّ إِنَّكُم بَعۡدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ١٥ ثُمَّ إِنَّكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ تُبۡعَثُونَ ١٦﴾ [الـمؤمنون: 15-16]. «سپس شما بعد از اين محققا می­­ميريد. سپس محققا شما روز قيامت مبعوث می­شويد». [↑](#footnote-ref-285)
286. - عقیده و باور اهل سنت و جماعت بر مبنای ایمان به الله و فرشتگان و کتاب­های آسمانی و پیامبران و روز قیامت و خیر و شر تقدیر می­باشد. و قبر، از حقایق و غیبیات مربوط به رکن ایمان به آخرت می­باشد. بنابراین هرکس که به الله ایمان دارد باید به حقیقت قبر و آنچه در آن از عذاب و نعمت رخ می­دهد، ایمان داشته باشد. قرآن کریم حقیقت عذاب قبر و نعمت آن­را - همانگونه که در سنت نبوی آمده- اثبات نموده است، بدون اینکه میان قرآن و سنت در این زمینه اختلاف یا تعارضی وجود داشته باشد. چنانکه آیات زیادی در این زمینه وارد شده است و مفسران بیان کرده و توضیح داده­اند که این آیات عذاب قبر را اثبات کرده و بر آن تاکید دارند؛ از جملۀ آن آیات:

     \* ﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي غَمَرَٰتِ ٱلۡمَوۡتِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓاْ أَيۡدِيهِمۡ أَخۡرِجُوٓاْ أَنفُسَكُمُۖ ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ عَذَابَ ٱلۡهُونِ بِمَا كُنتُمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَكُنتُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهِۦ تَسۡتَكۡبِرُونَ٩٣﴾ [الأنعام: 93] «و اگر ببينی ستمگران را در شدائد مرگ و فرشتگان دست­های خود را گشوده­اند که: بيرون کنيد جان­های خود را، امروز به عذاب خواری جزاء داده می­شويد به سبب آنچه بر خدا به ناحق می­­گفتيد و از آيات او سرکشی و تکبر می­کرديد». و این کلماتی است که به هنگام مرگ به ستمگران گفته می­شود. و فرشتگان – که صادق و راستگویند – خبر داده­اند که ستمگران در این هنگام به عذاب خوار کننده گرفتار می­آیند. و اگر این عذاب مربوط زمان نابود شدن دنیا باشد دیگر صحیح نیست بگوید: ﴿ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ﴾: «امروز به عذاب خواری جزاء داده می­شويد». و این خود بیانگر آن است که منظور عذاب قبر می­باشد.

     \* ﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ١٠١﴾ [التوبة: 101] «و بعضی از کسانی که اطراف شما از اعراب هستند منافقند و بعضی از اهل مدينه بر نفاق خوکرده­اند؛ تو نميدانی و ايشان را نمی­شناسی، ما ايشان را می­شناسيم، بزودی دو مرتبه ايشان را عذاب خواهيم کرد سپس به سوی عذاب بزرگ رهسپار خواهند شد». مفسران در قدیم و جدید در تفسیر این آیه اتفاق نظر دارند که عذاب اول در دنیا است با اجرای حدود یا گرسنگی؛ و عذاب دوم همان عذاب قبر است. چنانکه امام طبری / در تفسیر این آیه آثار و روایاتی را ذکر می­کند. از جمله اینکه: ﴿سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ﴾ خداوند متعال می­فرماید: آن منافقان را دوبار عذاب می­کنیم یک بار در دنیا و بار دیگر در قبر». [تفسير الطبري (14/441)]

     \* ﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَۚ وَيَفۡعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ٢٧﴾ [إبراهيم: 27] «خدا آنان را که ايمان آورده­اند ثابت می­دارد به سبب قول ثابت در زندگی دنيا و در آخرت و ستمگران را به گمراهی می­گذارد و خدا آنچه بخواهد می­کند». امام طبری / با سندش از براء بن عازب در تفسیر این آیه روایت نموده که می­گوید: «تثبیت در حیات زمانی است که دو فرشته در قبر نزد وی می­آیند و به او می­گویند: پروردگارت کیست؟ پس می­گوید: پروردگار من الله است. سپس می­گویند: دین تو چیست؟ می­گوید: دین من اسلام است. پس به او می­گویند: پیامبرت کیست؟ می­گوید: پیامبر من محمد [ص] است. و این است آن تثبیت در زندگی دنیا».

     \* ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَدۡنَىٰ دُونَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَكۡبَرِ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ٢١﴾ [السجدة:21] «و البته عذاب نزديک­تر را زودتر از عذاب بزرگ به آنان می­چشانيم شايد باز گردند». علامه عبدالرحمن بن ناصر سعدی / می‌گوید: «این آیه از دلایل اثبات عذاب قبر می­باشد و دلالت آن آشکار است. زیرا خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَدۡنَىٰ﴾ یعنی: «بخش و جزئی از عذاب؛ و قطعًا پاره­ای از عذاب نزديک­تر و کمتر را در اين جهان به آنها می­چشانيم»؛ و اين دلالت می­نمايد که قبل از عذاب بزرگ­تر که دوزخ است عذابی نزديک­تر و کمتر وجود دارد». [تفسير السعدي (1/ 656)].

     \* ﴿ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ٤٦﴾ [غافر: 46] «آن عذاب آتشی است که صبح و شام بر آن عرضه می­شوند و روزی که رستاخيز بپا گردد (امر شود) داخل کنيد پيروان فرعون را به سخت­ترين عذاب». این آیه از بزرگ­ترین دلایل عذاب قبر و نعمت آن می­باشد. مجاهد و عکرمه و مقاتل و محمد بن کعب همگی می­گویند: این آیه بر عذاب قبر در این دنیا دلالت دارد؛ آیا نمی­بینی که در مورد عذاب آخرت می­فرماید: ﴿وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ٤٦﴾ «و روزی که رستاخيز بپا گردد (امر شود) داخل کنيد پيروان فرعون را به سخت­ترين عذاب». [تفسير القرطبي (15/318-319)].

     \* ﴿مِّمَّا خَطِيٓـَٰٔتِهِمۡ أُغۡرِقُواْ فَأُدۡخِلُواْ نَارٗا﴾ [نوح: 25] «از خطا و گناهان­شان غرق شدند و داخل آتش گرديدند». «فاء» در زبان عربی بر ترتیب و تعقیب دلالت دارد یا اینکه به سرعت دلالت می­کند. از این­رو وارد شدن به آتش چنانکه در آیه آمده است بلافاصله بعد از غرق شدن می­باشد و این در برزخ خواهد بود نه در روز قیامت.

     \* ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَن يُقۡتَلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتُۢۚ بَلۡ أَحۡيَآءٞ وَلَٰكِن لَّا تَشۡعُرُونَ١٥٤﴾ [البقرة:154] «و به آنانکه در راه خدا کشته می­­شوند مردگان مگوئيد بلکه ايشان زنده­اند و ليکن شما درک نمی­کنيد». و اینکه می­فرماید: ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ١٦٩﴾ [آل‌عمران: 169] «و البته گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده­اند مردگانند، بلکه زنده­اند نزد پروردگارشان روزی داده می­­شوند».

     این دو آیه به روشنی دلالت دارد که شهدا از زندگی برزخی در قبرهای­شان برخوردارند اما این زندگی برزخی تنها مخصوص شهدا نیست چرا که امام طبری / روایت می­کند که: اگر کسی به ما بگوید: این آیه: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَن يُقۡتَلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتُۢ﴾ مخصوص کسانی است که در راه خدا کشته شده­اند و دیگران را شامل نمی‌شود؛ (پاسخ آن از این قرار است:) اخبار وارد شده از رسول خدا صبیانگر توصیف حال مومنان و کافران بعد از وفات­شان می­باشد. چنانکه رسول خدا خبر دادند که چون مومنان بمیرند درهایی از قبرشان به روی بهشت باز می­شود که از آنها بوی بهشت را استشمام می­کنند و از خداوند می­خواهد که هر چه زودتر روز قیامت فرارسد تا اینکه به منازل خود در بهشت دست یابند و نیز می­خواهند که آنها و فرزندان و خویشاوندان­شان را در بهشت گردهم آورد. و در مقابل از کافران نیز خبر می­دهد که از قبرهای­شان درهایی به سوی دوزخ باز می­شود که به آن نگاه می­کنند و از بوی بد و متعفن آن به مشام آنها می­رسد و تا برپایی قیامت بر ایشان مسلط می­گردد و در آن خوار و زبون می‌گردند. و از خداوند می­خواهند که قیامت را به تاخیر اندازد تا اینکه از جایگاهی که خداوند برای آنها آماده کرده دور شوند. و روایات از این قبیل بسیار است. و چون اخبار وارد شده از رسول خدا در این زمینه فراوان می­باشد پس چه کسی آنکه در راه خدا کشته شده را از سایر بشر در این زمینه جدا می­کند؟ درحالی­که سایر مومنان و کفار در برزخ زنده­اند. اما کفار با زندگی سخت عذاب می­شوند و مومنان به راحتی و آسایش و نسیم بهشت در نعمت به سر می­برند». [تفسير الطبري (3/ 216)].

     طبری با سندش از ابن عباس در تفسیر آیه 28 سوره بقره روایت می­کند که گفت: «قبل از اینکه خداوند شما را خلق کند، خاک بودید. و در واقع مرده بودید. سپس شما را زنده کرد و آفرید. سپس شما را میراند و به قبور بازگشتید. و این مردنی دوباره می­باشد. سپس شما را در روز قیامت مبعوث خواهد کرد و این زنده کردنی دیگر می­باشد. لذا دوبار زنده شدن و دوبار مردن خواهد بود». [تفسير الطبري (1/ 419)].

     **اما در سنت نبوی نیز احادیث قبر – عذاب و نعمت آن – احادیثی صحیح و زیاد می­باشند،** که مجالی برای ذکر آنها در اینجا نیست. چنانکه به حد تواتر رسیده­اند. ابن ابی العز در شرح عقیده طحاویه می­گوید: «اخبار و روایات از رسول خدا ص در مورد عذاب قبر و نعمت آن و سوال دو فرشته متواتر هستند بنابراین اعتقاد ثبوت آنها و ایمان به آنها واجب است. و در مورد کیفیت آنها سخنی گفته نمی­شود. چراکه عقل به کیفیت و چگونگی آن پی نمی­برد چراکه پیوندی میان آن و این نیست... بدان که عذاب قبر و عذاب برزخ حق است. پس هرکس در حالی بمیرد که مستحق عذاب باشد بدان گرفتار خواهد آمد چه در قبر دفن شود یا نه؛ حیوانات درنده او را بخورند یا اینکه چنان بسوزد که خاکستر شود و در هوا پراکنده گردد. یا اینکه اعدام شود یا در دریا غرق شود. در هرصورت چون مستحق عذاب باشد چنانکه دفن شده در قبر عذاب را می­چشد، عذاب نیز به جسم و روح وی می­رسد. و نیز چنانکه دفن شده نشانده می­شود و استخوان­های سینه­اش در هم فرو می­رود و... این موارد برای او هم خواهد بود. بنابراین واجب است که مراد رسول خدا ص بدون افراط و تفریط فهمیده شود». [شرح العقيدة الطحاوية ص324- 325].

     اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند که عذاب و نعمت قبر در مورد روح و جسم هر دو باهم می­باشد چنانکه روح جدا از بدن در نعمت و عذاب خواهد بود و متصل به بدن نیز عذاب خواهد شد. از این­رو نعمت و عذاب در روح و جسم با هم خواهد بود. چنانکه برای روح جدای از جسم چنین می­باشد. شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «بدان که مذهب سلف و ائمه آن این است که: چون انسان بمیرد در نعمت یا عذاب خواهد بود و این نعمت و عذاب برای روح و جسم وی می­باشد. و روح پس از جدا شدن از بدن در نعمت یا عذاب خواهد بود. و گاهی به بدن متصل می­شود و بدن همراه روح در عذاب یا نعمت شریک می­باشد». [مجموع الفتاوى (4/ 284)].

     زندگی در قبر و نعمت یا عذاب آن با زندگی دنیا و آخرت متفاوت است؛ حیات در آنجا حیاتی برزخی است که عقل توانایی درک آن­را ندارد و این امکان برای عقل میسر نیست که به کیفیت و چگونگی آن­ دست یابد. بلکه ایمان به این حیات برزخی متوقف به نصوص وارده در این زمینه می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ١٠٠﴾ [المؤمنون: 100] «و از جلو ايشان برزخی است تا روزی که برانگيخته شوند». و باید دانست که در حیات برزخی هرچند درجات و نعمت­های انسان زیاد باشد اما نمی­تواند به دیگران سودی برساند بلکه نیازمند دعای مغفرت و آمرزش و رفع درجات از سوی زندگان می­باشد. ابن حجر / می­گوید: «منظور از زندگی در قبر، برای سوال شدن است نه حیاتی چون زندگی که انسان در دنیا دارد و روح در جسم جاری است و وابسته به تدبیر و تصرف آن؛ و حیاتی نیست که در آن انسان به همان اموری نیاز داشته باشد که زندگان نیاز دارند. بلکه حیاتی است برای امتحانی که در احادیث صحیح وارد شده است و در واقع بازگشت عارضی حیات می‌باشد...» [فتح الباري   
     3/ 284)]. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-286)
287. - منظور از رياضت: تمرین روحی و معنوی همچون پوشیدن جامه وصله­دار و زهد و خلوت و ذکر پیوسته و تامل در آن و اموری از این قبیل می­باشد. [↑](#footnote-ref-287)
288. - معنای سجده در این آیه تسلیم بودن هر موجودی در برابر خداوند و فرمانبرداری او از اراده و خضوع مطلق وی در برابر ذات باری می­باشد. [↑](#footnote-ref-288)
289. - «مرا ازآتش آفريده‌ای و او را از گِل آفريده‌ای» [الأعراف: 12 وص: 76]. [↑](#footnote-ref-289)
290. - «و از آیات و نشانه‌های قدرت او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید». [↑](#footnote-ref-290)
291. - «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی البته از زیانکاران خواهیم بود». [↑](#footnote-ref-291)
292. - **طبرانی** از أبو برزة. نگا: جلال الدين سيوطی، **الفتح الكبير في ضم الزيادة إلى الجامع الصغير**، رقم ( 11019 ). [↑](#footnote-ref-292)
293. - **بخاری و مسلم از أسامة بن زيد**.نگا: جلال الدين سيوطی، **الفتح الكبير في ضم الزيادة إلى الجامع الصغير**، رقم (14351). [↑](#footnote-ref-293)
294. - «پس هر کس به اندازۀ‌‌ ذره‌ای کار نیکی کند آنرا می‌بیند \* و هر کس به قدر ذره‌ای عمل شری کند آنرا ببیند». [↑](#footnote-ref-294)
295. - «هر کس گرو اعمال خویش است که کرده است». [↑](#footnote-ref-295)
296. - «هر کس در گرو اعمال خود است». [↑](#footnote-ref-296)
297. - «گنه‌کار دوست می‌دارد که اگر فدا می‌داد از عذاب آن روز فرزندانش را \* و همسر و برادرش را \* وخویشانی که پناهش می‌دادند \* و تمام اهل زمین را آنگاه او را نجات می‌بخشید». [↑](#footnote-ref-297)
298. - «وخودکشی نکنید». [↑](#footnote-ref-298)
299. - «پروردگارا، بنما مرا که نظر کنم به تو». [↑](#footnote-ref-299)
300. - «ای قوم من داخل شوید به زمین مقدسی». [↑](#footnote-ref-300)
301. - ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِ‍ِٔينَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلۡمَجُوسَ وَٱلَّذِينَ أَشۡرَكُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡصِلُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ١٧﴾ [الحج: 17]. «محقق است که آنان که ايمان آوردند و آنان که يهودی شدند و صابئان و ترسايان و گبران و آنان که شرک آورده­اند خدا البته بين ايشان روز رستاخيز قضاوت کند زيرا خدا به هر چيز گواه است». [↑](#footnote-ref-301)
302. - حاملان قرآن، آن­را واگذاشته و حافظان قرآن، آن­را فراموش مى­كنند، پس در آن روز قرآن و پيروانش از ميان مردم رانده و مهجور مى­‏گردند و هر دو غريبانه در يک راه ناشناخته سرگردانند و پناهگاهى ميان مردم ندارند. پس قرآن و پيروانش در ميان مردمند اما گويا حضور ندارند، با مردمند ولى از آن­ها بريده‏اند، زيرا گمراهى و هدايت هرگز هماهنگ نشوند گرچه كنار يكديگر قرار گيرند». [↑](#footnote-ref-302)
303. - طبیعتا منظور مؤلف – چنانکه به این امر در مواضع دیگر از کتابش تصریح کرده – برخی از علما و نه همه­ی آن­ها می­باشد. علمایی که علم آن­ها محدود است به روایات و اخباری که اغلب و اکثر آن­ها موضوع می­باشد. و مبنای علم آن­ها بر فلسفه یونان و عرفان و ... می­باشد و علم آن­ها از قرآن بیگانه است. [↑](#footnote-ref-303)
304. - «در حالیکه ساحران رستگار نمی‌شوند». [↑](#footnote-ref-304)
305. - «موسی گفت: بیفکنید پس چون افکندند چشمان مردم را سحر کردند و ایشان‌را ترسانیدند». [↑](#footnote-ref-305)
306. - «و به کسی ضرر نمی‌رسانیدند مگر اینکه ارادۀ‌‌ خدا باشد». [↑](#footnote-ref-306)
307. - «اگر می‌دانستند». [↑](#footnote-ref-307)
308. - ابو داود در سنن ( 4903) از حديث أبو هريرة؛ و بخاری می­گوید: صحیح نیست؛ و ابن ماجه در سنن (4210) از حديث أنس با إسناد ضعيف؛ و در تاريخ بغداد با إسناد حسن. (حافظ عراقی در تخريج أحاديث إحياء). [↑](#footnote-ref-308)
309. - «شش نفر قبل از حساب و کتاب وارد دوزخ می­شوند: پادشاهان به خاطر ظلم و ستم؛ عرب‌های بادیه‌نشین به خاطر تعصب؛ دهاقین به خاطر تکبر؛ تاجران به دلیل خیانت؛ روستاییان به دلیل جهالت و علما به خاطر حسادت». حافظ عراقی در تخريج أحاديث إحياء می­گوید: أبومنصور ديلمی از طریق ابن عمر و أنس با اسناد ضعيف آ­ن­را تخریج کرده­اند. [↑](#footnote-ref-309)
310. - اطلاق این قول که خداوند متعال از مکان منزه است، صحیح نیست به دو دلیل: 1- چنین اطلاقی در مورد خداوند متعال هیچ دلیلی از سنت ندارد و در کلام سلف صالح امت به آن اشاره نشده است. 2- این اطلاق معنای فاسدی را القا می­کند. و اغلب کسانی که آن­را مطرح می­کنند و این اطلاق را به کار می­برند در حقیقت به این وسیله در پی نفی علو خداوند بر مخلوقاتش و استوای او بر عرشش که بالای آسمان است، می­باشد. و تردیدی نیست که نفی علو خداوند و فوقیت خداوند بر مخلوقاتش اعتقادی در تناقض با نصوص شرعی متواتر و اجماع سلف می­باشد چنانکه با ضرورت عقلی و مقتضای فطرت سالم در تناقض می­باشد.

     اما با وجود غلبه اطلاق این عبارت در معنای باطل، مانعی نیست که از گوینده­اش در مورد معنای آن سوال شود. اگر منظور وی از نفی مکان، این باشد که خداوند متعال بر مکان احاطه دارد، این نفی صحیح است. چراکه چیزی از مخلوقات خداوند متعال به او تعالی احاطه ندارد و او تعالی بزرگ­تر و بزرگوارتر از آن است که چیزی بر او احاطه داشته باشد. ﴿وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ٦٧﴾ [الزمر: 67] «درحالی‌که روز قیامت تمام زمین در مشت اوست و آسمان‌ها درهم پیچیده در دست راست اوست، او منزه و برتر است از آنچه شریک او می‌پندارند». اما اگر منظور وی از نفی مکان، نفی علو خداوند متعال بر مخلوقاتش باشد، این نفی صحیح نیست بلکه به دلالت کتاب و سنت و اجماع سلف و عقل و فطرت باطل است. (نگا: مجموع فتاوى ورسائل ابن عثيمين (1/196-197)]. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-310)
311. - اعتقاد و باور سلف صالح این است که خداوند متعال بر عرش استوا دارد (قرار گرفته است) استوایی که شایسته جلال و عظمت اوست نه همچون استوای مخلوقات. اما اینکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 115] «مشرق و مغرب از آنِ الله است، پس به هر سو رو کنید، روی الله آنجاست». آیا ﴿فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ از باب صفات خداوند است یا نه؟ علما در این زمینه اختلاف کرده­اند:

     1- برخی از علما بر این باورند که منظور از «وجه الله» در این آیه صفت خداوند است و منظور صفت «وجه» خداوند متعال است که یکی از صفات اوست. از جمله علمایی که بر این عقیده­اند عبارتند از: ابن خزيمه، بيهقی، ابن قيم، عبدالرحمن بن ناصرالسعدی و غیره؛ [نگا: كتاب التوحيد، ابن خزيمة: (1/25)، الأسماء والصفات، بيهقی (2/35)، مختصر الصواعق المرسلة (392)، تيسير الكريم الرحمن (76)، أحكام من القرآن الكريم (416)]. ابن قیم می­گوید: «دیدگاه صحیح در اینکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ این است که این آیه نیز همچون آیات دیگری می­باشد که ذکر صفت «وجه» در آن­ها آمده است. چنانکه این صفت در قرآن و سنت همواره مضاف به خداوند متعال آمده است و در همه موارد به یک صورت و یک معنا وارد شده است؛ و چنین نیست که در تمام مواضع به یک معنا آمده باشد جز در سوره بقره که می­فرماید: ﴿فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ لذا حمل معنای آن به قبله و جهت امری حتمی نیست و محال نیست که منظور از آن وجه حقیقی خداوند متعال باشد. و بلکه تفسیر آن به غیر قبله سزاوارتر است». [مختصر الصواعق المرسلة (392)]

     2- و برخی از علما بر این باورند که این آیه از باب صفات خداوند نیست. ابن تیمیه می­گوید: «این آیه از آیات صفات نیست. و هرکس آن­را از آیات صفات بشمارد، دچار اشتباه شده است».[مجموع الفتاوى (3/193)] پیروان این دیدگاه در معنای این آیه، اقوال مختلفی را ذکر کرده­اند، از جمله: معنای «وجه» را قبله بیان کرده­اند. گفتند: «وجه» در لغت به معنای جهت نیز می­آید. گفته می­شود: وِجْهَة ووجه وَجِهَة؛ و از جمله کسانی که این قول از وی روایت شده ابن عباس [نگا: تفسير ابن أبي حاتم (364)]، مجاهد [نگا: مصنف ابن أبي شيبة (1/370)] و شافعی [نگا: أحكام القرآن شافعی (76)] می­باشد. واحدی، ابن عطيه، رازی، ابن تيمية بر این دیدگاه می­باشند. و ابن عثيمين نیز احتمال هر دو معنا را متصور می­داند. [الوسيط (1/194)، المحرر الوجيز (1/200)، مفاتيح الغيب (4/21)، مجموع الفتاوى (2/429)، أحكام من القرآن الكريم (416)]. ابن تیمیه می­گوید: «﴿فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ یعنی قبله الله و جهت الله؛ و این دیدگاه جمهور سلف می­باشد». و دیگاه دیگری در این زمینه مطرح است که می­گوید: منظور از آن، الله متعال است نه غیر آن؛ و این دیدگاه معتزله می­باشد. [نگا: تفسير القرطبي (2/58)]

     همانطوری که دیده شد، از سلف صالح هیچ روایت به اثبات نرسیده که گفته باشند معنای «وجه» در ﴿فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ ذات الله باشد بلکه آنچه در این زمینه از آن­ها روایت شده این است که برخی از آن­ها بر این باورند که «وجه» در این آیه صفتی از صفات خداوند متعال است و منظور از آن وجه خداوند است که صفتی از صفات او تعالی می‌باشد. و برخی بر این باورند که این آیه بیانگر صفتی از صفات خداوند نیست. بلکه معنای: ﴿فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ «آنجا قبله الله و جهت و سوی الله است» می­باشد. اما اینکه «وجه» به معنای ذات الله باشد، دیدگاه معتزله می‌باشد و این دیدگاه مخالف دیدگاه اهل حق و توحید و سنت می­باشد. [نگا: فائدة في تفسير قوله تعالى: ﴿فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ لأحمد القصير]. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-311)
312. - البَدِيعُ والمُبْدِع به یک معنا می­باشند. مانند الیم به معنای مؤلم؛ و ابداع به معنای ایجاد چیزی از عدم و بدون مثال سابق (نمونه‌ی قبلی) می­باشد؛ و نقیض ابداع، اختراع با وجود مثال سابق می­باشد. از این­رو مردم کسی را که قول یا عملی را انجام دهد که قبلا گفته نشده یا انجام نشده، مبتدع می­نامند. بنابراین ﴿بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ یعنی: ایجاد کننده آن­ها بدون نمونه‌ی قبلی و الگویی در گذشته؛ [↑](#footnote-ref-312)
313. - بدون شک، بزرگ­ترین و ماندگارترین و مهمترین معجزات پیامبر اکرم ص قرآن کریم است. اما علاوه برآن، پیامبر اکرم ص معجزات دیگری داشته‌اند که برخی از آن­ها همانند شق القمر و اسراء و معراج در خود قرآن آمده است و برخی دیگر در احادیث صحیح ثبت شده است. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-313)
314. - مذهب مؤلف در باب شفاعت – چنانکه در این تفسیر و سایر کتاب­هایش بیان می­کند – نفی شفاعت شرک­آمیز به معنای امکان تاثیرگذاری کسی – هرکس که باشد – بر اراده خداوند متعال در جهت تغییر حکمش یا تخفیف عذاب در مورد یکی از بندگان می­باشد. و معتقد است شفاعتی که قرآن آن­را ثابت می­کند شفاعتی برخاسته از اراده الهی در ابتدا و انتها می­باشد بدون اینکه کسی بر او تاثیر داشته باشد. ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗا﴾ [الزمر: 44] «بگو مخصوص خداست شفاعت، تمام آن». تا اینجا مؤلف با اعتقاد و باور جمهور اهل سنت موافق و همراه است. اما اختلاف وی با آن­ها در این است که معتقد است این شفاعت توحیدی مخصوص مؤمنان موحد نیکوکار در جهت رفع درجات و چشم­پوشی از کوتاهی­ و تقصیر آنان می­باشد. و این شفاعت برای گنه­کاران و نافرمانان و کسانی که مرتکب کبیره شده­اند نخواهد بود. وی مطلقا به صحت این حدیث قائل نیست که می­فرماید: «شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»: «شفاعت من برای کسانی از امتم خواهد بود که مرتکب گناهان کبیره شده­اند». درحالی­که اهل سنت و جماعت و شیعه آن­­را برای مرتکب کبیره ثابت می­دانند. [↑](#footnote-ref-314)
315. - «همانا ابراهیم از جوانمردان بود چراکه قلبش را برای ایمان و زبانش را برای برهان و بدنش را برای آتش و فرزندش را برای قربانی و مالش را برای مهمانان تسلیم نمود». [↑](#footnote-ref-315)
316. - «خانه کعبه قبله مسجد و مسجد قبله اهل مکه و مکه قبله اهل حرم و حرم قبله دنیا می­باشد». ابن بابويه قمی، **علل الشرائع**، ج2/ص 318؛ و حر عاملی، **وسائل الشيعة**، ج 4/ص 304. با ذکر لفظ البيت به جای الکعبة. [↑](#footnote-ref-316)
317. - در باب کلمات قصار امیرالمومنین علی از ایشان روایت شده که فرمودند: «**أَيُّهَا النَّاسُ لا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْـهُدَى لِقِلَّةِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شِبَعُهَا قَصِيرٌ وجُوعُهَا طَوِيلٌ**...»: «اى مردم، در راه هدايت از كمى اهل آن وحشت نكنيد كه مردم بر سر سفره‏اى گرد آمده‏اند كه زمان سيرى آن اندک و مدّت گرسنگى آن طولانى است». [↑](#footnote-ref-317)
318. - «نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند». [↑](#footnote-ref-318)
319. - «برای ایشان است سرای سلامت نزد پروردگارشان». [↑](#footnote-ref-319)
320. - «درجاتی نزد پروردگارشان و آمرزش و روزی نیک بی‌منت». [↑](#footnote-ref-320)
321. - «برای ایشان است هر چه بخواهند نزد پروردگارشان». [↑](#footnote-ref-321)
322. - «و آنان که ایمان به خدا و رسول او آورده‌اند ایشان همان صدیقین و گواهان نزد پروردگارشانند برای ایشان است اجرشان و نورشان». [↑](#footnote-ref-322)
323. - «پاداششان نزد پروردگارشان باغ­ها و بوستان‌های دائمی است». [↑](#footnote-ref-323)
324. - «برای ایشان است درجاتی نزد پروردگارشان». [↑](#footnote-ref-324)
325. - احتمالا مؤلف آن­را بر این احتمال «ولكن البرَّ برُّ من آمن بالله» مجرور فرض نموده است. در حالی که تقریباً تمام مفسران و اهل لغت می­گویند: «الصابرين» منصوب علی المدح می­باشد به این معنا که: «وأعني الصابرين»: «و منظورم صابرین می­باشند». یا اینکه «الصابرين» بر مبنای عطف بر «ذوی القربی» منصوب است. [↑](#footnote-ref-325)
326. - طبرانی در الأوسط و أبونعيم در الطب النبوي از طریق ابوهريره ت با سند ضعيف روایت کرده‌اند. (حافظ عراقی در تخريج احاديث إحياء). [↑](#footnote-ref-326)
327. - کلَيْنِيّ، **الكافي** (4 / 99). [↑](#footnote-ref-327)
328. - كُلَيْنِيّ، **الكافي** (4/517). [↑](#footnote-ref-328)
329. - آنچه مولف / در این زمینه ذکر نموده، در واقع تأویل کردن آیه و در نظر داشتن معنایی جز ظاهر آن می­باشد و این تأویل بر خلاف راه و روش سلف صالح این امت می­باشد چنانکه سلف صالح صفاتی را که خداوند متعال برای خود ثابت نموده برای او تعالی ثابت می­کنند بدون اینکه قائل به تشبیه و تمثیل و کیفیت صفات باشند یا اینکه به تعطیل صفات معتقد باشند. و همچنین صفاتی را که رسول خدا ص برای خداوند متعال ثابت نموده برای او تعالی ثابت می­کنند و در این حد توقف می­کنند. و خبر صحیح وارد شده را چنانکه روایت شده و بر مبنای ظاهر آن می‌پذیرند و علم آن­را به خداوند می­سپارند و اینگونه صفاتی را که خداوند متعال در کتابش نازل کرده برای او تعالی ثابت می­کنند؛ صفاتی چون: آمدن (المجيء والإتيان) که در این آیه آمده است: ﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن يَأۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ فِي ظُلَلٖ مِّنَ ٱلۡغَمَامِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾ [البقرة:210] «آیا (کسانی‌که راه اسلام نمی‌پویند و در زمین فساد می‌کنند) جز این انتظار ندارند، که الله (برای داوری و قضاوت میان بندگان) در سایه‌هایی از ابرها به سوی آنان بیاید. و (نیز) فرشتگان (برای اجرا فرمان الهی بیایند) و کار یکسره شود؟!». و اینکه می­فرماید: ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا٢٢﴾ [الفجر: 22] «و پروردگارت (برای دادرسی) بیاید و (نیز) فرشتگان صف در صف (بیایند).» و دیگر نصوصی که این دو صفت را برای خداوند متعال ثابت می­کنند. بنابراین بر مؤمن واجب است که به تمام این صفات چنانکه شایسته جلال و عظمت ذات باری تعالی است، بدون تکيّف و تمثیل و تشبیه و تحریف و تعطیل و تاویل ایمان بیاورد. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-329)
330. - «آیا در تصدیق نبوت انتظار دارند تا این که فرشتگان برای ایشان بیاید و یا امر پروردگارت بیاید». [↑](#footnote-ref-330)
331. - «به تحقیق آنانکه پیش از ایشان بودند مکر کردند پس خدا اساس ایشان را از ریشه بدر آورد و سقف را بر ایشان از بالای ایشان فرود آورد». [↑](#footnote-ref-331)
332. - «هنگامى كه بيشتر مردم، پيمانى را كه با خدا بسته بودند، شكستند و حق عبادت او را ادا نكردند و براى او در عبادت شريكانى قرار دادند و شيطان­ها از شناخت خداوند، منحرف­شان كردند و پيوندشان را از عبادت خداوندى بريده بودند، پس پيامبران را به ميان­شان فرستاد. [↑](#footnote-ref-332)
333. - **صحيح بخاری**، 65- كتاب المناقب/ 22- باب علامات النبوَّة في الإسلام، ح (3416). [↑](#footnote-ref-333)
334. - ﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [الأعراف: 33] «بگو جز اين نيست پروردگارم حرام کرده زشتی‌ها را آنچه ظاهر از آن­ است و آنچه نهان است و گناه و گردن­کشی به ناحق را و اينکه برای او شريک بياوريد آنچه را که دليلی به آن نازل نشده و اينکه بگوئيد بر خدا آنچه را نمی­دانيد». [↑](#footnote-ref-334)
335. - ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٩٠ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُوقِعَ بَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ فِي ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِ وَيَصُدَّكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ ٩١﴾[الـمائدة: 90- 91] «ای مؤمنين جز اين نيست که می و قمار و بت­ها و تيرهای قرعه پليدی و از عمل شيطان است پس از آن اجتناب کنيد شايد رستگار شويد. جز اين نيست که شيطان می­خواهد بين شما دشمنی و کينه بيفکند در می و قمار و شما را از ياد خدا و نماز بازدارد پس آيا شما خودداری می­کنيد». [↑](#footnote-ref-335)
336. - «خدا برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید». [↑](#footnote-ref-336)
337. - «و در زمین کوه‌ها پا بر جا قرار دادیم که مبادا ایشان را تکان دهد». [↑](#footnote-ref-337)
338. - **تعریض:** عبارت است از اشاره کردن به چیزی؛ و تعریض در کلام عبارت است از کلامی که شنونده از آن مرادش را می­فهمد اما صریح نیست. تعریض و به کنایه سخن گفتن در خواستگاری به هنگام عدۀ [وفات یا طلاق بائن] جایز است و آن اینکه بگوید: شاید کسی به تو علاقه­مند باشد، چه کسی می­تواند چون تو بیابد؟ تو زیبایی، تو صالحی، تو بخشنده­ای... و از این قبیل کلمات می­تواند به کار برد بدون اینکه بگوید: با من ازدواج کن و زن به وی پاسخی چنین دهد اگر به وی علاقه­مند باشد. (مستفاد از تفسير معالم التنزيل للبغوي). [↑](#footnote-ref-338)
339. - منظور از الأوسط در اینجا: میانه­تر از غیر آن می­باشد. بر وزن أفعل تفضيل. [↑](#footnote-ref-339)
340. - «پس، از خدا بترسید آن قدر که توانستید». [↑](#footnote-ref-340)
341. - «خدا هیچکس را جز به اندازۀ‌‌ وسعش تکلیف نمی‌کند». [↑](#footnote-ref-341)
342. - «بر هیچکس تکلیفی بیش از توانائی او نمی‌شود». [↑](#footnote-ref-342)
343. - علم از بدن شریف­تر است. [↑](#footnote-ref-343)
344. - منظور از آن نه چیز: طلا و نقره، حیوانات سه گانه: شتر و گاو و گوسفند و غلات چهارگانه: جو، خرما، کشمش و گندم می­باشد. اکثر علمای شیعه امامیه بر این باورند که زکات فقط در همین موارد واجب است چون به حد نصاب برسند؛ و زکات در اموال دیگر واجب نیست. [↑](#footnote-ref-344)
345. - منظور وی مرحوم استاد **حيدر علی قلمداران قُمِّيّ** در كتابش «**راه نجات از شر غلاة، بحث شفاعت**» می­باشد. [↑](#footnote-ref-345)
346. - این داستان در کتاب **«منتهى الـمطلب»** علامه حلی (1/461) روایت شده است. [↑](#footnote-ref-346)
347. - «اعراضشان برای این است که گویند هرگز آتش دوزخ بما نرسد جز چند روزی و آنچه به دین خود بسته‌اند گولشان زده است». [↑](#footnote-ref-347)
348. - «روزی که دوستی برای دوست خود هیچ نفعی ندهد و آنان یاری نشوند». [↑](#footnote-ref-348)
349. - «و بپرهیزید از روزیکه هیچ کس به جای دیگری جزا داده نشود و شفاعت از کسی پذیرفته نگردد و فدا و عوض از کسی گرفته نشود و اهل قیامت یاری نشوند». [↑](#footnote-ref-349)
350. - «ای مردم، از پروردگارتان بترسید و از روزی که پدر برای پسر خود کاری نسازد و فرزندی کفایت از پدر خود به هیچ وجه ننماید». [↑](#footnote-ref-350)
351. - «روزی که کسی برای کسی مالک و صاحب اختیار چیزی نیست و فرمان در آنروز مخصوص خداست». [↑](#footnote-ref-351)
352. - «پس امروز برای یکدیگر نفع و ضرری را مالک نیستید». [↑](#footnote-ref-352)
353. - «بگو که محققا من مالک ضرر و نفعی برای شما نیستم». [↑](#footnote-ref-353)
354. - «و آنان را که از محشور شدن بسوی پروردگارشان می‌ترسند به این قرآن بترسان، نیست برای ایشان غیر از خدا سرپرستی و نه شفیعی شاید ایشان بپرهیزند». [↑](#footnote-ref-354)
355. - «و باین قرآن یاد آوری کن که انسان به آنچه کسب کرده گرفتار و محبوس می‌شود، برای او از نزد خدا سرپرست و شفیعی نیست، و اگر هر چه را فدا کند از او پذیرفته نشود». [↑](#footnote-ref-355)
356. - «مالک شفاعت نمی‌شوند مگر کسی که نزد (خدای) رحمن پیمانی گرفته است». [↑](#footnote-ref-356)
357. - «هرگز به ما آتش نرسد مگر چند روزی کم». [↑](#footnote-ref-357)
358. - «بگو آیا بر این ادعا پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ که خدا هرگز خلف وعده نمی‌کند». [↑](#footnote-ref-358)
359. - «پس از ایشان عفو کن و برای ایشان طلب آمرزش نما». [↑](#footnote-ref-359)
360. - «و برای گناه خود آمرزش بخواه و برای مؤمنین و مؤمنات». [↑](#footnote-ref-360)
361. - «و اگر این منافقین در وقتی که به خود ستم کردند (و به حکم تو راضی نشدند) نزد توآمده و از خدا طلب آمرزش کرده و رسول برای ایشان طلب آمرزش کرده بود، هر آینه خدا را توبه‌پذیر و رحیم، یافته بودند». [↑](#footnote-ref-361)
362. - شیخ طوسی در تفسیر خود بنام «تبیان» در ذیل تفسیر این آیه شریفه عبارتی دارد که مضمون آن این است که «دوازده نفر از منافقین که بر امری از نفاق اجتماع و هم‌آهنگی داشتند که آن را انجام دهند، خدای متعال آن را به رسول خود خبر داد، اینان بر رسول خداص وارد شدند، آن حضرت فرمود که: دوازده نفر از منافقان بر امری از نفاق هم‌آهنگی و اتفاق نموده‌اند، پس این گروه برخیزند و از خدای خود طلب آمرزش و استغفار کرده، به گناهان خویش اقرار کنند تا من نیز برای ایشان شفاعت نمایم (**حَتَی أَشْفَع لَـهُمْ**) امّا هیچ یک از آنان برنخاستند، رسول‌خداص چند مرتبه فرمود : آیا برنمی‌خیزید؟ آنگاه حضرتش هر یک را نام برده، فرمود : برخیز ای فلان و تو نیز ای فلان. پس آنان عرض کردند که ما استغفار کرده و به سوی خدا بازگشت می‌نماییم تو نیز (ای رسول خدا) برای ما شفاعت کن. حضرت فرمود : آیا اینک؟ و حال آنکه من در اول امر نفسم برای شفاعت شما خوشنود و آماده‌تر بود و خدای نیز برای اجابت سریعتر **(أطیبُ نَفسَاً للشَّفَاعَة)**. از نزد من بیرون بروید، لذا آنان از نزد آن حضرت خارج شدند». که به نظر بعضی این قضیه نیز دلیل بر آن است که شفاعت همان استغفار و آن هم در دنیاست. [↑](#footnote-ref-362)
363. - «و چون به ایشان گفته شود بیائید رسول خدا برای شما طلب آمرزش کند سرهای خود را بپیچند». [↑](#footnote-ref-363)
364. - «شفاعت نفعی ندهد مگر آن کسی که خدای رحمن اذن داده و به قول و گفتار از او خشنود بوده». [↑](#footnote-ref-364)
365. - «بجز برای کسی که او بپسندد شفاعت نمی‌کنند». [↑](#footnote-ref-365)
366. - «برای این پیامبر و مؤمنین روا نیست (و اجازه ندارند) که طلب آمرزش کنند برای مشرکین». [↑](#footnote-ref-366)
367. - «مساوی است بر ایشان چه استغفار کنی و آمرزش بخواهی وچه آمرزش نخواهی، خدا ایشان را نیامرزد». [↑](#footnote-ref-367)
368. - «چه آمرزش بطلبی برای ایشان وچه آمرزش نطلبی، اگر هفتاد مرتبه برای ایشان آمرزش بطلبی هرگز خدا ایشان را نیامرزد». [↑](#footnote-ref-368)
369. - «همانا مؤمنین کسانیند که چون ذکر خدا شود دلهاشان بترسد و چون آیات او بر ایشان خوانده شود ایمانشان زیاد شود و فقط بر پروردگارشان توکل می‌کنند \* آنانکه نماز را به پا می‌دارند و از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند \* ایشانند همان مؤمنین حقیقی، برای ایشان است درجاتی نزد پروردگارشان و آمرزش و روزی نیک بی‌منت». [↑](#footnote-ref-369)
370. - «آنان که حامل عرش و آنانکه اطراف اویند به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان می‌آورند و برای کسانی که ایمان آورده‌اند طلب آمرزش می‌کنند». [↑](#footnote-ref-370)
371. - «پروردگارا رحمت و علم تو هر چیز را فرا گرفته پس بیامرز آنان را که توبه کرده و راه تو را پیروی کرده‌اند و از عذاب دوزخ نگاهشان دار». [↑](#footnote-ref-371)
372. - «و بدرستی که من هر کسی را که توبه کند و ایمان آورد و عمل شایسته نماید سپس هدایت یابد می‌آمرزم». [↑](#footnote-ref-372)
373. - «پس ایمانشان برای ایشان نفعی نداشت زمانی که صلابت ما را دیدند». [↑](#footnote-ref-373)
374. - «و نیست توبه برای کسانی که کارهای بد می‌کنند تا وقت حضور مرگ یکی از ایشان گوید به تحقیق من الان توبه کردم». [↑](#footnote-ref-374)
375. - «و بترسان ایشان را از روز حسرت وقتی که کار از کار گذشته». [↑](#footnote-ref-375)
376. - «روزی که عذرخواهی ستمگران به ایشان سودی ندهد و برای ایشان است لعنت و ایشان راست بدی آن سرای». [↑](#footnote-ref-376)
377. - «و شفاعت در پیشگاه او سود ندهد مگر برای آنکه إذنی برای او صادر شده باشد». [↑](#footnote-ref-377)
378. - «مگر کسی که بحق گواهی دهد در حالی که می‌دانند». [↑](#footnote-ref-378)
379. - «داخل بهشت شوید نه خوفی بر شما و نه شما محزون می‌شوید». [↑](#footnote-ref-379)
380. - «و این نکته را از دوست­مان مصطفی حسینی طباطبایی بهره­مند شدیم». [↑](#footnote-ref-380)
381. - «از تو به واسطه خودت طلب شفاعت می­کنم.» نگا: طوسی، **مصباح المتهجد،** دعاء كميل ( ص: 844- 845). [↑](#footnote-ref-381)
382. - و ای شفاعت کننده آن­ها، که کسی بالاتر از تو نیست. [↑](#footnote-ref-382)
383. - «پس برای ما شفیعانی نباشد \* و نه دوست صمیمی». [↑](#footnote-ref-383)
384. - «و خویشی از خویش نپرسد». [↑](#footnote-ref-384)
385. - «روزی که مرد از برادرش بگریزد \* و از مادرش و پدرش \* و از همسرش و از پسرانش \* برای هر مردی از آنان در آنروز حالی است که از دیگران منصرفش می‌کند». [↑](#footnote-ref-385)
386. - «برای آنانکه پروردگار خود را اجابت کرده‌اند نیکی است و آنانکه اجابت او نکردند محققا اگر تمام آنچه در زمین است و مانند آن با آن ملک ایشان باشد که آن را فدا داده باشند (فائده برای ایشان ندارد) ایشانند که برایشان بدی حساب است و مأوای ایشان دوزخ است و آن بد بستری است». [↑](#footnote-ref-386)
387. - «ای مؤمنین از آنچه شما را روزی کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه بیاید روزی که در آن، نه داد و ستد، و نه دوستی و نه شفاعتی است، و کافران خود ستمگرند». [↑](#footnote-ref-387)
388. - ای فاطمه دختر محمد، ای صفیه دختر عبدالمطلب عمه رسول الله، برای خود عمل کنید که من نمی­توانم برای شما کاری کنم. [↑](#footnote-ref-388)
389. - آنچه نزد خداست جز با عمل به دست نمی­آید. [↑](#footnote-ref-389)
390. - «هیچیک از مخلوقات در مورد چیزی شما را از خداوند بی­نیاز نمی­کند نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل و نه کسانی که از ایشان در مرتبه پایین­تری قرار دارند». كُلَيْنِيُّ، **الروضة من الكافي** (8/11). [↑](#footnote-ref-390)
391. - قربتی میان ما و خداوند نخواهد بود و به او تقرب حاصل نمی­شود مگر با اطاعت از او. [↑](#footnote-ref-391)
392. - «بدانید که شما بندگان خدا هستید و ما همراه شماییم؛ فردا در مورد ما و شما سید و سرور و حاکم قضاوت می­کند. و آن موقف شما و سوال­های­تان است؛ پس قبل از حاضر شدن در برابر خداوند و سوال شدن از شما و عرضه شدن بر پروردگار جهانیان پاسخ را آماده کنید». كُلَيْنِيُّ، **الروضة من الكافي** (8/16). [↑](#footnote-ref-392)
393. - «من دلسوز شما هستم؛ نگویید محمد از ماست؛ به خدا سوگند دوستان من، شما و دیگران نیستید ای بنی عبدالمطلب مگر کسانی که تقوا پیشه کنند. شما را فردای قیامت چنین نیابم که دنیا را بر دوش دارید درحالی­که مردم آخرت را بر دوش دارند. رابطه میان من و شما، به شما سودی نمی­رساند و نیز رابطه میان من و پروردگارم به شما سودی نمی­رساند». شيخ صدوق محمد بن علی بن بابويه قمی، **صفات الشيعة** (ص 5-6)، نگا: الكُلَيْنِيُّ، **الروضة من الكافي**، ج 8/ص 182. [↑](#footnote-ref-393)
394. - «ای مردم، چیزی جز عمل صالح بین الله و انسان نیست که خداوند به واسطه آن به او خیری عطا کند و شری را از وی دور نماید؛ ای مردم، کسی ادعا نکند و آرزو نکند، سوگند به کسی که مرا به حق فرستاده [جز عمل همراه رحمت نجات دهنده نیست و اگر نافرمانی می­کردم هرگز] پیامبر نمی­شدم. شيخ مفيد (ت 413هـ)، **الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد** (1/182)؛ شيخ طبرسی (ت 548هـ)، **إعلام الورى بأعلام الهدى** (ص: 134)؛ ابن أبي الحديد (ت 656 هـ)، **شرح نهج البلاغة (**10/183-184)؛ مجلسي، **بحار الأنوار** (22/467)؛ این حديث بخشی از خطبه­ای است که رسول خدا ص در اواخر عمر آن­را ایراد نمودند. [↑](#footnote-ref-394)
395. - مجلسی، **بحار الأنوار** (8 /45- 47)، آن­را از **تفسير عياشی** نقل می­کند. [↑](#footnote-ref-395)
396. - از جبیر بن محمد بن جبیر بن مطعم از پدرش از جدش روایت است که می­گوید: «بادیه نشینی نزد رسول خداص آمده و گفت: ای رسول خدا، جان­ها در مشقت افتاده و خانواده به گرسنگی افتاده و اموال کاسته شده و چهارپایان هلاک شدند؛ از خداوند برای ما طلب باران کن؛ ما به وسیله تو نزد خداوند شفاعت می‌طلبیم و به وسیله الله نزد تو شفاعت می­جوییم. رسول خدا ص فرمودند: **«وَیحَكَ أَتَدري مَا تَقول؟» وای بر تو می­دانی چه می­گویی؟ و رسول خدا پیوسته سبحان الله می­گفت چنانکه این تغییر از چهره اصحابش شناخته می­شد. سپس فرمود: «وَیحَكَ إِنَّهُ لَا یَستشَفع بِاللّهِ علی أَحَدٌ مِنْ خَلْقٍ، شَأْنُ اللهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ»: «وای برتو، از خداوند در مورد احدی از مخلوقاتش طلب شفاعت نمی­شود، شأن خداوند بالاتر از این است».** [↑](#footnote-ref-396)
397. - «آیا چون بمیریم و خاک و استخوان شویم آیا حقیقتا برانگیخته می‌شویم؟\* آیا پدران پیشین ما زنده می‌شوند». [↑](#footnote-ref-397)
398. - «اینها شفیعان مایند نزد خدا». [↑](#footnote-ref-398)
399. - «آیا غیر او را إله‌ها و معبودان دیگری بگیرم که اگر خدای رحمن ضرر مرا بخواهد شفاعت ایشان به هیچ وجه کفایت از من نکند و مرا نرهانند». [↑](#footnote-ref-399)
400. - «آیا غیر خدا را شفیعانی گرفته‌اند، بگو آیا و اگر چه مالک چیزی نباشند و اگر چه این شفیعان تعقل نکنند (43) بگو مخصوص خداست شفاعت تمام آن، ملک اوست آسمان‌ها و زمین سپس به او بازگشت می‌شوید(44)». [↑](#footnote-ref-400)
401. - «و چون خدا به‌تنهائی یاد شود منزجر شود دل‌های آنان که به آخرت ایمان ندارند و چون کسانی پست‌تر از خدا یاد شوند آن وقت است که ایشان شاد شوند». [↑](#footnote-ref-401)
402. - آن­ها را ذبح کن و تکه تکه کن. [↑](#footnote-ref-402)
403. - «از دِین (بدهکاری) بر حذر باشید که غم و نگرانی شب و ذلت روز است». مجلسی،  **بحار الأنوار** (75 /242). [↑](#footnote-ref-403)
404. - چنانکه در حدیث قدسی متفق علیه آمده است: «قَالَ اللهُ تَعَالَى: إِذَا هَمَّ عَبْدِي بِحَسَنَةٍ وَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبْتُهَا لَهُ حَسَنَةً، فَإِنْ عَمِلَهَا كَتَبْتُهَا لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ إِلَى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ، وَإِذَا هَمَّ بِسَيِّئَةٍ وَلَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ أَكْتُبْهَا عَلَيْهِ، فإِنْ عَمِلَهَا كَتَبْتُهَا سَيِّئَةً وَاحِدَةً». و در حدیث دیگری پیامبر اکرم ص می‌فرماید: «إنّ اللهَ تَجاوَزَ لي عن أُمَّتِي ما وَسْوَسَتْ بِهِ صُدُورُها ما لم تَعْمَلْ أوْ تَتَكَلَّمْ»: «خداوند متعال فرموده است: چون بنده­ام قصد امر نیکی کند و آن­را انجام ندهد یک نیکی در پرونده اعمال او درج می­کنم و اگر بدان عمل کند برای وی ده نیکی تا هفتصد نیکی می‌نویسم. و چون قصد امر بدی کند و آن­را انجام ندهد، آن­ بدی را برای وی نمی­نویسم و اگر بدان عمل کند تنها یک گناه در پرونده اعمال وی درج می­کنم». و در روایتی دیگر آمده است که رسول خدا می‌فرماید: «خداوند، وسوسه­هايی را كه در دل امت من، خطور می­نمايند، معاف فرموده است تا زمانی كه بر مقتضای آن، عمل نكرده و يا درباره آن، سخن بر زبان نياورده باشند». به روایت بخاری در صحيحش. [↑](#footnote-ref-404)
405. - چنانکه در حدیث متفق علیه نزد هر دو گروه آمده است: «إنّ اللهَ تعالى تَجاوَزَ لي عن أُمَّتِي الخَطَأَ والنِّسْيانَ وما اسْتُكْرِهُوا عليه»: «خداوند به خاطر من از خطا و فراموشی امتم و آن چه بر آن ها اجبار شود، گذشت كرده است». [↑](#footnote-ref-405)
406. - واضح و روشن است که مقصود مولف فراموشی و اشتباه رسول الله ص در امور دنیوی و شخصی محض می­باشد اموری که هیچ رابطه­ای میان آنها و دین و تشریع و تبلیغ از سوی خداوند متعال وجود ندارد. وگرنه عصمت رسول خدا در آنچه از جانب خداوند ابلاغ می­کند از قطعیاتی است که محل اتفاق قاطبه امت می­باشد. چراکه خداوند متعال بدون هیچ قید و بندی به اطاعت از رسولش امر کرده است و بلکه اطاعت از او را در ده­ها آیه از آیات قرآن مقرون به اطاعت خود بیان کرده است. [↑](#footnote-ref-406)
407. - «هر کس دنیا را بخواهد برای او در این دنیا تعجیل می‌کنیم آنچه بخواهیم». [↑](#footnote-ref-407)
408. - «نیست برای انسان بهره‌ای جز حاصل کوشش خود». [↑](#footnote-ref-408)
409. - «براستی که خدا تغییر نمی‌دهد آنچه را که راجع به قومی است تا اینکه ایشان تغییر دهند آنچه راجع به خودشان است». [↑](#footnote-ref-409)
410. - «پس به واسطۀ‌‌ ستم آنانکه یهودی بودند حرام کردیم بر ایشان چیزهایی که بر ایشان حلال شده بود». [↑](#footnote-ref-410)
411. - اهل سنت و جماعت بر این باوراند که حضرت عیسی ÷ تاهنوز زنده است. و خداوند او را به آسمان برده است و در آخر الزمان برای برپایی عدل نزول کرده و بر مبنای شریعت پیامبر ما محمد ص حکم نموده و به شریعتی که رسول الله محمد ص با خود آورده، دعوت می­کند. چنانکه نصوص قرآنی و احادیث صحیح بر این مهم دلالت دارند. خداوند متعال در مورد افترای یهود و رد بر آن­ها می­فرماید: «﴿وَقَوۡلِهِمۡ إِنَّا قَتَلۡنَا ٱلۡمَسِيحَ عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمۡۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينَۢا١٥٧ بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا١٥٨﴾ [النساء: 157-158] «و (نیز) بخاطر این گفته­شان که «ما مسیح، عیسی پسر مریم پیامبر الله را کشتیم». درحالی‌که نه او را کشتند و نه به دار آویختند، لکن امر بر آن‌ها مشتبه شد و هر آینه آنان که در(باره‌ی قتل) او اختلاف کردند، قطعاً از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند و به یقین او را نکشته‌اند. بلکه الله او را به سوی خود بالا برد و الله پیروزمند حکیم است». خداوند متعال تصور یهود در مورد کشتن یا به دارآویختن عیسی ÷ را انکار می­کند و خبر می­دهد که از باب رحمت و تکریم به ایشان، عیسی ÷ را به سوی خود بالا برده است و آن­را یکی از معجزاتی قرار داده که به هریک از پیامبران بخواهد می­دهد. و مقتضای رد گمان یهود در اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِ﴾ [النساء: 158] این است که رفع عیسی جسمی و روحی باشد تا اینکه انکار گمان یهود مبنی بر کشتن یا به دار آویختن وی محقق گردد. چرا که کشتن و به دارآویختن برای جسم است و رفع روح به تنهایی با ادعای آنها مبنی بر کشتن و به دارآویختن منافاتی ندارد؛ از این­رو بالارفتن روح به تنهایی انکار باور و گمان آنها را به دنبال ندارد. و بلکه این مقضای عزت و قوت و تکریم و یاری پیامبران از سوی خداوند می­باشد چنانکه در پایان آیه به این مسأله اشاره می­کند: ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا﴾ و نیز خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَإِن مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا لَيُؤۡمِنَنَّ بِهِۦ قَبۡلَ مَوۡتِهِۦۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكُونُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا١٥٩﴾ [النساء:159] «و (کسی) از اهل کتاب نیست مگر این‌که قبل از مرگش به او (= حضرت عیسی) ایمان می‌آورد و (عيسی) روز قیامت بر آن‌ها گواه خواهد بود». خداوند متعال در این آیه خبر می­دهد که تمام اهل کتاب قبل از مردن وی به او ایمان می­آورند و این زمانی است که در آخر الزمان برای برپایی عدل نزول می­کند و به اسلام حکم نموده و به آن فرامی­خواند. چنانکه بیان آن در حدیث نزول وی خواهد آمد. و این معنای درست و دقیق آیه می­باشد. سیاق آیات در بیان موضع یهود در برابر عیسی ÷ و برخورد آنها با وی بوده و بیانگر روش خداوند در نجات عیسی ÷ و رد مکر و نیرنگ دشمنانش می­باشد. بنابراین با رعایت سیاق کلام و واحد بودن مرجع دو ضمیر، دو ضمیر مجرور به عیسی بازمی‌گردد.

     و در حدیث صحیح از ابوهریره ت روایت است که رسول خدا ص فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزِلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَكَمًا مُقْسِطًا، فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَيَقْتُلَ الْخِنْزِيرَ، وَيَضَعَ الْجِزْيَةَ، وَيَفِيضُ الْمَالُ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ»: «سوگند به ذاتی كه جان من در دست اوست، بزودی عيسی بن مريم نزول خواهد كرد. او حاكم عادلی خواهد بود، صليب را خواهد شكست و خوک را از بين خواهد برد و بر كفار، ماليات وضع خواهد نمود و (در زمان ايشان) ثروت و دارايی بحدی زياد می­شود كه كسی حاضر به پذيرفتن مال، نخواهد شد». ابوهریره ت می­گوید: «اگر می­خواهید این آیه را بخوانید: ﴿وَإِن مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا لَيُؤۡمِنَنَّ بِهِۦ قَبۡلَ مَوۡتِهِۦۖ﴾. [متفق عليه]

     بنابراین، احادیث به نزول عیسی ÷ در آخرالزمان دلالت دارد و بیانگر آن است که وی به شریعت پیامبر ما محمدصحکم می­کند و در ایام نزول وی، فردی از این امت امامت نماز و دیگر امور را برعهده دارد. بر این اساس بین نزول وی و ختم نبوت با بعثت رسول خدا ص منافاتی وجود ندارد چرا که عیسی ÷ با رسالتی جدید نمی­آید؛ و حکم در ابتدا و انتها از آنِ الله است.

     و هر مسلمانی بگوید: «زمانی­که یهود در پی نیرنگ و دسیسه بر علیه عیسی بود و تصمیم به قتل وی گرفتند، خداوند متعال حقیقتا عیسی ÷ را میراند و سپس به سوی خود بالا برد.» در حقیقت از جماعت مسلمانان در این مورد فاصله گرفته و جدا شده و دیدگاه شاذ و نادری را برگزیده است. چراکه دیدگاه وی با ظاهر نصوص قرآن و سنت صحیح مخالف است. و آنچه آنان را واداشته تا چنین دیدگاهی داشته باشند فهم نادرست آنها از این آیه می­باشد که می­فرماید: ﴿إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ [آل عمران: 55] «(به یاد آورید) هنگامی را که الله (به عیسی) فرمود: «ای عیسی، بی‌گمان من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم و تو را از (آلایش و تهمت) کسانی‌که کافر شدند، پاک می‌گردانم». چنانکه در این آیه «التوفی» را به مردن تفسیر کرده­اند و اینگونه با تفسیر سلف مخالفت کرده­اند که بیان می­کند: خداوند او را از زمین برگرفت و زنده به سوی خود بالا برد و اینگونه او را از دست کافران نجات داده و رهانید؛ جمع بین نصوص کتاب و سنت صحیح بیانگر زنده به آسمان رفتن او و نزول وی در آخر الزمان و ایمان اهل کتاب و دیگران به او می­باشد. به هر حال اين تفسير احتمال وفات را منتفی نمی­كند بلكه اين چنين تفسير می­كند كه: خداوند عيسی ÷ را با روح و بدن، از زمين بلند كرد و بيان می­كند: خداوند عيسی ÷ را بعد از اينكه به خواب رفت بلند كرد و بعد از رفع میراند و در آخرالزمان نزول می­كند. چون «واو» موجود در آيه مقتضی ترتيب نيست، بلكه فقط دو احتمال را به هم مرتبط می‌كند.

     زمانی­ كه در مورد يک آيه دو نوع تفسير موجود باشد، تفسيری مورد قبول است كه با ظاهر ادله­ی ديگری که وجود دارد، مطابقت داشته باشد. به اين صورت جمع بین ادله صورت می­گیرد و آيات متشابه قرآن را با آيات محكم قرآنی تفسير می­كنيم و اين، روش آگاهان در علم نه روش كج انديشان و اهل باطل می­باشد كه هميشه به دنبال آيات متشابه قرآن هستند تا برای فتنه­جويی خود توجيه و تأويلی پيدا كنند... (نگا: اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإِفتاء، فتوى رقم 262). [مُصحح] [↑](#footnote-ref-411)
412. - این روايت را ابن إسحاق در السيرة (2/45 – 46) از سيرة ابن هشام تخریج کرده است. و طبرانی در **الـمعجم الأوسط**، حديث (3906) آن­را تخریج نموده؛ مانند آن­را بيهقی در **دلائل النبوة** (ج5/ص 382-387) تخریج کرده است. چنانکه این روایت را تعدادی از مفسران با الفاظ نزدیک به هم روایت کرده­اند از جمله: طبری در **جامع البيان** و بغوی در **معالم التنزيل** و فخر رازی در **مفاتيح الغيب**؛ سيوطی در **الدر المنثور**. و از شيعیانی که این روایت را ذکر کرده­اند: طبرسی در كتاب «**إعلام الورى بأعلام الهدى**»، ص 128. و مجلسـی در **بحار الأنوار**، ج 21/ص 336. [↑](#footnote-ref-412)
413. - «أما آنانکه در قلبشان میل به باطل است پیروی متشابه می‌کنند». [↑](#footnote-ref-413)
414. - ابن هشام، **السيرة النبوية** (1/573-575)، و طبری در تفسيرش **جامع البيان** (6/151)، از طريق سلمة بن الفضل از ابن إسحاق. و فخر رازی آن­را در **مفاتيح الغيب** و ابن كثير در **تفسير القرآن العظيم** و دیگر مفسّرين ذيل تفسير آيات مذكور از سوره آل عمران ذکر کرده­اند. [↑](#footnote-ref-414)
415. - راجع به حدیث مباهله، شیخ الاسلام ابن تیمیه در منهاج السنة، می‌گوید: «در این حدیث نه دلالت بر امامت هست و نه بر افضلیت». و ایشان راجع به اختصاص مباهله به این چند نفر می‌گوید: «علت اختصاص مباهله به این چند نفر توسط پیامبر ص این بود که: این افراد بیش از بقیه با رسول خدا ص قرابت نسبی داشتند، زیرا پیامبرص پسر نداشت وگرنه حتماً او را با خود می‌برد. رسول خدا ص در مورد حسن می‌گفت: «این فرزند من و سید است»، بنابراین برای انتخاب فرزندان و زنان مسلمان، این گروه در اولویت بودند تا برای مباهله برده شوند، چون هیچیک از دختران پیامبر ص جز فاطمه زنده نبودند، زیرا این مباهله زمانی بود که گروهی از مسیحیان نجران به مدینه آمده بودند و این واقعه بعد از فتح مکه و بلکه در سال نهم هجری روی داده است. این آیه مثل حدیث کساء نشان دهنده ارتباط وثیق و محکم این افراد با رسول‌خدا ص می‌باشد ولی به هیچ وجه اقتضای این را ندارد که یکی از این افراد از سایر مؤمنان برتر و یا عالم‌تر باشد، زیرا برتری در اسلام تنها به ایمان و تقوی است و نه به قرابت نسب». و در جای دیگر می‌گوید: «مباهله هم فقط بوسیله خویشاوندان نزدیک رسمیت می‌یابد، و الا اگر چنانچه با آنان از طریق دعوت خویشاوندان دور مباهله می‌کـرد – هرچند هم که آن خویشاوندان بهتر بودند – باز شروط مباهله حاصل نمی‌شد».

     و در جای دیگر می‌گوید: «هدف این بود که آنان کسانی را فرا بخوانند که بالطبع نسبت به ایشان مشفق باشند، یعنی کسانی چون پسران و زنان و خویشاوندان نزدیک دیگری که از همه به آنان نزدیک‌ترند. لذا اگر پیامبر ص افراد بیگانه‌ای را دعوت می‌کرد، بی‌تردید آنان هم بیگانگانی را فرا می‌خواندند که در آن صورت نفرینِ افراد بیگانه هرگز بر آنان گران نمی‌آمد و به اندازه لعنت فرستادن به نزدیکان­شان هزینه بردار و دشوار نمی‌بود. چون بشر طبیعتاً در مورد نزدیکان خود حساسیت‌هایی دارند که نسبت به افراد غیر خویشاوند، چنان حساسیتی را ندارند. لذا امر فرمود که پیامبر ص نزدیکانش و آن قوم مشرک هم نزدیکان­شان را برای مباهله فرا بخوانند». [مُصحح] [↑](#footnote-ref-415)
416. - أبونعيم أصبهانی در **دلائل النبوة (ص 354-355)** از طريق محمد بن مروان سدی از كلبی از أبي صالح از ابن عباس در روایتی طولانی؛ و ابن مروان سُّدِّيّ متروك و مُتَّهَمٌ به دروغگویی است. أبونعيم مانند این روایت را از شعبی به صورت مرسل روایت کرده است. و **طبری آن­را در تفسير** (6/479- 480) از طريق ابن إسحاق از محمد بن جعفر بن زبير در تفسیر: ﴿إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡقَصَصُ ٱلۡحَقُّ﴾ به صورت مرسل روایت کرده است. و نگا: **معالم التنزيل،** بغوی (2/48)؛ **الدر المنثور،** سيوطی (2/229 – 233)؛ **و تفسير ابن كثير** (1/371- 372). [↑](#footnote-ref-416)
417. - «هنگامی که در میان ایشان از خودشان رسولی برانگیخت». [↑](#footnote-ref-417)
418. - در مسند امام احمد، سنن ترمذی و... روایت شده که: هنگامی‌که پیامبر اکرم ص این آیه را تلاوت نمود: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ...﴾ [التوبة: 31]. «آنان [یهودیان و مسیحیان]، دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند» عدی بن حاتم طائی-که قبلا نصرانی بود- گفت: آن­ها که علمای خود را عبادت نمی‌کردند. رسول خدا ص فرمودند: «بَلَى، إِنَّهُمْ حَرَّمُوا عَلَيْهِمُ الْحَلَالَ، وَأَحَلُّوا لَهُمُ الْحَرَامَ، فَاتَّبَعُوهُمْ، فَذَلِكَ عِبَادَتُهُمْ إِيَّاهُمْ»: «بلی. آنان حرام را برای آن­ها حلال می‌کردند و حلال را حرام می‌نمودند و مردم هم از آن­ها اطاعت می‌کردند و همین است عبادت کردن آن­ها». [مُصحح] [↑](#footnote-ref-418)
419. - بيهقی آن­را در **شعب الإيمان** از علی از رسول الله ص (4/82) روایت کرده است. و در مصادر شيعه: كُلَيْنِيّ، **الكافي** (5/132)، بَابُ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ، حديث شماره (1). [↑](#footnote-ref-419)
420. - «شهر با أمن». [↑](#footnote-ref-420)
421. - «أم القری(مکه)». [↑](#footnote-ref-421)
422. - «و به یاد آور هنگامی که ما خانۀ‌‌ کعبه را برای بهرۀ‌‌ مردم و برای أمن مرجع قرار دادیم». [↑](#footnote-ref-422)
423. - «حق خداوند بر بندگان این است که تنها او را عبادت کنند و چیزی را با او شریک نکنند». متفق عليه، بخاری ومسلم در**صحيحين** و ترمذی و ابن ماجه در **سنن** و أحمد در **مسند**، از طریق مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ از رسول خدا ص. [↑](#footnote-ref-423)
424. - «بزودی فتنه­هایی ظهور خواهد کرد؛ گفته شد: راه گریز از فتنه­ها چیست؟ فرمود: «کتاب الله؛ در آن اخبار کسانی که پیش از شما بودند و نیز کسانی که پس از شما خواهند بود و حکم آنچه در میان شماست، می­باشد و آن ریسمان استوار الهی است». ترمذی، **السنن**، 5/172، ش: (2906). و ابن أبى شيبة، **الـمصنف**، 6/125، ش: (30007). و بيهقى، **شعب الإيمان**، 2/326، ش: (1935). [↑](#footnote-ref-424)
425. - و ابتدای این روایت چنین است: «**إنَّ هَذَا القُرْآنَ مَأْدَبَةُ اللهٍ فاقبَلُوا مِنْ مَأْدَبَتِهِ ما اسْتَطَعْتُمْ، إنَّ هَذَا القُرْآنَ هُوَ حَبْلُ اللهِ الَّذِي أَمَرَ بِهِ، والنورُ الْـمُبينُ والشفاءُ النافعُ، عصمَةٌ لـمن تمسَّك بِهِ وَنَجَاةٌ لمن تبعه**... الحديث». «براستی این قرآن مهمان خداوند متعال است پس چنان که می­توانید از مهمان خداوند پذیرایی کنید. این قرآن ریسمان استوار الهی است که بدان امر کرده است و برای کسی که بدان تمسک جوید نور روشن و شفای سودمند و عصمت (از انحراف) است و برای کسی که از آن پیروی کند نجات را به دنبال دارد...» ابن أبي شيبة در **المُصنَّف** (7/165)؛ و حاكم نيشابوری در **الـمستدرك على الصحيحين** (1/555)؛ و می­گوید: اسناد آن صحیح است و شیخین آن­را تخریج نکرده­اند. چراکه آن­ها به صالح بن عمر استدلالی نمی­کنند. و ذهبی در مختصرش می­گوید: مسلم از صالح روایت کرده است اما ابراهیم الهجری ضعیف است». و شيعه در بسیاری از مصادرش آن­را روایت کرده است ازجمله: تاج الدين، محمد بن حيدر الشعيرى (ت القرن 6 هـ ؟)‏، **جامع الأخبار** (ص:40)؛ حر عاملی، **وسائل‏ الشيعة** (6/168)، حديث شماره (7648). و مجلسی، **بحار الأنوار** (89/17-18). [↑](#footnote-ref-425)
426. - «کتاب خداوند ریسمان کشیده شده از آسمان به زمین است». ابن جرير طبری در **التفسير**، ج4/ص 43، ذيل تفسير آيه 103 سوره آل عمران. [↑](#footnote-ref-426)
427. - «دوایی است که پس از آن بیماری نخواهد بود و نوری است که پس از آن تاریکی نخواهد بود و ریسمانی محکم است...». [↑](#footnote-ref-427)
428. - «و من از آن گروهى هستم كه در راه خدا از نكوهشِ نكوهش­گران نمی­ترسند، رخسارشان رخسار راستگويان و سخن­شان سخن نيكوكاران است، آباد كنندگان شب و رهنمايان روزاند، چنگ به رشته قرآن در افكنده، راه و روش خداوند و سنت رسولش را زنده می­كنند». [↑](#footnote-ref-428)
429. - «خداوند متعال هیچ­کس را چون این قرآن پند و اندرز نداده است؛ براستی آن ریسمان استوار الهی است و وسیله امین اوست؛ در آن بهار قلب­ و چشمه­های علم می­باشد و جلای قلب جز آن نیست». [↑](#footnote-ref-429)
430. - مجلسی، **بحار الأنوار** (20/47- 49)، به نقل از تفسير قمی. و نگا: الواقدی، **الـمغازي** (1/208). [↑](#footnote-ref-430)
431. - واقدی، **الـمغازي** (1/219- 220). [↑](#footnote-ref-431)
432. - همان. [↑](#footnote-ref-432)
433. - «ما از آن­ها به وفای به عهد سزاوارتریم». [↑](#footnote-ref-433)
434. - «آگاه باشید که محمد کشته شد». [↑](#footnote-ref-434)
435. - «چگونه قومی رستگار خواهد شد که سر پیامبرشان را زخمی کردند و دندان رباعی او را شکستند درحالی­که او به سوی خداوند دعوت می­دهد». [↑](#footnote-ref-435)
436. - بسیاری از راویان مغازی و سِیَر روایت کرده­اند که پس از جنگ احد، هند بنت عتبه، جگر حمزه ت را خورد و آن­را جوید؛ اما **این مسأله در هیچ حدیث صحیحی ثابت نشده است**. اینک بررسی روایاتی که این مسأله در آن ذکر شده است:

     **الف)** **امام احمد در مسند:** (4414) روایت می­کند: حَدَّثَنَا عَفَّانُ، حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، حَدَّثَنَا عَطَاءُ بْنُ السَّائِبِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ؛ پس از ذکر سند حدیث، حدیثی را در باب غزوه احد ذکر می­کند که در آن چنین آمده است: «... فَنَظَرُوا فَإِذَا حَمْزَةُ قَدْ بُقِرَ بَطْنُهُ، وَأَخَذَتْ هِنْدُ كَبِدَهُ فَلَاكَتْهَا، فَلَمْ تَسْتَطِعْ أَنْ تَأْكُلَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ج: «أَأَكَلَتْ مِنْهُ شَيْئًا؟» قَالُوا: لَا. قَالَ: «مَا كَانَ اللهُ لِيُدْخِلَ شَيْئًا مِنْ حَمْزَةَ النَّارَ»: «پس دیدند که شکم حمزه شکافته شده و هند جگر وی را جویده است اما نتوانسته آن­را بخورد. پس رسول خدا فرمودند: «آیا چیزی از جگر را خورده است؟» گفتند: خیر؛ فرمودند: «خداوند چیزی از جسم حمزه را وارد دوزخ نمی­کند». ا**ما اسناد این روایت ضعیف است.** عطاء بن سائب دچار اختلاط بود. حافظ ابن حجر در تقريب التهذيب (ص 391) می­گوید: «صدوق اختلط». و سماع حماد – ابن سلمه – از وی قبل . بعد از اختلاط بوده است. و حدیث قبل از اختلاط وی از حدیث بعد از اختلاطش مشخص نیست. نگا: «التهذيب» (7/207). و شعبي از ابن مسعودت نشنیده است. چنانکه أبوحاتم و دارقطنی می­گویند. نگا: «التهذيب» (5/68). پس اسناد این روایت ضعيف و منقطع است. و در متن آن امری منکر است و آن اینکه در آن امده است که رسول خدا ص فرمودند: «أَأَكَلَتْ مِنْهُ شَيْئًا؟» قَالُوا: لَا. قَالَ: «مَا كَانَ اللهُ لِيُدْخِلَ شَيْئًا مِنْ حَمْزَةَ النَّارَ» درحالی­که هند اسلام آورد و اسلامش نیکو گشت و با رسول خدا ص بیعت کرد. چنانکه بخاری (3825) و مسلم (1714) از ام المومنین عایشه ل روایت کرده­اند که می­گوید: «جَاءَتْ هِنْدٌ بِنْتُ عُتْبَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللهِ، مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ مِنْ أَهْلِ خِبَاءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَذِلُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ، ثُمَّ مَا أَصْبَحَ اليَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَهْلُ خِبَاءٍ، أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ يَعِزُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ»: «هند دختر عتبه آمد و گفت: ای رسول خدا! در روی زمين، هيچ خانواده­ای وجود نداشت كه ذلت را برای آنان بيشتر از ذلت برای خانواده تو دوست داشته باشم. اما امروز، هيچ خانواده­ای در روی زمين وجود ندارد كه عزت را برای آنان، بيشتر از عزت برای خانواده تو دوست داشته باشم».

     **ب)** **ابن اسحاق می­گوید:** «چنانکه صالح بن کسیان و زنان همراه عتبه می­گویند، هند بنت عتبه (پس از جنگ احد) برای مثله کردن کشته شدگان اصحاب رسول الله ص (در میدان نبرد) حاضر شد. به گوش­ها و بینی­ها اهانت کرده و به مثله آنها پرداختند حتی که هند از گوش­ها و بینی مردان گردن­بند و خلخال درست می­کرد. و خلخال­ها و گردنبندها و گوشواره­های خود را به وحشی قاتل حمزه و غلام جبیر بن مطعم می­داد. و تکه­ای از جگر حمزه درآورد و آن­را جوید، اما نتوانست آن­را بخورد». [سيرة ابن اسحاق (ص 333)] **اسناد این روایت نیز مرسل است و صحیح نیست**. صالح بن کیسان از صغار تابعین می­باشد و روایت وی از تابعین بعید می­باشد. [نگا: «التهذيب»: (4/ 399-400)].

     **ج) اما واقدی نیز آن­را در «مغازی»:** (1/286) از وحشی بن حرب روایت کرده است که وی پس از قتل حمزه می‌گوید: «... پس شکم وی را شکافتم و جگر حمزه را درآوردم؛ و با آن نزد هند بنت عتبه رفتم. پس گفتم: پاداش من چیست اگر قاتل پدرت را کشته باشم؟ گفت: لباس­ها و جواهرات من؛ پس گفتم: این جگر حمزه است. پس آن­را جوید و آن­را از دهان بیرون انداخت. ندانستم نتوانست آن­را بخورد یا آن­را انداخت. سپس لباس­ها و جواهراتش را بیرون آورد و به من داد. سپس گفت: چون به مکه رفتم ده دینار برای تو خواهد بود. سپس گفت: پهلویش را به من نشان بده؛ پس پهلوی حمزه را به وی نشان دادم پس بینی او را درآورد و گوش­هایش را قطع کرد سپس دو تکه پوست از بدن وی گرفت و با آن­ها به مکه آمد درحالی­که جگر حمزه را به همراه داشت**». این روایت باطل و منکر است. و واقدی قابل اعتنا نیست.** شافعی و احمد و نسائی و... او را تکذیب کرده­­­اند. و اسحاق بن راهویه می­گوید: او نزد من از کسانی است که حدیث جعل می­کند. [تهذيب التهذيب (9/326)].

     **د) بیهقی در «دلائل النبوة»** (3/282) از طریق مُحَمَّد بْن عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ لَهِيعَةَ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ این روایت را ذکر نموده و در آن می­گوید: «... و حمزه بن عبدالمطلب عموی رسول خدا را یافتند که شکمش شکافته شده و جگرش برده شده است. وحشی او را کشته و شکمش را شکافته و آن­را با خود برده است. و به خاطر نذری که هند هنگام کشته شدن پدرش در جنگ بدر کرده بود با جگر حمزه نزد هند رفت». **اما اسناد این روایت نیز ضعیف و مرسل است.** در میان راویان آن ابن لهيعة می­باشد که دچار اختلاط است و محمد بن عمرو بن خالد را ابن یونس در تاریخش (1/459) ذکر نموده و به جرح و تعدیل آن نپرداخته است. [یعنی حالت وی مستور، پوشیده و مجهول است].

     و) **ابن کثیر** / **می­گوید:** «موسی بن عُقبه می­گوید: کسی که جگر حمزه را شکافت، وحشی بود. و آن­را نزد هند برد که هند آن­را جوید اما نتوانست جگر را بخورد.»«البداية والنهاية» (5/419). **این روایت نیز مرسل است.** موسی بن عقبه از صغار تابعین است.

     **خلاصه:** مثله شدن حمزه و شکافته شدن شکم وی بعد از شهید شدن وی، امری ثابت است. اما آنچه در باب خارج کردن جگر و خوردن آن توسط هند بنت عتبه روایت شده و اینکه وی نتوانسته آن­را بخورد، ثابت نیست. (نگا: موقع الإسلام سؤال وجواب) [مُصحح] [↑](#footnote-ref-436)
437. - ابن اسحاق می‌نویسد: «پس از مثله شدن حمزه «حُلَیس بن زبَّان» از سران سپاه شرک، چون دید ابوسفیان با نوک نیزه به گونه آن حضرت فشار می‌دهد و می‌گوید: «ذُقْ عُقَقُ»؛ «بچش ای کسی که بر بت‌ها عاق شدی!» حُلیس گفت: عجب کار شرم آوری! کسی که خود را رئیس قومش می‌داند، با پسر عمویش که تکه گوشتی بیش نیست، با چه خشونت برخورد می‌کند! ابوسفیان (از کار خود پشیمان شد و) گفت: «وَيْحَكَ! اُكْتُمْهَا عَنِّي، فَإِنَّهَا كَانَتْ زَلَّةً»؛ «لغزشی بود روی داد، فاش نکن!» [مُصحح] [↑](#footnote-ref-437)
438. - وی أَنَس بن نَضْرِ بْنِ ضَمْضَمٍ أنصاری خزرجی عموی أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی­الله­عنهما می­باشد. [↑](#footnote-ref-438)
439. - نگا: بيهقی، **دلائل النبوة** (3/248- 249). و طبری، **جامع البيان في تفسير آيات القرآن،** در تفسير آيات از سوره آل عمران، ش: (7942). [↑](#footnote-ref-439)
440. - «هرکس را که در پی کاری بفرستیم و اندکی در آن خیانت کند، درحالی روز قیامت خواهد آمد که آن کار را بر گردن حمل می­کند.» بخاری و مسلم در **صحيحین** و أبوداود در **السنن** و أحمد در **المسند** از أبوحميد ساعِدِی. این روایت با این لفظ فقط در شرح مشکل الآثار (4339) آمده است. [↑](#footnote-ref-440)
441. - ﴿ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمُ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ٣٢﴾ [النحل: 32] «آنانکه فرشتگان قبض روح­شان می­کنند درحالی­که پاکند، فرشتگان می­گويند سلام و سلامت بر شما، داخل بهشت شويد در مقابل آنچه عمل می­کرديد». [↑](#footnote-ref-441)
442. - ﴿ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمُ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ٣٢﴾ [النحل: 32]. [↑](#footnote-ref-442)
443. - ابن هشام، **السيرة النبوية** (2/97). و شهيد ثانی آن­را در **مسكّن الفؤاد عند فقد الأحبة والأولاد** (ص: 70 – 71) روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-443)
444. - ابن هشام، **السيرة النبوية** (2/ 100). و مجلسی، **بحار الأنوار** (20/98). [↑](#footnote-ref-444)
445. - مثل مجاهد و عكرمه. [↑](#footnote-ref-445)
446. - ابن سعد، **الطبقات الكبرى** (2/46)؛ و مجلسی، **بحار الأنوار** (20/42- 43). [↑](#footnote-ref-446)
447. - همچون حدیثی که کلینی در **الكافي** (3/506) از امام صادق آن­را روایت کرده است که می­گوید: «مَا مِنْ ذِي مَالٍ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ يَمْنَعُ زَكَاةَ مَالِهِ إِلَّا حَبَسَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِقَاعٍ قَرْقَرٍ وَسَلَّطَ عَلَيْهِ شُجَاعًا أَقْرَعَ يُرِيدُهُ وَهُوَ يَحِيدُ عَنْهُ، فَإِذَا رَأَى أَنَّهُ لَا مَخْلَصَ لَهُ مِنْهُ أَمْكَنَهُ مِنْ يَدِهِ فَقَضِمَهَا كَمَا يُقْضَمُ الْفُجْلُ ثُمَّ يَصِيرُ طَوْقًا فِي عُنُقِهِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِۦ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ «هیچ ثروتمندی نیست که زکات طلا و نقره­اش را نمی­دهد مگر اینکه خداوند متعال او را در روز قیامت در سرزمین قرقر حبس نموده و اژدهایی سمی بر وی مسلط می­کند که در پی او خواهد بود و وی از آن فرار می­کند؛ چون درمی­یابد راه گریزی از آن ندارد خود را در اختیار او قرار می­دهد؛ پس آن اژدها وی را اندک اندک چون خوردن تربچه می­خورد سپس طوقی می­شود بر گردن وی؛ و این همان کلام الهی است که می­فرماید: «بزودی آنچه را به آن بخل کرده­اند در قيامت طوق گردن­شان شود».

     این روایت نیز از طریق اهل سنت وارد شده است که اصحاب سنن آن­را از طریق عبدالله بن مسعود روایت کرده­اند که رسول خدا فرمودند: «مَا مِنْ أَحَدٍ لَا يُؤَدِّي زَكَاةَ مَالِهِ، إلَّا مُثِّلَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ، حَتَّى يُطَوِّقَ عُنُقَهُ، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ص مِصْدَاقَهُ مِنْ كِتَابِ اللهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِ...﴾»: «هیچ­کس نیست که زکات مالش را نپردازد مگر اینکه روز قیامت مالش همچون اژدهایی سمی مجسم می­شود و بر گردن وی حلقه می­زند». سپس رسول خدا مصداق آن­را از قرآن کریم بر ما خواند: «و آنانکه بخل می­ورزند به آنچه خدا به ايشان داده گمان مبرند که آن بخل برای ايشان خوب است، بلکه برای ايشان شر است، بزودی آنچه را به آن بخل کرده­اند در قيامت طوق گردن­شان شود، مخصوص خداست ميراث آسمان­ها و زمين و خدا به آنچه می­کنيد آگاه است». ترمذی و نسائی و ابن ماجه و أحمد در **مسند**. [↑](#footnote-ref-447)
448. - در سوره نور: ﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖ...﴾ [النور: 2] «زن زناکار و مرد زناکار را بر پوست هريک از ايشان صد تازيانه بزنيد...» [↑](#footnote-ref-448)
449. - امام صادق می­گوید: «هرگناهی که بنده مرتکب گردد هرچند عالمانه باشد، زمانی که خود را در معرض معصیت خداوند قرار دهد، جاهل می­باشد و در این مورد خداوند متعال قول یوسف به برادرانش را حکایت می­کند که فرمود: ﴿قَالَ هَلۡ عَلِمۡتُم مَّا فَعَلۡتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذۡ أَنتُمۡ جَٰهِلُونَ٨٩﴾ :**«**عزيز گفت: آيا دانستيد که شما با يوسف و برادرش چه کرديد وقتی که نادان بوديد**».**خداوند متعال به آن­ها نسبت جهالت می­دهد چراکه با معصیت خداوند خود را در خطر انداختند». مجلسی، بحار الأنوار (6/32). [↑](#footnote-ref-449)
450. - منظور از فساد معامله عدم انعقاد آن از اساس و عدم مترتب شدن آثار آن می­باشد. در علم اصول فقه از این مسأله چنین تعبیر می­کنند: آیا نهی مفید بطلان است؟ [↑](#footnote-ref-450)
451. - چنانکه گفته شده: «لَا تَنْظُرْ إلَى صِغَرِ الْخَطِيئَةِ وَلَكِنْ انْظُرْ إلَى مَنْ عَصَيْتَ»: «به کوچک بودن گناه نگاه مکن، بلکه به کسی نگاه کن که معصیت و نافرمانی او را می­کنی». [↑](#footnote-ref-451)
452. - «پیمان می­بندیم که خون من خون توست، نابودی من نابودی توست، خونبهای من خونبهای توست و جنگ من جنگ توست و صلح من صلح توست؛ از من ارث می­بری و از تو ارث می­برم؛ خونبهای مرا می­گیری و خونبهای تو را می­گیرم و از سوی من دیه را می­پردازی و از جانب تو دیه را می­پردازم». [↑](#footnote-ref-452)
453. - مجلسی، **بحار الأنوار** (9/74)؛ و در مصادر أهل سنت: نگا: واحدی، **أسباب النزول** (ص: 148) از كلبی بدون إسناد، و بغوی، **معالم التنزيل** (2/233)؛ سيوطی، **لباب النقول** (ص: 167)؛ و **الدر الـمنثور** (2/560). [↑](#footnote-ref-453)
454. - مجلسی، **بحار الأنوار** (9/74- 75). و در مصادر اهل سنت: طبری، **جامع البيان** (8/ 466- 469)؛ واحدی، **أسباب النزول** (ص: 149)؛ بغوی، **معالم التنزيل** (2/235)؛ و سيوطي، **الدر الـمنثور** (2 / 563). [↑](#footnote-ref-454)
455. - «بگو اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید». [↑](#footnote-ref-455)
456. - «پس ایمان آورید به خدا و رسول او آن پیامبر بی‌سوادی که ایمان می‌آورد به خدا وکلمات او و او را پیروی کنید». [↑](#footnote-ref-456)
457. - «چنانکه تو در امور والیان قبل از خود می­نگری». [↑](#footnote-ref-457)
458. - «اى «مالک» دلت را براى رعيّت كانون مهر و محبّت ساز و با آنان بمدارا باش؛ زنهار نكند كه بر آنان درنده خونخوار باشى و همچون گرگى كه خوراک گوسفند را غنيمت می­شمارد با رخت و چوب شبانى خوراک آنان را مغتنم شمارى زيرا كه آنان دو دسته­اند يا (مسلمان و) برادر دينى تو هستند...». [↑](#footnote-ref-458)
459. - «چون كارى بر تو دشوار گردد و شبهه‌آميز شود در آن كار به خدا و رسولش رجوع كن. زيرا خداى تعالى به قومى كه دوستدار هدايت­شان بود، گفته است: «اى كسانى كه ايمان آورده­ايد از خدا اطاعت كنيد و از رسول اطاعت کنید...». [↑](#footnote-ref-459)
460. - «و چون این قوم ـ لشکرمعاویه ـ ما را دعوت کردند به اینکه بین خودمان قرآن را حاکم قرار دهیم، ما گروه اعراض‌کننده از کتاب خدا نبودیم و حال آنکه خدای سبحانه و تعالی فرموده: (اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و رسول مراجعه دهید ) پس ارجاع به خدای تعالی این است که کتاب او را حاکم قرار دهیم و طبق آن حکم نماییم و ارجاع به رسول، این است که سنّت او را بگیریم. پس چون به راستی در کتاب خدا و طبق آن حکم شود ...». [↑](#footnote-ref-460)
461. - كُلَيْنِيّ، **أصول الكافي** (1/527- 528). [↑](#footnote-ref-461)
462. - تأليف **استاد حيدر علی قلمداران قمّي** /. [↑](#footnote-ref-462)
463. - «اگر پروردگارمان ما را به کشتن خودمان امر می­کرد، حتما این کار را انجام می­دادیم؛ حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که ما را به چنین امری امر نکرده است». همان. [↑](#footnote-ref-463)
464. - واحدی، **أسباب النزول** (ص: 158)؛ بغوی، **معالم التنزيل** (2/247). و نگا: ابن حجر عسقلانی، الكافي الشاف في تخريج أحاديث الكشاف (ص: 46). [↑](#footnote-ref-464)
465. -كُلَيْنِيّ، **أصول الكافي**، بَابُ الِاهْتِمَامِ بِأُمُورِ الْـمُسْلِمِينَ وَالنَّصِيحَةِ لَـهُمْ وَنَفْعِهِم (2 /164). [↑](#footnote-ref-465)
466. - مُسْلم در **صحيحش**، 3/87، ح (2317) و8/61، ح (6897). و احمد در **الـمسند**، 4/361، ح (19416)، و دارمی در **سنن**، ح (514). همچنین رسول الله صفرمودند: «وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً، كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا، وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا...». «هرکس راه و روش بدی را از خود به جای گذارد، گناه آن و گناه کسانی که به آن عمل می­کنند، بر عهده او خواهد بود». [↑](#footnote-ref-466)
467. - مذهب اهل سنت و جماعت در مورد قرآن کریم و آنچه نصوص کتاب و سنت و اجماع سلف امت بر آن دلالت می‌کند همان است که امام طحاوی / ذکر نموده و می­گوید: «قرآن کلام الله است از او آغاز شده بدون اینکه کیفیت گفتاری آن مشخص باشد و آن­را به عنوان وحی بر پیامبرش نازل کرده است و مؤمنان آن­را حقیقتا به عنوان کلام الهی تصدیق کرده­اند و یقین دارند که آن کلام حقیقی خداست و همچون کلام بشر مخلوق نیست...». بنابراین قرآن کریم کلام خداوند است: الفاظ و حروف و معانی آن؛ از او آغاز شده و به او بازمی­گردد؛ نازل شده و مخلوق نیست؛ خداوند بدان سخن گفته است؛ و جبریل ÷ از خداوند شنیده و بر محمد ص نازل کرده است و به صورت متواتر، چنانکه هیچ شک و تردیدی در آن نیست، برای ما نقل شده است».

     شیخ الاسلام ابن تیمیه / می­گوید: «سلف صالح می­گویند: قرآن کلام خداوند است که نازل شده و مخلوق نیست. و گفتند: همواره چنین بوده که هرگاه خداوند خواسته سخن گفته است. و بیان کرده­اند که کلام خداوند قدیم است به این معنا که جنس آن قدیم است و همیشگی؛ و هیچ­یک از آن­ها نگفته است: نفس کلام معین قدیم است و نیز نگفته­اند که قرآن قدیم است. بلکه گفتند: قرآن، کلام خداوند، نازل شده از جانب وی و مخلوق نیست و چون خداوند بر مبنای مشیت و اراده خود به قرآن سخن گفته باشد، قرآن کلام اوست و از سوی او نازل شده و مخلوق نیست اما با این همه، همچون ذات باری تعالی قدیم و ازلی نیست هرچند همواره هرگاه خداوند خواسته سخن گفته است؛ بنابراین جنس کلامش قدیم است». و علامه ابن عثیمین در شرح لمعة الاعتقاد می­گوید: «کلام خداوند متعال قدیم النوع و حادث الآحاد است. و معنای قدیم النوع، این است که خداوند متعال پیوسته و همیشه متکلم بوده و می­باشد چنانکه کلام او، بعد از اینکه نبوده حادث نشده است؛ و معنای حادث الآحاد این است که: آحاد کلامش یعنی کلام معین مخصوص او حادث است از این جهت که متعلق به مشیت خداوندی می­باشد که هرگاه بخواهد به آنچه بخواهد و آنگونه که بخواهد سخن می­گوید». [مُصحح] [↑](#footnote-ref-467)
468. - نگا: بغوی، **معالم التنزيل** (2/ 268)؛ نگا: **تفسير طبری** (9/ 78- 79)؛ سيوطی، **الدر المنثور** (2/ 632- 633)؛ و ابن حجر عسقلانی، **فتح الباري** (8/ 258). [↑](#footnote-ref-468)
469. - نگا: بغوی، **معالم التنزيل** (2/ 268)؛ **تفسير طبری** (9/ 78- 79)؛ سيوطی، **الدر المنثور** (2/ 632- 633)؛ و ابن حجر عسقلانی، **فتح الباری** (8/ 258). [↑](#footnote-ref-469)
470. - در این مورد حدیثی بر خلاف دیدگاه مؤلف وارد شده است و آن حدیثی است که يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ روایت کرده و می‌گوید: «به عمر بن خطاب گفتم: نظرت در مورد قصر نماز چیست که خداوند متعال می­فرماید: ﴿إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ﴾ «اگر خوف داريد که کفار شما را به خطر و فتنه اندازند» چنین روزی دیگر نیست (و آن شرایط دیگر در میان مسلمانان حاکم نیست)؟! پس گفت: از آنچه تو تعجب کردی من نیز تعجب کردم و این مسأله را با رسول خدا در میان گذاشتم پس فرمودند: «صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ اللهُ بِهَا عَلَيْكُمْ فَاقْبَلُوا صَدَقَتَهُ»: «این امر صدقه‌ای است که خداوند آن­را به شما ارزانی داشته است پس پذیرای صدقه او باشید». مسلم در صحيحش و أبوداود در السنن. [↑](#footnote-ref-470)
471. - «چون خواستید در حال جنگ نماز بگذارید». [↑](#footnote-ref-471)
472. - «مردم را از عبادت بت­ها منع کرد و جان خود را تسلیم آتش نمود و فرزندش را برای قربانی حاضر نمود و مالش را به ضعیفان عطا کرد؛ و اینگونه خلیل خداوند رحمن گردید». [↑](#footnote-ref-472)
473. - مؤلف با ذکر این مسأله روایت جعلی و دروغی را که طبرسی در **الاحتجاج** (1/54) و مجلسـی در **البحار** (90/21) ذکر نموده­اند، رد می­کند. روایتی که آن­را به امام علی نسبت می­دهند که در برابر برخی از زنادقه عنوان کرده است و در آن آمده است که امام علی به وجود نقص و کاستی و عدم ارتباط میان این آیات اعتراف می­کند. آنجا که خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ﴾ و اینکه می‌فرماید: «... لَيْسَ يُشْبِهُ الْقِسْطُ فِي الْيَتَامَى، نِكَاحَ النِّسَاءِ، وَلَا كُلُّ النِّسَاءِ أَيْتَامًا، فَهُوَ لِمَا قَدَّمْتُ ذِكْرَهُ مِنْ إِسْقَاطِ الْـمُنَافِقِينَ مِنَ الْقُرْآنِ؛ فَبَيْنَ الْقَوْلِ فِي الْيَتَامَى وَبَيْنَ نِكَاحِ النِّسَاءِ مِنَ الْخِطَابِ وَالْقِصَصِ أَكْثَرَ مِنْ ثُلُثِ الْقُرْآنِ (!!)». به این معنا که از قرآن چیزی ساقط شده است و تحریف و تبدیل در آن صورت گرفته است. والعیاذ بالله؛ و اولین کسی که این روایت را بدون سند ذکر نمود، طبرسی مغالی بود [وی غیر از طبرسی میانه­رو صاحب تفسیر مجمع البیان می­باشد] که آن­را در کتابش «**الاحتجاج**» بیان داشت. و این کتابی است پر از روایات موضوع و جعلی که هیچ سند و اصلی برای آنها نیست. و برخی از معاصرین به جعلی بودن تمام کتاب حکم کرده­اند. [↑](#footnote-ref-473)
474. - «محققا خدا به آن داناست». [↑](#footnote-ref-474)
475. - «محققا خدا آگاه است به آنچه عمل می‌کنید». [↑](#footnote-ref-475)
476. - «پس محققا خدا آمرزنده و رحیم است». [↑](#footnote-ref-476)
477. - «پس محققا خدا آمرزنده و رحیم است». [↑](#footnote-ref-477)
478. - «و خدا بی‌نیاز و ستايش شده و ستوده است». [↑](#footnote-ref-478)
479. - «تا وقت حضور مرگ یکی از ایشان گوید به تحقیق من الان توبه کردم». [↑](#footnote-ref-479)
480. - «من گواه بر ایشان بودم مادامی که در میان ایشان بودم». [↑](#footnote-ref-480)
481. - «که شماره و احوال ایشان را جز خدا نمی‌داند». [↑](#footnote-ref-481)
482. - «چرا نفرستادی به سوی ما رسولی تا آیات تو را پیروی کنیم». [↑](#footnote-ref-482)
483. - «چرا رسولی برایمان نفرستادی تا آیاتت را پیروی کنیم و از مؤمنان شویم». [↑](#footnote-ref-483)
484. - نص روايت از امام صادق چنین است: «**حُجَّةُ اللهِ عَلَى الْعِبَادِ: النَّبِيُّ، وَالْـحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وبَيْنَ اللهِ: الْعَقْلُ‏**»: «حجت خداوند بر بندگان، پیامبر و حجت بین بندگان و خداوند عقل است». كُلَيْنِيّ، **أصول الكافي** (1/25). [↑](#footnote-ref-484)
485. - «در گفتار بر او سبقت نگیرند». [↑](#footnote-ref-485)
486. - از علی بن ابی طالب روایت است که می­گوید: رسول خدا مرا فراخوانده و فرمودند: «إِنَّ فِيكَ مِنْ عِيسَى مَثَلاً، أَبْغَضَتْهُ يَهُودُ حَتَّى بَهَتُوا أُمَّهُ، وأَحَبَّتْهُ النَّصَارَى حَتَّى أَنْزَلُوهُ بِالْمَنْزِلِ الَّذِي لَيْسَ بِهِ»: «تو شباهت­هایی به عیسی داری؛ یهود به دشمنی با عیسی برخاستند تا جایی‌که تهمت و بهتان (زنا) را بر مادرش روا داشتند و نصاری چنان او را دوست داشتند تا جایی‌که او را در جایگاهی قرار دادند که از آنِ او نیست». علی ت می­گوید: «أَلاَ وَإِنَّهُ يَهْلِكُ فِيَّ اثْنَانِ: مُحِبٌّ مُطْرٍ يُقَرِّظُنِي بِمَا لَيْسَ فِيَّ، وَمُبْغِضٌ يَحْمِلُهُ شَنَآنِي عَلَى أَنْ يَبْهَتَنِي»: «آگاه باشید که دو گروه در مورد من هلاک می­شوند: کسی که مرا به صورت افراطی دوست دارد و مرا به چیزی توصیف می­کند که در من نیست؛ و کسی که با من دشمنی دارد و دشمنی وی با من او را به بهتان و تهمت نسبت به من می­کشاند». عَبْدالله بن أحمد در مسند أحمد، 1/160، ح (1376)، ونسَائی در السنن الكبرى، ح (8434)، و به مانند آن­را حاكم در المستدرك (3/123) تخریج کرده است؛ و ذهبی می­گوید: در میان راویان آن حكم بن عبد الـملك وجود دارد که ابن معین وی را ضعیف می­داند. و نگا: نهج البلاغة، قسم الحكم والكلمات القصار، الحكمة 469. [↑](#footnote-ref-486)